تفسير معارف القرآن
مؤلف: د. محمد إسحاق بن محمد علي بن محمد بن عبد الله الجلالي
ترجمة: عمر بن إبراهيم بن عبد العزيز
جلد هامش
انتشارات ديوان الإسلام
این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

آدرس ایمیل:
book@aqeedeh.com

سایت‌های مفید:

www.aqeedeh.com
www.islamtxt.com
www.shabnam.cc
www.kaleme.net
www.islamtape.com
www.blestfamily.com
www.islamworldnews.com
www.islamage.com
www.islamwebpedia.com
www.islampp.com
www.zekr.tv

www.mowahedden.com
www.sadaism.com
www.islamhouse.com
www.bidary.net
www.tabesh.net
www.farsi.sunnionline.us
www.sunni-news.net
www.mohtadeen.com
www.ijtehadat.com
www.nourtv.net
www.videofarsi.com
بسم الله الرحمن الرحيم
تفسیر معارف القرآن
جلد هشتم

شامل سوره های نحل - بني اسرائیل - کهف و مريم می باشند

مؤلف
دانشمند عالم اسلام حضرت علامه
مفتي محمد شفيع عثمانی دیوبدی (رحمة الله عليه)

مترجم
جناب شيخ الحديث و التفسير مولانا محمد يوسف حسين بور
مدير و سریرست حوزه علمیه عین العلوم گشت - سراوان
تفسیر معارف القرآن (جلد هشتم)
تأليف
منبیز محمد شفیع علمانی دیوبندی (رحمة الله علیه)
ترجمه
مولانا محمد يوسف حسین‌پور
وزیری، صفحه ۵۵۶، ۱۳۸۷، ساختمان چاپ، جامعه پایتخت، اسلام‌شهر
امور قلم و چاپ: مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد
بها: ۴۵۰۰۰ ریال
سورة النحل

بسم الله الرحمن الرحيم

سورة النحل مكية و هي مائتان و الثمانية و عشرون آية و ستة عشر ركعه

سورة نحل در مكة نزل شده داراي يكصد و بيس و هشت أيه و شانزده ركوع است

آتي أَمَرُ اللَّهُ قَالَ إِنَّكُمْ أَنْتُمْ مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادَتِهَا يُشَرِّكُونَ

أَمُّ وَ رَسُولُ اللَّهِ خَلْفًا يَسَّرُّ الْأَيَّةَ إِنَّ شَيْئًا مَا أُولِئِكُ وَ بَرَرًتِ اسْتَرِيقُ نَشَابٌ دَادُ

يَنْزِلُ المَلَائِكَةُ بِالْرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادَتِهَا فَرَوْدُ مِنَ أَوْرَدُ فَرُوشُكَا رَبُّ إِسْرَى إِلَى طِرْفَ خُوَادُمُ بَرَرُكَ كَيْ بِخَوَادُمَ خَوَابُ كَهْ

أَنْ آْنَذِرُوا أَنْثَوْا لَأَلَّهِ إِلَّا أَنَا فَاتَقُونَ

هشدار دهیدهک بندگي ازکسی نیست بهجزم پس ازم بترسید
خلاصهی تفسیر
این سوره از این جهت به سوره‌ی نحل نام‌گذاری شده است که در آن ذکر نحل یعنی زنبور عسل در سلسله آفرینش عجیب و شگفت‌آور قدرت الهی آمده است، و نام دیگر آن سوره بسمه هم هست. «نعم» به کسی نون جمع نعمت است، زیرا در این سوره به طور ویژه ذکر نعمت‌های بزرگ خداوندی آمده است.

حکم خداوند متعال (یعنی وقت مجازات کفر نزدیک شده) رسیده است پس شما در آن (به صورت انتکار) شتاب نورزیده، (بلکه توحید را اختیار کرده بحقیقت آن گوش فرا دهید که) از شرک مردم پاک و برتر است، از (الله تعالی) فرشتگان (یعنی جبرئیل را که از جنس آنهاست) و حی یعنی حکم خود داده، به ره کس از بندگان خود که به خواهد (انپی! این نزل می‌نماید (و آن حکم) این (است) که به مردم هشدار دهید که غیر از من کسی لایق عبادت نیست، پس تنها از من بپرستید (یعنی کسی را با من شریک نگر دانید و گرنه به سزائی خود خواهید رسید).

معارف و مسائل
این سوره بدون مقدمه، با وعید شدید و عنوان بی‌مناک شروع شد، و سبب این گفتار مشرکین بود که (محمدری مصطفو) ما را از قیامت و عذاب می‌ترساند، و اعلام می‌دارد که خداوند و عده کرده است که او را پیروز و مخالفین او را مجازات خواهد نموده، در صورتی که هیچ چیزی از اینها برای ما مشاهده نمی‌گردد، در پاسخ فرمود: «در آمده و فرا رسیدن حکم خدا شما شتاب نورزید، مراد از حکم خدا در اینجا، آن وعده‌ای است که خداوند متعال به رسولش نموده است، که دشنام او را مفرح و
مغلوب خواهند نمود، و مسلمانان به فتح و پیروزی و عزت و شوکت نائل خواهند گشت؛ در این آیه حق تعالی با بهجهای خطرناک فرمود: «حكم خدا آمده و فرا رسید» یعنی رسیدنی است، که به زودی شما آن را خواهید دید.

و بعضی فرموده‌اند که مراد از حکم خدا در اینجا، قیامت است، و مراد از آمدن و رسیدن آن، این است که وقوع آن، نزدیک است، و اگر به اعتبار کل عمر جهان ملاحظه شود، پس قرب قیامت یا آمدن و رسیدن آن، چندان بعید به نظر نمی‌رسد.

آنچه در جمله بعدی فرموده است که خداوند متعال از شرک پاک است، مراد از آن، این است، که ایشان که وعده خدایا را تغییر می‌کند، این خود نوعی کفر و شرک است، و خداوند متعال از آن پاک است. خلاصه این آیه به وسیله یک وعید شدید، دعوت به سوی توحید است، و در دو منی آیه توحید به دلیل نقلی اثبات شده است که از آدم گرفته تا خاتم النبي مصطفی که در زمانهای مختلف و مناطق گوناگون برانگیخته شده‌اند همه همین عقیده توحید را عرضه داشته‌اند، حال آن که هیچ یک به ظاهر اسباب، از حال و تعلیم دیگری آگهی نداشتند، فکر کنید که حداقل یکصد و بیست هزار شخص عاقل که در اوقات مختلف و ممالک مختلف و مناطق گوناگون پدید آمده، همه به یک سخن قایلند. طبعاً انسان به فهم این امر مجبور است، که این سخن نمی‌تواند اشتباه باشد، و برای ایمان آوردند، تنها همین دلیل، کافی است.

مراد از لفظ روح در این آیه، به قول ابن عباس، وحی، و به قول بعضی دیگر، هدایت است. (بحر) در این آیه بعد تقدیم بیانیه توحید به روایت ونقل، در آیات بعدی با توجه به نعمت‌های حق تعالی همین عقیده توحید را
از روی عقل به اثبات می‌رساند و می‌فرماید:

السموات و الأرض باحقی تعلیم غیب شکرگوی
خلق الإنسان
افریق آسمانها و زمین را درست، از سرک و زمین با افریق انسان را
من نطقه قاذا همی خصیم مبینی (۱۴۴) و الأعماج خلاقها لکم‌فی
سمن، بس ناگهان اولت خصوصت کننده و گوینده، و جهاد باها رافید برای شما در آنها
بلجاکه و بسیار فوایدست و بعضی رامی خوید، و برای شما در انجاه‌زاست وقتی که بعداً
تریخون و هنی تسخرون (۱۴۵) و تحقیل انفالکمی إلى بلد لم تکونوا
شما از جراحی اورخچوی به جراحی بی‌ید، و برسم دارد سربازان های شمارا ناشه‌هایی کهنی رسید
پاگیه‌ی ایل پیشاق الأنسی ان راکم لرؤف رحمی
شما در انجا جز با مشقت انداختن جانها، هر آیینه بی‌رو درکار شما خیلی مشفق و مهربان است.
و الخیال و البغال والخمير لترکبها و زینة و يخلق ما لا تعلمون
وافرید ای اسب قاطرونر تاکه سواره‌بودرای هرهای بسنت و معنای افریندیدانه‌شمانه‌ی دانید.

تشريح لغات

خصیم از خصومت به معنای جنگجو، مشتق است از اسم، انعام جمع نعم به
فتح نون است، به شتر و گاو و گوسفنده اطلاق می‌شد.
ddfه گرما یا چیزی که از آن گرم حاصل گردد، مراد از آن پشم است که
از آن یلبه گرم تهیه می‌کنند. تروحون از روح و تسرحون از سراح مشتق
است که بردن چهار پایان را به هنگام صبح سراح و به هنگام شب، برگشت

۱ مفردات راغب.
آنها را از چرا، رواح می‌گویند. شق الانفس مشقت و محنت جان.

خلاصه تفسیر

(الله تعالی) آسمان‌ها و زمین را به حکمت آفریده و او از شریک آنها با که است (و) انسان را با نطفه آفریده است و او ناگهان و به طور علنی (در ذات و صفات خدا) به خصوصت پرداخت (یعنی بعضی چنین هم بودند، با این مطلب که دادن نعمت از جانب ما و ناسپاسی از جانب انسان) و او چهار پایان را آفرید که در آنها برای سردر شما و سایلی وجود دارد (چه از وست و پنجم حیوانات برای انسان پوستین و لباس تهیه می‌گردد) و بسیار فن کرده، دیگر هم (مانند شیر و سواری، باربری و غیره به همراه دارد) و از آنها (آنچه قابل خوردن باشد آنها را) می‌خورید و به سبب آنها روطق برای شما وجود دارد، هنگامی که به وقت شام (از بیابان به خانه) می‌آورید و چون به هنگام صبح (از خانه به بیابان) می‌برید، و آنها با هر یک سنگین شما را هم (حمل کرده) به شهرها می‌برند که شما بدون مشقت اندخختن جان‌ها نمی‌توانید رسید در حقیقت، پروردگار شما بسیار مشوق و مهراب است، (که به خاطر آسایش شما انواع و اقسام و سایل را آفریده است) و اسب قاطر و خر هم آفریده تا که بر آنها سوار شوید و نیز برای زینت شما و او جنان چیزهایی (برای سواری شما و غیره) می‌آفرید که شما از آنها اطلاع ندارید.

پرسای و مسائل

در این آیات، توحید حق تعالی، به وسیله آفرینش نشنده‌های عظیم کاینات، به اثبات رسیده است. قبل از همه، برگرتن مخلوق، آسمان‌ها و زمین را ذکر نمود، سپس آفرینش انسان را ذکر نمود که خداوند متعال او را مخدوم هستی قرار داده است، بیان فرمود که ابتدای آفرینش انسان از
نطفه‌ای حقرر است، می‌فرماید: «فذا هو خصیم مین» عیتی وقتی به این انسان ضعیف الخلقه نیروی و قدرت گویایی عنايت گردید، در ذات و صفات خدا به نزاع پرداخت.

و پس از انسان آفرینش اشیایی را ذکر نمود که برای استفاده انسان به طور ویژه آفریده شده‌اند، و چون مخاطبان اولین قرآن، عربی بودند، و مدار اصلی اقتصاد آنها بر حیوانات اهلی، شتر، گاو و گوسنده می‌چرخید، لذا اول آنها را ذکر کرد.

و «الانعم خلقها سپس از فوایدی که انسان از آنها می‌برد، دو فايدا به طور ویژه بیان نمود، یکی «لمی فیا دفء» عیتی انسان از پشم آن حیوانها برای خودلباس و از پوست آنها پوستین و کلاه و غیره ساخته در موسم سرمای گرمی به دست می‌آورد.

فايدة دوم: «و منها تاکلون» عیتی انسان آن حیوانها را ذبح نموده می‌تواند غذای خود قرار دهد، و تا وقتی زنده هستند از شیر آنها بهترین غذا به دست می‌آورد، شیر، ماست، روغن، کره و همه اشیاء از این‌ها ساخته می‌شوند و مشمول این حکم چرا دارند.

و برای بقیه فواید عامل فرمود: «منافع» عیتی منافع و فواید بی‌شماری برای انسان در گوشت، پوست، استخوان، موی و پشم حیوانات وجود دارد. در این ابهام و اجمال هم، آن احترامات تازهای که از اجرای حیوانها برای غذا، لباس، دارو و اشیاء مستعمل تاکنون ایجاد شده است یا در آینده تا قیامت ایجاد شده گردیده، اشاره شده است.

پس از آن یک فايدة دیگر از چهار پایان مطابق ذوق عرب بیان فرمود که: «آنها برای شما وسیله جمال و رونق هستند، به ویژه چون شبانگاه از چراگاه‌ها به خانه‌ها بردمی گردید یا به هنگام صبح به طرف چراگاه‌ها می‌روند. زیرا در آن زمان شأن و شوکت مالکان از حیوانها ظاهر می‌گردد».
در پایان فایده‌ای مهم تر از این حیوان‌ها بیان نمود که این حیوان‌ها بارهای سنجین شما را تا شهرهای دور می‌رسانند، که بدون به مشقت اندک‌بختان جانه‌ای خود امکان نداشت، شتر و گاو به طور خصوص این خدمت را برای انسان تا حدی زیادی انجام می‌دهند، امروز که قرن قطار، راه آهن، ماشین‌های باری و هواپیما است، باز هم انسان از این حیوانات بی نیاز نیست، بسیاری از موارد در دنیا هست که این وسایل نقیه‌ای ایجاد شده امروز، نمی‌توانند در آنها مورد استفاده قرار گیرند، با انسان مجبور است که از هم‌انسان حیوانات استفاده کند.

انجام» یعنی: ذکر باربرداری شتر، گاو و غیره آمد و بعد از آن ذکر آن حیوانات هم مناسب بود که آفرینش آنها فقط به خاطر سواری و باربری شده است، و بهره‌برداری انسان به شیر و گوشت وابسته نیست؛ زیرا چون سبب امراض اخلاقی هستند، شرعاً ممنوع هستند. فرمود: انخل و اقبال و الحمير لتربوها و زينة یعنی: (ما اسپ، قطر و خر آفریدیم تا که شما بر آنها سوار شوید) که باربری در ضمن آن نیز ذکر گردید و آنها را بندین خاطر آفریدیم که برای شما و سبله زینت قرار گیرند، و مراد از زینت همان شیان و شوکتی است که عرفاً مالکان این حیوانات بدان می‌رسند.

ذکر قطار، اتوبیل و هواپیما

در پایان بعد از ذکر سه نوع سواری اسب، قطار و خر، نسبت به وسایل نقیه دیگر به صیغه‌ای آیده فرمود: ویخلق ملا تعلمون یعنی: (خداوند متعال چیزهایی را میآفریند که شما آنها رانمی دانید) که شامل تمام وسایل نقیه سواری نو ساخته هم می‌شود، که در زمان گذشته وجود نداشتند و حتی متصور هم نبودند، مانند قطار، راه آهن، اتوبیل، هواپیما و غیره که تاکنون ایجاد شده‌اند و هم آنچه در آینده ایجاد می‌گردد همه جزء آن هستند؛ زیرا
آفرینش همه چیزها در حیقیت فعل خالق مطلق است، کار علوم قدیم و جدید در اینها فقط این است که در فلزات خداوردی به وسیله عقل خداداد، تغییراتی داده، لازم یبدکی مختلف آنها را باشد، و سپس در آنها از آب و باد و آتش خدادادی اندیزی برقی پدید آورد، یا از مخزنها خداوردی، بنزن استخراج کرده، در آن سواریها استعمال کند، علوم قدیم و جدید نمی توانند با هم، آهن و فلزی پدید آورند، و نه فلز سبک مانند آلومینیوم می توانند ایجاد کنند و نه چوب می توانند بیافروندند، و نه آفرینش آب و باد در اختیار آنهاست، بیش از این قدرت ندارد که طريقه استعمال نیروهاي ساخت خدا را بیاموزد، و همه اختیارات جهان تنها تفصیل همین استعمالاند، لذا اگر کسی قدیر در اینها بینند به شاهد چارهای ندارد جز این که تمام این ایجادات جدید را آفرینش خلاق مطلق قرار دهد. در اینجا این امر به طور ویژه قابل توجه است که در آفرینش تمام اشیاء ما قبل، لفظ ماضی خلق استعمال نمود و پس از ذکر سواریهاي معروف به صیغه مستقبل (آینده) «یخلق» فرمود، از این تغییر عنوان واضح شد که این متعلق به آن سواریها و اشیاء ديگر است که تا هنوز در معرض وجود قرار نگرفتهاند، و در علم خداسته که در زمان آینده چه نوع سواری و اشیاء ديگر می آفرینند، آنها را در این جمله گوتاه اظهار فرمود.

خداوردن متعال می توانست تمام اختراعات جدیدی را که در آینده به وجود می آیند نام ببرد، و در آن زمان اگر الفاظ قطار، راه این پاسخ در شیوه یا ذهن از آنها فاپیده یا میسر نمی شده، زیرا تصویر آنها در آن زمان برای مورد آسان نبود، و این الفاظ در آن زمان، برای این اشیاء، مستعمل نبودند، تا از آنها چیزی مفهوم گردد. والد ما جدید حضرت مولانا یس، صاحب فرمود استاد ما استادانکل حضرت مولانا محمد یعقوب نانوتوی می فرمود: ذکر قطار در قرآن آمده است و به این ایه
استدلال می‌نمود در آن زمان اتومبیل عام نبود و هواپیما ایجاد نشده بود،
لذا تنها بر ذکر قطار اکتفا نمود.

مسئله = قرآن کریم نخست انعام یعنی شتر، گام و گوسفنده را ذکر نمود و
خوردن گوشت آنها را از اهمیت فوق‌العاده قرار داد. باز جدایی از آنها فرمود:
و الخیل و البغل والحمیر که در فواید آنها تحقیل سواری و زینت را ذکر
نمود، و لی خوردن گوشت را در اینجا ذکر نمود، این یک دلیل بر این است
که گوشت اسب و قاطر و خر حلال نیست، بر حرمت گوشت قاطر و خر
جمهور فقها اتفاق دارند، و در حديث مستقل حرمت آنها ذکر گردیده
است، و لی درباره اسب دو روايت متناقض در احادیث واقع شده است
از یکی حلته و از یکی حرمته مفهومی می‌گردد، لذا اقوال افتهای امت در
این باره مختلف ذکر گردیده است، بعضی آن را حلال و بعضی حرام
دانسته‌اند، امام اعظم ابوحنیفه (رح) با توجه به تعارض دلال گوشت اسب
یا مانند گوشت قاطر و خر حرام ندانسته، اما مکروه قرار داده است

مسئله = از این آیه جواز جمال و زینت معلوم می‌گردد. اگرچه تفاخر و
تکبر حرام است. وجه فرق این است که حصول جمال و زینت باعث
دلخوشی یا اظهار نعمت خداست که به دل خود را مستحق این نعمت
می‌داند و نه دیگران را تحقیق می‌کند بلکه توجه به این است که این عطیه و
انعام الهی است و در تفاخر و تکبر خرد را مستحق آن نعمت تصوویر می‌کند
و دیگران را تحقیق می‌نماید، این حرام است.

وَ عَلَیْ اللَّهِ ٌفَصِّدُ السَّبیل وَ مِنْهَا جَانَازْ وَ َلْوَ شَاءْ هَدِیَکُمْ أَجْعَعِنَ (٩)
خلاصهی تفسیر

و راه راست (دین که از دلایل مذکور سابق ولاحق به اثبات می‌رسد آن خاص) به خدا می‌رسد و بعضی راهها (که خلاف دین هستند)، که هموجود دارد (که از آنها رسیدن به خدا ممکن نیست، پس بعضی بر راه راست می‌روند و بعضی کوزراه) و اگر خدا می‌خواست پس همه شما تا (سر منزل) مقصود می‌رساند، اما اگر کسی را می‌رساند که طالب صرایط مستقیم باشند، چنانکه در آیه 69 عنکبوت می‌فرماید: «و الذین یاجدوانو سببیا لذیئاً ندبیئیر بنیم سبئلیا لذیئاً یادی شدا در این ادله فکر کنید»، و از آنها حق را بجویید، تا که بتوانید به سر منزل مقصود برسید.

معارف و مسایل

در این آیات بعد از ذکر نعمتهای عظیم الشیان خداوندی دلایل عقیلی توحید بیان شده و در آینده هم ذکر همین نعمت‌ها می‌آید و این آیه در این میان به عنوان جمله‌ای معترض به خاطر تنبیه بر این امر آورده شده که خداوند متعال حسب و عده قدم خويش متعهد شده است که برای مردم چنان صرایط مستقیم را واضح سازد که بر سرد، از اینجاست که با در نظر گرفتن نعم الهی دلایل وجود و توحید خدا گردآوری می‌شوند.

اما بر عکس بعضی راههای که را اختار نموده‌اند و از تمام این آیات واضح و دلایل هیچ استفاده نمی‌کنند، بلکه در گمراهی سرگردانند بنا فرمود: اگر خداوند متعال می‌خواست که همه را به راه راست اجبار کند انتخاب آن را داشت، اما مقتضای مصلحت و حکم‌های این بود که مجبور نکردن، و همواره در جلوی آنها گذاشته شوند تا روندی راه به هر راهی که می‌خواهد بروید.

صرایط مستقیم به خدا و جنگ ختم می‌گردد و راه کج به جهنم می‌رساند.
بإنسان اختبار داده شده اسست كه هر كدام را كه مي خواهد انتخاب كند.

هو ال‌اللهٔ آنزل مین السما مان ازب مینه شراب و مینه شجر فیه
واستکه فرود آورد اراسمان برای شماد که احزان مینوشید و ازان درخته باشکند در
تفسیر مینیت لکم‌های الزرع والزینون والتخیل والاعنان و مین کل
می‌چنانند. می‌رویان برای شما زراعت، زیستون، درخت خرمآ، اکبر و از هر نوع
المراتب‌ان فی ذلك لایه لقوم تبیکرون و سحر لکم الیل و
سیوه، هر آیته در ان نشانی است برای گسانی که فکر می‌کنند. ودر کار شما قرار داد شد و
النهار والشم و القمر والنجوم مسخرات بیامره ان فی ذلك لایه
روز و خورشید و هم‌ستاران به کارافشاده‌اند و فریاد، ودران نشانه‌است برای
لقوم يحققون و ما ذر آکم فی الأرض مختل ان ان فی ذلك لایه
کسانی که عقل دارند. وانچه گسترش داده برای شما در زمین به انگیزه‌گوناکون در ان نشانی است
لقوم يذکرون و هو ال‌الله سحر البخیر لتأکلوا مینه حما طریا و
برای گسانی که می‌اندیشند. واوست كه به كار انداحت دربارا كه بخورید اول ان گوش‌شیازه و
تستخرجوا مینه جلیله تلسبونها و تری اللفک مواخر فیه
استخراج کنید از زیوره را می‌پوشید و می‌بینی کنسته‌ارا که رودن آپرا شکافته دران
و لیتختوا من فصلی و لعلكم تبیکرون و الیت فی الأرض رواستان
وتا تلاش کنید وا فصل او تا احسن به سیر. وگذشت بر زمین بار
ان تمید مکم و آهارا و سبلان لعلكم تبیکرون و علامات و
تاك می‌نشود با شما و أفريد جویها و راهها تاکه شما راه‌پایید. وأفريدم علامات و
بالنجم هم پهپدرون

باوسیله ستارگان راه می‌یابند.
خلاصهی تفسیر
خداوند است (خداوند) که براى (استفاده) شما از آسمان آب بارانید که از آن، آب آشامیدن به شما مى رسد و به (سبب) آن درخت (پیدا) مى شود که در آنها شما (حيوانات خود را) براى چرا رها مى كنید (و) از آن (آب براى (استفاده) شما مزروعه، زينون، درخت خرماء، انگور و همه نوع مىوه (از زمین) مى رویاند، پي شک در اين (كه ذكر شد) دلائل فراوانى (جهت اثبات توحيد) براى اندیشمندان وجود دارد، و أ (خداوند) براى (استفاده) شما شرب و روز و خورشيد و ماه را (به قدرت خويشي) مسخر، گردنديد و همچنين ستاره گان ديگر هم) به حكم او مسخر (قدرت) هستند، پي شک در آن (ذكر شده) براى عاقلان دلائل چند (دال بر توحيد) وجود دارد، و (همچنين) آن چيزها را هم مسخر (قدرت) گردنديد و آنها را (براى استفاده) شما چنان آفريد كه اقسام (يعني اجناس و انواع و اصناف) آنها با هم مختلفاند (و اين شامل همه حيوانات، نباتات، جمادات، مفردات و مرکبات مى باشد) پي شک در اين (مذكور) براى فهمیدگان، دليل (توحيد) وجود دارد، و أ (خداوند) است كه دريا را هم مسخر (قدرتش) گردنديد تا كه از آن گوشت تازه (يعني ماهي استخراج كرده و) پخوريد و (تا) از آن زيوير (مرواريد) بيرون آوريده كه (زنان و مردان) آن را مى یكشند (اي مخاطب يکی از فوايد دریا این است كه) تو كشتيها را (چه كچک و چه بزرگ) مانند كشتيهاي غول بپير كه آنها را (مي بینن، كه در آن (دریا) آب را شکافته حركت مى كنند (و نيز دریا را پدين خاطر مسخر قدرت گردنديد) تا كه شما (در آن اموال تجارت برداشته، سفر كنيد و به وسيله آن) روزى خدا را بجوييد (با مشاهده همه اين فوايد) شكر (او را) به گا آوريده و او كوهها را در زمين گذاشت تا كه آن (زمين) با شما به لرزه (و جنين) در نيايد، و نهرهاي (كچک) و راه را آفريد تا كه (به وسيله آن رايه) به
سربنزنل (خویش) برسی و (برای شناخت آن راهها) نشانه‌های بسیار
مانند کوه، درخت، آبادانی ها و غیره آفرید تا از آنها راه شناخته شود.
و گر نه سطح تمام روی زمین یکسان می‌شد، بس هرگز راه شناخته
نمی‌شد و از ستارگان هم مردم راه را می‌شناسند (چنان که ظاهر و معلوم
است).

معارف و مطالب
من «شجر فی تسمون» لفظ شجر اغلب بر درخت اطلاق می‌شود که بر ساق
یعنی تنه می‌ایستد و گل‌ها مطلق‌ا هر جیبی را که از زمین بروید شجر
می‌گویند که علف و گیاه و غیره را هم شامل می‌شود، در این آیه مارد همین
معنی است، زیرا در آینده از چراییدن حیوانات ذکر به میان می‌آید که یکی
تعلق آن به گیاه می‌باشد.

تسمون» از «سامت» مشتق است که عبارت است از رها کردن حیوانات
در مرتع برای چریدن، این فقط لیک لقوم یافتند» در تمام این آیات،
یعنی شیرین آمیزش کانیات با حکمت عجیب و شگفت آور، ذکر شده
است که برای متغیران و اندیشمندان در آنها دلیل و شواهد زیادی وجود
دارد، که قویاً از آنها توحید حق تعالی مشاهده می‌شود؛ لذا در ضمن ذکر
آن نعمت‌ها بارها نظر اشاره گردیده است. در پایان این آیه فرمود: در
آن‌چه گفته شد، برای متغیران دلیلی وجود دارد، زیرا که در ارتباط زراعت,
درخت، میوه و گل آنها با صنعت و حکمت خداوندی نیازمند فکر و
اندیشه است، تا انسان فکر کند که از ادعاخت هسته و دانه در زمین و آبیاری
آنها امکان ندارد که خود به خود از آنها درختی عظیم الشأن بیرون آید و از
آن گله‌های گوناگون پیدا آید. در آن عمل هیچ کشاورزی دخالت ندارد،
همه اینها وابسته به صنعت و حکمت قادر مطلق می‌باشد.
سپس ذکر حركة شب و روز و ستارگان تحت حکم خدا به میان آمد، و
در نهایت فرمود: «آن فی ذلک نیاپت یاقین واقع»، جمله‌ای در آینده دقیقی جند برای عقلان و وجود دارد، در این اشاره به این است که مستثنی شده آنها تحت حکم الهی قرار گرفته و همسر که در آن جنادن نیازی به اندازه و فکر وجود ندارد. اگر گویی دروای عقل داشته باشد می‌فهمد، زیرا در روی‌بند درختان و نباتات به ظاهر عمل انسانی مقداری دخیل بود که در اینجا آن هم وجود ندارد.

بعد از این بقیه انواع و اقسام محصولات زمین را ذکر کرده، می‌فرماید: «آن فی ذلک لایه لقوم پذیرد و بین این متضمن دلیلی است برای قسمی که پنه می‌پذیرند، با این مطلب که در اینجا هم نیازی به جنادن فکر و نظر عمیق نیست زیرا که مدل آن کاملًا واضح و روشن است، مگر گویی شرط‌ای که کسی با توجه کامل به آن بنگرد و نصیحت حاصل کند و اگر مردم نادان و یا فکر که بدين سو توجه نكنند آنها چه بهره‌ای از این موضوع می‌توانند برگیرند.

سخنوکی الیل و انشار مراد از تسریخ شرب و روز این است که آنها را مشغول به کار انسان در تسریخ قدرت خویش قرار داد تاشب و روز برای مردم و ساکن را حفظ و آسایش مهیا کند و روز طریق کار او را هم‌وار سازد و معنای تسریخ آن این است که شب و روز تحت فرمان انسان به حرکت درآید.»

هو الیال سخن البحر لتاکلوان بعد از ذکر مخلوقات آسمان و زمین و منافع و فواید متعلق به انسان در آنها، فواید و منافع انسان را به حکمت بالغ به تقلا در بحر محيط وجود دارد بیان نمود که در دریا برای غذا انسان چه برنامه ریزی خویی انجام گرفته است که گوشت تازه ماهی به او می‌رسد در تاکلوا منه لحما طبا، ماهی را گوشت تازه قرار داده است، بدین مطلب اشاره نمود که مانند حیوانات دیگر در آن ذبح شرط نیست، گویا که آن گوشت آماده‌ای است.
و تستخرجوا منه حلیة تلبسونها این فایده دیگر از دریا است که بیان گردید تا در آن گوشه خورده، انسان برای خود، حیله بیرون آورد، معناي لفظی حلیه زیور است، مراد از آن لئوئلم و ماردید و جوهره دیگر هستند، که زنان از آن به عنوان گردنبند استفاده می کنند یا به طرق دیگر از آن بهره می‌برند. و این زیور آلای را گرچه زنها می‌پوشند، مگر قرآن لفظ مذکر استعمال نموده که تلبسونها یعنی شما مردم می پوشید. اشاره به این است که در حقيقة پوشیدن زیور زنها بخاطر مرده است. زنین زن در اصل حق مرد است او می توانند زن خود را بر پوشیدن لباس زنیت و زیور اجبار کند. علاوه بر این، مرد هم می توانند جواهرات را به صورت انجکشتر و غیره استعمال کنند.

و تری الفلک موازه فی و گنتیا من فضلها این فایده سرم دریا است که نشان داده شد. فلک به معنای کشتن است «موازار» جمع ماهیت است، مخرب به معنای شکافتن آب است، مراد از آن کشتن هایی هستند که امواج دریا را شکافته، مسافرت را اطی می کنند.

مطلب آیه این است که خداوند مععله دریا را راه مسافرت به شهرهای دور قرار داده است. سفر دریا را وسیله آسانی برای ممالک دور و دراز، و صادرات و واردات اموال التجاره قرار داده است؛ زیرا تجارت از راه دریا سود بیشتری دربردارد.

و این که در اراضی روایی این تمیم بکم‌ روایی جمع راسیه است که بر کوه سنگین اطلاع می‌گردد، «تمیم» از مصدر مید مشتق است که به معنای لرزیدن و جنبش است. معنای آیه این است که حق تعالی کره زمین را با توجه به حکم‌های زیادی از اجزای متنازلا و سنگین نساخته است بلکه آن از یک طرف سنگینی و از طرف دیگر سبک واقع شده است که نتیجه ضروری آن این است که چه زمین را طبق قول فلاسفه ساکن بگویم یا طبق قول بعضی فلاسفه قدیم و جديد متحرک به حرکت مستمره بدنیم، در هر دونالد
در زمین نوعی حركة اضطرابی وجود دارد که می‌توان آن را به لرزه تعبیر کرد. برای جلوگیری از این حركة اضطرابی و متوازن کردن اجزاء زمین، حق تعالی کوه‌ها را بر آن گذاشت تا از این حركة اضطرابی باز آید. اما مانند، حركة مستديمه آن چنان‌که تمام سیارات دارند و از فلسفه قدیم تحقیق فیتناغورث هم همین است و فلاسفه امروز هم بر آن متفقند و تجربیات جدید آن را روشن تر کرده است پس در قرآن نه به نظر انبات آن بحث شده و به پیروان نیفت آن، بله، آن حركة اضطرابی که به وسیله کوه‌ها جلوگیری شده است بیشتر معین این حركة مستدیمه می‌باشد که مانند سیارات آن، برای زمین به ثبوت رسانیده می‌شود. و اللّه اعلیم.

وعلمت بالنجم هم یهتدون و چون بیش از این، سفر تجارت ذکر گردد مناسب بوده که آن آسانی‌هايی هم ذکر گردد که حق تعالی آنها را به خاطر طی نمودن مسافرت و رسیدن به سرمنزل مقصود برای مسافران پدید آورده است، لذا فرمود: علیم‌هی؟ یعنی ما در زمین برای شناخت راه، بسیاری از علامات را به وسیله کوه‌ها، دریاها، در ضمن منازل و غیره قائم کرده‌ایم. و روشن‌است که اگر زمین یک کره صاف می‌شود، پس انسان برای رسیدن به یک مقصد چقدر سرگردان می‌شود!

و بالنجم هم یهتدون یعنی: مسافران چنان‌که از علامات زمین راه را در شناسند، همچنان توسط ستارگان جهت راه راجبه دریافت‌ها راه را در شناسند، در این عنوان اشاره به این رفت‌های هدف اصلی از آفرینش ستارگان، چیز دیگری است، در ضمن یکی از فوايد آنها شناختن راه‌های است.
نعمه‌الله‌ی‌لَا اَنْتَ عِنْدَهُ إِنَّ اللَّهَ مِلَغَفُورٌ رَحِيمُ (۱۸) وَاللَّهُ يَعْلَمُ
نَعْمَتِهَا خَلَافاً نَسِمَتَ يَوْمَ يَوْمُ انْتِهَا رَبُّكُمُ الْمَلِكُ
ما تَسْرُّونَ وَ مَنْ تَعْلَمُونَ (۱۹) وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لاَ مَلِكُونَ
أَنْجِيِنَانِهَا مُجَدِّدَةً وَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَا يُجَاهِرُونَ أَيْمَانَ
سُبْحَانَهُ وَ هُمْ مَلِكُونَ (۲۰) أَمَّا مَعْرُوفٌ غَيْرُ أَخِيَّةٍ وَ مَا يُشَعِّرُونَ آيَاتٍ
جَبَرَوْنِي وَ خَوْفُ أَفْرُيدَةَ شَدَادَةً صَدِيقُانِ كَانَ بِهِ خَدِيِّي خَوَانِدَ، وَ نَمِي أَفَرُينَ
يُعْلِمُونَ (۲۱) إِنَّكَ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ قَالِدٌ لَا يُؤْمِنُونَ بِالآخِرَةِ
بِعَادِكَ، وَ مَعَكَ مَعَكَ بِمَعْمَمٍ وَ الْعَلَومَ تَتَصَلِّبُونَ
قُلُوهُمْ مَكْرٌ وَ هُمْ مَسْتَكْبِرُونَ (۲۲) لَأَحَرُّ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسْرِرُونَ وَ
دِيَايْانِانُ قَبْوَلٌ نَسِمَتَ كُنَّنِي وَ أَنْتُهَا مَغْفُورَانِ وَ حَتَّى خَذَا مَيَنِ اِنْتَهِي بهِ مَيَنِ وَ
ما يُعْلِمُونَ إِنَّهُ لَا يُجَبَّ مَثْلَكُ مَلِكُ
أَنْجِيِنَا إِشْكَارًا مَيَنِ نَسُهْ بِمَغْفُورَانِ رَا.

خلاصی تفسیر

پس (وقتی که خالقیت خداوند متعال برای اشیاء مذکور و منفرد بودن
او در این امر ثابت شد) آیا کسی که می‌آفریند (یعنی الله) مانند کسی است
که چنین قدرتی ندارد (که شما هر دو را می‌بینید می‌بدارد، پس کارتان
متضمن توهین به خداوند است که او را با بی‌باور کردید) پس آیا یا شما
(همین اندازه هم) نمی فهمید و (آنچه خداوند متعال در بالا در ضمن
دلایل توحید، نعمت‌های خود را بیان نمود، انحصر به نیست، آنها به حید
زیادن که) اگر شما (آن) نعمت‌های خدا را بشمارید، پس (هیچگاه)
نمی توانید آنها را بشمارید، (اما) مشرکان سیاست‌گرایی و قدردانی نمی کنند،
و این جرم به حید سنگین بود که نه به طلب عفو معاف می‌شد، و نه با ادامه
آن در آیینه این نعمت‌ها میسر می‌شودند. و لی)، در واقع خداوند متعال
به نهایت آمرزندگه و بسیار مهربان است (که اگر کسی از شرک باید آمرزیده می‌شود، و اگر باید ناپاید باز هم در دنیا همه نعمت‌ها از او قطع
بخواهند شد) و (نابیذ از افراش نعمت‌ها کسی چنین تصر کند که هیچ گاه
مجازات‌های خواهند شد، بلکه در آخرت به سزای خود خواهند رسیدت؛ زیرا
خداوند متعال احوال نهان و آشکار شما را هم می‌داند (پس موافق به آنها
مجازات‌های خواهند کرد، این توضیح خالقتی و منعیتی خداست). و
و کسانی که این مردم غیر از خدا و نیستند، نمی‌توانند چیزی
بیافرینند، و آنها خود مخلوق‌اند (و در بالا قاعدته کلیه ثابت شده است که
غیر خالق و خالق با هم مساوی نیستند، پس این معبدان خود ساخته از
کجا می‌توانند مستحق عبادت باشند و آنها (یعنی معبدان جعلی) مرد
و پیمان) هستند (چه مداومان مانند بتاه یا در حال حاضر مانند کسانی که
مرد‌اند، یا در آینده مانند کسانی که بیمارند، مانند جنها و عیسی
غیره) زندگانی (شونده) نیستند (پس از کجا خالق می‌باشد) و اینها (معبدان
جعلی این قدر هم اطلاع ندارند که مردگان) در روز قیامت) چه زمانی
مبعوث می‌گردد (یعنی) بعضی اصلاً علم ندارند، و بعضی به یافتن
نمی‌دانند و معبد باید علم مفید داشته باشد، خصوصاً از قیامت که مدار
پاداش عبادت و عدم عبادت بر آن است، پس دانستان آن برای معبد از اشد
ضرورت است، پس آنان که در علم با خدا برای می‌باشند، از این تقریب ثابت
شد که) معبد بر حق شما، معبد یگانه است، پس (بر این ايضاح حق هم)
کسانی که بر آخرب ایمان نمایی اورند (و از این جهت ترس ندارند که توحید
را پذیرند، معلوم شد که) آنها از پذیرفت حق تکبر می‌وزرند، (و) حتماً
خداوند متعال احوال ظاهر و نهان همه آنها را می‌داند (و این هم) امری
یقینی است که خداوند متعال متكبران را نمی‌پسند، (پس وقتی که آنها
معلوم است، پس آنها را هم پسند نخواهند کرد.

معارف و مسایل

در آیات گذشته بعد از بیان مفصل نعمت‌های خداوندی و آفرینش کاائنات، بر این امر تنبيه نمود که به جهت آن، تفصیل همه ی این نعمت‌ها بیان گردد و آن توحید حق تعالی است، که غیر از او کسی شایسته عبادت نیست، لذا فرمود: وقتی این به اثبات رسید که خدا به تنهایی آسمان و زمین را آفریده و کوه‌ها و دریاها را خلق نموده، نباتات و حیوانات را ایجاد کرده و درختها و میره‌ها آنها را پیدا کرده است، پس آیا آن ذات پاکی که خالق همه‌ی این اشياء است، مانند آن بتا است که نمی‌تواند چیزی بیافریند، پس آیا شما این قدر هم نمی‌فهمید.

و إذا قيل هم ماذآ أنزل ربكم فَأَلَوْا آساطير الآولين 31

وُجِّهْنَ بِكُوَانِهِ بِنُعُمْهَا ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ ﷺ 

فَأَلَوْا آساطير الآولين 5

فَأَلَوْا آساطير الآولين
شرک‌آتی‌الذین كُنُّ تَشَافُون فِيهِم: قَالَ الَّذین اَوْثَوْا الْعَلَمَ انَّ الْخَرَؤُ یَشَأَرینَ کُنُّ نَمَّت یَشَافُونَ فِيهِم: قَالَ الَّذین اَوْثَوْا الْعَلَمَ انَّ الْخَرَؤُ

الیوم وَ السَّوْءَ عَلی الکافرین (٣٧) الَّذین نَشْرَوْهَم اللَّهُبُلۡیاً اَسْرُوا وَبی‌ذِی بس‌منکراً. ایست. کَسْانی كَبیروُن می اَوْرَدۡن اَر وَاحَشِانۡاً می‌سَلۡانِکۡا وَان‌ھَابِد می‌کَنَّد

آن‌فِی نَمَّت یَشَافُون (۲۸) فَادَخَلَوا أَیوَادَ جَهَمَ حَالَدِین فِیهَا قَلَبَّتْ یَنِیمٍ می‌کَرَدند. پس داَخِل‌شُویید در دَرْهَای دَوَرَه که باَشِید دَرَان هَمیشَه، پس جَهَب جَایِن

مَتن‌وَ المَتَکْرَرْ‌ین (٤٩)

است جَای مَتَکْرَرْ‌ان.

خلاصهی تفسیر

وقتی که به آن‌ها گفته می‌شود (یعنی: شخص، ناگاه برای تحقيقات، یا شخص آگاه برای امتحان) از او می‌پرسند که پرویز دار شما چه چیزی را نازل نموده است، (یعنی: قرآن، که رسول خدا آن را نازل کرده خدا می‌گوید، آیا درست است؟) پس می‌گویند که (این از کجا نازل کرده‌که؟) این‌ها سخن‌های بی‌سندره‌های هستند که از گذشتگان (نقل‌شده) بیان می‌گردد (یعنی اهل ادیان از گذشتگان مدعی توحید و نبوّت و معاد بودند، ایشان به نقل از آن‌ها پرداختند، اما این ادعاهای نازل کرده‌خدا نیست) نتیجه‌آن (گفتار) است که چنین خواهد شد که آنان در روز قیامت بار گناهان خود را مقداری دیگر از بار گناهان کسانی را که آنها را تند توانین امام‌مرداد می‌کردن، حمل می‌کنند مراد از گمره کردند همین گفتگو «اساطیر اولین» است، زیرا در این، اعتقاد دیگران خراب می‌شد و هر کسی که دیگری را گمره می‌کند
بارگنه‌گماره‌های را برکه‌ی دارد و آن گمراه کننده‌گنه سبب قرار گرفتن را نیز برکه‌ی دارد. سهم مستبیب را مقداری بار گفت، و حمل بار کاملاً خود که روش‌است) کاملاً آگاه باقید‌گنده که این‌ها برکه‌ی دارند، باری بسیار بد است (و آنان که برای گمراه کردند چنان تدبیری به کار بردند، که با دیگران چنين صحتی کردند، آنان را می‌فریبند، پس این تدبیر در مقابل با حق، کار گر خواهند شد، بلکه ویل آن‌ها بر خود آنان بر خواهند گشت، چنان که) کسانی که، پیش از آنان گذشته‌اند، آن‌ها (در مقابل به انگیزه‌ای تدبیر بزرگی به کار بردند، پس خداوند ساختمان ساختمانش را هدیه (تدبیری) آنان را از ریشه برافکند، سپس (آنان چنان ناکام‌کردن که گویی) سقف (خانه) از بالا بر آنها ساقط شد (یعنی هم چنان که از سقوط سقف هم در زیر آوار قرار می‌گیرند، آنها هم کاملاً نامید و زیان‌کار شدند) و (اضافه بر این ناکامی‌ای) عذاب (خدا) چنان دامنگیر آنان شد که حتی آن را در خیال هم نمی‌پرورانند. (زیرا توقع آنان از این تدبیر، پیروزی بود، که برخلاف توقع اضافه بر عدم پیروزی، عذاب آماده که فرسنگ‌ها از ذهن‌شان دور بود. و قوع عذاب بر کفار سابق معلوم و معروف است، این حالتشان در دنبای بود.)

باز در روز قیامت (برای‌شان چنین خواهد شد که) خداوند متعال آنها را رسوا خواهد نمود، و (یکی از آن رسوای‌ها این خواهد بود که به آنها) چنین می‌گوید؛ شریکانی (که برا) (مقرّر کرده بودید) شما درباره‌ی آن‌ها (با انبیاء اهل ایمان) به نزاع می‌بردی. اخوند) کجا هستند؟ (با مشاهده این حالت) دانایان (حقی) می‌گویند، امرز رسوای کامل و عذاب بر کفار است؛ که اروا‌خواهان را ملائکه‌در حالت کفر قبض کرده بودند، (یعنی) بنده مرگ کافر بودند، شاید قول اهل علم را در این میان بدن خاطر بیان نمود تا عالم و عننی بودن رسوای کفار معلوم گردد.

پس کفار (در باسخ شرکات خویش) پیام صلح بپیش می‌کشند (و
عکس نمایش دهنده یک صفحه از کتاب "معارف القرآن" است. در این صفحه به بررسی موضوعاتی از قبیل تأثیرات و مداخلات ریز تعلیمی با حق تعالی است، آیا امکان داشت که مرتکب آن بشویم، ما که هیچ کار بددی را که در آن می‌توان مخالفت با حق تعالی باشد، انجام نمی‌دادیم، تا این‌جا باشد مضمون صلح از این جهت تعبیر نمود. که در دنیای مخالفت صریح است که با جوش و خروش اقرار داشته‌داند، چنانکه در آیه ۱۴۸ سوره انعام آمده است: "لُوُسِشنَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا". و اقرار به شرک در اقرار به مخالفت بوده، به ویژه با اعیان‌الله به صراحت مدعی مخالفت بودند. در آن‌جا با انكار از شرک مخالفته را هم انكار می‌کنند. لذا از آن به صلح تعبیر نمود. و این انكار آنجان است که در آیه ۲۲ سوره انعام آمده است "وَ اللَّهُ رَبِّنَا مَا أَشْرَكْنِي" حق تعالی این قولشان را رد می‌فرماید که چرا یک "بلكه فی الواقع شما کارهای بزرگی از مخالفته انجام دادید" هر آینه خداوند از همه احوال شما آگاه است، پس (خیلی خوب) از دره‌های جهنم وارد آن بشوید (و) در آن برای همیشه بمانید.

خلاصه این که آن، جایی بید برای مبکران (و مخالفان) است، (این ذکر عذاب آخرت است، پس حاصل آیات این است که شما احوال کفار گذشته را از خسارت و عذاب دنیا و آخرت شنیدید، و تدبیر و مکری راکه شما هم در مقابل حق انجام می‌دهید و می‌خواهید خلقت را گمرگان کنید، سرانجام شما هم چنین خواهید شد.

معارف و مسائل

در آیات گذشته نعمت‌های الهی با بیان یگانگی خدا در آفرینش عالم ذکر شده و گمرگان خود مشرکین بیان گردیده، و در این آیات گمرگان کردن دیگران و عذاب آن بیان می‌گردد، و قبل از آن نمایی در ارتباط با قرآن آمده است و مخاطبین آن سوال در اینجا مشرکان هستند، و جواب جاها‌الهی آنها
در اینجا ذکر گردیده و بر آنها وعيد بيان گردید، و بعد از پنج آيه عيناً این سؤال با خطاب به مؤمنان متقى آمده است، و پاسخ آن با ذکر وعده انعام ذکر گردید، قرآن کریم توضیح نداد، پرسش کندن چه کسی بود، لذا اقوال مفسرين در این باره با هم تفاوت دارند، بعضي کفار را پرسش کندن قرار دادند و بعضي مسلمانان را، اما قرآن آن را مهبم گذاشته بدين مطلب اشاره نمود كه چه نيازي به اين است كه به بحث بيردازيم، كه سؤال از طرف چه كسي مطرح شده بايد به پاسخ و نتيجه آن ملاحظه شود كه خود قرآن آن را بيان نموده است.

خلاصه، پاسخ از طرف مشروکان اين است، كه آنها آن را نپذيرفتند كه كلامي از طرف خدا نازل شده باشد، بلکه قرآن را داستان مردم قبل قرار دادند، قرآن بر اين صنين وعيد بيان كرده است كه اين ظالمان قرآن را داستان قرار داده ديگران را هم گماراه مي كنند، آنها بايد به اين نتيجه پي برند كه در روز قيامت به مجازات كامل عمل خود خواهد رسيد، و برخى از گناهان كسانى كه آنها را گماراه مي كنند نيز بر آنها واقع خواهد شد، سپس فرمودند:

"و قيل لذين آشقو ماذا انزل ربككم فاولوا خيرا للذين وکفت لبهريرگان كه جه بيجنزازل كوده وودگارشما?" فحسبنو سخن نيكبراي كسانى كه اخسرو في هذه الدنيا حسبته و آذار الآخرة حيور و لنغم دار.

نسبى كردن در اين دنيا، نسبى هست وخانه آخرت بهتر است وچه خانه خوبى دارند.

المعنى (30) جنان معدوم یبدعلوتها تجري من تحتها االهمار.

برهيزگران، اگهها هييميشكى كه داخل مي شوند در آنها، جازى هست در زيرو آنها جويها.
...(النص العربي غير قابل للقراءة بشكل طبيعي بسبب الصعوبات المرئية)
جارت جواهرت شد، و هر چه دلشان بخواهد به آنان در آنجا می‌رسد (و این تنها مختص کاسیان نیست که گفته‌هایانش در این مقام ذکر شده است، بلکه چنین پدیداش را خداوند به همه برای گزاران از شرک می‌دهد) که ارواپشن را فرشتهگان در حالی قبض می‌کنند که (از شرک) پاک (و مبرا) هستند، (با این مطلب که تا دم مرگ به توضیح استوار خواهد ماند) و آنان (فرشته‌گان) می‌گویند: السلام عليكم، شما (پس از قبض ارواح) به سبب اعمال خویش وارد بهشت شوید، ایشان (که بر کفر و عناوین و جهانیت خویش اصرار می‌ورزند و بی‌وجود و ضوح دلایل حق، ایمان نمی‌آورند، معلوم می‌شود تنها) در انتظار یان امر هستند که ملائکه (مرگ) به نزدیکی پاییزید یا دستور پروردگار (یعنی قیامت) فرا رسد، (یعنی آیا هنگام مرگ یا در قیامت ایمان می‌آورند که پذیرفته نمی‌شود، اگرچه در آن زمان تمام کفار به وجه اکتشاف حقيقة توهیم کند، چنان که ایشان بر کفر اصرار دارند)، همچنین کاسیان که بیش از آنان بودند، آنها هم (بر کفر اصرار) و رزیدن به پروردگار و در اثر این اصرار به سرازی خود رسیدند، پس) خداوند کوچکترین ظلمی بر آنان نکرد، اما آنها خود بر جان خود ظلم روا داشتند (که دیده و دانسته کارهایی می‌کردنده که موجب مجازات بود، سرانجام به مجازات اعمال بدشان نایل شدند، و عذابی که بر (آگهی از آن) می‌خندیدند، آنها را فرا گرفت، (پس حال شما هم، چنین خواهد شد).
فَهَلَّ عَلَى الرَّسُولِ إِلاَّ الْبَلَاغُ الْأَلِيمُ؟ ۴۵ وَلَقَدْ بَعَثَنَا فِي كُلِّ مَأْمَةٍ رَسُولًا أَنِّي
بِسْ نِيَّةِ يَوْمِ الْآثَارِ مَجِيرًا فِي أُمِّيَّةٍ الرَّسُولِ عِنْدَهُمَا. وَمَا صِبَوْتُ كُهْرُونِيَّةَ بِهِ إِلَى رَسُولِيْنَ كَهُنَا
اِعْتِبَارُ اللَّهِ وَاجْتَبَارُ الْطَّاعُوْنِ فِي ثَلَاثِهِمْ مِنْ هَذِئِ اللَّهِ وَمَنْ مَاتُهُمْ
بِسْ وَلَدَيْنِ خَالِدَةَ بَعْضَاهُمْ وَإِنْ بَعْضُهُمْ يَتَبَيَّنُ بِهِمْ. فَكَيْفَ كَانَ عَادِيَتُهُمْ
مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ قَبْيْيَةً فِي الْأَرْضِ فَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ كَيْفَ كَانَ عَادِيَتُهُمْ
نَارِيْتُهمْ شَهِيْدًا مِّنْ سَدَى تَعِضْدَهُمْ. يُصِرُّونَ عَلَى هُذَى مَسْنُونًا فَقَالُوا "لَنْ يَعْتَدُّ
الْكَمْذَّابَيْنِ لَّنْ تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا "لَنْ يَعْتَدُّ عَلَيْهِمْ مَسْنُونًا فَقَالُوا "لَنْ يَعْتَدُّ
لَا أَقْسَمُوا بِاللَّهِ كَيْفَ كَانَ عَادِيَتُهُمْ لَا يَعْتَدُّ
يُضْلَلُ وَمَا لَهُ مِنْ نَاصِرِينَ (۴۷) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ كَيْفَ كَانَ عَادِيَتُهُمْ لَا يَعْتَدُّ
کَمْذَّابَيْنِ. اِعْتِبَارُ الْبَلَاغُ فِي أُمِّيَّةٍ الرَّسُولِ عِنْدَهُمَا يُصِرُّونَ عَلَى هُذَى مَسْنُونًا فَقَالُوا "لَنْ يَعْتَدُّ
کَمْذَّابَيْنِ لَّنْ تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا "لَنْ يَعْتَدُّ عَلَيْهِمْ مَسْنُونًا فَقَالُوا "لَنْ يَعْتَدُّ
اللَّهِ مِنْ يَمُوتُ بَيْنَكُمْ وَعَدهَا عَلَيْهِمْ حَقًا وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۸)
لَا أَقْسَمُوا بِاللَّهِ كَيْفَ كَانَ عَادِيَتُهُمْ لَا يَعْتَدُّ
یُضْلَلُ وَمَا لَهُ مِنْ نَاصِرِينَ (۴۷) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ كَيْفَ كَانَ عَادِيَتُهُمْ لَا يَعْتَدُّ
کَمْذَّابَيْنِ. اِعْتِبَارُ الْبَلَاغُ فِي أُمِّيَّةٍ الرَّسُولِ عِنْدَهُمَا يُصِرُّونَ عَلَى هُذَى مَسْنُونًا فَقَالُوا "لَنْ يَعْتَدُّ
کَمْذَّابَيْنِ لَّنْ تَحْزَنُ عَلَيْهِمْ فَقَالُوا "لَنْ يَعْتَدُّ عَلَيْهِمْ مَسْنُونًا فَقَالُوا "لَنْ يَعْتَدُّ
اللَّهِ مِنْ يَمُوتُ بَيْنَكُمْ وَعَدهَا عَلَيْهِمْ حَقًا وَلَكِنْ أَكْثَرُ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۴۸)

خلاصه تفسير

و مشركان مي كويند أك خداوند متعال (به رضايت خويش جنين) مي خواست (كه ما غير الله را نيرستيم، كه در اصول طريقة ماست، و بعضی چیزها را حرام قرار ندهیم که در فروع طریقه ما هستند؛ با یاً مطلب که اگر اصول و فروع فعلی ما موجب پسنده خدا قرار نمی گرفت) پس غیر از خدا
ما نه چیزی را می‌پرستیدیم، و نه آباه و اجداد ما، و نه ما بدون (حکم او) چیزی را حرام می‌دانستیم، از این معلوم شد که طریق‌های ما، مورود پسند خداست، و اگر نه چرا می‌گذشت که ما این کارها را انجام دهیم، ای محمد! شما از آنان غمگین نباشید؛ زیرا این مجادله بی‌هدره از اکنون نیست، بلکه کسانی (که از کفار) که پیش از آنها بوته‌اند، هم این چنین کرده بودند، (یعنی بیجا با پیامبران خود مجادله کرده بودند)، پس (چه کاری از آنها خراب شد، یا چه ضرری بر طریق‌شان متوچه شد) لذا تنها رسانیدن (احکام) به طور واضح بر دم‌های پیامبران است.

( واضح بدين طريک كه دعوی روشن و دليل صحیح بر آن اقامه گردید، همچنين بر عهده نا کاری بود که داريد انجام مي‌دهيد، پس اگر از روي عناد در دعوی و دليل فكر تکنيد، باکي نیست) و (چنان که روشن آنها با شما، يعني مجادله، چيز تازه‌ای نیست، همچنين معامله شما هم با آنها يعني دعوت به سوى توحيد و دين حق، امر جديدی نیست، بلکه تعلیم آن هم از قدیم الایام جریان داشته است، چنان‌که) ما در هر امت (از امام سابقه) پیامبری (براي تعلیم این امر) فرستاده‌ایم که شما (تنها) خدرا را پرستید، و از (راه) شيطان (كه كفر و شرک است) اجتناب ورزید، (این مطلب تحریم اموری را هم شامل مي‌شد که مشکنان برای خود مي‌کردنند، زير اين هم شاخه‌ای از كفر و شرك بود)، پس بعضی از آنها كسانی بودند که آنان را هدایت نمود (كه حق را پذيرفتند) و بعضی از آنها كسانی بودند که گمراهی بر آنها ثابت گشت، (با اين مطلب در ميان كفار و انيبا اين معامله، مدام جریان داشته، و معامله‌ی خدا هم در خصوص اضلاع و هدایت هميشه همچنين به ده است، كه مجادله‌ی كفار هم امر قدمي است و تعلیم انيبا اين هم قدمي مي‌باشد، و هدایت شدن هم امر قدمي است، پس جرا به خود اندو راه دهيد، تا اينجا تسلی بیان كرد كه در مضمون آخر آن، پاسخ...
پس (خیلی خوب) در زمین نگاه کنید پس (از آثار) بنگردید، مگر سرمایه‌م بید تکذیب کندگان (پیامبران) چگونه بود، (پس اگر آنان گمراه نبودند چرا عذاب بر آنها نازل شد، و نمی توان آنها را وقایع تصادفی دانست؛ زیرا برخلاف عادت و پس از پیشگویی انبیاء قوار گرفتند و مؤمنان از آنها نجات یافتند، پس در عذاب بودن آنها چه شکی وجود دارد. و چون رسول خدا برای گمراهی کمترین افراد، شدیداً متأثر می‌شوند لذا در آینده باز به آن جناب خطاب شده است، که اگر در گذشته بعضی این چنین بوده‌اند که گمراهی بر آنها محقق شده، ایشان هم هستند، لذا) اگر آرزومند هدایت ایشان بر راه راست باشی، پس (به هیچ نتیجه‌ای نمی رسد).

زیرا خداوند متعال به چنین اشخاصی هدایت نمی دهد (که آنها را به سبب عناوین) گمراهی می کند (البته اگر آنها عزاد و اگر گذارند هدایت شان خواهد داد، ولی آنها عزاد را هر چه کنند، لذا هدایت هم بدانان نمی رسد) و (اگر درباره عذاب و ضلالت گمان داشته باشند، که عضویان ما، ما را در این حال نجات می دهند، پس بدانند که در مقابل با خدا) هیچ کس حاضر آنها نخواهد بود، (تا اینجا پاسخی نسبت به شبهه گذشته بود، و در آینده نسبت به شباهت دیگری بحث می شود) و آنان به شدت به خداوند قسم یاد می کنند، کسی که بیمار، خداوند دوباره او را نخواهد نمود، (و قیامتی در کار نخواهد بود، در آینده جواب داده می شود) چرا نه، زنده خواهد نمود (یعنی: حتماً زنده خواهد نمود)، این و عده را خداوند به عهده گرفته، اما پیشتر مرد مبا وجود قیام دلیل صحیح بر آن،) یقین نمی آورند، (و این زنده کردن دوباره، بدين خاطر می باشد،) چیزی که مرد در (خصوص) آن
(در این جهان اختلاف می‌کردنده و با فیصله‌نتیجه، به راه راست نمی‌آمده، حقيقة) آن را در جلوشان، به طور عینی اظهار نمایید و تاکه به هنگام اظهار این حقيقة، کفایت (کامل‌اً) یقین کندند که کش و عقیده آنان دروغ می‌گفتند. (و انبیاء و مؤمنین راستگو بودند، پس وقوع قیامت یقینی و فیصله‌به عذاب ضروری است، پاسخ «لا بپیغ الله من يموت» همین است و چون مردم از این جهت منجر قیامت بودند، که زندگی شدن بعد از مرگ به گمان آنان در اختیار کسی نبود، بنابراین، در آینده قدرت کامل خویش را به اثبات رسانده، این شهه را دفع می‌فرماید، که قدرتی که چنان عظیم است که) چون بخواهیم جهیزی را (بیافرمیم، در این راه با مشقیتی برمی‌خوریم) فقط این گفت ما (کافی) است که تو (آفریده) شو، پس آن (موجود) خواهش شد، پس در قالب این قدرت کامل، به دمیدن روح در اشیای بی‌روح چه دشواری است، جانان که نخستین بار در آن روح دمیده بودیم، و اینک به هر دو شهه پاسخ داده شده ولله الحمد).

معارف و مسائل

نخستین شبهه کفار این بود که اگر خداوند متعال از کفر و شرک ما راضی نیست، چرا ما را مجبور به ترک آن نمی‌نماید. به‌طوری که به دستی این شبهه واضح بود، بنابراین به جای پاسخ به آن تنها بر تسلیت آن حضرت اکتفا کرد، که شما از چنین سؤالات بی‌جا، غمگین نباشید و وجه به‌طوری که شبهه ظاهر است، که خداوند متعال انسان ایان عالم را بر این اساس استوار نموده است، که انسان کامل‌اً مجبور قرار داده شد، بلکه نوعی اختیار به او داده شده است، که اگر این اختیار رادر اطاعت خدا صرف نماید و به او وعده ثواب داده شده است، و اگر در نافرمانی استعمال کند، و عید عذاب به او داده خواهد شد، و در اثر این، تمام انتقامات حشر و نشر و
آیا در هندوستان و پاکستان هم رسولی از طرف خداوند آمده است

و لکن بعثا في كل أمة رسولًا ۸۴ سوره فاطر: «و اين من امة الاخلافيها نذير» به ظاهر چنان مفهوم می شود که حتماً در مناطق هندوستان و پاکستان هم پیامبران خدا آمده اند، چه آنان از اهالی اینجا و یا جزء ممکن دیگری باشند و نایب و مبلغان آنان به اینجا رسیده باشند. و آیه ۲۴ سوره فصیره قصص «لنذر قومها ما آتاهم من نذير» چیزی که مفهوم می گردد این است، اگر با آن حضرت ﷺ به سوی آنها مبعوث شده قبلاً به نزد آنان رسولی نیامده است، در پاسخ برای گفت: که مراد از آن به ظاهر آن ملت عرب است. اگر نخستین مخاطب، باعث و نیوست آن جناب بودند، که پس از حضرت اسماعیل در میان آنان هم رسلی مبعوث نشده بود. بنابراین آنان در قرآن به لقب گمینی یاد کرده شدند، و از آن لازم نمی یاد که در بقیه جهان هم پیش از آن جناب ﷺ هیچ پیامبری نیامده باشد. و الله علیم

وَالذَّنَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدَ مَا ظَلَّلُوا لِنُبِيَّٰهُمْ فِي الدُّنْيَا

کسانی که بدما خداویه می خورندند، پس از این که ظلم تحمیل نمودند، این به آنان در دنیا

خُسَسَةَ وَلَاجرَالثَّرَاء أَكَثَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ} (۴۳)
و علی رهمن یکتا گلوان

و بر پروردهاگر خوشنویس تولکوک کودنده.

خلاصه تفسیر

و کسانی که به خاطر خدا پس از آن که (از طرف کفار) مورد ظلم قرار گرفتند، وطن خویش (مکه) را رها کردند و به حبشه رفته‌اند. زیرا در پنجین حالت اجباری رها کردن وطن بر مردم سخت می‌گذرد. ما به آنان در دنیا حتی یک خوبی خواهیم داد، (یعنی آنان را به مبنایه رسیدن امنی و آسیش کامل خواهیم داد. چنانکه بعد از چند روز خداوند آنها را به مرنده و سراند و آن را وطن اصلی آنها قرار داد، بنابراین آن را یک خویش گفت و در آنجا هم نوع پیشروت حاصل شد، لذا به آن حسنی گفته شد و سکونت در حبشه مقایسه بود، بنابراین بدان جای خوبی گفته می‌شود) و نواب آخیرت به درجه‌ها (از این) بزرگ‌تر است. (که هم خیر است و هم ابقی).

ای کاش، آنان (کفار غافل از این اجر آخرت هم) اطلاع می‌داشتند و در رغبت به تحصلی آن مسلمانان می‌شوند) آنان (مهم‌هایی از این جهت مستحق این و عده‌ها مرسن) که چنانکه که (بر وقایع ناجاگر) صبر بیشتر می‌کنند. چنانکه گرچه برای آنان ناجاگر است، اما بدون آن نمی‌توانند بر دین عمل کنند، پس به خاطر دین وطن را رها کردن و صبر نمودند (و آنان در همه حال) بر پروردهاگر خود اعتماد دارند (و هنگام ترک وطن به فکر این نیستند که خورد و نوش آنان از کجا فراهم می‌گردد).

معارف و مسائل

ان الذين هاجروا (از هجرت مشتق است و معنای لغوی هجرت ترک وطن است. و ترک وطن که برای خدا باشند، در اسلام طاعت و عبادت بزرگی به
شمار می‌آید، رسول خدا فرموده است: «الهجرة تهدم ما کان قبلها»

یعنی: هجرت تمام آن گناه‌ها را که قبل از هجرت بوده‌اند پایان می‌بخشد.

هجره در بعضی صور فرض و واجب و در بعضی صور مستحب و افضل می‌باشد و احکام مفصل آن ذیل آیه شماره ۷۷ سوره نساء: «الم تكون ارض الله واسعة فتهاجروها فيها» بیان گردیده است در اینجا فقط و عده‌ها بیان می‌گردد که از طرف خدا به مهاجران داده شده است.

آیا هجرت در این جهان هم سبب وسعت روزی می‌گردد

در آیات مذکور با توجه به شرایطی چند به مهاجرین دو و عده عظیم اعشان داده شده است، نخست دادن جای خوب در دنیا، دوم ثواب بی حساب زبرگ در آخرت، جای خوب در دنیا، لفظی جامع و بی‌پایانی که است شامی این نیز می‌گردد که مکان و همسایگان خوب به مهاجر میسر گردند، این را هم در بر می‌گیرد که رزق خوب برسرد و بر دشمنان به فتح و پیروزی نایل گردد، عموم مردم به تعریف و ستایش و زبان بگشاودن، و به عزت و شرافت برسرد که در خانواده و اولاد ایاده پیدا کند. (قرطبه)

شک صورت آیه در اصل، نخستین هجرتی است که صحابه به سوی حبشه نموده بودند، و این احتمال هم وجود دارد که هجرت حبشه و پس از آن هجرت به میزنه منوره هر دو مشمول آن قرار گیرند، در اینجا از آن مهاجرین حبشه یا مدنی به دو میان آمده است، لذا بعضی از علما فرموده‌اند: این و عده براز آن حضرات از صحابه بود که به سوی حبشه یا بعداً به میزنه هجرت نموده بودند، و این عده‌ای الهی در دنیا به پایه تکمیل رسید که همه، آن را مشاهده نمودند، که خداوند متعال می‌خواهد منووره را چگونه براز آنها چاپگاهی نیکو قرار داد، و به چاپ همسایگان آزار دهنده.
همسایه‌های غم‌خوار و هم‌مزرد و جان نثار یافتند و بر دشمنان به فتح و پیروزی نایل آمدن و پس از مدت کوتاهی از هجرت، درهای رزق بر آنان گشوده شد، فقراً و مساکین، تر چمدند گردیدند. ممالک جهان فتح شدند، کارنامه حسن اخلاق و حسن عمل آنان تا عمر دنیا، زبان زد هر مواقف و مخالف است، خداوند، آنان و نژاد آنها را به عرّت و شرف و شریعت نایل گرداند. همه این‌ها اموری دینی است که انجام گرفته‌اند، و کاملاً شدن و عده‌ای آخری یقینی است، اما ابوحبان در تفسیر بحث محيط می‌گوید که:

والذین هاجروا عام فی المهاجرين كَانُوا ما كَانُوا فيشل اوّلهم و آخَرِهم أ

لفظ الذين هاجروا عام فی المهاجرين همهمی، مهاجرین جهان است، که مهاجر هر قرن و هر منطقه‌ای باشد، لذا شامل مهاجرین اولین هم می‌باشد، تا قیامت همه مهاجرین راه خدا مشمول حکم آن قرار دارند، مقتضای ضابطه عموم تفسیر هم، همین است که اگرچه شأان نزول آیه واقعه‌های خاص، و گروه خاص باشد، اما عبرت از عموم الفاظ است، لذا در این و عده‌ای مهاجرین همه جهان در همه اوّلات شامل هستند، و تکمیل این دو و عده‌ای بر تمام مهاجرین امری یقینی است.

چنان و عده‌ای، بار دیگر برای مهاجرین در آیه شماره ۱۰۰ سوره نساء آمده است که "دو می‌هاجر فی سبل الله یجد فی الأرض مواقفًا كثیرواسعه" که در آن و سعت مکان و عیش به گونه‌ای خاص مورد و عده‌ای است، اما قرآن کریم در ضمن این و عده‌ای، برای مهاجران، چند صفت و چند شرط هم بیان کرده است، مهاجرینی می‌توانند مستحق این و عده‌ها باشند که حامل این وصاف هستند، و شرایط مطلوب را بجا آورده باشند.

شرط نخست، مهاجرت در راه خداوند است، که هدف از هجرت کسب رضایت خداوند باشد، در آن منافع دنیا از قبیل تجارت، استعمال و فواید
نفسانی و غیره موردنظر نباشند، شرط دوم مظلوم شدن آن مهاجرین است. 

«من بعد ما ظالموا» وصف سوم صبر بر تکلیف و مصایب گذشته و ثابت قدم 
مانند، «الذین صبروا» وصف چهارم با برقرار کردن تمام تداeer مادی، اعتماد 
تنها بر خدا باشد، که فتح ونصرت و هر نوع پیروزی در دست او است و هم 
یتوکولند».

از این معلوم می‌شود که در ابتدا هر کاری تکلیف و مشکلات بیش 
می‌آید، لذا اگر بعد از تحمیل آنها به مهاجر جای خوب و حالات بهتری 
می‌رسد، به جای این که در وعده‌های قرآنی ایجاد شده کند، اخلاص و 
نیت و حسن عمل خود را بررسی نماید، که این وعده بر آنها مترتب گردد.

اکنون خواهد دانست که تقصیر از خود او بوده گاهی در نیت، فساد 
بدید می‌آید و گاهی در صبر و ثبات و توکل نقص واقع می‌شود.

اقسام مختلف هجرت و احکام آنها

امام قرطبه در اینجا بر اقسام هجرت و ترک وطن و احکام آنها مضمون 
مفیدی تحریر نموده است که به خاطر اتمام فاقدید در اینجا نقل می‌گردد، 
قرطبه به حواله این عربی نوشته است که خروج از وطن و سفر در روزی 
زمانی، گاهی به خاطر نجات و می‌فرار از چیزی می‌باشد، و گاهی در طلب و 
تلاش چیزی، سفر اول را به خاطر نجات و فرار از چیزی باشد، هجرت 
می‌گویند و آن بر پنجم قسم است:

اول: هجرت از دارالکفر به سوی دارالاسلام- این نوع سفر در عهد 

با سعادت رسالت ماب از فرض بود و تا کارت به شرط استطاعت و قدرت 
فرض است. (زمانی که در دارالکفر بر جان و مال و آب و هوای خود اطمینان 
نداشته باشد یا اداء فراپرداز دینی ممکن نباشد)، پس اگر با وجود این، در 
دارالکفر سکونت اختیار کند گنهکار خواهند بود.

معارف القرآن
سوم: هجرت از جایی که حرام بر آن غلبه کرده باشد - زیرا طلب حلال برحور مسلمانی فرض است.

چهارم: هجرت برای نجات از آزار جسمانی - این سفر جایز و از طرف خداست تا انسان از جایی که از دشمن احساس خطر کند، بیرون آید تا از آن خطر نجات یابد. هجرت نوع چهارم را قبل از همه حضرت ابراهیم انجام داد، آنجا که برای نجات از ایزدان قوم، عراق را گذارش عازم مملکت شام شد و فرمود: «انی مهاجر الی ریبی و پس از او حضرت موسي آیه‌ای از مصر عازم مدين شد (خرج منها خالقاً یترقب)». بنجم: هجرت برای نجات از بِدی آب و هوای و امراض - که شرع مقدس اسلام به این هم اجازه داده است، چنان که رسول خداوند به عده‌ای از جویانها اجازه داد که خارج از مدين به سه شهر الکبیر و متوسط از ملل متحد عزم داشته باشند. حضرت ابراهیم دسُتور داد، که از دارای خلافت اردشیر کرده، در سطح مرتفعی که آب و هوایی به نیازِ خود پرود. اما این زمانی است که در جایی امراض طاعون و وبا، شیوع ییدا تکنند و در جایی که وبا شیوع پیدا کند، حکم‌شناسی این است، کسانی که در آنجا هستند همانجا باشند، فرار تکنند و کسانی که در خارج هستند به داخل نیایند، برای حضرت فاروق اعظم یقینی در سفر شام اتفاق افتاد که به مرز شام رسیده اطلاع یافت که در کشور شام طاعون
انتشار یافته است آن جنباب از داخل شدن در آن متردید شد، پس از مشاورت با صحابه کرام وقتی که حضرت عبدالرحمن بن عوف این حديث را بیان نمود که رسول خدا فرموده است:

«اذا وقع بارض و آنتم بها فلا تخرجوا منها» و وقتی که در منطقه‌ای طاعون شیوع پیدا کرد و شما در آنجا سکونت داشتید از آنجا یبرون نیایید و جایی که شما قبلاً در آنجا نیستید و شنیدید که طاعون شیوع پیدا کرده پس آنجا نروید.»

آنگاه فاروق اعظم برای عمل بر حديث اعلام نمود که لشکر بگردد، بعضی از علماء فرموده‌اند: این دستور حديث متضمن حکمت ویژه‌ای است، تا کسانی که در جایی سکونت دارند که وبا شیوع یافته غالباً میگرو و اما در وجود آنها سرایت کرده، اگر آنان از آنجا فرار کنند پس کسانی که این مهمی و یا در آنها سرایت کرده نجات نخواهند یافت، پس هر کجا که برونده مردم آنجا از ایشان متأثر خواهند شد، لذا چنان دستوری با حکمت داده شد.

سفر ششم: برای حفظ اموال خویش است.- وقتی که کسی در منطقه‌ای از دزد و راهزنان احساس خطر کند، از آنجا کوچ کند، شرع مقدس اسلام بدین امر اجازه داده است، زیرا مال مسلمان هم، آنجنها محترم است که جان او، این هر شش قسم از آن ترک وطن هستند که برای نجات از چیزی انجام می‌باید، و سفری که برای تلاش و جستجوی چیزی باشد آن بر نه قسم است:

1- سفر عبرت: یعنی در دنیا به این خاطر سیر و سیاحت می‌کنند که خلق خدا و قدرت کامل او را و همجنین اقوام گذشته را مشاهده نموده، عبرت حاصل کنند، قرآن به چنین مسافری در آیه ۴۴ سوره فاطر تشویق نموده.
است «اولم یسیروا» در از ارض، فی نظوروا کيف كان عاقبة الذين من قبلهم، و بعضی از علماء
سفر ذو القرنین را از این نوع سفر شمرده است، و بعضی گفتند که سفر او برای
اجرای قوانین خدا بر روی زمین بود.
۲- سفر حر: که آن با چند شرایط یکی از فرایند اسلام است.
۳- سفر جهاد: که فرض یا واجب یا مستحب بودند آن را هم همه کس
می دانند.
۴- سفر معاشق: وقتی که برا ی کسی در وطن خودش وسایل معاشق فراهم
نشود، بر او واجب است که از آنجا سفر کرده در جای دیگر برای تلاش
معاشق اقدام کند.
۵- سفر تجارت: یعنی سفر کردن برای تحمیل مال بیش از قدر نیاز که این
هم شرعی جایز است حق تعالی در آیه ۱۹۸ سوره بقره می فرماید: رهبر
علیکم جناح ان بینوا فضل من ریکم مراد از ابتغاء فضل در این آیه، تجارت است،
خداوند متعال در سفر حر هم به تجارت اجازه داده است، پس سفر کردن
برای آن به طریق اولی جایز خواهد بود.
۶- سفر کردن برایطلب علم: هر کس می‌داند که سفر به هنیه تحصیل علم
به قدر ضرورت، فرض عین و بر پیش از نیاز فرض کفایه است.
۷- سفر به سوی مقامی که آن را متبرک و مقصد تصور نموده است، این
سفر جز پیمان سه مسجد برای جای دیگری روا نیست. ۱- مسجد حرام
(مکه مكرمه)، ۲- مسجد نبوی (مینه‌ی منوری)، ۳- مسجد اقصی (بیت
المقدس). نظر قرطبه و ابن عربی هم همین است اما بقیه اکابر علمای
سلف و خلف مسافرت را به سوی علوم مقامات متبرک‌که جایی قرار
داده‌اند.
۸- سفر برای حفظ مرزهای اسلامی: که به آن رباط گفته می‌شود در
احادیث زیادی برای آن فضیلت بزرگی ذکر شده است.

9- سفر برای ملاقات دوستان و عزیزان: که در حديث صحيح مسلم آمده است که فرشتگان برای کسی که به ملاقات دوست و احباب برود دعا می کنند، این وقتی است که هدف از ملاقات آنان رضای خدا باشد نه هدف مادی. واللہ اعلم.

وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ الْرَّحْلًا عَلَى الَّذِينَ ٱلْيَتَبَيَّنُونَ إِلَى ٱللهِ ٱلْحَمْدُ ١٤٣

خلاصه تفسیر

و (منکرانی) که از رسالت و نبوّت تو بدين جهت انکار می ورزند که تو بشر و انسانی هستی و در نزد آنها نبی و رسول نباید بشر و انسان باشد، این خیال جاهالانه آنهاست) ما بیش از تو هم تنها آدمیزاد را رسول مقرر کرده با معجزات و کتاب فرستادا یم و بر آنان وحی می فرستادیم، پس (ای منکران مکه) اگر شما علم ندارید، از بقیعی اهل علم پردرسید. (که از احوال انبیای گذشته باخبر باشند، و آنان به نظر شما از مسلمانان ظرفداری نکنند، همچنین تو را هم رسول مقرر کرده) و بر حضرت قرآن نازل کردم، تا هدایتی که (به واسطه شما) بر مردم نازل شده آن هدايت را برای مردم
توضيح داده، تفهیم کن و تاکه آنان در آن انديشه کنند.

معارف و مسائل

در روح المعانی آمده است که بعد از نزول این آیه، مشارکین مگه قاصدی پیش یهودیان مذکر فرشتگان تا دریابند، آیا یا این درست است که در گذشته هم همی‌ای‌های آنها از جنس بشر و انسان آمده‌اند. اگرچه لفظ «اهل الذکر» هم‌هی‌ای‌های کتاب و مؤمنان را شامل می‌شود، اما واضح است که مشارکان فقط می‌توانستند، بر بیان غیرمسلمان اطهام‌های حاصل کننده زیرا وقتی که بر بیان خود آن حضرت اطهام‌های نداشتند چگونه بر سخن بچه مسلمانان می‌توانستند اطهام‌های یافند.

اهل الذکر» لفظ ذکر برای چندر معنی استعمال می‌شود که علم هم از آن جمله است. و بدين مناسبی در قرآن کریم تورات هم به اسم ذکر باد شده است، در آیه ۱۰۵ سوره انبیاء می‌فرماید: «و لذتکنیا في الزبور من بعد الذکر» و خود قرآن کریم هم به لفظ ذکر تعییر شده است و چنان‌که در آیه‌ای بعد می‌آید: «انزلنا الیک الذکر» که مراد از آن قرآن است.

لذا معنای لفظی اهل الذکر اهل علم است، و مراد از آن اهل علم در اینجا چه کسانی هستند؟ به ظاهر علمای اهل کتاب یهود و نصاری مرانده، قول ابن عباس، حسن، سعدی و غیره نیز همین است و بعضی در اینجا هم از ذکر قرآن مراد گرفته، اهل ذکر را با اهل قرآن تفسیر نموده‌اند، و از این سخن واضح تر آن است که رمانی، زجاج، و ازهری گفته‌اند که «المراد باذل الذکر علماء اخبار الامام السالفه کائنا من كان فالذکر بمعنی الحفظ كأنه قيل اسالو المتعلقين على اخبار الامام يعلمونكم بذلك». و طبق این تحقيق اهل الذکر شامل اهل کتاب و اهل قرآن هر دو می‌باشد.

معنای «بینات» معروف است، مراد از آن در اینجا معجزات است، «زر».
در اصل جمع زیبَه است که بر قطعات بزرگ آهن اطلاق می شود. چنانکه در آیه 94 سوره کهف آمده است: «اتونی زیر الحدید» و به مناسبت ترتیب دادن جملات، نوشتن را زیرِ می گویند و كتاب نوشته شده را زیر و زبور می گویند و مراد از آن در اینجا كتاب الله است که شامل همه تورات، انجیل، زبور و قرآن می شود.

تقلید ائمه مجتهدهين بر غيرمجتهده واجب است

این عبارت آیه مذکور، «فسلوا اهل الذكر ان كنتم لا تعلمون» اگرچه در اینجا در خصوص امور ویژه‌ای آمده است، ولی الفاظ آن عالم است که شامل تمام معاملات است، لذا اطیاق اصول قرآنی در حقيقة این ضابطهای مهم است، که عقیقی و نقیقی هم می باشدند، که کسی احکام را نمی دانند، از دانایان بیورسد، و بر آنها عمل نمایید، و بر نامانان، فرض است که بر طريق نشان دادن دانایان عمل کنند، که تقلید نامیده می شود. و این حکم روشان قرآن هم می باشد و عقاید هم، برای اشاعه و عمل، غیر از این صورت دیگر، نمی تواند وجود داشته باشد.

و در ایست از عهد صحابه تا امروز، بدون اختلاف، روي این ضابطه عمل شده است. و كسانی كه منكر تقلید هستند، اين نوع از تقلید را انكار نمی كنند، چون كسی عالم نباشد، از علمها استفتا نموده به آن عمل كنند و بديهي است كه اگر علمها به عوام نااگاه دلایل قرآن و حديث بیان كنند، آنها دلایل را به اعتماد بر آن علمها می پذیرند، و خوود آنان صلاحیت اين را ندارند كه ادلل را بررسى نموده بفهمند، و تقلید هم عبارت است از: اين كه نامز را قول دانا اعتماد كرده، حکمي كه را كه او نشان داده حکم شرع قرار دهد و بر آن عمل كنند، و اين ان تقلیدی است كه در جواز بلکه وچوب آن كسی نمي تواند اختلاف كند، البته علمای كه خودشان قرآن و حديث و
مقاتل اجماع را به طور مستقیم می‌فهمند، و صلاحت درک آن را دارند، آن‌ها در چنین احکامی که صرائحت‌ا در قرآن و حديث مذکور و علمای صحابه و تابعین در آنها با هم اختلاف ندارند، آنها با یاد مستقیماً بر قرآن و حديث و اجماع عمل کنند، نیازی به تقلید مجددی ندارند، اما احکام و مسائلی که صرائحت‌ا در قرآن و سنّت مذکور نیستند، ظاهراً در آن مورد در قرآن و حديث تعارض وجود دارد، با در تعیین مراد قرآن و سنّت صحابه و تابعین با هم اختلاف نظر دارند، چنین مسائل و احکامی محل اجتهاد می‌باشند. که طبق اصطلاح فقهاً به آنها مسائل متجدد فیقه‌انش‌می‌گذشت، حکم آنها این است که عالم که به پایه و درجه اجتهاد نائل نشده، او هم بايد در این مسائل به یکی از ائم‌های مجتهدهن تقلید کند، و برای او یا جای نیست که تنها بر شخص خویش اعتماد نموده یک آیه و روایت را ترجیح داده اختار کند، و دیگری را مرجوع دانسته نرکند.

همچنین احکامی که در قرآن و سنّت به طور صریح مذکور نیستند، استنباط آنها طبق اصول بیان کرده قرآن و سنّت و تعیین حکم شرعی در آنها، فقط وظیفه ائم‌های مجتهدهن است که بر زبان و لغت و محاورات عربی تسلّط کامل داشته باشند، و نسبت به طرق استعمال والجام علوم قرآنی و سنّت، حامل علوم معياری باشند، و به علی‌ی تین مقام ورود نهادگردند، مانند امام ابو حنيفه، شافعی، مالک، احمد بن حنبل، یا اوزاعی، فقه ابوعیسیه و غیره که حق تعالی به یمن و برکت قرب عهد نیوزت و همکان صحابه و تابعین در آنها ذوق مهم اصول و مقاصد شریعه و سلیقه استخراج احکام با مقایسه غیرمنصوص بر منصوص را اعتیاد و ودیعت نموده بود، در چنین مسائلی مورد اجتهاد، بر علما هم لازم است که به یکی از ائم‌های مجتهدهن، اقتدا کنند، اختیار نمودن رأی جدید بر خلاف ائم‌های مجتهدهن اشتباه است.
از اینجاست که اکابر علمای محدثین و فقهاء، مانند امام غزالی، رازی، ترمذی، طحاوی، مزینی، ابن همام، ابن قدامة و از این قابل صدها هزار عالم
از سلف و خلف، با وجود این که در علوم عربی و شریعت مهمات تمام
داشتند، در مسایل مجتهد فيه همیشه پاییند تقید ائمه مجتهدین بودند،
و روا نمی داشتند که برخلاف همه ائمه مجتهدین به رای خود یک فتوا
جدید بدهند.

البته ایشان در علم و تقوآ به معیاری رسیده بودند که اقوال و آرای
مجتهدین را طبق دلایل قرآن و سنّت بررسی و تجزیه و تحلیل می‌کردند،
پس، نظر امامی را که به قرآن و حديث اقرب می‌یافتند، اختیار می‌نمودند
و لی خروج از مسلک ائمه مجتهدین و رأی قائم کردن بر خلاف همه آنها را
جایز نمی دانستند، و اصل حقیقت تقید، همین است.

سپس روز به روز معیار علم کاسته شد و به جای تقوآ و ترس از خداوند,
اغراض نفسانی سلطّ یافت، در چنین اوضاعی، اگر آزاد گذاشته شوند تا در
هر مسئله‌ای قول یکی را از ائمه اختیار کنند، و در مسئله دیگر قول دیگری
را، پس اثر ضروری آن، این خواهد بود که مردم به بهانه پیروی از شریعت,
به اتباع هوا، مبتلا گردند، که طبق قول هر کدام امام عرض نفسانی که کاملاً
به نظر برسد آن را اختیار کنند، و روش است که این چنین کردن اتباع از دین
و شریعت نخواهد بود، بلکه اتباع اغراض و خواهشات خویش خواهد بود،
که به اجماع امّت حرام است. علّمه شاطبی در کتاب موافقات مفصّلاً در این
مورد به حثّ نموده است، و این تیمه‌های هم با وجود مخالفت با عموم تقیدی,
جین ابتاعی را در فتاوى خویش به اجماع امّت حرام قرار داده است،
بنابراین متأخّرين فوقها لازم دانستند که عمل کنندگان بايد پاییند تقید یکی
از ائمه مجتهدین باشند و از اینجا تقید شخصی آغاز شد، که در حقيقة
یک حكم انتظامی بود، که با آن انتظام دین برقرار باشد و مردم بشت برده
دین، به پیروی از هوا، دچار نگردند.
و مثال آن عیناً همان است که حضورت عثمان ذی النورین به اجماع صحابه، قرآن را از هفته حرف (یعنی لغات) تنها بر یکی، مخصوص کرد، اگرچه هر هفته لغت، لغت قرآنی بودند، و به وسیله جبرئیل امین حسب تقاضای رسول خدا نزال شده بودند، ولی وقتی که قرآن کریم در عالم انتشار یافت از خواندن آن در لغات مختلف احساس خطر تحريف آشکار شد، به اجماع صحابه بمرسلانان ضروری قرار داده شد که فقط بر یک لغت، قرآن را بنویسند و بخوانند، و حضرت عثمان ببطیه مطابق همان یک لغت تمام مصاحف را نوشته، به اکناف جهان ارسال داشت و تا امروز کل امام با باید آن است، و مراد از آن این نبود که لغات دیگر بر حق نبودند، بلکه به جهت انتظام دین و حفظ قرآن از تحریف، فقط یکی از لغات اختیار کرد هدش، همچنین ائتمه مجهذین هم بر حق اند و مراد از تبعین یکی، برای تقلید این نیست که اگر کسی تقلید امام معین را اختیار کرد ائتمه دیگر در نزد او قابل تقلید نیستند، بلکه صوابند و سهولت خوش را در تقلید کدام یکی از ائتمه مشاهده کرد، آن را اختیار نمود، و ائتمه دیگر را هم واجب الاحترام دانست.

و این کاملاً مانند آن است که شخص مرض بايد یکی از دکترهای شهر را براي معالجه خويش معین کند؛ زيرا اگر مرض گاهی از يک دکتر سوال كرده دارو مصرف كند و گاهی از دکتر دیگر قطعاً سبب هلاکت او خواهد شد، وقتی كه او یکی از دکترها را برای معالجه خویش معین می‌کند، مراشد هرگز این نیست که دکترهای دیگر مهارت ندارند، یا صلاحیت ندارند به معالجه نمایند، و تقسيم بندی که در میان امت به حفظ، صافی، مالکی و حنبلی شده است، حقیقت بیش از این نبود. و ملون ساختن آن، به گروه بندی، فرقه‌سازی، جنگ و جدال به وظیفه دینی است، و هم علمای
اهل بصیرت هیچگاه آن را خوب دانسته‌اند.

بحث و تحقیق علمی در کلام بعضی صورت مناظر را به خود گرفته و
سیاس توکت به طعن و تشیع رسیده است، سیاس جنگ و جدال جاهالان به
آن حذف رسیده است که امروز عموماً شعار دینداری و مذهب پسنیدی
قرار گرفته است، فلانی الله المشتقی و لا حول ولا قولا الا بالله العلي
العظمی.

تبیه = آنچه در اینجا در خصوص تقیقد و اجتهاد نوشته شده خلاصه
مختصری از این مسئله است که برای تفهیم عموم مسلمانان کافی است،
تحقیق و تفصیل علمی آن در کتاب اصول فقه، به تفصیل آمده است. کتاب
الموافقات علامه شاهیجی جلد اول بابی اجتهاد و کتاب احکام الاحکام
علامه سیف الدین آمیج جلد سوم القاعدة الثالثه فی المجتهدهین و کتاب
حجۃ الله البالغه و رسالته عقد الجید از حضرت شاه وی الله و در پایان
کتاب الاقتصاد فی التقیقد و الاجتهاد از حضرت حکیم الاریه حضرت
علامه تهانوى قابل ملاحظه می باشد، علما با باید به آنها مراعه فرمایند.

در فهم قرآن، حديث رسول لازم است و
انکار آن در حقيقة انتکار قرآن است

و انزلنا الى الذکر لتتنین للناس مراد از ذکر در این آیه؛ به اتفاق، قرآن كریم
است، به رسول خدا در این آیه مأموریت داده شده است که یا یات نازل
شده قرآن را در جمله مردم توضیح داده بیان نمایند، و احکام قرآن موقف
است، بر بیان رسول کریم، و اگر هر کسی به آگهی بر زبان ادبیات عربی
می توانست احکام قرآن را حسب منشاء خدایاندی بهفهمد، پس معنی
نداشت که خدمت توضیح و بیان آن، به عهده این حضرت سبب‌دید شود.
علائم شاطئی در مواضع با تفصیل کامل این را به اثبات رسانیده است

که کل سنت رسول اللہ ﷺ بیان و توضیح کتاب الله است؛ زیرا قرآن کریم در خصوص رسول خدا ﷺ فرموده است: "انک لعلی خلق عظیم" و حضرت عایشه صدیقه رضی اللہ عنها خلق عظیم را چنین تفسیر فرموده‌اند: "کان خلقه القرآن" و حاصل آن این است که قول و فعلی که از آن حضرت ثابت است همه آنها دستورات قرآن می باشند، بعضی به صورت ظاهر تفسیر و توضیح آیه‌ای از قرآن می باشند، که عموم اهل علم به آن پی می برند، و در بعضی جاها به ظاهر ذکری از آن در قرآن نیست، اما بر قلب آن حضرت به طور وحی آن الفقایه است. و آن هم در حقيقة حکمی از قرآن می باشد؛ زیرا حسب تصریح قرآنی آن جناب هیچ سخنی را به خواهش خود نمی گویند، بلکه آن هم از طرف خدا وحی می باشد، جناب که در آیه ۳ سوره النجم می فرماید: "و ما ينطق عن الهوى ان هو الا وحی يوحی" از این معلوم می شود که تمام عبارات و معاملات و اختلاف و عادات آن حضرت، به وحی خداوندی به حکم قرآن صورت گرفته است و هر کجا که آن جناب به اجتهاد خویش کاری انجام داده است در پایان به وسیله وحی الهی به عدم تناگر تصحیح و تأیید گشته، که آن هم در حکم وحی می باشد.

خلاصه این که، این آیه مقصود بعثت رسول خدا ﷺ یا توضیح و تفسیری برای قرآن کریم قرار داده است، چنان‌که در آیات متعددی از سوره جمعه و غیره این مقصود بعثت به وسیله الافاظ تعلیم کتاب ذکر گردیده است، اینک ان ذخیره حديث که از عهد صحابه و تابعین گرفته تا عهد متأخرین از محدثین که افراد و برجسته ای آنها را از یک جان خویش پیشتر حفظ کرده، به امّت رسول‌های نامی و در تحقیق و بررسی آنها عمر خود را به پایان رسانیده، برای روایات حديث درجاتی قابل شده‌اند، و هر روایتی را که از رؤی سند
به آن پایه نیافتن‌که احکام شرع را بر آن مبنی باز کنند، آن را از ذخیره حديث جدا کردند، تنها بر احادیثی که در تمام عمر بعد از تحقیق و تنقید صحیح و قابل اعتماد ثابت شده‌اند، كتابهای مستقلی نوشتند.

اگر امر رؤسی این ذخیره احادیث را به‌هانه و حیله، غیرقابل اعتماد بدانند، نتیجه آن این است که رسول خدا ازا این حکم قرآنی سر برای زده که مطالب قرآن را توضیح نداده است، یا این که آن جناب بیان نموده، و لی آن قاپم و محفوظ نمانده است، و در هر دو صورت قرآن از حیث معنی محفوظ نمانده است؛ حال آن که مستندت حفظ آن را خدا بر عهده گرفته است، چنان‌که در آیه 9 سوره حجر می‌فرماید: «آن‌ها لکفظون» پس این ادعاي خلاف نص قرآنی می‌باشد، از این ثابت می‌شود که حکایت سنت رسول اکرم را در اسلام منکر کنند و در حقیقت منکر قرآن است. نعوت بینالله

آفرین الذین مکرُوا السیات ذِی یَحْسَبُ الله میمَّ الْأَرْضِ او یَا اِیْهُمْ آیانت‌رس شندان‌ان که تذیر بیکاری‌دان ازاین که به‌زمین‌فرود خدای‌نان‌های باب‌سانا

العذاب من حیث لا يشُرعون ۵۵ او یاحذ‌هم در تقلیم فی‌هم علم‌اذ باجی که اطلاع نداسته‌باشد. یا بکیبند آن‌ها در حرکت ونقل‌شناس بس نیستندانها

یعظیم ل۴۴ او یا حذف‌هم علی تحویف فیان رکم لرَفَحُ فی رحم (۴۵) عاجز کنتند یا بکیبند آن‌ها بعد برادران‌دین پس برورگارتن خیلی نرم و مهربان است.

خلاصه تفسیر
کسانی که (برای باطل کردن دین حق) تدابیر به انجام می‌دهند (که در بعضی صورت بر آن شبهات و ایرادات وارد می‌کنند، و حق را انکار
می‌نمانند، که این خود گمراхватی است، و در بعضی موارد، دیگران را از آن، جلوگیری می‌کنند، که این اضلاع است. آیا ایشان (با این کار واهی کفرآمیز) باز هم نسبت به این امر، پی توجه نشسته‌اند؟ که خداوند متعال آنها را (به واسطه وباک فرشان) در زمین غرق کند، یا بر آنها از جای عذاب واقع بشود که آنها گمان آن را هم نمی‌کردند (چنانانه که در جنگ بدر از دست چنان مسلمانان پی برسیدند به آنان سازا سیدند که گاهی آنها احتمال عقلی آن را هم نداشتند که بر ما چنین عذاب واقع می‌شود) یا آنها را در حال رفت و آمد (به آنتی) گرفتار می‌سارد (چنانانه که مرض ناگهان واقع بشود) پس (اگر یکی از این امور پیش آمد، پس) ایشان نمی‌توانند خدا را (هم) ناتوان و عاجز کنند، یا آنها را ترسانده بگیرد (چنانانه که حقت یا ویا واقع بشود و به تدریج از بین بروند) یعنی نباید بپذیرد چنانانه که مرض ناگهان واقع بشود و به تدریج از بین بروند، خدا هر نوع قدرت و توایی دارد آمای مهلت داده است پس (به این خاطر است که) پروردگار شما مشق و مهربان است (و بدین جهت مهلت داده است تا این‌ها شما هم به‌فهمید و طریق فلک و نجات را اختیار کنید).

معارف و مسایل

در آیات ماقبل، این کفار به عذاب آخرت تهدید شدند، «ثم يوم القيامة يخيرهم» و در این، بدلین تهدید گردیدنده که امکان دارد قبل از آخرت در دنیا هم به عذاب الیه مبتنی گردند، تا در زمین که بر آن نشسته‌اند فرو برده شوند، یا از طریق که گمان به عذاب خدا گرفتار شوند، چنانانه که در غزوه بدر یک هزار نو جوان مسلح از جنده نفر پی برسیدند که سازا رسیدند، هیچ‌گاه چنین وهم و گمانی نداشتند یا این که در حال یاب و در حال عذاب گرفتار یاند که مرض چنان گداز به آنها برسد، یا از جای بلندی بیفتند یا به چیزی سخت تصادف کرده از بین بروند، و این هم یک نوع عذاب است که عذاب ناگهانی پیش نیاید، اما به تدریج در مال و صحت و اسباب راحت و سکون نقش
پیش آید و بدين شكل كاسته شوند، و كم كم از بين برونند كه لفظ "تخوف" كه در اين آيه آمده است به ظاهر مشتاق از خوف است و بعضي از مفسرين با توجه به اين معني، چنين تفسير كرده اند كه گروهی به عذاب گرفتار گردده كه ديگران پروا كنند و همچنين گروه دوم گرفتار شوند تا سومي بترسد و بدين شكل ترسانيده همه از بين برونند.

اما مفسران قرآن، حضرت ابن عباس، مجاهد و غيره از ائمه تفسير لفظ تخوف را به معناي تنقش قرار داده اند و با توجه به اين معني، ترجمه آن كاستن گرفته شده است.

حضرت سعيد بن مسيب فرموده است كه حضرت فاروق اعظم را نيز درباره معنای اين لفظ ترديد داشتند، چنان كه بر سر منبر عموم صحابه را مورد خطاب قرار داد كه شما درباره معنای اين لفظ چه مي فهميد؛ مردم ساکت ماندند فقط یكي از قبيله هذيل گفت: يا امیرالمؤمنین اين لفظ لغت ويزه قيبله ما است. و به نيز ما اين لفظ به معنای تنقش استفاده مي شود، يعني به تدریج كاستن، فاروق اعظم نيز پرسيد: آيا عرب اين لفظ را به معنای نقش در اشعار خود استعمال مي كنند گفت: آري و یک شعرى از یكي از شعرای قبيله خود را به نام ابوکير هذالى پيش كشيد، كه در آن اين لفظ به معنای كاستن به تدریج مستعمل شده بود.

آنگاه حضرت فاروق اعظم نيز فرمود: اي مردم شما علم اشعار جاهليت را حاصل كنيد زيرا در آن نسبت به تفسير كتاب و معاني كلام شما قضاوت خواهد شد.

براي فهم قرآن بديلاً از عربي كافی نيست
از آنچه گفتته شد اين امر ثابت شد كه ادني صلاحيت خواندن و نوشتن زبان عربي، براي فهم قرآن كافی نپست، بلکه در آن به ميزانی مهارت و
آگهی لازم است که به وسيله آن بتوان کلام عرب قدیم زمان جاهلیت را فهمید. زیرا قرآن کریم به آن زبان و لغت نازل شده است، و یاد گرفتن این مقدار از ادیبیات عرب بر مسلمانان لازم است.
و برای یاد گرفتن ادیبیات عرب خواندن کلام شعرای جاهلیت جایز است، اگرچه مشتمل بر خرافات باشد.
و نیز معلوم می‌گردد که برای فهم قرآن به خاطر یاد گرفتن زبان عربی زمان جاهلیت و محاورات و لغت آنها، خواندن کلام شعرای جاهلیت جایز است، اگرچه این روشن است که کلام شعرای جاهلیت مشتمل بر رسوم جاهلیت و افعال و اقوال مخالف با اسلام است، اما به خاطر نیاز فهم قرآن خواندن آنها جایز قرار داده شد.

عذاب دنیا نوعی رحمت است
بعد از ذکر انواع و اقسام عذاب دنیوی در پایان آیه‌ها فرمود: «آن رحمکه لروف رحیم» در اینجا اوّلاً از لفظ «رب» بدین مطلب اشاره شده که عذاب دنیوی به خاطر منتقدان انسان مقتضیات شایع روبیتی است، سپس با آوردن لام تاکید شفقت و مهربان بودن حق تعالی را نشان داده اشاره نمود که تنیبهات دنیوی در حقیقت از داعیه شفقت و رحمت می‌باشد، نا که انسان غافل تنیبه شده، اعمال خود را اصلاح کند.

موادی بر گردن از اینجا خارج کنید چون این مثال از لحاظ تکان و سبیل سجدتاً
ایشانی گرفته می‌شود که چنین فرموده‌اند: آیت‌الله‌ی عالی‌العین و الشامی‌السجاد

۴۸ و هم داخرونَ وَ اللَّهُ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ
برای خدا در حواله‌کاهان‌ها عاجزاند. و خداراسجده‌می‌کند اچنان‌که اسمان‌ها و انجیدر زمین است.
من دابة و الملاكية و هم لا يشتكيون فإنهم ربهم من قوتهم

و يفعلون ما يموتون و قال الله لا تتخذوا الهدى من الذين كانوا له entonces

و انجم مسي دهد أنجله امر شهدان. و كفته خدا كله تكبر و جوع الضر.

و واحد قبالي قارئه مهون و لته ما في السماوات و الأرض و له الدين

يكسي مست خبا از من بترساد. و براء اواست أنجد.ةلوماهاويمين است و براء اواست عبادت.

و أصبا أفقير الله تطعون و ماه ما يكيم من نعمة فين الله

هيمش، ابا به غير از خدا مي ترسيد. و أنجله به نوز شما نسمى هست از طرف خداهه.

ثم إذا مسكم الضر قاليه جيروتون و الثانية كف الش strconv عنكم

باي هرغاه برست به شماصر يرس يرس وقيم نايم. يرس وقتي كبوارد شخت اي ار شما.

إذا قاريق م`(مك بревهم يشركون وليكرموها` مانه كه ورود به شما به يرس كه شرك مكر بر من ك ناد.

تابه كه شوند از أنجله ما

أنتماهم فتمتاعا فسوف تعلمون و يجئون بلا لا يعلمون نصبيا

به أنهاداه يا يرس عشير ينبر و خواهيده نست و مكر مي كيبران انجيشا دانسدهم

يا رفاقاهك الله لتشنعوا على كمن تفرون و يجئون و يجئون

از أنجله مازرق دادا يرس، يرس به خدا سوال خواهيدشان از أنجله ينبران مي بنديد. و مكر مي كنل.

لله الانتان سبطنان و لهم ما يشتهون

براء خداد خان، اوامري بيا كيست. و براء خود أنجله طلشان بخواهد.

خلاصة تفسير

آيا (آن) مردمان، اشياء أفريقية خدا را نديد (و پس از دیدن،

استلال نکرند) که سایه آنها گاهی به یک سو، و گاهی به سوی دیگری،
خم می‌شود، که (کالا) تابع (فرمان) خدا هستند، (یعنی، اسباب ساوه که منور شدن آتیاف، حجم جسم‌های سایه‌دار، سبب حركت سایه که حركت آتیاف است، و باز خواص سایه، همه این‌ها به دستور خدا است) و آن آتیاف (سایه‌دار) هم (در نزد خداوند) عاجز (و تابع فرمان) هستند، و (چنان‌که آتش‌ای مذکور، دارای حركت اراده نیستند، به قرینه استاد «ینفسو» به جانبزلال، زیرا در سایه متحرک اراده دار، حركة از حركة آن متحرک اراده دارد پدید می‌آید، پس همه تابع دستور خدا هستند، همچنین) مطیع (حكم) خدا هستند آنچه متحرک (بالا راده) از موجودات در آسمان‌ها (مانند فرشتگان) و آنچه در زمین (مانند حیوانات) وجود دارد، و به ویژه فرشتگان که آنها با وجود علی‌مکان و رفعت شان، از اطاعت خداوندی تکبر نمی‌ورزند (ذکرشان بهین خاطر به طور ویژه به میان آمده، که با وجود این که جزء مافی السموات، بودن) آنها از پروردگار خود می‌ترسند که مافوق آنهاست، و آنچه (از طرف خدا) به آنها دستور داده می‌شود، آن را انجام می‌دهند، و خداوند متعال (به واسطه انبیاء، به همه مکلف‌های) فرموده است که غیر از را چه دو و جه ییش از دو و (جو این قرار است) پس شما تنها از من بترسید؛ (زیرا وقتی الوهیت مختص من است، پس لوازم آن از کمال قدرت و غیره هم، مختص من می‌باشند، پس باید خوف انتقام و غیره هم، از من وجود داشته باشد و شرک مستندی انتقام است، لذا نباید شرک ورزید) و از آن (ملك) اوست همه آنچه در آسمان‌ها و زمین است، و لزوماً اطاعت، حق اوست، (یعنی: او مستحق عبادات است، که باید همه از او اطاعت کند، و چون این امر ثابت است) پس آیا باز هم غیر از خدا، از دیگران می‌ترسید، (و از روی ترس آنها را می‌پرسید) و (جوان‌که کسی غیر از خداوند، شایسته آن نیست، که از او ترسیده، همچنین عطا کنند) نعمت و شایسته امید هم، غیر از او کسی دیگر نخواهد بود، چنان که) (انواع
گوناگون نعمت‌ها را که در دست دارید، همه‌ی آنها از سوی خداست، و نیز وقتی متشقی به شما می‌رسد، پس برای برترف کردن آن، به سوی او (خداوند) ناله سر می‌دهید، (و در آن وقت بی‌یا چجزی دیگری به یاد نمی‌آید، که حقائقی توحید در آن زمان به اقرار حال شما هم معلوم می‌شود، ولی پس وقتی که (خداوند متعال) از شما آن مشقّت را برترف می‌نماید، گرهوئی از شما (که برگزتن گروهه همان است) به پروردگار خویش (حسب سابقه) شرک می‌ورزد، که در نتیجه به نعمتی که ما عنايت کردیم (که همان برترف کردن مشقّت است) ناشکری می‌کند (که عقلائِ هم قبیح است) بسیار خوب، صنف رویی به عیش مشغول باشید، (نظر داشته باشید که به زودی به مردن مطلع خواهید شد) و (بدین سبب گروهی گفت که بعضی با مشاهده این حال، بر توحید و ایمان استوار می‌مانند.)
چنان که در آیه ۶۵ سوره عدنکبوت آمده است: «فلما نهجم الابرا ادا هم یشکرون» و (از جملهً شرک آنها، یکی این نیز می‌باشد) مردم از نعمت‌های عطائی می‌برای آنها (معبودان) سهم قرار می‌دهند، در حالی که نسبت به (معبود بودن) آنها هیچ اطلاعی (و دلیل و سندی ندارند) چنان که (تفصیل آن در آیه شماره‌ ۱۳۶ سوره انعام «وجعلوا لله» گذشت) قسم به خدا از شما نسبت به این افترا پردازیتان (در قیامت) باز خواست خواهید شد، (و یکی از شرکیات آنها این بود که) برای خدا دختر قائل می‌شوند، سبحان الله (که سخنی بس بیجاست) و (عجیب اینجاست) که برای خود خواسته‌دشان (بعضی پسر را می‌پسندند).

و اگر بیسم‌الله که دل ایستاده‌‌هم دل‌الآثارِ ظلم و جهله مسئد، و هُوَ کُلمّ ۵۸۳

وقتی که مزده بپیاد به یکی از آنان به‌دست، روش سیاه‌‌مست، او گمگین می‌باشد.
خلاصهی تفسیر

و هرگاه به کسی از (تولد) دختری خبر داده شود که آن را برای خدا تجویز می‌کنند، پس (به اندیشه‌ای ناراحت می‌شود که تمام روز صورت او سیاه می‌باشد)، و/اً در دل خود علم‌گر می‌باشد، که از شرم آنچه به او خبر داده شده است پنهان گردید (و در دل مترد می‌باشد که آیا آن (نوزاد) را با خواری نگهدارد، یا او را (زنده یا کشته) در خاک دفن کند، کمک‌آور هوشیار باش که تجویز بسیار بدى است، (که اولاً اثبت‌های اولاد برای خدا، خود امر بسیار زشت است، و نیز اولاید را هم که خود آن را این چنانه دزئی و موجب نمک تصور کنند، پس) کسی که به آختر یقین ندارند، عادت بدى داردند، در دنیا هم که به چنانه جهانی بیشتر هستند، و در آختر هم که به عقوبت و ذلت بیشتر خواع ولشند، و خدا دارای ساختار عالی است (نه آن که این مشرک کن افتیزا می‌بندند) و/اً بسیار غالب است، (که اگر بخواهد در دنیا آنها را به سزای شرک برساند، چندان مشکل نیست، اما با این حال) بسیار حکیم است که به مقتضائ حکمت خود مجازات نمودن را تا پس از مرگ به تأخیر انداخته است.
معارف و مسائل

در این آیات عرب برای دو خصائص مورد مذکرت قرار گرفته است. نخست این که آنان تولد دختر را در خانه خود چنان به تصویر می‌کنند که بسب‌خجالتی از بیش‌چشم مردم پنهان می‌شوند، و در این اندیشه قرار می‌گیرند که ایاً بر ذلت تولد دختر در خانه صبر کنند، یا ایا را زنده در گور کرده، رهائی یابند، و مزید بر این، نادانی آنان که، اولادی زن برا یک که برای خود نمی‌پسندند، آن را به خداوند نسبت می‌دهند، و فرشتگان را دختران خدا قرار می‌دهند.

در پایان آیه دوم مفهوم «الاساء ما يحكمون» در تفسیر بحر محيط به حواله ابن عطیه همین دو خصائص قرار داده شده است، که اولاً این قضاوت شان بد قضاوتی است، که دختران را عذاب و ذلت می‌پندارند، ثانیاً چیزی را که برای خود ذلت می‌پندارند او را به خداوند منسوب می‌کنند.

در آخر آیه سوم در «هو العزيز المعم» نیز به آن اشاره شده است که مصیبت پنداشتن تولد دختر و پنهان شدن از آن مقابله با حکمت الهی است؛ زیرا افراد نر و ماده در مخلوق عین قانون حکمت است.

مسئله = در این آیات به طور آشکار اشاره شد، که ذلت و مصیبت تصویر تولد دختر، جایز نیست، و این فعل کفار است، در تفسیر روح الیزان به حواله شرعه آمده است که مسلمان با این از تولد دختر بیشتر اظهار مسرت کند، تا که این مخالفت با اهل جاهلیت باشد، و در حدیت آمده است که آن زن بسیار مبارک می‌باشد که اولین بار دختر بزاید، و در تقدم انسان در آیه 49 سوره شورى آمده است «یهاب لمن یهاب ادانا یهاب لمن یهاب زکورا» هم بدين مطلب اشاره شده است، که تولد دختر برای نخستین بار افضل است.
وَ وَلاَ يَوَادُ اللَّهُ النَّاسَ بَيْلَمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهِمْ مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنَّ
واَكَرَنَّ. كَانَتْ خَالِدَةً سَرَدَمْ رَبَّهَا سَبِيلًا وَتُرِيدُ جِنَّةً زَمَنًا، قُلْنَ.
يَوْحَيْتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
مِهِلَتُهُمْ وَفِرُّتُهُمْ إِلَى أَجْلٍ مُّسَمَّى فَذَا أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَخْرُوْنَ سَاعَةً وَ
ولَ هُدِيَ وَ رَحمةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۴) وَ الْحَمْلُ أَنزَلْ مِنَ السَّمَاءِ مَاَّ فَأَحْيَا

وَنْشَأَانِ دَأْنِي رَاهِنِ اسْتُرَتْ وَبِشَّرَةُ بِرَأْيِ امَّانَدَارِ اسْتُرَتْ وَخُدُّانِازُ لَكُمَذْ اسْتُرَتْ أَبِي سُنَّةَ كُرَدِ

بِهِ الْأَرْضِ بَعْدَ مَوْتِهَا إنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةٌ لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (۴۵)

بِدَان زمیم را پس از مودنده، دراین نشانی هست برای قومی که می‌شنوند.

خلاصه تفسیر

و اگر خداوند مردمان (ظالم) را به سبب ظلم (کفر و شرک) آنان (فوراً در دنیا) مورد مجازات قرار می‌داد، پس بر روی زمین هیچ جنبه‌ای را باقی نمی‌گذشت، (بلکه همه را هلاک می‌کرد) ولی (فوراً مجازات نمی‌نماید، بلکه) تا زمانی معین مهلت می‌دهد، (تا اگر کسی با خواهد توهی کند، بتواند پس وقتی که (آن) وقت مقرر (نزدیک) رسد، آنجا نه لحظه‌ای تأخیر می‌شد و همی‌توانده به پیش رود، (بلکه فوراً مورد مجازات قرار می‌گیرند)، و برای خدا چیز‌های تجویز می‌کند که (برای) خود نمی‌پسندند.

(چنان‌که در بالا آمده است: «جعولون لله الابنات») (سپس) با زبان خویش بر این موضوع اذعانی دروغین می‌کندند، که برای آنها (یعنی بر تقدیر و قواع قیامت) هر نوع خویش خواهد بود، (خداوند متعلق می‌فرماید) خویش از کجا آمده است، بلکه) حتی برای آنها (در روز قیامت) دوره است، و چیزی‌انه پیش از همه (به دوزخ) فرستاده می‌شوند، (ای محمد) شما بر کفر و جهالت آنها انده‌هگین ناشی‌زاده؛ زیرا، قسم به خدا که نزد امته‌ای که پیش از شما گذشت‌هایند، پیامبرانی فرستاده بودیم)، چنان‌که (شما را به نزد ایشان فرستاده‌ایم) پس (چنان‌که آنها کفر خویش را می‌پسندند، و بر آن پایدار هستند، همچنین) شیطان اعمال (کفر آمیز) آنان را پسندیده و زیبا جلوه داده است. (همراه آنان بود و آنان را منحرف می‌کرد و تعليم می‌داد، پس این
خسارته دنیوي آنان بود.

سپس در (روز قیامت) برای آنها عذاب دردنگاک (مقرر) است، (غرض این) که آینده گان هم مانند گذشته گان کفر می ورزند، و مانند آنها به ایشان هم عذاب خواهد رسید، شما چرا اندوه‌های شده‌اید و ما بر شما این کتاب را که قرآن نام دارد، بدين خاطر نازل نکرديم كه هدايت همه بر دم ه شما لازم گردد، تا به سبب، هدايت نیافتن بعضی، شما اندوه‌های باشدید، بلكه) فقط بدين خاطر نازل كرديم كه در امور (ديني) كه مردم اختلاف مي كنند، (مانند توحيد و معاد و احكام حال و حرام، شما آن را برای (عموم) مردم اظهار ورماييد (این فايدة قرآن عام است) و به خاطر هدايت (خاصه) اهل يمان و رحمت بر آنها، (نازل كرديم، پس اين امور به فضل الهی به دست أمده‌اند) و خداوند متعلق از آسمان آب نازل فرود، سپس از آن زمين را پس از مرده شدنش، زنده كرد، (يعني: نيروي رشد آن راچ پس از خشك شدن ضعيف شده بود، تقويت كرد) در اين (امر مذكور) برای كسانى كه (به گوش دل) مي شونند، دليل بزرگى (براي توحيد و منعم بودن خدا) وجود دارد.

وَ انَّ كَمْ مِنِ الْأَئْتَامِ لَفَرْحَةٌ نُشِقْتُمْ يَمَا فِي بُطُونَيَّ مِنْ بَيْنِ فَرَتٍ

و برای شما در چهاربانی جاى فكر هست مي نوشانيم شما از اينچه در شكم اوستاز و مدان مدفوع، و دم لبنا خالصا سانقا للشُّارِبيين (56).

خلاصه تفسیر

و (به) آنچه در شكم آنها (ماده) مدفوع و خون است، از ميان آنها (ماده شیر را كه بخشى از خون است، بعد از هضم جدا كرده از پستان رنگ آن را.
تبدیل ساخته، شیر پاکیزه خوشگلوار (در آوردگاه) جهت نوشیدن به شما می‌دهیم.

معارف و مسائل
ضریب «بطونه» راجع به انعامت است، مقضیه‌ای لفظ انعام به اعتبار جمع ملکت این بود که «بطونها» گفته می‌شود. چنان که ییه 21 در سوره مؤمنون گفته شده است: «نسقیمک مها ببطونها».
قرطیبی این را چنان توجیه کرده که در سوره مؤمنون با رعایت معنی جمع، ضریب مؤنث آورده شده و در سوره نحل به مراعات لفظ جمع، ضریب مذكر آورده شده است و نظایر آن در محاورات عرب، بی‌شمار است، که به سوی لفظ جمع، ضریب مفرد ارجاع می‌گردد.
حضرت عبداللله بن عباس، درباره ییه ییه آورد، شیر صاف از میان مدفوع و خون حیوان که علف می‌خورند و در معدت او جمع می‌گردد، آن را می‌پزد، فضل‌الله آن در قدر معدت می‌نشینند و بالای آن شیر و بالاخر از آن به خون تبدیل می‌شود، سپس قدرت ایزدی این وظیفه را در جگر تغییر داده، هر یکی را به جای خودش تقسیم می‌کند، خون را جدا کرده به گاه‌ها منتقل می‌کند و شهر را جدا ساخته به پستان می‌رساند، و اکنون در معدت تنها فضل‌های باقی می‌ماند که به صورت مدفوع خارج می‌شود.

مسئله‌ای از این آیه معلوم شدکه استعمال غذای لذیذ و شهرین مخالف با زهد نیست، به شرطی که به روشنی حلال به دست آورده شود، و در آن اسراف و زیاده خرچی بکار نرود، و حضرت حسن بصرف این جنین فرموده است 1.

1. قرطیبی
مسؤل‌ه = رسول خدا ﷺ فرموده است: هرگاه غذا‌یی را بخوریم بگویید: «الله‌م بارک لنفیه و اطمینا خیراً منه»، علیکن: خداً‌ای در این غذاً ما را مشمول بزک قرار ده، و در آینده از این بهتر به ما عطا کن. و فرمود: هرگاه شیر نوشیدید، بگویید: «الله‌م بارک لنا فیه و زدنا منه»، علیکن: خداً‌نداره در این به ما بزک عنايت بفرما و از این بیشتر عطا کن. بئتر از آن بدان جهت سؤال ننمود که در غذا‌های انسانی بهتر از شیر غذا‌یی و وجود نداده، از این‌جاست که خدا در بدو امر غذا‌ی هر انسان و حیوان را شیر قرار داده است که از پستان مادر به او می‌رسد.

و منظرات التخيل و الآثار وتَتَخَذُونَ مَنّه سُكْرَا وَ رِزْقًا حَسِسًا و از میوه‌های درختان خرما و انگور، می‌سازید شراب نشته‌اوا و رزق خوب، انّه في ذلك لائیه لقوم يعقلون (۴۷) در اینشانی هست برای قومی که بفهمد.

خلاصهی تفسیر
و (نیز در وضع درخت خرما و انگور با سبیل انگیزه‌مانده که) از میوه‌های درخت خرما و انگور شما چیزهای نشهر آور و غذا‌های عمده، (مانند خرمای خشک، کشمکش، شربت، سرکه و غیره) می‌سازید، باید انگیزه‌کردنی‌اها در این هم برای مردمانی که عقل (سالم) دارندان، دلیل بزرگی (بر توحید و منعم بودن خداوند) وجود دارد.
معارف و مسائل

در آیات قبیلی از آن دسته از نعمت‌های الهی ذکر به میان آمد که در پیدا اوردن غذای انسانی مظهر شگفت آوری برای صنعت و قدرت الهی می‌باشد، که قبل از همه شیر ذکر گردید. که قدرت الهی آن را در شکم حیوان از آمیزش سرگین و خون جدا کرده غذای پایکره و خوشگواری به انسان عنايت نموده، که انسان در آن به صنعت تازهای نیاز ندارد، لذا در اینجا لفظ "نسقیخل" استعمال نموده که ما شما را شیر نوشانیدم، سپس فرمود: انسان از میوه‌های درخت خرمآ و انگور هم برای خود غذا و مواد سودمند، نافع می‌زندد، در این بدين جنازه اشاره شده است، که در ساختن اشیاء غذای سودمند از میوه‌ها درخت خرمآ و انگور، صنعت انسان خلقی دارد و در نتیجه دخالت او در نوع از اشیاء ساخته شده، یکي منشی که خمر يا شربت قطع می‌شود، دوم "رزق حسن" يعني: غذايی که خرمآ و انگور را تازه استعمال كنند یا خشکانده ذخيره بسازند، با اين مطلب که خداوند متعال با قدرت كامل خوش میوه درخت خرمآ و انگور را به انسان عنايت نموده و به او اختیار داده است که از آن برای خود غذا و غيره تهیه كند، اينک اين انتخاب بر عهده اوست، که از آن چه چيز بسازد، چيزى نشيئه او را بسازد که عقل را خراب كند، يا غذايی بسازد كه آدمي را مورد تقويت قرار دهد.

طبق اين تفسير كسي نمي تواند از اين آيه بر خليت چيزهای نشئىئه اور، يعني شراب استدلال كند، زيرا هدف در اينجا بیان عطایای الهی و صور مختلف استعمال آنهاست، که در هر حال نعمت خداوندی هستند، مانند همه غذاها و اشیاء منفعت بخش انسانی، که بسیاری از مردم آنها را به طريق ناجایز استعمال مي كنند، اما به وجه اشتیاق كسي در استعمال، اصل نعمت از نعمت خودن خارج نمي گردد، لذا در اينجا نياز به تفصيل آن نيست.
که کدام استعمال حلال و کدام حرام است، سپس اشارهایی لطیف هم بدين سو شده است که در مقابل مسني، رقق حسن گذاشته شده و از آن معلوم شدكه سكر رقق حسن نیست، و معناي سكر 1 به نژد جمهور شيء نشئه آور است 2.

این آيات به اتفاق امکانی ملكه مستند و حرمت شراب پس از آنها در مدينیه تطبیه نازل شده است.

هنگام نزول آيه اگرچه شراب حلال بود و مسلمانان عموماً مي نوشيدند، اما در آن وقت هم در اين آيه اشاره شده است كه نوشيدن آن، چيز خوبي نیست، بعداً با صراحت شديد، بر حرمت شراب احکام قرآني نازل شد 3.

و آوحي رَبّکِ إِلَى النَّخل أَنْ أَخْنِذَي مِنَ الْمِجَالِ بُيُوتَكَ وَ مِنَ الشَّجَرَ وَ مَيَّتًا وَ دَسْتُور داد برودوان به زنبور عسل كه بسازد در کوهها خانه و در درختها و جاييب که يَعْرَفُونَ (٥٨) مِن كَلِّ الْإِمْرَاتِ قَابِلُ يَسِيلُ رَبُّكَ ذَلِلَا کتب (سالیمان) درست كنند بعيروصره نویهو هادی قد رود راههي پرودوان رام شده، يَعْجُرُ مِنْ بَطُوفُهَا شَراَبٌ مُحَتَّفٌ آلْوَانَهَا فِيهِ شَفَاءٌ لِّلْنَاسِ بسیرونهای ايداريزشکم انها اشامیدن كه مختلفان درنکهای آن، نادران شفتافايشبرای مردم،

إنَّ في ذلِكَ لاِيَةً لَقَومٍ يَنْفَكُونَ (٦٩)

به راستي در اين نشاني است برای کسانی كه فکر می كنند.

1. بعضی از علمای تحقیق و آپ ایگور بهداهنده هم مقرر داده‌اند (جعفر قزوینی) اما در انجا نیازی به تقسیم‌النیست.
2. روحو المعمایی، قزوینی، جعفر.
3. این مخصوصاً می‌گردد مثابین الحمصی واقعاً.
خلاصهی تفسیر

و (این امر هم قابل توجه است که) پروردگار تو در دل زنبور عسل الکا نمود که در کوهها و بر درختان و (نیز) جاهایی که مردم خانه می‌سازند، خانه‌ای بنای کن (چنانکه در همه این موارد لاهه می‌سازد) پس از همه انواع میوه‌های (گوناگون که مورد پسندت باشد) بپک، سپس (از مکیدن براي براکشتن به لاهه خویش) به راه‌های پروردگارت برو (که براي تو به اعتبار را آمد و شد و به یاد ماندن آن آسان است). (چنان که از جاهای خیلی دور براه به سوی لاهه خویش برمی‌گردد، پس وقتی که مکیده به سوی لاهه خویش برمی‌گردد) از شکم آن، آشامیدنی (عسل) که زنگه‌های آن مختلف می‌باشد، خارج می‌گردد، در آن براي بسیاری (از امراض) شفا هست و در این (هم) براي کسانی که فكر می‌كنند، دليل برگي (بر توحيد و منعم بودن خداوند) وجود دارد.

مقاله و مسائل

" اوحي " و همي در اينجا به معناي اصطلاحي خویش نیست، بلکه به معناي لغوی است و آن اين که، متکلم امر خاصي را به صورت بنهادی چنان به مخاطب تفهم كند، كه ديگري آن را درک نكند.

النحل " زنبور عسل از نظر عقل و فرآست و حسن تدبير خویش، در ميان تمام حيوانات ممتاز است، از اينجاست كه خداوند متعال او را در شاني ممتاز، مورد خطاب قرار داده است، و نسبت به سایر حيوانات به روشي قانون كلي فرموده است، چنان که در آي ۵۰ سورة طه آورده است: "اعظم كل شيء خلقته ثم هدي" )اما نسبت به اين مخلوق ويز، به صورت خاص فرمود: "او حن رفيق" كه اشاره به اين است كه آن در مقابل حيوانات ديگر از نظر عقل و شعور و دانش و فهم، داراي جاگاه ممتازي می‌باشد، مي توان فهم و
فرآست زنبور عسل را از حسن نظام حکومت او فهمید، که نظام زندگی این جاندار ضعیف، بر اصول سیاست و حکمرانی انسانی می‌چرخد، و کل نظام و نسق به دست زنبوری بزرگی قرار می‌گیرد، که فرمانده هم‌هیه زنبورها می‌باشد، و به سبب تنظیم و تقسیم‌کار او همه نظام صحيح و سالم می‌چرخد و با مشاهده نظام عجیب و غریب و قوانین و ضوابط مستحکم او، عقل انسان به حیرت می‌افتد، خود این ملكه در ظرف سه هفته از شک تا دوادازه هزار تخم می‌زند و به اعتبار قد و قامت و وضع و قطع خویش از بقیه زنبورها ممتاز است، بلکه طبق اصول تقسیم کار، رعایای خود را بر امور مختلف مأموریت می‌دهد، که بعضی از آنها وظیفه نگهبانی را انجام می‌دهند، و نمی‌گذارند، فرد ناشناس و خارجی وارد لانه‌ی این ها گردند، و بعضی از آنها نگهبانی می‌کنند و بعضی به ترتیب اطفال تابالغ می‌بردند، و بعضی به شغل معماری و مهندسی اشتغال می‌ورزند، که اغلب غرشهای لانه‌ی آنها شامل الی نمز هزار خانه می‌باشد. بعضی موم جمع آوری کرده به مهندسین و معماران می‌رسانند، که آنها به وسیله این موم اتاق‌ها را تعمیر می‌کنند، و این موم را از سفوف سفید منجمد بر نباتات به دست می‌آورند، و این ماده بیشتر در نیش‌کر مشاهده می‌شود و بعضی از آنها بر انواع و اقسام گل‌ها و میوه‌ها نشسته آن را می‌مکند. که در شکم آنها به عسل تبدیل می‌گردد، این عسل، غذای او و بچه‌هایش می‌باشد، و این برای همه ما جوهر لذت و غذا و نسخهای شفاهی و دوست. این گروه‌های مختلف با کمال سرگرمی انجام وظیفه می‌کنند، و دستور ملل به خویش را با جان و دل می‌پذیرند، و اگر یکی از آنها بر چیز گندی‌داشته ی برخی نگهبانان او را بپرور نگاه می‌دارند و مللکه او را به قتل می‌رسانند، با مشاهده این نظام حیرت انگیز و حسن کاردارانی آنها، انسان حیران می‌ماند.
بیوتها این نخستین رهنمودی است که به وسیله «اوحی ربك» به او داده شده است که متشکن دستور خانه‌سازی است، در اینجا این امر قابل اندازه‌گیری است که هر حیوان برا ی سکونت خویش که خانه می‌سازد، پس این اهمام دستور به خانه‌سازی زنبورها دارای چه خصوصیتی است؟ باز هم در اینجا لنوشته‌های بیوته مستعمل شده است که عموماً بر مساکن انسان اطلاق می‌گردد. یکی اشاره به این است که جن زنبورها، عسل درست می‌کنند. اما برای آن خانه‌سازند و دیگر اشاره به دنیای موضعی شده است، خانه‌ای که اینها می‌سازند، مانند خانه‌های عموم حیوانات نمی‌باشد. بلکه ساخت و تركیب آنها از نوع غیرمنداوال است، چنان‌که اتاق‌های آنها از اتاق‌های عموم حیوانات ممتاز می‌باشد، که با مشاهده آنها عقل انسانی حیران می‌ماند، اتاق‌های آنها به شکل مستطیلی می‌باشد، که اگر با پرکار و خط کش اندان‌های گیری شوند، به قدر صورت می‌شود و تفاوتی یافته نمی‌شود و غیر از شکل، شکل دیگری مانند مربع و پنج ضلعی، و غیره از این جهت اختیار گنبداند که بعضی از زاویه‌های آنها پی‌نابده می‌ماند.

خداوند متعال به زنبورها عسل، تنها به خانه ساختن دستور نفرمود، بلکه محل و قوع آنها را هم نشان داد که باید بر مکانی مرموز باشد، زیرا در چنین اماکنی عسل هوا صاف و تازه می‌رسد، و از هوایی گنبدی‌های محفوظ می‌ماند، و از شکستگی و خرد شدن هم مقصود می‌ماند.

چنان که فرموده است: «من الجبال بیوته و من الشجر و من يعرشون» یعنی: باید که آن اتاق در کوه و درختنها و ساخته‌نواهای بلند باشد، نا عسل کاملاً به روشی محفوظ، ساخته شود.

ثم کلیه از کلمات این رهنمود دیگری است که در آن به زنبور دستور داده می‌شد که طبق پسند و رغبت خویش شهرت گل‌ها و میوه‌ها را برمکد.
در اینجا «من کل انثروات» فرمود اما به ظاهر در اینجا از لطف کل، گل و میوه کل جهان مراد نیست، بلکه تا جایی که به سهولت در دسترسی او قرار گیرد ومطلب به دست آید، و لطف «کل» در واقعه ملکه «سبا» هم وارد شده است. چنان که در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نمل می‌فرماید: «و اوتیت من کل شی» و بدبیهی است که در آنجا هم مراد استغراق کلی نیست، که نزد ملکه «سبا» وجود هواپیما و قطار، راه‌های هم لازم آید، بلکه تمام لوازم و مناسبات آن زمان مراد بوده است، در اینجا هم مراد از کل انثروات همین است. این زنبور چنان اجزای لطیف و بارزش را می‌مکند که در عهد دانش امروز هم به وسیله وسایل الکترونیکی نمی‌توان آن موارد را به دست آورد. فاسلکی سیل بیک دلخ این سومین هنرمندی است که به زنبور داده می‌شود، که در راه‌های هموار شده برمی‌گردد، راه بیمایید، وقتی که به خاطر مکیدن شیره گلها و میوه‌ها در اماکن دور از خانه، بیرون می‌روید، به ظاهر برجسته او به سوى خانه باید مشکل باشد، اما خداوند متعال برای او راهها را آسان قرار داده است، چنان که او چندین کیلومتر دور می‌روید، و بدون فرآوشی و سرگردانی، به خانه خودش برمی‌گردد.

خداوند متعال در فضا برای او راه ساخته است، زیرا در راه‌های بزرگ و خم زمین ترس گم شدن وجود داشت، خداوند فضا را برای آن حیوان ضعیف و ناتوان مسخر نمود، تا بدون گیر و بند، بتواند به آسانی به خانه‌ی خود برسد.

سپس آن حکم را که ثمروهی حقیقی و حی بود، بیان نمود، «یخرج من بطن‌ها شراب مختلف الوانه وی فضاء للناس» آتش‌آتشیدنی که به رنگ‌های مختلف از شکم او بیرون می‌آید در آن برای شما شفاف وجود دارد، اختلاف رنگ‌ها به اختلاف غذا و موسم بستگی دارد. از اینجاست که در هر منطقه‌ای که گل و میوه به ویژه به کثرت موجود باشد، در عسل آن منطقه اثر و داوطلب آن گلها و
معارف القرآن

میوه‌ها خواهد شد و چون بیشتر عسل به شکل ماده‌ای سیال می‌باشد، آن را شراب آشامیدنی نامید، در این جمله هم دلیل قاطع بر وحدادیت و قدرت کامل خداوند وجود دارد که از شکم یک حیوان کوچک، چگونه می‌این لذیذ و مفیدی پیریون می‌آید، در صورتی که خود آن حیوان حشره‌ای سَمی است. پیروان آدم این تریاق واقعی از میان سَم مثال عجیبی بر قدرت کامل خداوند است؛ بِاژ این هم صنعت گری عجیبی از قدرت الهی است که شیر حیوانات شیرده به سبب اختلاف غذا و موسم سرخ و زرد نمی‌باشد و لیکن عسل زنبور در رنگ‌های مختلف است.

فیه شفاء للناس در ضمن این که عسل غذای مقوی و لذیذ است، نسخه شفا برای امراض هم می‌باشد و چرا نباشید، این موتور سیاه و لطیف خالق کائنات که از هر نوع گل و میوه عرق مقوی و جوهر پاک‌بازه آن را کشیده در خانه‌های محفوظ خوش‌سیر می‌کند، اگر به بوته و سایل دارو و شفا وجود دارد، پس چرا در جوهر آنها نباشید، در امراض بلغمی بلاواسطه و در امراض دیگر توأم به اجزای دیگر، عسل به صورت دوا استعمال می‌شود، اطلاع به طور ویژه آن را در معجون‌ها شام‌می‌گردد و یکی از خاصیت‌های آن این است که شخصاً خودش هم فاسد نمی‌گردد و چیزهای دیگر را هم تا حدی طولانی حفظ می‌کند. از اینجاست که اطلاع آن را هزاران سال به جای کل استعمال کردند.

و عسل مسهل است که در استخراج مواد فاسد از شکم خیلی مفيد است. یکی از صحابه حال مرض برادر خود را در محضر آن حضرت بیان نمود، آن جناب مشورت داد که به عسل بده تا بخورد، روز دوم آمد و اظهار داشت که مرض به حال خود باقی است، باز هم آن جناب به نوشاندن عسل مشورت داد، در روز سوم وقتی که او باز گفت که هیچ مؤثر نیفتاده، آن حضرت فرمود: صدق الله و کذب بطن اخیک. یعنی: قول
خدا بلاریب است، و شکم برادر تو دروغگو است، مراد این که تقصیر از دوا نیست بلکه به علت مراج و وزه مرض، به زودی اثر نکرده است، سپس که باری دیگر نوشید بیماری سلامتی خود را باز یافت. در این آیه قرآن کریم "شفا" به صورت نکره تحت الآثبات است که شفا برای هر مرض ثابت نمی‌شود، اما تقویه شفای که برای تعظم است حتماً بر این دلالت خواهد کرد، که شفای عسل عظیم و نوعی ممتاز است، و بعضی از بندگان خدا که اهل دل هستند، در شفای عسل برای هر نوع مرض چکر چکر شب‌های ندارند و آنان بر ظاهر قول پروردگار خویش به قدری یقین مستحکم و اعتماد راستی دارند که دانه‌ای بدن و نوعی از بیماری جشم و نیز امراض دیگر را به وسیله عسل مداوا می‌کنند.

درباره حضرت عبداللله بن عمر در روایات آمده است که اگر بر بدن او دانهای بیرون می‌آمد، بر آنها عسل می‌مالید، وقتی که علت آن را دریافت کردند، فرمودند: آیا خداوند متعال در قرآن در خصوص آن نفر موده است که "فیه شفا للناس"؟، و خداوند متعال با بندگانش چنان معامله می‌کند که بندگان با پروردگار خود اعتقاد داشته باشند، در حدیت قدیس آمده است: "انا عند یئن عبیدی بی" یعنی حق تعالی فرموده است که من در نزد گمان بندام به خود هستم، یعنی: مطابق به آن انجام خواهم داد.

ان در ذلک لابی نفوذ متنگرین" خداوند متعال بعد از بیان امثال بالانسپت به قدرت کامل خویش، به انسان فرمود داد که اندیشه کن و بینه که خداوند متعال با بارانیان آب، زمین مردگ را زندگی می‌کند، و از میان غلاءتو و نجاست، لوله شیر صاف و شفاف و خوشگوار برا یشما به جریان می‌اندازد، و بر درخت انگور و خرما میوه شیرینی پدید می‌آورد که شما از آنها شربتهای لذیذ و مرباهای آموزه‌های می‌سازید، و از یک حضرت کوچک
فوايد زنبور عسل

1- از این آیه معلوم شد که علاآله بر انسان، در بقیه حیوانات هم عقل و شعور وجود دارد، چنانکه در آیه ۴۲ سوره اسراء می‌فرماید: «و ان من شيء الا يسيح خمده» البته درجات عقل با هم متفاوت می‌باشد، و عقل انسان از عقل همه‌ی جانداران کاملاً است و بدين علت اومکلف به احکام شرعی قرار گرفته است، و از اینجاست که اگر به علل جنون، در عقل انسان قصوری راه یابد، احتمالاً مانند بقیه مخلوقات مکلف قرار نمی‌گیرد.

2- یکی از خواص زنبور عسل این است که در فضیلت و حذیفه وارد شده است، رسول کرم ﷺ فرموده است: «الذبتان كلها في النار يجعلها عذاباً لاهل النار الا النحل» که تمام زنبوران به جهانی می‌روند تا عذابی برای اهل آن قرار گیرند، مگر زنبور عسل که به جهانی نمی‌رود.

3- اطیاباً در این اختلاف دارند که آیا عسل لعاب زنبور است یا مددیف.
اوست، ارسطاطالیس از شیشه‌انهای ساخت، و زنبورها را در آن قرار داد و
می‌خواست نظام کار آنها را دریابد، اما زنبورها قبل از همه بر سطح ظرف از
موم و غیره پرده کشیدند و تا وقتی که کاملاً پوشیده نشدنند به کار خود اقدام
ننمودند. حضرت علی کرم الله وجهه در تمثال حقارت دنیا فرموده است: 'اشرف
لباس بني آدم فيه، لعاب دود، و اشرف شرابه رجوع نحلة' يعني: بهترین
لباس ابرشمي انسان از آب دهن كرمي است و آشاميدني نفس ولذيد آن
مدفوع زنبور عسل است.

4- از 'فيه شفا للناس' اين هم معلوم هي شود كه معالجه مرش به دارو جايز
است، از اينجاست كه خداوند متعال آن را به صورت اعمال ذكر نمود. در آيه
82 سوره اسراء فرموده است: 'و نزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين'.
در حديثي بر استعمال دارو و معالجه ترغيب وارد شده است، بعضي از آن
حضرت پرسيدند: آيا دارو استعمال كنيد، آن جناب فرمود: جرا به
معالجه كنيد؛ زيرا هر مرش كه خدا بديد آرورده است، برای آن دارو هم
افريده است، مگر يك مرش كه علاج ندارد. پرسيدند: آن كدام مرش
است؟ فرمود: پرسي.

و روایتی از حضرت حذيفة هم آمده است که یک بار من از رسول
خدا پرسيدم: آيا اين عمليات دم و تعويذ كه به كار مي بريم يا دارویي كه
استعمال مي كنيم و همچنين روش پرهاز، مي توانند تقدير الهى را تغيير
دهند، آن جناب فرمود: اينها هم صورتهایي از تقدير مي باشند، الغرض
بر حجاز معالجه و استعمال ادويا تمام علما اتفاق دارند، و در اين باره
احاديث و آثار بين شمارى وارد شده است، و اگر كزدم به يكى از اولاد
عبدالله بن عمر نيش مي زد، او را تربیاتي مي نوشانيد و به دم و تعويذ او را

1 - ابو داود، ترمذي، به حالات قربي.
معالجه می نمود، و آن جناب مرض «لقوه» را به داغ معالجه نمود. از بعضی متصوفه منقول است که معالجه را نمی پسندیدند، و از عمل بعضی از صحابه همچنین معلوم می شود. مثل از مروی است که حضرت عبدالله بن مسعود مریض شد حضرت عثمان به عیادت او تشريف گرفته بود و او پرست چه شکایتی داری؟ او در پاسخ گفت: چه من به نگذاریم هستم، باز حضرت عثمان یا پرست چه می خواهی؟ فرمود: من طالب رحمت پرور دارم می باشم. حضرت عثمان یا پرست فرمود: اگر شما پیشنهاد مانند طبیب را فرا می خوانم، او پاسخ داد: طبیب مرا مرض نموده است، در اینجا مراد از طبیب به صورت مجاز (اللہ تعالی) است.
اما ظن وقیعی، دلیل بر این امر نیستند که ایشان معالجه را مکروه پندارند، امکان دارد آن زمان ذوق شان گوارا نموده باشد، لذا به خاطر عدم پذیرش طبیعت، آنان قبول نکردند باشنده، این موقتی نوعی از کیفیت غلبه حال است، که نمی توان آن را دلیل بر عدم جواز، یا کراحت معالجه، قرار داد، تقاضا نمودن حضرت عثمان یا حضرت ابن مسعود که من برای تو طبیب را فرا خوانم، بر این امر دلالت می کند، که معالجه جایی است، بلهک در بعضی موارد واجب هم می شود.

وَاللَّهُ خَلْقُكُمُ ۖ مَن يَتَوَفَّيْكُمُ وَ مَن يُرِدُّ إلى أَذْرَالْعَمْرِ إِلَّا وَيْلٌ لَّكُمْ إِلَٰهَ أَنْ تَعْلَمُ

خداشنامه افرسیبده، باشمارا مسیبزاده و بعضی از شماره عمر ناقصی رستم یاد و فهمیدن،

بعد عَلَمْ شَیْئًا اَنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌۚ

بیان فهمیدن، جزی نفهمید، التحبیب ادورهوتواناست.

۱۷۱
خلاصهی تفسیر
و (احوال آدمی هم قابل اندازه‌گیری است که) خداوند متعال نخست شما را آفرید، سپس (به هنگام انقضای عمر) روح شما را قبض می‌کند (که در آن بخشی با هوش و حواس، و حرکت دست و پا می‌رود) و بعضی از شما کسانی هستند که به حد عمر بی‌فایده‌ای می‌رسند (که در آن نه قوه جسمانی باقی می‌ماند و نه قوه عقلي) که در اثر آن بعد از دانستن چیزی را ندانند، (چنانکه عموماً از سالخورده‌گان مشاهده می‌گردد که چیزی به آنها نشان داده می‌شود، فوراً فراموش می‌کنند، و از آن می‌پرسند، یافتن اللهد تعالى بسیار دانست و نوشتار است، که به علم خویش هر چیز مصالحات آمیزی را می‌داند، و به قدرت خویش همان‌گونه که را انجام می‌دهد، لذا حالت جویانه و وقت را مختلف نمود، پس این هم دلیلی بر توحید است).

معارف و مسائل
خداوند قبل از این، احوال گوناگون آب، نباتات، حیوانات و عسل را بیان نموده و انسان را بر قدرت کامل خویش و انعاماتی که به او کرده است، منتخب ساخته، اکنون به وسیله ای این آیات او را دعوت می‌دهد که بر احوال و جویانه خویش به فکر و انضیافش فرو رود، که انسان چیزی نبود، خداوند او را بدين نعمت وجود، مفتخر ساخت، پس وقتی که بخواهد باز به وسیله مرگ این نعمت را از دست او می‌گیرد، و بعضی را قبل از مرگ در سالهای پیروی به حدید می‌رساند که هوش و حواسیان بر چاپ نمی‌ماند، نیروی دست و باید آنها از بین می‌رود، به تدریج فهمیده، به یادداشان می‌ماند، این تغییر آفاقتی و انفسی بر این امر، دلیلی است، که علم و قدرت در خزانه ذاتی است که خالق و مالک است.
و منکم من یرد، از لحظه از یرد اشاره به این رفت هنگامی است که بر انسان قبلاً هم وقتی ضعف و نارنجی گذرگشته است که زمان کودکی او بود، و در آن زمان او دارای هیچ هوش و فکری نبود، قوای او کاملاً ضعیف و ناتوان بودند او برای برطرف کردن تشنجگی و گرسنگی و نشست و برخاست خوشی محتاج دیگران بود، سپس خداوند به او جوانی عطا نمود که این زمان ترقی‌ای وست، باز به تدریج او را در پیرو به حداکثری رسانید که کاملاً در آن به سوی ضعف و ناتوانی و اضحلال برگردانیده می‌شد، که در کودکی داشت، و مراد از اردل العمر آن عمر سال‌های پیری است که در آن تمام نیروی جسمانی و دماغی مختل می‌مانند.

نبی کریم از این گونه عمر، به خداوند، پناه می‌برد و می‌فرماید: «اللَهُمَّ انتِ اعوذ بِنِعْمَتِ مِن سوءِ الْعَمَرِ وْ فِي رَوَايَةٍ مِن آن ارْدِلِ الْعَمَرِ» معنی: خداوند! از پناه تو، از عمر بد، و در روایتی آمده است که از اردل العمر، به حضرت پناه می‌برم.

تعريف اردل العمر تعیین نشده است البته تعريف مذكور، راجع معلوم می‌شود که قرآن هم به سوی آن به لحظه کلیلا یعلم بعد علم شيئاً اشاره کرده است، که آن چنان عمری است که در آن هوش و حواس باقی نمی‌مانند که در نتیجه تمام معلومات خوشی را فراموش می‌کند.

در تعريف اردل، اقوال دیگری هم وجود دارد، بعضی هشتاد سالگی و بعضی نود سالگی را اردل العمر قرار داده‌اند، و از حضرت علی کرم الله وجه هفتاد و پنج سالگی هم منقول شده است.

«کلیلا یعلم بعد علم شيئاً بعد از رسیدن به درجه نهایی سال‌های پیری، نه در انسان نیروی جسمانی باقی می‌ماند و به نیروی عقلی، که در اثر آن بعد از دانستن چیزی، آن را نمی‌داند، و تمام معلومات را فراموش کرده، مانند...»

- صحيحين به حواله مظهري.
کودک دیروز قرار می‌گیرد، که نه از علم خبر داشته باشد، و نه از فهم و
فرآشت، حضرت عكره می‌فرماید: قارئ قرآن به چنان حالی مبتلا
نخواهد شد.

آن اللّه علیم قديری یقیناً خداوند متعال خیلی دانا و تواناست که به علم
خویش عمر هر کس را می‌داند و به قدرت خویش آنچه را که می‌خواهد
انجام می‌دهد، و اگر بخواهد، بر شخص جوان حالت اردل العمری طاری
می‌سازد، و اگر بخواهد پیر صد ساله، جوان بقی قازق می‌ماند، این همه در دست
قدرت اوسط و هیچ شریکی ندارد.
معارف و مسائل

در آیات پیشین هدایت متعلّق اهم مظاهر علم و قدرت و نعمت‌های خود را که بر انسان مبذول کرده بود، بیان نموده، دلایل فطری جهت خود را بیان نموده، که با مشاهدهٔ آنها کسی که از کم ترین درجهٔ فهم برخورد باشد، هیچ مخلوقی را در صفات، علم، قدرت و غیره‌با خدا شریک مقرّ نمی‌کند. در آن‌آیه، همان مضمون توحید با تمثیل معاملهٔ یا یکدیگر، توضیح داده شده است، که خدایوند متعلق به توجه به مصالح انسان، از حکمت بالغه خویش همه مردم را در رزق برای نکرده انت، بلکه بعضی را بر بعضی دیگر، فضیلت داده و درجات گوناگونی ایجاد نموده است، کسی را چنان‌گونه قرار داده است، که او را مالک ساز و سامان، حشمت و خدم، غلام و خادم قرار داده است، که خود او طبق منشأ خویش خرچ می‌کند، و به نوکر و خادمان هم از دست او رزق می‌رسد، و کسی را غلام و خادم قرار
دایده، به جای این که براى دیگران خرج کند، خرج خود او به وسیلهٔ دیگران تأمین مى‌شود، و کسی را متوسط الحال قرار داده که نه چنان غنى است که بتواند به دیگران خرج و انفاق کند، و نه چنان فقیر و محتم است که در لوازم خویش نگران دست دیگران باشد. و این اثر تقسیم بندی قدرت الهی به مشاهده هم رسیده است، کسی که در رزق برتری یافته و ثروتندی شده، هیچگاه نمی‌پسندد که مال و ثروت خود را در میان بردن و خادمان خود، چنان تقسیم کند که اینان هم در داشتن مال با او مساوی باشند.

از این مثال در یاد به گزارش می‌شود، که این در مورد مشترکان این را می‌پسندند، که این به‌طور منجاب چنین مخلوقات دیگری که آنها را می‌پرسند همه مخالق خدا و مملوک او می‌باشند، پس چگونه تجویز می‌کند که مخالق و مملوک با خالق و مالک خود برابر باشند، آیا این‌ها با مشاهده همه این نشانه‌ها و شنیدن این مطالب، باز هم چنین‌را با خدا شریک و برابر قرار می‌دهند که نتیجه لازمه آن این است که آنها نعمت‌های خداوندی را اتکار می‌کنند؛ زیرا اگر اعتراف می‌دارند که همه این نعمت‌ها فقط خدایادی است، به‌های خود تراشیده‌یا انسان و جن در آن هیچ دخیلی ندارند، پس چگونه آنها را با خدا مساوی قرار می‌دهند.

همین مطلب در آیه‌ی ۴۸ سورهٔ روم بیان شده است: «ضرع لکم مثلًا من انسکم اهل لکم مالکی ایمانکم من شرکاء نبا رقبتکم فانتم فيه سواء» (مثلاً از خود شما برايتان بیان کرد، کسایی که زیردست شما هستند در رزقی که ما به شما داده‌ایم، شریک شما باشند، و شما در آن برابر باشید). حاصل آن هم، این است که شما نمی‌پسندید که غلامان مملوک و خادمان شما با شما برابر باشند، پس چگونه برای خدا می‌پسندید که مخلوق و ممالیک او با او برابر باشند!"
اختلاف درجات در معاش رحمتی برای مردم است، در این آیه آشکارا نشان داده شد که درجات مختلف مردم در قدرت و غنی و معیشت، که کسی گداست و دیگری امیر و کسی دیگر متوسط الحال، حادثه‌ای اتفاقی نیست بلکه مقتضی حکمت بالعهد خداوند و مصالح انسان‌ها و رحمت برای آن‌هاست، و اگر این صورت نباشد، و همه مردم در حال و اسباب برابر باشند، یک در نظام عالم خلل و فساد پدید خواهد آمد، لذا از زوژی که دنیا آباد شده در حیت زمانی هم مارم از نظر مال و متاع مساوی نبوده‌اند، و نمی‌توانند مساوی باشند، و اگر در جایی به زور، چنین مساوات‌پذیر آورده‌شود، ظرف چند روز در تمام معاملات مردم، خلل و فساد مشاهده خواهد شد.

چنان‌که خداوند متعال تمام مردم را از نظر معجزه و روان، طاقت و نیروی و صلاحیت کار، بر مراحل گوناگون، تقسیم کرده، و در آنها اقسام اعلی، ادنی و متوسط برقرار نموده، که هیچ عاقلی نمی‌تواند از آن انتکار کند، همچنان ضروری است که در مال و متاع هم، این درجات مختلف برقرار باشند، هر کس به اعتبار صلاحیت خویش، پدید آن را بپیامد و اگر اهل و نااهل مساوی قرار داده شوند، پس حوصله مسایلی که صلاحیت دارند، می‌شکند، که وقتی آنان می‌پایست در معيشت با ناهالان برابر باشند، چه داعیه و انگیزه‌ای آنها را بر جد و جهاد و فکر، عمل اجبار می‌کنند، نتیجه ضروری آن، این است که این نوعی، از بین بردن صلاحیت کار است.

احکام قرآن برخلاف تمرکز ثروت

الله جانی که خالق کائنات در قوای عقلی و جسمی، بعضی را بر بعضی رجحان و برتری داده، و در تبعیت از آن در رزق و مال تفاوتقابلی شده است، در آنها این نظام محکم اقتصادی را نیز استوار کرده که نباید چنین
باشند. که مخازن ثروت و مراکز کسب و معاش، در قبضة افرادی چنین یا گروه خاصی باشد، و برای دیگران و اهل صالحیت، میدانی برا یک چنین نماند، که آنها با نیروی عقلی و جسمی خود بتوانند در کسب معاش ترقی نمایند، در اینباره در آیه ۷سوره چهار می فرماید: «کیلاً یکون دویلی بین الاغیه منکم» یعنی: (ما قانون تقسیم ثروت را بادین خاطر مقرر کردیم تا که ثروت تناها در دست سرماهی داران منحصر نگردد). 

امروز نشیب و فرآینی که در نظامهای اقتصادی جهان، انتشار یافته است، به علت از نظر اندکی این قانون حکمت ربایی است، که از یک طرف نظام سرماهی داری است، که در آن بر مراکز ثروت از راههای سود تجارت، جند فرد یا گروه مسلّط شده‌اند، بقیه‌ی مردم را بر دگری اقتصادی خوشیش اجبار می‌کنند، و برای آنها راهی که بتوانند لوازم زندگی خود را حاصل کنند، جز برده‌گری و کارگری باقی نمی‌ماند، و آنان با وجود صلاحیت، براساس معیار خوشیش، نمی‌توانند در میادین صنعت و تجارت قدم بگذارند.

عکس العمل این ظلم و جور سرماهی داران، یک نظام اقتصادی متضاد، به نام کمونیسم یا سوسیالیسم به وجود آمده که شعور آنها پایان بخشیدن به تفاوت ایمیر و غرب و ایجاد مساوات در میان همه مردم عوام الناس که از مظالم سرماهی داری به تنگ‌پوش آمده‌اند و در پی این شعارات قرار می‌گیرند، اما ظرف چند روز مشاهده خواهند کرد که این شعاع فقط برای فریب دادن بود، و خواهر مساوات اقتصادی هیچگاه شرمنده تعییر قرار نگرفت، و فquirer با فقر خوشیش که از نظر انسانیت محترم بود و از خود اختیاری داشت، این احترام انسانیت را هم از دست داد و در نظام اشتراکی قدر و منزلت انسان بیش از یک لوازم یدکی موتور نیست، در آن تصویر نمی‌رود که کسی مالک باشد، و اگر به رفتاری که یا یک کارگر می‌نشود اندیشه کنید که او مالک هیچ چیزی نیست، فرزند و همسر ایم از آن او نیستند، بلکه همه لوازم یدکی
موتوری هستند که با استارت زدن موتور چاره ندارند مگر این که به کار
خود بپردازند، و غیر از اهداف مفروضه حکومت نه از خود ضمیر دارند و
نه صدا و فریاد، از جبر و تشدد و مشقتهای غیر متحمل حکومت، ستم به
شمار می‌رود که سراشیب مرگ است و مخالفت با خدای و مذهب، و
ماده پرستی خالص، اصول اساسی نظام اشتراکی است.

اینها حقایقی هستند که هیچ سوسیالیستی نمی‌تواند آنها را انکار کند،
کتابها و نامه‌های بیشتران آنها بر این امر گواهی دارند و گردآوری آنها
مترادف به تصنیف کتابی مستقل است.

قرآن حکیم در میان نظام نظامانه سرماهی‌داری و نظام احتمالاتی اشتراکی،
چنان نظامی پاک، از افراد و تفريط بنا نهاده که با وجود تفاوت طبیعی در
زرق و ثروت، هیچ فرد یا گروهی نتواند عمامه مرمد را برده قرار دهد و به
گرانی صناعی و قطع مبتنی صادر، سود و قمار را حرام قرار داده و اساس
سرماهی‌داری نامناسب را منهدم ساخته است، در اموال هر مسلمان، برای
غیرا حقیقی معین کرده و او را شریک مال آنها قرار داده است، که این هیچ
شیتی بر مساکین نیست، بلکه ادای یک فرضیه است آیه ۲۴ سوره المعارج
که می‌فرماید: «فی امور محق معلوم للمسائل والمرومو» برای گوهاء است، پس
از مرتود تمام ترکی میت را میان افراد خانواده توزیع کرده به ثروت خاتمه
داد.

چشمه‌های طبیعی، دریاها و محصولات نباتی بیان‌ها و کوهستان‌ها
سرماهی مشترک تمام خلق خدا قرار داده که تصرف مالکانه فرد یا گروهی بر
آن جایز نیست، در صورتی که در نظام سرماهی‌داری همه این اشیا در ملکیت
سرماهی‌داران قرار داده شده‌اند.

و چون تفاوت و اختلاف صلاحیت‌های علمی و عملی امری فطری
است، و تحصیل اقتصاد هم تابع همین صلاحیتهاست، لذا تفاوت ملکیت
مال و ثروت هم عین مقابله حکمت است، هر کسی در این جهان از کم ترین عقل و شهور برخورد باشد، نمی‌تواند این را ایکار کند، و کسانی که شعار مسابقات می‌دهند، بعد از چند قدم بر ترک در ادعای مسابقات و ایجاد تفاوت و تفاوت در اقتصاد مجبور خواهند شد.

خروشجف در حالی که در موزه ۵ میلی سال ۱۹۷۴ م که در دیوان علی کشور شوروی سخنرانی می‌کرد گفت: ما با تحریک یا پایان بخشنده قرق دستمزرده مخالف هستیم و با مواد برقراری مسابقات میان دستمزدها و هم سطح قرار دادن آنها علناً مخالف هستیم، این تعیین لحن بود و تعليم او این است که در انگیزه‌ای اشتراکی حركات مادی کاملاً ملاحظه شود.

این تعییر عدم مسابقات خواب مسابقات اقتصادی، از بدو امر مشاهده می‌شد، اما بی‌رو در مشاهده گردید که این عدم مسابقات و فرق میان امیر و غریب در کشور سوسیالیستی روسیه در مقابل عموم کشورهای سرمایه‌داری اضافه شد «لیون شیدو» می‌نویسد که

»شايد در یکی از کشورهای مقری سرمایه‌داری، چنین اتفاقی به‌فتاد که در مزد کارگران چنین تفاوت باشد که در روسیه وجود دارد.

این واقع ضرورتاً منکرین را وا داشت تا که یه «وَاللّه فضل بعضكم علي بعض في الرزق» را تصديق کند و اللّه يفعل ما يشاء.

در زیر این آیه فقط هدف، این توضیح بود که تفاوت در رزق و ثروت، فظری و مطابق به عین مصالح انسانی است، اما اصول اسلامی توزیع ثروت و امتیاز آن از سرمایه‌داری و اشتراکیت انشاءالله در سوره زخرف جزء ۲۵، ۲۶ آیه‌ی ۳۲ «خُن قَسْمًا بِيْنِهِم مَعْشِيَتِهِم» خواهد آمد، و نسبت به این موضوع از بنده رساله‌ای به نام «نظام تقسیم ثروت در اسلام» انتشار یافته است، مطالعه‌ان کافی است.
وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أنفَسِكُمْ أَزْوَاجًا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بْنَاتٍ وَ حَفِيظَةً
وَ خَذَى أَفْرِيدَ بِرَأْيِ شَماً. شَما هَمْشَوتَا وَ دَادَ بِشَما هَمْشَوتَا هُمْ هِمسَراتَا بَسَرَ وَ نُواَدَهَ
وَ زَرَقَكُمْ مِنْ الطُّبِينَاتِ أَقْهَبَ بَاطِلًا يَوْمًا وَلَيْلًا تَبْعَثُ الْلَّهُ هُمْ يَكْفُرُونَ
وَغَنَّةٌ دَادَ بِشَما جَيْشٌ خَيْرٌ حَيْثَ يُصَبَّحَا يَأْسِخُنَا درُوًا بِذُرُورٍ كَثِيرًا فَضَلْ نَخِداً رَأَيْتُ جَيْشًا
وَ يُقَبَّدُونَ مِنْذُ الْأَلْلَهِ لَا يَتَّبِعُونَ لَهُمْ رَظَاً مِنْ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ شَيْئًاٍ
وَ مِمَّرْضِنتَ غَيْرَ امْرَأَتِكَ قِبَلَ اِمْرَأَةٍ كَمَا اِحْتِيَارَ نُذُرَينَةَ بِرِيَاشْانَةَ رَقَقَ اَمْرَأَةَ هَما وَ زَمَنَ اِفْتَالَ
وَ لَا يَكُونُونَ قَالُوا بِالْأَلْلَهِ الْأَمَالَ فَ يَلُعِّمُ الْأَلْلَهُ أَنَّهُمْ يَعْلِمُونَ وَ أَنَّهُمْ
وَ نُصُبُّتُهمَا. بِسَبَبِ يَكَيْنَتَ بُرَاءَ خَدَا مَثَالًا يَقْبَأُ خَدَا مَثَالًا وَ سَلَا
لَا يَعْلَمُونَ قَالُوا بِالْأَلْلَهِ قَالُوا بِالْأَلْلَهِ عَبْدًا مُّتَلَكُأً لَا يُقَدِّرُ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ نَصِبَتِهِ مَثَالًا
نَصِبَتْ يَكَيْنَتَ بُرَاءَ يَقْبَأُ خَدَا مَثَالًا وَ سَلَا
رُزَقُناهُ مِّسَأَ رِزْقًا حَسَنًا فَهُمْ يَقْبَأُونَ أَنْ يَقْرَأُ الْأَلْلَهُ
رُؤِيَ دَادِمَ بَدَأَ أَنْ يَكَيْنَتُ بُرَاءَ خَذَا غُرْبًا بَيْنَ الْأَرْضِ وَ الْأَلْلَهِ
يُعْقِبُونَ الْأَلْلَهُ بِالْأَلْلَهَ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ الْأَلْلَهُ
يَسْتَؤْنَ الْجَمَاعُ هُمْ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ الْأَلْلَهِ
بَا هُمْ يَكَيْنَتُ بُرَاءَ خَذَا خَذَا بُكَيْنَتْ بُرَاءَ خَذَا خَذَا
مِثَالًا رِجَالٌ أَخْدُهُمَا أَنْبَكُمْ لَا يُقَدِّرُ عَلَى شَيْءٍ مِّنْ نَصِبَتِهِ مَثَالًا يَقْبَأُ خَدَا مَثَالًا وَ سَلَا
مِثَالًا يَقْبَأُ خَدَا مَثَالًا وَ سَلَا
خلاصه‌ی تفسیر

و ازجمله دلایل قدرت و وجوه نعمت، یکی نعمت بزرگ ودلیل قدرت، خوهد وجود شما و بقای شخصی و نوعی است که خداوند متعال از خوهد شما (یعنی از جنس و نوع شما) برای شما همسر آفرید، و سپس از آن همسران باید شما فرزند و نواده خلق کرد، (که این بقای نوعی است) و به شما چیزهای نیکو برای خوردن (و نوشیدن) داد (که این بقای شخصی است)، و چون بقا موقف بر وجود است، در این آیه به آن هم اشاره رفته است) که آیا (با توجه به همه‌ی این دلایل و نعم)، باز هم به چیزهای بی‌اساس (یعنی بی‌خدا و غیره که برای معبد بعضد آنها هیچ دلیلی وجود ندارد، بلکه برخلاف دلیل هست) ایمان می‌آوردند، و نعمتهای خداوند نااسباس و بی‌قدری می‌کنند، و (هدف از این ناشکري این است که) خدا را رها کرده اموري را به‌رسانند، که همه‌ی انتخاب دارند، به آنها از آسمان روزی برسانند، و به این‌زمان، (یعنی همه‌ی انتخاب دارند که باران پبارانند، و به این‌زمان چیزی برویانند) و به‌رسانند (انتخابی به دست آورند، در نفی این، مباغته بیشتر است)، زیرا در بعضی مواقع مشاهده می‌شود که کسی بالفعل انتخاب‌داده اما می‌توانند با گسترش انتخابی به دست آورد، لذا آن را هم نفی نمود (پس وقتی که بطلان شرک به ثبوت رسید) شما برای خدا مثال‌ها نزند، (که مثال خدا مانند پادشاهان جهان است که هر کس نمی‌تواند احتیاج خویش را بر عرض کند، لذا او نماینده‌ای دارد که عوام به آنها مراجعه و احتیاجات خویش را عرضه می‌کند، سپس آنها به سلاطین عرضه می‌کند، کذا در کبیر و یوخد من قوله‌ی "ما نعیهم الا یقروننا"، و هؤلاء شفاعة‌نا عند الله)، الله تعالی (کامل) می‌دانند (که یکنونه امثال مهم‌محض می‌باشند) و شما (به وجه عدم تدبیر) نمی‌دانید، (لذا هر چه می‌خواهید می‌گویید و الله تعالی) برای اظهار بطلان شرک (مثالی بیان می‌کند، که
(فرض کنید) یک غلام مملوک (کسی) که (بدون اجازه آن) اختیاری (در اموال و تصرفات) ندارد و (دیگر) کسی که ما از جانب خود به او کامل رزق داده ایم، از آن در نهان و آشکار به هر نحو و در هر کجا که بخواهد انفاق می کند، (و کسی نمی توانند از یا جلوگیری باشد) آيا چنین اشخاص می توانند با هم برآب باشند، پس مالک حقیقی و مملوک حقیقی چگونه می توانند مساوی هم باشند، و انتظار عبادات موقوف بمساوات اشت، و آن وجود ندارد؟ همه اینها از آن خداست و اوست که چنان شایستگی را بیشمار کار مشترکان پرستش از الله را نمی کنند، بلکه بیشتر آنها (به وجه عدم تدبیر) نمی دانند، (و چون سبب عدم علم، خوود عدم تدبیر آنهاست لذا عذر آنها پذیرفته نخواهد شد.)

و خداوند متعال (جهت توضیح آن)، مثال دیگری بیان می فرماید که (فرض کنید) یک شخص است که یکی از آنها (علاوه بر غلام بودن) گنجگ (و کر یا) می باشد، و به سبب گنجگی و کری و بی عقلی، این نمی توانند کاری انجام دهد و (از این جهت) و بالای جان مالک خود است (که آن مالک هم کارهای او را انجام می دهد) و هر کجا که او را بفرستد کاری انجام نمی دهد، (یعنی به جای این که خود کاری انجام دهد به نشان دادن دیگران هم از دست او کاری بر نمی آید) آیا این شخص می تواند با کسی که چیزهای خوب انجام دهد برآب باشد، (که از آن معلوم می شود که قوای علمیه و منظمی دارد، پس وقتی که مخلوقها با وجود اشکال ماهیت و اوصاف با هم، متفاوت هستند، پس چگونه خالق و مخلوق با هم برآب می باشند) در ترجمه «می‌تواند» از قید بدون اجازه شبهات فقهی مندف عباند تاکسیر در این و سو سه
قرار گیری که شاید معبد گیش شده و مصرف عابر به اثر نکشید، جواب این است که برای روبویکت اذنی ندارد و نخواهد داشت.

معارف و مسایل

جلع لکم من انفسكم ازواجه در این آیه یک نعمت مهمتر را ذکر نمود که خداوند متعال از جنس و قوم خود شما برای شما همسرانی آفریده، تا که مؤمنت با همدیگر نیز تکمیل بشود، و شرافت و بزرگواری نزد انسانی استوار بماند.
و می تواند اشاره به این باشد که همسران شما از جنس خود شما هستند، که ضروریات و جذبات آنها مانند شمات و مراوات آنها بر شما لازم است.

و جعل لکم من ازواجكم بنين و حنهة يعني پسران و نواده های شما را از همسران شما آفرید.

در اینجا این امر قابل نوشته است که اولاد از اختلاط مادر و پدر به وجد می آیند، در این آیه تنها تولّد آنها را ذکر نموده و بدن مطلب اشاره نمود که در تولید و آفرینش کودک نسبت به پدر، مادر، دخالت بیشتری دارد، از پدر تنها یک قطعه بیتان بیرون می آید، گذشته ادوار مختلف بر آن و تبدیل شدن آن به شکل انسانی و دیدن روح در آن، محل همه ی این کار روابط، شکم مادر است، از اینجا است که در حديث حق مادر نسبت به پدر مقدّم گردیده است، در ذکر نوادگان همراه با پسران در این جمله، اشاره به این است که هدف اصلی از تشکیل این جفت، بقای نسل انسانی است، که اولاد و فرزندان آنها پدید آید، پس این وسیله ای برای بقای نوع انسانی است.

و رقیم من الطیب» ذکر انتظام بقای شخصی است، که بعد از به وجود آمدن انسان، جهت بقای شخصی او نیاز به غذا پیش می آید، که حق تعالی
آن را هم مهیا نمود، معنا اصلی «حفیده» در آیه معین و خادم است، و در استعمال این لفظ برا یا ولاد اشاره به این است که ولاد باید خادم والدین باشنده.

فلا تضربوا الله الامثال حقيقة مهمی را توضیح داد که غفلت از آن تمام شکوک و شباهت کافرانه را پدید می‌آورد و آن این که عموماً مردم حق تعالی را بر بندی نوع انسان قیاس کردند، می‌گویند: چنانکه در سلطنت و حکومت، شخص فرمانروای بتهنایی، نمی‌تواند انتظام همه کشور را به عهده گیرد، بلکه به وزیران تحت فرمان و مأمورین دیگر اختیاراتی می‌دهد، تا به وسیله آنان نظام کشور بقرار گردد، همچنین باید تحت فرمان خدا هم چنده معبد دیگر باشند، تا در کارهای خداانی او را مکر رسانند! نظر به تمام پرستمان و مشرکان این است که در این جمله ریشه تمام شباهت قطع گردید، که برا ی خدا مثال مخلوق بیان کردند خود بی خرید است، از همان و تمثیل و وهم و گمان ماسبی برتر است. در دو آیه آخر که برا ی انسان دو مثال ذکر شده است، در نخستین مثال، مثال آقا و غلام، یعنی مالک و مملوک را بیان کرده و نشان داده که وقتی این دو با وجود این که از یک جنس و یک نوع می‌باشند، نمی‌توانند با هم برابر باشنند، پس چگونه مخلوقی را با خدا برابر قرار می‌دهند. در مثال دوم در یک طرف انسان قرار دارد که مردم را به سوی عدل و انصاف و کارهای خوب رهنمایی می‌کند، که این کمال قوّه علمیّه اوست، و خود هم به راه راست و معنادل استوار است که این کمال قوّت علمیّه اوست، در مقابل این انسان مکمل در قوّه عملیّه و علمیّه، انسانی است که نه
خود می‌توانند کار خود را انجام دهد، و نمی‌توانند کاری دیگر را انجام دهند، هر دو گروه انسان با وجود این که از یک جنس و یک نوع و یک نسل هستند، نمی‌توانند با هم برابر باشند، پس خالق و مالک کايانات که حکیم مطلق و قادر مطلق و علیم و خبر است، چگونه مخلوقی می‌تواند با او برابر باشد؟

وَلله عَیْبُ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا أَمَرَ الشَّاعَرِ اكْتَفِيُّ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ

و بهندز خندست، تنهان آسمانها و زمین، وکار قیامت صاند چشم بپرهیدن است. یا از ان

قَرَوْنَاهُنَّ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ عَقِدَيْنَ (٧٦) وَاللَّهُ أَحْرَجَكُمْ مِن بَيْعٍ أَمْهَاتٍ كَمْ هم نژدیک‌تر، خدا بر هر چیز تواناست. و خدا بیرون آورده شما را از شکم صادراست که

لا تَغْلُمُونَ شِيْئًا وَجَعَلْنِيُّ لَكُمْ سَمَّعًا وَالبصَراً وَالقَطْنَا تَعْلَمَنَّهَا تُشَكِّكُونَ (٧٨)

سسی دانستید جیزی و داد به شما گوش و جشن و دل تاکه شما احسان قبول کنید.

اَلَّمُ يَوْرُ إِلَى الْظِّرَامِ مُسْخَرَّاتٍ فِي جُوُرَ النَّسَاءِ مَا يَكْسِبُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّهُ فِي ایسان وصدیدن بردنه دا اسیران درفضای آسمان کنگرهی دارآپنا کریستی خیابا نا، بهر است در]

ذِلِكَ لَا يَنِبُوْحُونَ فِي الْأَلْفَةِ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِن بَيْنِكُمْ سَكَنًا

این نشانه‌های استرای کسانی که بیشین می‌کنند. و اختیارهای دادن‌فراش سماعتهای شمارآسکین

وَجَعَلْ لَكُمْ مِن جَلُولِ الْاَلْعَمَ مُبَوْنَا تَشْتَخُصُونَهَا يَوْمَ طَعْنِكُمْ وَ

وساخت برای شمارآسکین حیوانات خانه‌ها کسکی بادشند بر شما روز مسافرت شما، و

یَوْمَ إِفْعَالِكُمْ وَ مِنِ اَصْوَافِهَا وَ أَوْلَارَهَا وَ أَشْعَارُهَا آنَانِئَةً وَ مَزَاعَا

وروزی که درخانه‌بادشید، وریش‌مگس‌بامی‌ها، وریش‌شردان و یوی‌په‌هوسایل، وریش‌های استعمال

إِلَى حِينَ (٨٠) وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مَآ خَلَقْتَ غَلَا وَ جَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْمِجَال

تاوقت مقرر. و خدادست کردی‌برای شمارآسکین‌های یافتم سایه‌ها، ودرست‌کردی‌برای شمارآسکین‌هایا
نعت للملك سليمان

وَأَكَانَتَا لَكُمْ سَرَائِبَ تَقْضِيمُ الْحَرْثِ وَ سَرَائِبَ تَقْضِيمُ بُسْتَكِمْ،

غَارِهَا، وَدَرَسَ كَرِدَبَرَى شَمَا بِيِبَائِهَا كَتَبَهَا نَكْبَهَا نَكْبَهَا وَبِيِبَاءِهَا نَكْبَهَا نَكْبَهَا وَبِيِبَاءِهَا نَكْبَهَا

كَذَلِكَ نُعْمَمَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلَّمُونَ (81) قُلَّانِ

وَبِدِينٍ شَكْلٍ تَكْمِيلٌ مِن كَنْدٍ احْسَانٍ خَوَدٍ رَأْبٍ شَمَا تَاكَهُ شَمَا تَسْلِيمٌ بَاشِدٍ، يَسُوٓسُ.

تُوْلِيْلًا قَآيَمًا عَلَيْكُمْ البَلَاغُ المُبْنِيَّ (82) يُقَرَّفُونَ نَعْمَتُ اللَّهِ فَمَا يُنَكِّرُونَهَا

بِرَكَرَدٍ، كَارَ تُوْلِيْلًا تَبْلِغُهُ وَاعْجَسُ أَسْتَ، مِنْ شَنَاسُنِ احْسَانٍ خَوَدٍ رَأْبٍ بَازِ مَنْكَوَ، مَيْ شَوْنَد،

وَأَكْرَمُهُمُ الكَافِرُونَ (83)

وَبَسِيَارٍ ازْ يَشَانِ نَسَبَاسُ انَّ

خلاصة تفسير

و تتمام أمور مخفى آسمان و زمين (كه كسي بدانا ووقف ندارد از نظر علم) مختص خداوند هستند (سبس كمال مطلق در علم از آن اوست)، و (در قدرت جنان كامل است كه از آن امور غيبی)، قيامت (كه امر بسيار بزرگي است) جنان (فروآ واقع) مي شود كه در يك چشم به هم زدن، بلكه از آن هم زودتر، اتفاق مي افتد، (مراد از معامله قيامت نفخ روح در مرگان و زودي اين نسبت به چشم به هم زدن ظاهر است، زیرا چشم به هم زدن حركتى است، و حركت زمانى مي باشد و نفخ روحي اين است، و بديهي است كه آني از زمانى اسرع است، و اين موضوع نباید تعجل كرد ؛ زيرا كه) يقيناً خداوند متعال بر هر چيز كاملاً نواناست (و تخصص قيامت برای ابتات قدرت شايد بدين خاطر است، كه آن از جمله غيوب خاصه هم مي باشد، لذا آن دليل بر هر دوي علم و قدرت مي باشد، كه قبل از وقوع حال بر علم و بعد از وقوع دليل بر قدرت مي باشد) و (از جمله دلایل قدرت و وجود نعمت، يكي اين هم مي باشد كه) خداوند متعال شما را از
شکم مادر در حالت بیرون آوردن که چیزی نمی‌دانستید، (چرا که این درجه
در نزد فلسفه عقل «هیولاتی» است) و او به شما گوش و چشم و دل داد، تا
که شما سپاس او را به خاطر آن گرفتید، آیا شما (برای استدلال بر قدرت) پرندگان
را ندیدید که در فضا در (زیر) آسمان مشکو می‌باشند (یعنی) کسی آنها را
در آنجا نگه نمی‌دارد، مگر خداوند، (و اگر نه ثقل اجسام آنها و رقت و
لطفات ماده‌ها طبیعی مقتضی این امر بود که پایین افتند، لذا در این امر
مذكور) برای اهل آسمان دلایلی چند (بر قدرت الهی موجود) است، (چند
نشانی از این جهت فرمود که آفریدن پرندگان بر این وضع خاص، که پریدن
ممکن باشد، خود یک دلیل است، باز آفریدن فضا بدین شکل که پریدن در
آن ممکن باشد، دلیل دیگری است، باز وقوع طبیعی باید دلیل، دلیل سوم
است، و اسبابی که در پریدن دخیل باشند، همه آنها آفریده خدا هستند،
سبس ترتیب مسیبی یعنی طبیعت بر این اسباب هم، از مشیت الهی است، در
غير این صورت، اکثراً اتفاق می‌افتد که اسباب بعضی امور موجود باشدند و
آنها بر آن اسباب مسیب نگردد، بنابر این فرمود (ما یمسکهن انگ) و از
جمله وجوه نممت و دلایل قدرت این است که) خداوند متعلق برای شما
(در حال حاضر) در خانه‌هایتان، چگونه سکونت درست کرده است.
و (در حال سفر) برای شما از پوست حیوانات خانه (خیمه و پلاس)
درست کرده که شما آنها را به هنگام کوچ کردن و اقامت، سبک می‌باید، (و
بیدن سبب حمل و نصب چنین هم آسان به نظر می‌رسد) و از پشم گوسفند و
پشم شتر و موهای پر یک دلایل شما و سایر خانگی و اشیایی مفيد تا مدتی,
درست نمود، (از این جهت فرمود تا مدتی که این وسایل در مقابل لباس پنه
بهشت دوام می‌کنند، و از جمله وجوه نممت و دلایل قدرت آن است که)
خداوند متعلق برای شما از بعضی مخلوقات خویش سایه قرار داد، (مانتند
درخت و اماکن و غیره) و برای شما در کوه‌ها پناهگاه ساخت (یعنی غار و
معارف و مسائل

قوله تعالى «لا تعلمون شئاً بدين مطلب اشارة شده است كله علم» هنر ذاتی انسان نیست، او هنگام تولد هیچ علم و هنری نداشت، سپس طبق نیاز، مقداری علم از جانب خدا بدون واسطه به او نشان داده می‌شود، که نه مادر و پدر و نه معلم و آموزگاری در آن دخالت دارند قبل از همه گریه کردند به او نشان داده شد که این صفت امکان می‌رود، او در آن زمان همه لوازم او را مهیاً می‌کنند، گردد پس و بسیار کرده، می‌گویند و نشانه باشد می‌گردد با سرگرد و گریه برخورد کنند، گریه می‌کنند، درد و رنج دیگری به او بررسد همین کار را می‌کنند، قدرت الهی برای تهیه لوازم او در قلب مادر و پدر افت بخصوصی به ودیعت گذاشتی است، که هرگاه صداهی کودک را بشنوید برای شناختن تکمیف و برطرف کردن آن

غیره که در آنها از گرما و سرمایه و باران و دیگر اشیاء آزار دهیده مصون می‌مانند، و برای شما چنان پیروانی درست کرده که شما را از گرما حفظ کنند، چنان پیروانی درست کرده که در جنگه شما را (از زخمی شدن) حفظ نماید، مراد از آن زره می‌پاشند، خداوند متعال بدنی شکل بر شما نعمت‌های خود را تکمیل می‌نماید که شما (در سپاسگزاری از نعمت‌ها) فرمانبردار باشد (و هر چند بعضی از این نعمت‌ها مصنوعات بندگان هم هستند، ولی ماده آنها و سلیقه ساخت را خدا آفریده است، لذا منعم حقیقی ایست، باز پس از این نعمت‌ها هم) اگر اینشان از ایمان آورند اعراض نمایند، (پس شما اندوهگین نبایدید، که با هیچ ضروری مواجه نمی‌گردد، زیرا) وظیفه شما تبلیغ آشکار است (و این علتی برای اعراض آنها نیست، که این نعمت‌ها را نمی‌شناسند، بلکه آنان نعمت‌های خدا را مینمایند، ویا پس از شناخت عملاً آنها را انکار می‌نمایند (روشی که با تیب با منعم می‌شود) یعنی عبادات و طاعت، آن را برای دیگران انجام می‌دهند و بیشترشان ناسپاس اند.
آماده می‌گردد و اگر از طرف خدا این گریه به کودک نشان داده نمی‌شود پس چه کسی می‌توانست این را به او نشان دهد که هرگاه ضرورت بیش آمد، بدين شکل گریه کند و در ضمن این، خداوند به او الهام نمود که غذاي خود را از پستان مادر به كمک لب و کام خود حاصل کند، و اگر این تعليم فطری و بدون واسطه وجود نمی‌داشت، پس چه آموزگاری می‌توانست حركت دادن دهان و رکیدن پستان را به این نوزاد یاد دهد، همچنان با بيش آمدن ضروريات جدید، خداوند متعال بدون توسط مادر و پدر به او تعليم داد که بعد از مدتن در واين سليقه پديد ايد كه با شنيدن صداي مادر و پدر و كسانی ديگر و با مشاهده بعضى از امور جزي یاد بگيرد، سپس در اين نتري فكر و تدبر بر صداهاي شنيده و اشياء ديدنی پديد اورد.

لذا در آيه مذكور بعد از لا تعلمون شئاً فرومود و جعل لکم السمع و الابصار و الافتفاً يعني اگرچه در بدو تولید انسان هیچ چيزی نمي دانست، اما قادرت الهی در وجود او، وسایل عجيب و شگفت آورى برای تحصیل علم قرار داده که از آن وسایل بيش از همه، سمع يعني قوت شنوايي را ذكر نمود که وجه تقديم شايد اين باشد كه انسان نخستين علم و بيشتر علم را به وسيله گوشيها فرا مي‌گيرد، در ابتدا جشمن، بسته است ولي گوشي مي‌شنود و پس از آن هم اگر اندشه كنيد، آنچه انسان در تمام عمرش فرا مي‌گيرد، آنها ييشتر از همه شنيده گوشيها است، معلومات ديده شده چشمها به نسبت آنها خيلي كم مي‌باشد، و پس از اين دو نوع، درجه آن معلومات مي‌آید كه انسان در چيزهای شنيده و ديده خود، مي‌اندشيد، و معلوم مي‌كند، و اين كار طبیق فرمایش قرآن وظيفه قلب انسان است، لذا در درجه سوم آفتفاً فرومود كه جمع فواد به معنی دل است، فلاسفة عموماً مجوز را محل فكر و اندشه و ادراك قرار داده اند، اما از ارشاد قرآن معلوم مي‌گردد كه اگر چه مغز در اين ادراك، دخلي دارد، اما مركز اصلي علم و
ادراک قلب است، در این جا خداوند نیرویی شناوایی و بینایی را ذکر فرموده است، ولی نیرویی گواهی و زبان را ذکر نفرموده، زیرا نطق و گواهی در تحریک علم دخالتی ندارند، بلکه وسیله اظهار علماند، علاوه بر این امام قرطبه ذکر نموده است، در ضمن لفظ سمع، نطق هم آمده است؛ زیرا تمرکز قادم نیست از گوشه‌ها هم کر است، و شاید علت عدم تکلم آن، این باشد که صدا وی نمی‌شنوده که با شنیدن آن صحبت کردن را یاد بگیرد. (والله اعلم)

والله جعل لکم من بیوکم سنگا بیوت جمع بیت است، جایی که شب در آن گذرانیده شود، بیت نامیده می‌شود، امام قرطبه در تفسیر خود فرموده است «کل ما علاکا فاصلک فهو سقف و سما و كل ما اقلیک فهو ارض و كل ما سترک من جهاتک الا ربع فهو جدار فاذ انتظمت واتصلت فهو بیت» یعنی هر آنچه بالایی سر باشد و بر تو سایه افکنده به آن سقف یا آسانمان می‌گوید، و آنچه تو را بر خود بردارد، زمین است و آنچه از هر چهار طرف ترا احاطه کند، به آن دیوار می‌گویند، و تیکی که همه اینها با هم جمع باشند آن بیت است.

هدف اصلی از ساختن خانه، آرامش قلب و جسم است

در اینجا حق تعالی بیت انسان را سکن فرموده است فلسفه و حكمت ساختن خانه را توضیح داده که هدف اصلی از آن آرامش قلب و جسم است، و عادتاً کسب و عمل انسان که از حرکت او پدید می‌آید بیرون از خانه می‌باشد، منشاء اصلی خانه این است که وقیت از حرکت و عمل خسته شود، به آن ارج رفته آرام گیرد، و سکون حاصل کند، و گرچه بعضی اوقات انسان در خانه هم به حرکت و کار مشغول می‌باشد، اما این عادتاً خیلی کم بیش می‌آید.
علاوه بر این، سکون اصلی، سکون قلب و دماغ است که آن در خانه، به
انسان دست می‌دهد. از آن، این امر معلوم می‌شود که بزرگترین صفت
خانه‌ی انسان، حصول آرامش است، سلسله تعمیرات امروز به اوج خود
رسیده است و برای روتق ظاهری آنها بی‌نهایت هزینه صرف می‌گردد، ولی
چنین خانه‌ای خالی کم وجود دارد که در آن به قلب و جسم آرامش دست
دهد، بسی اوقات تکلیفات مصنوعی، خود آرامش و سکون را بی‌داده می‌دهد،
و اگر آن نباشد در خانه باکسانتی سر و کار دارد که سکون را خاتمه می‌دهند،
از این گونه ساختمان‌های عالی آن کر (سایبان) به مراتب بهتر است که در
آن به قلب و جسم سکون دست بدهند.
قرآن کریم روح و اصل هر چیز را بیان می‌کند، مقصد اصلی و بزرگترین
غرض و غایت خانه انسان را، سکون قرار داد، همچنین هدف اصلی زندگی
مشترک زن و مرد را هم سکون قرار داد، چنان‌که در آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی روم
می‌فرماید: «لتسکنوا الیها» از زندگی مشترک که این هدف به دست نیاید از
進め‌ی اصلی آن محروم است، در دنبام امروز در این گونه موارد، تکلیفات
رسمی و غیررسمی و زیب و زیانت ظاهری حد و مرزی ندارند، و تبدیل
غرب زده در این قبیل امور، همه و سایل آرامش را جمع کرده، و لی آنها را
قطعاً آن سکون قلب و جسم محروم گردانیده است.
قوله «و من جلوه الاعنا» و قوله «من اصواتها و اوضارها» از این ثابت شده که
استعمال بوست و موی و پشم حیوانات، همه برای انسان حلال است، در
این، این قید هم مذکور نیست که آن حیوان مذبوح باشد یا خیر، و هن‌این قید
که گوشت آن حلال باشد یا خیر؟ استعمال بوست هر یک حیوانات بعد
از دباغی حلال است، و مخرج در موی و پشم حیوان هیچ اثری ندارد، لذا آن
بدون هیچ صنعتی حلال و جایز است، و مذهب امام اعظم (ابوحنیفه) هم
همین است.
«سرایل تفیله‌یک‌الحور» در اینجا هدف از پیروان، نجات از گرمی قرار داده، در صورتی که پیروان مدرم را هم از سردم و نیز از گرمی حفظ می‌کند، یکی از جواب‌هایی که امام قرطبی و دیگر مفسرین بیان کرده‌اند، این است، که قران به زبان عرب نازل شده است، و نخستین مخاطب آن اهل عرب هستند، لذا در آن با ملاحظه آداب و ضروریات آنها تکلم شده است، عربستان یک کشور گرم‌سری است که در آن برخ و سرما متصوّر نمود، لذا حفظ از گرمی را ذکر فرموده و بر آن اکتفا نمود. حضرت تهانوی در تفسیر بیان القرآن فرموده است که قران در ابتدای این سوره فرمود: «لکم فيها دفء» که لباس را وسیله دفع سردی و گرمی قرار داده بود، لذا در اینجا تناها به ذکر دفاع از گرمی اکتفا نمود.

وَ يَوْمَ نَبْعْثُ مِن كُلِّ أَمْثَلَ شَهِيَاءً ثُمَّ لا يُؤْدِنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوْا وَ لَا هُمْ وَ روزی که بر می‌انکیشیم از هر گروه‌یک گواهی نذر دستور نرسد به کافران و به آنان

یُشْتَعْفَانُونَ (۴۱) وَ إِذَا رَأَيْتُ الَّذِينَ ظَلَّمُوا العَذَابَ فَلا يُعْقَفُ عَنْهُمْ وَ لَا}

۴۱ تمویق قربم شد. و هرگاه بیانند ظالمان عذابا، بسن تنفیذ نمی‌شود از آنها نه

۴۵ هُمْ يُنظُرُونَ وَ إِذَا رَأَيْتُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرْكَاتِهِمْ فَالْقُوَّاتُ رَبِّيْنَا هُوَلَا

به آنها مهلت می‌رسد، و هرگاه بیانند مشترکان شرکای خود را، می‌گویند پروردکارا، این‌ها

۵۵ شَرْكَاتُ الَّذِينَ كَنُوا نَذَعُوْا مِنْ دُونِكَ فَأَلْقَاوُا إِلَيْهِمْ النِّقَوْلُ

شرکا، ساستکه مانی خواندن‌یه‌نها راجی‌ارای، نوب آنهاگا که اندارنده سوی‌شان سختی که

۴۵۰ وَ أَلْقَاوُا إِلَيِّ اللَّهِ يُؤْمِنُنَّ الْسَّلَمَ وَ صَلٌّ

شما دروغگو هستید. و می‌این به سوی خدا در آن روز عاجز شده، و فراموش می‌شوند
خلاصه تفسیر

و (آن هنگام قابل یاد آوری است که) ما از هر گروه گواهی (که پیغمبر آن گروه باشد) مبوع خواهیم کرد (که بر اعمال سپهی آنها گواهی خواهد داد) سپس به آن کفار اجازه داده نمی‌شود (که عذرا و معذرت بینش کشند) و به آنها گفته نمی‌شود که خدا از خود راضی بگردد (یعنی: به آنها گفته نمی‌شود که توهیه یا عمل دیگر انجام داده خدا را خشنود سازید، و جهش روشن است که آخرین دار جزرا است نه دار العمل) و چون ظالمان (کافران) عذاب را می‌بینند (یعنی به آن مبتلا می‌شوند) پس آن عذاب نه برای آنها تخفیف داده می‌شود و نه به آنان مهلتی داده می‌شود (که بعد از چند روز، عذاب بر آنها اجرا گردد) و وقتی که مشارکان شرکای خود را (که آنها را گیر از خدا می‌پرستند) می‌بینند پس (به صورت اقرار به جرم) می‌گویند که پروردگار این شرکای ما، اینها هستند که ما تو را رها کردیه، آنها را می‌پرستند، پس آنها (شرکا می‌ترسند که نشایید شانس ما دگرگون شود) لذا، خطاب به اینها می‌گویند شما دروغگو هستید، (اصل مطلب آنها
معارف القرآن

این است که ما با شما هیچگونه رابطه‌ای نداریم، هدف از آن حفاظت خویش است. اکنون چه این مطلب آنها صحیح باشد چنانکه اگر مقبولین مانند ملانکه و انبیا غیر آن را بگویند، پس درست است، چنانکه آیه ۴۱ سوره سبأ می‌فرماید: «بل کانوا یبودون الجن» یا این اشباع باشد مانند این که خود شیاطین بگویند یا که آنها از درستی و نادرستی آن آگهی نداشته باشنند، مانند این که بت‌ها و اشجار و غیره می‌گویند.

این مشرکان و کفار در آن روز، به بارگاه خداوند، کلمات اطاعت آمیز می‌گویند، و افتراپی را که در دنیا می‌بستند همه (در آن زمان) گم می‌شوند، و کسانی که (از آنها خود هم) کفر می‌وزدند (و دیگران را هم) از راه (دین) خدا باز می‌داشتند، می‌برای آنها بر عذابی (که به مقياس کفر باشد) سرزای دیگر که به مقياس فساد آنها (که از راه خدا باز می‌داشتند) باشد خواهیم افزود و (آن هم قابل تذکر و ترسانیدن مردم است که) روزی که از هر گوته گواهی راکه از خود آنها باشند، در مقابل آنها برمی‌انگیزیم (مراد از آن، نبی آن امت است)، و از خود آنها عام است که به اعتبار شرکت در نسب باشد، یا به اعتبار شرکت در سکینی و در مقابل آنها شما را گواه قرار داده می‌آوریم (و از این اخبار شهادت که اخبار رسالت آن جنبه مفهوم می‌گردد، دلیلس این است که) ما بر شما قرآن را فرود آورده‌ایم، که (علاوه بر معجزه بودن آن که مدار اثبات رسالت است، جامع تمام آن خودبی‌ها است) که توضیح دهنده تمام امور (دین) است، (چه با وسطه و چه بدون وسطه برای عمو مرمد و (به ویژه) برای مسلمانان هداپنیتی بزرگ و رحمتی و سعی ونیدهدنه (بر ایمان) است.

معارف و مسایل

و نزلنا عليه الكتب تبيانا لكل شيء در این آیه می‌فرماید: قرآن متضمن بیان هر چیزی است، مراد از آن، همه امور و جزئی‌های دینی است، زیرا هدف
و مقصد و حی و نیوئت مرتبط با اینها است، لذا تلاش فنون وسایل اقتصادی از قرآن اشتیاه است، و اگر در جایی به این مسایل اشاره شود، منافی این گفته نیست، اما این سؤال که همه مسایل دین هم در قرآن مذکور نیستند، پس چگونه گفتن "تیبنا لكل شیء" صحیح می باشد؟ پاسخ آن این است که همه اصول مسایل در قرآن موجود استند، و در پرتو آنها احادیث رسول خدا یعنی مسایل را توضیح می دهد و بعضی تناصیل به اجماع و قیاس شرعی سپرده می شود، بنابراین مسایلی که از احادیث و اجماع و قیاس استنباط می گردد، آنها هم از حیثی بیان شده قرآن می باشد.

اینِ اللّهِ یَآمِرُ بِالْعِدْلِ وَ الْاَحْسَانِ وَ ایَنَا الَّذِی الْقُرْبَی وَ یَتَبَیِّنُ عَنَّ الْفَحْشَا

خدا دستور می دهد به انصاف و نیکی و دهش به خوشیاوندان و منع می کند از بی شرمی وَ الْمَنْکَرِ وَ الْبَیَّنِ یَعْظُمْ لَعَلَّکُمَّ تُذَکَّرُونَ

وَ کار نا معقول و سرکشی و به شما تفهیم می کند تا به شما با کنید.

خلاصه تفسیر

به شک خداووند متعال (در قرآن) به اعتدل و احسان و دادن به خوشیاوندان، فرمان می دهد، و از بدهی ای و واضح و مطلق بعده و ظلم (و تعدی) به دیگران منع نماید، (و مأمورات و منهیات مذکور، شامل همه اعمال صالح و سیاه می باشد، و با توجّه به این جامعیت، بیان شدن قرآن روشن است، و) خداووند متعال به شما (در خصوص امور مذکور) بادین خاطر نصیحت می فرماید، که نصیحت به پذیرد (و به آن عمل کنید، زیرا که هدیه و بشیر و رحمت بودن، موقف بر این است).
معارف و مسائل

این آیه از جامع ترتین آیات قرآنی است، که در آن تمامی تعالیم اسلامی در الفاظی چند جای داده شده‌اند، لذا از عهد مبارک سلف تا امروز رایج است که در آخر خطبه‌های جمعه و عیدین این آیه تلاوت می‌شود. حضرت عبدالله بن مسعود می‌فرماید: جامع ترتین آیه قرآنی در سوره نحل است، «ان الله یآمر بالعدل».

و حضرت اکثم بن صیفی به وسیله‌های این آیه مشرف به اسلام شد، امام ابن كثير از کتاب «معرفة الصحابة» حافظ الحديث ابوی علی این واقعه را با سند نقل نموده است که اکثم بن صیفی سردار قوم خود بود، وقتی که از ادعای نبوّت آن حضرت و اشاعه اسلام خبر یافت خواست تا به خدمت آن حضرت حاضر گردد اما افراد قوم به او گفتند که تو سردار ما هستی، رفتن خود شما مناسب نیست، اکثم گفت: خیلی خوب پس دو نفر از قبیله را انتخاب کنید، تا به آنجا رفته اوضاع را بررسی کرده مرا اطلاع دهند، هر دو به بارگاه نبوّت حاضر شده، عرض کردند: از طرف اکثم بن صیفی آمده‌ایم، و می‌خواهیم از شما دو چیز بپرسیم: و آن دو سوال اکثم بن صیفی از قرار زیر است.

من انت؟ و ما انت؟ تو که و چه هستی؟

آن حضرت فرمود: با‌سای سوال اوّل این است که من محمد بن عبدالله هستم و با‌سای سوال دوم این است که من بنده خدا و رسول او هستم، سپس آن حضرت این آیه سوره نحل را تلاوت نمود: «ان الله یآمر بالعدل و الاخسان» (الآیه) آن دو قاصد عرض کردند: این جملات را بازپرای ما تکرار کن. آن حضرت تلاوت آیه را ادامه داد تا که آن دو قاصد آیه را از بر کردن.
قاصدان برگشه به نزد اکتم بن صیفی رسیدند، و اظهار داشتند: اوّل
می خواستیم نسب آن جناب را در یاد امام و این مطلب چندان توجهی
نکرد تنها به بردن نام پدر اکتفا نمود، ولی وقتی که ما از دیگران نسب او
تحقیق کردیم معلوم شد که او از نسب عالی و خانوادهای شریف می‌باشد،
سپس گفتنید: آنحضرت چند کلمه‌ای به ما یاد داده است که ما آنها را
بیان می‌کنیم، چنان‌که آنها آیه‌ای به پیش اکتم بن صیفی خوانندند، اکتم گفت:
از این معلوم می‌شود که او به مکارم اخلاق هدایت می‌کند، و از اخلاق
رذیل و بن‌باز می‌دارد، و همیشه شما به زودی در دین و داخل یاد، تا که
نسبت به دیگران پیش قدم باشید، تا بیرو قرار نگیرید!.
همچنان حضرت عثمان بن مظلوم و می‌فرماید: در بدو امر من به
سپب گفتار مردم از شریف مسلمان شده بودم، و در اسلام در دلم رسوخ نکرده
بود تا اینکه روزی به خدمت رسول خدا حاضر شدم، نگاهان آثار نژول
و حی بر او ظاهر گشت، و بعد از احوال عجیب، آنحضرت چرمود:
قاصد خدا پیش م ایمان و ایمان بر من نازل گشت: حضرت عثمان
می‌فرماید با مشاهده این واقعه و شنیدن آیه ایمان در دل من می‌شود و
مستحکم شدید و محتیب رسول خدا در دلم جای گرفت، (ابن کهیز بعد از
نقل واقعه می‌گوید اسناده جید (اسناد آن خوب است)).
وقتی که رسول خدا یا آیه‌ای را بر نیش پسری تلاوت نمود، او تأثیر
خود را از این آیه در نزد قوم خود چنین بیان کرد که: (و الله ان له لحلاوة و ان
علیه لطلاوة و ان اصله لمورق و اعلاه لمشمر و ماهو لقول بشر) علیه: قسم
به خدا در آن حلاوة و یزدای وجود دارد و بر آن روطن و یزدای هست که
از ریشه آن شاخ و برگ برمی‌آید و از شاخه‌ها میوه پدید می‌آید و این
نمی‌تواند کلام انسانی باشد.
امر به سه چیز و معنی از سه چیز

حق تعالی در این آیه به سه چیز امر فرموده است: عدل، احسان و بخشش به خویشاوندان، و از سه چیز معنی نموده است کارهای فحاشی، هر کار بد و ظلم و تعذیب؛ مفهوم شرعی این شش لفظ و حدود شرعی آنها از این قرار است.

در اینجا معنی اصلی و لغوتی آن برای کردن است، و به این مناسبت داوی حکام راجع به پرونده‌ای نزاعی عدل نامیده می‌شود و آیه ۷۸ سورهٔ نساء «آن‌ها را به عدل قویاً باعث کن» در قرآن به این معنی آمده است، و از این لحاظ لفظ عدل بر اعتقال میان افراد و تفریط اطلاق می‌گردد، و به این مناسبت بعضی از انسان تفسیر در اینجا لفظ عدل را به مسایل ظاهر و باطن تفسیر کرده‌اند، یعنی هر قول یا فعل که از اعضای ظاهری انسان انجام می‌گیرد و در باطن هم اعتقاد و حال او همان باشد، و اصل حقیقت این است که در اینجا لفظ عدل به اعتبار عموم معنای خویش همه‌مرواردی را دربرمی‌گیرد که از این‌هی متفاوت تفسیر، نقل شده‌اند، در میان آنها تضاد و اختلافی وجود ندارد.

و این عری فرموده است: معناه اصلی لفظ عدل برابری است، سپس به مناسبات مختلف، مفهوم آن مختلف می‌گردد، مثلاً یکی از مفاهیم این است که انسان در میان خویش و پروردگار خود عدل به جا آورده، پس معنای آن این است که حق خدا را بر حیث نفس، و رضایجویی یا را بر خواهش‌های خویش، مقدّم دارد، و به اوامر او امتثال و از نواهی او کاملاً اجتناب و رسد.

معنای دوم عدل این است که مردم در معامله با نفس خویش به انصاف رفتار کنند، به این معنی که نفس خود را از هر آنچه در آن هلاک جسمانی یا روحاً باشند نجات دهند، و خواهش‌های او را که مضر باشند انجام
ندهند، و از قناعت و صبر استفاده برده و بی‌جهت، بار سنگین بر نفس قرار ندهند.

معنایی سوم عدل این است که در ارتباط با خویش و کل مخلوقات به انضاف رفتار کند، حقيقة آن این است که با تمام مخلوقات به خیر خواهی و هم‌دردی رفتار کند، در کو‌چکترین یا بزرگترین معامله‌ای مرتب خیانت نشود، و داد همه مردم را از شخص خود بخواهد، و به هیچ کسی از قول و عمل او در ظاهر و باطن اذیت و آزاری نرسد.

همچنان یکی از معانی عدل این است که هرگاه دو گروه در ارتباط با معامله‌ای برای داوری پیش او آمده‌اند، در داوری بدون متمایل به کسی بر اساس حق، قضاوت کند، و یکی این که در هر معامله‌ای افراد و تفريع را کنار گذاشته، میانه‌روی را اختیار کند، ابوبکر بن عبدالله رازی همین معنی را پذیرفته و فرموده است: عدل شامل اعتدال در عقیده و اعمال و اخلال می‌شود.

امام قرطبه بعد از ذکر تفصیل فوق در مفهوم عدل فرموده است که این تفصیل خیلی خوب است، از این چنین معنوی می‌شود که لفظ عدل حاوی و جامع به پایین‌دی تمام اعمال و اخلاق حسن و اجتناب از اعمال و اخلاق سیئه (بد) می‌باشد.

الاحسان در اصل معنای لغوی آن نیکویی کردن است، و آن بر دو قسم است یکی آن که فعل یا خلق و عادت را در ذات خویش خوب و بخته سازد، دوم آن که با دیگران حسن سلوق و رفتار حسن داشته باشد، و برای معنای دوم در محاورات عربی با لفظ احسان لفظ «الی» به کار می‌رود که در آیه 27 سوره قصص آمده است: «احسن کا احسن الله الیک».

امام قرطبه فرموده است: این لفظ در آیه به اعتبار معناوی عمومی خود به
کار رفته است، لذا شامل هر دو نوع احسان می‌شود، باز قسم اول احسان
یعنی خوب کردن در ذات خود هم عمام است، مانند درستی عبادت و اعمال
و اخلاق و همه معاملات.
و آنچه که خود آن حضرت جبریل در حديث مشهور جبریل در معنی
احسان بیان نموده، آن احسان عبادات است و خلاصه آن این است که
عبادات خدا را به صورتی انجام دهد که گویا شما خدا را می‌بینید و اگر به
این مرتبه از استحضار نرسید، پس بر این امر بايد یقین داشته باشید که حق
تعالی کامل را می‌پینند؛ زیرا آن از اجزای مهم عقیده اسلامی است، که
هیچ دژهرای از کنائین نمی‌تواند از علم و بصر حق تعالی خارج گردد.
خلاصه این که دومن دستور در این آیه، احسان است که احسان عبادات
طبق تشريع حديث هم، جزء آن است، و احسان کلیه اعمال، اخلاق و
عادات که به درست انجام دادن آنها طبق صورت مطلوب را هم شامل
است، و حسن سلوك با تمامی مخلوقات چه مسلمان و چه کافر و چه انسان و
چه حیوان را هم در برمگیرد. امام قرطبی فرموده است: کسی که در
خانه‌اش به گرده غذا و مایحتاج ندهد و در پشت پرده از بشران خبر نگرفته
باشد پس او هر چند عبادات به جا بیاورد از محسین به شمار نمی‌رود.
در این آیه نخست دستور به عدل وارد شده، سپس به احسان، بعض از
끔وی تفسیر فرموده‌اند عدل عبادات است از: دادن کامل حق کسی و گرفتن
حق خوشیش نه کم و نه بیش، و اگر کسی مشق‌تی برساند درست به همان
مقدار به او مشق‌ت برساند نه بیش و نه کم، و احسان عبادات است از: دادن
بیش از حق به دیگران و چشم پوشی نمودن در گرفتن حق خوشیش، که اگر
کم باشد به خوشیش آن را بپذیر همچنین اگر کسی دیگر با دست یا به زبان تو
را آزاری برساند نه به جای انتقام مناسب از سر تقصیر او بگذر، بلکه به
جا یابد نیکی کن، پس بدين شکل دستور به عدل، در حكم فرض و
و اینجا این است که در اینجا هم همان معقول مراد باشد که به خویشاوند حقش داده شود. این حق دادن به او، شامل خدمت مالی و جسمانی است و بر استاری و احوال پرستی و تسکی دادن زبانی و اظهار همداری را هم در بر می‌گیرد، و اگر چه در لفظ احسان، ادای حقوق خویشاوندان هم داخل بود، اما برای نشان اهمیت بیشتر، آن را در موردی جداگانه بیان نمود.

این سه حکم ایجابی بودند؛ در آیه‌های دستور حرمت و ممنوعت نیز می‌آید.

و یکنین عن التحشاء و المنكر والبغي، یعنی خداوند متعال از فحشا، منكر و بغی معنی می‌فرماید. لفظ فحشا بر هر آن فعل و قول بیدی اطلاع می‌شود که بدی آن ظاهر و روشین باشد، و هر کس آن را به بداند، و «منكر» آن قول و فعلي است که بر حرمت و عدم جواز آن اهل شرع متفق باشند، لذا در اختلافات اجتهادی به هیچ طرف نمی‌توان منكر گفت، و لفظ منكر شامل تمام گناهان ظاهری و باطنی، عملی و اخلاقي، می‌شود و معنای اصلی "بغی" تجاوز از حد است و مراد از آن ظلم و تعدّد است، در اینجا اگرچه مفهوم لفظ منكر، فحشا و بغی را هم شامل می‌شود، اما فحشا را به علت بیدی و شناخت نهایی آن، جدا کرده نخست ذکر نمود، و بغی را به این خاطر
جداگانه ذکر نمود که ائر آن به دیگران هم می‌رسد، و بس اوقات این معتقدی، منجر به جنگ و جدال هم می‌گردد، یا از آن هم در گذشته به فساد کشانده می‌شود.

آن حضرت هم در حديثی فرموده است: «غیر از ظلم، هیچ گناهی این چنین نیست که بدل و عذاب آن زودتر، فرا برسد، از این معلوم می‌شود که عذاب شدید ظلم در آخرت آمدند است، اما بیش از آن خداوند متعال در دنیا هم به ظالم سزا خواهند داد، اگرچه او متوکله نشود، که این سزا فلان ظلم من است، و خداوند متعال و عده داده است که به مظالم کمک خواهند نمود.

آخر در احکام ایجابی و تحريمی که در این آیه آمده است بیندیشیم، معلوم می‌گردد که این نسخه، اکسیر رستگاری فردی و اجتماعی است، رزقنا اللهم تعالی اتباعه».
شَآءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً واحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيُهْدِي
خِيَامَيْ خَوَستِهَا رَأِبَ فِرْقَتِي كُرَدُّ، وَلَيْ خِيرَاهُ مِنْ كَنْدِهْرِ كَرْبَلَا خَوَائِدَ وَدَرَوْانِ مِنَ الدِّهَدُ�
مِنْ يَشَاءُ وَلَا يُضِلُّ عَذَابَهُ كَنْمِ لَجَعَلُونَ (١٣٢٤) وَلَا لَا تَجِدُوا اِيْمَانَكُمْ
هَرَكَرَابْخَوَاءِدُ، وَارْسِلْ طِمَمًا خَوَائِدَ وَدَرَوْانِ أَجْهَالَهُ مِنَ الدِّهَدُ;
وَقَرْنُوا لَهُمْ خَوِيدُ دِمَدَمًا كُرْبَلَا خَوَائِدُ، وَدَرَوْانُ مِنَ الدِّهَدُ.
دَخَلُوا بِيْنَتَكُمْ قُبُّلَ قُدُّمُ بُدُوعُهُ وَتَذُوَّقُوا السُّوَءَ مَا صَدَّقُوا عَنْ سَبِيلٍ
فَرِيقُ مِهَيْ مَشَيْخُ، بِنَ بَلَغَ فَقُدْ مُنِيَ بِعَدَدِ اِسْتِوَارِيَّ، أَنْ يَجِدُوا سُرْوًا مِنْ يَراَبِيْنِهِ بِبَازِدَةَتَدَ إِرَّاءً
اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (١٣٢٤) وَلَا تَشْرَوْا بِعَدَدٍ اللَّهِ مَنْ فَتْرُهُ أَنَّا عَنَّدُ
خَادُمًا وَبَاشَدَ بَشَمَا عَذَابَ بَرَزَّ، وَنُجِّيْرُ خَوَائِدَ وَدَرَوْانَ يَعْتَشَدُ بِمَا خَوَائِدُ خَوَائِدُ قَيَامَيْنَ أَنَا عَنَّدُ
اللَّهُ هُوَ خَيْرُ لَكُمْ إِنْ كُنْنَ نَجَلَّوْنَ (١٣٢٤) مَا عَنَّدُكُمْ يَنْقُدُ وَمَا
خُسْسَأَتْ أَنْ بِهِرْتُ اسْتِوَارُ شَهَا، اَكْرَشَمِ شَهَا اَكْرَشَمِ شَهَا. أَنْبِيَيْنَ نَزَّدُ شَمْسَةَ خَيْمَيْنَ شَمْسَةَ خَيْمَيْنَ،
عَنْدَ اللَّاهِ بَيْانٌ وَلَنْ تَجِدُوا أَمْرًا دَيْنُ مَا هُمْ مَأْوَى اِيْمَانٍ مَأْوَى اِيْمَانٍ (١٣٢٤)
نَزَدُ خُسْسَأَتْ أَنْ بِهِرْتُ اسْتِوَارُ شَهَا، وَمَا عَزَّفُ مِنْهَا دَهَيْ مِنْ خَيْمَيْنَ حَقَّ شَهَا رَابِّرَ كَرْبَلَا خَوَائِدُ،

خلاصهی تفسیر

دستور به ایفای عهد و مذمّت عهدشکنی

و شما به عهد خدا (یعنی عهده که به ایفای آن دستور داده است) وفا
کنید (عهد خلاف شرع از این حکم خارج می‌شود، و بقیه تمام عهود
مشروعه، چه متعلّق به حقوق الله، و چه متعلّق به حقوق العباد باشد را
شمل می‌شود) وقتی که شما آن را (تخصصیاً تا تعمیمیاً) به عهده
می‌گیرید، (تخصصیاً این که صرایحاً مسئولیت کاری را به عهده گرفته‌اید، و
تعمیمیاً آن که ایمان آورید و مسئولیت تمام احکام واجب در ضمن آن
می‌آیند) و (به ویژه عهدهایی که در آن قسم یاد کردیم، آنها پیشتر قابل

۱۳۷۳
توجه هستند، پس آن (قسمت‌ها) قسمت‌ها را بعد از استحکام آنها (یعنی قسمت خوردن به نام خدا) نشکنید و شما (به سبب این قسمت‌ها در انجام آن عهود) خدا را گواه هم گرفته‌اید (و این قیود «بعد توکیدها و قد جعلتم» قید واقعی هستند که بر تنبیه به وفا عهض تصريح شده است).

یقیناً خداوند متعال می‌داند که آنچه شما می‌کنید (چه وقت و چه عهد) شکننده، بس طبق آن به شما جزا و سزا خواهد داد (و شما (با نقض عهد)) مانند آن زن (دیوانه ساکن مگه) نبایدید که رسته‌ت خود را بعد از ریسیدن پاره پاره کردید، اندیخت که (همان‌ماند او) شما (هم) قسمت‌های خود را بعد از مستحکم نمودن شکسته، آنها را) و سیله فساد میان خود قرار دهید؛ (زیرا از نقض عهد و قسم، اعتماد موافقین سلب، و مخالفین برانگیخته می‌شوند، و این ریشه خسارات و نقص فقط به خاطر اینکه) گروهی بر گروهی دیگر (در کنترت و نرت) بالاتر باشند. (یعنی مثلاً در میان دو گروه کف‌ار اختلاف وجود داشته باشد، و شما با یکی آشتی کرده‌اید، باز مشاهده می‌کنید که گروهی دیگر تسیлим نشده از گروهی که آشتی کرده‌اید عذر خواسته، با گروهی دیگر آشتی کنید، یا مثلاً کسی مسلمان شده در جمع مسلمانان قرار گیرید، و باز از جناب کف‌ار فشاری بینند عهد اسلام را نقض نموده، به ازای بالاتر مرتند گردیده و این که گروهی بر دیگری بالاتر قرار می‌گیرد باش، این شدن در گروهی دیگر بالای می‌رود) فقط به این (بالاتر رفت) خداوند متعال شما را می‌آزماید (تا بی‌بیست، آیا به عهد و فما کنید یا طرف تسیليم شده را دیده به آن مایل می‌گردید و آنچه در آن اختلاف می‌کنید (و راههای گوناگونی اختیار می‌کنید، حقیقت) همه آنها روز قائمت (عمل‌الا) برای شما ظاهر کرده خواهد شد، (که به اهل حق پاداش و به اهل باطل سزا خواهد رسید، پس حکمت اختلاف را به گونه‌ی جمله معترضه اجمالاً بیان می‌کنید) و (اگرچه خداوند متعال قادر است به این که نگذارد اختلاف
باشد، و) اگر خداوند می‌خواست همه شما را بر یک مسلک قرار می‌داد، ولی (به مقتضای حکم‌کنی که در اینجا تفصیل و تعبیه آن ضروری نیست) هر کس را که بخواهد گمراهم می‌کند، و هر کس را که بخواهد هدایت می‌کند (چنان که وفاد به عهد از جمله هدایت نقض عهد هم جزء ضلالت می‌باشد) و نباید چنین تصویر کرد، همانگونه که در دنیا به گمراهان سرای کامل نمی‌رسد همچنین در آخرت مطلق العنان خواهند شد، هرگز چنین نیست، بلکه (در قیامت) از شما نسبت به همه اعمالتان، بازخواست خواهند شد، و (همچنان که از نقض عهد و قسم، ضرر محصول بیش می‌آید، چنان که در بالا گذشت، همچنین از آن ضرر معنوی هم بیش می‌آید، که در آینده از آن ذکری به مانند خواهد آمد، یعنی) شما قسم‌هاي خود را وسیله فسادانگیزی میان خود قرار ندهید، (یعنی: به نقض عهد و قسم دست نزنید، که با مشاهده ی آن قدم دیگری بعد از قرار گرفتن نلغزد، یعنی دیگران هم از شما تقلید کنند، و به عهدشکنی اقدام نمایند).

پس شما به علت این که مانع راه خدا (از دیگران) قرار گرفته‌اید، به مشکت مواجه گردیدید؛ (زیرا وفاد به عهد راه خداست، و شما سبب نقض آن قرار گرفته‌اید، و این است آن ضرر معنوی که دیگران را هم عهدشکن قرار دادید، و مشکت این است که در این حال) به شما عذاب بزرگی خواهد رسید، و (همچنان که به خاطر تحصیل جاه و مقام نقض عهد و شامل شدن بگرده غلاب، ممنوع است، که در بالا آمد، همچنین به خاطر تحصیل مال هم از عهدشکنی ممانعت می‌نماید، که) و شما در عوض عهد خداوندی فایده اندک (دنیا) را نگیرید، (معنای عهد خداوندی در ابتدای آن معلوم گردید، و مراد از "ثمن قلیل" دنیا است که با وجود کثیر، اندکی است، حقيقة آن را این چنین بیان نمود) که پس آنچه نزد خداست (یعنی: ذخیره‌ای آخرت) بارها (از این منع دنیا) برای شما بهتر است، اگر می‌خواهید دریابید (پس
متعات آخرین کتاب است و متعات دنیا هر چند که باشند قلیل است، و (علاوه بر تفاوت کثر و قلیل، تفاوت دیگری هم وجود دارد که) آنچه نزد شما (در دنیا) وجود دارد [روزی] خام خاوهند شد، (چه به زوال و چه به مرگ) و آنچه نزد خداست، همیشه باقی می‌ماند، و به کسانی که (بر وقای عهد و دیگر احکام دین) ثابت قدم هستند، در عوض کارهای خوب اجرشان را (یعنی نعمت بایقی مذکور را) حتماً خواهیم داد. (پس به عهد و فنا نموده ثروت کثیر غربانی را به دست بیاورید، و برای آن اندک فنا بازیر عهد را نشکنید).

معارف و مسائل

حرمت عهدهشکنی: لفظ عهد حاوی تمام آن معاهدات و معاملاتی است که به زبان التزام بشود، یعنی مستندی آنها به عهده گرفته شود، چه به آنها قسم یاد کنید یا خیر، و چه در خصوص کاری و یا عدم انجام کاری باشد.

واین آیات در حقیقت تکمیله و تشریحی نسبت به آیات گذشته می‌باشند، در آیه سابق دستور به عدل و احسان داده شده بود که لفظ عدل شامل ایفای به عهد هم می‌شود 1.

عهدهشکنی با کسی بعد از معاهده، گناه بر گزین است، اما بر نقطه آن هیچ کتیاری مترتب نیست، بلکه تنها عذاب آخرت وجود خواهد داشت، آن حضرت حضرت 2 فرموده است: "روز قیامت بر پشت عهدهشکن پرچمی بلند کردی می‌شود که در میدان حشر سبب رسوای او قرار می‌گیرد".

همچنین کاری که بر آن قسم یاد کرده است عمل کرد، بر خلاف آن گنگی کبیر است، در آخرت ببال عظیم و در بعضی موارد در دنیا هم برداخت کتیاره بر وا لازم می‌گردد. 3

آن تکون امة هی اربی من امة در این آیه به مسلمانان راهنمایی شده است.
که با هر گروهی که معاهده برقرار کردید، آن را به خاطر اخراج و منافع دنیوی نشکنید، مثلًا احساس کنید گروهی که یا از معاهده کرده‌اید، ضعیف، و از نظر تعداد قلیل است، یا از نظر مال مفلس می‌باشد، و در مقابل، گروه دیگر کنترل و قوی است، یا دارای ثروت و مال است، پس تنها به این امید که در همراهی با گروه قوی و ثروتمند، منافع بیشتری به دست می‌آید، نقض عهد با گروه اوّل جای نیست، بلکه بر معاهده خود برقرار بمانند و ضرر را به خدا بسپارد، البتّه در صورتی که گروه معاهد مرتکب اموری شود که خلاف شرع باشد، یا دیگران را بر آن وارد، پس شکستن عهد واجب است به شرطی که علناً به او اعلام گردد که ما پایبند این عهد نخواهیم شد، چنان‌که در آیه‌ی 58 سوره‌ی ایفانال می‌فرماید: «فانیبز الیهم على سواء».

در آخر آیه نشان داد که صورت حال، وسیله آزمایش مسلمانان است، که حق تعالی آزمایش می‌کند که آیا ایشان بيرو اخراج و خواهش‌های نفس شده، عهد را می‌شکنند، یا در اجرای دستور خدا جذبات نفسانی را فدا می‌سازند.

در قسم خوردن برای فریب کسی خطر سلب ایمان و وجود دارد
لا تختخوا بی‌ایمانتم دخل» در آیه آیه برای نجات از و بالا گنگه عظیم هدایت شده است و آن عبارت است از از اراده خلاف قسم به وقت قسم خوردن که فقط برای فریب دادن مخاطب قسم بخورد، پس این از نقض عموم قسمها، گناهی خطرناکتر است، که در نتیجه احساس خطر می‌شود که نشاید از نعمت ایمان محروم گردد، آن «فتزل قدم بعد ثبتوها» همین است. 1 قبطی.
رشوه خواری شدیداً حرام و عهدهشکنی با خداوند است

"ولا تشرذمو بهت رضی اللهم آنلائی" یعنی عهده خدا را در قبال قیمتی اندکی نشکنید در اینجا مراز از قیمت اندکی، دنیا و منافع آن است، که آنها هر چند در تعداد اضافه باشند، اما در قبال آخرت، همی در دنیا و تمام رقابتی آن هم، اندکاند، کسی که به عوض آخرت دنیا را خرید، یا در معامله خود با خسارت، که اعلی ترین نعمت و ثروت به زوال را در قبال چیزی، کم رزش و فائی فروخته است، که هیچ انسان که خریدی نمی‌تواند آن را پذیرد، این عطیه فرموده است: کاری که تکمیلش بر عهده کسی واجب باشد، او مسئول عهد خداوند است، در تکمیل آن، عوض گرفتن از کسی یا بدون گرفتن انجام ندادند آن نقض عهد خداست، همچنین کاری که انجام ندادند بر کسی واجب باشد، انجام دادن آن با اخذ معاوضه هم نقض عهد خداست.

از این معلوم می‌شود که همه اقسام رایح رشوه، حرام است، مانند کارمند دولت که برای انجام وظیفه از دولت حقوق می‌گیرد، پس او با خدا عهده کرده است که در عوض حقوق وظیفه خود را انجام می‌دهد، لذا اگر در انجام آن از کسی معاوضهای بگیرد، و بدون معاوضه آن را به امروز فردا افکنند، عهد خدا را می‌شکند، همچنین کاری که از طرف دولت در اختیار او واگذارشته نشده رشوه گرفته آن را انجام می‌دهد این هم با خدا عهدهشکنی است.

تعريف جامع رشوه

در این کلام این عطیه تعريف جامع و معنی رشوه آمده است که در عبارت بحر محیط از این قرار است:

اخذ الاموال على ترك ما يجب على الآخره فعله او فعل ما يجب عليه

تركه 2
یعنی گرفتن مال بر ترک آنچه انجامش بر او واجب است، یا بر انجام آنچه بر او ترکش واجب است، رشوه می‌باشد. قلیل شدن نعمت‌های جهان را در آیه بعدی چنان بیان نموده است که «ما عندکم یتدر و ما عند اللّه پاق» یعنی: (آنچه در نزد شماست (منافع دنیوی فنا می‌پذیرند، و آنچه در نزد خداوند ثواب و عذاب آخرت) همیشه باقی خواهد ماند).

همه راحتی و سختی، دوستی و دشمنی جهان فانی است و ثمرات و نتایج آن نزد خداوند باقی است از لفظ «ما عندکم» عموماً ذهن به سوی مال و متاع متوسّه می‌شود، استاد محرّم مولانا سید اصغر حسین فرموده است که: لفظ ما به اعتبار لغت عام است، و از مراذ گرفتن معناص عمومی هیچ امر شرعی مانع نیست، لذا مال و متاع دنیا را هم شامل است.

و نیز تمام احوال و معاملات، مسّرت و اندوه، رنج و راحت، مرض و صحت، نفع و ضرر، محبت و عداوت همه آنچه بیش می‌آید، مشمول این حکم، و فائی هستند، البته آثاری که بر اینها مترتب می‌گرددند، و موجب ثواب یا عذاب قیامت می‌باشند، آنها با اقایان و هستند، لذا همیشه در اندیشه و فکر اشیای فانی شده و نیروی فکر و اندیشه خود را در آن صرف نموده، از ثواب و عذاب دائمی غافل شدن، کار عاقلان نیست.

دوران بقا، چو باد صحرا، بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا، بگذشت پنداشت ستمگر، که جفا بر ما کرد بر گردن چه بمانند، و بر ما بگذشت
من عمل صالحیاً من ذکر یا انشا و هو ممؤمن فلتیمیه حیوة طبیعة
کسی که کار نکنانجام داده یا مرجاء بازنهای ایمان داشته باشد، مانند اردنگی خویی می‌دهیم.

و لنجزیتم ابهرهم باحسم می کنن می عملون (۸۷)
و باداشته می‌دهیم حق آنها را بر بی‌پرنین کاری که می‌کردن.

خلاصه تفسیر
(در آیه سابق بیان ایفای عهد و ملزمت عهده‌سنجی آمده بود، که عملی ویژه است، در این آیه تمام اعمال صالح و عاملین صالحین را بیان فرموده اجر و ثواب آخرب و بركات دنیا تنها در ایفای عهد منحصر نیستند و به عامل خاصی مختص نمی‌باشند، بلکه قاعده کلی این است که هر کس کار نیک انجام دهد، چه مرد باشد و چه زن، به شرطی که اهل ایمان باشد، (زیرا اعمال صالح کفار مقبول نیستند) پس ما به آن شخص (در دنیا) زندگی لطیف و گواراتی می‌دهیم و (در آخرت) برای کارهای شایسته او پاداش می‌دهیم.

موافات و مسایل

حیات طبیعه چه چیز است
مراد از حیات طبیعه در اینجا نزد جمهور مفسرین زندگی پاکیزه و لطیف دنیاست، و بعضی از مفسرین حیات آخرت را مراد آن دانسته‌اند، و طبق تفسیر جمهور هم، مراد این نیست که هیچگاه ای با فقر و فاقة و امراض مواجه نمی‌شد، بلکه مراد این است که اگر گاهی مؤمن با تنگی معاش، یا مشغله دیگر، مواجه گردد، پس دو چیز نمی‌گذارد که او پرهیان باشد، یکی قناعت و عادت به زندگی ساده که در تنگ‌گستن هم می‌گذرد، دوم این
عقیده‌اش که به ممن در مقابل تنگی و امراض، در آخرت نعمت‌های عظیم الشانی خواهد رسید، برخلاف کافر و فاجر که اگر به فقر و مرض مبتلا گردد، پس هیچ و سیله تسلایی برای او وجود ندارد، عقل و هوش را از دست می‌دهد و بسا اوقات کار به خودکشی می‌رسد، و اگر به وسعت عشی نایل گردد، پس حرص از‌دیاد، او را ره نمی‌کند، که به آرامی بنشینند، وقتي میلیونر باشد فکر و اندیشه میلیاردر بودن، زندگی او را خراب می‌کند.

ابن عطیه فرموده است: حق تعالی در دنیا مؤمنان راهم به شادی و انساب و زندگی بر لطف می‌نوازد، که در هیچ حال متفاوت نمی‌باشند، هنگام صحت و وسعت بر لطف شدن، زندگی روشن است، به ویژه وقتی که بدون ضرورت، حرص از‌دیاد مال دامن‌گیری و نیست؛ زیرا این است که انسان را در هر صورت پریشان می‌کند، و اگر به تنگدستی یا مرضی مبتلا شود، پس با تعین کامل بر وعد‌های خداوند و امید قوی به این که بعد از مشکل، آسانی و بعد از سختی راحت می‌آید، نمی‌گذارند، زندگی او به مزه گردید،‌چنان‌که کشاورز وقتی بذری می‌افشاند و هنگام پرورش آن چه‌مقدار مشقّت دچار می‌گردد، ولی همه را به این خاطر، راحت تصور می‌کند که بعد از چند روز، صله بزگی‌ی از آن به دست خواهد گرفت، تاجر در تجارت خود و کارمند در انجام وظیفه خود، چقدر سختی و مشقّت، بلکه بسا اوقات ذلک تحمل می‌کند، ولی او در دل خود خوشحال است که پس از مدت‌های، حتی نفع تجارت یا حقوق کارمندی به او می‌رسد، مؤمن هم معتقد است که در مقابل هر مشقّتی، به‌من پاداش می‌رسد، و در آخترت به پاداش دایم آن به صورت نعمت‌های عظیم الشانی، نایل می‌گردد، و زندگی دنیا در مقابل آخرت ارزشی ندارد، لذا در اینجا رنج و راحت و سردار و گرمی را به آسانی متحمل می‌شود، و زندگی او در چنین اوضاعی هم مشوّش و یپی لطف‌نخواهد ماند، این است آن حیات طیبه‌که مؤمن در دنیا به آن نایل.
ربط آیات:
در آیات گذشته نخست به ایفای عهد و مطلق اعمال صالح تأکید و ترغیب شده بود، و غفلت انسان در این احکام از ناحیه فریب شیطانی است، لذا در این آیه پناه خواستن از شیطان رجیم آموش و داده شده است، که در هر کار نیکی به آن نیاز دارد، اما در این آیه به گونه‌ای و یوغا آن را مختص قرار قراران بیان کرد، که می‌توان وجه تخصیص آن را چنین بیان کرد، که تلاوت قرآن چنان عملی است که خود شیطان از آن می‌گریزد.
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند
و خاصیت بعضی از آیات و سوره‌ها مخصوصاً این است که اثرات شیطانی را زایل می‌گریزند، و مؤثر و مفید بودن آنها به نصوص شرعی ثابت است.
وقتی که با وجود تلاوت قرآن به تعوذ از شیطان امر شده است، بس به
اعمال دیگری از این بیشتر ضروری است.
علاوه بر این، در خود تلاوت قرآن احتمال و سواوس شیطانی است، که در آداب تلاوت کوتاهی پیش نیاید، تدبر و تفکر و خشوع و خضوع درست برقرار نگردید، به خاطر آنها پناه خواستن از وساوس شیطانی لازم است.

خلاصه تفسیر
چون فضیلت اعمال صالح معلوم گردد و گاه گاه شیطان در آنها خلل پدید می‌آورد، گاهی در وفائی به عهد و گاهی در عمل دیگر مانند تلاوت قرآن پس (ای محمد شما، و به واسطه شما امت شما، بنویبد که) شما هر نوع کار نیکی که می‌خواهید انجام دهید، حتی وقتی که می‌خواهید قرآن بخوانید، پس از (شر) شیطان را‌ندش به خدا بناء بپریبد (که اصل‌ا در دل نگاه به خدا داشته باشید و این حقیقت استعفا واجب است، و هنگام قرآن به زبان را‌ندن آن سنت است و ما بدين حاطر دستور به بناء بردن می‌دهیم که) یقیناً تسکّط او بر کسانی که ایمان داشته باشند و بر خدا (از ته دل) اعتماد کنند، راه نمی‌روید، فقط تسکّط او بر کسانی است که به او رابطه دارند، و کسانی که با خدا شرک می‌کنند.

مباحث و مسائل
این کتاب در مقدّم‌های تفسیر‌ش فرموده است: دشمن انسان دو قسم است: یکی از خود نوع انسانی مانند عمام کفار، دوم چنین که شیطان و نافرمانند، با دشمنان اول اسلام به وسیله جهاد و قتل دستور به دفاع داده شده است، اما از دشمنان دوم فقط پناه خواستن به خدا است، زیرا دشمن قسم اول از جنس و نوع خودی است که حمله او به ظاهر انجام می‌گیرد، لذا با او جهاد.
و قنال فرض گرده‌ای، و دشمن شیطانی به نظر نمی‌آید، لذا حمله او هم بر انسان به نظر نمی‌آید، لذا برا ی دفاع از او پناه بردن به چنین ذاتی واجب است که نه او را انسانی می‌بنند و نه شیطان‌ی و در حوادث مدافعت از شیطان به خدا، این مصلحت هم هست که هر کس از او مغلوپ باشد او رانده درگاه و مستحکم عذاب است، برخلاف دشمن انسانی یعنی کفّار که اگر کسی در مقابل آنها مغلوب یا مقتول گردد، شهید و مستحکم ثواب می‌شود، لذا مقابله با دشمن انسانی به اعضا و جوارح در هر صورت نافع و مفید است که یا بر دشمن پیروز گشته نیروی او یا از بین برده یا خود شهید شده عند الله مأجور خواهد شد.

مسطحه = خواندن «اوضع بالله من الشيطان الرجيم» قبل از تلاوت قرآن در اجرای این حکم آیه، از رسول خداان ثابت است، ولی ترک آن در بعضی مواقع هم از احادیث صحیح ثابت است، لذا جمعه علمای امت این حکم را واجب ندانسته، بلکه سنّت قرار داده‌اند، و این جریان اجماع امّت را بر این نقل فرموده است، روايات قومی و عملی آن حضرت را در این رابطه که در بیشتر اصول قبل از تلاوت اوضع بالله را خوانده‌ود در بعضی حالات خوانده‌است، این کنار در ابتدا تفسیر خوشن با بسط ذکر فرموده است.

مسطحه = تعود يعني «اوضع بالله» در نماز آیا یا در ابتدا رکعت اول خوانده می‌شود، یا در ابتدا هر رکعت؟ در این باره اقوال ایمانی فقها به هم مختلف می‌باشد، امام ابوحنیفه می‌فرمانید: تنها در رکعت اول باید خوانده شود، و امام شافعی خوانده آن را در ابتدا هر رکعت مستحب می‌دانند، دلایل هر دو فریق با تفصیل در تفسیر مظهری آمده است.
مسلله = تلاوت قرآن چه در نماز باشد و چه در خارج از نماز، در هر دو صورت خواندن تعود قبل از آن سنت است، اما وقتی یک بار خوانده شود، در آینده هر چه بخوانند همان تعود قبلی کافی است، البته اگر تلاوت را در میان ترك کرد، به کاری دیگر اشتغال ورزید، و باز دوباره شروع کرد، بس آنگاه دوباره باید تعود و تسمیه را خواند.

مسلله = علاوه بر تلاوت قرآن آغاز کردن خوانندن کلام یا کتابی دیگر، با "اعوذ بالله" مسنون نیست، و تنها باید با بسم الله آغاز کرده شود. البته در اعمال و احوال گوناگون تعلیم تعود در احادیث منقول است. مثلًا کسی خشمگین باشد در حدیث آمده است که از خوانندن "اعوذ بالله من الشیطان الراجیم" شدت غضب فرو می‌شیند.

و نیز در حدیث آمده است که قبل از رفتن به دستشویی خوانندن "اللهم اني اعوذ بک من الخبث و الخبایث" مستحب است.

ایمان و توگل بر خداوند یگانه راه نجات از تسلیط شیطان است
در این آیه توپیخ داده شده است که خداوند متعلّم به شیطان چنان تسلّطی نداده است که او بتواند کسی را بر بید اجبار و بی اختیار کند، اگر انسان اختیار و قدرت خویش را به غفلت و غرض نفسانی استعمال کند این تقسیر خود اوست، لذا فرمود: کسانی که به خدا ایمان دارند و در اعمال و احوال خویش به جای اعتماد بر نیروی ارادی خویش، به خدا اعتماد می‌کند، که اوست موافق به خیر و ناجی از شر، شیطان بر جنین کسان تسلّطی نخواهد داشت، آری کسانی که در اثر اغراض نفسانی خویش با شیطان رفاقت برقرار می‌کند، و سختان او را می‌پسنند، و دیگران را با...
خدا شريك می گيرند، شيطان بر آنها تسلط خواهد یافت، و نمی گذارد آنها به سوى خیر متوافق شوند، بلکه در هر بدبی سابقه می باشند.

این مطلب در آیه ۴۲ سوره حجر آمده است که در پاسخ ادعای شيطان حق تعالیف قبود: "آن عبادی ليس لک علیهم سلطان الا من اتبعكم من الغاوين" يعني: (تو بندگان خاص من، نمی توانی تسلط داشته باشی، آری کسانی می توانند تحت تسلط تتو قرار گیرند که از تو اطاعت و پیروی کنند).

و إذا بَسِّلْتَنَا إِيّةَ مَكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ مَا يُسْتَمَرُّ

و جون تبديل كنیم آیهایی را به جای آیه دیگر، و خدا کامل می داند آنچه نازل می کند،

قالَ اِمَّانُ مُّفَهِّرِ بَلۡ أُكْرِرُهُمُ لَا يَعْلَمُونَ (۱۱) قَلْ نَزُلَهُ رَوحُ الْقُدُسِ مِنْ

سی کویندکه تو افسترا کنندادی، باز کطوری نشان داده اند. بگویند وودرها یا را روح قدس از

ربِّكَ بِكَلِمَةِ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدَى وَ بُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ (۱۲)

جانب پر ودرگار تودون از شده، تا که ثابت گندا یمانندان را وده! بیت ومرد های است برای مسلمانان.

و أَلَّا تَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَعْلَمُهُ بِشَرْبِ لِسَانٍ أَنَّ يُلْحَدِونَ إِلَيْهِ

و ما کامل می داند که آنها می گوند که می اموزد به او کسی کسی که به او تعبری می کند.

أَعْجِمُ وَ هُذِهِ لِسَانٌ عَرَبِيَّ مَيْنَ (۱۳) إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِيَاتِ اللَّهِ

زبانش عجمی است واین قران به پزبان عربی است روشین. کسانی که به آبات خدا ایمان ندارند

لَا يَهِيدُنَّ اللَّهَ وَ هُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (۱۴) إِنَّمَا يَفْتَرُونَ الْكَذِبَ الَّذِينَ

خدا با آنها راه نهی نماید و برایاشان عذاب در درناک است. کسانی دروغ می سازند که

لَا يُؤْمِنُونَ بِيَاتِ اللَّهِ وَ أُولُوْنَ كَهْفُ هُمْ الْكَاذِبُونَ (۱۵)

به آیات خدا ایمان ندارند و آنها دروغو هوستند.
ربط آیات
در آیه‌ی ماقبل دستور داده شده بود که هنگام تلاوت قرآن «اعوذ بالله» را بخوانند، در آن اشاره به این بود که شیطان به هنگام تلاوت در دل مردم وسوسه‌ی اندازد، در آیات فوق الذكر پاسخ به چنین وساوس آمده است.

پاسخ به شبهات کفار درباره نبوت همراه با تهدید
وقتی که ما آیه‌ای را به جای آیه‌ای دیگر تبدیل می‌کنیم، (یعنی: آیه‌ای را لفظاً یا معنیاً، منسوب کرده به جای آن حکم دیگری را می‌فرستیم)، در حالتی که حکمی که الله تعالی (در مرحله اولیه یا دوم) می‌فرستد (مصدلحت و حکم آن را) کامل‌اً می‌داند، (کسانی که به آنها چنین حکم داده شده بود، با توجه به اوضاع آنها در آن زمان مصلحت همان بود، سپس دگرگونی اوضاع و احوال منتقضی مصلحت و حکم دیگری است)، پس اینها می‌گویند که (معاذ الله) شما (بر خدا) افترا می‌بندید، (که گفته خود را به سوی خدا نسبت می‌دهید، و اگر این حکم از جانب خدا می‌باشد، احتیاج به تبدیل ندارد، آیا خدا قبلاً نمی‌دانست، و ایشان بر این نمی‌اندیدند که بسا اوقات با وجود دانستن همه احوال با پیش آمدن نخستین حالت، نخستین حکم داده می‌شد، و اگرچه می‌دانند که حالت دیگری هم پیش می‌آید ولی با توجه به مقتصد، حکتمداره، حکم آن را در آن زمان بیان نمی‌کنند، چنان که طبیعه و دکتر نسخه‌ای تجویز می‌کنند، و می‌دانند که در اثر استعمال این نسخه جال مرضی تغییر می‌کند، آنگاه با این نسخه‌ای دیگر تجویز کرد، ولی در مرحله‌ای اوّل تمام احوال را با مرضی در میان نمی‌گذارد).
حقیقت نسخ احکام همین است که در قرآن و سنت واقع است، از نسخه‌ای که در آن خود الله نیستند. در اثر اگر یکی از دو نسخه بر اساس دو رأی قرار می‌دهد، لذا حق تعالی در پاسخ به آن فرموده می‌شود: «رسول الله متفق نیست»، بلکه اگر آن نسخه نیستند، یعنی نسخه در احکام را به دو دلیل خلاف کلام الله، تصویری که می‌کند شما در پاسخ آنان بگویید، این کلام ساخته و یا برداخته من نیست»، بلکه روح قدس جبرئیل شده‌است. (بنا براین این کلام الهی است، و دگرگونی احکام در آن به مقتضیات مصلحت و حکمت است، و این کلام به‌ین خاطر نادیده گرفته یا تأکید را ندارد.) ثابت قدم نگهدارد و برای مسلمانان (وسلیه) هدايت و مؤذن باشد و پرس به یک شبهه‌ای بی‌جا از جانب کفار پاسخ داده شده است و ما می‌دانیم که ایشان (یک سخن بی‌یافتن، دیگری هم) می‌گویند که: کسی از مردم به این آموخته می‌دهد (مراد از آن یک عجمی آهنگر، سکنه روم، معروف به «بلعام») یا مقصود بود، که صبح‌های آن حضرت را با نوجه کامل گومش می‌کرد و گاه‌گاهی آن جناب در مجلس او می‌نشست و او از انجیل یک مقدار اطلاعاتی داشت، بنابراین کفار گفته‌ند که این شخص به آن حضرت گزارش را آموزش می‌دهد. ۱ خداوند متعال به آن پاسخ می‌دهد که آن مجید عبیرت است از مجموعه‌ای الفاظ و معانی است و اگر شما به معانی و معنای قرآن پی نمی‌برید، پس لاتیل از معیار بودن فصاحت و بلاغت آن که ناگاه نیستند، پس همین قدر باید پهلوی که اگر فرض ماند که یک شخص معانی را به یاد داده است، پس چنان الفاظ و فصاحت و بلاغت که گذشته و عرب را از مقابلی با آن عاجز مانده‌اند، از کجا می‌است؟ زیرا زبان کسی که آن را به این نسبت می‌دهند عجمی است، و این قرآن

١ - کذا في الدور المثير.
عربی روشن است، (عجمی بی‌پاره چگونه می‌تواند چنین عباراتی را درست کند، و اگر گفتگوی شود که عبارات از خود رسول خداست) پس در جواب واضح آن، از آن تحدی (اعلام مبارزه) کاملاً داده شد، که در سوره‌ی بقره‌امام است، و رسول‌الله ﷺ معیار حقایقی نبوّت و قرآن را این قرار داد که اگر طبق گفتگو شما این کلام انسانی است، پس شما هم انسان هستید و مدعی فضاحت و بلاغت نهایی می‌باشید، پس شما مانند آن لااقل آیه‌ای بی‌پاره و بی‌فرآین اما کل عرب با وجود این که در مبارزه با او آماده بودند که مال و جان خود را از دست بدهند، ولی نتوانستند این علامت مبارزه را به درندهد. پس از این برای منکرین نبوّت و قرآن روى این اعتراضات و شبهات و عید و تهیه آمده است، و کسانی که به آیات خداوند ایمان نمی‌آورند، خداوند هیچگاه آنها را هدایت نمی‌فرماید، و برای آنان سرایی دردناک خواهد بود، (ایشان که معاذ الله شما را افترا زننده می‌دانند) خود ایشان دروغگو و افترا پردازاند، که بر آیات خدا ایمان ندارند و بسیار دروغگویند.

من کفر با الله می‌شود، اما به ایمان‌های دیگر گرفته می‌شود. این همان‌طور که ابتدایی که شریف در خود او گفتگو و قرارداد باشد با در کتاب تک‌در به کلیهٔ جوهر افکار و افکار دیگری در سوالات و جواب‌ها بررسی شده است. و لکن می‌توانم به‌پاره و خاص صادر کنیم: عصبانیت از الله و پیامبر عیب‌الکافرین و عیب‌الکافرین عصبانیت از الله و آخر خدا و برآی اهست عذاب عظمت. او دوستان دیگری است که اینها دوست داشته و زندگی دنیارا در مقابل خالی از کلیه‌ها آخرین، و الله بزرگ‌تر. این به‌این خاطر است که آنها دوست داشته و زندگی دنیارا در مقابل آن خالی از کلیه‌ها آخرین، و الله بزرگ‌تر. این به‌این خاطر است که آنها دوست داشته و زندگی دنیارا در مقابل آن خالی از کلیه‌ها آخرین، و الله بزرگ‌تر.
خلاصهی تفسیر

هر کسی که پس از ایمان آوردن به خداوند کفر ورزد (که شامل کفر به رسول و اتکار قیامت و غیره هم می‌شود) مگر کسی که (ازطرف کفار) اجبار گردد، (که اگر تو فلان و فلان کارهای کفری را انجام ندهی، تو را به قتل خواهیم سراند، مثلاً از احوال دیگر اندازه‌گیری شود که آنها می‌توانند این کار را انجام دهند) به شرطی که قلب او بر ایمان مطمئن باشد، (یعنی در عقیده او هیچ نوعی سنتی نباشد و آن قول و فعل را گذاشته بسیار شدید بیندارد، پس او از این حکم مستثنی است، که ابتلا او به کلمه‌ای با فعل کفر ظاهری می‌باشد تا از کی اقیانس نباشد، لذا و عیدی که بر ارتقاء در آینده بیان می‌گردد، در حق این شخص نیست) وی کسی که با شرط صدر (کفر را صحیح و مستحسن تسوؤر نموده) کفر ورزد، پس غضب خدا بر چنان اشخاصی واقع خواهد شد، به سرای سختی مبتنای خواهند شد، (و) این غضب و عذاب) بدين سبب می‌باشد، که آنها زندگی دنبالی را دربار اخیرت، دوست داشته‌اند، و به این خاطر می‌باشد که خداوند متعال جنين کفاری را (که دنیا را همیشه به آخرت ترجیح دهنده) هم‌مایی نخواهد کرد.

این دو سبب از هم جدا نیستند، بلکه مجموعاً یک سبب محسوب می‌شوند، حاصل آن، این که بعد از عزم فعل، سنّت خداوند آین است که خلق فعل می‌باشد، که صدور فعل بر آن مستریب می‌شود، در اینجا از استحبا» عزم فعل و از «لا یهدی» به خلق اشاره شده است، و بر مجموع
سوره هنجل

این، صدور فعل قبیح متروب شده است) ایشان کسایی هستند که (در دنیا
حالات اصرار بر کفرشان چنین است، که) خداوند متعال بر دلها و گوش‌های
آنها و جشن‌ماهایشان مهر زده است، و ایشان (از انجام بالکل غافلند، (لذا)
امری ضروری است که در آخرت این‌ها کامل‌اً در زمره زیانکاران قرار
خواهد گرفت.

معارف و مسایل

مسلته = از این آیه ثابت شد که اگر کسی بر گفتگان کلمه کفرآمیزی، چنان
اجبار گردید که اگر به آن تکلم نکنند، کشته می‌شود، و این هم به گمان غالب
ملوم گردید، که تهیه کردن، بر آن کامل‌اً قادیر باشد، پس در چنین حالتی
اگر او کلمه‌ی کفر را به زبان براند، ولي ایمان در قلبش را می‌خواهد باشد و این کلمه
را باطل و بد برهمد، پس گناهی بر او نخواهد بود، و زنن بر او حرام
نیست گردد.

اين آيه در حق آن دسته از صحابه كرام نازل گرديد كه مشركان آنها را
اسبر كرده و به آنها گفتگوهاي بودند، که یا افراد اعتیبار آنان یا اکثر هم شکش خواهد شد.
اسامی آن اسیران، از این قرار است: حضرت عمار والدینش یاسر و
سمیه، صهيب رومی، بالال حبشدی و خسیب هم در این حساب حضرت
یاسر و همشر سماه از ابراز کلمه کفر قطعاً خودداری كردن، حضرت
یاسر به قتل رسید و حضرت اسمیه در میان دو شتر به شد. و آنها دوانیده
شدن که در اثر آن به دو قطعه از هم جدا شده شهید گشت. و این دو نفر
بزرگواراند که به خاطر اسلام نخستین بار به درجه رفيع شهادت نایل
گرديدند.

هنچنین حضرت خسیب هم از ابراز کلمه کفر قطعاً سرباز زد و با کمال

1 - قرطبي و مظفری.
امیدیان شهید شدن را پذیرفت، البتّه حضرت عمار از ترس جان شفاه‌اً به
کلمه‌ی کفراً آمیز اقرار نمود، ولی قلب او بر ایمان مطمئن و راسخ بود، و جون
از دست دشمنان نجات یافته به خدمت رسول خدا آمد و رسید، با درد
و اندوه حادثة را پذیرفت، آن حضرت اراز او بررسید: وقتی که تو این کلمه
را بر زبان راندی حالت قلب تو چگونه بود؟ او عرض کرد: دلم بر ایمان
مطمئن و راسخ بود، آنگاه رسول خدا به او اطمینان داد که از این بابت
هیچ گناهی بر تو نیست، برای تصمیق این قضاوت آن جناب، این آیه
نالزل گردید.

تعريف و تجدید اکراه
معنای لفظی اکراه این است که کسی بر چنان قول یا فعلی اجبار گردد که
 او به گفتگو یا کردن آن راضی نباشد، باز این بر دو قسم است، یکی این که در
دل برای آن آماده نباشد، اما چنان بی اختیار هم نباشد که نتواند انتکار کند این
به اصطلاح فقه اکراه غیرملجع گفته می‌شود، و بر اثر این قبل اکراه، تکلم
کلمه کفر، یا ارتكاب حرام، جایز نمی‌باشد، البتّه در بعضی احکام جزئی بر
این هم آثاری مترتب می‌گردد، گه تفصیل آن در کتاب فقه آمده است.
دوم آن که او مسلوب اختیار گردانیده شود که اگر به گفتگو اکراه کنندگان
عمل نکند، به قتل می‌رسد، یا عضوی از او قطع می‌شود، این درجه در
اصطلاح فقهی اکراه ملجع گفته می‌شود، يعني چنان اکراهی که سرمد را
مسلوب اختیار و مجبور محض قرار می‌دهد، در چنین حالت راندین
کلمه کفر بر زبان به شرطی که قلب بر ایمان مطمئن باشد، جایز است،
همچنین غیر از قتل مسلمان‌دانیگر، اگر بر فعل حرام اکراه شود، در ارتكاب
آن هم بر او گناهی نیست، اما در هر نوع اکراه شرط است که مکروه بر
کاری که بر آن تهدید می‌کند، قادر باشد، و شخص مبنا به، گمان غالب

1 - قبطی و مشهوری.
داشت‌ها باشد، که اگر من به گفتگوی او عمل نکنیم، او طبق تهدید خود، عمل خواهد کرد.

مسنله = معاملات بر دو بخش هستند، یکی آن که رضايت قلیبی در آن شرط است، مانند خرید و فروش، و همه و غیره که در این باره رضايت قلیبی شرط است. چنان‌که در آیه ۱۸۵ است: «الا ان تکون تجاره عن تراض منکم»

یعنی: (مال کسی دیگر حلال نیست مگر وقتی که به وسیله نجارت و معامله به رضایت طرفین باشد). و در حديث آمده است: «لا يحل مال امره مسلم الا بطيب نفس منه» یعنی مال هیچ مسلمانی حلال نمی‌باشد، مگر وقتی که او از ته دل بدان راضی باشد.

پس انجام چنین معاملاتی، شرعاً درصورت اکراه، هیچ اعتباری ندارد، پس از برطرف شدن اکراه، مالک مختار است که معامله حالت اکراه را به حالت خود باقی بگذارد یا فسخ نماید.

و بعضی از معاملات چنانند که مدار آنها تنها بر گفتگوی شفاهی است، قصد و ارادة یا رضايت قلیبی شرط صحت معامله نیست، مانند نکاح، طلاق، رجعت، عتاق و غیره نسبت به چنین معاملاتی در حديث آمده است که ثلث، جدهن جد، و هژلهن جد النکاح والطلاق والرجعة.» یعنی: دو زن و مرد به زبان ایجاب و قبول نکاح را طبق شرایط انجام دهدند یا شوهر همسرش را به زبان طلاق بدهد، یا پس از طلاق رجعت به زبان رجوع کند اگر چه این معاملات به شوخی انجام گیرد، در دل ارادة و قصدی به نکاح یا طلاق و رجعت نباشد، باز هم به مجرد گفتگو قاضی، نکاح متعقید شده، طلاق و رجعت ثابت می‌گردد.

حضرت امام اعظم ابوحنیفه، شعیبی، زهیری، نخیعی و قناده
فرموهداند: طلاق مكره هم در همين حكم است که اگرچه او هنگام وقوع طلاق به دل آماده نمی بашد، اجباراً الفاظ طلاق را بر زبان می‌راند، اما چون وقوع طلاق مرتبط با لفظ طلاق است، قصد و اراده دل در آن شرط نیست، چنانکه از حديث ثابت است، لذا طلاق واقع می‌شود.

امام شافعی، حضرت علی و ابن عباس فرموهداند که طلاق در حال اکراه واقع نمی‌شود؛ زیرا در حديث آمده که: «رفع عن امتي الخطاء و النسيان و ما استخروها عليه» یعنی از امت از خطأ و نسيان و اکراه برداشته شده است.

امام ابوحنیفه می‌فرماید: این حديث متعلق به حکم آخر است که قول یا فعلی که بخلاف شرع به صورت خطا یا نسيان یا اکراه انجام گیرد، بر آن گناه واقع نمی‌شود، اما احكام دنیا یا آن نتایج که بر این افعال مرتب می‌گردد، وقوع آنها محسوس و مشاهده است. و احكام و آثاری که در دنیا بر وقوع آنها مترتب می‌شود خواهند شد. مثلًا شخصی دیگری را غیرعمد کشت، در آخرت مجازات و گناه قتل بر او نخواهد بود اما چنانکه اثر محسوس قتل که مردن مقتول است واقع شود، همچنین این اثر شرعی آن هم ثابت می‌گردد که همسرش بعد از عده می‌تواند با دیگری ازدواج کند، اموال او در میان وارثانش توزیع گردد، همچنین وقتی که الفاظ طلاق یا نکاح یا رجعت را بر زبان راند اثر شرعي آنها ثابت خواهد شد. واللّه سبحانه و تعالى اعلم. 

۱۳۷ - رواه الطبراني عن ثوبان.
سپس جهاد کردن، پیاده شدن، حساً او به‌طور کوچک‌تر گرفته و به‌طور سیاه‌کاری است.

پرورده‌گر، او را به‌طور کامل متصدی و کاملاً رضی‌به‌رسیده‌کرده‌اند تا به‌شکل قوی‌تر از چنین کسی‌ها به‌آن‌ها نشکنند.

و هم‌چنین به‌طور قطعی، این‌گونه کار نمی‌شه که چون دلایل و نهایت‌ها و اهداف‌هایی باشد که به‌طور کامل به‌این‌جا پیوسته، که به‌طور کلی آنها و ارائه‌های آنها در این‌جا نشون می‌دهند.

یک‌دستی که به‌طور کامل می‌تواند، رضایت مسلمانان و ایمان‌داران، رضایت مسلمانان و ایمان‌داران را به‌طور کامل و سالم‌ترین سیاست‌ها و ارائه‌های آنها باشد.

لیکن باید این را بدانیم که به‌طور کامل، این‌گونه کار نمی‌شه که به‌طور کامل به‌این‌جا پیوسته، که به‌طور کلی آنها و ارائه‌های آنها در این‌جا نشون می‌دهند.

مختصات تفسیر

در آیات گذشته و عیب بر کفر آمده بود، چه کفر اصلی باشد و چه ارتداد، سپس در نخستین آیه از سه آیه فوق، نشان داد که ایمان چنان نعمتی است که اگر کافر یا مرتعد قبلاً ایمان بیاورد، همه گناهان گذشته‌ی او آمرزیده خواهد شد.

در دومین آیه ذکر قیامت از این جهت او را داشت که همه‌ی این جزء و سازه، پس از چکاندن داشت. در سومین آیه نشان داد که سازه‌ای اصلی کفر و معاصیر در قیامت خواهد رسید، ولی در اثر بعضی از گناهان در این جهان هم بار مرتعد می‌گردد، تفسیر مختصه‌های سه آیه از این قرار است. بار (آگر پس از کفر هم، ایمان ایمان آورند) یکیناً پروردگار تو، برای

خلاصه تفسیر

در آیات گذشته و عیب بر کفر آمده بود، چه کفر اصلی باشد و چه ارتداد، سپس در نخستین آیه از سه آیه فوق، نشان داد که ایمان چنان نعمتی است که اگر کافر یا مرتعد قبلاً ایمان بیاورد، همه گناهان گذشته‌ی او آمرزیده خواهد شد.

در دومین آیه ذکر قیامت از این جهت او را داشت که همه‌ی این جزء و سازه، پس از چکاندن داشت. در سومین آیه نشان داد که سازه‌ای اصلی کفر و معاصیر در قیامت خواهد رسید، ولی در اثر بعضی از گناهان در این جهان هم بار مرتعد می‌گردد، تفسیر مختصه‌های سه آیه از این قرار است. بار (آگر پس از کفر هم، ایمان ایمان آورند) یکیناً پروردگار تو، برای
کسانی که پس از ابتلا به کفر (ایمان آورده) هجرت کردند، پس به بهترین عناوین و (بر ایمان) استوار مانندند، پس بر پرده گزار توانست که پس از این اعمال، بسیار امرزنه، بسیار مهربان است. (یعنی به مرکز ایمان و أعمال صالحبه، به جهاد و غیره بقیه اعمال صالح شرط امرزنه نیستند، البته اعمال صالح اسباب حصول درجات جنّت می‌باشد، لذا همراه آن ذکر گردید، و این جز از سزا مذکور در روزی (واقع می‌شود که هر شخص به هر دفاع از طرف کامل به گفتگو می‌پردازد (وا دیگران نمی‌پردازند)، و به هر کس پاداش کدارش داده می‌شود (یعنی: در پاداش، نیک‌که کاسته، نمی شود اگرچه در اثر رحمت الهی امکان دارد که اضافه به شود و در سزا باید اضافه شود، احتمال دارد که در اثر رحمت مقداری از آن کاسته شود، و مراد این که) به آنان ظلم نخواهد شد، (سبس نشان داد که اگرچه سزا کامل کفر و معصیت بعد از حشر خواهد بود و لی گاهی در دنیا هم و بالای آن به صورت عذاب می‌آید) و خداوند متعال حال حالي عجیبی از هالی یک ده را بیان می‌فرماید که آنها با (کمال) امنیت و اطمینان بودند. (و) اشیای خورده و نوش و لباس آنها از هر طرف با گشادگی به آنها می‌رسید، (آنها از این نعمت‌های خداوندی که اثبات نکردند، بلکه آنان به نعمت‌های خداوندی کفر و زیدند، (یعنی: به کفر و شرک و معصیت مبتلا گشتند) خداوند در اثر شرک آنها طعم قحط و خوف احاطه کننده بی آنها چشمانید (که وسعت نبود و مال از آنها سلب شده، به قحط و گرسنجی مبتلا گردیدند)، و ترس دشمن بر آنها مسلط شده، امنیت و اطمینان می‌آمیزد (آنها سلب گردید) و (در این سزا از طرف حق تعالی شتاب به خرج داده نشد، بلکه نخست برای تنیه و اصلاح آنها) به پیش آنها
از خودشان پیامبری هم (از جانب خدا) آمد (که بر صدق و دیانت او، از این جهت که در قوم بوده اطلاع کامل داشتند)، پس آن (پیامبر) را (هم) تکذیب کردند، و آن‌گاه که کمر به ظلم بستند، عذاب آنها را در خود فراگرفت.

معارف و مسائل

در آخرین آیه برای چشاندن طعم ترس و گرسنگی، لفظ لباس را به کار برد که لباس جمع و خوف به آنها چشانده شد، در صورتی که لباس قشیدنی نیست، اما لفظ لباس در اینجا از نظر محيط و همه گیر بودنش به صورت تشخیصی آورده است. که گرسنگی و ترس همه آنها را چنان احاطه کرد که لباس با بدن چگونه لازم و بلژوم می‌باشند، این گرسنگی و خوف هم بر آنها به همان شکل مسلم گردید.

این مثلاً که در این آیه ییان گردیده است، در نزد بعضی از ایامه‌سی تفسیر، مثلاً عمومی است، که به هیچ ده و نردهای متعلق نیست، و بیشترین آن را به مگه‌ی مکرمه مرتب دانسته‌اند، که آن تا هفته سال در شریدترین حضت مبتلا شد، و مدرم به خوردن مردار و سگ و کنافتها مجروح گردیدند، و خوف مسلمین بر آنها جبره گردید، سپس سرداران مگه نزد آن حضرت عرض کردند که مقصور در کفر و نافرمانی، مردان ان زدن و بچه‌ها چه تقصیری دارند؟ آنگاه رسول خدا از می‌دیده طیبه برای آنها وسایل خورد و نوش ارسال داشت.

و ابوسیفان در حال کفر از آن حضرت تقاضا نمود که شما به صلی رحمی و عفو و درگذر، امر می‌نمایید، این قوم شما دارد هلاک می‌گردید، به بارگاه خدا دعا به‌فرماهک این قطع از ما برطرف شود، آن حضرت دعا کرد.

و قطع پایان یافته.
فَكَلُوا مَا رَزَقَكُمُ اللَّهُ خَالِدًا طَيِّبَةً وَ أَشْكُرُوا نُعُمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَاهُ

بِسْ بَيْنِي وَ بَيْنِي رَقَاهٍ كَيْدَاهُ بِهِمْ خَانًا، خَالِدًا وَبَيْنِي وَ بَيْنِي احْسَانَ خَنْا، أَكْرُمْشَا أَورَا

تَعْبُدوْنَ (١١١٤) إِنَّا حَرَّمْنَ عَلَيْكُمُ الْمَيْثَةَ الْبُطُورَ الْدِّمَ وَ الحَمّْ الصُّبْرِ وَ مَا أُهِلَّ

صَيْ بِرَسِيدَ. خَدَا فَقَطَ حَرَامٌ كَرِيَّةٌ بَرَشْمَا صَرَادُ وَ خَوَاتِمُ وَ كَرِيمَةٌ وَ حَسْمُائِ حَوَانَدَشَهُد

لَعِيْرُ اللَّهِ بِهِ فَقَنَ اضْطُرُّ عِنْدَهُ بَاعِ وَ لَا عَادٌ فِيْنَ اللَّهُ غَفُورٌ

بِرَأَنَ نَامَ عِبَادَيْنَا، بِسْ هَرَكَسِيْنَا مَخْطَرٌ بَعْشِيْنَ بَعْشُونَ زِورُوْبُيْنَ وَ زِيَادَيْنَا، بِسْ خَدَا أَصِرَنَا

رَّحِمْ (١١١٥) وَ لَا تَقُولُوا إِنَّ أَلْقَافُكُمُ الْكِبْرَيْبُ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ

مَهْبَرَانَ اسْتَوَتَ وَ تَكْوَيْنُ بِدِروغِ سَاخِنِ زِيَادَيْنَا خَوَاتِمُ كَيْنَ حَيْنَ حَالَالُ اسْتَوَتَ وَ اسْتَوَتَ حَرَامٌ اسْتَوَتَ

لَتَقُوا عَلَى اللَّهِ الْكِبْرَيْبُ إِنَّ الْذِّينَ يُفَتِّرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكِبْرَيْبَ

تَسَيْ بِخَدَا بِهِتَانَ بِنْبَدِيْدَ، يِقَلُّنَا كَسَانَيْنَا كَيْ بِهِتَانَ مُيْبَنْدَيْنَ بِرَخَاب، رَأَ

لَا يُقَلِّحُونَ (١١١٦) مُنْاَعُ قُلُبُ وَ لَمْ يُعَذِّبُنَّ أَلْمًا (١١٦١) وَ عَلَى الْذِّينَ

كَأَيِّبَرُ نَخَوَاهِنَ شَدَ. اِنْذَا فَأْيَدَهُ بُدَّارَانَ وَ بِرَابِيْشَانَ هُسْتَ عَذَابُ دَرَنَاكَ، وَ بِرَ كَسَانِيْنَا كَهَ

هُادَأَوْا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكُمْ مِنْ قَبْلُ وَ مَا ظَلَّلْنَا هُمُ

يَهُوَدُ يُبُودَنَّ حَرَامٌ كَرِيَّةٌ كَيْنَ حَيْنَ حَرَامٌ كَرِيَّةٌ، يِنْهَبُ شَيْ شَيْ شَيْ خَيْرَا، وَ مَا بِرَانَهِمْ نَكَرِيَّهُم

وَلَكِنَّ كَانُوا أَنْفَسَهُمْ يُظْلِمُونَ (١١١٨) ثُمَّ إِنَّ رَبِّكَ لِلْذِّينَ عَمِلُوا السُّوءَ

أَنْهَانَ خَوَاتِمَ بِرَ خَوَاتِمَ ظَلَمَ مِنْ كَسَانَيْنَا، نَبَيْ بُرُورَ دَارَ تَوُرُّ بَرَى كَسَانَيْنَا كَهْ بِرَ دَارَ

بِقَِّهَا لَا تَبَأْوَ مِنْ بَعْدَ ذَلِكَ وَ أَصَلُحُوا إِنَّ رَبِّكَ مَنْ بَعْدُ هَ

بِهِتَانَيْنِ سَيْسَوَ تَوْبَةَ كَرِيَّةٌ بِكَ لَّدَيْنِ عَزَائَنَ، وَ خُوَادَمَ السَّلَاحِيْنَ، يِقِيَنَا بُرُورَ دَارَ تَوُرُّ بَرَى بِبَعْدَ بِعَنْهَا

لَغَفُورِ رَحِمٌ (١١١٩)

بِخَشْدِهِ مِهْبَرَانَ اسْتَوَتَ
خلاصهی تفسیر

در آیه‌گذشته، ناشکری کفّار و تریب عذاب بر آنها ذکر شده بود، در آیات فوق الذکر نخست مسلمانان هدایت یافتند که آنها ناساسی تکنند، و نعمت‌های حلالی را که خدا به آنها عطاوت نموده، با سپاس‌گزاری به کار برند، سپس فرمود: کفار و مشرکین در ناشکری، نعمت‌های خدا را در صورت ویژه‌ای چنین اختیار کرده بودند که بسیاری از چیزهایی را که خدا برای آنها حلال کرده بودند، از طرف خروش حرام قرار دادند، و بسیاری را که خداوند حرام نموده بودند، حلال دانستند، بر این به مسلمانان هشدار داده شدکه آنها چنین نکنند، تحريم یا تحلیل چیزی، فقط حک خصوصت، که آنها را پیدا کرده است، و اینگونه تصریف از طرف خشیخ مداخله در اختیارات خداوندی و افتراق‌داری بر خداست و در آخر فرمود: کسانی که از روی نادانی به چنین جراحات مرتب شده‌اند، آنها هم نباید از رحمت خدا مأیوس گردند، اگر آنان هم توبه نموده ایمان صحیح آورند، خداوند متعلک همه گناهان را خواهد بخشید، تفسیر مختصر آیات از این قرار است:

چیزهای حلال و پاکیزه که خدا به شما داده است، آنها را (حرام قرار ندهید)، که این رسم جاهل‌اله مشرکین است، بلکه آنها را (بخورید، و قدر نعمت‌های خدا را بدانید)، اگر شما (طبق ادعاي خشیخ) از او پیروی می‌کنید، (از جمله آنچه شما حرام می‌دانید) فقط (از طرف خدا) مردار خون، گوشت خنزیر و آنچه به اسم غیر خدا تامزد شده، حرام شده است. پس هر کسی که (از گرزندگی) مضطرب باشد، به شرطی که طالب لذت نباشد، و نه از حد (ضرورت) متجاوز باشد، پس خداوند متعال (برای) در صورتی که این چیزها را ببخورید، بخشیدن به و مهربان است، و نسبت به چیزهایی که شما شفا‌هاا بر آن ادعا یک دروغ دارید (و دلیل دال بر آن وجود ندارد) نگویید که فلان چیز حلال و فلان چیز حرام است، (چنان‌که
در آیه‌ی ۱۳۶ سوره‌ی انعام "و جعلوا لله چنان ادعاهاي دروغین آمده است" که حاصل آنها این خواهد بود که بر خداوند به دروغ بهفتان می‌بندید، (زیرا خداوند متعلق چنان نگفته است، بلهکه برخلاف آن دستور داده است)، یقیناً کسانی که بر خدا دروغ و افترا می‌بندند، پیروز نخواهند شد، (چه در دنیا و آخرت و یا فقط در آخرت) این عیش چند روزه (دینی) است (و در آینده پس از مرگ) برای آنها سزا دردناک خواهد بود و (این مشرکین مدعی پیروی از آیین ابراهیم هستند، در صورتی که این جیشه‌ای که آنها را حرام می‌دانند، در شریعت ای حرام نبودند، البته پس از قرون متعددی از جمله آنها) فقط ما بر بهویدها حرام کردیم که آنچه را که برای شما قبلاً (در سوره انعام) توضیح دادیم، (و در تحريم آنها هم) ما بر آنان (در ظاهر هم) هیچ ظلمی نکردیم، اما خود آنان (با مخالفت با انبیا) بر خود ظلم می‌کردند، (پس معلوم شد که انشای طیبه هیچگاه قاصداً حرام نشدند، و در شرع ابراهیمی هم هیچگاه به صورت موقت هم حرام نشدند) پس شما این را از کجا افترا بسته‌اید.

پس پروردگار تو برای کسانی که به جهالت کار بردی کردند (هر نوع که باشد) و سپس توهی کردند، و (برای آینده) اعمال خود را اصلاح کردن، پس پروردگار تو بعد از این، بسیار بخشند و پی نهایت مهربان است.

معارف و مسایل

حصر در محرمات مذکور اضافی است به حقیقی، از لطف "انما" در این آیه چنین مستفاد می‌گردد که جیشهای حرام فقط همین چهار مورد است که در این آیه ذکر شده‌اند، و با صراحت پیشرفت از این، از آیه‌ی ۱۴۸ سوره‌ی انعام "قل لا اجدها اوحی ای محمرما معلوم می‌شود که غیراً از این جیشه، چیز دیگری حرام نیست، در صورتی که طبق تصريحات قرآن و سنّت به اجماع
آمَّت چیزهای بسیار دیگری هم حرامند. از اندیشه و تأمل در سیاق خود این آیات پاسخ این اشکال معلوم می گردد که هدف در اینجا توضیح عموم حلال و حرام نیست، بلکه آنچه مشرکین زمان جاهلیت بسیاری از چیزها را از طرف خود حرام کرده بودند، در حالی که به حرمت آنها حکم نفرموده بود، در اینجا فقط هدف توضیح آن است که از آنچه نزد شما حرام است فقط این چهار نا در نزد خداوند حرام می باشدند. تفسیر کامل این آیه و تفصیل محرمات جهارگانه در آیه ۱۷۳ سوره در جلد دوم معرفی القرآن از ص ۸۲ تا ص ۱۰۰ آمده است که در آنجا ملاحظه شود.

آمرزش گناه به توبه عام است چه نادانسته و یادانسته انجام گیرد در آیه «اِنَّ اِبَرَاهِيمَ كَانَ أَمَامًا فَانِيًا لِلَّهِ حَنيقًا وَ لَمْ يَكُن مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۱۲۸) در اصل عبرایی به معنی «ابراهیم نماینده خداوند است و یکی از مشرکان نیست.» بوده است که به یکی از مشروکان شاکر لَانْعِمَهُ إِجْنِيَةٌ وَ هَدْيَهٌ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (۱۲۱) وَ أَكْتِنَا هَمْسُونَ احساسات اوکه برگزید اورا خدا و هدایت کرده بود بعلت راست و دادیم به او در الدینا حسنا و إنَّهُ في الآخرة مِن الصالحين (۱۳۳) أَوْحِيْنَا إِلَيْكَ ۚ أَنَّهُ في الآخرة مِن الصالحين (۱۳۳) می‌توانست در دنیا خوبی و او در آخرت از نسبیکاران است. باز دستور دادیم به تو
روت آیات
در آیات گذشته بر ردّ و ابطال اصول شرک و کفر، یعنی اتکار توحید و رسلت و بعض از فروع آنها، یعنی تحلیل و تحریم، بحث مفصّلی گذشت، و مشارکین مگّه که مخاطبان نخستین و بلاواسطه قرآن کریم بودند، و با وجود کفر و شرک خویش ادعا داشتند که ما به آیین ابراهیم مباین هستیم، و آنچه ما بر آنها عمل می‌کنیم از تعالیم حضرت ابراهیم خداوند، می‌باشد، لذا در چهار آیه فوق الذکر بر ردار این ادعا و برای ابطال تصوّر جاهانتان آنان، از مسلّمات خودشان جنین استدلال گردیده، که: در نخستین آیه از آیات پنجمان بهان نمود: حضرت ابراهیم خداوند، مقتداي مسلّم تمام ملّ جهان است، که این اعلی ترین مقام نبّوت و رسالت می‌باشد، از این، نبّوت و رسالت عظیم الشأن او، به ثبوت رسید، و در ضمن از «و ما کان من المشرکین» توضیح داده شد، که ای بر توحید كامل استوار بود، و در دومین آیه بیان نمود که او شکرکار و بر صرای صستی قرار گرفته، اهل مگّه را مورد تنبيه قرار داد، که شما با وجود ناشرکی خدا به چه زبانی ادعای بیروی او را
سورة نحل

(۱۳۷) ۱

پیکری ابراهیم، (ع) که شما هم را قبول دارید مقدادی بزرگی (یعنی بی‌عبرت) ای جالب، و منبوع و مقدادی امت عظیم و فراموی بود خدا بود (هیچ عقیده و عمل او بی‌منی بر خواهش نسبتی او نبود) پس شما بر خلاف او تنها به بی‌روسی از نفس خوشی، چرا حرام خدا را حلال و حلال را حرام قرار می‌دهید، و او (کاملاً رو به سوی یک) خدا بود (و مطلب از یکسوم شدن این است که) از مشرکان نبود (پس شما چگونه شرک می‌ورزید، و او) به نعمت‌های خدا (برزگترین) شکر گزار بود (و شما چرا به کفر و شرک مبتلا شده‌اند) می‌کنید، غررض این نبود، شأن و شیوه ابراهیم (ع) و چنان مقبول بود که خداوند متعال از را بزرگ‌رده و او را بر راه راست قرار داده بود.

و ما در دنیا به او نیکی، (مانند مننخب شدن به نبوت و رسالت و قرار گرفتن به هدایت و غیره) داده بودیم، و او در آخرت هم از (اعلی ترین مردان) خواهد بود، (لذا همه شما با این راه او اخیار کنید، که آن اکنون منحصر در طریق محتمل است و توضیحش از این قرار است که) پس ما به شما و حیت قرماندی که شما بر طریق ابراهیم (ع) که کاملاً روی ای یک خدا) داشت، استوار باشید، (و چون مردم آن زمان که مدعی بی‌روسی دین
ابراهیمی شده به شکر آلوده بودند، مجدداً فرمود که از مشرکان نبود. (تا) که در ضمن رد نمودند بت پرستان بر طریقت فعالی یهود و نصاری هم ردی باشند، که آن هم از شکر خالی نیست، و چون این مردم به رسول گاهالانه و مشرکانه تحريم طیبات، مبتلا بودند، بنابراین فرمود: تنها تعظیم شنبه (یعنی ممتنعت از شکار ماهی در روز شنبه) که یک رشتئی زج تحريم طیبات ایست، آن فقط بر کسانی لازم گردانیده بود، که در آن (از روی عمل) خلاف کرده بودند. (که بعضی پذیرفتند و بر آن عمل کردند، و بعضی دیگر با آن مخالفت شدند، و مراد از ایشان یهودیها هستند که این صورت تحريم طیبات مانند صور دیگر تنها مختص یهود بود، و این اشیا در آینی ابراهیم حرام نبود، در آینده نسبت به اختلاف در احكام الهی می فرماید) یقیناً برودگار تود روز قیامت میان آنها (عملاً) در آنچه با هم (در دنیا) اختلاف می کردن، فیصله خواهند نمود.

معارف و مسائل

لیک امّث به قند معنى مستعمل می شود، معنای مشهور آن جماعت و قوم می باشد، از حضرت ابی عباس (ر) در اینجا همین معنى منقول است. و مراد این است که حضرت ابراهیم علیه السلام به تنها یک جامع کمال می اکت و قوم بود، و معنى دیگر امّث مقصد قوم و جامع کمال است، که بعضی از مفسرین در این مقام همین معنى را مراد گرفته اند، و معنای قائن تابع فرمان امّث است، حضرت ابراهیم علیه السلام در این دو معنى امتیاز ویژه داشتند، مقصدی بودنی شا حذف است که پیروان مذاهب مشهور کل جهان به او معتقد و پیروی از آنی آی را موجب افتخار و اعزاز خود قرار می دهند، یهود و نصاری و مسلمان همه برای او تعظیم و تکریم قائلند، و مشرکین عرب با وجود بت پرستی به آن بت شکن معتقد و پیروی از کیش او را برای خود
پیروی آن حضرت از آیین ابراهیمی

حق تعالی شریعت آن حضرت را راغی از بعضی احکام وی، مطابق با شریعت و احکام حضرت ابراهیم علیه السلام گذاشت، اگرچه رسول الله ﷺ از همه‌ی انبیا و رسل افضل می‌باشد، اما در اینجا در دستور پیروی افضل از مفضل‌وند حکمت وجود دارد، تنها آن که شریعت پیشین در جهان آمده و معلوم و معروف است و چون شریعت دومی مطابق آن بود از آن به لفظ اتباع تعبر نمود، دوم طبق قول علامه زمخشیری این حکم اتباع هم از جمله اکرام و اعزاز خلیل الله علیه السلام، اعزاز ریوی وی، می‌باشد، که به جهت خصوصیت آن به لفظ «نم» اشاره شده است، که تمام فضایل و کمالات ابراهیمی یک طرف واژه‌های فائق تر این است که الله تعالی برترین رسول و حیب خود را به پیروی آن‌ها او دستور داد.

ادغی به سبیل رزگ ن با حکمت و الموغظة الحسنیه و جاده‌ی پالیتیه‌ی بخوان به سوی و راه پروردگار با سخنان پیشه‌ی و نصحت نیک و مجادله‌کن بانا بان باه

اَبْحَسَنْ اَنْ نَزِّلْنَاهُ هَوَّا أَعْلَمْ مِنْ فَضْلٍ عَنْ سَبیلِهِ وَ هَوَّ
أعلَمُ ١٣٥٥ وَ إِنَّ عَاقِبَتُمُ الْقَاغِبِيِّينَ مِثلُ ما
بهتَرُوا مِن دَانِدٍ صَبَابُ الْجِلْدِ ثَمَّ اَتَّخَذُوْا بِهِ ١٣٥٦
عُقْيَةً تَفْرَدُوهُ وَ اَنْصَبُوهُ وَ خَرَبُوهُ للصَّابِرِّينَ
اشتَهِدْ رَسُولُهُ شَدَّ وَ أَجْتَهَدَ كَفَيِّ الْبَرْزُومِ صَابِرًا وَ صِبرٌ كَانَ وَ صِبرٌ نَعْمَ بَهُوا١٣٥٧
إِلَّا رَبُّ اللَّهِ وَ لاَ أُخْرُونَ عَلَىْهِمْ وَ لاَ تَكُن فِي ضَحْيَ مَا يَكْرَهُونَ١٣٥٨
خُذْ أَمَامِي بَشَّارًا وَ عُمْنَى نُخُورُ بَيْنَهَا وَ نُبَاشَرُ فِي ضَرْعُوري أَنَا١٣٥٩
مَعَ الَّذِينَ اتَّقُوا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ
بَا يُرِيهِ زَارَانَ أَسْتَوْ وَ كُسَانِي كَهُ مَكَانُ١٣٦٠

خلاصته: تفسير

ربط آيات:

هدف أثبات نبوة ورسالة آنحضرت در آیات گذشته این بود که اکتی بر احکام او عمل نموده، حقوق رسالت آن حضرت را داده کند، و در آیات فوق الذکر به خود آنحضرت به اداه آداب و حقوق رسالت تعییم داده شده است، که عموم آن شامل همه مؤمنان می‌شد، تفسیر مختصر از این قرار است که شما به راه پروتدگارت (دین اسلام مرد و را) به وسیله حکمت و نصیحه نیکو فراخوان، (مراد از حکمت آن طریقه دعوت است که در آن به احوال مخاطب مراحل شود، و چنان تدبیری اختیار گردید که در چند مخاطب مؤثر واقع بشود، و مراد از نصیحت این است که آن با جذب خیرخواهی و همیدری کتفه شود، و مراد از نصیحت نیکو، این است که با عنوان نرم باشد، و دل خراش و توهین آمیز نباشد) با آنها به نحو احسن بحث کن (یعنی اگر کار به بحث و مباحثه انجامید، آن هم
بايد از شدت و خشونت و الزام تراشي و بي انسافی نسبت به مخاطب خالی
باشد، فقط اين وظيفه شما است، باز در صدای اين تحقق انبثيد كه چه كسي
قبول كرد و چه كسي رد نمود، (اين كار خداست پس) پوردرگار تو كاملاً
مي دانيد چه كسي را كه از راه او گم شده و او راه یابندگان را هم كاملاً
مي دانيد، و (اگر گاهي مخاطب از حد بحث و مباحثه علمي تجاوز نموده به
جدال عملی با دست و زبان خودش ايا برساند، پس در اين صورت به شما
و پيروان شما اجازه مي رسد كه از خود دفاع نموده، انتقام بغيريد يا صبر
کنيد، پس اگر صورت اولی را اختار كنيد يعني) بخواهد انتقام بغيريد، به
قدرى انتقام بغيريد كه به شما ايادا رسانيده شده است (از آن تجاوز نكنيد)
و اگر (به صورت دوم بر اذنها) صبر كنيد پس آن (صبر كردن) خيلي بهتر
است، در حق صابران (كه آن بر مخاطب هم اثر خويي مي گذارد، و بر ناظران
هم و در آخرت هم موجب اجر عظيم است) و صبر كردن اگرچه برای همه
بهتر است، اما با توجه به عظمت شأن شما به شما دستور خصوصي رسیده
است كه شما صورت انتقام گيرى را اختار نفر موده، بلکه صبر كنيد، و صبر
نموردن شما هم از كمک خاص خداست (لذا شما اطمینان داشتيد كه
صبر كردن بر شما دشوار نمي ايد) و بر آنها ( يعني بر ايمان نياوردن، آنها يا
اذيت كردن مسلمانان) اندوهيگن نباشيد، و از آنچه آنها تديبر مي كنند،
tنگدل نشويد (از تدايبر مخالف آنها هيه گزندى به شما نمی رسد؛ زيرا
شما متصف به صفت احسان و تقوى هستيد، و) خدا با كساى است كه
پرهيگار و نيكوراى باشد.

معارف و مسائل

اصول و برنامه كامل دعوت و تبليغ

در اين آيه برنامه كامل دعوت و تبليغ و تفصيل كامل آداب و اصول آن
در ضمن این چند کلمه آمده است، در تفسیر قرطبه آمده است که وقت مرگ‌های بن حيان یا رسید احباب از او خواستند که ما را اندازی وصیت کن، فرمود: مردم به اموال وصیت می‌کنند، که آن بیش از نیست، پس من شما را به آیات خدا به ویژه به آخرین آیات سوره نحل وصیت می‌کنم، که بر آنها محکم پابرجا باشید، و آیات همین‌ها هستند که در بالا دکتر شده‌اند.

معنای لفظی دعوت، خواندن و صدا کردن است، نخستین فریضه منصوب انبیاء علیه السلام خواندن مردم به سوی خدایست، سپس همه تعليمات نبیت و رسالت شرح همین دعوت می‌باشند، صفت ویژه آن حضرت در قرآن چنان که در آیهی ۴۶ سورهی احزاب است: «و داعیای اللهو ای الله باذنی و سراجا منیرا» و نیز در آیهی ۳۱ سورهی احقاف است: «یا قومنا اجبوا داعی اللهو».

طبق روش آن حضرت بر امت او نیز دعوت‌یل اللهو فرض شده است، در آیهی ۱۰۴ سورهی آل عمران می‌فرماید: «ولتکن منکم متماً تبعون ای الخیر و یامرون بالمحروف و بیهون عن المنکر» (از شما باید گروهی وجود داشته باشد که مردم را به سوی خیر دعوت دهد یعنی: به کار نیک و از کار بد بازدارد) و در آیهی ۳۱ سورهی فصلت فرموده است:

و من احسن قولاً من دعا لی اللهو (کیست بهتر از نظر گفتار از کسی که مردم را به سوی خدا فرا خوانند). در تعبیر ابتین لفظ گاهی به دعوت، الی اللهو و گاهی به دعوت الی الخیر و گاهی به دعوت الی سبل اللهو، عنوان می‌گردد، که حاصل همه‌ای آنها یکی است؛ زیرا هک هدف از دعوت الی اللهو خواندن به سوی صرفا مستقیم و دین اوسط.

اِلی سبيل ربك در این، صفت خاصی خداوند به عنوان «رب» و سپس
اضافه بر آن به سوی نبرد کریم اشاره به این شده است که کار دعوت متعلق به
صفت روبویت و ترتیب منی باشد، همانگونه که حق تعالی جل شانه
آن جناب را ترتیب نمود، آن جناب هم باید به نحو ترتیب، دعوت
دهد، که در آن بار امرات احوال مخاطب، طریق ای اختیار گردد که باری به
دوش مخاطب نشده بیشتر مؤثر گردد، و خود لفظ دعوت هم این مفهوم را
ادا می‌کند که تنها وظیفه پیامبر رسول‌الله احکام به استعمال رسالیدن آنها
نیست، بلکه دعوت مردم به سوی به کارگیری آنهاست و ظاهر است که
دعا در دعوت کردن کسی چنین خطابی را اختیار نمی‌کنند، که مخاطب از
آن متوحش و متنفر باشد، یا برای او استهزا و توسل به آیت
«بالحکمە» در قرآن کریم لفظ حکمت به چند معنی مستعمل می‌شود.
در اینجا بعضی از ائمه تفسیر از حکمت، قرآن را مراد گرفته‌، و بعضی
قرآن و سنّت و بعضی حجّت قطعیه را مراد قرار داده‌اند، و روح المعنا به
حواله بحر محيط حکمت را چنین تفسیر نموده است:
(انها الکلام الصواب الواقع من النفس اجمل موقع (روح) يعني: حکمت
عبارت از آن کلام درستی است که در دل انسان جایی ایجاد خواهد
در این تفسیر، جامع تمام اقوال است، و نزدیکا صاحب روح الیان هم همین مطلب
را به این الفاظ بیان نموده که مراد از حکمت آن بصیرتی است که به وسیله آن
مردم مقتضبات احوال را دریافتی مناسب به آن صحبت کند و چنان وقت و
موقعی را اختیار نماید که بار دوش مخاطب قرار نگیرد، به چاگ نرمی و
به چاگ سختی اختیار نماید، و هر چگونه باشد که از تصريح
مخاطب خجالت می‌کشد در انجا با اشاره صحبت کند، یا چنین عنوانی
اختیار نماید که نم مخاطب خجالت به‌کشاند و به در دل او تعصب پدید آید تا
بر خیالات خویش مصر قرار نگیرد.
المعوزة» معنی لغوی موعظه و وعظ این است که سنن خیرخواهی به
چنان لحجه گفته شود که در اثر آن دل مخاطب برای پذیرفتن نرم باشند، مثلًا در ضمن آن ثواب و فواید قبول کردن، و عذاب و مفساد انکار، ذکر گردید.

"الحسنة" به این معنی است که بینان و عنوان همچنان باشند که قلب مخاطب از آن اطمینان یابد و شکوک و شباهت او زاگ و شوند، و مخاطب چنان احساس نمایید که شما در آن هیچ نوع غریضی ندارید، بلکه فقط به خاطر خیرخواهی آن را می‌گویید.

از لفظ "موعظه گفتند" سخن خیرخواهی در انداده‌ی مؤثّر واضح شده است.

اما بسا اوقات سخن خیرخواهی به عنوان دل خراش یا به نحوی گفته می‌شود که مخاطب آن را برای خود توهین احساس می‌نماید. برای ترک این طریقه لفظ حسّن اضافه گردید.

و جادل‌هم پالتی هی احسن" لفظ جادل از مجادله مشتاق است، مراز از مجادله در اینجا مناظره و مباحثه می‌باشد، و مراز از "پالتی هی احسن" این است اگر در دعوت جای به مناظره اتفاق افتاد، آن هم باید به نحو احسن باشد، در روح المعناوی آمده است که مراد از " نحو احسن" این است که در گفتگو لطف و نرمی اختیار گردد، و چنان دلیلی بیاورد که مخاطب بتواند آنها را به آسانی درک کند، و در استدلال از مقدماتی استفاده شود که مشهور و معروف باشدند، تا که شکوک مخاطب از بین رود، و او بر ضد و عناد قرار نگیرد، و آیات دیگر قرآن بر این گواهند که این احسان در المجادله تنها مختص مسلمانان نیست، بلکه درباره‌ی اهل کتاب هم قرآن به طور ویژه می‌فرماید چنانکه آید ۴۶ سوره‌ی عنکبوت آمده است: "ولا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن" و درآید ۴۴ سوره‌ی طه به حضرت موسی و هارون مسیح مهدایت گردیده است که "فقوله له قوللا لينا" که با کفار سرکش مانند فرعون هم باید چنین طریقه‌ای اختیار شود.

۱ - قاموس و مفردات راغب.
۲ - روح المعناوی.
اصول و آداب دعوت

در آیه‌ی مذکور دعوت برای سه چیز ذکر شده است: نخست حکم، دوم موعظه حسن، سوم مجادله بالاتی هی احسن، بعضی از مفسران فرموده‌اند: ذکر این سه چیز با نویج به سه نوع مخاطب است، دعوت بالاحکم‌های اهل علم و فهم است، دعوت بالموعظه برای عومام است، مجادله برای کسانی است که در دل شکوک و شیهاتی داشته باشند، یا کسانی که از روی ضد و عاند از پذیرفتن حق سرباز زندند.

سيدی حضرت حکم الامة تهانوی در بیان القرآن فرموده است که مخاطب شدن سه گروه مختلف، به این سه چیز، از نظر سپاهی آیه، بعید به نظر می‌رسد، انتهایی به ظاهر بايد این آداب دعوت برای همه کارائی داشته باشد، که در دعوت قبل از هر چیز با حکم‌ات احوال مخاطب را بررسی کرده، مناسب با او کلام تجویز کند، سپس در آن کلام در ضمن جذبه خيرخواهي و همادردی چنان شوهد و دلیلی پیاورد که مخاطب بتواند به آنها مطمئن باشد، و چنان با کلام چنان مشفقاته و نرم باشد که مخاطب یقین کند که آنچه او می‌گوید، برای مصلحت و خیرخواهی من می‌گوید، هدف او خجالت کردن یا مجريح نموندن مقام و حیثیت من نیست.

البته صاحب روح المعانی در این مقام نکته‌ای به نهایت لطیف بیان نموده است، که از نسق آیه معلوم می‌گردد، اصول دعوت در اصل دو چیز می‌باشند، حکم‌ات و موعظه، سومین چیز که مجادله باشد در اصول دعوت داخل نیست، البته گاهی در طریق دعوت احتیاج به آن پیش می‌آید. استدلال صاحب روح المعانی بر آن، این است که اگر این سه تا اصول دعوت می‌بودند، پس مقتضی مقام این بود که هر سه مورد به صورت عطف چنان ذکر می‌شندند. «با مکّة و الموعظة الحسنة و الجدل الاحسن» اما قرآن حکم حکم‌ات و موعظه را با عطف به یک نسق بیان فرمود، و برای
مجادله جمله جدایگانه "جادله بالاقی هی احسن" اختیار نمود، از این معلوم می‌گردد که مجادله فی العلم در اصل رکن یا شرط دعوت‌الله نیست، بلکه درباره معاملاتی که در طریق دعوت اتفاق می‌افتد، یک گونه رهمنمودی است، چنانکه در آیه‌ای مابعد به صبر تلقین فرموده است؛ زیرا در طریق دعوت صبر از دیگرتر آزار مردم صیغه ناگزیر است.
خلاصه این که اصول دعوت دو چرذ است: حکمت و مووعت که هیچ دوختی نیازی از آنها خالی باشد، چه آن دعوت علم و خواص باشد، یا دعوت عوازم الناس، البته در دعوت جهانی با جنان کسانی سروکار می‌افتد که مبتلا به شکوه و اوهام می‌باشند و آماده می‌شوند، در آن داعی از در بحث و مباحثه درآیدن، پس در چین احواضی به مجادله تعیین داده شد، اما با آن قید "التای هی احسن" اورده، نشان داد که مجادله‌ای که از این شرط خالی باشد در شریعت هیچ وقیعی ندارد.

آداد پیامبرانه دعوت‌الله
در حقيقة دعوت‌الله وظیفه انبیاَغیبِکَ است، علمی که به ناپ‌آنها این مقام را به عهدگرته‌گرفته است، استعمال می‌باشد، پس لازم است که آداب و طریقه‌کار آن را هم از آنان یادموزند، دعوتی که بر این طریق نباشد به جای دعوت موجب عداوت و جنگ و جدل واقع خواهد شد، درباره اصول دعوت پیامبرانه در آیه ۴۴ سوره طه به حضرت موسی و هارون عليه السلام چنان راهنما‌یی شده است، که "فقولا له قوللا لينا لعله يَتذكَر أو يخشى" (با فروع لنم سخن نرم بگویید، شاید به‌فهمید یا بترسد) این را باید هر داعی مورد توجه خود قرار دهد، زیرا وقتی خداوند متعال دعای خود را به سوی کافری مانند فرعون که مرگش به کنار در علم الهی یقینی بود می‌فرستد، او یا به‌داهایت به نرم گفتاری اعزام می‌دارد، کسانی که ما آموز آنها را دعوت
می‌دهم از فرعن گمراتر نیستند و ما در داعی و هادی بودن با حضرت موسی و هارون براپر نیستیم، پس وقتی که حق تعالی به دو پیامبر اولو العزوم خویش اجازه نداد که با مخاطب از در تندپوی بیش آیدن به تماسخ و توهین او بیش بیایند پس ما از کجا مستحق آن قرار خواهیم گرفت.

قرآن کریم از دعوت و تبیغ انبیا و مجادله ایشان با کفّار بر است، در هیچ جایی از آن به نظر نمی‌رسد که پیامبری از پیامبران خدا در پاسخ به کسانی که برخلاف حق طعنه‌نیزی کردند، سخن سختی بگوید، به چنین مثال توجهی فرمایید.

در هفت‌مین رکوع سوره اعراف از آیه ۵۹ تا ۶۷ مجادله و کلمات پیامبر قوم حضرت نوح و حضرت هود با ایشان آمده است، که این دو پیامبر بزرگوار در پاسخ آنها چه گفتند، کلمات ایشان قابل ملاحظه است، حضرت نوح آن پیامبر اولو العزوم حق تعالی است که طول عمر او در این جهان مشهور است، ظرف نهضت و پنجاه سال به دعوت و تبیغ و اصلاح و ارشاد قوم خویش شبانه روز مشغول بود، اما از این قوم بدخت غیر از چند نفر کسی به سخن او گوش نکرد، دیگران به جای خود، یک پسر و همسر او در زمّرّه کفّار قرار گرفتند، و اگر به جای او یکی از مدّعیان دعوت و اصلاح امور می‌بود، پس لهجه سخن او با قوم چه می‌شد، مقایسه کنید و بنگرید که در پاسخ به دعوت هم‌دردی و خیرخواهی آنها قوم چه گفت، ملاحظه باد آیه ۶۰ سوره اعراف «انا لنز یک في ضلّ میسن» (تر راد گمراتی واضح می‌پایید) به جای این که پیغمبر خدا پرده از گمراتی و بنکداری آن قوم سرکش بردارد، در پاسخ به آنان گفت، ملاحظه کنید آیه ۱۶ سوره اعراف را «یقوم ليس بي ضلاله ولكن رسول من ربّ الظالمين» (برادران) می‌خواند. من گمراتی نیستم، بلکه رسول و قاضی بروردگار جهانیان می‌باشم، و سخن‌های
محرر: شماره نشان خواهان داد.
بعد از او پیامبر دیگر یعنی حضرت هود که تشیف آورد، قوم او هم با وجود مشاهده معجزات، از راه عناد گفت: تو بر ادعای خویش دلیل ارائه ندادی، و ما حاضر نیستیم معبدان (بتهای) خویش را به گفته تو رها کنیم، بلکه ما می‌گوییم آنچه شما نسبت به معبدان ما توهین می‌کنی، در اثر ابتدای جنون است، حضرت هود پس از شنیدن همه‌ی اینها، چنان پاسخ داد که در آیه‌ی ۶۵سوره‌ی هود است، «آنی اشهد الله و أشهد اني برئ ما تشر کون» یعنی (من خدا را گواه می‌گیرم و شما هم گواه باشید که من از آن بهتایی که شما با خدای شریک قرار می‌دهید بیزارم)، و در آیه‌ی ۶۶سوره‌ی اعراfter آمده است که قوم او گفت: «آنی لنترک فی سفاهة و آنا لنظک من الكاذبين» (ما می‌بنداریم که تو احقم شده و به نظر ما تو دروغ می‌گویی) در پاسخ این خطاب دلآزار قوم، پیامبر خدا حضرت هود، یعنی به آنها ریشکندی گرد و نه بر بیراهم و کذب و افترا آنها بر خدا چیزی گفت: جواب او فقط این بود دار آیه‌ی ۶۷سوره‌ی اعراfter است «یقوم ليس في سفاهة ولكني رسول من رب العالمن» یعنی (ای قوم من، من احتمق یابی خرد نبیم، بلکه من رسول رب العالمن می‌باشم).
حضرت شعیب حسب دستور اندیش حرم خود را به سوى خدا فرا خواند، و آنها را راهنمایی نمود که از پرگنترین عیانی که در آنان وجود داشت، یعنی کمی و بیشی در کیف و وزن باز آید، قوم به تمسخ و خطاب تو، همین‌آمیز بیش آمادند، که در آیه‌ی ۸۷سوره‌ی هود است، «یشیعيب اصولاتک تأمرک ان نترک ما یعبد آبآنا او ان تفعل في اموالنا ما نشاء انک لانت الخلیم الرشید» (که ای شعیب آیا مماز تو دستور می‌دهد که ما معبدان آبآ و اجدادی خود را رها کنیم، و حسب منشاء خود در اموال مملوک خویش تصرف نکنیم، واقعاً شما خیلی هوشیار و متین هستی). آنها یکی به این
طعنه پیش آمدن که نماز تو، تو را بر این کارهای نادانی و امی دارد، دوم این که اموال ما مال ماست در معاملات خرید و فروش تو و خدا چه دخالتی داردی، ما هرگونه که بخواهیم حق داریم، در آن تصریف کنیم، سومن جمله تسمخ و استهزا این بود که شما خیلی هوشیار و متدین می‌باشید.

معلوم شد که این پرستاران اقتصاد بی دین از امروز پدید نیامده‌اند، بلکه آنها هم از اسلامی برخوردارند که دارای همین نظریه بوده‌اند، که بعضی از مسلمانان به نام امروز، هم دارندکه ما مسلمانیم و دین اسلام را قبول داریم، اما در مستند اقتصاد سوسیالیست هستیم، اسلام در آن چه دخیلی دارد، حال در پاسخ به آن تمسخر و مکالمات دلخراش تو هم آنچه رسوال خدا می‌گوید در آیه 88 سوره هود از این قرار است «قال يقوم ارئیم ان كنت على بینة من ربي و رزقی منه رزقاً حسنأ و ما اريد ان اخالفكم ائ ماتهكم عنه ان اريد االاصلاح ما استطعت وما توقيف الا بالله عليه تولیه کلیت و الا ائیب» (ای قوم من، خبیر دهید که اگر من از طرف پروردگار دلیلی داشته باشم، و او از طرف خویش نعمتی نپسی، یعنی؛ نبوت به من عنايت نموه است، یس من چگونه آن را تلبیغ نکنیم، و خود من هم برفخلاف آنچه به شما گفته‌ام عمل نمی کنم، من تا حد توان فقط خواهان اصلاحم، و آن که من به اصلاح و عملی که موفق شدهام، فقط به کمک خدا است، من به او اعتقاد دارم و در همه‌ی امور به او رجوع خواهم کرد.

لهجه نرمی که به حضرت موسی عليه السلام هنگام اعزام به سوى فرعون از جانب خدا هدایت شده بود، با وجود اجرای آن، خطاب فرعون به حضرت موسی عليه السلام در آیه 18 و 19 سوره شعرا در جنین آمده است: «قال الال نوریک فینا وليداً و لبی فینا من عمرک سنین، و فعلت فعلتک التي فعلت و انت من الکفرین» (فرعون گفت (آتآ آیآ) آیا ما تو را در کودکی پرورش نکرده بودیم و تو در آن زمان چنین سال در پیش ما ماندگار بودی و عاقبت کار خود را
کردن (یعنی قبطی را کشتی) و تو خیلی ناسپاسگزاری. در این، احسان خود را هم نسبت به حضرت موسی یاد کرد که در کودکی ما تو را تربیت کردند، سپس این احساس را توضیح داد که پس از بزرگ شدن هم تا مددی پیش ما ماندگار شدی، آنگاه عتاب کرد که از دست حضرت موسی قبطی بدون اراده کشتی شده بود، و خشم و عدم رضایت خویش را بر آن ابراز داشت، و گفت: تو از کافران هستی، در اینجا می توانید مراد از کافر بودن به اعتبار معنا لغوی باشد، یعنی: ناسپاسگزاری، که مفهوم آن این است که ما بر توهان کرده بودیم، و تو کسی را از ما کشتی که این ناشکری نعمت است، و می توانند مراد از آن معنا اصطلالی باشد، زیرا فرعون خود مدعی خداپی بود، بس هر کس که منکر خداپی او می بود، کافر محسوب می شد.

اکنون به پاسخ حضرت موسی علیه السلام گوش فرا دهید، که نمونه‌ای است از اخلاق و آداب دعوت پیامبرانه، که قبل از همه به کوتاهی و ضعف خود که قبل از این از او سر زده بود اعتراض نمود، یعنی: به قبطی که بایکی از بني اسرائيل النعوم داشت، یک سیلی زد که قبطی در اثر آن، در غذشتی، اگرچه این فتیل را روي عمد و با اراده نبود، اما مقتضای دينی هم نبود، بلکه طبق شریعت موسوی هم یعنی شخص مستحکم قتل نبود، لذا قبل از اعتراض نمود چنان که در آیه ۲۰ سوره شعراء است: فعلت‌ها اذا وا انا من الضالين یعنی: (این کار را من زمانی کردم که آگاهی نداشتتم) باا مطلب که این مطلب از اعطای نیوود اتفاق افتاده است، که من در این باره از جانب خدا هیچگونه اطلاعی نداشم، سپس فرمود چنان که در آیه ۲۱ سوره شعراء است: فقورت منکم لما خنتكم فوهب ل ری حکا و جعلفی من المرسلین، پس وقتی که من از شما ترسیدم و فرار نمودن آنگاه پروردگار به من حکمت داد و من از پیامبران قرار داد).
سپس در پاسخ اظهار احسان او گفت: این اظهار احسان بیجاوی است؟ زیرا پرورش من نتیجه ظلم و عداوت تو بود که به قتل اولاد بنی اسرائیل دستور صادر کرده بودی، لذا مادرب مردش مرا به دريا اندیخت و نویبه به اینجا رسید که من به خانه تو آمدم، چنانکه در آیه 22 سوره شعرا می فرماید: «و تلك نعمة تمنها على أن عبدت بنى اسرائیل» (آیاتین هم نعمتی است که تو بر من منت می گذاری که تو بنی اسرائیل را در سخت ترین ذلت قرار دادهای؟). سپس وقتی که فروعون سوال کرد که «و ما رب العالمین» آیه 23 سوره شعرا یعنی: (پروردگار عالمیان چه کسی است) در جواب آن فرود: او پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان آنهاست، می باشد، فروعون از روی تمسخر به حاضرین گفت: (الا تسمعون) یعنی: شما می شنوید که چگونه سخنان ناخردمندانه می گوید، حضور موسی علیه السلام در جواب فرود: ۲۴ سوره شعرا یعنی: (و پروردگار شما و آباهو اجداد شماست) فروعون از این، خشمانگی شد و گفت: ان رسولکم الذي ارسل إليكم ليجنون آیه ۲۵ سوره شعرا یعنی: (او که مدعی رسالت از جنب خداست دیوانهای است)، در خطاب مجنون و دیوانه هم حضرت موسی علیه السلام به یای این که دیوانگی آنها و هوشیرای خود را به اثبات برساند، به سوی آنان الافته، نفرمود، بله که صفت دیگر یا را برب العالمین رابین نموده که «ربا لمشرق والمغرب وما بينهما ان كنت تعقلون» آیه ۲۸ سوره شعرا (که او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان آنها است می باشد اگر شما عاقل هستید). این یک مصاحبه طولانی است که در دربار فروعون در میان او و حضرت موسی علیه السلام انجام گرفت، و درسه رکوع از سوره شعرا ذکر شده است، شما به مصاحبه رسول خدا حضرت موسی علیه السلام رجوع نمایید، که از اول تا آخر، نه در جایی اظهار جذبه نموده و نه به دگویی با خس داده شده و نه در پاسخ
به سخنان تندا او کلمه تندا گفته شده است، بلکه بیایی در آن، صفات کمال
خدا بیان شده است، و سلسله تبیلغ جریان دارد.
این نمونه‌ای است مختصر از مجادله انبیاء اللہ تعالیٰ که در مقابل قوم معاند و
ضدی انجام گرفته است، و این تشريح عملی و مجالده «بالتی احسن» است
که از تعالیم عالیه قرآن می باشد، که این تشريح عملی، آن است.
علاوه بر مجادله، در هر دعوت و تبیلغ مناسب به هر مخاطب و مقام،
مراعات مصالح و حکم‌تهاپی را انبیاء اللہ تعالیٰ در تعبیر و عنوان و اصول
حکیمانه، اختیار فرمودند، و برای مؤثر و مقبول و پایدار گرداندن دعوت
الله، طریقه‌ای را که آنها انتخاب فرمودند، همیان در حقيقة روح
دعوت است، که تفاصیل آن در تمام تعلیمات نبوی صلی الله علیه و
صفرت گسترده‌ای، موجود است، و چند تا از آنها را به صورت
ملاحظه بفرماید.
 رسول کرم صلی الله علیه و صورت موعظه و تلیبر نصیحت، همیشه ملاحظه
می کرد، تا که بار بر دوش مخاطبین قرار نگیرد، عاشقان رسول مانند صحابه
کرام، که هیچگاه از آنها احتمال نمی رفت که از شنیدن سخنان آن جناب
خسته شوند، عادت آن جناب صلی الله علیه و صورت آنها هم این بود که وعظ و نصیحت به
جائی هر روز در بعضی ایام هفته باشد، تا که در کار و فار مرم، حرجی واقع
شدی، بر طبیعت آنها بار قرار نگیرد.
در صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن مسعود مروی است که
آن حضرت صلی الله علیه و صورت موعظه می کرد، تا که ما خسته
نشویم، و به دیگران هم از جانب آن حضرت صلی الله علیه و صورت
حضرت انس صلی الله علیه و صورت فرموده است: «یسرو و لا
تعشروا و بشرو و لا تنفروا» ۱. بر مردم آسان کیرید دشواری پیدا نیاورید.

---

۱ - صحیح بخاری، کتاب العلم.
آن‌ها را به رحمت خدا مزده دهید و مأیوس و متنفرشان نکنید.

حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنّه، شما با‌اید علماء، حکما و
فقهای ریبانی باشید، در صحیح بخاری این را نقل فرموده لفظ ریبانی را چنین
تفسیر فرموده است که هر کس که در دعوت، تبلیغ و تعلیم اصول تربیت را
ملاحظه کرده، نخست سخنان آسان نشان دهد، آنگاه که مردم به آن عادت
کرده، سپس احکام دیگر را نشان دهد که در مرحله اول قدرتی مشکل
بوده‌اند، او عالم ریبانی است.

امروز که اثر و عظ و نصیحت کم شده است، بزرگترین علت این است، که
عموماً انجام دهندگان آن این اصول و آداب را مراعات نمی‌کنند، و به
سخنان‌های طولانی و نصیحت مداوم و بدون شناخت مراحل و وادار نمودن
مردم بر کاری، عادت کرده‌اند، آن حضرت رضی الله عنّه در کار اصلاح و دعوت برای
این کار اهمیت بسیاری قائل بودند که مخاطب سبک و رسوانت دید، بنابراین
هرگاه کسی را دید که به کار اشتهای و بدی مبتلاست، به جای این که
مستقیماً به اجتماع قرار دهد، عموم اجتماع را خطاب کرده می‌فرمود:
«ما بال اقوام یفعلون کذا» که مردم را چه شده است که فلان کار را انجام
می‌دهند، این خطاب عمومی که مخاطب خاصی نداشت، هر که می‌شنید،
در دل خجالت می‌کشید، و به فکر ترک آن می‌شد.

عادت عموم انبیاء علیّه السلام روندی بود که مخاطبین را از شرمندگی نجات
می‌دادند، لذا کارهایی را که در بعضی اوقات از مخاطبین سر می‌زد، به خود
نسبت داده به فکر اصلاح آنها می‌افتدند. آیه 22 در سوره پس‌آمده است
که «و مالی لا اعبد الذي فظني و اليه ترجون» یعنی: (مرا چه شده است که
افریدگار خویش را نپرستم)، بیدیهی است که این قاصد رسول همیشه به
عبادات مشغول بود، هدف این بود که به گوش کسی بزنند که به عبادات
مشغول نیست، ولی آن را به خود نسبت داد، و معنای دعوت، خواندن
کسی به سوى خداوند، نه این که عیب او را بیان کند و این خواندن زمانی می‌تواند حاصل شود که مکمل و مخاطب با هم و یک اشتراتی داشته باشند، از این جهت در قرآن عزیز، بیشتر دعوت‌های بی‌شمار، با عنوان یقوم آغاز می‌گردد، که نخست در آن رشته اخوت را نشان داده، آنگاه کلام اصلاحی را بیان می‌کنند، که ما و شما باهم از یک قوم می‌باشیم، نبايد با هم منافرت داشته باشیم، پس از این گفتار، کارهای اصلاحی را آغاز می‌فرمايند، دعوت نامهای که آن حضرت ﷺ به نام هرقل پادشاه روم ارسال داشت، نخست در آن شاه روم را به نام عظیم الروم لقب داده که در این باره او اكرام، جایی بود، زیرا در آن اقرار به عظیم عوران آن هم هست، اما باره رومها، نه برای خویش، سپس او را به سوى ایمان به این عنوان دعوت داده که در آیه

۴۶ سوره آل عمران آمده است: «یا اهل الكتب تعالوا ای کلمه سواء بیننا و بینکم ان لا نعبد الا لله» (ای اهل کتاب بیایید به سوى کلمه‌ای که در میان ما و شما مشترک است، یعنی: این که ما غير از خدا عبادت کسی دیگر را نکنیم). در آن اواز نطقه و حدت مشترکی را در فیسیارین، بیان کرد، که عقیده توحید در میان ما و شما مشترک است، سپس بر اشتیاب مسیحیان مستنده ساخت.

اگر بر تعلیمات رسول خدا ﷺ توجه می‌بذور گردد، در هر تعلیم و دعوت، این گونه آداب و اصول میسر خواهد شد، در عصر حاضر اولاً به دعوت و اصلاح و امر به معروف و نهی از منکر، توجه نمی‌شود، و کسائی که شغلغشاوی این است، آنان فقط بحث و مباحثه و زام تراشی مخالف و تحقیر و توهین دعوت و تبلیغ تصویر کرده‌اند، که علاوه بر این که این خلاف سنّت است، هیچگاه مؤثر و مفید نمی‌باشد، آنها فکر می‌کنند که ما بزرگترین خدمت برای اسلام را انجام داده‌ایم و آنها در حقیقت موجب
تنفر مردم می‌باشند.

ضررهای دینی و دنیوی مجادله رایج
از تفسیر آیه مذکور معلوم شد که مقصود اصلی شرع، دعوت به سوى خداست، که آن دو اصل دارد. حکمت و موعظت حسنه، و اگر صورت مجادله اتفاق افتند با قید «احسن» آن هم مجاز است، اما آن در حقيقة هیچ شعبه‌ای از دعوت نیست، بلکه تدیری از جانب منفی آن می‌باشد که قرآن در آن قید «بالتی هی احسن» را آورده، این را نشان داد که آن بايد با نرمی و خیرخواهی و همدلی باشد، و در آن دلایل روشن، مناسب حالت مخاطب را باید بیان کرد. این هم ضروری است که آن برای خود متکلم هم مضر واقع نشود، که در ان اخلاء رذیله حسین، بغض، تکبر، جاهورستی، و غیره بدلیل آیند، که گناه کبیره باطنی می‌باشد، و در بحث و مباحثه و مجادله و مناظره امور مسیار کمیاب و نادر است که بندهای آنها نجات یابد. اگرچه ممکن است، اماعادتاً نجات از آن خیلی دشوار است.

امام عزّالی فرموده است: همانگونه که شرایط المخابث است که شخصاً گناه کبیره است، و وسیله دیگر گناهان کبیره جسمانی است، بحث و مباحثه نیز وقتی که هدف غلبه بر مخالف و اظهار تفویق علمی خویش باشد، پس آن هم باید باطل «المخابث» است که در اثر آن بسیاری از جرایم روحانی پدید می‌آید؛ مانند: حسین، بغض، تکبر، غیبت، تجسس عیوب دیگران، خوشحالی بر باید آنها نهجیدن از خوشی آنان، استکبار از قبول حق و به جای تأمین با عدل و انصاف بر قبول دیگران، دنیال جواب دادن قرار گرفتن، ولو این که در آن مجبور به تأویل در قرآن و سنت شود.

اینها آن مهله‌کاتی هستند که علمای با وقای آنها مبتلا می‌باشند و هرگاه نبیت به پیروان آنها نرسد، پس میدان دست و گریبان و چنگ و جدال، گرم
مي شود، "انا لله". حضرت إمام شافعي مي فرمايد: علم در ميان اهل علم وفضل، يك رحم متصل (رشته اخووته وبرادري) است، پس كسانى كى علم را وسيله عداوت قرار دادهاند، چگونه ديگران را به اقتداي مذهب خويش دعوت مى كند، هدف آنها فقط تفوق بر ديگران است، پس چگونه تصویر مي شود كه آنها با هم انس و مودت و مروت داشته باشند، پس شر و بدی برای انسان از اين بالاتر كه مي باشد كه آن او را به اخلاق منافقين مبتلا كند، و از اخلاق مؤمنين و متقين محروم سازد.

امام غزالى فرموده است: مشتغل به علم دين و دعوت حق، يا تابع اصول صحيح و مجتنب از فطرت مهلك شده سعادت ابدي را حاصل كند، يا از اين مقام تنزل نموه به سوى شقاوت ابدي مي رود، در وسط ماندن آن خيلي بعид به نظر مي رسد؛ زيرا علمي كه نافع نباشد، عذاب خالي است، رسول كريم ﷺ فرموده است:

"ايشد الناس عذابا يوم القيامة عالم لم ينفعه الله بعلمه" انساني كه بيش از همه در روز قيامت دچار عذاب مي شود، عالمي است كه خداوند از علمش به او نفع نرساند.

در حديث صحيح ديگرى آمده است: "لا تتعلموا العلم لتباهوا به العلماء ونتمروا به السفهاء ونتصرفا به وجوه الناس اليمك، فمن فعل ذلك فهو في النار"، علم دين را بدين هدف نخواينيد كه به وسيله آن در مقابله با علماء عزت و افتخار به دست بياوريد، با مردان كم علم مجاجده كنيد، يا به وسيله آن توجي مردم را به سوى خود جلب كنيد، و هر كسي كه چنين كنند اور در آتش است.

بنابراین مسلک ائمه فقها و اهل حق، اين بود كه در مسایل علمي، جنگ و جدال را هرگز جایز نمى دانستند. در دعوت حق فقط همين ميزان كافی

1- ابن ماجه به استفاده صحيح كذا في تخريج العراقي على الاحياء.
است که هر گسی براشیبای باشد او را به نرمی و خیر خواهی با دلیل بر
اشتباه متنبه ساخت، پس اگر ای یا قبول کرد چه بهتر و اگر نه باید سکوت
اختیار کرد، و از جنگ و جدال کاملاً باید پرهیز نمود، حضرت امام مالک
می فرماید:

کان مالک يقول الیه و الجدال فی العلم يذهب بنور العلم عن قلب
العبد، وقيل له رجل له علم بالسنة فهل يجادل عنها قال لا ولكن يخبر
بالسنة فان قيل منه والا سكت».

حضرت امام مالک فرموده است: جنگ و جدال در علم، نور علم را از
قلب انسان زایل می‌کنند، کسی گفت: اگر یکی علم ستّت داشته باشد
می‌تواند در حفظ و دفاع از آن، جدال کند، فرمود: خیر، بلکه او باید
مخاطب را از سخن حق آگاه سازد، اگر او پذیرفت که چه بهتر، و اگر نه،
سکوت را اختیار کند.

اسباب عدم تأثیر اصلاح و دعوت در این زمان دو چیز است: این که
قلوب مردم به علت فساد زمانه و کثرت امور حرام عموماً سخت و از
آخرت غافل شده‌اند، و توفیق قبول که کم شده است و برخی به این قهر
مبتلا شده‌اند که آن حضرت که آن را پیشگویی کرده و خبر داده است، که
در آخر زمان قلوب بسیاری از مردم منحرف می‌شود، انتیاب شناخت خوب
و بد و جایز و ناجایز، از دلها سلب می‌گردد.

سبب دوم این که: عموماً از انجام وظیفه امر به معروف و نهی از منكر و
دعوته به سوی حق غافل شده عوام به جای خود، احساس این ضرورت
در میان علما و صلحا خیلی کم شده است، این تصویر غالب شده است که
فقط اصلاح اعمال خوش کافی است، اگرچه اولاد و همسر، برادران،
دوستان و احباب به هرگونه گناه مبتلا باشند. گویا فکر اصلاح آنها
برعهدی او نیست، در صورتی که نصوص صریح قرآن و حديث هر کسی را مسئول اصلاح اهل و عیال و متعلقین قرار داده است، چنان که در آیه ۴۲ سوره تحریم «قوا انفکم و اهیکم نارا» امده است، و با اگر گرچه بعضی به ادای فرضیه دعوت و اصلاح متوجه می‌شوند، پس آنها به علت نا آیانی به اصول و آداب تعلیمات قرآنی و دعوت پیمبرانه، بدون اندیشه و فکر، به هر کسی در هر وقت آنچه می‌خواهند وی بدون می‌گویند و فکر می‌کنند که ما وظیفه خویش را انجام داده‌ایم، در حالی که این طريقه کار با علت مخالف بودن‌ش به سنت انسان لیلی و مردم را از دین و عمل بر ان، بیشتر دوز می‌دارد، به ویژه وقتی نویت تنقید دیگری فرا رسید، پس به نام تنقید نویت به تنقید، استهرا و تمسخر می‌رسد، حضرت امام شافعی می‌فرماید: اگر می‌خواهی کسی را انشابه متوجه کنی، پس اگر توا را در خلوت به شایدی تهیه کرده‌این نصیحت است، و اگر علیه و در جلو مردم او را رسوای کردی این فضیحت است.

امروز انتشار دادن عیوب یکدیگر، به وسیله روزنامه و پوستر را، خدمت دین تصرّف کرده‌اند. مذاکره متعلق همه ما را به دین خویش و دعوت آن، بصيرت صحیح، به به خدمت آن طبق اصول و آداب، موفق گرداند. 

تا اینجا اصول و آداب دعوت بیان گردید، سپس فرمود: «آن ریک هر اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتنی» این جمله را برای تسلقی دعوت‌گران دینی باید فرمود؛ زیرا وقتی که با وجود استعمال آداب فوق الذکر دعوت، مخاطب حق را قبول نکند، طبعاً به انسان صدمه شدیدی می‌رسد و پس او وقت امکان دارد اثر آن چنین باشد که مردم با عدم مشاهده فایده دعوت، مأیوس گردد و از آن کار دست بکشد، لذا در این جمله فرمود: تنها وظیفه‌شما انجام دعوت به سوى حق طبق اصول صحیح آن است، در آینده در بذیرفت و عدم بذیرش آن، شما دخیل ندارید و
وظیفه شما هم نیست، آن فقط کار خداست، او می داند که چه کسی گمراه می شود و چه کسی هدایت می یابد، شما در این فکر و اندیشه نباشید، فقط وظیفه خویش را انجام دهید، و از آن شکست خورده و مأیوس نباشید، از این معلوم می شود که این جمله هم، از تکمیل آداب دعوت می باشد.

اگر کسی به دعوت‌گر راستین آزار رساند، می تواند انتقام بگیرد، اما صبر بهتر است، بعد از این در سه آیه دیگر برای دعوت‌گران حق، هدایت می‌دهد، و آن این که بسا اوقات با چنان جهال قسی القبلی برخوردی اتفاق می‌افتد که هر چند حق را با نرمی و خیرخواهی به آن تفهیم کند، از هم بر آن مشتعل خواهد شد، و زبان درازی کرده اذیت می رسانند، و بسا اوقات از آن تجاوز نموده، از اذیت جسمانی و قتل هم نمی گریزند، سپس در این گونه اوضاع و احوال داعیان حق چه با یاد بکنند، برای این، در جمله و ان علاقتم الخ یکی حق قانونی به آنها داده شد، که اگر کسی بر شما ظلم کرده، می توانید از او انتقام بگیرید، اما با این شرط که در انتقام گیری از انداده ظلم، متجاوز نباشید، به همان انداده که او ظلم گرده از او اجاجه انتقام گرفتند داده شده است، اما اگر صبر کنید و انتقام نگیرید، پس این بهتر است.

شأن نزول آیات مذكور و اجراي حكم از طرف پیغمبر و صحابه

جمهور مفسران بر این عقیده‌اند که این آیه مدني است، و در واقعه غزوه احد که هفتاد صحابه شهید و حضرت حمزة بعد از قتل گلبه‌گردن، نازل شده است، روايت صحیح بخاري موافق با این است، دارقطنی به روايت حضرت ابن عباس نقل کرده است که در غزوه احد وقتي که مشرکين برگشتند، هفتاد جسد از صحابه كرام نمودار شده که از آن جمله یکي عموی محترم رسول خدا حضرت حمزة فهم بود، چون مشرکين خيلي بر او خشم داشتند بر اين پس از قتله، خشم خود را چنين نشان دادند، که گوش
و بینی و اعضای دیگر بدن او را بیدند، و شکمش را چاک زندند، رسول خدا با مشاهده این جشم انداز، شدیداً صدمه دید، و فرمود: من در انتقام حمزة هفتاد مشترک را آنجائین مطلب خواهم کرد که آنها حمزة را مطلب کردند. در این واقعه این سه آیه نازل گردید، «وان عاقبتم انج»، در پی از روایات آمده است که آن ظالمان با صحابه گیگر چنین معاملهایی (مثله) انجام داده بودند. 

چون در این حادثه رسول کریم پرزمر در اثر فرط غم بدون ملاحظه تعداد، تصمیم به مثله کردن هفتاد مشترک در انتقام صحابه کرام گرفته بود، که به طریقی به آن اصول عدل و مساوات، نبود به خواست آنها در این جهان به وسیله آن جناب به مورد اجرا بگذارند؛ لذا نخست بر این متنب ساخت که حق انتقام گیری دارد. اما برای همان مقدار و اندازهایی که ظلم شده است، و بدون ملاحظه تعداد در انتقام چند نفر، مثله کردن هفتاد نفر صحیح نیست، دوم این که هدف این است که آن جناب نمونه مکارم اخلاق باشد، لذا چنین صحت یافت کرده شد که اگرچه به انتقام مساوات اجاقه رسیده است، اما آن را هم رها سازید و بر مرجمان احسان نمایید، این بهتر است.

رسول خدا در این خصوص فرمود: اکنون ما صبر خواهیم کرد و از هیچ یک انتقام نخواهیم گرفت، و کف از قسم خود را ادا نمود (مظهری علی‌البغوی). هنگام فتح مکه وقتی همه این مشرکان مغلوب شده، در قبضه قدرت رسول خدا، صحابه کرام قرار گرفتند، بهترین فرصتی بود که آن تصمیم خود راک در غزوه احد گرفته بودند، جامه عمل پوشانند، اما هنگام نزول آیات فوق الذکر رسول خدا از تصمیم خود باز آمده، مصمم شد.

1 - تفسیر قرطینی.
2 - کمی روایات البته و احمد و ابن خزيمة و ابن جبان فی صحیحها عن ابن بن کعب.
صر کند، لذا هنگام فتح مکّه حب دستور این آیات، صبر را اختیار کرد، شاید مبینی بر این دارد بعضی روایات آمده است که این آیات هنگام فتح مکّه نازل شده‌اند، و این هم چنینان بعید نیست که نزول این آیات مکرر باشد، نخست در غزوه احده نازل شده‌اند، و سپس هنگام فتح مکّه دوباره نازل گشتند.

مسئله این‌آیه در خصوص انقام، قانون مساوات را ذکر نمود، بنابراین فقه‌ای کرام فرموده‌اند که اگر کسی دیگری را به قتل برساند، در عوض او قاتل، کشته می‌شود و اگر او را مجری کند، پس همان‌مقدار مجری می‌گردد، و اگر کسی دست و پای کسی را قطع کرده سپس قتل کند، پس به وی مقتول حق داده می‌شود که، نخست دست و پای قاتل را قطع نموده سپس او را به قتل برساند.

البته اگر کسی به سنگ‌یکی را قتل کرد، یا با گلوله مجری نموده باشد و سپس به قتل برساند پس در این صورت نمی‌توان نوعیت قاتل را درست مشخص کرد، که به چه میزان زدن، قتل واقع شده است. و به مقتول چقدر رنگ رسیده است، در این باره اندازهای برای مسایل حقیقی نیست، لذا او به شمشیر قاتل کرده می‌شود.

مسنه = نزول آیه اگرچه درباره تکالیف و نقصان جسمانی است، ولی الفاظ آن عام است که شامل نقصان مالی هم می‌شود، لذا افق‌ها فرموده‌اند: اگر کسی مالی یکی را غصب کرد، او هم می‌تواند به میزان مال خویش از مال او برداشد، یا بدزدند به شرطی که آن مال که برداشتی یا دزدیده است از جنس مال خود او باشد، مثل‌اً اگر پول نقد برداشتی، پس در عوض پول نقد ازا و غصب یکند یا بدزد. و اگر گنبد یا لباس و غیره‌برله است او نیز می‌تواند.

1- کم‌که حکایه المظهری عن ابن الحصار. 2- جصاص.
گنبد یا لباس بردارد، ولی در عوض یک جنس، جنس دیگری را نمی‌تواند بردارد، مثل در عوض پول نقد نمی‌تواند لباس یا جنس دیگری بردارد، و بعضی از فقه‌ها بطور مطلق، اجازه داده‌اند، چه از جنس حقش باشند یا خلاف جنس آن باشد، اما قرطبی این مسئله را قدردانی با تفصیل در تفسیر خود آورده است، و بحث تفصیلی آن، در کتب فقه مذکور است.

در آیه «و ان عاقبتم» قانونی عمومی مذکور بود، که در آن، انتقام مساوی برای همه مسلمانان جای است، ولی بیان شده که صبر افضل و بهتر است، در آیه بعد، آن حضرت به طور ویژه مورد خطاب قرار گرفته و به صبر تلقین و ترغیب گردیده است؛ زیرا نسبت به دیگران این بیان مناسب و موزون شان معظم و مقام منبع او، بود، لذا فرمود: «واصر و ما صبرک الاحسان» يعني: شما اراده به انتقام هم نمایید، صبر را اختیار کنید و در ضمن نشان داد که صبر شما به کمک خدا خواهد بود، يعني: صبر برای شما آسان کرده می‌شود، در آخر آیه قاعدتهای عمومی برای به دست آوردن نصرت و امداد خدا بیان فرمود: «ان الله مع الذين اتقوا و الذين هم محسنون» حاصل آن این که کمک خداوندان مختلف کسانی است که حامل در وصف باشند، یکی تقوا و دوم احسان؛ مراد از تقوا عمل نیک و مراد از احسان در اینجا حسن سلوك با خلق خدا است، يعني کسانی که تابع شریعت و پایبند اعمالی صالح باشند و با دیگران به احسان پیش می‌آیند، حق تعالی همراه آن‌هاست، و ظاهر است که هر کسی که همراهی خدا شامل حال او باشد، کسی نمی‌تواند او را گزندی برساند.

الحمدلله که تفسیر سوره نحل امروز ۲ شعبان سنه ۱۳۸۹ به شب شنبه به اتمام رسید و لله الحمد اولاً و آخراً و ظاهراً و باطنًا ترجمه آن امروز ۲ جمادی الأولى سنه ۱۴۱۵ به شب چهارشنبه تمام شد. فله الحمد.

****
سوره بني اسرائيل

سوره بني اسرائيل مكية وهي مائة وواحدة عشرة آية واثنتاعشر ركعةً

سوره بني اسرائيل در مکه نازل شد ویکصد و یازده آیه و دوازده رکوع می‌باشد.

بسم الله الرحمن الرحیم

شاروع به‌نمای خدای به حمد و بیان‌نیای رحیم

سُبْخَانَ الَّذِی اَشَرَعَ لَیۡلَآ مِنَ الْمَشۡجَدِ الْعَظِیمِ إلَی الْمَشۡجَدِ الْأَقۡصَی

پاک است ذاتی که برد بند بخوید را به شب از مسجد حرام گذاشته مسجد اقصی که احاطه

الَذِی بَارَكۡنَا حُرَّیلَا لِتُریَبَه مِنْ اِیَاتِنَا اَنَّهُ الۡغَمُّ السَّمِیعُ الۡبَصیرُ

کرده است آن را برکات مطیع یان دهیم مقداری از میانه‌های خوش‌رهیز، اوست‌شنایی‌اند.

خلاصهٔ تفسیر

پاک است آن ذاتی که بندی خود محمّد ﷺ را به هنگام شب از مسجد حرام (مسجد کعبه) تا مسجد اقصی (بیت المقدس) که ما در اطراف آن که
من عابرین نمی‌دانم، برکت دینی و دنیوی قوران دادیم (برکت دینی این که در آنجا انبیا بیان شده است که حضرت مهدی و برکت دنیوی این که در آنجا بیان شده است، نهیرها، جشمو و محصول فراوان و وجود دارد. الغرض تا آن مسجد اقتصاً به گونه‌ الهی به این خاطر) بردم، تاکه شگفت‌هایی قدرت خوشی را به او نشان دهم (که بعضی از آنها متعلق به آنهاست مثل: نیکودمان بدن است، و بعضی دیگر متعلق به آنهاست، مثل: نیکودمان به آسمانها و مشاهده عجایب آن که) یقیناً خداوند متعال بسیار شنوا و بینا است (و چون اقوال رسول خدا را می‌شنید و احوال او را و دید مناسب شنوا او را به این امتیاز و اعجاز مفتخر نمود، و چنان مقام قرب خود را به او عونیت نمود که به هیچ کس نداده بود).

معارف و مسایل

در این آیه، واقعه معارف بیان شده است که معجزه ممتاز و امتیاز ویژه‌ ای حضرت می باشد، عبارت اسراری از اسرای مشتق است که معنای لغوی آن بردن به شب است، سبب به لفظ "البلا" به صراحت، این مفهوم توضیح گردید، و از نکره اوردن "البلا" اشاره به این شده است که در کل این واقعه تمام شب صرف نشده، بلکه پیش پاسی از شب صرف شده است.

سفری که از مسجد حرام تا مسجد اقتصی در این آیه یه ذکر گردیده است، اسرافیله می‌شود و سفری که از آنجا به سوی آسمانها انجام گرفته، معارف نام دارد، اسرای از نص قطعی این آیه ثابت است، و ذکر معارف در آیات سوره نجم آمده و از احادیث متواتر نیز به ثبوت رسیده است: 1- "بعده" در این مقام اعجاز و اکرام از لفظ "بعده" اشاره به محبوبیت ویژه‌ای است، زیرا کسی که خدا او را بنده خوشی بداند، بالاتر از این اعجازی نمی‌توان برای متصوّر باشد، حضرت حسن دهلوی چه نیکو گفته است.
بنده حسن به صد زبان گفت که بنده توأم تو به زبان خود بگو بنده نواز کیست؟

این بدان می‌ماند که در آیه ۶۳ سوره الفرقان «عبای الرحمن الذین» فرموده است، هدف از آن بالا بردن اعجاز مقبولان بارگاه است، از این هم معلوم می‌شود که بزرگترین کمال انسان این است که او بنده کامل خدا باشد؛ زیرا در مقام اعجاز خصوصی از میان بسیاری از صفات کمال، صفت بنده گی اختیار گردید، هدف از این لفظ فایده بزرگی است که از این سفر حیرت انگیز که از اوّل تا آخر تمام معجزات فوق العاده‌ای است، تا در ذهن کسی کمک خداگان نرود، چنانکه از بردن حضرت عیسی علیه السلام به آسمانها مسمیحان در اشتباه قرار گرفتند، لذا فقط «عبد» فرموده این را نشان داد که با وجود تمام این صفات و کمالات و معجزات آن حضرت بنده خداست، به غیر از این،

دلایل قرآن و سنّت و اجماع بر جسمانی بودن معراج

از قرآن مجید و احادیث متواتر که در آینده ذکر می‌گردد، ثابت است که تمام سفر اسرا و معراج تنها روحانی نبود، بلکه جسمانی هم بود، همانگونه که عموم مردم مسافرت می‌کنند. در نخستین لفظ قرآن با عبارت «سبحان» اشاره به این شده است، زیرا این لفظ برای تعجب و امر عظیم الشأنی به کار برده می‌شود، اگر معراج تنها روحانی و به شکل خود می‌بود، پس در آن چه امر عجیب‌ی و وجود داشت، هر مسلمان بلکه هر انسانی می‌تواند خواب بیندند که بر آسمان رفته و فلان و فلان کار را کردند، اشاره دوم از لفظ «عبد» شده است؛ زیرا «عبد» تنها روح نیست نام مجموعه جسم و روح است، علاوه بر این، واقعه معراج را آن حضرت با «آم همانی» در میان گذشت امر به آن جناب مشورت داد، آن را با کسی در میان نگذاردید، و اگر هم مردم بیشتر تکذیب خواهند کرد، و اگر معامله خواب می‌بود، پس
در آن مجال تکذیبی وجود نمی‌داشت.
سپس وقتی آن حضرت علی را با مردم در میان گذاشت کافار مگه تکذیب نموده آن را به تمسخر گرفتند، حتی بعضی از تازه مسلمانان با شنیدن آن، مرتد شدند، اگر مسئله خوابه‌ی می‌بود، امکان نداشت این حوادث اتفاق بیفتدند، و این منافی با آن نیست که آن حضرت پیش از این یا پس از این معراج روحا‌نی به شکل خواب داشته باشند، و در نزد جمهور امّت مراًد از رویا در آیه ۱۰۰ سوره اسراء «و ما جعلنا الروپاه الي ارینک» رؤیت است، و لیل آن را به عبارت رویا که بیشتر به معنا خواب دیدن به کار می‌رود، تعییر کرده است، امکان دارد آن بدنی خاطر باشد که این واقعه به صورت تشبیه «روپاه» گفته شده است، و آن بدین می‌ماند که کسی خوابی دیده باشد، و اگر رویا به معنای خواب دیدن گرفته شود، این هم چننال بعد نیست که علاوه بر واقعه معراج جسمانی پیش از آن یا پس از آن، معراج روحا‌نی به صورت خواب هم اتفاق افتاد.
لذا آنچه از حضرت عبدالله بن عباس و حضرت ام المؤمنین عائشه صدیقه منقول است که این واقعه در خواب اتفاق افتاده است، آن هم به جای خود صحیح است، اما از آن لازم نیست که معراج جسمانی واقع نشده باشد.
در تفسیر قرطبه آمده است که احادیث اسراء متواترند، و نقاشی از بیست صحابه، این روایت را نقل کرده و قاضی عیاض در شفا بیش از این، آن را مورد تفصیل قرار داده است. و امام ابن کثیر در تفسیر خود تمام آن روایات را با جرح و تعديل نقل کرده، سپس بیست و پنج صحابه را نام برده است که این روایات از آنان نقل شده‌اند. به این شرح، حضرت عمر بن خطاب، علی مرتضی، ابن مسعود، ابوذر غفاری، مالک بن صعیعه، ابو
هريرة، ابو سعيد، ابن عباس، شداد بن اوس، ابن بن كعب، عبدالرحمن بن قرظ، ابو بوجبه، انطليس، عبد الله بن عمر، جابر بن عبدالله، حذيفة بن اليمان، بريدة، ابو شبيب، أبو رضا، سلمان بن جندب، أبو الحمراء، سهيب رومي، ام هاني، عائشه صديقة و اسماء بنت أبي بكر، رضي الله تعالى عنهم.

اجمعت سببس ابن كثير برجموده است، "فحديت الأسراء اجتمع عليه المسلمين و اعرض عنه الزنادقة و الملحدون", بر حديث واقعه اسراه.

تمام مسلمانان اجماع دارند و ملحدان و زنديقات از آن اعراض می کنند.

امام ابن كثير در تفسیر خویش پس از تفسیر آیه مذكور و تفصیل احاثت مربوط فرموده است: "همین است که سفر اسراه برای آن حضرت در عالم بیداری اتفاق افتاده، نه در خواب، از مکه مکرمه تا بیت المقدس این سفر توسط "سواری براک" واقع شد، زمانی که بیت المقدس رسید براک را به نزدیک در بست و آنجانب به بیت المقدس داخل شد و به سوی قبله، آن دو رکعت تحية المسجد ادا نمود، سپس یک نرتدان آوردند شد که از پایین به بالا از درجات برخوردار بود، به وسیله آن نرتدان آنجانب نخست به آسمان اوایل رسید سپس به بقیه آسمانها تشریف فرماید که فقط خداوند بر حقیقت آن نرتدان وقیف دارد که از چه و چگونه یاد.

در عصر حاضر هم انواع و اقسامی از نرتدانها رایج است، نرتدانهای متحرک وجود دارد و نرتدانهای پیچ خورده هم به کار گرفته می شود، نسبت به این نرتدان معجزه آسان، جای هیچ شک و تردیدی نیست، در هر آسمان فرشتگان آنها استقبال نمودند و در هر آسمان با انبیاء ملاقات انجام گرفته که مقدمات در هر آسمان مشخص بود، مثلاً در آسمان ششم با حضرت موسی عليه السلام در آسمان هفتم با حضرت خلیل الله صلی الله علیه وآله و پیش از ملاقات نمود، سپس آن حضرت از مقاتلات همه انبیاء علیه السلام.
رَفَتَ وَبَعِيدًا مِنْ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ صَدِّيقٌ قَلْمُهُ قَدِيرٌ رَأَى مِنْ نُوحَتِهِ بِهِ وَكَمْ بِرَأْيُهِ مِنْ رَحْمَتِهِ مِنْ أَنْ جَنَابَتِهِ بُدُنَّ. وَمَا لَهُ مِنْ خَيْرٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ نَيْسَ، وَلَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ حُسْبَانٌ. وَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ مُحَلٌّ، وَلَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ مَهْدٌ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ حُسْبَانٌ. وَمَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ مُحَلٌّ، وَلَا لَهُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ حُسْبَانٌ.
گواهی شخص غیر مسلمان بر واقعه معرج
در تفسیر ابن كثير آمده است که حافظ ابو نعیم اصفهانی در کتاب خویش به نام «دلایل النبوة» به سند محمد بن عمر و آقیدی از روایت محمد بن کعب قرظی این واقعه را نقل کرده است. که رسول خدا نامه مبارک خود را به پادشاه روم به وسیله دخیه بن خلفه فرستاد. سپس واقعه رساندن نامه و رسیدن آن به شاه روم و صاحب عقل و فرستاد بودن او را به تفصیل بیان کرده، (که در صحیح بخاری و تمام کتب معیار علم حديث آمده است) در پایان آن آمده است که هر قلم شاه روم پس از فرا خواندن نامه مبارکی برای تحقیق و بررسی احوال آن حضرت عدّه‌ای از عرب را که در آن هنگام در کشور او به جهت تجارت رفته بودند بیش خود خواندند، حسب دستور شاهی ابوسیفان بن حرب و رفتار او که با قاپیه مشهور تجار شام آمده بودند، احترام شدند. هر قلم شاه روم از آنها چند سؤال کرد که تفاصل آن در صحیح بخاری و غیره آمده است، ابوسیفان آن را داشت که در این فرصت در خصوص آن حضرت سخنانی بگوید تا تحقیق و بی حثیت بودن آن جناب ظاهر گردد، اما ابوسیفان می‌گوید: هیچ جزیی از این اراده مانع ماند که نبود غیر این که نشایید از زبان من چنان حرفی بآید که دروغ بودن آن اشکارا شود و شأن من در نظر شاه بایین آید و رفیقیم هم همیشه
مرا به دروغ گویی متهم کنند. البته من در آن هنگام به فکر یافتم که واقعه
معراج را در محضر او بپذیر، که دروغ بودن آن را خود شاه می‌فهمد، پس
گفتم: واقعه‌ای از او برای شما بیان می‌کنم که خود شما می‌دانید که آن دروغ
است. هرقل بر سید: آن چه واقعه‌ای است؟ ایوب‌سیمان گفت: آن مدعی نبود
می‌گوید: او در یک شب از مکه مکرم‌های بیرون آمده، به مسجد بیت المقدس
رسیده و سپس در همين شب قبل از صبح به مکه مکرم‌های برگشت به پیش ما
رسیده است.

در آن زمان بزرگترین عالم ایلیاء (بیت المقدس) بالای سر هرقل ایستاده
بود، او اظهار داشت که من از آن شب اطلاع دارم، شاه روم متووجه او شد و
پرسید: تو از کجا و چگونه اطلاع داری؟ او عرض کرد: من عادت داشتم که
شب تا وقتی که در هرای بیت المقدس را نمی‌بستم نمی‌خوابیدم، در آن شب
من حساب عادت تمام در هر یک را بستم مکر یکی که با من بیسته نشد، من
کارکنان را فراخوانیدم، آنها با هم کوشیدند باز هم نتوانستیم، آن را بی‌ندند
تخته‌ای در اصاً از جای خود حرکت نکردند، جانان معلوم می‌شد که ما
داریم گوئی را از جایش تکان می‌دهیم من به ستوه آمده، کارگران و نجاران
را فراخوانیدم، آنها مشاهده کردند، گفتند ساخته از روی را جا گذاشته
است، لذا قبل از بامداد نمی‌توان برای بند شدن آنها جاره‌ای اندهیید، فردی
صیح می‌پنیم که چکار باید کرد، من مجبور شده بگریم و هر خود دو تخته آن
در بامدند، اوال صیح روز بعد باز به آن در رسیدم، دیدم که کنار در
مسجد، سنگ پرز قدیس شده است و چنان احساس می‌شد که در آنجا
حیوانی بسته است، آن هنگام من به همراهان گفت: شاید امروز خداوند متعال
این در را بده، جهت نگذاریش تا بسته شود که پیامبری می‌خواهد به اینجا
تشریف بیاورد، و سپس بیان کرد: او در مسجد ما نماز هم خوانده است و
پس از آن تفاصیل دیگری را هم بیان کرد.

تاریخ اسرا و معراج

امام قرطبه در تفسیر خود فرموده است، درباره تاریخ معراج روایات، بسیار به هم مختلف است. روایت، موسی بن عقبه، چهارین است که این واقعه شش ماه قبل از هجرت به مسجد پیش آمد. این روایه حضرت عائشه می‌فرماید: حضرت خدیجه ام المؤمنین قبل از فرض شدن نماز وفات نموده بود، امام زهیری می‌فرماید: واقعه وفات حضرت خدیجه هفت سال بعد از بعثت نبی پیش آمد، و در بعضی روایات آمده است که واقعه معراج پنج سال پس از بعثت نبی، واقع شد، این اسحاق می‌گوید واقعه معراج زمانی پیش آمده که اسلام در عموم قبیل غرب گسترش یافته بود، حاصل تمام این روایات این است که واقعه معراج چندین سال قبل از هجرت به مسیله، به وقوع پیوسته است.

حریبی می‌گوید: واقعه معراج و اسرا در شب پیست و هفتم ربيع الثانی یک سال قبل از هجرت پیش آمده است، و ابن قاسم ذهبانی می‌گوید که هیچ‌چه ماه پس از بعثت، واقعه معراج اتفاق افتاد، حضورات محدودتین پس از ذکر روایات مختلف، امر فیصله دهندای ذکر نفرمودهند، عموماً مشهور این است که شب پیست و هفتم ماه رجب شب معراج است. والله سبحانه و تعالى اعلام

مسجد حررام و مسجد اقصی

حضرت ابوذر غفاری می‌فرماید: من از رسول خدا، پرسبیم نخستین مسجد دنیا کدام مسجد است؟ فرمود: مسجد الحرام. بعد عرض کردم: سپس کدام؟ فرمود: مسجد اقصی. پرسبیم: در میان این دو، چقدر فاصله
است؟ فرمود: چهل سال؛ سپس فرمود ترتیب مسجد از این قرار است، اما خداوند متعال همه روا زمین را برای ما مسجد قرار داده است؛ در هر جا که وقت نمای فرا رسید در آنجا نماز را ادا کنید. 1

امام تفسیر، مجاهد می‌فرماید: خداوند متعال مکان بیت الله را دو هزار سال قبل از کل زمین ساخته است، و اساس آن تا زمین هفتم می‌رسد و مسجد اقصی را حضرت سلیمان آنلی ساخته است. 2

و مسجد حرام نام آن مسجدی است که اطراف بیت الله ساخته شده است، بسا اوقات تمام حرم به مسجد حرام تعبیر می‌شود، و به اعتبار معنی دوم تعاضب این دو روایت هم بر طرف می‌شود، که در بعضی روایات تشریف بردن آن حضرت بیست به اسرا از خانه ام هانی منقول است، و در بعضی از حظیم بیت الله و أگر مسجد حرام به اعتبار معانی دوم در نظر گرفته شود چندان بعید به نظر نمی‌رسد که نخست آن جنابدر خانه ام هانی باشند و آنها به حفظ کعبه تشریف بیاورد و از اینجا سفر اسراء آغاز شود.

والله اعلم

برکات مسجد اقصی و ملك شام

در آیه 'بارکنا حواله' مراد از حوالی سرزمین شام است، در حديث آنده که خداوند متعال تا دریای فرات زمین مبارکی آفریده و در آن به فلسطین تقدیس خاصی بخشیده است. 3

برکات آن دینی و نیز دنبال است، برکات دینی از این قرارند که قبله، مسکن و مدفن تمام انبیای سابق در آنجاست و برکات دینی سر سرزدند زمین آن و سرازیر شدن نهرا و چشم‌های عمده و باگت و غیره در
آن است.

حضورت معاذ بن جبل می‌فرماید: رسول خداویل فرموده است: که
خداین متعلی فرموده است: ای سرزمین شام از میان تمام شهرهای منطقه
تو بزرگ‌یده من هستی، و من بندگان منتخب خود را به سوی تو می‌رسانم.
و در مسنده امام احمد حنیفی آمده است که دجال وارد کل جهان
می‌گردد مگر چهار مسجد که نمی‌تواند بدانها وارد شود، مسجد می‌دهن،
مسجد مکه مکرم، مسجد اقصی و مسجد طور.

و این‌ها موسی کتاب و جعلناه هدیٰ لیلىٰ اسرائیل أَلْلَاهُ أَنْتَ مِنَ الدَّوَنِ
وادهم ما بهم موسی کتاب و غردنده یم ان راههای ابرای بینی اسرائیل، که نکید به جز صن
وکیلًا۱۳۱ بذرنیه ممن حملنا مع نوح إنه كان عبدًا شکورًا۱۳۲
کارساًی، شمال‌اودکسائی هستیدکسوارکرده بی‌آن‌هارابانی، یقین‌ابودندن‌حق‌دیه‌زه‌ی.

خلاصه تفسیر

و ما به موسی (علىه السلام) کتاب (تورات را) دادیم و ما آن را برای بینی اسرائیل
(وسیله) هدایت قرار دادیم (که در آن کتاب ضمن بین احكام دیگر، حکم
بزرگ‌توحید هم ذکر گردیده بود) که ای مردم شما غیر از من هیچ
کارساًی (برای خود) قرار ندهید، ای اولاد کسانی که ما با نوح (علىه السلام)
در کشتی) سوار کرده بودیم (ما با‌شما صحبت می‌کنیم تا که نعمت‌را به‌یاد
داشته باشید، اگر ما آنها را در کشتی سوار نکردیم نجات نمی‌دادیم، پس شما
چگونه امرز از نسل آنها پدید می‌آمدید، و این نعمت را یادآور شده‌
سپاس به جا بیاورید، که بزرگ‌ترین مورد آن توحید است و) نوح (علىه السلام) بنده

1 - قرطبه.
بسير شكرگزاری بود (پس وقتی که انیبیا لکه خدا را سپاس می‌گویند، پس شما جگونه می‌توانید تارک آن باشید).

و قضاًناً ای بَنِی اسْرَائِیْلَ فِی الْکَتَابِ لَفْتَسَّدَنَّ فِی الْآرَضِ مَرْتِبَتَنَّ وَ
و با صراحت تفسیر به بنی اسرائیل در کتاب، که شما فساد بریا می‌کنید در سلك دوبار، و

لَعْلَّ عَلَیْکَ ۪۫ۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮۮ۸ۮ۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸۸
خلاصهی تفسیر
و ما به بنی اسرائیل در کتاب (چه در کتاب تورات یا در صحیف انیبای دیگر بنی اسرائیل) این امر را (در صورت پیشگویی) نشان داده بودیم، که شما در سرزمین (شام) دوبار (به کترت مرتب) فساد و گنده می‌شودید، یک بار به مخالفت شریعت موسوی، و بار دوم به مخالفت شریعت عیسوی و نسبت به دیگران هم زور می‌گوید. (یعنی: ظلم و تعدی می‌کنید، به این شکل در «التفسدن» به سوی تضییع حقوق الله و در «التعلّغ» به تضییع حقوق بنگدان اشاره شده است، این را هم نشان داده بود که در هر دو نوبت به مجازات سخت می‌لباس خواهید گردید.)
پس وقتی که از آن دو نوبت زمان نوبت نخست فرا رسید، پس چنان بنگدان از خود برد با سلطه می‌گردانیم که بسیار جنگجو باشند، پس آنها در خانه‌هایی (شما) داخل می‌شوند، و شما را قتل و قید و غارت می‌کنند و این و عده مجازات حتی‌انجام خواهند گرفت، پس (وقتی که شما از کردار خویش نادم و تایب باشید، ما باز شما را بر آنها سلطه می‌گردانیم) اگرچه به واسطه باشند، که قومی مرا آنها غلبه یابد، که حامی شما باشد، لذا بدین شکل دشمن شما از شما و از آن قوم مغلوب خواهد شد، و به مال و پسر (که به قید اسارت و غارت رفته بودند) ما شما را می‌پنجه و رسانم. (یعنی اینها باز به شما می‌رسند و به وسیله آنها تقویت خواهید شد.)
و ما گروه شما (یعنی پیروان شما) را اضافه می‌کنیم، پس در جاه و مال اولاد و پسر ترقی خواهید کرد، و در آن کتاب در مقام نصیحت و این هم آمده بود که اگر (آکون در آینده) کارهای خوب انجام دهید، پس به نحو خود کارهای خوب انجام می‌دهید، (یعنی: در دنیا و آخرين به نحو آن، نایل خواهید آمد) و اگر (پاز هم) شما کارهای باد انجام دهید (پاز) برای خود (بد می‌کنید، یعنی: باز مجازات خواهید آمد، چنان که همچنین شد که در
آینده توضیح داده می‌شود.

سپس وقتی که (از دو نوبت فساد فوق الذکر) زمان نوبت دوم فرا رسید،
(و شما در آن هنگام به مخالفت شریعت عیسوی می‌بردایید) پس ما هم
دیگران را بر شما مسلط می‌کنیم تا که (آنها شما را زده) آبروی شما را
برند. و همچنین آن (پیشینه‌ها) در مسجد (پیت المقدس به جهت غارت)
داخل شده بودند، این (و آینده) ها در آن داخل می‌شوند و بر هر چه که
غلبه یابند همه آنها را (هلاک می‌کنند) و بر باد می‌دهند (و در این کتاب این
هم نوشته شده بود که اگر پس از این بار دوم وقتی عصر شریعت محمّدی
باشد، شما از مخالفتر و معصیت باز آمده، از شریعت محمّدی پیروی
کنید، پس) شگفت آور نیست (یعنی امید به معنای و عهد است) که
پرور و گزارمان بر شما رحم کند (و شما راز بدبختی و ذلت نجات دهد) و اگر
شما باز همان (شرازت) را می‌کنید، پس ما هم باز همان (معامله مجازات
را) نسبت به شما اعمال می‌داریم، (چنان که در عهد آن حضرت آنها با
آن جناب مخالفتر کردند، پس باز، کشته یا اسیر و دیلی شدند، و این
مجازات دنیا است) و (در آخر) جهت مرا زندان (چنان) کفّار قرار
داده‌ایم.

ارتباط آیات
در آیات ماقبل «جعله هدى لبني اسرائيل» به پیروی و اطاعت از احکام
شرعي و هدایات الهي ترغیب نموده، و در آیات ذكر شده در صدر ترهیب
و زجر از مخالفته با آنهاست، در این آیات، دو سرگذشت از بني اسرائیل
جهت عبرت و نصیحته ذكر گردیده است که آنها در یک نوبت در معاصری و
مخالفته با حكم ربانی تمّرد و رزیده‌اند، پس خداوند متعلق دشمنان آنها را
بر آنها مسلط کرد تا آنها را تباه کردند، سپس قدری متنبّه شده، و از شرارت
باز آمدند و آرام گرفتند.
ولی بعد از مدتی کوتاهی، بز همان بدل عملی و شرارت در آنها شیوع پیدا کرد، سپس خداوند آنها را به دست دشمن مجازات نمود، در قرآن کریم از دو واقعه ذکر به میان آمدن است وی در تاریخ از این قبیل، شش واقعه ذکر گردیده است.

واقعهٔ نخست
پس از مدتی کوتاهی از وفات حضرت سلمان فارابی باینی بیت المقدس، نخستین واقعه اتفاق افتاد، که حاکم بیت المقدس به پی دیکی و بد عملی مبتلا شد، سپس یکی از شاهان مصر از هجوم آورد و وسایل و اشیای بیت المقدس، طلا و نقره را به غارت برده، اما شهر و مسجد را منهدم نساخت.

واقعهٔ دوم
تقرباً چهار صد سال پس از نخستین واقعه، بعضی از اهالی بهود بیت المقدس، دست به بیت پرستی زدند، و در میان بقیه اختلاف و نزاع پدید آمد، در اثر نحوسی آن، یکی از پادشاهان دیگر مصر، بر آنها حمله ور شد و تا حداً به ساختن‌های شهر و مسجد خسارت وارد کرد، سپس اندکی آرامش برقرار شد.

واقعهٔ سوم
بعد از چند سالی که گذشت، بخت نصر پادشاه بابل به بیت المقدس حمله نمود و آن را فتح کرد و وسایل زیادی به غارت برده، و بسیاری از مردم را به اسارت گرفت و یکی از خانواده شاه را به حیث قائم مقام خویش حاکم آن شهر قرار داد.

واقعهٔ چهارم
این پادشاه جدیدی که بزرگ و به عمل بود، از «بخت نصر» سرکشی نمود و بخت نصر بار دوم حمله ورش و کشتار و خونریزی و قتل و غارت از
حدود گذشته، در شهر آتش زد و همه آن را میدانی صاف گذاشت و این حادثه تقریباً پس از چهارصد و پانزده سال از بنای مسجد اتفاق افتاد، سپس یهودیها از آنجا ترک وطن گنده به بابل رفتند و در آنجا با نهایت ذلت و خواری تا هفتاد سال مانندند، سپس پادشاه ایران بر شاه بابل هجوم آورد و بابل را فتح کرد، و بر جلاه وطن بر یهودیان دلش سبوخت، و آنها را به ملک شام برگرداندند، و وسایل غارت شده آنها را هم مسترد کردند، آنگاه یهودیها از اعمال بند و معاصی خود توبه کرده بودند، و باری دیگر در آنجا آبادی کردند، و به کمک شاه ایران مسجد اقتصی به گونه‌گذشت تعمیر گردید.

واقعه پنجم

جنین اتفاقات که وقتی یهود در آنجا اطمینان و آرامش پافتند، گذشت‌که خویش را فراموش کردنند، سپس در بدکاری و بد عملی غرق شدند، و قبل از یکصد و هفتاد سال از میلاد مسیح یک واقعه پنجم رخ داد، و پادشاهی که انطاكیه را آباد کرده بود، بر آن حمله ور شد، چهل هزار یهود را به قتل رساند و چهل هزار را به اسارت گرفت و برده قرار داده با خود برده و با نهایت بی احترامی، به بیت المقدس قابل شد، و ناکشوران مدینه سالم ماند.

ولی جانشینان پادشاه، شهر و مسجد را هم کاملًا میدان قرار دادند، و پس از مدادی سالانه روم بر بیت المقدس سلطنت کردن و مسجد را دگر بار تعمیر نمودند، و حضرت مسیح پس از هشت سال توالت یافت.

واقعه ششم

واقعه ششم چهل سال پس از صعود و رفع جسمانی حضرت عیسی واقع شد، که یهودیها علیه حکمرانان سلاطین روم سرکشی کردن، رومیان باز شهر و مسجد را ویران کرده به حال ارزال برگرداندند، نام پادشاه
آن زمان طی سشر بود که نه یهودی بود و نه نصرانی؛ زیرا پس از مدّت مدت‌های قسطنطنیه، اوّل مسیحی شد و پس از آن زمان حضرت عمر فاروق این مسجد به حال ویرانی باقی ماند، تا این که آن حضرت آن را تعمیر نمود، این شی شواهی در تفسیر بیان القرآن به استاد تفسیر حققای نوشته شده است.

اگونی این باقی می‌ماند که آن دو واقعه‌ای که قرآن ذکر نموده است از این جمله کدام دو واقعه می‌باشد، تعیین قطعی آنها مشکل است، اما به ظاهر هر آنچه از این‌ها سنگین و بزرگتر باشند که شرارت یهود هم بیشتر باشند و سرای سخت هم به آنها برسد همان‌ها مصداق این دو واقعه قرار گیرند، به واقعه چهارم و ششم می‌باشدند، در تفسیر قرطبی در این مقام حديث طويل و مرفوعی به روایت حذفیه نقل شده است که از آن‌ها مشخص می‌گردد که مراد از آن دو واقعه، واقعه چهارم و ششم می‌باشد، ترجمه آن حديث طويل از این قرار است.

حضرت حذفیه می‌فرماید: من به خدمت رسول خدا عرض کردم؛ پیت المقدس در نزد خداوند متعلّق، مسجد گرانقدری است، فرمود آری، او از همه‌ای خانه‌ای دنیا خانه‌ئی منظم و عظیمی است که الله تعالّی آن را برای سلیمان بن داوود یک از طلا و تقریه و جوهرات یاقوت و زمرد ساخته بود، و این بدين شکل که وقتی حضرت سلیمان یک تعمیر آن را اغاز نمود، حق تعالی جن‌ها را برای او مسخر گردانید، و آنها تمام این جوهرات و طلا و نقره را جمع نموده و از آن مسجد را ساختند، حضرت حذفیه می‌گوید: عرض کردم سپس تمامی این طلاها و تقریه و جوهرات از پیت المقدس به کجا و چگونه برده شدند؟ رسول خدا یک فرمود: وقتی بین اسراییل به نافرمایی خدا و غناها و کجکرداری مبتلا شدند، انپیا علیاً را به قتل رسانیدند، خداوند، بخت نصر را بر آنها مسلّط گردانید که شخصی محویسی
مواد، او حدود هفتصد سال بر بیت المقدس حکومت کرد، و در قرآن کریم
مراد از آیه «فاذًا جاوء و عدا اث سناوعنا علىا اولی باش شدید» همین
واقعه است، قشنون بخت نصر به مسجد قدس وارد شدند، مردان را کشتند و
زن و بچه‌ها را به اسارت گرفتند، و تمام اموال بیت المقدس را از طلا و نقره
و جواهرات بر یکصد و هفتاد هزار دشکه، حمل کردند و برندند، و در شهر
خویش، بابل گذاشتند، و تا حد سال بینی اسرائیل را برده خویش قرار
دادند، و انواع و اقسام خدمت با مشق و دلت آمیز از آنها گرفتند.
سبس خداوند متعلک یکی از شاهان فارس را در مقابل او برانگیخت، و او
بابل را فتح نمود و بقیه بینی اسرائیل را از اسارت بخت نصر آزاد کرد، و هر
مقدار اموالی که از بیت المقدس آورده بود، همه را به بیت المقدس
برگرداند، و باز بینی اسرائیل حکم داد که اگر شما به سوی نافرمانی و
گناهان برگردید، ما هم عذاب قتل و غارت رای بر شما برمی گردانیم، مراد از
آیه «عسی ربیم ان یزجمک و ان عدم عدن» همین است.
سبس وقتی که بینی اسرائیل به بیت المقدس برگشتند و تمام اموال و
وسایلشان در اختیار شان قرار گرفت به سوی نافرمانی و کردار ناپایاند،
برگشتند، آنگاه خداوند متعلک قیصر روم را بر آنها مسلط گردانید، مراد از
آیه «فاذًا جاوء و عدا اث لبوس و قیصرکه» همین واقعه است. قیصر روم از راه
بحری و بر، بر آنها تاخت و بسیاری را کشتند و اسیر کرد و باز تمام آن
اموال را راب یکصد و هفتاد هزار درشکه حمل نمود و با خود برده و در کنیسه
الذهب خود گذاشتند، که همه‌ای این اموال هنوز در آنجاست، و در آنجا
خواهند ماند، تا این که حضرت مهدی سپس آنها را راب یکصد و هفتاد هزار
کشتی حمل نموده، برمی گرداند و خداوند متعلک همه اولین و دیگرین را در
آنجا جمع خواهند نمود.

١ - الحدیث بطوله رواه القرطبه فی تفسیره.
در بیان القرآن آمده است که در قرآن ذکر شده است، مراد از آنها مخالفت با دو شریعت است، نخست مخالفت شریعت موسی و پس از بعثت حضرت مسیح مخالفت با شریعت عیسی، به دین شکل تمام آن وقایع که در بالا ذکر گردید، نخستین مخالفت می‌تواند مندرج گردد، پس از تفصیل وقایع نظرتان را به تفسیر آیات مذكور گلب می‌کنیم.

معارف و مسائل

حاشیه وقایع فوق الذكر این است که حق تعالی در خصوص بنی اسرائیل چنین قضاوت فرموده بود، تا زمانی که آنها از خدا اطاعت کنند، در دین و دنیا رستگار و پیروز خواهند ماند، و هرگاه از این منحرف شوند، ذلیل و خوار خواهند گشت، و به دست دشمنان کافر تباه و بر پاد خواهند رفت، و فقط این هم نیست که دشمن بر آنها غلبه نموده، به جان و مال آنها تجاوز کند، بلکه همراه با آنها قبله شان که بیت المقدس باشد آن هم از حمله دشمن محفوظ خواهند ماند، دشمن کافر شان در مسجد بیت المقدس داخل شده، به آن گستاخی نموده آن را منهدم می‌کنند، این هم قسمتی از مجازات، بنی اسرائیل خواهند شد، قرآن کریم از آنها دو واقعه را ذکر نموده است که نخستین واقعه در زمان شریعت موسیوی است. دوم در زمان شریعت عیسی، که در این هر دو مورد بنی اسرائیل از شریعت الهی زمان خویش، منحرف شده، سرکشی گردند، و در نخستین واقعه پادشاه کافر مجوسي بر آنها و بیت المقدس مسلط گردیده شد، که آنها را از بین برده، و در واقعه دوم شاه روم مسلط گردید که آنها را قتل و غارت نموده و بیت المقدس را منهدم و ویران ساخت، و در ضمن، این هم ذکر گردید که در هر دو مرحله وقتی که بنی اسرائیل نادم و تایب شدند، باز هم خداوند ملک، دولت و آل و اولاد آنها را به حال سابق در اورد.
پس از ذکر این در واقعه، خداوند متعال در پایان نسبت به این معاملات، ضابطه خویش را بیان نموده که «و ان عدتم عدا» يعني: (آگر شما باز به نافرمانی و سرکشی برگردید، پس ما هم چنین عذاب و مجازات را بر شما مسلّط خواهیم کرد) این ضابطه تا قیامت بقرار هست و مخاطبان آن همان بینی اسرائیلی هستند که در عهد آن حضرت موسی موجود بودند، و در آن اشاره‌اش شده است که در نخست از مخالفت شریعت موسوی و بار دور از مخالفت شریعت عیسوی شما در سرا و عذاب مبتلا گردیده اکنون در مرحله سوم عهد شریعت محمدی است که تا قیامت بقرار است، انجام مخالفت آن همان همان خواهد شد، چنانکه همچنین شدکه آنها با شریعت محمدی و اسلام مخالفت و روزیانده، پس به دست مسلمانان جلالی وطن کردن و خوار و ذلیل شدن، و در نهایت مسلمانان بر قبله آنان بیت المقدس دست یافتند، با این فرق که شاهان گذشته آنها را خوار و ذلیل گردانیدند و به قبله آنها، بیت المقدس، هم بی احترامی کردن، حالا مسلمانان بیت المقدس را فتح نموده، مسجد بیت المقدس را که از صدها سال منهدم و ویران بود دگر بار تعمیر کردن، و احترام قبله انبیا را مثل سابق به حال خود بر گرداندند.

حکایات بینی اسرائیل برای مسلمانان عبرت آموز است

واقعه فعلی بیت المقدس حلقه‌ای از آن رشته می‌باشد. به ظاهر هدف از بیان و تأکید بینی اسرائیل و گوش زدن نمودن مسلمانان این است که مسلمانان هم از این صورت اهی مسئنین نیستند، در دین و دنیا، عزت و شوکت، مال و دولت آنها وابسته به آطاعت خداوندی است، هرگاه آنها از آطاعت خدا و رسول منحرف شدند، پس دشمنان و کفّار بر آنها مسلّط گردیده خواهند شد. که به وسیله آنها بی احترامی نسبت به معابد و مساجد آنها انجام خواهد گرفت.
حادثه فاجعه‌ای که امروزه یهود بر بیت المقدس دست یافته، و به آتش کشیدن آن، تمام جهان اسلام را در پریشان کرده است، حق این است که این تصمیم همین فرمان قرآنی است، مسلمانان، خدا و رسول را فراموش کرده‌اند، و از آخرت غافل شده، در شان و شوکت دنیا غرق شده‌اند، و نسبت به احکام قرآن و سنت بیگانه شده‌اند، پس همان ضابطه قدرت الی‌پیش آمده که چند میلیون یهود برمی‌پل‌رده‌ها عرب غالب شده‌اند، و به جان و مال آنها آسیب رسانده‌اند، و از سه مسجدی که از نظر شریعت اسلام گرانقدر هستند، یکی که قبله تمام انبیاً بود از دستشان واده شد، و چنان قومی (یهود) بر آنان غالب آمده که در دنیا از همه بیشتر ذلیل و خوار به شمار می‌رفت.

مزید بر آن، چنان مشاهده می‌شوید که آن نه از حيث آمار در مقابله مسلمانان وقعتی دارد، و پس از حيث وسایل جنگی فعلی مسلمانان، حتی‌تی دارد، پس چنین معلوم می‌شوید که این حادثه به یهود هیچ عرّیتی نمی‌دهد، البته این مجازات سرکشی مسلمانان است، که از آن روش‌می‌شود که آنچه انجام می‌گیرد، به حساب مجازات کردار درد آنهاست و معالجه آن جر این چیز می‌گیرد که ما از بد اعمال خویش نادیده می‌شده و قلبی و خالصانه توبه کنیم، و به اطاعت خدا مشغول باشیم، و مسلمان واقعی شده از گنگ عظیم نتیجی و اعتماد بر دیگران باز آیم، پس حسب وعده رزابانی، انشاء الله بیت المقدس و فلسطین در تصرف ما دارد خواهد آمد، اما جای بسی تاشف است که فرمانروایان فعلی عرب، و مسلمانان آنها تا هنوز بر این حقیقت متنبه نشده و هنوز به کمک دیگران چشم دوخته‌اند، و برای بازگردن بیت المقدس طرح و نقشه می‌کنند که برای آن به ظاهر هیچ امکانی وجود ندارد. «فألي الله المشتكي»

تنها اسلحه و وسایلی که بیت المقدس و فلسطین، به وسیله آن بتواند به
مسلمانان برگردده، اثبات و رجوع به سوى خدا و یقین بر اخیرت و پیروی احکام شرعی و اجتناب از نفاقی و اعتماد به درگیران در معاشرت و سیاست، و اعتماد بر خدا و جهاد خالص شرعی و اسلامی است، خداوند فرمانروا یان عرب و سایر مسلمانان را در این جهت توفیق دهد.

یک معامله عجیب، حکایتی شگفت‌آور

خداوند متعال نبود روزی این زمین دو مکان را برای عبادت خویش قبلاً عبادت گزاران قرار داده است، یکی بیت المقدس و دوم بیت الله، و لی قانون قدرت نسبت به هر دو، جداگانه است، حفظ بیت الله و عدم تسلّط کفّار بر آن را خود خداوند بر عهده گرفته است، که نتیجه‌ان حادثه فیل است، که در سوره فیل در قرآن ذکر شده است، که شاه نصرانی یمن بیت الله حمله و شد، خداوند متعال او را لشکر فیل پیش از این که بیت الله نزدیک شوند به وسیله پرندگان هلاک و بر باد داد، اما نسبت به بیت المقدس این قانون بوده و وجود ندارد، پلکه از آیات مذکور معلوم می‌گردد، هرگاه مسلمانان به گمراهی و عصبانی مبتلا گردند، پس در مقام مجازات این قبله از آنها باز گرفته می‌شود و کفّار بر آنها غالب می‌آیند.

کفّار هم بندگان خدا هستند اما غیرمقبول

در نخستین واقعه فوق الذکر، قرآن بیان نمود که هرگاه اهل دین به سوى فتنه و فساد تنزل كنند، چنان بندگیان از بندگان خود را بر آنها مسلط می‌گردانیم، که در خانه‌های آنها وارد شده آنها را بکشند و غارت کنند، در اینجا قرآن کریم لفظ «عبادا لتنا» فرمود: عبادنا نفرمود، در صورتی که این مختصرتر بود، حکم‌شی این است که رضاوت و نسبت بنده به سوى خدا، بزرگترین اعجاز اوست، چنان که در ابتدای این سوره تحت «آمیر، بعیده»
بیان گردنده است، که اعراز و قرب نهایی که در شب معرج، به آن حضرت ارژانتی داشته شد، این است که قرآن در بیان این واقعه به جای این که اسم گرامی با صفتی از آن حضرت را بیان کنند، تنها لفظ «عبده» را فرموده است، این نشان می‌دهد که آخرين کمال و مقام نهایی انسان این است که خداوند متعال او را بند بخود خود دانسته و مورد نوازش قرار دهد. در این به مذکر کسانی که وظیفه مجازات بین اسراییل را انجام دادند، خود کافر بودند، خدا تعالی به جای این که از آنها به عبارت «عبادنا» تعبیر نماید، اضافت و نسبت را نقض نموده «عبادنا لانا» فرمود که در آن اشاره به این است که از نظر تكوین، همه بندگان خدا هستند، اما بدون ایمان، بندگانی مقبولی که بتوان آنها را به سوى خدا اضافت و نسبت داد، نیستند.

آن‌هذا الفاظان یه‌ییدی لَلّی هی‌اقوم و یَبِشرُ المُؤمِنین‏‏‌الذین این قرآن راه‌ی را نشان می‌دهد که از همه راست‌تر باشد، و مؤذن می‌دهد مؤمنان را به عمل نکین مکنند، که بی‌رفتاری ثواب‌بردگ. و این که کسانی که قبول‌نمی‌کنند آخرتی آماده کردیم برای آنها عذاب در درناک. و می‌خواهد انسان بدرد را آماده خواستنش نیکی را وَکَانَ الْإِنسَانُ عُجُوثًاۡۚ١١ و هست انسان عجول.

ربط آیات

در ابتدای سوره، از معجزه معارج، شأن رسالت رسول کریم با بیان گردنده و در این آیات به وسیله معجزه قرآن به اثبات رسیده شده است.
خلاصه تفسیر

به شک قرآن طریقهای را نشان می دهد که کاملاً راست است، (یعنی اسلام) و (پاداش و مجازات پذیرفته گان و منکران این طریقه را هم نشان می دهد که) به اهل ایمانی که کار نبک می کنند، مزه دی دهد که آنان را نوبت بزرگی خواهیم داد، و این را نشان می دهد، برای کسانی که به آخرت ایمان ندارند مجازات دردناکی آماده ساخته است و (بعضی) انسان (مانند کفّار) چنان برای بدى (عذاب) دعا می کنند که دعاهای نیکی (کرده می شود) و هر انسانی قدری (طبغاً) عجول است.

معارف و مسائل

"طریق اقوم" طریقهای که قرآن بدان هدایت می کند، "اقوم" گفته شده است، تفسیر اقوم این است که راهی است که قرب پی خطر و آسان، که به مقصد برساند. از این معلوم می شود، احکامی که قرآن برای زندگی انسان ارائه می دهد، جامع این سه وصف هستند، اگرچه انسان به وحش می کنند، ولی پروتردگار عالمیان که اوقات آن راه را در شوار یا خرط تحصو در می کند، و باد رفتار عالمیان که عالم به ذره ذره کاینات است، و ماضی و مستقبل در نظر شکسی است، این حقیقت را می دانند که به نفع انسان است، و جوان خود انسان از مجموع احوال آگهی ندارد، و خوب را از بد هم کاملاً نمیشناسد.

شاید به این مناسبت در آخرین آیه از آیات مذكور فرمود، که انسان بسا اوقات در عجله کردن خود، چنان دعا می کند که موجب بر باد رفت و تباهی اور در مشهد، که اگر خداوند متعال دعای او را قبول کند، هلاک خواهد شد.

۱ - قرطیبی.
ولی خداوند متعال‌گاهی مواقع این گونه دعاها را فوراً قبول نمی‌کند، تا این که خود انسان موجه می‌شود که این تفاوت‌های من اشتباه و برای من خیلی ضرر بوده است، و در آخرین جمله ضعف طبعی انسان را به صورت ضابطه بیان نمود، که انسان طبیعه عجول قرار گرفته است، که به ضرر و نفع سطحی جسم می‌دوزد، و نسبت به انجام بینی و عاقبت انگیزشی، کوتاهی می‌کند، راحت وقت را اگرچه خیلی کم باشد، بر راحت بزرگ و دایم ترجیح می‌دهد، حاصل این تقریب این است که در این آیه ضعف طبعی برای عموم مردم بیان شده است.

بعضی از ائمه تفسیر این آیه را به واقعه‌ای ویژه‌ای مرتبط دانستند، و آن این است که نضر بن حارث یک بار در مغالطت با اسلام چنین دعا دارد که در آیه 32 سوره انسال آمده است «اللهی این که باعث به خداوند می‌گردد در نزد حجاره از الساء او انتها باذاب الیم» یعنی (خداوند گردد این اسلام در نزد حجاره از الساء او انتها باذاب الیم) پس در آینه صورت مراد از انسان، این انسان مخصوص است، یا مراد کسانی هستند که با هم طبع باشند.

و جعلنا اللیلْ و الْنهارْ ایتینِ قِحْوْنَا ایتّ اللیلْ و جعلنا ایتّ النَّهارْ
و گردنگان یبد و روز را دو نمونه، پس محو کرده ایمو نمونه شبر و گردنگان دیگر نمونه روز را مبیزه لی بنعْوا فضلًا مین یکم ولعلعْمَا عادً السَّنینْ و المیسناب و برای دیدن، تا چه تلاش کنید فضل پروردگار خود را، و تا چه بدناده آمار سالها و حساب را، و گلُ شیبی فضلًا تفصیلًا (۱۲) و گلُ انسانی آلزمنه طایبیهٔ عُنْبیهٔ همهچیزهار روشن بیان کردیم، و هرسان که هست متصل کردنی هم‌شانس بداوا را به گردش.
و عطیر الله یوم القيمه كتاباً يلقیه منشوراً (14) قرآ كتابك
وبيرون أوردهم شن مدهيم بها و روز قيمات كتابككه مي بيند ان راحت خودا.
کی یتفیسک الیوم علیک خسیباه (14) من اهتدی قلیام یپنیدی
خودت کافی هستی امروز برای محاسبه خویش، هر کسی که به راه آمد، پس به راه آمد
ا نفصه و من ضل قلیام یضل علیها و لا نزر و ازره
برای نفع خود، و هر کس که کمره شده برای ضرر خود و برکی فائق نمی شود
و وزر أخرى وما کتابتیا عیتین حکی نبعت رسولاً (15)
بار دیگرى و ما نمی آورم بل تا به نفرستیم پیامبری.

خلاصه تفسیر
ما شب و روز را دو نشانه (از قدرت خود) قرار دادیم، پس نشانه شب
(خود شب) را تاریک گردانیدیم و نشانه روز را روشن گردانیدیم (كه همه
چیزها بدون مشقت در آن دیده شوند) تا که (در آن) رزق پروردگار خودرا
تلاش کنید، و (از رفت و آمد شب و روز و امتیاز رنگ هر دو که یکی روشن
و دیگری تاریک است)، و اختلاف مقدار هر دو تا، تعداد سالها و حساب
(چیزهای کوچک دیگر) را دریابیده، و (چنانه که در نخستین رکوع سوره
یونس بیان شده است)، و ما هر چیز را کامل با تفصیل بیان کرده ایم، (در لوح
محفوظ تفصیل کامل همه کابینات بدون استثنای وجود دارد)، و در قراران کریم
به قدر ضرورت تفصیل داده شده است، لذا این بیان می تواند به جانب هر دو
منسوب باشد، و ما عمل هر انسان (عامل) را (چه نیک باشد یا بد) گلوبند
او قرار دادیم (یعنی: عمل هر شخصی با او لازم و ملزم است) و (سپس)
در روز قیامت اعمال نامه او را برای (دیدن) او بیرون (آورده در پیش او)
قرار می دهیم، که آن را، باز می بیند (و به او گفته می شود) نامه اعمال
نوشته‌ی بر کتاب با شاخص انتخاب شده است که کرده‌این در تاریکی شبد سپس نشان داد که در تاریکی گردن‌داشتن شبد و روشان ساختن روز حکم‌منتهای بزرگی وجود دارد که حکم‌تان تاریکی گردن‌داشتن شبد را در اینجا ذکر نمود، در آیات دیگر آمده است که تاریکی شبد با خواب و استراحت مناسب است و قدرت، چنان نظامی بر قرار کرده است که هر انسان و حیوان در تاریکی شبد به خواب می‌رود، همه‌ی عالم در یک وقت غرق خواب می‌باشد، و اگر برا خواب مردان مختلف، اوقات مختلفی مقرر می‌شود، پس به سبب سر و صدا و کار و کسب بیداری خواب استراحت کنندگان حرام می‌شود، و برای روشن گردن‌داشتن روز در اینجا دو حکم دیوان نموده...
مراد از گلوبند قرار گرفتن نامه اعمال
مراد این است که انسان در هر کجا و هر جایی که باشد، صحیح‌های اعمالش با او همراه می‌باشد، و عمل او در آن ثبت می‌گردد، و هرگاه که بهترین بسی، بسته و نگه داشته می‌شود، سپس روز قیامت صحیح‌های عمل هر یکی به دست او داده می‌شود، که خودش آن را خواند و در دل خود قضاوت کند، که مستحکم ثواب است یا مستحکم عذاب.
از حضرت قتاده منقول است که در آن روز مردمان بی‌سواد هم نامه اعمال خود را می‌خوانند، در این مقام اصفهانی به روایت حضرت ابو امامه نقل کرده است، که رسول خداً فرموده است: در روز قیامت وقتی که نامه‌های اعمال بعضی از مردم به دست آنها داده می‌شود، می‌بینند که بعضی از اعمال نیک از آن ثبت نیست عرض می‌کند: پروردگارا فلان و فلان عمل من در این درج نیستند، از طرف حق تعالی به او پاسخ داده می‌شود که ما آن اعمال را از این جهت محو کردیم که تو غیبت مردم را می‌کردی از.
تشريح عدم عذاب بدون بعثت رسول

براساس آیه فوق بعضی از فقهاء قائلند که با وجود کفر، بیان کفار عذاب نمی‌رسد که هیچ پیامبری نزد آنها نیامده و دعوت رسول به آنها نرسیده باشد، و نزد بعضی از ائمه، هر که عقاید اسلامی را بتواند به وسیله ای دریابد، مانند وجود خدا و یگانگی او و غیره، و با وجود این که این امر را انکار کند بر کفر خوش عذاب داده می‌شود، اگرچه دعوت هیچ رسول و نبی به او نرسیده باشد، البته بر عموم معاصی و گناهها بدون دعوت و تبیغ انیابد، مجازات به او نمی‌رسد و بعضی در اینجا لفظ رسول را عام قرار داده‌اند که چه آن رسول و نبی باشد یا عقل انسانی که آن هم از حیثی رسول خدا است.

اولاد مشرکان معدود نمی‌شوند

در زیر آیه‌ای «لا تزر واژه وزر اخیر» در تفسیر مظهری آمده است، که از این آیه ثابت می‌گردد که فرزندان کفار و مشرکین اگر قبل از بلوغ بهم‌برند، به آنها عذاب داده نمی‌شود؛ زیرا به علت کفر پدر و مادر، مستحق عذاب نمی‌باشند، اقوال ائمه فقه‌ها در ارتباط با این مسئله با هم مختلف است، که در اینجا نیازی به تفصیل آنها نیست.

و اگر آذر دنا آن نهلک قریه‌ای آمرنا مدر فیها قفسقوا

و هرگاه خوستیم که هلاک کنیم دهی را، دستور دادیم به منتظمان آن، پس نافکاران و کردند فیها قفصقاً علیها القول قدرزناها تدمیراً ۱۵۱ و کم آهنگنا این الفروون دران، پس ثابت برد ایها خسخرا فرمودیم تا بپرهمدن، و بسیار غارت کردنیم قرن‌هارا من بعید نوح و کنی پریبک یذنوب عیهاده خبرابصراً ۱۷

پس از نوح، و کافی است پروردار نوبه گنده بنگان دانای، بیانا.
ربط آیات

در آیات گذشته آمده بود، قانون الهی است، تا وقتی که هدایات او به وسیله انبیا و نبیینه به قومی نرسیده باشند، و آنها باز هم از آن اطاعت نکنند، بر آنها عذاب نفرستد. در آیات فوق الذکر صورت دیگری آن، بیان شده است که هرگاه پیام خدا و رسول به قومی برسد و باز هم آنها سرکشی کنند، بر آنها عذاب عمومی فرستاده خواهد شد.

خلاصه تفسیر

و هرگاه به خواهیم دهیم، یا (که به علّت کفر و نافرمانی حسب مقتضای حکم‌الله مستحق هلاک گردد) هلاک کنیم، پس (آن را قبل از بعثت رسل هلاک نمی‌کنیم، بلکه قبلأ به وسیله رسولی، متعمنان آن (ده) را (امیر و رئیس‌ها) را خصوصاً و عوام الناس دیگر را عموماً به ایمان و اطاعت دستور می‌دهیم، پس (وقتی که) آنان (دستور را قبل نکنند، بلکه) فساد بر یا کنند، آنگاه حمیت بر آنها تمام می‌شود، پس آن را تا به و نابود می‌سازیم (و طبق این قانون) بسیاری از امّت‌ها را پس از (عهد) نوح می‌یابد به سبب کفر و معصیت آنها را هلاک کنیم (مانند عاد، نموذ و غیره)، و غرق و هلاک شدن قوم نوح مشهور و معروف است، لذا به «من بعد نوح» اکتفا گردید، خود قوم نوح را ذکر ننمود، و می‌توان چنین گفت که: در ابتدای آیه ۳ سوره اسراء «ذریه من حمیت مع نوح» از لطف حمیت اشاره‌ای به طوفان نوح شده است، و آن را بیان هلاک قوم نوح قرار داده (در اینجا مابعد نوح علیاً را ذکر نمود) و پروردگار تو که دانا و بینا به گناهان بندگان است، کافی است، (پس هر کسی به هر نوع گناهی مرتكب شود مجازات آن را خواهد دید).
معارف و مسایل

یک شب‌های مبارک است، زمانی که از ظاهر الناز آیه «از آن از آمرنا» امکان دارد این شب‌های مبارک بر کل مقصود خداوندی هلاک آنها بود، لذا این آیه می‌شود توسط انسان به آنان دستور به ایمان و اطاعت داد، و سپس نفس و فنجار آنها را سبب عذاب آنها قرار داد، همچنین از طرف او تعالی انجام گرفته است، پس در این صورت بندگان پیچاره معذور و مجبور شدند، لذا تقصیر آنها چیست؟ نسبت به پاسخ آن در ضمن ترجوع و خلاصه تفسیر اشاره شد که خداوند متعال به انسان عقل و اختراع داده، و راه عذاب و ثواب را مشخص نموده است، وقتی کسی با اختراع خود، به کاری اقدام می‌کند که موجب عذاب است پس عادت الهی این است که اسباب عذاب را مهیا می‌کند پس سبب اصلی عذاب، عقید و قصد خود از نسبت به کفر و معصیت است، نه اراده محض، لذا او نمی‌تواند معذور باشد.

تفسیر دوم آیة مذکور

مفهوم مشهور لفظ «آمرنا» همان است که در بالای یاد شد، يعني ما دستور دادیم، اما قرائتی این لفظ در این آیه مختلف می‌باشدند، در قرآنی که ابو عثمان نهذی، ابو رجاء، ابو العلیه و مجاهد اختیار کرده‌اند این لفظ به تشديد می‌نماید تمام است، يعني: «آمرنا» که معنی آن ما امیر و حاکم گردنی‌دیم است، مردمان متنعمن و تروتمندان را که به نفس و فتجور مبتلا شده‌اند، و موجب عذاب همه‌ی قوم قرار گرفتند.

و در قرائتی از حضرت علی و حضرت ابن عباس این «آمرنا» خواندند شده است که تفسیر آن از خود آنها (اکثر) نقل شده است، يعني: وقتی که خداوند متعال بر قومی عذاب نازل می‌فرماید، علامت ابتدايی آن این است که در آن قوم مردمان متنعمن و تروتمند بسیار می‌شوند و به وسیله
فطق و فجور خویش سبب قرار می‌گیرند تا قوم به عذاب مبتلا گردند، حاصل نخستین قرآءات از این‌ها یا این است که چنین مردان متنموم و ثروتمند، حکام قوم قرار داده می‌شوند، و حاصل قرآه‌های دوم این است که در قوم چنین افرادی به کنار وجود دارد، از هر دو، چنین معلول شد که حکومت چنین مردان عیش و نوش طلب، یا کثرت آنها، چیز خوبی نیست بلکه نشانه‌ی عذاب الهی است، وقتی که حق تعلیق از قومی ناراضی باشد، و بخواهد آن‌ها را به عذاب مبتلا کند، پس علامت ابتدایی آن، این است که در آن قوم چنان مردان، حاکم و رئیس قرار داده می‌شوند، که عیش و نوش طلب و عیاش باشند، یا اگر حاکم نباشند در افراد آن قوم، به کثرت می‌باشند. نتیجه هر دو صورت این است که اینها در شهوت و لذات مست شده، نافرجامان خدا را خود هم انجام می‌دهدند و برای دیگران هم راه را هموار می‌کند و در نهایت عذاب خدا بر آنان نازل می‌گردد.

متاثر شدن قوم از ثروتمندان، طبعی است

ذکر ثروتمندان خویش به طور ویژه، اشاعر به این است که طبعاً عوام از اخلاق و اعمال حکام و ثروتمندان متاثر می‌شوند، هرگاه اینها به عمل باشند، کل قوم به عمل خواهد شد، لذا کسانی که خداوند متعال به آنها مال و ثروت عنايت نموده است، بايد بیشتر به فکر این باشند که اعمال و اخلاق خویش را اصلاح کنند، نباید آنها در عیش پرستی غرق شده، از این امر مهم غافل شوند، و تمام قوم به سبب آنها به راه انحراف نرود، پس وبال اعمال بد قوم هم بر آنها واقع خواهد شد.

مَـمَـنَـکُـنَـ یُـرَبَـیُـ الْعَاجِلَةُ عَجْلَانًا لَّهُ فِيهَا مَا نَشَآءُ

هر کس خواسته باشد نخستین خانه را، به زودی می‌دهم اورا در آن، آنچه بخواهم.
خلاصه تفسیر

هر کسی که (در پاداش اعمال نیک خویش، تنها نفع) دنیا را تیز کرده باشد (چه بدان خاطر که منکر آختر است) یا از آن جهت که از آختر غافل است (ما برای چنین شخصی در این جهان آنچه را بخواهیم (با این نیز برای همه نیست، بلکه) برای هر کس که بخواهیم فی الحال خواهیم داد، یعنی: در این جهان مقداری پاداش داده می‌شود سپس (در آخرت خاکی به اؤسم رسد، بلکه در آنجا) برای او جهانی تجویز می‌کنیم که او در آن بد حال رانده (در بار) شده، داخل می‌شود، و هر کسی (به پاداش عمل خود ثواب) آختر راهیت کرده باشد، و کوششی کند که در خور آن باشد، (با این مطلب که هر کوشش مفید نیست، بلکه تنها سپر کوششی مفید است که موافق با شریعت و سنّت باشد؛ زیرا دستور به چنین کوششی داده شده است، عمل و کوششی که برخلاف شریعت و سنّت باشد، مقبول نیست) به
شرطی که آن شخص مؤمن هم باشد، پس سعی چنین اشخاصی بذریفته می‌شود (خلاصه، شرایط پیروزی در بارگاه خدا چهار تاست: نخست؛ تصحیح نتیجه، یعنی تنها نتیجه ثواب آخیر را داشته باشد که در آن اغراض نفسانی دخالتی نداشته باشد، دوم مطالب با آن نتیجه، عمل و کوشش کند که تنها از نتیجه و اراده کاری ساخته نمی‌شود، ثالثی که مطالب با آن عمل نکند، سوم تصحیح عمل یعنی: سعی و عمل موافق به شریعت و سنن باشد؛ چهار دویدن و کوشش نمودن به جهت خلاف مقصود، به جای این که مفید باشد، انسان را بی‌پشت، از مقصود دور می‌سازد، شرط چهارم از همه مهمتر و معیاری است، تصحیح عقیده است، یعنی ایمان است و بدون این شرایط هیچ عملی مقبول بارگاه الهی نیست، و نابلی شدن کافار به نعمت‌های دنیا، نشانه‌ای این نیست که اعمال آنها مقبول است؛ زیرا نابلی شدن به نعمت‌های دنیا، مختص مقبلان بارگاه نیست، بلکه از عطای (دینی‌ای) پرورده‌گار تو، ما به این (مقبولان) هم کمک می‌کنیم و به آنها (غیرمقبولان) هم (کمک می‌کنیم) و عطای (دینی‌ای) پرورده‌گار تو (بر هیچ کس) ممنوع نیست، بنگرید ما (در این عطای دینی‌ای بدون شرط ایمان و کفر) هر یکی را بر دیگری چگونه بتری داده‌ایم. (حتی اکثر کافار از اکثر مؤمنان نعمت و ثروت بی‌پشتی دارند؛ زیرا این امر قابل توجه نیست) و البته آخیرت (که مختص مقبولان بارگاه است آن) به اعتبار درجات، و فضیلت، بسیار بزرگ‌تر است؛ (لذا باید بدان اهمتمام ورزید).

معارف و مسائل

در آیات مذکور وقتی ذکر و مجازات کسانی به میان آمد که تنها به عمل خویش دنیا را اراده می‌کنند، الاقبال «من کان یاری العالجة» به کار رود که بر استمرار و دوام دلالت دارد، و مطلب آن، این است، که این مجازات دوزخ
 فقط در صورتی است که در هر عمل هر وقت تنها غرض دنیا، وجود داشته باشد، و اصلاً در فکر و خیال آخرت نباشد، و در بیان اراده آخرت و جزای آن لفظ "اراده" استعمال نمود، و مفهوم آن، این است که مؤمن و مربوط به هر عمل آخرت را اراده کند، آن عمل او مقبول خواهد شد، اگرچه در نیت عملی دیگر، فساد هم شامل باشد. اولی فقط می تواند حال کافر و منکر آخرت باشد، لذا هیچ عمل ای به پذیرفته نیست، و دوم حال مؤمن است که هر عمل او که با خلوص نیت برای آخرت باشد، و بقیه شرایط آن هم وجود داشته باشد، آن پذیرفته خواهد شد، و آن عملی که در آن اختلاص نباشد یا که شرایط دیگر در آن یافته نشود، پذیرفته نخواهد شد.

بدعت و خودراتی هر چند به ظاهر خوب باشد، مقبول نیست.

در این آیه با سعی و عمل، لفظ "سعیها" را اضافه نموده و نشان داده شد، که هر عمل و هر کوششی نه مفید است و نه مقبول درگاه الهی، بلکه آن عمل و سعی ای معنی است که مناسب با مقصد (آخرت) باشد، و مناسب بودن و نبودن فقط از بیان خدا و رسول علیه السلام معلوم می گردد، لذا اعمال نبکی که به راههای خودراتی و خودساختگی انجام داده می شوند، که شامل رسوم عموم بدعتات می شود، آنها هر چند به ظاهر خوب و مفید به نظر برسند چون سعی مناسب آخرت نیست، لذا نه در نزد خدا مقبولند، و نه در آخرت مفید و کار آمد هستند.

در تفسیر روح المعاني در تشریح لفظ "سعیها" در ضمن این که سعی مناسب نیت باشد، نوشته است: در آن عمل، بايد استقامت هم وجود داشته باشد، يعني عمل مفید آن است که مطلوب سنت هم باشد، و بر آن استقامت و مداومت هم داشته باشد، عملی که گاهی اوقات به صورت پراکنده آن را انجام داد، و گاهی دیگر انجام نداد، کاملاً مفید واقع نخواهد شد.
لا تجعل مع الله إلّا أخرين فتعدوا مذمومًا خذّولًا (٢٣) وقضى休闲

مقرر نكن با خدا حاكم دِيگری، پس می‌نشینی نکوهیده و بیکس. و حکم کرده پورودگار تو

الانتعدها إلا يیاه ویالاین احساننیا يیلىغَ عنّدک الكبير احدهمَا

که نیستید به جوا، و براماد وبدر احسان کنید. اگر برسد به پیش تو، به کهنسالی یکی

أو كلاههم أقا تقل هّنآ أف و لا تنهرهُا و قل هّنآ قولًا كریما (٢٣) و

یا هر دو تا، پس نگوه آنها اف، و بانک نزن ب آنها و بگوه به آنها قول مؤدبانه. و

أخفض هّنآ جناح الدل من الرحمه و قل رب أزحمهُا كجا

پستکن براشان بآوی عاجزی را ازروی نیامندی، و بگو پورودگار برآهنزرحمون جنانه

رییانی صغيرًا (٢٣) زیگُم أعلم یما في نفوسم إن تکونوا

ترپیکردنندرا درکوتی. پورودگار تو خوبی داندآنچه درنفوس شماهست اگرباشید

صاحبین قائلین کان للذوایین غفورًا (٤٥)

نیکوا، پس او رجوع کنندگان را می‌آمرد.

ربط آیات

در آیات گذشته نسبت به قبول اعمال، چند شرط ذکر گردید، که از آن جمله یکی این هم بود که آن عمل می‌تواند مقبول گردد که با ایمان و مطابق با شریعت و سنت باشد. در این آیات به بعضی اعمال مخصوص، راهنمایی گردد که نشان داده شرع می‌باشد و اجرای آنها موجب فتلاح آخرت و خلاف ورژی آنها سبب هلاکت در آخرت است، و چون در شرایط مذکور مهم‌ترین شرط ایمان بود، لذا اول از همه حکم توحید بیان گردید، سپس احكام متعلق به حقوق مردم.
خلاصهی تفسیر

(حکم اول توحید «لا تجعل مع الله الها آخر» یا مخاطب) هیچ معبدی را شریک خداوند قرار نده (یعنی: شرک تورز) در غیر این صورت تو به حال و بی یاور و مددکار شده، می‌نشینی (سبس این را تأیید نموده است که) پروردگار دستور داده است که غیر از او را (که معبد بر حق است) کسی دیگر را عبادت نکن (روش تفکیکی سعی آخرات این است).

حکم دوم از ای احقوق والدین است و بالالدین احسانان» و با پدر و مادر خوش با حسن سلوك رفتار کنید اگر در نزد شما یکی از (از آنان) و یا هر دوی آنها به (سن) بسی رپرنسند (که به سبب آن محتاج خدمت نباشند، و خدمت آنها طبعاً سنتی باشد، در آن زمان هم چنین ادب را به چا آورید که) هیچ گاه به آنها، (حتی) افزگو وید و آنان را آزار نرسانید و کاملاً مؤذب‌بانه با آنها صحبت کنید و در جلوی آنها با شفقت و خاکسازی پست بشوید و (برای آنها به بارگاه خدا) چنین دعا کنید که: پروردگارا بر هر دو رحم فرمایا چنان که آنها مرا در کودکی تربیت کردنده (و تنها بر این توافق و تعظیم ظاهری اکتفا نکنید بلکه در دل هم اراده ادب و احترام آنها را داشته باشید، زیرا) پروردگار شما راز دل شما را کاملاً می‌داند (و از این جهت برای شما جهت تسهیل آن، حکمی سهل می‌دهد که) اگر شما (در حقيقة و از تن دل) سعادتمند باشید (و از اشتیاق یا دلتگی یا نازگ مزاجی از شما کوتاهی ظاهری، پیش آید، سپس نامد شده معدود برخوایهید) پس خطای توبه کنندگان را می‌آرزد.

معارف و مسائل

ادب، احترام و اطاعت والدین اهمیت بزرگی دارد

امام قرطبه فرموده است: حق تعالی در این آیه ادب و احترام والدین و
حسن سلیوک با آنها را به عبادت خود وصل نموده و واجب قرار داده است، چنانکه در آیه ۱۴ سوره لقمان شکر آنها را به شکر خود وصل نموده و ضروری دانسته است، که: "آن اشکاری ول والدینک" یعنی: (من را و والدینت را سپاس گوی) از این آیه ثابت می‌گردد که پس از عبادت خداوند، اطاعت والدین از همه مهم‌تر و مانند شکر‌گزاری خداوند شکر‌گزاری والدین واجب است، حدیث صحیح بخاری هم بر آن گواه است که در آن آمده است: «کسی از رسول خداوند پرست: محبوب‌ترین عمل نزد خداوند کدام است، فرمود: حسن سلیوک با والدین».۱

فضایل خدمت و اطاعت والدین در روایات حديث
۱- در مسند امام احمد و سنن ترمذی و ابن ماجه و مستندی حاکم به سند صحیح از حضرت ابو الدرداء مروی است که رسول الله ﷺ فرموده است: «پدر، دروازه وسطی جنّت است لذا اگر دارید که آن را حفظ نماید یا ضایع گردانید».۲

۲- در جامع ترمذی و مستندی حاکم از حضرت عبدالله بن عمر مروی است و حاکم آن را صحیح دانسته است که رسول الله ﷺ فرموده است: «رضای خدا در رضای پدر است و ناخشنودی خداوند در ناراضیتی پدر است».۳

۳- ابن ماجه به روایت حضرت ابو امامه نقل کرده است که: «کسی از رسول خداوند سؤال کرد: والدین بر اولاد چه حقی دارند؟ آن جناب فرمود: آن دو، جنّت یا دوزخ تو می‌باشند، با این مطلب که اطاعت و خدمت آنها آدمی را به جنّت و پی‌ایادی و ناراضیتی آنها به دوزخ می‌رساند. ۴- بیهقی در شعب الایمان و ابن عساکر به روایت حضرت ابن عباس ﷺ».

۱- قرطبه. ۲- مظهری.
نقل کردهاند: رسول الله ﷺ فرموده است: «هر کس که به خاطر خدا مطيع والدین باشد، برای او، دو در از بهشت بزد می‌شود، و هر کس که نافرمانی آنها باشد، برای او، دو در از دوزخ بزد می‌گردد»، و اگر آماده و پدر یکی باشد، پس یک در از جنّت يا جهنم بزد می‌شود، کسی سؤال کرده: «آیا در این صورت و عید جهّم هم وجود دارد؟» که والدین بر آن شخص ظلم کردهاند؟ آن جناب‌تان سره مرتبه فرمود: «و این ظلمان و این ظلمان» معنى بر نافرمانی و ایذارسانی والدین، و عید جهّم آمده است، اگرچه آنها بر فرزندش ظلم کرده باشند، حاصل آن این که او از این حکم اطاعت نکرده است. بنابراین روند، که هر آنها ظلم کردهاند او از حکم او اطاعت نکرده است، برادر. ۵- بهته قبّه به روايت حضرت ابراس نقل کرده است که رسول الله ﷺ فرموده است: «هر پسر فرماتبرداری که بر والدین، بی‌دیده رحمت و شفقت بنگرد، در عوضه هرسگاه ثواب یک حج مقبول به او می‌رسد، مردم عرض کرده‌اند: حتی اگر از روزی صد بار نگاه کند، آن جناب ﷺ فرمود: آری اگر صد مرتبه هم نگاه کند، برای هر نظر همین ثواب به او می‌رسد، خداوند بزرگ است، در خزانه او کسی وجود ندارد، بر حق کشی والدین قبل از آخرت، در دنیا هم مجازات مقرّر می‌گردد.» ۶- بهته قبّه در شعب الیوان به روايت ابوبکر نقل کرده است که رسول‌خدا ﷺ فرموده است: «مجازات بقیه گناه‌ها را خدا از هر که بخواهد، تا قیامت به تأییدی انداده مگر حق کشی و نافرمانی والدین که مجازات آن، قبل از آخرت در دنیا هم به آدمی می‌رسد!».

اطاعت والدین در چه چیزهایی واجب و مجال مغالطت در کجاست؟ علم و فتق اتفاق نظر دارند که اطاعت والدین تنها در کارهای جایز.
واجب است، و در کارهای ناجایز یا گنجه واجب به جای خود، جای هم نیست، در حدیت آمده است که «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»
یعنی: در نافرمانی خالق اطاعت هیچ مخلوقی جای نیست، برای خدمت و حسن سلوق والدین لازم نیست آنان مسلمان باشند.

امام قرطیب در شهادت بر این مسئله، واقعه حضرت اسماء رضی الله عندها را از صحیح بخاری نقل نموده است که او از رسول خدا پرسید: مادرم به مشترک است برای ملافات من آمده، آیا برای من جایی است که خاطر او را بدارم و مدارايش کنم، آن حضرت فرمود: «صلی آمک» یعنی صله رحم و خاطرداری و مدارا مادرت را به جا نیاور.

قرآن کریم در خصوص والدین کافر در آیه ۱۵ سوره لقمان فرموده است: «وصا حبها في الدنيا معروفا» یعنی: (کسی که والدین کافر باشند و به او دستور بدهند که کافر باش، پس اطاعت آنها در این امر جای نیست). اما در این جهان از این، حسن سلوق و مدارا یکدیگر است که مراد از طریق معروف این است که به آنها حسن سلوق و مدارا شود.

مستسیا وقتی که جهاد فرض عین نشده و به درجه فرض کفایه باشد، برای هیچ فرزندی جای نیست، که بدون اذن والدین در جهاد شرکت کند، در صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن عمر مروی است، که یکی به محضر آن حضرت به نیت شرکت در جهاد حاضر شده، از آن جناب اجازه خواست، آن حضرت از او پرسید: والدین شما زنده هستند؟ عرض کرد. آری، زندهاند، سپس آن حضرت فرمود: «فیهم فتح» یعنی پس تو در خدمت آنها مانده جهاد کن، با این مطلب که با در خدمت آنها بودم، به تو ثواب جهاد می رسید، روايت دیگری نسبت به آن چنین مذكور است که او گفت: من والدینم را در حال گریه رها کردم و آمدم، آن جناب فرمود: برو آنها را خندان ساز، چنانکه آنها را به گریه اندادیه.
یعنی برو به آنها بگو: من برخلاف رضای شما به جهاد نخواهم رفت.

‌مستند = از این روایت معلوم شد، تا وقتی که چیزی فرض عین یا واجب
‌علی الینیم، می‌توان در درجه کفایه قرار گیرد، چون آن کار بدون اذن والدین
‌برای اولاد جایز نیست، تکمیل تحصیل علم دین و سفر برای تبلیغ دین هم
‌مشمول همین حکم است که اگر کسی به میزان فرض، علم دین حاصل کرد
‌سفر نمودن برای عالم شدن بدون اجازه والدین و همچنین برای تبلیغ و
‌دعوت دین جایز نیست.

‌مستند = دستور حسن سلوك که برای والدین در قرآن و حديث آمده است,
‌ شامل این هم می‌شود، کسانی که با والدین خویشاوندی یا دوستی
‌داشتند، با آنها هم با حسن سلوك رفتار کنند، به ویژه بعد از وفات والدین،
‌در صحیح بخاری به روایت حضرت عبداللهم، عمر رضوی است، که رسول الله
‌فرمود: بزرگترین حسن سلوك، با پدر این است که پس از وفات او با دوستان
‌او به خوبی رفتار کند و حضرت ابوسعید بدری نقل کرده است که: من با
‌رسول خداوند نشسته بودم که یکی از انصار آدم و پرسردی، یا رسول الله
‌پس از وفات مادر و پدر، هم حقی از آنها بر ذمّه‌ی من باقی است؟
‌آن جناب فرمود: آری برای آنها دعا استغفارت نمودن و تکمیل عهده‌ی
‌که با کسی کرده‌اند و اكرام و احترام دوستان آنها، و با خویشاوندان صله
‌رحم نمایید که رشته خویشاوندیان توسط آنها باشد، اینها حقوق والدین
‌است که پس از مرگ آنها هم برمی‌توانی می‌باشند.

‌عادت آن حضرت رضی الله عن‌ها برای دوستان او هم هدیه ارسال می‌داشت که هدف از آن
‌ادای حق حضرت خدیجه رضی الله عن‌ها بود.

1 - قرطبه.
مراعات ادب والدین به ویژه در پیری
خدمت و اطاعت والدین از آن حيث که پدر و مادر هستند، مختص به عمر و زمانی خاص نیست. حسن سلوق با والدین در هر سن و سال و حالتی واجب است، اما در ارای فرضی و واجبات، احواض عادتاً منع می‌شوند. اسلوب عمومی قرآن حکیم درباره آن احوال، این است که برای تسهیل عمل به احکام، از چند جهت اذهان را تربیت یعنی کند، و در جنین اوضاعی برای مزید پایین‌دنی عمل بر احکام، تأکید می‌فرماید. زمان سالخوردگی والدین که محتاج به خدمت اولد می‌باشد، و مدار زندگی آنها وابسته به رحم و کرم اولد قرار می‌گیرد، در آن هنگام اگر از طرف اولد کوچکترین کم لطفی و پی توجیهی احساس شود، بر قلوب آنها جریحه پدید خواهد آمد، و از طرف دیگر، عوارض بی‌پروی طبعتاً انسان را بداخل اخلاق می‌کند، سوی این که در آخر عهد پیری که عقل و فهم هم از کار می‌افتد خواهش‌ها و مطالب‌های آنها به گونه‌ای قرار می‌گیرد، که انجام آن برای اولد مشکل می‌باشد. قرآن حکیم در جنین اوضاعی، در ضمن این که دستور داده است، از والدین دلچوی و آسیش به عمل آید و را به زمان کودکی خودش تذكر داده که پیش از این تو هم به والدین اختیار داشتی، و امروز آنها محتاج تو شده‌اند، پس همانگونه که آنها راحت و خواهش‌های خود را فدا(to کردن)، و سخنان غیر اعاظل‌انه تو را اظهار محبب تحمیل نمودند، پس اکنون نیازمندی بر آنها روز آورده، مقضی‌اها عقل و شرایط این است که پاداش احساس و نیکی های گذشته را ادا نمایی، در آیه فوق از «کمای ریبانی صغيرا» به این اشاره شده است، و در آیات مذکور نسبت به زمان رسیدن والدین به پیری، چند حکم مؤکد صادر شده است.
نخست این که حتماً اف هم به آنها نگوید، مراد از لفظ «اف» هر آن کلمه‌ای است که در آن اظهار ناراحتی خویش باشد، حتی با شنیدن صحبت
آنها آه سرد کشیدن که موجب ناگواری آنها باشد آن هم مشمول مفهوم کلمه‌ی "اف" است. در حديثی به روايت حضرت علی کرم الله وجهه آمده است که رسول خدا فرمود: اگر در ایذا رسانی از کلمه‌ی "الف" کلمه‌ی بایین تری وجود می‌داشت یقینا آن هم ذکر می‌شد، حاصل آن که هر چه نسبب به والدین کو چکترین ناراحتی ایجاد کند، آن هم ممنوع است.

حكم دوم است «ولا تنهر هما» معنی لفظ نهر زجر و توبیخ کردن است که ظاهر است آن هم موجب ایذای است.

حكم سوم «و كل هوا قولا كريما» دو حکم قبلی سلبی بودند که در آنها از کوچکترین ناراحتی والدین جلوگیری شد، حکم سوم ایجادی است که هنگام صحت با والدین ادب نشان داده شد، و با آنان با محبت و شفت و لهجه‌ی نرم صحت شود، حضرت سعید بن مسيب می‌فرماید: مانند غلام که با آقایی که تندخو باشند، صحت می‌کند.

حكم چهارم «و اخفض لحا جناح الذل من الرحمة» حاصل آن این است که خود را در جلوی آنها به صورت انسانی ذلت و عاجز در بیاورد، مانند غلام در جلو آقا، جناح به معنای بازو است و معنی لفظی آن این است که به خاطر والدین بازهوای خود را به عاجزی و دلش پایین بیاورد، در پایان از لفظ «من الرحمة» به این امر منتهی ساخت که این روش با والدین تنها برای نشان دادن نباشد، بلکه منبی بر اساس رحمت و عزت قلبی باشد، و نیز شاید اشاره به این باشد که با دلش نزد والدین آمدن، مقدمه‌ی برای عزت حقيقی است؛ زیرا این در اصل دلش نیست، بلکه سبب آن شفت و رحمت است.

حكم پنجم «و كل رب ارحمها» حاصل آن این است که رسول خدا از حیثی قدرت انسان خارج است، و با توجه به راحتی که انسان حسب توان خود می‌رساند، به درگاه خدا دعا هم بکند، که الله تعالی به مهربانی خوابی همه مشکلات آنها را آسان و مشق‌های را برطرف سازد، و
واقعه‌ای عجیب
قرطبه با سند متصل خویش از حضرت جابر بن عبدالله روايت کرده است که شخصی به خدمت رسول خدا حاضر شد و شکایت کرد که پدرهم مال مرا از دستم گرفته است، آن جناب فرموذ: که برو پدرت را بیاور، در آن زمان جبریل امین تشريف آورد و به رسول الله ﷺ گفت: هرگاه پدرش آمد از او پرسبید که آن چه كلماتي هستند که او در دل گفته است، ولي گوشهاى او هنوز آن را نشنيده‌اند، وقتي که آن شخص پدر خود را آورد آن حضرت گفت به پدرش گفت: چه شده است که پسرت از تو شکایت دارد؟ آیا تو مى خواهی مال او را را از دستش بگیری؟ پدرش عرض کرد: شما از او پرسبید: که من آن را جز برای خودم يا خانه‌اى، دیگر مى توانم در چه جایي صرف كنم؟ رسول خدا گفت: فرموذ: {ایه} با این مطلب كه كافي است كه حقيقت امر معلوم شد، لذا اکنون نياز به گفت و شنيد بيشتر نيسنت. سپس از پدرش پرسيد آن چه كلماتي هستند که هنوز گوشهاى خودت هم آنها را نشنيده است، عرض کرد: يا رسول الله ﷺ در هر معامله‌ای خداوند متعال ايمان و يقين ما را نسبت به شما افزایش مى دهد، سخني كه كسي نشيده،
شما از آن اطلاع داده شده‌اید که این خود یک معجزه است، پس او عرض کرد: این حقيقیت این است که من چند شعر در دل گفته بودم، که گوشها یم، هم آنها را نشیبداند، آنجا نماید: آنها را با خوان تا ما بشنویم، آنگاه او این اشعار را خواند.

غذوک مولودا و منتک یافعاً
تعلما اجنی علیک و تنعل
من در کودکی تو را غذا دادم و پس از جوانی مستلیت تو را به عهده گرفتم که همه خورد و نوش تو از کسب من بوده است.

اذ لیله ضافتك بالسقتم لم ابتن
لسقمک الا صاهراء اتمامل
وقتی که شب، دچار بیماری می‌شد من تمام شب را به سبب مرضی تو در حال بیداری و بیقراری گذاری‌نودم

کانک المطروق دونک بالذکی
طرقت به دونی فعینی تعهل
گویا این مرض به من رسیده نه به تو که به سبب آن من تمام شب می‌گریستم

تخاف الدی رنیس علیک و انها
لتعلم ان الموت وقت مؤجَّل
«دلم بر هلاک تو می‌ترسید در صورتی که می‌دانست وقت مدرگ مقرر است و جلو و عقاب نمی‌شود»

الیها مدى ما کنت فيک اؤمل
فلما بلغت السن و الغایة التي
پس وقتی که به آن سن و حاد رسیدی که من آرزو می‌کردم جعلت جرائی غلظة و فظاظة اکانک انت المنعم المفضل
پس تو پاداش مرا سختی و تنگدگویی قرار دادی که گویا تو بر من احسان و انعام می‌کنی»

فلینک اذا لم ترع حچ ابوتین
فعلت کما الجار المصاَقِ يفعل
ای کاش اگر تو حق پدری مرا ادا نمی‌کردی حداقل این را انجام
می‌دادی که یک همسایه شریف انجام می‌دهد»
فاولین‌ی حق الجوار و لم تكن على بمال دون مالك تبخل
که حداقل حق همسایگی را به من روا می داشتی و در خود مال من
نسبت به من بخیل نمی شدی.
رسول خدا پس از شنیدن این اشعار سر در گریبان گرفت و فرمود:
«انت و مالک لاییک» یعنی برو تو و مال تو همه از آن پدروت است.
این اشعار در «حماسه» کتاب شعر و ادب هم نقل شده اند، ولی آنها را به
امیه بن ابی الصلت نسبت داده است و بعضی گفته‌اند که این اشعار از
عبدالاعل ایست، بعضی آنها را به ابوبکر بن عمر منسوب کرده است.
در آخرین آیه از آیات مذکور «رب کم اعلم ما في نفوسكم» آن دلتنهگی را
برطرف کرده که از احکام متعلق به ادب و احترام والذين ممکن است در دل
اولاد پیش آید که مردم همیشه با والدین یکجا است. احوال آنها و احوال
خود اولاد همیشه یکنواخت نیستند، شاید گاهی از زبان چنین کلمه‌ای
برآید که برعکس آداب فوق الذکر باشد که مورد و عید جهلم قرار گرفته
است، و بدين شکل نجات از گناه خيلي مشکل خواهد شد.
در اين آيه براي برطرف نموذن اين شبهه و دلتنهک فرمود: اگر بدون قصد
گاهي اتفاقا در اثر پريشاني يا غفلتي چنان كلمه‌های از زبان برا یاد و سپس از
آن توه كند، پس الله تعالى از احوال قلوب آگاه است که او آن كلمه را به
بي ادبي و ايا راساني نگته است، ای بخشندی است لفظ «اوایین» به معنای
توایین است، در حديث به بش رکعت بعد از مغرب و نوافل و اشراق صلوه
الاوایین گفته شده است، در این اشاره شده است که كسي به اداي اين نمازها
موفق مي گردد كه از جمله اوایین و توایین باشد.
و آت ذالک الفری حفظ، المیشکین و ابن السیل و لا بیْذُر۷۲۵ بی۷۲۵
و بهده خویشاوند. حق او را و به محتج و مسافر، و اسرا ف نکن بیجا. بی شک
البیْذُر۷۲۵ کانو اخوان الشیاطین و کان الشیطان لریْه کفسور۷۷۷.

اسراف کندگان، برادران شیاطین هستند و شیطان نسبت به پروردگارش، ناشکر است.

خلاصه تفسیر
در این دو آیه نسبت به حقوق عباد، دو حکم دیگر ذکر شده است نخست علاوه بر والدین، حقوق بقیه خویشاوندان و عوام مسلمانان، دوم جلوگیری از زیاده‌روی در انفاق، تفسیر مختصر از آین قرار است و به‌ده خویشاوند حق (مالی و غیر مالی) او را و به محتج و مسافر هم حقوق آنها را بهد و (مال را) به‌هوده، صرف نکن، بی‌شک صرف کنندگان مال، بی‌جا، برادران شیطان‌اند (یعنی به او شهابت پیدا می‌کنند) و شیطان بزرگترین ناسیس پروردگار است (که حق تعالی او را به عقل نواخته بود، و لی او آن نعمت عقل را در نافرمانی خدا صرف کرد، همه‌چندین خداوند به اسراف کندگان نعمت مال عنايت فرموده است، و لی آنها آن را در نافرمانی خدا صرف می‌کنند).

معارف و مسایل
اهتمام به حقوق عموم خویشاوندان
در آیات گذشته نسبت به حقوق وادب و احترام والدین تلقین شده بود، و در این آیه حقوق عموم خویشاوندان بیان شده است، که حق هر خویشاوند با ایداد اگردد، که حداقل بآو حسن معاشرت و سلوک باشد، و اگر او نیازمند است کمک مالی کردن به او هم تا حد توفان مشمول این حکم است، از این
آیه همین قدر به ثبوت رسید که عموم خویشاوندان بر هر شخصی حَقی دارند. تفصیل آن چیست و چقدر است در اینجا ذکر نشده است، اما بدهی است که شامل عموم صلی رحمی و حسن معاشرت می‌باشد. به نزد امام اعظم ابوحنیه طبق این دستور اگر خویشاوندان ذی رحم محرم زن یا کودک است که دارای وسایل امرار معاش نیستند و قدرتند کسب را هم ندارند، همچنین خویشاوندان ذی رحم محرم که فلج یاکور باشد و در ملكیت او مال به میزان خرجش وجود نداشته باشد، پس از خویشاوندان هر کس جناب وسعت مالی داشته باشد که بتواند به آنها کمک کند، نقشه همه اینها بر او فرض است، و اگر در یک درجه چندین خویشاوند وسعت داشته باشد، پس نقشه آن در بین همه، توزیع می‌شود، و از آیه ۲۳۳ سوره بقره "و علی الوارث مثل ذلك" هم این حکم ثابت است. ۱

در این آیه کمک مالی را به خویشاوند، مسکین و مسافر، و صلی رحمی را حق آنها قرار داده است، و بدین موضوع اشاره نمود که کمک کنندها حق ندارند بر آنها منت بگذارند؛ زیرا حق آنها بر دم‌های ایشان فرض است، دهنده، وظیفه خود را انجام می‌دهد، و بر کسی احسان نمی‌کند.

ممانعت از تبیذیر عینی زیاده روی
معنی زیاده روی را قرآن حکیم با دو لفظ تعبیر فرموده است: یکی تبیذیر و دیگری اسراف. ممانعت از تبیذیر در این آیه مذکور است، و روشان است که ممانعت از اسراف از آیه ۱۴۱ سوره انعام "ولا تسر فوا" ثابت است. بعضی فرموده‌اند: هر دو لفظ هم معنی هستند که صرف نمودن مال را در معصیت یا بي موقع و محل، اسراف و تبیذیر می‌گویند، و بعضی دیگر تفصیل نموده‌اند که صرف بي موقع و محل یا صرف در گناه را تبیذیر می‌گویند و

۱ - تفسیر مظهری.
جاکی که موقع جایز صرف باشد، اما بهتر از ضرورت صرف گردد آن را اسراف می نامند، لذا تبذیر به نسبت اسراف شدیدتر است، مبِّذرين را برادران شیطان دانست.

امام تفسیر، حضرت مجاهد، فرموده است که اگر کسی کل مال خود را در راه حق صرف کند، آن تبذیر نیست و اگر در باطل یک ذره صرف کند، تبذیر است. حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است که صرف یک موقع در غیر حق تبذیر است.

امام مالک فرموده است که تبذیر عبارت است از این که مردم مال را به روش حق به دست بیاورند، ولی آن را برخلاف حق صرف کندند، و آن را اسراف هم می نامند و این حرام است.

امام قرطبه فرموده است: صرف یک درهم در کارهاي حرام و ناجایز تبذیر است، و صرف در امور جایز و مباح بیش از حدکه در آینده خطر فقر و احتیاج احساس شود، این هم در تبذیر داخل است، آری اگر کسی سرمایه خود را حفظ نموده، منافق می‌باشد و آن را در خواهش‌های جایز خوشی با وسعت صرف کندند، آن مشمول تبذیر نیست.

وَ إِمَّا تَعْرَضَضَنَّ عَلَيْهِم مِّنَ الْمُؤَذِّنِ أَبِيَّةَ رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُحُهَا

و اگر غفلت کنی از ایشان در انتظار مهربانی پروردگار خویش که بدان توقع داشته باشی، فَقْلُوهُمْ قَوْلاً مَّيِّسَؤِرًا (۳٨)

پس بگو به آنان سخن نمک.
خلاصهی تفسیر
در این آیه به نجمین حکم در خصوص حقوقدانی عباده ذکر شده است که اگر گاهی طبق نیاز حاجتماندن، انتظام نگردد، پس در آن زمان هم پاسخ رد به آنها داده نشود، بلکه از نظر همداری، برای سهولت در آینده، امیدوار گرداشته شوند، تفسیر آیه از این قرار است:
و اگر (گاهی شما برای دادن آنها، صرف هم نداشتید باشید، و از این جهت) شما به انظار آن روزقی که از طرف خدا تو راحی دادید، (تا زمان رسیدن آن) از آنها، اعراض کنید، (پس توجیه داشته باشید که) با نرمی با آنها صحبت کنید، (معنی: با دلچوئی به آنها و سعیده که اگر انشاءالله از جایی مالی به دست آید به شما کمک خواهیم کرد).

معارف و دسایل
در این آیه رسول کریم ص و به واسطه ایشان کل امت، به یک روش عجیب به ترتیب اخلاقي تلقین شده‌اند، که اگر گاهی انسان نیازمندی درخواست نماید، و شما چه یک برای دادن به او نداشتید باشید، لذا بر اعراض از آن مجبور باشید، با هم، نباید این اعراض شما به صورت استغنا یا توهین آمیز، برای مخاطب باشید، بلکه این به لهو تهی نمودن، با اظهار عجز و مجبوری خوش باشید.

در خصوص شأن نزول این آیه، روایت این زید این است که بعضی از مردم از رسول خداوند مالی طلبیدند، و آن جناب، می دانست اگر چچری به آنها داده شود آن را در فساد صرف می کنند، لذا از دادن به آنها خودداری می نمود، که این انتخاب نوعی جلوگیری از فساد آنها است، بر این قضیه آیه مذکور نازل گردید.

1- قرطبه.
در مسند سعیّد بن منصور به روایت سابین حکم مذكور است که مقداری لباس نزد آن حضرت آروده شد، آن جناب آنها را در میان مستحقان توزیع نمود. سپس بعضی از مردم دیگر آمدنده که آن جناب از توزیع فارغ شد و لباس هم تمام شده بود، این آیه در این خصوص نازل شد.

و لاحق‌الی یک مغلولة إلى عُنْقِیکَ و لا تَبْسُطُها كل البسط فَقَتُعُد مَلْوُمًا وَوَلَکن دست خودابسته به گردن خودت. ومکشافان راتمام کشاندینه می‌نشینی سلامتند شده

حمُّسُرًا (۱۹۹) ان یَبْسُطُ الْرَّزَقُ لَنْ يَشْأَ وَ يَقْدُرُ و مانده. پروردگار تو کشاده می‌کند رزق را برای هر کسی که بخواهد. و او هم تنگ می‌کند.

بَّنْیاَ نَمْسَت به بندگان خود دانیتا، بیناً.

خلاصه تفسیر

و گردنت بیند (که در اثر بخل نهایی دست از اتفاق بز داشته باشی) و به کلّاً گشاده‌اش دار، تا بیش از ضرورت صرف کرده باشی، اسراف انجام گیرد و اگر نه سرزنش شده (و) تهیدست شده، می‌نشینی (و از فقر و احتیاج کسی چنان تأثیر شدن که خودرا به فقر بیندند، این امر مقبول نیست؛ زیرا که) یکیناً پروردگار په هر که بخواهد رزق زیادی می‌دهد و او (برای هر کس که بخواهد) تنگی پدید می‌آورد، یقیناً اور (احوال) بندگان خود (و مصالح آنها) را کاملاً می‌داند و جمعی بانگرم به فکر و ساختن همه نیازهای عالم، کار «رب العالمین» است، شما پرآید یا نیاید خود را به مصیبت انداخته احتیاجات همه را بر طرف کنید، این طریقه از این جهت است که با...
این همه انتظام، باز هم برآورده ساختن نیازمندیهای همه، از حدّ توان شما خارج است.

بدین معنی نیست که کسی به فکر دریگری نباشد، و برای آن تدبیری نیندشش، بلکه مطلب این است که برآوردن نیازمندیهای همه، در حدّ توان هیچ انسانی نیست، اگرچه او خود را هزنده با مشقّت بیندازد و مصایب را تحمّل کرده، این کار فقط کار مالک کاپیتان است که احتیاجات همه را تأمین داده، و از مصالح همه آگاه است که حاجت هر کسی تا چه حد و در چه زمانی با بد برآورده بشود، لذا کار انسان فقط در این حد است که میانه روی راه اخیر کند که نه در مواقع اتفاق بخل و وزد، و نه آنقدر اتفاق کند که فردی خود دست گذاشی دراز کند، و بر ادای حقوق اهل و عیال که بر ذمه او هستند، قادر نباشد، پس پشیمان گردد.

معارف و مسایل

راهنمایی به اعتدال در اتفاق

dر این آیه مستقیماً نبی کربلّ مورد خطاب قرار گرفته و به واسطه آن جناب همه‌ی انت مورد خطاب است، هدف تلقین به جنین اقتصادی که نه در کمک به دیگران حایل باشد، و نه برای خود او مصیبی قرار گیرد، در خصوص شان نزول این آیه این مردویه به روایت حضرت عبدالله بن مسعود اフリー به روایت حضرت یاد واقعه‌ای نقل نموده‌اند، که پسری به خدمت رسول خدا حاضر شد و عرض کرد: مادرم از شما یک بپراهمی طلبید، در آن زمان غیر از پیراهنی که آن حضرت پوشیده بود پیراهن دیگری در نزد او نبود، آن جناب به پسر گفت: وقتی دیگر ییا تا در نزد ما به اندازه‌ای وسعت باشد، تا بتوانیم خواسته مادر تو را برآورده سازیم، پسر
درجه انفاق که انفاق کننده پریشان گردد

در این آیه به ظاهر از انفاق که بعد از آن خود انفاق کننده فقیر و محتاج شده، پریشان شود، منع شده است، امام تفسیر قرطبه در مورد انفاق که این حکم برای عموم احوال مسلمانان است، که پس از انفاق از تکالیف پریشان، شده بر انفاق گذشته پشیمان گردند، و حسارت بخورند، در لفظ «محاصر» قرآن به این اشاره شده است، (کمی قال المظاهری) و کسانی که چنان از حوصله‌ای بسیار بخوردار باشند که از پریشانی بعث‌هدی هر آسایی نداشته باشنند، و بتوانند حقوق مستحقین را هم ادا نمایند، این پایبندی در حق آنها نیست، به این خاطر آن حضورت عادت داشتن که برای فردای چیزی ذخیره نمی‌نومند، هر چه در روز به دست میآمد در همان روز صرف می‌نمود، و بسا اوقات مشقت فقر و فاقه هم پیش میآمد، و کار به چاپی می‌رسید که بر شکمش سنگ بی‌بندند، و بسایری از صحابه کرام بودند که در عهد مبارک آن حضورت کل مال خود را در راه خدا انفاق می‌کردند، و آن حضرت نه آنها را منع می‌نمود و نه ملامت می‌کرد، از این معلوم می‌شود که ممانعت در این آیه برای کسانی است که نتوانند مشقت فقر و فاقه را تحمل نمایند، و پس از انفاق حسارت بخورند که ای کاش انفاق نمی‌کردیم، این صورت، عمل گذشته آنها را فاسد می‌کند، از این جهت از

به خانه رفت و برگشت که مادرم می‌گوید همین بیهورنی که شما بوشیده اید را به ما عنایت بفرما، با شنیدن این سخن آن حضرت بیهورن را از تن در آورده به او سپرد و خود برهنه ماند و وقت نمای رسید حضرت بلال اذان گفت وی آن جناب حسب عادت بیرون تشريف نیاورد مردم به فکر فرو رفتند بعضی به داخل تشريف بردند دیدند که آن حضرت برهنه نشسته‌اند که آیه فوق بر این واقعه نازول گردید.
آن منع شده است.

بی نظمی در انفاق ممنوع است

حقیقت امر این است که در این آیه از بی نظمی در انفاق منع شده است که از احوال آینده قطع نظر نموده هر چه در نزد او باشد، همه را انفاق کند، و برای نیازماندایی که در آینده می‌آید یا ضرورت دینی دیگری اتفاق می‌افتد، قدرتی نداشته باشد. یا از اداي حقوق اهل و عیال که بر ذمه او واحب باشنده عاجز گردد؟

نسبت به تفسیر «ملوما محسورا» در تفسیر مظهری آمده است که معلوم درباره حالت او لیست یعنی بخل است که اگر به سبب بخل دست از انفاق کامل یا باید دارد، پس مردم او را ملامت می‌کنند، و محسور متعلق به وضعیت دوم است که در انفاق چنان زیاده روی کند که خود فقیر و گذار گردید، پس او محسور یعنی خسته و درمانده و عاجز یا حسرت زده شود.

و لاأن تحقیقاً ولاداکم حضوری اسلامی تخن نزههم و یاکم ان قتلهم کان

و وکیشدا ولاد خودرالترس فقیری و درماندگی، ماریق می‌دهم آنها اوشمارا بی‌شک آنها

خطاً کبیراً (۳۱)

خطای بزرگی است.

خلاصه تفسیر

اولاد خود را از ترس‌افلاس به قتل نرسانید (زیرا روزی دهنده هم، ما هستیم) و ما به آنها روزی می‌دهیم و به شما هم (اگر رازی می‌بودید، پس به

1- قرطبه.
2- مظهری.
فکر این امور می‌افتدید) یقیناً کشتند آنها گناهی سنگین است.

معارف و مسائل
در آیات گذشته سلسله‌ای در خصوص حقوق انسانی جریان داشت، این ششمین دستور برای اصلاح یک عادت ظالمانه اهل جاهلیت است، که در آن زمان بعضی از مردم در بدو امر هنگام ولادت، اولاد خود را به ویژه دختران را به این ترس که بار مصادر آنها که بر ما واقع می‌شود، می‌کشندند، خداوند متعال در این آیه جهالت آنها را روش‌گردنیده که آیا آنها رازق و مستیبد، این تنهای قبضه‌‌خداست و اوست که به شما و آنها هم رزق می‌دهد. پس چرا با این اندهیش مرتکب جرم قتل اولاد می‌شوید، خداوند متعال در اینجا روزی دادن اولاد را مقدم داشته و به این امر اشاره نموده که ما بیش‌پیش به آنها، و سپس به شما، روزی می‌دهیم، که مطلب آن در اصل این است که خداوند متعال وقتی ملاحظه می‌کند که بنده مکافیل اهل و عیال است و به دیگر مستضعفان کمک می‌کند، پس بدان محاسبه به او رزق عنايت می‌نمایید، تا او بتواند ضروریات خود را انجام دهد و به دیگران هم کمک کند، آن حضرت در حضوره انتخاب است: (آنها تنصرون و تزرق بضعائیکم) یعنی: به سبب طبیعی ضعیف و ناتوان از جانب خدا به شما کمک می‌شود و رزق عنايت می‌گردد، از این معلوم می‌شود که به والدین که مکافیل اهل و عیالند، آنجا که می‌رسد به خاطر زن و بچه‌های ضعیف است.

مسئله‌ی در برتو این ارشاد قرآنی، این معامله‌های روشن می‌گردد، که دنیای امروز گفتار آن است و از ترس کثرت عمران تنظیم خانواده مورد اجرا قرار داده می‌شود، که اساساً آن هم بر همان فلسفه‌ جاهالته می‌باشد که خود را مسئول رزق می‌پندازند، این معامله اگرچه به اندازه‌ قتل اولاد گناه نداشته
باشند، ولي در مذموم بودن آن هیچ شبهه‌ای وجود ندارد.

و لا تقریباً الزنی اینه که کان فاحدة و ساله سپیلای

و به نزدیک زنا نزیده که آن بی حیایی و بد راهی است.

خلاصهی تفسیر

به زنا نزدیک هم تنشوید (یعنی از مبادی و متقدمات آن هم، اجتناب
ورزید) یقیناً (خود) آن (هم) نوعی بی حیایی بزرگی است و (به اعتبار
مفاسد دیگر هم) بد راهی است (زیرا دشمن و فتنه و تضعیف نسب بر آن
مترتب می‌گردد).

معارف و مسایل

حکم هفتم متعلق به حرمت زناست که علت حرمت آن دو چیز بیان شده
است، نخست آن که آن بی حیایی است، وقتی که انسان فاقد حیا باشد، از
انسانیت هم محروم خواهد شد، و آنگاه در نزد او هیچ بد و نیکی مستلزم
نمی‌گردد، و حسب این معنی در حديث آمده است که «اذا فاتک الحیاء
فانل مل شش» یعنی وقتی که حیاء از بین رفت، پس برای جلوگیری از بید
دیگر اعتنا باقی نمی‌ماند، لذا هر چه بخواهی انجام می‌دهی، و از این جهت
است که رسول خدا حیا ر اشعه‌ای مهم، از ایمان قرار داده است، که
«الحیا شعبة من الایمان».

وجه دوم، فساد در معاعرت است، که به علت زنا آن قدر تباهی گسترش
می‌یابد که نهایتی ندارد، و نتایج بد آن بسا اوقات کل قبایل و ملیت‌ها را از بین

بخاری.
می‌برد، کثفت روزافزون فتنه، دزدی، راهنی و قتل که امروز در دنیا مشاهده می‌شود اگر نسبت به آنها تحقیق و بررسی دقیق انجام پذیرد، علت بیشتر از نصف آنها مردان و زنانی می‌باشند که مرتب کن آن جرم شده‌اند، و اگرچه این جرم بلاواسطه متعلق به حقوق عباد نیست، اما ذکر آن در ضمن حقوق عباد شاید بدن خاطر باشد، که این جرم منجر به بسیاری از جرایم دیگر می‌شود که حقوق عباد از آنها متاثر می‌شوند، و به قتل و غارت می‌انجامد، بنابراین اسلام این جرم را از همه جرایم شدیدتر قرار داده و سزا آن را هم از همه مجازات‌ها سختتر مقرر نموده است؛ زیرا این جرم شامل صدها جرم دیگر است.

در حديث آمده است که رسول خدا قرب موده هفت آسمان و هفت زمین بر زنا کاری که بعد از عروسو مرتب کن آن شده است لعنت می‌فرستند. و در جهان از شرک‌های آنها چنان بی‌بود شدیدی انتشار می‌یابد که اهل جهان از آن پریشان می‌باشند، و در ضمن عذاب آتش در جهان، رسوا هم خواهند شد.

در حديث دیگری به روایت حضرت ابوهیره آمده که رسول خدا قرب موده زائی هنگام زنا مؤمن باقی نمی‌ماند، دزد به هنگام دزدی مؤمن نمی‌باشد، و شرایط خواره به وقت شرایط خواره مؤمن نیست. این حديث در صحيح بخاری و مسلم آمده است، و شرح آن در روایت ابی داود این است که مرتب کن این جرایم وقتی که مرتب کن جرم می‌شود، ایمان از قلوب آنها خارج می‌شود، و وقتی که از آن برگردند، ایمان بر می‌گردد.

١ - رواه البیار عن بریده، مظهری. ٢ - مظهری.
ولا تَقْتُلُوا النَّفْسِ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَا قُولُوا مَّنْ قَتَلَ مَّطْلُوْبًا وَنكَذِبْنَى رَبَّكَ مَنْ ضَلَّ بِهِ دُرْسًا. فَقَدْ جَعَلْنَا لَيْلَهُمُ السُّلْطَانَ فَلا يُسَرِّفُ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا 132

فيس داديم ما بوارث أو تسلط، پس اواز حد تجاوزتند درکشتین، باوکمک می‌رسد.

خلاصه تفسیر
و کسی که خداوند متعال (کشتین یا را) حرام نموده که را مگر به حق نکشید، (که در این صورت کشتین یا درست است، یعنی وقتی که طبق دستور شرع کشتین، واجب یا جایی باشد پس آن جزء حرم الله نمی‌باشد) و هر کس که به ناحق کشتی شود، ما به وارث (تحقیقی یا حکمی) او اختیار داده‌ایم (قصاص بگیرد) پس او نباید درباره قتل (از روی قصاص) از حد (شرع) تجاوز کند (یعنی قاتل را بدون ثبوت قطعی به قتل برساند، و خویشاوندان و دوستان او را به قتل شرکت نداشتند، فقط در اثر جوش و عصبانیت انتقام به قتل نرساند، فقط قاتل را بکشد، و گوش و بینی و دست و با و غیره او را نبرد و مثله نکنند; زیرا که) آن شخص (در صورت عدم تجاوز از حد دو قصاص مرسوماً) مستحق کمک خداست (و اگر او تجاوز کند، پس گروه دوم مطلوم شده، مستحق کمک خداست و قرار می‌گیرد، لذا ولی مقتنول باید قدر این را بداند که او منصور خداست، از حد تجاوز نموده، این نعمت الهی را ضایع نکنند).

موضوع و مسایل
حكم هشتم در بیان حرم قتل ناحق است که جرم عظیم بودن آن در نزد همه گروهها و مذاهب و فرق جهان، مسلم است، رسول خدا  فرمود: ویرانی همه جهان در نزد خداوند آسانتر از این است که مؤمنی به ناحق کشته شود، و در بعضی روایات همراد با این، این هم ذکر شده است که اگر
اهل هفت آسمان و زمین در قتل یک مسلمان به ناحق شرکت داشته باشند، خداوند متعال همهی آنها را وارد جهنم می‌سازد. و در حديث دیگری از رسول خدا موری است که هر کس که به قاتل شخص مسلمانی کمک کرد آگرچه با یک کلمه باشد، در میدان محشر وقتي که به درگاه خدا فراخوانده می‌شود، بر پیشناست، او نوشته می‌شود: «آیس من رحمت الله» یعنی: (این شخص از رحمت خدا مأیوس گردانیده شده است). و بهکنی به روايت حضرت عبداللّه بن عباس و معاویه نقل کرده است که رسول الله ﷺ فرموده نسبت به همه گناهان امید عفو از خداوند وجود دارد، مگر کسی که بر حالت کفر بمیرد یا به ناحق دیده و دانسته عمدتاً مسلمانی را بکشد.

تفسیر قتل ناحق

امام بخاری و مسلم از حضرت عبداللّه بن مسعود روایت کرده‌اند که رسول الله ﷺ فرموده است: ریختن خون هیچ مسلمانی که به وحدانیت خدا و رسالت من گواهی می‌دهد، خلاف نیست، مگر در سه صورت: اوّل آن که با وجود ازدواج یک زن کرده باشد (که مجازاتش شرعاً سنگسار است) دوم آن که کسی را به ناحق کشته باشد (مجازات او این است که وی مقتول می‌تواند او را در مقام قصاص به قتل برساند) سوم آن که از دین اسلام مرتد شده باشد (که مجازات او هم قتل است).

استیفای حق قصاص با چه کسی است؟

در آیه مذکور نشان داده شده قصاص حق ولی مقتول است، و اگر وی نسبت به وجود نداشته باشد، پس این حق برای رئیس حکومت اسلامی است؛ زیرا او هم از یک حيث ولی همه مسلمانان است، از این جهت در خلاته
تفسیر ویلی حقيقة يا حکمی مرقوم گردد.

جواب ظلم را نباید با ظلم داد. بلکه باید با انصاف باشد

"فلی یسرف فی القتل" این هدایت ویزه از قانون اسلام است، و حاصل آن
این است که انتقام از ظلم با ظلم جایز نیست، در انتقام گیری هم مراوات
انصاف لازم است؛ تا وقتی که والی مقتول می‌خواهد با انصاف انتقام مقتول
خویش را به واسطه قصاص شریعی بگیرد، قانون شریعی از او حمایت
می‌کند، و او منصور حق است، و خداوند متعلع حمایتی امی باشد، و اگر او
در راستای جوش انتقام از قصاص شریعی تجاوز کرد، پس او به جای
مظالم، ظالم می‌شورد و ظالم او مظالم قرار می‌گیرد، و در این حالت معامله
برعکس می‌شورد، خدا و قانون اکنون به جای حمایت از او، از فریق ثانی
حمایت می‌کند، که اگر را از ظلم نجات می‌دهند.

در زمان جاهلیت در میان عرب رابیج بود که اگر کسی به قتل می‌رسید، در
مقام انتقام او از قبیله و دوستان قاتل هر کدام گیر می‌آمد، اما او به قتل
می‌رساندند. و در بعضی موقعیت چنین اتفاق می‌افتاد که مقتول قبلی یکی از
سران قوم می‌بود، پس در انتقام او قاتل قاتل از نظر قصاص کفایت
نمی‌کرد، بلکه به جای ریخته شدن یک خون، سه نفر بیشترا از مردم کشته
می‌شدند، و بعضی از مردم در هیجان جوش انتقام تنها بر قتل قاتل اکتفا
نمی‌کردند بلکه گوش و بینی او را بریده، مثله می‌کردند. همه اینها از حدّ
قصاص اسلامی یازید بوده و حرام می‌باشد، لذا در آیه «فلی یسرف فی القتل»
همه آنها را رد نمود.

حکایتی قابل یادآوری
در نزد بعضی از ائمه مجهدین کسی به حجاج بن يوسف نهمتی زد،
حجاج بن يوسف از بزرگترین ستمکاران و شخصی بدنام، در تاریخ اسلامی است، که هزاران نفر از صحابه و تابعین را به ناحیه شهید کرد است، بنابراین مردم به گفتاو را عمویاً بد تصور نمی‌کنند، آن بزرگی که در حضور او بر حجاج تهمت زده شد، از تهمت زنده بر سیله‌ای یا در نزد تو سند و شهادتی بر این تهمت وجود دارد، گفت: خیر، سپس فرمود: اگر خداوند متعال از حجاج بن يوسف ظالم انتقام هزاران مقتول به دست را می‌گیرد، به یاد داشته باش که هر کسی که بر حجاج حرم ظلمی بکند، او هم از انتقام رهایی نمی‌یابد، انتقام حجاج را هم خداوند متعال از او خواهد گرفت، در دادگاه عدل الهی از هیچ کسی طرفدار نمی‌شود که در حق مردمان بدل گناه‌کار دیگران آزاد گذاشته شوند، تا هر چه بخواهند الزام و تهمت بزنند.

و لا تقریبوا مال اللیثیم إلا بالله هیه آخسن حتی یثْلَعَ آشدة و أوعفوا
ونزدیک مال یتیم نرود مگر به نحوی که بی‌پرداخت، تابرسد او به جوانی خوشید، و فاکنید

بالعهد فإن العهد كان مستهلكاً (33) و أوعفوا الكثیر إذا كثَّلتم وزنوا
به عهد، یقیناً از عهدسال خواهدشد، و کامل کنید پیمان‌ها و وقتی که پیمان‌های کردید، وزن کنید

بالقسطاس المسمی ذلک خیر و آخسن تأییلاً (35)
از روی راستی، این بهتر است و سرانجامش خوب است.

خلاصه تفسیر
و به مال یتیم نزدیک نشود (یعنی آن را به تصرف خود در نیاورید) مگر به نحوی که (شرعاً) یسندیده باشد تا این که او به سن بلوغ خود برسد و معاهده (جاپس) را به اتمام برسانید، و یقیناً از آن معاهده در قیامت بازخواست خواهد شد، (لفظ عهد تمام آن معاهداتی که بندی باد خدا کرده یا
پیمانه را) کیل کنید، پس به طور کامل، کیل کنید و (اشیاء وزن کردنه را) به ترازوی درست وزن کنید، این (فی نفسه) خود کار خوبی است، و سرانجام آن هم خوب می پاشد، و (در آخیرت نواب و در دنیا شهرت نیکنامی که وسیله ترقی تجارت است، به دست می آید).

متعارف و مسایل
در این دوره آیه سه حکم، نهم، دهم و یازدهم در خصوص حقوق مالی ذکر شده است، و در آیات گذشته حقوق جسمانی و بنی مذکور بود، و این بیان حقوق مالی است.

احتیاط در مال بیتیم
از آن جمله در نخستین آیه، نهمین حکم در حفظ اموال بیتیمان و احتیاط در آن است، که با تأکید شد یوز فرمود که به مال بیتیمان نزدیک هم نشود، يعني: در آن نیایید تصرف بر خلاف شرع یا مصلحت با خجها انجام بیاید، هر کسی که حفظ و انتظام اموال بیتیمان بر عهده اواست، با تأکید است که با احتیاط کامل در آن کار کند، فقط با در نظر گرفتن مصالح بیتیمان اتفاقات کند، به خواهش خویش یا بدون فکر و انديشه اتفاقات نکند و این سلسله باید تا زمانی جریان داشته باشد که بیتیم به جوانی برسد و بتواند حفظ مال خود را بر عهده بگیرد که حداقل آن پانزده سالگی و بیشتر هیچجگاه سالگی است.

صرف کردن مال هیچ کس به طرق ناجاپیز درست نیست، در اینجا ذکر بیتیمان به صورت ویژه به این خاطر است که آنها خود قابل محاسبه نیستند و دیگران نمی توانند از آن باخبر گردند، پس جانی که خود انسان طالب حق خود نباشد، در آنجا طلب حق مطالعه شدیدتر خواهید شد، کو تاها در آن نسبت به حقوق عموم مرسوم گناه بیشتری در بردارد.
دستور به تکمیل معاهدات

دهمین حکم نسبت به تأکید در تکمیل عهد است، عهدهای در دو نوع است:
یکی آن که در میان بندگان و خدا می‌باشد، مانند عهدهایی که در ازلع که يقیناً خداوند برای می‌دارد. ماست، اثر لازمی این عهدهای است که از ادعا و طلب رضایت از خدا می‌باشد. این معاهده‌هاهای یکی از مدل مراکز در روز از انجام داده، بعد از آمدن در دنیا می‌شود یا کافی، دوم معاهده‌های مؤمنین است که به وسیله شهادت «الله‌ا‌للّه» انجام گرفته است، و حاصل آن، پیروی کامل از اجاعم الهی و رضاعجی اوست.

نوع دوم آن معاهده‌ای است که انسان با انسان دیگر انجام می‌دهد که تمام معاهدات سیاسی، تجاری و معاملاتی را نیز شامل است که در میان افراد گروه‌ها در دنیا انجام می‌پذیرد.

تکمیل تمام معاهدات نوع اول، بر انسان واجب است، و تکمیل معاهدات نوع دوم به شرطی که برخلاف شرع نباشند نیز واجب و آنچه برخلاف شرع باشد نقض آنها با اطلاع دادن طرف مقابل واجب است، معاهده‌های که تکمیل آن واجب است، اگر یکی از دو فریب برای تکمیل آن مهیب نباشد، آن فریب دوم حق دارد که به مراجعه به دادگاه طرف خود را بر تکمیل اجبار نماید. و حقیقت معاهده‌ای این است که در میان دو فریب نسبت به انجام یا عدم انجام کاری معاهده‌ای باشد، و جنباکسی یک طرفه و عده می‌کند که من فلان چیز را به تو می‌دهم یا فلان وقت با تو ملاقات خواهم کرد یا فلان کار تو را انجام می‌دهم، و فا نمودن به آن هم واجب است.

و بعضی این را هم در مفهوم این عهدهای داخل قرار داده است، ولی در صورت معاهده‌ی یکی یکی تخلیف ورزد طرف دیگر می‌تواند او را به وسیله مراجعه به دادگاه بر تکمیل آن اجبار نماید، اما نمی‌تواند وعده یک طرفه را به وسیله دادگاه به صورت اجبار به انجام برساند، البته کسی که با
کسی و عده نموده و بدون عذر شرعت خلاف و عده انجام دهد، شرحاً گناهکار خواهد شد، و در حديث این عمل نفاق محسوب شده است.

در آخرین آیه آمده است: «آن العهد کان مستوبا» يعني: در روز قیامت همانگونه که از انجام و عدم انجام بقیهی فراپر و واجبات سؤال خواهد شد، همانچنین از معاهدات در میان مرتؤم هم بازخواست خواهد شد، در اینجا فقط بیان نموده که از آن سؤال خواهد شد، اما این که بس از این سؤال چه می شود، مبهم این است و این ابهام به خطر بزرگی اشارة نموده است.

یازدهمین دستور متضمن راهنمايی در خصوص تکمیل وزن و کیل در معاملات و مماثلت از کمی و بیش ۱۰ است، که تفصیل کامل آن در سوره المطففين مذکور است.

مسند: حضورات فقهی فرموده‌اند که حکم که درباره بیشی و کمی در وزن و کیل آمده است، حاصل آن این که آنچه که حق کسی باشد، کاستن از آن حرام است، لذا آن را هم شامل می‌شود که کارمند در وظیفه و کار مقترح خود سنتی به خرج دهد و وقتی راکه باید صرف کند، چنین نکنند یا کارگر در انجام کارگری وقت مورد توافق را در انجام آن عمل صرف نکند.

مماثلات از کمی و بیشی در کیل و وزن

مسند: «اوفوا الخیل اذا كلم» ابو حیان در تفسیر بحر محيط فرموده است، که مسئولیت تکمیل کیل و وزن در این آیه بر عهده وابیغ (فوروشنده) گذاشته شده است؛ از آن معلوم می‌شود که کیل و وزن نمودن و تکمیل آنها بر ذمه وابیغ می‌باشد.

در پایان آیه نسبت به تکمیل کیل و وزن فرمود: «ذلک خیر و احسن تأویلا» در اینجا در خصوص تکمیل و درست کردن کیل و وزن، در چیز ذکر شده است؛ یکی خیر «بهتر» بودن آن، و حاصل آن، این است که انجام
آن از نظر نفس آن خوب و بهتر است، علاوه بر شرع هیچ انسان باشرف عقلاً و طبعاً هم کم کردن کیل و وزن را خوب نمی‌داند، دوم این که مال و سرانجام آن بهتر است، که شامل سرانجام آخرت و ثواب و دخول جنّت نیز می‌شود، و در ضمن به بهتر بودن سرانجام دنیا هم اشاره شده است که هیچ تجاری تا آن زمان فروغ نمی‌یابد، مگر این که اعتبار آن در بازار برقرار باشد، و آن بدون دیانت در تجارت برقرار نخواهد شد.

و لَا نُقْفَ مَا لَا أَنَسُ لَكَ بِهِ عِلْمٍ إِنَّ السَّمَعَ وَ البَصَرَ وَ الْفُؤَادُ كُلُّهُمَا أُوْلِيَاءُ

و مسیح در بی‌آنچه به آن خبر نداری. یقیناً گوش، جشن و دل از همه آنها کان عننته می‌مشود لا انتشی فی الأرض مرجعا إذن کان تخرجی الأرض

سؤال خواهند شد. و مرو در زمین خرامان. تونمی شکافی زمین را

و لَنَ تَبَلَّغَ الْجِبَالَ طَوْلًاۡۚ»۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷۳۷ۢ
معارف و مسائل

در این آیات دو حکم، دوازدهم و سیزدهم در خصوص عموم معاشرت آمده است که متضمن ممانعت از انجام دادن کاری بدون تحقیق است.

در اینجا این امر را باید در نظر گرفت که درجات تحقیق با هم مختلف می باشند، یکی آن که به حد یکین کامل برسد و به جانب مخالف شبهه باقی نماند، دوم این که به حد گمان گالب برسد اگرچه برای جانب مخالف هم احتمالی وجود داشته باشد، همچنین احکام هم بر دو نوع می باشد، یکی قطعیات و یقینیات مانند عقاید و اصول دین که در آنها تحقیق درجه اوّل ضروری است که بدون آن عمل جای نیست، دوم ظنیات مانند احکام وابسته به فروع اعمال، پس از این تفصیل، مقتضای آیه مذکور این است که درباره احکام قطعی و یقینی تحقیق هم بايد در حد اوّل باشد، یعنی به قطعیت و یقین کامل برسد، و تا وقتی چنین نباشد در عقاید و اصول اسلام تحقیق از اعتباری ندارد، و عمل بر مقتضای آن جای نیست، و در امور فرعی و ظنی تحقیق درجه دوم، ظن غالب کافی است.

از چشم و گوش و زبان در قیامت سؤال خواهد شد

ان السمع والبصراً الفؤاد كل أولئك كان عنه مستملاً» دراین آیه می‌شاند که شده که روز قیامت از گوش، چشم و دل بازخواست خواهد شد، با این مطلب که ازگوش سؤال خواهد شد، در تمام عمر چه شنیده‌ای، و از چشم سؤال می‌شود که تو در تمام عمر چه دیده‌ای؟ و از دل سؤال می‌شود که تو در تمام عمر چه خیالاتی را تصویر نموده‌ای، و بر چه چیزها یقین کرده‌ای؟

- یپن القرآن
اگر با گوش سخن‌هایی شنیده که شنیدن آن شرعیً جایز نبوده، مانند غیبت یا سرود ناجایی و موسيقی و غیره یا با چشم چیزهایی را دیده که دیدن آنها حرام بوده مانند نظر به زن بیگانه و غیره یا در دل جنان عقیده بپرورانده که بر خلاف قرآن و ستّ بوده، یا در نتیجه این سؤال مبتلا به عذاب خواهد شد، و در الزام تصویر کرده، پس در نتیجه این سؤال مبتلا به عذاب خواهد شد، و در روز قیامت از همهٔ نعمت‌های خدا، دادی سؤال خواهد شد، چنان‌که در آیه ۱۸ سورهٔ تکاثر آمده است: «السِّتْلَنَ يُومَذَ عَن النُّعُم» يعني (در روز قیامت از شما در خصوص همهٔ نعمت‌های خدا، دادی سؤال کرده خواهد شد) گوش، چشم و دل از همهٔ این نعمت‌ها مهمترند، لذا آنها را به طور ویژه ذکر نمود. در تفسیر قرطبی و مظهری مفهوم آن چنین یبان شده است، که در جمله پیش از این، فرمود: «الا تخفف ما لیس لک به علم» يعني: آنچه بدان علم و تحقیقی ندارید بر آن عمل نکنید، پس مراد از ذکر فوری سؤال از گوش؛ چشم و دل این است که اگر کسی بدون تحقیق بر کسی دیگر الزامی وارد کرده، یا بدون تحقیق بر سخنی عمل نمود و اگر آن در خصوص چیزی می‌باشد که به گوش شنیده می‌شود، پس از گوش سؤال می‌شود، اگر چیز دیدنی است از چشم سؤال می‌شود و اگر چیزی است که با دل مفهوم می‌شود، پس از دل سؤال می‌شود، که این شخص در الزام و خیالی که به دل آورده، راستگو است یا دروغ‌گو.

این اعضای انسانی، خود بر آن شهادت می‌دهند، که در میدان محشر برای الزام عاید کنند، بدون تحقیق و عمل بر سخنان بی تحقیق، سبب رسوابی برگزی خواهد شد، چنان‌که در آیه ۴۵ سورهٔ تکاثر یا آمده است «الیوم خُمِم علی افواهمٰ و تکلمنا ایدهم و تشهد ار جلهمٰ با کانوا یکپسون» يعني (امروز که روز قیامت است، ما بر دهان مجرمان مهربان می‌زنیم و دست‌ها صحبت می‌کنند و پاها شهادت می‌دهند، که او به وسیلهٔ این اعضای چه‌کار...
در اینجا تخصص گوش و چشم و دل، شاید بنا بر این باشد که خداوند متعال این حواس و شعور قلیب و ادراک را به این خاطر به انسان ارزنی فرموده است، که خیال یا عقیده‌ای که در قلب وارد می‌شود از درون را به وسیله حواس و ادراک بیاورد ماید که این صحیح است و آن باید عمل کرد. یا اگر اشتیاق است، این آن دست کشد، پس هر چیزی که بدون استفاده از آنها در یور امور پی تحقیق قرار گیرد، پس او نسبت به این نعمت‌های الهی ناسپاسی کرده است.

سپس حواسی که انسان به وسیله آنها می‌تواند چیزهای مختلفی را بداند، بین چهار تن: گوش، چشم، بینین و حسی یا می‌داند که به وسیله آن سرده و گرمی اشیاء و سایر امور دریافت می‌شود، ولی طبق عادت، بیشتر معلومات را انسان به گوش و چشم در می‌یابد و چیزهایی که باینی استهدم یا با یادی نگهبانیcoli دست لمس کرده معلوم می‌کند. نسبت به ماهیت خیلی کم‌است، در اینجا در حواس پنجگانه تنها بزرگ دو تا افتای نمووده شاید به این خاطر باشد، سپس گوش را بچشم مقدم نمود، که غالباً وجهش این است که بیشتر معلومات انسانی چیزهایی است که به گوش شنیده می‌شوند و چیزهای مشاهده شده به چشم به نسبت آنها خیلی هم کمتر است.

از جمله دو آیه مذکور سیده‌همین حکم در آیه دوم این است که خرابان بر زمین راه نرود، یعنی: کنن روشی انتخاب نکنید که تکبر و فخر و غرور از آن اظهار گردد، که این فعل، احتمالاً به این که بر زمین راه می‌رود را خواهد زمین را بشکافند، که این در توان اول نیست، و به خرابان که راه می‌رود می‌خواهد خیلی بلند باشد. کوه‌های خداوند بسیار از او بلندتر هستند، تکبر در اصل به دل انسان گناه کبیره شدیدی است، و در
هیئت و روشن انسان که دلالت بر تکرر کند آن هم ناجایز است، به شکل مبکرتران راه رفت، چنین بر زمین به زور راه برود یا سر بلند کرده، بخرامد در هر صورت ناجایز است. معانی تکبر، خود را از دیگران افضل و اعلی تصویر کردن و دیگران را در مقابل خویش کمتر و حقیر فهمیدن است، در حديث این شدیداً مورد وعید قرار گرفته است.

امام مسلم به روایت حضرت عیاشی بن عمرو نقل کرده است که رسول خدا فرموده است: خداوند متعال به وسیله‌ی حیى به من دستور داده است که تواضع و فروتنی را اخیتار کن، هیچ انسانی بر دیگری روشن فخر و برترا را اخیتار نکند و کسی بر دیگری ظلم نکند.

و حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است که رسول خدا فرموده است: در جنَّت داخل نمی‌شود کسی که در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای تکبیر وجود داشته باشد.

و در حديث قدسی به روایت حضرت ابو هریره آمده است که رسول الله فرمود: خداوند متعال می‌فرماید کبیرایی، چادر من و عظیمی ازار من است و هر کس بخواده آنها را از من بگیرد، او وارد جهان خواهم کرد، مراد از چادر و ازار لباس است، و خداوند متعال جسم نیست و نه جسمانی که نیاز به لباسی داشته باشد، لذا مراد از آن در اینجا صفت کبیرایی اوست.

کسی که بخواهد در این صفت با خدا شریک شود اهل دوزخ است.

و در حديث دیگری وارد شده است که رسول خدا فرمود: مبکرتران در روز قیامت مساوی با مورچه کوچک، به شکل انسانی برانگیخته می‌شوند، و از هر طرف بر آنها دل شدید و خواری خویش بارید، و به سوی زندان جهان به نام بولس روان می‌گردد که شدیدترین آتش، آنها را احاطه می‌کند، و به
جاى آب به آنها ریم و خون بنده دوزخیان داده می‌شود. حضرت فاروق اعظم هنگام خطره خواندن روی منبر فرمود: من از رسول خدای را سرفاش می‌کند، او در نظر خودش کوچک و به نظر دیگران بزرگ می‌باشد، و هر کس که تکبر ورزد خداوند متعال او را دلیل می‌کند، او در نظر خودش بزرگ است، و به نظر مردم از سگ و خنزیر هم باید می‌باشد. پس از توضیح احکام مذکور، در آخرين آیه فرمود: «کل ذلق كان سيئة عند ربك مكروها» يعني: (نمای خارهای به مذکور، نزد خدا مكره و ناپسند هستند).

آنچه از احکام مذکور محرّم و منهی عنده باشد، بد و ناپسند بودن آنها ظاهر است، اما بعضی از آنها امرند: مانند: ادای حقوق والدین و اقراب، و وفادای به عهد و غیره. جن هدف نجات از ضر آنهاست که از ایذای والدین و قطع رحم خویشاوندان و نقض عهد اجتناب کنید و همه اینها حرام و ناپسند می‌باشد، لذا به مجموعه مكره و گنجه شد. 

تینه احکامی که در آیات مذکور بیان گردیده است، آنها از یک حیث، تشخیص برای آن معنی و عمل می‌باشد که در نزد خدا مقبول باشد، که پیش از این در ۱۹ ذكر گردید، «و سعی ها سعیها» و در آن نشان دادهشد که هر سعی و عملی به نزد خدا مقبول نیست، بلکه صرف همان مقبول است که مطابق سنت و تعالیم رسول خدای باشد، در این احکام، اهم ابوبان آن سعی و عمل مقبول، ذکر گردید که از آن جمله پیش از همه حقوق الله و سپس حقوق العباد بیان گردید.

۱- ترجمه به روایت عمرو بن شعبی عن ایبه عن جده از مظهری.
۲- مظهری.
۳- بیان القرآن.
این پانزده آیه خلاصه کل تورات است
حضرت عبدالله بن عباس فرموده است که کل احکام تورات در پانزده آیه سوره بینی اسرائیل جمع گردیده است.

ذلک یعنی او ای که بهمکین نمی‌گردد. این‌ها از کارهای عاقلانه‌ای هستند که پروردگار تو به سوی تو وحی فرستاده و مقرر نکن. مع الله ای که اخر قسلی قسمت در جهنم سروع مذکور است (۲۳۷) اقتضیفم‌بaxonدا بندگی دیگر را، پس واقعی من شوی در دوران وزام خورده. دفع شده، آیا پرگزیده واده ۲۳۱
ربکم بینهین و اعتمد از ملکه‌ای انان اینکم انتظار قولاً عظیم‌(۴۰)
به‌شماین درگاه تان پسرهارا. وگرماهی یا خود خود شگنان را هارمی، شمایی گوید بخشنسیند.
و لقَد حرّفنا في هذا القرآن ليذّكرنا و ما يزيدهم إلا نفورا(۱۱)
وماهه گنهه‌ها مختلف تفهیم کردم دراین قرآن تا که آنهای فکرند. و برای آن‌ها فاقد شده‌نفت.
قل لر کن ملّه التّه کن پقولون إذا لا بتعوا إلى ذئ العرش سبيلا(۲۳۳)
بگو کرمی بودبا وحاکم بگذری جناته آنهایی گویند. تلاش‌یا مرنده‌ی‌سوی صاحب عرش‌رایم.
سبحانه و تعالی عیا پقولون علوا كبرایا(۲۳۷) تسبيح له السموات السبع
او یاک و برتر است از صخوان آنها به‌نهايت. باکی او یا بان می‌کنند هفت آسمان
و الأرض و من فهن و إن من شنیه إلا يسبیع يحضید و لقن
و زمین و هر کس در آنهایست، و نیست هیچ جزیری که نخواند خوب‌های او را اما شما
لاؤت‌فهرون تسبیحهم‌انن کان حلياً غفورا(۲۴)
نمی‌فهمید خواندن آنها را، یقیناً یا بردب‌ر و بخشنده‌هست.
خلاصهی تفسیر

ای محمد (ص) این سنگن (یعنی احکام مذکور) از جمله‌ان حکمت‌هایی است که خداوند متعال به سوی شما به وسیله وحی فرستاده است (و ای مخاطب) با خدای برحق، معبدی دیگر قرار مده، که در غير این صورت الزام خودره، و رانده شده به جهنم انداده‌خواهی شد، (احکام مذکور را از مضمون توحید آغاز نموده بود، و بر آن به پایان رسیدید، و در آینده هم همین مضمون در خصوص توحید بیان می‌گردید، که وقتی در بالا قبیح و بطلان شرک را شنیدید پس آیا (باز هم) قابل به چنین سنگن، می باشید که بر خلاف توحید می باشند، مثلًا این که پروردگاران شما را به پسران مختص کرده و خودش فرشتگان را دختران خود (خود) نموده است، چنانکه جهان عرب فرشتگان را دختران خدا می دانستند و آن به دو وجه باطل است، نخست اولاد مقرّر کردن برای خداوند و سپس هم، اولاد دختری که مردم آنها را برای خود نمی پسندند، و بی فایده می پندارند تصوّر می کنند. از این موضوع یک نقص دیگری به سوی خدا منسوب می‌شود.

یقیناً شما سنگن بزرگ می‌گوید و (تأشیف در اینجا است که این مضمون توحید و ابطال شرک کرده) ما در قرآن به گونه‌های مختلف بیان کرده‌ایم تاکه خوب به هم نگذردید (و با وجود اثبات توحید و ابطال شرک به طرق مختلف چندین بار) نفرت آنها به‌شیرش می‌شود، شما (در خصوص ابطال شرک برای آنها) بگویید که اگر با او (معبد برحق) معبدان دیگری هم (شریک) می‌بودند، چنانکه ایشان می‌گویند، پس در این صورت تا صاحب عرش (خدا حقیقی) آنها (یعنی معبدان دیگر نیز گاهی) راهی را پیش می‌گرفتند، (یعنی: کسانی که شما آنها را با خدا شریک قرار می‌دهید، اگر آنها فی الواقع شریک می‌بودند، پس بر خدای صاحب عرش هجوم
می‌بردن، و راه‌پیمایی می‌گرفتن‌دند، و وقتی که با خداویان جنگ بر می‌شود، چگونه انظم جهان برقرار می‌ماند؟ در حالی که هر گاه حکم آن را بنا نماید محکم مسئولیت می‌کند، لذا حکم این نظام عالی با یک معیار صحیح، خود دلیل بر این است که غیر از یک خداویان دیگر شریک او نیست، از این ثابت می‌شود که آن‌چه این‌ها می‌گویند، خداویان متعلق‌اند از آن‌ها پاک و خیلی بالا و برتر است.

(حضرت‌نش جناب پاک است که تمام هفت آسمان و زمین و هر آن چه (از فرشته و انس و چنین) در آن (موجود) هست (همه قول‌ها یا حالات) پاک او را بیان می‌کنند، و (این تبسیح) تنها مختص انسان و جن عاقل نیست بلکه هیچ چیزی (در زمین و آسمان) وجود ندارد که پاک او را حمایت بیان نکرده باشد، اما این‌ها مورد تبسیح (پاک بیان کردن) او را نمی‌فهمد، یافتن او بسیار حلیم و بسیر غفور است.

معارف و مسايل

دلیل توحیدی که در آیه «اذ ألاستوا» بیان شده است، اگر خالق، مالک و متصرف تمام کائنات عالی، تنها ذات یگانه‌الله‌ی نباشد، بلعه و در این خداویان، دیگران هم شریک باشند، پس ضروری است که در میان آن‌ها در مواضعی چنین اختلاف اتفاق افتاد، و در صورت اختلاف همه نظام عالی بر این خواهد رفت؛ زیرا بر قرار رشن صلح دائمی میان آن‌ها عادتاً ممتنع است، اگرچه این دلیل به صورت بهره‌انی و منطقی به روشنی بیان شده است، اهل علم و دانش‌ای تویاند در آن‌جا ملاحظه نمایند.

مزدی از تبسیح زمین و آسمان و آن‌چه در آنه‌های چیست؟

از مجموعه‌ای این موجودات، تبسیح فرشته‌گان و مؤمنان انس و جن
امرى بی‌دیده است که همه آن را می‌دانند، کفاار انس و جن به ظاهر تسیب‌نامی‌خوانند، همچنین چیزهای دیگر عالم که قطعه شده است فاقد عقل و شعوراند، نیز تسیب‌نامی‌خوانند، پس مراد از تسیب‌گویی آنها چیست؟ بعضی از علماً فرموده‌اند: مراد از تسیب‌گویی آنها تسیب‌نامی حالی است، یعنی شهادت احوال آنها، زیرا مجموعه احوال همه چیزها از خداوند متعال نشان می‌دهند که آنها در وجود و بقای خوشی مستقل نیستند، بلکه آنها تحت قدرت برخی در حکمتند این شهادت حال، تسیب‌نامه‌است.
ولی قول محققین دیگر این است که تسیب‌نامی اختباری، تنها مختص به فرشتگان و مؤمنان انس و جن است، اما اللهو به طور تکونی، تمام ذرات عالم را تسیب‌گوی خوشی آفریده است، کفاره هم اولاً، عموماً خدا را می‌پذیرند و به عظمت او قایلند، و ده‌ران مادربرست یا کمونیست‌های امروز که به ظاهر قابل به وجود خدا نیستند، اما هر اجزای وجود آنها اجباراً به تسیب‌نامی مشغول می‌باشند، چنان‌که درختها، سنگها، خاک و همه‌چیزها به تسیب‌نامی حق مشغول می‌باشند، ولی این تسیب‌نامه آنها که اجباری و تکونی است، عموم مردم آن را نمی‌شنوند، آیه قرآن (ولكن لا تفقهون تسیبهم) بر این گواه است که این تسیب‌گوی تکونی ذرات، جنن‌چیزی است که عموم مردم نمی‌توانند آن را دویابند، تسیب‌نامی حاصل‌رآ اهل عقل و فهم می‌توانند بدانند، از این معلوم می‌شود که این تسیب‌نامی حاصل‌رآ نیست، بلکه حقیقی است، اما از فهم و ادراک ماهالق مت است.
این معجزه‌ای آن حضرت‌که در حديث بیان گردیده است که سنتگر زدها در کف دست آنجانب تسیب‌خوانند و صحابه‌ای کرام آن را شنیده‌اند، معجزه‌بودن آن ظاهر است، ولی شیخ جلال الدین سیوطي در «خصائص کبری» فرموده است که تسیب‌گوی سنگ‌گریزه‌ها معجزه آن
حضرت آنها هر کجا باشند، تسبیح می‌خوانند بلکه معجزه آن حضرت آنها است که پس از قرار گرفتن آنها در دست مبارک، تسبیح آنها به گوش شنیده شد.

امام قرطبه این تحقیق را ترجیح داده و دلاله بسیاری از قرآن و سنّت بر این تقدیم نموده است. مثلاً آیه‌ی ۱۸ سوره قص س درباره حضرت داوود علیه السلام آمده است «آنا سخن‌ها در ممالک می‌پسرد» و «الواه مالک»، (ما کوه‌ها را مسجد می‌دانیدم چه با داود، می‌گویم صبح و شام تسبیح می‌خوانند) و در آیه‌ی ۷۴ سوره قرآن، در خصوص سنگ‌های کوه‌ها آمده «آن‌ها هما یکه‌ی، منشنه ان شاگردان الله»، (بعضی از سنگ‌های کوه‌ها زنده خود خدا به پایین می‌غلطند) که آن شعور و ادراک و خواف خدا در سنگ‌ها ثابت شده، و در آیه‌ی ۹۰ و ۹۱ سوره ستون در رده‌ای که نصاری حضرت مسیح را پسر خداهای دانستند، فرموده «و خر دا جلیل هدا»، (ان دعا لرمون ولدا»، (این‌ها برای خدا پسر مقرب می‌کنند و از این كلمة کفر آنها، بر کوه‌ها تسر طاری می‌گردد و به سقوط نزدیک می‌شوند) و ظاهر است که این خواف از شعور و ادراک آنها سراغ می‌دهد، و پس از شعور و ادراک تسبیح خواندن؛ امری دور از ذهن نمی‌پاشد، و حضرت عبدالله بن مسعود فرموده است: یک کوه به کوه دیگری می‌گوید: ای فلان آیا بر روی مردمانی گذاشته‌اند که خدا را یاد کرده باشند؟ ای در جواب می‌گوید: بلی، پس این کوه از آن خوشحال می‌شود. و برای استدلال بر این، حضرت عبدالله این آیه ۸۸ سوره مریم را خواند: «و قالم اخذ الرحم ولدا»، و سپس فرمود: وقتی از این آیه ثابت شد که کوه‌ها از شنیدن کلمه کفر متأثر می‌شوند، بر آنها خواف طاری می‌گردد، پس شما چه فکر می‌کنید؟ آنها کلمات باطل را می‌شنوند، سخن حق و ذکر الله را نمی‌شنوند، و از آن متأثر نمی‌گرند.

۱ - قرطبه به حوالهٔ یاقوت ابن مبارک.
و رسول خدا، فرموه است که هیچ جن و بشر، درخت و سنگ و
کلونی نیست که صداه مؤذن را بشنوید، و در روز قیامت بر ایمان و نیکی او
گواهی ندهد.

امام بخاری به روایت حضرت عبدالله بن مسعود نقل فرموه است که ما
صدای تسپیح غذاها را می شنیدیم وقتی که خورده می شدند، و در روایت
دیگر آمده است که ما با رسول خدا، غذا می خوردیم، سپس صدای
تسپیح غذا را می شنیدیم. و در صحیح مسلم به روایت حضرت جابر بن
عبدالله مذکور است که رسول الله ﷺ فرموه: من آن سنگ مگه مکرمه را
می شناسم که قبل از بهشت و نبوده، به من سلام می کرد و من اکنون هم آن را
می شناسم، بعضی گفتند که مراد از آن حجارسود است. و الله اعلم.

امام قرطبه فرموه است که روایات حديث در چنین حوادثی بسیارند،
و داستان اسطوانه حنانه زبان زد عموم مسلمانان است که صداه غیره آن را
صحباه کرام شنیدند، وقتی که پیامبر ﷺ هنگام خطبه آن را رها نموده بر منبر
به خوانندن خطبه اقدام فرموهند، و پس از این روایات، در این موضوع چه
استبعادی باقی می ماند، که در زمین و آسمان و همه چیزها شعور و ادراک
وجود داشته باشد، و هر چیز حقیقتاً تسپیح خدا را می خواند و ابراهیم
فرموه است که این تسپیح در اشیای ذی روح و غیر ذی روح، عالم است,
حتی در صدای درهم هم تسپیح وجود دارد، امام قرطبه فرموه است که
اگر مراد از تسپیح، تسپیح حالی می بود، پس در آیه مذکور حضرت
داید. چه اختصاصی داشت، تسپیح حالی را اله انسان ذی شعور می توانند
اگر چیزهای معلوم کند، لذا ظاهر این است که این تسپیح قویی بود.
و همانگونه که به حواله حضايض کبری در بالا نقل گردید که تسپیح
خوانند سنگریزها معجزه نیست، و آن در هر جا و هر حال و هر وقت

1 - موظفا امام مالک و سنن ابن ماجه به روایت ابي سعد خدیری.
عام است، معجزه آن حضرت این بود که پس از قرار بزند آنها در دست مبارک، تسبیح آنها به نحوی بود که عموم مردم به گوشه، شنیدن، همچنین تسبیح جبال برایحضرت داود علیه از این حیث معجزه بود که آن تسبیح قابل استعمار قرار گرفت.

و اگر قرآن، جعلنا بینک و بین الذین لا يُؤربون بالآخره جیباا و جون می خوانی قرآن را می گذاریم در میان توان و کسانی که قبول ندارند، آنها پرده میسرورا و جعلنا علی قلویهم اکننی آن یقهوه و فِی آذایه و فِرآ و پوشیده و می گذاریم بر دلیاشان پرده که نفهمند را و در گوشهایان سنگینی و اگر ذکرت زیکت فِین قرآن و حدا و ولو علی آذایه هم نفورا و غنیم جون یادکنی برودکارت را در قرآن، یکانه، فرار می کنند به تعجب خود نفر کنن. ماکاملاً آئتم مِیا یستیعون بیه اذ یستیعون اِلیک و اذ هم می دانیم که به جه خاطر می شونند وقتی که گوش فرا می دارند به سوی تو، و وقتی که آنها تقدیز اذ یکقول الظَّالِیْن ان تَسْتیعونِنِ الا رَجُلاء مشورت می کنند جون می گوید ظالمان کسی که شمارگنده او راه می رویدنست مگر مورد مشحورا و ۴۷ او نظر کیف ضرَّ‌بروا لکَ الامثال قَضَلْوا جادو شدهای بنگر چگونه مثال بیان می کند برای تو، و بیای که می روند قَلَایِشْتیطْعِبُون سیبَلَا و ۴۸

پس نمی یابند راه را.

خلاصه تفسیر
در آیات گذشته آمده بود که با وجود بیان مضمن توحید به عنوان
مختلف در قرآن مجرد، و دلایل گوناگون مکرر، این مشترکان بد شانس آن را گرفته اند، در این آیات وجه عدم قبول نمودن آن، بیان گردیده است که ایشان در آن، آیا می‌گذرگر و انديشه‌های کار نمی‌گیرند، بلکه از آنها نفرت نموده تمسخر می‌کنند؛ لذا آن‌اند حقيقة علم کور قرار داده شده‌اند، خلاصه تفسیر از این قرار است:

وقتی که همین کلاس (برای تبلیغ) قرآن را را می‌خوانند، ما در میان شما و آنان که به آختره ایمان ندارند، پرده‌ای قرار می‌دهیم، (و آن پرده این است که) ما بر دلها ایشان حجاب می‌اندازیم، از این که آنها آن (مقصود قرآنی) را به‌همان‌دیوار در گوش‌ها ایشان سنگین‌می‌آوریم، (از این که آن را به خاطر تحصیل هدايت، به‌شنوند، با این مطلب که آن پرده‌نافهمی این بود که نمی‌خواستند به‌همان‌دیوار، تا بتوانند شان نبود آن جناب را بشناسند) و چون شما در قرآن فقط (اوصاف و کمالات) پرددیار خود را ذکر می‌کنید، (و کسانی که اینها آنان را عبادات می‌کنند، دارای چنین اوصافی نیستند، آنها به علت‌نافهمی، بلکه کج فهمی، از آن نفرت کرد به عقب بر دیگند، و می‌روند، (در اینده بر این عمل باطلسان و عید ذکر شده است که) وقتی که ایشان به سوى شما گوش فرا می‌دادند، ما کاملاً می‌دانیم که به چه غرضی این‌ها (قرآن را)

می‌شنوند، (که آن غرض فقط اعتراضی و طمعه و نگاه‌چینی است).

وقتی که ایشان (پس از شنیدن قرآن) با هم درگوش‌شی صحبت می‌کنند (آن را هم، ما کاملاً می‌دانیم) وقتی که این ظالمان چنین می‌گویند که شما مردم را (یعنی کسانی که از خویشاندندشان با رسول خدا، همراه شده‌اند) فقط باکسی همراه شده‌اید که بر اثر خاص (جنون) پدید آورد ایست، (یعنی آن‌چه را سخنان عجیب‌ی می‌گوید هم از اثر مالیخولایست، ای محمد صلی اللہ علیه وآله) شما (اندکی) نظر بیان‌داد که ایشان برای شما چه نوع القابی تجویز می‌نمایند، پس این‌ها (کاملاً) گمراه شده‌اند، لذا (اکنون) نمی‌توانند
راه (حق) را دریابند (زیرا با این ضد و عناد و با این روش با رسول خدا استعداد و فهم و هدايت از انسان سلب می‌گردد).

معارف و مسایل

اثر کردن سحر بر پیامبر و رسول مانند اثر مرض بر آنهاست؛ زیرا، انبیاء در صدد جدا از خواص بشری نیستند، جنان که می‌توانند مجروح گردنند، همچنین سحر هم می‌توانند در آنان مؤثر افتد، زیرا آنهم تحت علل ویژه طبیعی از اثر جن و غیره پیش می‌آید، در احادیث ثابت است که باری سحر بر رسول خدا اثر کرده بود، و در آخرین آیه‌ای که کفار به آن جناب مسحور گفتند قرآن آن را رتد نمود، حاصل آن همان است که در خلاصه تفسیر به آن اشاره شده است، که مرادشان در اصل از مسحور دانستن، مجنون دانستن است و قرآن این یا رتد نمود، لذا حديث سحر؛ با آن تنافی و تعارضی ندارد، مضمونی که در آیه اول و دوم از آیات مذكر آمده بود، شأن نژول و‌زهای دارد، که قرطبه آن را از سعید بن جبير تقل کرده است، که وقتی سوره «تبت یبدا ای له» نازل گردید که در آن از همسر ابولحسن‌هم مذموم به عمل آمده است، همسر او به مجلس آن حضرت رفت که حضرت ابوبکر نیز در جلسه حضور داشت، و چون او را از دور دیده به آن حضرت عرض کرد: شما از اینجا تشریف ببرید؛ زیرا این زن خیلی بد زبان است، و جنان سخت‌اند، من گوید که شما ناراحت می‌شوید، آنجانب فرمود: خیر. خداوند متعال در میان من و حجاب حاصل خواهد نمود، جنانکه او در مجلس حاضر شد، اما توانست رسول خدا را ببینند، روی به صدیق اکبر کرده و گفت: رفیقی ما را هجو کرده است، صدیق اکبر فرمود: والله او شعر نمی‌گوید که عادتاً در آن هجو کرده می‌شود، او جنین گفت: برگشت که تو هم از جمله تصدیق کننداگان او.
عملی برای مستور شدن از نظر دشمن

حضرت کعب می‌گوید: وقتی رسول خداوند می‌خواست از نظر دشمنان مستور گردید، سه آیه از آیات قرآن را می‌خواند، و در آن آن‌ها کفتار نمی‌توانستند، آن‌هائی را بپینند، و آن سه آیه از آین قرارند: آیه ۵۷ سوره کهف «ان انا جعلنا على قلوبهم اكثرة ان يفقوهون في آذانهم و قرآ»، آیه ۱۰۸ سوره نحل (اورلک سعید) طبع الله على قلوبهم وعلى سمهم و على بصارهم» و سومین آیه، آیه ۲۳ سوره جاثیه (افرآیت من اخذ الهم هواء و اضل الله عل علم و ختم على سمها و قلبها و جعل على بصرا غشاوة».

حضرت کعب می‌گوید: وقتی از عمل آن حضرت رابا یکی در سرمین شام در میان گذاشتم او بنابر ضرورتی به کشور روم سفر کرد، و تامدتن در آنجا اقامت نمود، سپس کفتار روم او را آزار رساندند، از آنجا فرار کرد آنها تعقیب کردند، اما یاد آن روایت افتاد و آن سه آیه را خواندند حسب قدرت الهی چنان برد بر چشم‌های آنها افتاد که از راهی که این شخص می‌رفت دشمن هم از آنجا می‌گذشت، امّا نتوانستند او را بپینند.

امام تعلیقی می‌گوید: من روایت حضرت کعب را یکی از اهلی را گفتم اتفاقاً او را کفتار دیلم اسیر کردند که تامدتن در اسارت آنها ماندند، سپس روزی فرصت یافتند فرار کرد، این‌ها در تعقیب او بیرون آمدند، و لی آن شخص هم، این سه آیه را خواندند که در اثر آن خدا بر چشم‌های دشمنان برده انداده‌ت، و نتوانستند او را بپینند، در صورتی که با هم راه می‌رفتند و لباس‌هایشان به هم می‌خورد.

امام قرطبی فرموده است، آیات سوره پیش‌های هم به این سه آیه ضم کرده
وَقَالُوا ۛ أَيَّادًا عَظِمَةً وَرَفَاتًا عَزْمًا لَّبَعِثُونَ حَلَقًا جَدِيدًا١ۚ 
وَمِنَ ۛ مَوَانِعِ وَقَتِيَّةِ كَبِيرَةٍ مَا إِلَّا مَعْطَى مَُّسْخَنَةً نَمَّرَمُهَا ۛ وَقَالُوا ۛ ظَّلِيمًا أَوَّلًا١ۚ
فَقَسَّيْقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي قَطَرَكُمْ أَوَّلًا مَّرَّةً
پس الان می‌گویند چه کسی مرا بهم گرداگرداند، بگو کسی که آفرید شما را بار اول،
فَقَسَّيْقُولُونَ إِلَيْكُمْ رُؤُسَهُمْ وَ يُقَلُّونَ مَنْ هُوَ قُلُّ عَلَيْتُنَّ
پس حکمت میدهند بهسوم تو سرهاي خودرا و می‌گویندکه کی می‌باشد آن. بگو شایدکه
یَكُونُ قَرِيبًا أَنَّهُ يُدَعُّوْکُمْ فَقَسَّيْجُیَّنَ مَحْمَدَ وَ تَظَنَّنُونَ إِن
نزدیک باشد. روزی که بخوانند شمارا. پس می‌ایبدکه اورا تعویف می‌کنید، وگمان می‌بریدکه
لَيْنَ إِلَیَّ أَقْلِبَلَا (۵۸)
در نگاه‌نگر‌های دید مرگاندگی.

خلاصه تفسیر
آنان می‌گویند! وقتی ما (بی‌میری و باشیم استخوان) و استخوان‌ها هم باشند، ریزه ریزه پس آیا (پس از آن در قیامت) دوباره زنده گردنیده می‌شویم، (یعنی: اولًا مردن و زنده شدن مشکل است، که در جسم صالحیت زندگی باقی نمانده، سپس وقتی که آن جسم هم ریزه ریزه شده اجزای آن براکنده شوند، پس چه کسی می‌تواند بپیشرکدی او زنده می‌شود) شما (در باسخ آنها) بگوید: (شما حیات استخوانها را دور از ذهن تصوّر می‌کنید، و می‌گویم) شما سنگ، یا آهن، یا مخلوط دیگری را که در ذهن شما (صالحیت زندگی آن بسیار بعد است) بنگردید (که آیا زنده گردنیده می‌شوید یا خیر؟ و مستبعد قرار دادن جناد سنگ و آهن از این جهت بدلیه است که در آنها هیچگاه حیات حیوانی پدید نمی‌آید، برخلاف استخوان‌ها که در آنها تا آن زمان حیات بوده، پس وقتی که زنده کردن سنگ و آهن برای خدا مشکل نیست، چگونه زنده کردن دوباره اعضای انسانی مشکل است.)
و مراد از لفظ «کونوا» در آیه که صیغه امر است، در اینجا امر نیست، بلکه نوعی تعالیق و شرط است، که اگر بالغ بر ضریب شما سنگ و آهن هم باشید، باز هم الله تعالی بر زنده کردن دوباره شما قادر است، در این خصوص آنها می‌برند: او چه کسی است که دوباره ما را زنده می‌کند؟ شما بگویید: او کسی است که شما را نخستین بار آفریده بود (حتی وقت امر این است که براو به وجود آمدین چیزی، دو چیز در کار است: یکی صلاحیت وجود در محل و ماده، دوم قوت فاعله برای ایجاد آن، سؤال اول متعلق به قابلیت محل بود که آن پس از مردن قابلیت زندگی را از دست می‌دهد، در مقام پاسخ گفته است قابلیت کل به اثبات رسانده شد. پس این سوال دوم نسبت به فاعلیت است که آن چه قوت و قدرتی است که با قدرت فاعلی خود بدون این کار شکست آرآ انجام دهد؟ در جواب این فرمود: کسی که شما را نخستین بار از چنان ماده‌ای آفرید که در پنداز و گمان کسی نبوده، که در آن قابلیت حیات باشد، پس آفریدن دوباره آن چه مشکلی است؟ پس وقتی هر دو سؤال قابل و فاعل حل گرددند، اکنون ایشان برای تحقق زمان وقوع) سر خود را در جلوی شما نکان داده می‌گویند: (خلیلی خوب این را بگو که) این زاده شدن انجام می‌گیرد، شما بگویید که چنین تبعیج نیست که آن نزدیک شده باشد، (سپس احوالی را بیان فرآور است که هنگام این زندگی جدید واقع می‌شود) آن روزی است که خداآوند متعال شما را (برای زنده گردانیدند و گرد آوردند در میان حشر به سیله فرشته‌گان) فرا می‌خوانند، و شما (اجبارا) حمدمگویان، حکم او را اجرا خواهید کرد، (یعنی: هم زنده می‌شوید و در میان حشر جمع می‌گردد)، و (با مشاهدهه هول و هیبت، آن روز حالت شما چنان خواهید شد که نسبت به کل عمر دنیا و برخ،) شما جنین تسوّر می‌کنید، که شما در مردم خیلی کوتاه، در دنیا مانده بودید، زیرا در دنیا و عالم قبر به نسبت هولناکی امور حداقل قدری آسایش
موجود بود، و برای انسان زمان آن راحت به هنگامی که به مصیبت گرفتار
آید خیلی مختصر معلوم می‌شود.

معرف و مسایل

یوم یدعوکم فتستجيبیون بحمده لفظ «یدعوکم» از دعاء مشتق و به
معنای صدا کردن و خواندن است و معنای آن این است، روزی که خداوند
متعال شما را به سوی محاصر فرا می‌خواند، این فراخوانند به وسیله فرشته
حضرت اسرافیل انجام خواهد گرفته، که در صور دوم می‌دمد، پس همه
مردگان زندگی شده، در میدان حشر جمع می‌گردند، و این نیز ممکن است که
پس از زندگی شدن برای جمع شدن در میدان محاصر صدا زده می‌شوند.
آن حضرت از حديثی فرموده است، در روز قیامت شما به نام و نام
پدر خواننده می‌شوید، لذا برای خود نامهای خوب مقرّر کنید (از نامهای
به‌هده اجتناب ورزید).

در محاصر، کفار هم با حمد و ثنای خدا بر می‌خیزند

«فتستجيبیون بحمده» معنی استجابت است، بر صدا کردن کسی جهت
اجرا حکم، حاضر شدن؛ با این مطلب که در میدان محاصر وقتی که شما
فرآخواندی می‌شوید، پس همه شما در اطاعت از آن صدا، جمع
می‌شوید، «بحمده» از ضمير فاعل «تفسيریون» حال واقع شده، به معنای
حامده است، مراد این است که به هنگام ورود به میدان، همه شما برای
خدا حمید و ثناگویان حاضر می‌شوید، از ظاهر این آیه چنین معلوم می‌شود
که در آن زمان حالت همه مؤمنان و کافران این است، که در حلال حمید گفتن
برای خدا بر می‌خیزند؛ زیرا مورد خطاب کافران هستند، و در خصوص

1 - قرطبي
2 - قرطبي
آن‌ان بیان‌شده است که همه حمد‌گوییان بلند می شوند، از میان امام‌ی تفسیر حضرت سعید بن جبیر فرموده است: کفّار هم به هنگام خروج از قبرهای خود، الناز شبانانک و بحمده بر زبان رانده بیرون می آیند، اما حمد و ثنا گفتند در آن روز به آنها نفعی نمی‌رساند! زیرا این‌ها وقتی که پس از مرگ، زندگی جدید را مشاهده می‌کنند، پس بدون اخیار حمدم و تنایی خداوند متعال از زبان آنها بیرون می‌آید، و آن چنین عملی نیست که بر آن پاداشی مترقب گردد.

و بعضی از مفسّران این حالت را به مؤمنان مختص دانسته‌اند، به دلیل این که در خصوص کفّار در آیه‌ی 52 سوره‌ی پیام‌آمده است که هرگاه آنها زندگانی‌های زنده گردانیده شوند، می‌گویند: «با ویلدا من بعثت عین من مرقدنا» (وای بر ما جه کسی ما را از قبر هایمان زنده کرد و برانگیخت). و در آیه‌ی 56 سوره‌ی زمر آمده است: «با حسرت علی ما فرطتی در جنوب الله» يعني (واحسرت‌هایان افسوس بر این که من نسبت به خدا خیلی کو تاها بدرم). اما حقيق‌ت این است که در این دوره هیچ تعارضی نمی‌تواند وجود داشته باشد، که در ابتدا هم به حالت حمد‌گویان برانگیخته می‌شوند، بعداً کفّار از مؤمنان ممتاز می‌گردند، چنان‌که در آیه‌ی 59 سوره‌ی پیام آمده است که «وامتحانایم ایها امت موم» (که‌ای مجرمان شناامروز ممتاز شده جمع شوید) آنگاه از زبان‌شان آن کلمات هم پیرون می‌آید که در آیات مذکور آمده است، و این امر از تصريحات بی‌شمار قرآن و سنت معلم و ثابت است که مواقف محشر مختلف می‌باشد، و احوال مردم در هر موقعی جدا خواهد شد، امام قرطبه فرموده است، آغاز بلند شدن در حشر از حمد می‌باشد که همه حمد‌گویان بلند می شوند، و خاتمه همه معاملات هم بر حمد می‌باشد چنان‌که در آیه‌ی 75 سوره‌ی زمر می‌فرماید: «و قضی
بينهم بالحق وقيل الحمد لله رب العالمين يعني (قضاياهم همهم اهل محشر مطابق بما حق انجام داده مي شود و فشين فغتنه مي شود، كه حمد و سياس مخصوص خداست كه رب العالمين است).

وقل لعبادي يقولوا أي هي أحسن إن الشيطان يتزاغ بينهم إن و بكونه بندانا كه سختي بكونه كه بهتر باشد، شيطان نزاع مي افتكند مي آنها.

الشيطان كان للإنسان عدوًا مييًا (25) ربيكم أعلم يكيم إن يشأ بعدن كه شيطان است يكدشان مرور كار، بهتهمي داند شمارا، اكربخواهد يزحمك أو أن يشأ يعذبكم و ما أرسلتاك عليم و كيلة (26) برهم شخم و خواهد كار وبخواهد شمارا عذاب مي دهد و وفسرتاديم شمارا مسبنل برآنها.

و ركب أعلم يس في السموات و الأرض و لقد قضننا بعض و مرور كار تو بهتر مي داند كسان را كه در آسانها و زميناند و ما برتردي داديم بعض النبيه على بعض و أيها داودزور (55)

بيبامير را بر بعضي و ما داديم به داود زور را.

خلاصة تفسير
و (أي بامير) به بندان (مسلمان) من بكونه كه (أغر در باسخ كفر) جنان سختي بكونه كه (به اعتبار اخلاقه) بهتر باشد، (كه با سب و شنم و تشحد و استعمال انكوزي همراه ناشد، زبر كه) شيطان (سخت رمال تلهقين كرده) حًا خواهد در ميان مردم فساد ايجاد كند، و دحقيق راي إنسان دشمن آشكاري است (و وجه اين تعليم، اين است كه در تشحد بهره ين حاصل نمي شود، و هدایت و مغمرون تحت مسيت ازالیه الهمي مي باشد،) و مرور كار احوال هميه شما را بهتر مي داند، (كه جه كسي
شایسته چه کاری است، پس) اگر او بخواهد بر (هر کسی از) شما (که بخواهد) رحمت می‌نماید، (یعنی: هدایت می‌کند) یا اگر بخواهد پس (بر هر کسی از) شما (که بخواهد) عذاب نازل می‌کند، (یعنی: توفیق و هدایت را از او سلب می‌کند) و ما شما را مسئول (هدايت) آنها قرار داده، نفرستاده‌ایم، (و وقتی که با وجود پیامبر بودن، شما مسئول آنان قرار داشته‌اید، پس دیگران چه مجانی دارند، لذا در پی کسی قرار گرفتی و با او از راه سختی پیش آمده پی فایده است).

و بروگردی تو خوب می‌دانند کسانی را که در آسمان‌ها هستند، و (نیز آنها را هم که) در زمین هستند (مراد از اهل آسمان فرشته‌گان و از اهل زمین انس و جن هستند، با این مطلب که ما کاملاً آگاه هستیم که نبی و رسول قرار دادن چه کسی مناسب است، یا چه کسی مناسب نیست، بنابراین اگر ما تو را پیامبر گردانیدیم، پس چه جای شگفتی است و (همچنین اگر ما تو را بر دیگران برتری دادیم، در آن چه جای تعجبی هست، زیرا که) ما (پیش از این) بعضی پیامبران را بر بعضی دیگر برتری داده‌ایم، و (همچنین اگر ما به شما قرار دادیم، در این چه جای شگفتی است، زیرا قبل از شما) ما به داوود آیه زبور داده‌ایم.

معارف و مسایل

بد زبانی و سخت کلامی باکفار هم درست نیست در نخستین آیه، مسلمانان از تشییع کلام باکفار منع شدند، مراد از آن، این است که بدون ضرورت به آنها سختی روا داشته‌نشود، و لی در هنگام ضرورت قتل آنها هم جایز است، بلکه چه خوب گفته است:
که بی حکم شرع آب خوردن خطاست

اگر خون، به فتوای برای روافت
به وسیله قتل و قتل می‌توان شوکت کفر و مخالفت با اسلام را مغلوب ساخت، لذا بان اجازه داده شده است، ولی با سب و شتم و تندگویی نه قلعی فتح می‌شود، و نه کسی هدایت می‌گردد، لذا از آن جلوگیری به عمل آمد.

امام قرطبی فرموده است: این آیه در واقع تعقیب به حضرت عمر بن خطاب نازل شده است، بدنی صورت که کسی به حضرت فاروق أعظم دشمن داده، در مقام پاسخ او هم از در سختی در آمد، و خواست او را به قتل برسانند، در نتیجه احساس حسرت شد، که در میان دو طائفه جنگ برقرار نشود، که بر این واقعه این آیه نازل گردد.

و تحقیق قرطبی از این قرار است که در این آیه در ارتباط با مخاطرات مسلمانان با همدیگر، رهنمایی شده است که به هنگام اختلاف با هم، با سخت کلامی پیش نیایید، زیرا شیطان به وسیله آن می‌خواهد، میان شما جنگ و فساد ایجاد کند.

و این نداو زبورا ذکر زبور در اینجا به طور ویژه، شاید بدین خاطر باشد، که در زبور در خصوص رسول خدا، صنایع آگهی داده شده است، که آن جناب در ضمن این که رسول و پیامبر می‌باشد، صاحب کلک و سلطنت هم خواهند شد، جنان که در آیه ۱۰۵ سوره الیندا آمده است: «و لقد كتبنا في الزبور من بعد الذكران الاضر بئريها عبادي الصالحين» و در زبور فعلي هم بعضی از حضرات به اثبات رسانده‌اند، که این مضمون در آن مذکور است.

امام در تفسیر خود در این مقام نوشته است: زبور کتاب الیه است.
که بر حضرت داوود علیه السلام نازل شده است، و در آن یکصد و پنجاه سوره است و تمام سوره‌ها مشتمل بر حمد و ثنای دعا می‌باشد، و در آنها حلال و حرام و فراز و حدود بیان نگردیده است.

گلی اذاعوا الذین زَعْمُطْنَ مِن دُونِهُ فَلَآ يَعْلَمُونَ كَشْفُ الْضُرْرِ عَنْنَکُم

بگویی‌بانید کسانی را که می‌فهمید بحاج او، پس اختیارندند که بردواند مشققت رازشما و لا تَعْلَمُوا (۱۵) اوْلِیکَ الَّذِینَ يَذْعَعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمْ

ونه تغییر دهدن. آنان که ایشان آمری خوانند، خودانه‌ی جوینده سوی پور دگار خوشین

الوسیله ایهم أقرب و يرْجُونِ رَحْمَتِه و يُفاْقَونَ عَذَابَهُ

که کدام یک بنده نزدیکتر است و موقع دارند، به رحمت و می‌ترسد از عذاب او.

إنَ ٌعذاب رَبِّك كَانَ حُذُورًا (۵۷) وِ إِنْ مِنَ نَّفْسِهِ إِلَّا أَنْ ۚ مُهْلِكُهَا

یقیناً عذاب پور دگار تو قابل ترس است. و نیست هیچ دهی که ما آن را خراب نکنیم

قبل يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا أَشَدُّا كَانَ ذَلِكَ فِي الْكِتَابِ مُضْطَرِرًا (۸۵)

پیش از قیامت با آفتی سخت نیاورنیم بر آن، این هست در کتاب نوشته شده.

خلاصه تفسیر

شما (به آنها) بگوید: کسانی که شما آنها را غیر از خدا (معبد) قرار می‌دهید، (مانند فرشتنگان و جنها) کمی آنها را (برای دور کردن مشققت خوشین) فرا خوانید، پس آنها نه برای برداشتن مشققت از شما اختیاری دارند، و نه برای تغییر دادن آن (متلاً اگر نمی‌توانند مشققت را بردارند، اندکی تخفیف پیش‌به‌هنده)، ایشان که مشکی آنها را (برای حاجت روانی و مشکل گشایی خوشین) می‌خوانند، خود آنها (برای رسیدن) به سوی پور دگار خوشین، و سیله می‌چویند، که از آنها کدام یک مقر‌بتر است.
معارف القرآن

(یعنی خود آنها به اطاعت و عبادت مشغولند، تا به قرب الهی ناپل گردن، و هستند، و از عذاب از در صورت نافرماتی) می ترسند، در واقع عذاب و نیکت آنها. مراد از آن این است که وقتی خود آنها عافیت دارند، پس چگونه می توانند معبود قرار گیرند، و وقتی که خود آنها در ضروریات خوشی و دفع مضرات، به سوی خدا محتاجند، پس آنها کجا می توانند به دیگران در مقام حاجت روای، و مشکل گشاوی قرار گیرند؟ و هیچ دهی (از دهات کفاح) نیست که ما آنان را قبل از جلسات هلاک نکنیم، (یا در روز جمعه) اهل آن را (در دروزخ) به عذاب شدید مبتلا نکنیم، این امر در کتاب (یعنی، لوح محفوظ) نوشته شده است، (پس اگر کافری در اینجا از هلاکت نجات یافت، پس در روز جمعه از آفت برزگ، نجات نخواهد یافت، و هلاکت به مرگ طبيعي مختصر کفاح نیست، همه می میرند، لذا مراد از هلاکت شدن دهات در اینجا این است، که به وسیله عذاب یا آقی هلاکت گردن، پس خلاصه این که گاهی در دنیا عذاب بر کفاح مسلط کرده می شود، و عذاب آخرت علاوه بر این است، و گهی چنان می شود که در دنیا هیچ عذابی نیاید، ولی از عذاب آخرت در هیچ صورت نجاتی نیست.

معارف و مسایل

یبتغون الی ربهم الوسيلة» لفظ وسیله عبارة از هر آن چیزی است که یکی را به دیگری برساند، و وسیله، برای رسیدن به خدا، این است که در علم و عمل هر وقت رضای خدا در نظر گرفته شود، و به احکام شرع پابندر باشد، با این مطلب که همه این حضرات به وسیله عمل صالح خوشی، در تلاش قرب خدا قرار گرفته اند.

یرجون رحمته و يخافون عذابه» حضرت سهل بن عبداللله فرموده.
است: رجاء و خویش به میان دنیا برحمر خدا و ترسیدن از عذاب
او، در حالی مختلف انسان هستند، وقتی این هر دو حالت در درجه
مساوی قرار گیرند، انسان بر راه مستقيم راه می رود، و اگر از آنها یکی
مغلوب باشد، پس به همان حد، در احوال انسان فساد ایجاد می شود.

و ما می‌گوییم آن نُرسیلً بالاییّ‌تَّ‌ آن کِذّبٌ پُه‌هَاالْوَلُونَ و
و ما به این خاطر متوقف کرده و سرنوشت نشانیهای را که گذشته‌اند آنها را تکذیب کرده، و
اَنینَا تَمُّوْدُ السَّاِقَةَ مُبِيِّنٌ قَفَّظُوا يِنُونَا وَ مَا نُرسِلَ بالِائِیَّاتِ
مادامی که شوماداده شترابای تفهیم آنها، یک ظلم کرده‌اند، و نشان‌هایی که مامی فرشتی
اِلَا خَوْقَیّةُ (۸۵) و اَذَا قُلْنَا لَکُمَّ إِنْ رَبِّكُمْ أَحَاطَ بِلِباسٍ و
برای ترساندن هستند. وقتی که فلسفه به تو که پروخدارت احاطه کرده مردم را و
ما یَعْلِنَا الرَّهْبَیَةُ الَّتِی اَرْیِنَاكَ إِلَّا قَیَمَةُ لِلِّسَّاَتِ وَ الشَّجَرَةُ الْمُلْقِونَةُ
دیدنی که مان به‌طور نشان دادن برای آرامش مردم، و همچنین آن درختکه معلق شده
فِی الْقُرْآنِ وَ خَوْقُهُمْ فَأَیَزَّدُهُمْ إِلَّا طَفیعًا كَبیرًا (۸۶)
در قرآن، و آنها را می‌ترسانیم، پس اضافه می‌شود شرارت آنها.

خلاصه تفسیر
و در فرستادن معجزات (خوایشته) بخصوص، تنها این امر مانع است که
مردمن گذشته، (معجزات خوایشته هم جنس) آنها را تکذیب کرده‌اند، و
مژاج و طبایع کف‌زار با هم یکی هست، و روشن است که این‌ها هم تکذیب
خواهدند کرد، و (به طور مشت نمونه خروار، این قصّه را هم بشنو که) ما
(مطالب خواصت) قوم ثمود (در مقام معجزه، به حضرت صالح علیه السلام) شتر مادهای داده بودَم، (که به گونهای عجیب آفریده شده بود، و به علت این که (معجزه بودن‌ش در نفسه) وسیله بصیرت بود، پس آنها (از آن، بصیرت حاصل نکردن)، بلکه) به آن ظلم کردن (و آن را به قتل رساندن، به‌هم‌جهت ظاهر اگر طبق خواسته این‌ها نیز معجزه‌ای داده شود، این‌ها هم هم‌مندان خواهند کرد) و ما چنین معجزاتی را فقط برای ترساندن (از این امر) می‌فرستیم (که اگر با مشاهده معجزه خواسته خوشیش هم ایمان نیاورید، فوراً هلاک می‌گردد، و هم‌مندان کسانی که با آنها معجزه خواسته شده نشان داده شد، باز هم ایمان نیاورندند، این چیز سبب هلاکت و عذاب عمومی آنها قرار گرفته است، و مقتضای حکمت این است که این‌ها هنوز هلاک نگردن، لذا معجزه خواسته شده آن، از واقعه که به گذشتن‌گان پیش آمدن، تأیید می‌شود، به آن‌ها نشان داده نخواهند شد) شما آن زمان را به یادآوری که وقتی که ما به شما گفته بودیم که برودگار (به علم خود احوال ظاهر و باطن حال و آینده) تمام مردم را احاطه کرده است، و (از جمله احوال آینده ایمان نیاوردن آن‌ها هم در علم خداست؛ به دلیل همین واقعه است که) ما (در واقعهی معراج) تماشا کرده (در حالت بیداری) به شما نشان داده بودیم و درختی که در قرآن مذکرت شده، (یعنی زقوم که طعام کفّار است) ما این هر دو مورد را موجب گمراهی آنها قرار دادیم، (یعنی: آنها با شنیدن این دو امر تکذیب کردن، معراج را به این تکذیب کردن که در ملدّ کوتاه شد، رفتن به کشور شام و سپس بالا رفتن به آسمان‌ها در نزد آنها ممکن نبود، و تکذیب شجره زقوم از این جهت که آن در دوزخ نشان داده شده است، و در آتش چگونه می‌تواند درختی باقی بمانند، و اگر باشد هم می‌سوزد، در حالی که در یک شب به آسمان‌های سفر طولانی از نظر عقل محله است، و نه رفتن به آسمان‌ها ممکن نیست، و وجود درختی در آتش در
فهم آنها نیامد، در صورتی که این امر محل نبود، که خداوند متعال مرا ج درختی را چنان بسازد که به جای آب، از آتش پرورش یابد، سپس فرمود: ما آنها را می ترسانیم اما سرکشی برخ گ آنها روز به روز اضافه می گردد، (در ضمن انکار از درخت زقوم، اینها استهداء هم می کردند که توضیح آن با تحقیق بیشتر در سوره ص ف صف می آید).

معارف و مسایل

و ما جعلنا اليء التي اريئنا الا فتنة للناس» يعني: (تماشايي كه ما در شب معراج به شما نشان دادیم، آزمایشى برای مروار بود) لحظه فتنه در زبان عرب به چند معنى می آيد و یک معناي آن همان است که در خلاصة تفسیر بیان گردید، يعني غمراهی؛ و معناي دیگر آن آزمایش ماست و به معناي ایجاد فتنه و فضاد هم می آيد. که در اینجا همه این معناي محتمل است.

حضرت عائشه، معاویه، حسن و مجاهد از ائمه تفسیر، در اینجا فتنه را به معناي اخیر قرار داده و فرموده‌اند: اين فتنه ارتداد بود كه وقتى رسول خدا در شب معراج رفتن خود به بيت المقدس، و از آنجا به آسمانها و سپس قبل از صبح برگشت خود را ذكر نمود، بسياري از تازه مسلمانان كه ايمانشان را قاچاق نبود، اين كلام را تكذيب نموده، مرتد گشتند. از اين واقعه اين هم ثابت می گردد كه لحظ زینب به سبب خواب را از مرتد شدن مرد شدن و وجود نداشت، زيرا جنس خواب را هر کس می تواند بیاند، بلکه مراد از رؤيا در اینجا نشان داده واقعه عجیب در عالم دیداری است، و بعضی تحت تفسیر آيه مذكور، این را بر وقائع دیگر علاوه بر معراج حمل نموده‌اند، كه از نظر مجموعي در اينجا...
منطبق نمی‌گردد، لذا جمهور، واقعیه معراج را محمل این آیه قرار داده‌اند.

و اذ قُلْنَا لِملْمِلِّیكَ آسْجِدُوا لَآ ذَٰلِكَ فَسَسْجَدُوا إِلَّآ إِبِلِیسَ فَالّ

وقتی که گفتم به فرشتگان که سجده کنید، آدم را به سجده رفتن همه، مگر ابلیس، گفت‌آسجد مِنْ خَلْقِ طِیَبَاً (۶۱) فَال آَرَیْتَنِکُهَا الذِّی کَرَّمَتْ علیُّ.

آیاسجد که شخصی روآکد فرشتگان گفت خیلی خوب، بنگرا یا یاکسی که نواورابن بر نژاد داده‌ای،

تَینَ أَخْرَّتَنِ اِلَی بَنْوِ الَّذِینَ لَحَتَّیبُنَّ اِلَی قَلیلًا (۶۲) فَال آَذَهْبِ

اگر به من مهلک بدهی تا روز قیامت، ریشه اولاد او را کسی مگر اندکی. فرمود، برو قُنْ تَیَعْکُ مِنْهُمْ فَانَ جَهَمَ یَجْزَأُوْکَمْ جَزَاءَ مَهْوُرًا (۶۳) وَاتَّقُنُّ

هر کس پیرو تو شاد ایشان، دوزخ سراوی کامل همه شماست. و بیترسان از ایشان

مِنِ اشْتَجْعُتِ مِنْهُمْ تُصَوَّرُکُ وَ أَجِلِّبُ عَلَیْهِمْ بِصَلِیْکَ وَ رَجُلِکَ وَ

هرکس را کمی توانی ترسانند، به صدای خود و بیاور بر آنها سواران و پیادگان خودرا، و

شَارِکُهُمْ فِی الْأَمْوَالِ وَ الْوَلَادِ وَعَدُّهُمْ وَمَا يَعْیَهْنِ الشِّیطَانُ اِلَآ غُزُرُهُ (۶۴)

شرکت کن باشان دراولوا ولاد. و وعده دیده‌اند. و وعده نمی‌دهد بیشان شیطان مغرفرب."}

آن عبادی لَیْسَ لَکَ عَلَیْهِمْ سُلْطَانٌ وَ کَفَّرْبِیْکَ وَ کِلَیْلاً (۶۵)

کسانی که بندگان من هستندنداری توب آنها تسنلی، و کافی است توباوازار.

خلاصهی تفسیر

و آن زمان (قابل یاد آوری است) که ما به فرشتگان گفتم: آدم را سجده کنید، پس همه‌ی آنها سجده کردند، مگر ابلیس، (که سجده نکرده) و گفت:
کسی که تو او را بر من رجحان داده‌ای، (و از این جهت به من دستور دادی که او را سجده کنی،) پس خیلی خوب نشان ده (که او دارای صه فضیلتی است، که به سبب او من مرود شدم) اگر شما (طبق خواسته‌م ن) تا قیامت، به من از مک (مهدت دادی، پس من (هم) غیر از یکه قلبی از مردم (که مخلص باشند، بقیه) اولاد آنها را تحت کنترل خود قرار می‌دهم، (گمراهشان می‌کنم) فرمود: برود، (آنچه از دست تو برمی آید، انجام بده) هر کسی از آنها که به همراه باشد، پس مجازات همه‌ی آنها جهت است، مجازات کامل، و بر هر کسی که از آنها تسلیط یافته، او را بر صدای خود (یعنی به اغوا و وسوسه از راه راست) منحرف سازد، و بر او سوار و پیاده خود را بیاور (که همه ارتش با هم شده در گمراه نموندن، نیرویی به خرج دهد) و در مال و اولاد، آنها شرکت جو (یعنی مال و اولاد را وسیله گمراهی قرار بده. همچنان که آن مشاهده شده است) و به آنها و عده (دروغی) بده، (که در قیامت بر گناه مؤاخذه نخواهد شد، و همه‌ی این خنده با شیطان از روی زجر و توبیخ گنجه شد و شیطان آنها را به دروغ و عده می‌دهد، (این به صورت جمله متعضه‌ای بود، پس به شیطان خطاب شده) که تو بر بندگان خاص من تسلیط نخواهی داشت، (ای محمد چگونه او می‌توانند بر مخلصین تسلیط یابد که) بروردگار تو کارساز (آنها) هست.

معارف و مسائل

"لاحتکنی" معنی احتکای استیصال و فنا ساختن چیزی یا تسلیط نمودن کامل بر آن است. و "استفزاز" معنای اصلی استفراز قطع کردن است، مراد از آن در اینجا قطع نمودن حق است، "بصوت" صوت به معنای صدا است، و صدای شیطان چیست؟ حضرت عبداللله بن عباس در
خصوص آن فرموده است که صداهای زرآمیر و لهو و لعبلصداهای شیطانند که او به وسیلهٔ آن‌ها، مردم را از حق باز می‌دارد، از این معلوم می‌شود که زرآمیر موسمی و غیره حرام هستند.

ابلبیس به هنگام سجاده نکردن به آدم، دو سخن گفت بود، نخست این که آدم از خاک آخر شده است و من از آتش پدید آمدهام، شما چرا خاک‌بر آتش برتری دادی، این سؤال در مقابل دستور خدا برای دریافت فلسفه حکم بود، که مامور به آن حقیقی ندارد، کسی که از طرف خدا مامور به کاری باشد، چگونه حقیقی به او می‌رسد که فلسفه و حکم آن را دریافت کند. حال آن که خود او در دنیا به خادم خود وقیع که او را به کاری امر کند، حق نمی‌دهد که به جای انجام آن از آنها به‌سرد، در این کار چه حکمت و فلسفه‌ای وجود دارد، بنابراین سؤال و غیرقابل جوابی قرار داده شده است، و به آن پاسخ داده نشد، علاوه بر این جوابش در ظاهر این است که برتری و فضیلت دادن چیزی بر چیزی حق کسی است که آن را آفریده و پرورش داده است، و هرگاه هر چیزی را بر دیگری فضیلت و برتری بدهد، آن افضل می‌گردد.

سخن گفتگوی این بود که اگر خواسته‌هایی از زندگی تا ادامه پذیرفتیند شد، من تمام نژاد و نسل آدم را مگر قدر قلیلی، گمره‌ای می‌کنم، حق تعالی نسبت به این، پاسخ داد که تو بر بندگان خاص من که مخلص باشند، تسلیمی نخواهم داشت، گرچه تو تمام لشکر خود را بهاری و تمام نیرویت را صرف کنی، اما غیر مخلصان اگر در تسلیط تو در آمدند، پس حال آنها همان‌طور که حال تو هست، و همه‌شما به عذاب جهنم مبتلا خواهید شد، در "اجلب علیهم یهودیک و ر جلک" که ازلشکر سوار و پیاده شیطان ذکر به میان آمده است، لازم نمی‌آید که در واقع بعضی از افراد شیطان سوار و
بعضی پیاده باشند، بلکه این محاوره در جایی اطلاق می‌گردد، که کل لشکر و تمام نیرو استعمال شود، و اگر در واقع همچنان باشد که بعضی از شیاطین سواره باشند و بعضی پیاده، پس در آن هم جای انکاری نیست؛ حضرت ابن عباس عباسی فرموده است: تمام افرادی که در حمایت از کفر و معصیت به جنگ حرکت می‌کنند، آن همه سوار و پیاده لشکر سوار و پیاده شیطانند، باقی ماند این امر، که شیطان از کجا دانست که می‌تواند به منحرف و گمراه کردن اولاد آدم تسُلُّط می‌یابد، که با توجه به آن چنین ادعای کرد، امکان دارد با مشاهده اجزای ترکیبی او چنین فهمید که خواهش‌های نفگری بر او غلبه می‌کند، لذا گمراه شدن او دشوار نخواهد شد، و این هم، چندان دور از ذهن نیست که او به محسک دروغ این ادعای را کرد به باشد.

و شارک‌هم در اموال و الأولاد مراد از شرکت شیطان در اموال و اولاد مردم را حضرت ابن عباس چنین بیان فرموده است: مالی که به روشی ناجايز و حرام، به دست آید، یا در کارهای حرام صرف گردد، در آن شیطان شریک است، و مواد از شرکت در اولاد این است که اولاً حرام باشد، یا این که به نام شرک آلیه نام‌گذاری گردد، یا در حفظ و نگهداری او رسوم شرک آلیه بجا بیاورد، یا در پروض و تریب آنها در آمد حرام به کار بردا.
إلا إنها قلتها تعبككم إلى البر أعظم و كان الإنسان كفوراً (78)

جزاء ببس وقتصة كنجات داود وأرشمارابه خشكي برستوردي وهستنداشان بسيارناشو.

ألفاً إن ان يخففكم يعدهم جانب البر أو يسُرُ علیكم خاصبًا

أياهمشنا نهادا يدازابين كفرورا دركتر خشكي بابعرسترشاباندن سانگارانده.

ثم لا تخذوا لكم وكبلاً (78) أم إنتم ان يعیدكم فيه نازرة أخرى

باز نيبذ برا خود نگهبانی. يا ایمن شهازی از اینکه بازگرداند شمارا در دریا بارداریک

فیرسل عليكم قدیسًا من الرح فیغرقم بما كفركم ثم لا تخذوا

پس بفرستا برپشما باید سخت. پس غرق کن شمارا به سبب ناسیس کزانی بار نیابید

لكم عليكم به تبعیع (78) و لقد كرمتنا نسته آدم و حصنناهم في الیبر

برای خود برمای بازخواسته کنند. و معجزت دادیم ولادادلوما ورسوری دادیم باپایشان درببان

 الأبهر و رزفناهم من الطیبات و قُضَّنلاهم على كبير مِّن

و دریا و روزی دادیم آنها را از چیزها پاکیزه، و برتری دادیم آنها را بر سبایار از

خلقنا تفصیلاً (78)

مخلوقات خوشی برتری.

خلاصه تفسیر

در آیات گذشته بحث اثبات توحید و ابطال شرک ذکر شده بود، و باز در
این آیات هم مضمون بالا به اندازه‌ی بخصوصی بیان گردیده است، و
حاصل آن این است که نعمت‌های عظیم الشأن به شماری که هر وقت از
طرف حق تعالی بر مردم مبذول است، آن را بیان نموده، نشان داد، که اعطا
کننده همه این نعمت‌ها غير از ذات یگانه حق تعالی، کسی دیگری نمی‌تواند
باشد، و همه‌ی نعمت‌ها از اوست، پس شریک گردانیدن دیگری با او،
گمراهی است بزرگی، می فرماید که پرواردگان شما چنان (منعم) است که برای (تفعیل) شما کشتی را به دریا روان می‌کنند، تا که شما به وسیله آن در تلاش رزق باشید، (در این اشاره شده است که سفر دریایی برای تجارت عموماً سبب نفع زیادی می‌باشد) نیز این نسبت به حال شما باسیار مهربان است، و چون در دریا به شما مشقتی می‌رسد، (مانند احساس خطر غرق به سبب موج دریایی طوفان باد) همیشه آنها می‌گویند که شما غیر از خدا عبادت می‌کنید، غایب می‌شوند (که به خود شما در آن ساعت در یاد آنها قرار می‌گیرد، و همه می‌توانند آنها را بخوانند، و اگر بخوانند هم، به اندوه ذره‌ای توقع کمکی از آنها منسوخ نیست، این خود از طرف شما عملاً اقرار به توحید و ابطال شرک است)

سپس وقتی که شما رنج داده به خشکسی می‌آوریم، پس شما از آن اعراض می‌کنید، و انسان بسیار ناسیب است (که به این زودی انعام خدا و الحاق و زاده خود را فراموش می‌کند، و شما که به خشکسی رسیده از آن اعراض می‌کنید) آیا بدین امر یی توجّه شده‌اید، که شما را به خشکسی رسانده، در زمین فرو بردید (با این مطلب که به نزد خدا در دریا و خشکسی فرچ نیست، او چنان که می‌توانید در دریا غرق کنند، همچنان در خشکسی هم می‌توانید در زمین فرو بردید غرق باشید) یا چنان باد شدیدی بر شما بفرستد، که سنگریزه بر شما ببارند (چنان که قوم عاد به چنین طوفانی هلاک گردد).

پس شما غیر از خدا کسی را برای خود کارساز نخواهید یافت، یا نسبت به این امر یی توجّه شده‌اید که با خدا شما را به دریا برگردانید، و سپس طوفان باد را بر شما مسلط کنند، و شما را به سبب کفر، غرق نماید، باز بر این امر (یعنی بر غرق کردن) هم کسی را که تعقیب کننده ما باشد نخواهید یافت، (تا بتوانند انتقام شما را از ما بگیرند) و ما به اولاد آدم (صفات ویژه‌ای
عنايت کرده عزرت به‌خشنده‌م، و ما آنها را در دریا و خشکی (بر حیوانات و کشتیها) سوار کرديم و چیزهای نفس و باکیه‌ها به آنها عنايت کرديم، و آنها را بر پسر بری از مخلوقات خویش برتری دادیم.

معارف و مسایل
برتری بنی آدم بر بیشتر مخلوقات از چه وجه است؟ در آخرین آیه برتری و تفوّق اولاد آدم بر بیشتر مخلوقات ذكر شده است که در آن دو امر قابل توجه هست: نخست این که این فضیلت بنی چر صفات و چه علیه است، دوم این که مراد از افضلیت او بر بیشتر مخلوقات چیست؟

تفصیل امر اول این است که حق تعالی بنی آدم را از جهات گوناگونی به خصوصیاتی آرایه است که در مخلوقات دیگر وجود ندارد، مانند حس صورت، اعتدل جسم، اعتدل مراز، اعتدل قد و قامت، آنچنان که به انسان عنايت گردیده به حیوان دیگر داده نشد است، اضافه بر این امتیاز ویژه در عقل و شعور به او عنايت شده که به وسیله آن، از تمام کاریان علویه و سفیله استفاده می‌کند، و به این نیروی موهبت فرموده است که از مخلوقات الهی چنان ترکیبات و مصنوعات می‌سازد که در سکونت و اقامت و نقل و حرکت و طعام و لباس او در کارهای مختلف سودمند باشند.

آن مکلی ای که در نقط گویایی و افهام و تفهیم به او اعتیادش است، در حیوانات دیگر وجود ندارد، اظهار ما فیضیم به وسیله اشلاره و تحریر و کتابت از امتیازات انسانی است، و بعضی از علماء فرموده‌اند که: خوردن غذا به انگشت هم از صفات ویژه‌ای انسان است، زیرا غیر از او تمام حیوانات به دهه می‌خورند، همچنین اشیای مختلف خوردنی را با هم مربک و مفید و لذیذ در آوردن و پختن هم، کار انسانی است؛ بقیه حیوانات چیزهای مفرد می‌خورند، یکی گوشت خام می‌خورند، یکی علف می‌خورد، یکی میوه
سوردنبی اسراییل
(۲۵۹)

می خورد، به هر حال همه مفرد می خورند، فقط انسان است که برای غذای خود مركبات از همه ی این اشیاء درست می کند، و بزرگترین فضیلت عقل و شعور است، که به وسیله ی آن او خالق و مالک خویش را بشناسد، و رضا و خشم او را دریافته در پی تحصیل رضا، و اجتناب از غضب و خشم او باشد، و از نظر عقل و شعور تقسیم بندی حیوانات به این شرح است، که در عموم حیوانات شهوت و خواهش‌ها است، اما عقل و شعور نیست.

فرشته‌گان عقل و شعور دارند اما فاقد شهوت و خواهش‌ها هستند، و انسان جامع این هر دو نوع است، که دارای عقل و شعور هم هست، و شهوت و خواهش‌ها هم در او به وفور یافته می شوند، از اینجاست که وقتی او به وسیله عقل و شعور بر شهوت و خواهش‌ها تسلیم می‌باشد، و از اشیاء مورد خشم خود را نجات می‌دهد، به مقام بالاتر از مقام بسیاری.

فرشته‌گان می‌رسد.

امرو دوم این است که مطلب فضیلت اولاد آدم بر بقیه مخلوقات چیست؟

کسی نمی‌تواند در این اختلافی داشته باشد که انسان بر تمام مخلوقات علولی و سفلي و حیوانات افضل است، همچنین جن‌ها که از نظر عقل و شعور مانند انسان هستند، افضلیت انسان بر آنها نزد همه مسلم است، تنها اختلاف در این است که کدام یک از فرشته‌ها و انسان برترند، حق در این باره این است که عموم مؤمنان، صالحان مانند اولیاء الله از عموم فرشته‌گان برترند، اما خصوص ملائکه مانند جبیر یل و میکائیل و غیره از عموم صالحین برتری دارند، خواص مؤمنین مانند انبیاء خداوند از خواص ملائکه افضل می‌باشند، اما کفار و فجّار نوع انسانی روشن است که به جای افضل شدن آنها از فرشته‌گان، از عموم حیوانات در مقصد فلاح و نجاح هم پایینترند، قضاوت قرآن در خصوص آنها این است که در آیه‌ی ۱۷۹ سورهٔ اعراف آمده است که: «اولئک کالانعم بل هم اضل» یعنی (اینها
منند حیوانات چهاربا هستند، بلکه از آنها هم گمراه ترند). و اللّه اعلم

یک‌مین‌ندم‌زدُع‌وا کُل‌‌آنس‌س‌پیام‌م‌هُم، قَن‌اوَی‌کتُب‌ه‌پی‌مینه‌ه‌.
روژی که خواهنمی‌هرگویی‌وابست‌دارها‌ی‌ی‌انان‌پس‌هرکسی‌که رسیدن‌ام‌را به‌دوست‌رسی‌ردیش‌.
فاده‌کُی‌بفرَون‌کتاب‌ه‌م‌و‌لا‌یَظَلُم‌‌مَن‌فتیلا‌(۲۱)‌و‌مَن‌کی‌ب‌(۲۲)‌و.""""\[\text{بپس آن‌هم‌خواهندنوشه‌خود‌و‌ظلم‌نمی‌شود‌و‌آن‌ه‌دت‌قد‌رپس‌مان‌.‌و‌هرکسی‌که‌باشد‌رد‌هَذِه‌اَعْمَی‌فَهْرُه‌ی‌اَل‌‌آخَرَة‌اَعْمَی‌و‌آَضَلْ‌سِبیلا‌(۲۳)\]
این جهان کوربسی، و ادآ خر به کوراست، و بسیار دورافتداده‌داست‌رازه‌.

خلاصه تفسیر
(قابل یاد‌آوری است) روزی که ما تمام مردم را با نامه‌ای اعمالشان (در میدان محشر) قرار خواهیم (و نامه‌های اعمال گشوده می‌شوند و به دست راست کسانی و چپ کسانی دیگر می‌رسند) پس کسی که نامه‌ی اعمالش به دست راستش داده شود (که ایشان مؤمنانند)، پس ایشان نامه‌ای اعمال خود را (در حالی که مسروند) می‌خواهند و بر آنها کو چکرین ظلمی نخواهد شدی، (یعنی نواصیع ایمان و اعمال کامل‌ا ب آنها مدی سو به اندازه‌ ذره‌ای از آن کاسته‌نخواه‌ند، بلکه اضافه‌ ب آنها داده می‌شود، و از عذاب هم نجات خواهد یافت، چه در مرحله‌ی اول، یا پس از رسیدن به کیفر اعمال خوشیش‌ و کسی که در این جهان (از مشاهده‌ راه‌ نجات) کور باشد، پس او در آخرت (از رسیدن به سب‌منزل نجات) کور خواهد شد، و (بلکه) در آنجا نسبت به دنیا) بی‌شتر گمراه می‌باشد (زیرا که) در این جهان معالجه‌گمراهی ممکن بود، بلکه در آنجا این هم می‌سیر نخواهد شد، ایشان کساني هستند که نامه‌ه

---

1 - تفسیر مظهری.
اعمال آنها به دست چپ آنها داده خواهد شد.

معارف و مسایل

یوم يدعووا كل اناس بأمامهم» در اين آييه لفظ امام به معنى كتاب است، 
بيناه كه در آيه ۴۰ سوره يس آمده است (و كل شيء احسنها في امام 
ميين) كه در اينجا نيز مراد از امام مبين كتاب واضح است، و از اين نظر به 
كتاب امام گفته مي شود كه هنگام فراموشي و نسيان و وقوع خلاف به 
كتاب مراجعه مي شود، همانگونه كه به امام مقتدا، رجوع مي شود.

از حديث ترمذي به روايت حضرت ابوعريه آمده و ترمذي آن را حسن 
و غريب دانسته است. هم همین معلوم مي گردد كه مراد از امام در اين آييه 
كتاب است، عين عبارات حديث ملاحظه شود: یوم ندعووا كل اناس 
بامامهم قال يدعى احدهم فيعطي كتابه بيمينه» يعني در تفسير آييه یوم 
ندعووا كل اناس بامامهم» خود رسول خداوند فرموده است كه يكي از آنها فرا 
خوانده مي شود، و نامه اعمال او به دست راستش داده مي شود.

از اين حديث، اين هم معلوم گشته كه امام به معنای كتاب است، و نيز 
مشخص كه مراد از كتاب نامه اعمال است، لذا در خلاصه تفسير بيان 
القرآن به نامه اعمال ترجمه شده است.

و از حضرت علي، مجاهد و غيره از ائمه تفسير لفظ امام در اينجا به 
معنای مقتدا و پيشوا منقول است، كه هر كس با بردن نام مقتدا و پيشوايش 
فرا خوانده مي شود چه مقتدا و پيشواي آنها انباء غذ و نايبان آنها علمها 
باشند یا پيشواياني كه به سوى مصيت و گمراهی دعوت دادهاند؟

پس با توجه به اين معنی مطلب آييه چنين خواهد بود كه در ميدان حشر، 
هر كس به نام پيشوا و مقتدايشه فرا خوانده مي شود، و همه در يک گريد
آورده می‌شوند، مثل پیروان حضرت ابراهیم عليه السلام و پیروان حضرت موسی عليه السلام و عیسی عليه السلام، پیروان حضرت محمد سوادا باز هم، امکان دارد که در ذیل آنها متداول آدان بی‌واسته آن پیروان هم، نام برده شوند.

نامه اعمال

از آیات متعددی از قرآن معلوم می‌شود که تنها نامه اعمال کفار به دست چپ داده می‌شود، چنان که در آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی الحاقه آمده است که «اَنَاُ الَّلَّهُ وَ لَا إِلَٰهَ إِلَّاُ مِنِّي مَلَكُّ الْأَرْضِ وَ سَمَٰوَاتُ وَ لَا رَبِّي مِنْ أَحَدٖ» و در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی پیامبر آمده است که «أَيُّها الَّذِينَ آمَنُوا أَتَعَذَّرُونَ» که در آیه‌ی نخست صراحتاً ایمان نفی شده و در آیه‌ی دوم از اکثر آخرين مذكور است، که آن هم کفر است، از این تقابل معلوم می‌شود که نامه اعمال اهل ایمان به دست راست آنها داده خواهد شد، چه آنها مؤمنان متقی باشند، یا گناهکار، نامه اعمال خود را با شادمانی می‌خوانند، بلکه به دیگران هم ارائه می‌دهند تا بخوانند، این شادمانی در اثر ایمان و نجات از عذاب ابدی خواهد بود، اگرچه بر بعضی اعمال مجازات هم داده شود، در خود قرآن مذكور نیست که رسیدن نامه اعمال به دست راست یا چپ چگونه خواهد بود، اما در بعضی احادیث لفظ «تطویر الكتب» آمده است.

و در بعضی روایات حديث آمده است که همه نامه‌های اعمال در زیر عرش جمع می‌گردد، سپس باد وزیدان آغاز می‌کند که همه را پراکنده به دست مردم می‌رساند، که به دست راست بعضی و به دست چپ بعضی دیگر می‌رسد.

۱- رواه احمد عن عائشة مرفوعاً.
۲- اخترجه العقیل عن اسد مرفوعاً، بیان از روح المعنی.
و إن كاذوا لي فين تك عن الله آو حسنا كليك للنفري
و آثروا مي خواستند له بكردن لر تورا أراثنها ماوي في رستاديم به سوي تو. تاكه درو غربي
علينا غيرة و إذا لا تحقذوك حبللاا (72) و لولا أن نبننك
عليه ما غير وحي را آن الغا قرار دهند تورادوست. وا كراین مي بود كه مانورات ثاننتها دا شيم.
لقد كتبت توركن إليهم شينا قللباا (72) إذا لدفناك ضعف
نزديك بودك مايل باشي به سوي آنها انثي. آنها حثنا مي يشانيدم تورا دو برادر مزه
الحية و ضعف المبنت منم لا تتح لتك علينا تصر (75) و إن كاذوا
درزني ودوبراب بر درنک. بازني يافتي تو بر خودعليه ما مدكاري. و آنها مي خواستند
ليستفيزونك من الأرض ليخرجوك منها و إذا لا يثبتون خلافك
كبير ساندن تورا از اين زمين تاكه بروتكتكن اراثنها. و آنها درنک نمي كنند پشت سرت تو
لا قلباا (76) سنت من قد أرسلنا قبلبك من رسلنا و لا تجد
مکر انثي. روش پيمپراني كه پيشه از تو فرستادايم پيمپراني خود را و نمی یابی تو
لسنينا تخویلاا (77)
در روش ما تفاوتی.

خلاصه تفسیر
و اين كفار (به وسيلةي تدایير محكم خود) خواستند كه تو را از آنچه كه
به وسيلة وحي فرستاده ايم به سوي تو. برگردن لر (بعلی: به تلاش افتادند
كه شما برخلاف حكم خداوندی عمل كنيد) تا شما علاوه بر (اين حكم
الهي) سخنان دروغ (عملاً) به ما نسبت دهيد (زيرا فدل پيامبر برخلاف
شرع نمي باشد. لذا اگر. نعود بالله، عملی از آن جناب خليص برعلاف شرع سر
می زد لازم مي آمده كه آن عمل شرع راگويا به خدا نسبت مي دهد) و در اين

حال شما را خالص قرار می دادند و (این شرارت آنها چنان سخت بود که)
اگر ما تو را ثابت قدم نمی نمودیم (یعنی: معصوم نکرده بودیم) پس نزدیک
بود که شما قدری به سوى آنها تمیل پیدا کنی (و) اگر این جنین می شد (که
توکو چکرتن تمايلی به سخنان آنها نشان می دادی) ما تو را (از این حيث که
مقام مقربان بارگاه خیلی بلند است) در حال حیات و بعد از ممات دو
جندان عذاب می چشانیدیم، و شما در مقابل ما مدادکاری هم نمی یافتی
(و) چون ما شما را معضوم و ثابت قدم قرار دادیم، لذا کو چکرتن تمايلی
به سوى آنها یبدا نشواب از این عذاب نجات یافتی.
و اینها (کفّار) می خواستند که قدمهایش شما را از این سرمایین (مگه یا
مدینه) قطع کنند، تا شما را از آنجا بیرون رانند و اگر چنین اتفاقی می اتفاده,
پس، بعد از شما آنها هم خیلی کم (در آنجا) می مانندند، چنان که قانون (ما)
در حق آن انبیاء خداوند که پیش از شما پیامبر قرار داده ایم و برای مردم
فرستاده بودیم، بوده (که وقتی قوم، آنها را از وطن تبعید کردند، خود قوم
موافق نشستند که در آنجا اقامت کنند) و شما در قانون ما تغییر و تبدیلی
نخواهی یافت.

معارف و مسائل

سه آیه نخست از آیات مذکور متعلق به واقعه ویزهای هستند، نسبت
به تعبیه این واقعه در تفسیر م negerی چند روایت نقل شده است، که از آن
جمله آنچه اقرب و مؤهّب به اشارات قرآن است، آن است که به تصریح این
این حاصل با روایت جیب بن نضری نقل شده است که چند سردار از سرداران
قریش مگه خدای رسول خداوند سریتند و عرض کردند: اگر واقعاً شما به
سوى ما مبوع شده اید، پس از مجلس خود این مسایل شکسته احوال را
که نشستند با آنها برای ما توهین است، بيونن بران، پس ما هم اصحاب و
دوست شما خواهیم شد، از این پیشنهاد آنها آن حضرت به خیال فرو
رفتن‌که اگر ما پیشنهاد آنها را پذیرفتم، شاید مسلمان بشنند، در این حال این آیه نازل گردید.

در این آیه به آن حضرت هشدار داده شد که پیشنهاد آنها و دوستی آنها فتنه‌ای بیش نیست، و نباید شما به این پیشنهاد آنها نوجه نمایید. سپس فرمود: اگر از طرف ما نسبت به تریب و ثابت قدم نگهداری شما انتظاری برگزار نمی‌شد، بعد نیود که شما به پیشنهاد آنها قدری تمامی پیدا کنی.

در تفسیر مظهری آمده است که از این آیه به وضوح ثابت می‌شود که تمامی آن حضرت به سوی پیشنهاد کافر قریش اصلاً محتمل نیود، البته امکان داشته که به مقدار خیلی قلیلی به تمامی نزدیک بشنند، اما خداوند او را معصوم قرار داده از آن هم بازداشت، اگر قدری اندیشه کنیم این آیه بزرگترین دلیل بر این ترتیب یا تغییر اخلاق و طبیعت آن حضرت می‌باشد، که اگر عصمت پیامبرانه هم نمی‌بود، باز هم فطرت نبی کنان بود که تمامی او به سخنان بیجایی کافر امکان نداشت، البته احتمال داشت که به مقدار قلیلی به تمامی نزدیک بشنند، که عصمت پیامبرانه آن را هم از میان برداشت.

اذا لا ذکنک ضعف الحیظو وضعف الممتن» علی: اگر به فرض محال شما به سوی روش بیگای آنها نزدیکترین تمامی کوچکی نشان می‌دادی، پس عذاب شما، در این جهان هم دو برای می‌شود، و بعد از مرگ در قبر یا در آخرب هم دو برای؛ زیرا اشتیاق کوچک مقربان بارگاه، بسیار بزرگ‌تر متصور می‌شود، و این مضمون عیناً همان است که متعلق به ازدواج مظهرات در آیه ۳۴ سوره الاحزاب است که «یا نساء النبي من يأت منكن بفاحشه مبینه يضاف لما العذاب ضعفی» علی: (ای همسران پیامبر؛ اگر یکی از شما به فاحشهای آشکار مرکب شد، به او دو جنادان عذاب داده می‌شود).

و ان کادوا لیستفرونک» معنی لغظی «استفزاز» قطع کردن است در اینجا
مراد از آن بیرون کردن آن حضرت است از مقرر خودش که مکّه یا مدينته باشد، و معناي آيه از اين قرار است که نزديک بوده كه اين كفّار شما را از زمين خودت بیرون كنند، و اگر آنها به جنين عملي دست مي زدن اين مجازات به آنها مي رسيد، كه آنها پس از شما تا دور زمان در آن شهر نمي مانند، اين واقعه دبگری است كه بيان شده است و نسبت به يقين آن هم، روايات با هم مختلفاند، يكي واقعه ی مدينته طييه است كه يهود مدينته روزي خدمت آن حضرت رسيدند و عرض كردن كه: اي ابوا القاسم اگر شما در اذاعيه نبوت خویش راسگونيد پس برای شما لازم است كه برويد و در كشور شام سکوتنت اختيار كنيد. زيرا كشور شام سرزمين محشر و سرزمين انيباء غصنت است. قدری آن حضرت از سخنان آنها متأثر شديد، هنگام غزو نبوت كه عازم ملك شام شد، هدف آن ملناب اين بود كه ملك شام را مستقر خویش گردانند، ولي اين آيه نازل شد: و اين كادوا ليستفونک» كه آن ملناب در آن، از اين اراده باز داشته شدند، اما اين كثير اين روايت را بعد از نقل، قابل اطمینان ندانست، و مصدق اين آيه را واقعه ی ديگر نشان داد كه در مکّه مکّه به وقوع بيوسته بود، و مکّي بودن سوره، قرينه قوي اي برای آن است، و اين واقعه از اين قرار است كه بارى كفار قريش خواستند كه رسول كريم را از مکّه مکّه مکّه بیرون كنند، كه خداوند متعال اين آيه را در خصوص آن نازل نمود. و ان كادوا ليستفونک» و در اين، به كفار مکّه هشدار داده شد، كه اگر آنها رسول خدا را از مکّه مکّه مکّه بیرون كنند، پس خود آنها هم نمي توانند تا دير وقت در مکّه با اطمینان باجند. اين كثير اين واقعه را مصدق آيه دانسته و آن را ترجيح داده است، و سپس فرموده است كه اين وعيد را كفار مکّه به جشم خود ديدند که وقتی رسول خدا را از مکّه هجرت نمود، اهل مکّه نتوانستند یك روز در مکّه به آرامي و اطمینان بنشینند، تنها ظرف يك سال و نين خداوند آنها را در ميدان بدر جمع نمود
و هفتاد نفر از سرائیبان به قتل رسید و نیروی آنها شکست، سپس در آخرين 
نتيجهٔ غزوه احتمالاً در آنها طاری شد، و معرکه غزوه احجاب، كم 
آنها را شکست و هشتينم سال هجرت، تمام مکهٔ مکرّره فتح گرديد. 
«ستين من قدّر ارسلانا» در این آيه نشان داده شده است كه قانون و سنت 
عمومي خداوند، از قديم چنين جريان دارد، كه هرگاه قومي پيامبر خود را 
از وطنش بیرون رانند، يا در بیرون شدن اجبار كنند، پس ان قوم هم در 
انگيا، باقی گذاشته نخواهند شد، عذاب خداوندی بر آنها خواهد آمد. 

آلمدّ عَمَلَ اللَّهُ يَدَلُّوكَ الشَّمسَ إِلَى عَسَيَّ اللَّهِ وَ قَرَآنَ النَّجْرِ إن قِرَآنَ النَّجْرِ 
برادار نماز از زوال خورشيد تاتاريکي شيب. وبخوان قرآن فجر راينا خواندن قرآن فجر 
كان مُستهْدئاً (78) و مِنَ اللَّهِ فَتَهْجَدَ يِنَافِيلَهُ لَكَ عَسَى أَنْ 
مي باشد روپرو. وباره از شب بيدارباش باقران اين امر اضافي است برای تو نزديک‌کننده 
یپشتيک رَبُّكَ مَقامًا عَمْوَدًا (79) و قَلْ رَبِّ ادْخِلِي مُدْخِلٌ صَدِيقٌ 
بلندکن تورا پورگدارت در مقام محمود. وگو پوردارا. داخل کن مرا داخل کردند راست، 
وْ أَخْرِجْنِي مُعْرِجٌ صَدِيقٌ وَاجْعَلْنِي لِمِنْ نَّذِيْكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا (80) وْ 
و بیرون اما نور اوردن راست، و عنایت کن به من از طرف خوشه كم حکومتي. و 
قَلِ جَاهَهَ اللَّهَ وَ رَهْبَ الْبَاطِلُ إِن الْبَاطِلُ كَانَ رَهْبًا (81) وَ نَُنْزِلَ مِنْ 
بوک آمد حق و بیرون رفت دروغ، يقيناً دروغ است بیرون رونده. و فرود مي اوري از 
القرآن ما هو شفاء و رحمة للمؤمنين و لا يزيد الظلمين إلا حسناء (82) 
قرآن آنچه بدان مرض دفع بشود وحمايت برای مؤمنان واضافه مي شودا راز زبان گناهكاران.
خلاصهی تفسیر

بعد از زوال آفتات تاریکی شب نمازها را ادا کنیم، این آیه شامل چهار نماز: ظهر، عصر، مغرب و عشاء می‌باشد. جنابی که تفصیل این اجمال در حديثی بیان گردد، هنگامی که یکسان نماز صبح وقت حضور (فرشته‌گان) است، چون وقت صبح زمان بیداری از خواب است که در آن هراس سختی وجود داشت، آن را مستقلاً با اهتمام بیان نمود، و فضیلتی اضافی برای آن بیان از فرمود که در این وقت فرشته‌گان جمع می‌شوند، و تفصیل آن از حديثی جنین معلوم می‌شود که فرشته‌گان محافظ انسان، و ویسندگان اعمال شب و روز، جدای جدا، هستند، و به هنگام نماز صبح هر دو گروه فرشته باهم جمع می‌شوند، فرشته‌گان شب وظیفه خود را انجام داده و فرشته‌گان روز برای به دست گرفتن وظیفه خویش اجتماع می‌کنند، همچنان بعداً ظهیر در نماز عصر هر دو گروه جمع می‌شوند، و بیدهی است که اجتماع فرشته‌گان موجب بروز این است (و تا حیدی در بخشی از شب هم (نماز خوان) یعنی: در آن نماز تهجد بخوان، که برای شما اضافه بر پنج نماز، یک امر اضافی است، (مراد از این زاید به نزد بعضی، یک فرض زاید است، که مخصوص پیغمبر فرض شده، و بعضی از زاید نفل مراد گرفته است) توافق (یعنی وعده) است که پرویزدگار، تو را به مقام محمود برساند (مراد از مقام محمود، مقام شفاعت کبیری است، که در محشر به آن حضرت به خاطر همه، نوع انسان عنایت می‌گردد) و شما این دعا را بخوانید که پرویزدگارا (بعد از رفت‌نامه)، مرا (به هر جا که میری) با خوبی (و راحتی) برسان، و (وقتی که) از مگه بردن در نظر باشد، مرا با خوبی (یعنی راحتی بری، و از طرف خود برای ان کفار) چنان تسلیتی به من عنایت کن که با آن نصرت (و مهد شما شامل حال) باشد (که به سبب آن تسلط پایدار و ترقبی بذیر باشد، و اگر تسلیت عارضی گاهی شامل حال کفار
هم باشند، اما نصرت خداوند شامل حالشان نخواهد شد، بنابراین آن یا پایدار نمی‌باشد و بیگو (اکنون این) حق (غلاب) آمد، و باطل از سبب رفته است، و

فی الواقع باطل این جنین می‌آید و می‌رود (پس از هجرت، مکه فتح شد و

همه این و اهدفها به پایه کمال رسیدند) و ما چنان چیزی يعني قرآن را نازل

می‌کنیم که آن در حق مؤمنان شفا و رحمت است. (زیرا که آنها آن را

پذیرند، و بر آن عمل می‌کنند، که به سبب آن مورد رحمت الهی قرار

گرفته، و از عقاید باطل و خیالات فاسد شفا می‌یافتند) و بر عکس ظالمان آز

آن خسارت می‌بایند (که وقتی آن را تسیم نمی‌کنند، مستحق قهر و غضب

الهی قرار می‌گیرند).

معارف و مسائل

در آیات گذشته مخالفت دشمنان اسلام و تدابیر مبتنی گردنیه‌اند آن

حضرت ﷺ به مشق‌تها و گوناگون، و پاسخ به آنها، مذکور بود، و پس از آن

در آیات فوق الذکر با دستور دادن آن حضرت ﷺ به اقامت‌نماز اشاره به این

است که برای نجات از مکر و کید و آزارهای دشمن، بهترین معالجه، برپا

داشتن نماز است، چنانکه در آیت 97 سوریه حضور با الفاظ واضح تر از

این، فرموده است: که «و این نعمت انکه یضیف صدرک‌با یک‌پول فنیس محمد

ربك و کن من الساجدن» يعني (ما می‌دانیم که شما از اقوال دل آزار کفار

دلتگی می‌شوید، پس شما با حمد خدا تسبیح بیان کنید و از جمع سجاده

کنندگان باشید).»

در این آیه معالجه آزارهای دشمن را ذکر و حمد و تسبیح خدا و اشتغال

به نماز قرار داد، به ویژه نماز و ذکر الله معالجه نجات از آنهاست، و این هم

بیعید نیست که نجات از آذینه‌های دشمن موقوف برد مدد خدا باشد و

افضل ترین و سیله‌ی و تحصیل مدد خدا نمای است، چنانکه در آیه ۴۵
سورة بقرة فرموده است (و استعينوا بالصبر و الصلوة) يعنى (ازصبر و نماز
پياری بجویید).

حکم نمازهای بنجگانه

جمهور مفسّرین این آیه را حکم جامع برای نمازهای بنجگانه قرار داده‌اند؛ زیرا اگرچه لفظ «دلولک» در اصل به معنای میلان می‌آید، و میلان آفتاب از وقت زوال شروع می‌شود، و غروب را هم می‌توان گفت، اما
جمهور صحابه و تابعین لفظ «دلولک» را در اینجا به زوال معنی کرده‌اند.۱ «الی غسق الليل» معنای غسق تکمیل شدن تاریکی است، اما مالک از
ابن عباس تفسیر غسق را همین نقل نموده است.

بدلین شکل (دلولک الی غسق الليل) شامل چهار نماز ظهر، عصر،
مغرب و عشاء می‌باشد، و در ضمن ابتدا دو وقت نماز هم یبان شده است،
که وقت ظهر از زوال و وقت عشاء از «غسق الليل» که در آن تاریکی شب
تکمیل می‌گردد، آغاز می‌گردد، بنابراین نزد امام اعظم ابوحنیفه ابتداي
وقت عشا از غائب شدن شفق ابیض بعد از غیبت شفق احمر است، همه
می‌دانند که با آفتاب متصل بر افق مغرب، سرخی نمودار می‌شود، و پس از
آن سرخی، نوعی سفیدی بر افق پراکنده به نظر می‌رسد، که بعداً آن هم
غایب می‌شود، ظاهر است که تکمیل تاریکی شرب زمانی محقق می‌شود که
سفیدی افق خانمه پیدا کند، لذا در این لفظ اشاره‌ای به مسلک امام اعظم،
ابوحنیفه، یافته می‌شود، و اهمیت دیگر با غروب شفق احمر قابل به ابتدای
وقت عسا هستند، و آن را تفسیر «غسق الليل» قرار داده‌اند.

و قرآن الفجر در اینجا لفظ قرآن به کار رفته است، مراکز از آن نماز
است؛ زیرا قرآن جزء اهم نماز است، بیشتر اهمیت تفسیر این کتیبه، قرطبه،
مظاهری و غیره قرآن را در اینجا به همین معنی، دانسته‌اند، لذا مطلب آنیه

۱ - کم‌کم فصله القرطبه و المظاهری و ابن کنیب.
این است که الفاظ "دل وک الشمس إلى غسق الليل" جهار نماز را شامل است، و این بیان تنظیم نماز است که نماز فجر می‌باشد، در بیان کردن آن جدایگانه، اشاره به اهمیت و فضیلت آن است.

"کان مشهودآ" این لفظ از شهادات مشتاق و به معنای حاضر شدن است، در این وقت حسب تصمیم احادیث صحیح دو گروه فرشته‌گان شب و روز، در این نماز حضور به هم می‌رسانند، بنابراین به آن مشهود گفته شده است، در این آیه حکم اجمالی پنج نماز ذکر گردیده، که تفسیر و تشريح کامل آن را رسول خدا به وسیله قول و فعل خوشش، بیان نموده است، و تا وقتی که بر آن تشريح، عمل نشود، هیچ کس نمی‌تواند نماز را ادا نماید، نمی‌دانیم کسانی که بدون احادیث و بیان رسول مدعی فهم قرآند، چگونه نماز می‌خوانند، همچنان در این آیه ذکر قرائن قرآن در نماز هم به صورت اجمال آمده است، که تفصیل آن از قول و عمل آن حضرت چنین ثابت است که در نماز فجر حسب استطاعت، قرائن طولانی انجام گیرد، و در ظهر و جمعه مقدار کمتر از آن، و در عصر و عشاء متوسط و در مغرب خیلی مختصر، و اینچه در بعضی از روایات نسبت به نماز مغرب طول و به نماز فجر اختصار آمده است، ان عملاً متروک است، امام قرطبه پس از نقل روایت صحیح مسلم که در آن قرائن سوره اعراف و مرسولات در مغرب و اکتفا به معجزات در فجر آمده، فرموده است: "فتروک بالعمل ولا نکاره على معاذ التوقف و بامره الأمه بالتخفيف" بعنه (این واقعه) انتقای طول قرائت در مغرب و اختصار در فجر به عمل دائمی آن حضرت و نیز به فرمان شفاهی ای متروک است.

1- قرطبه.
وقت نماز تهجّد و احکام و مسائل آن

و من الليل فتجلجّد به) لفظ تهجّد از هرود مشتق است، و این لفظ برای دو معنای متضاد، به کار می‌رود که معنای آن خفتن و بیدار شدن می‌آید، و در اینجا معنای «و من الليل فتجلجّد به» این است که در پاره‌ای از شب با خواندن قرآن بیدار باشید؛ زیرا ضمیر (به) به سوی قرآن بر می‌گردد.

مراد از بیدار شدن با قرآن ادا کردن نماز است، و همین نماز شب در اصطلاح شرع نماز تهجّد گفته می‌شود، و عموماً مفهوم آن چنان اخذ شده است، که نمازی که پس از مقداری خفن خوانده شود، به آن نماز تهجّد می‌گویند، اما در تفسیر مظهری است که مفهوم آیه فقط همین قدر است که خفنان پایه‌ای از شب را به خاطر نماز خواندن ترک دهد، و این مفهوم همان‌گونه که بر ایادی نماز بعد از خفن، و بیدار شدن صادق می‌آید، همچنین در ابتدا اکثر خواهند نموه نماز بعد از خفن، بر آن هم صادق می‌آید، لذا شرط خفنان اوّل شب برای نماز تهجّد مدل‌ول قرآن نیست؛ سپس از بسیاری روایات حديث بر این معنی عمومی نماز تهجّد، استدلال فرموده است.

و تفسیری را که امام این كثير از حسن بصیری در خصوص نماز تهجّد نقل نموده است، آن هم بر این عمومی گویا است، الناظر آن ملاحظه شود.

قال الحسن البصیری هو کان بعد العشاء يحمل على ما كان بعد النوم.

یعنی نماز تهجّد بر هر آن نماز صادق می‌آید که بعد از عشا خوانده شود، البته به غلت تعامل، بر نماز بعد از خفن، حمل می‌شود، حاصل آن این که در اصل مفهوم نماز تهجّد، بعد از خواب رفتین، شرط نیست، و در الناظر قرآن هم این شرط وجود ندارد، اما عموماً تعامل رسولالله ﷺ و صحابه کرام این بوده است، که در آخر شب بیدار شده، این نماز را خوانده‌اند، لذا
آیا نماز تهجّج فرض است یا نفل؟

«نافَلَة لَک» لفظ نفل و نافله در لغت به معنای زاید آمده است، لذا به نماز و صدقاتی نفل گفته می‌شود که شرعاً واجب و ضروری نباشند، و از انجام آنها ثوابی به عامل بررسید، ولی از انجام ندادن گناه و خرابی عیاد نگردد، در این آیه در ضمن نماز تهجّج از لفظ «نافَلَة لَک» ظاهر گردیده چنان مفهوم می‌شود که نماز تهجّج بطور ویژه برای آن حضرت ﷺ نفلی است، در صورتی که در نفل بودن آن رسول ﷺ، ﷺ و کل است شرکت دارند بنابراین، بعضی از مفسّرین نافله را در اینجا صفت فرضه قرار داده چنین تفسیر کرده‌اند، که بر عوموم آمّت تنها پنج نماز فرض است، مگر یا رسول خدا نماز تهجّج هم یک فرض زایدی است، پس در اینجا لفظ نافله به معنای فرض زاید است، نه به معنای عمومی نفل، و تحقیق صحیح در این باره از این قرار است، که در ابتدای اسلام وقتی که سورهٔ مزّمل نازل شد، در آن زمان پنج نماز فرض نشده بود، پس نماز تهجّج بر همه فرض بود که ذکر فرضت آن در سورهٔ مزّمل آمده است، سپس که در شب معراج پنج نماز فرض گردید، فرضت نماز تهجّج از عموم آمّت، به اتفاق، منسوب شد، و در این اختلاف است که آیا فرضت آن از آن حضرت ﷺ هم منسوب شده است یا اینکه اینه به صورت ویژه بر ذمّته ی آن حضرت ﷺ فرض مانده است، و در این آیه معنای «نافَلَة لَک» این است که نماز تهجّج بر ذمّته ی شما فرض زاید است.

اگر در تفسیر قرآنی است که این از چند وجه درست نیست، نخست این که هیچ و جه نیست که فرض به لفظ نفل تعبیر بشود، و اگر بگویید که مجاز است، پس این، چنین مجازی می‌باشد که هیچ حقيقی ندارد، دوم در
احادیث صحیح تنها با تعبیری پنجم نماز ذکر فرض آمده است و در دنیال یک حدیث این هم ذکر شده که در شب موعود نخست پنجم نماز فرض گردید، سپس تخفیف به کار رفت تا به پنجم نماز باقی ماند. و اگرچه در عدد تخفیف شده، اما ثواب پنجم نماز می‌رسد، و سپس فرمود: "ما بدل القول لدي" یعنی (قول من قابل تبدیل نیست) وقیف که به پنجم نماز حکم داده شده، پس ثواب پنجم داده خواهد شد، اگرچه در عمل تخفیف به کار رفت.

حاصل این روایات این است که غیر از پنجم نماز يومیه، چیزی بر عموم امّت و خود رسول خدا فرض نیست، وجه دیگر این که اگر لفظ نافله در اینجا به معنای فرض زاید گرفته شود، پس بعد از آن به جای لفظ "لیک" باید لفظ علیک می آمد که و جو بدل دلایل دارد و لفظ لک که براي جواز و اجازه به کار می‌رود.

همچنین در تفسیر مظفری این را صحیح قرار داده که وقتی فرضیت تهجید بر امّت منسوخ گشت، براي رسول خدا هم منسوخ شد، و براي همه به صورت نفل باقی ماند، اما در این صورت این سؤال بخش می‌آید که پس در این صورت خصوصیت رسول خداجیست؟ نفل بودن برای همه ثابت است، پس "نافله لک" فرمودن چه معنی دارد؟ و جواب این است که حسب تصريح احادیث، نوافل و تمام عبادات نفلی کل امّت، کف‌دار برای گنگانان و تکمیل کوتاه‌هایی در فراپی، قرار می‌گیرند، اما رسول خدا، از گنگان معصوم و در نمازها از او کوتاه امکان ندارد، لذا عبادات نفلی در حق او کاملاً زاید است، که برای تدارک کوتاه‌هی نیست، بلکه تنها و سیله از دیاد تقرّب است.

آیا نماز تهجید نفل است یا سنت مؤکّده؟

ضبط‌های عمومی که فقه‌ای برای سنت مؤکّده مقرر کرده‌اند، این است، که
هر کاری که رسل خدا  عملاً بر آن مداومت نموده و بدون ضرورت آن را ترک نفرموده است آن ستّ مؤکّده است، به شرطی که از هیچ دلیل شرعي ثابت نگردد که این کار از خصوصیات آن حضرت مسی بانش و برای عمامت آن نبوده مقتضای این ضابطه به ظاهر این است که نماز تهجّد هم برای همه ستّ مؤکّده می باشد، نه تنها نفل؛ زیرا تداوم آن حضرت بر آن باید متواتر ثابت است، و برای خصوصیات آن هیچ دلیلی اقامه نشده است، لذا بايد برای عمامت ستّ مؤکّده قرار گیرد.

در تفسیر مظهری همین نظر راجح و مختار قرار داده شده، و بر مؤکّد بودن آن هم از حديث حضرت عبدالله بن مسعود، استدلال نموده، که رسول خدا در حق کسی که اوّل نماز تهجّد می خواند و در آخر ترک نمود، فرمود: شیطان در گوشه ادرار نموده است و این گونه و عید و تنیه در حق نواقل محض نمی تواند باشد، از این معلوم شد که این ستّ مؤکّده است.

و کسانی که نماز تهجّد را نفل قرار می دهند، این مواضب و تداوم را از خصوصیات آن حضرت مسی شمارند، و به نهایی که بر تارک تهجّد آمده، مطلقًا بر ترک آن نیست، بلکه در صورتی است که کسی اوّل به نماز تهجّد عادت داشته باشد و بعد آن را رها کند، زیرا هرگاه کسی خود را به نفل عادت داده و سپس آن را ترک نماید، قابل ملامت خواهد شد، زیرا که ترک بلا عذر، پس از عادت، علامت نوعی اعراض است، و کسی که در ابتدا عادتی نباشد بر او هیچگونه ملامتی متوجّح نیست. و الله اعلم

تعداد رکعات نماز تهجّد
از حضرت عابدی صدّيقه رضی اللّه عنها در صحيح بخاری و مسلم روایت شده است که رسول اللّه در رمضان و غير رمضان هیچگاه بیش از
یازده رکعت نماز نمی‌خوانند، که از جمله یازده رکعت، در نزد احناف سه رکعت و تر می‌باشد، و باقیمانده هشت رکعت تهجید است، و در صحیح مسلم از حضرت عائشة صدیقه رضی اللّه عنها چنین منقول است که رسول خدا در هر شب سیزده رکعت نماز می‌خواند، که وتر را هم شامل است و دو رکعت سنت فجر را هم.

و سنت فجر را در نماز شب به خاطر رمضان شمرده است، از این روایات معلوم می‌شود که عادت عمومی رسول خدا این بود که در نماز تهجید هشت رکعت ادا می‌نمود، اما از یک روایت دیگری از حضرت عائشة صدیقه رضی اللّه عنها چنین هم ثابت است که گاهی کمتر از این به چهار یا شش رکعت اکتفا می‌نمود، چنان‌که در صحیح بخاری منقول است که حضرت مسروق از حضرت عائشة صدیقه درخصوص نماز تهجید سؤال نمود، فرمود: بدون سنت فجر، هفت، نه و یازده رکعت بود. مطابق با قاعدة فقه احناف سه رکعت و تر می‌باشد و سابقه از هفت، چهار و از نه، شش و از یازده، هشت می‌ماند که نماز تهجیدند.

کیفیت نماز تهجید
آنچه از عموم روایات حديث ثابت است این است که در ابتدا دو رکعت با قرائت خفیف و کوتاه و سپس بقیه رکعات با قرائت طولانی و رکوع و سجد عاطفی انجام می‌گردد، و گاهی طولانی تر می‌شد و گاهی کمتر؛ آنچه کفته شد خلاصه آن روایات حديث است که تفسیر مظهری آنها را در این مقام نقل نموده است.

مقام محمود
در این آیه به رسول خدا مقام محمود و عده داده شده است، و این مقام

1 - مظهری، 2 - مظهری عن البخاری.
از میان انبیاء، تنها مختص آن حضرت می باشد، که در تفسیر آن اقوال گوناگونی وارد شده است، اما صحیح آن است که در احادیث صحیح از خود رسول خدا منتقل است، که این مقام شفاعت کبری است، که در میدان محشر وقتی که تمام بنی آدم جمع می شوند، و از هر نبی و پیامبر تنقضای شفاعت می نمایند، تمام انبیاء عزیز می خواهند، تنها رسول خدا به این شرف، مفتخر می گردد که شفاعت کل بنی نوع آدم را بفرمایند، که در روایات حديث تفصیل آن به طور مفصل آمده است که در این مقام در این کثیر و تفسیر مظهری منتقل است.

شفاعت انبیاء و صلاحای ایت مقبول خواهد شد

از فرق اسلامی خوارج و معترضین سنکر شفاعت انبیاء عزیز مستند، و می گویند، گناه کبیره با شفاعت هیچ کسی امر زیاده نخواهد شد، ولی احادیث متواری بر این گواهی دارند که شفاعت انبیاء عزیز بلکه صلحای امت هم در حق گناهکاران پذیرفته خواهد شد، و گناه به سیاری از مردم به شفاعت امر زیاده می شود.

در سال ابن ماجه و بیهقی به روایت عثمان ۵۸۴ منتقل است که رسول کرم فرود است، نخست انبیاء عزیز سبب علما و بعد از آنان شهادا در حق گناهکاران شفاعت می کند، و دیلمی به روایت ابن عمر نقل نموده است که رسول خدا فرود به عالم گفته می شود، می توانی در حق شاگردان خویش شفاعت کنی اگرچه آمار آنها برآمر با سئوال آسمان باشد.

و ابوبکر و ابن حبان به روایت ابی الadder مطرح نقل کرده اند که شفاعت شهید در حق هفتاد نفر از افراد خانواده او قبول می افتد، در مسند احمد، طبرانی و بیهقی به سند صحیح از ابو امامه مروی است که رسول الله
فرموده: که به سبب شفاعت یکی از آمّت من، بیشتر از افراد قبیله ربيعه و مضر وارد بهشت خواهد شد.

یک سؤال و پاسخ آن
در اینجا این سؤال پدید می‌آید که وقتی خود رسول الله ﷺ شفاعت می‌فرمایند و به سبب شفاعت ایشان هیچ مؤمنی در دوزخ باقی نخواهد ماند، پس شفاعت علماً و صلح‌آرا برای چه کسانی و چرا انجام می‌گیرد؟ در تفسیر مطهری آمده که غالباً بدون صورت خواهد بود که هرگاه علماً و صلح‌آرا امت بخواهند برای کسانی شفاعت نمایند، شفاعت خود را به خدمت رسول خدا عرضه می‌نمایند، پس رسول خدا به بارگاه خداوند متعلق شفاعت خواهند فرمود.

فایده
در حدیثی آمده است که رسول الله ﷺ فرموده است: «شفاعتی لاهل الكبائر من امتی» يعني شفاعت من در حق کسانی صورت می‌گیرد که به گناه کبیره مبتلا می‌باشند، به ظاهر از آن، چنان معلوم می‌شود که شفاعت اهل کبایر مختص به آن حضرت ﷺ می‌باشد، هیچ کسی از فرشتگان یا افراد امت نمی‌توانند برای اهل کبایر شفاعت نمایند، البته شفاعت صلح‌آرا امّت منحصر به گناهان صغيره می‌باشد.

نماز تهجّج در رسیدن به مقام شفاعت، تأثیری ویژه دارد
حضرت مجد الف ثانی ﷺ فرموده است: در این آیه نخست به آن حضرت ﷺ دستور به خواندن نماز تهجّج داده شد، سپس به مقام محمود، يعني شفاعت کبیری و عده داده شد، از این معلوم می‌شود که نماز تهجّج در
رسیدن به مقام شفاعت تأثیر خاصی دارد.

و قل رب ادخلتی «الیه» در آیات سابقه نخست ذکر اذیتهای کفّار مکّه و تداوم آنها آمده بود که برای آزار دادن رسول خدایی به کار می‌برنده و در ضمن، این هم مذکور بود که این تداوم آنها بر ازروز نخواهند شد، و در مقابل آنها در حد اصلی تدبیر، رسول الله اقیم نمای نماز پنجگاهه و برگزاری تهجد تلیقی گردید، و پس از آن به آن حضرت و عده اعلی ترین مقام نسبت به همه انسان یعنی مقام محمود داده شد، که در آخرت ایفای خواهد شد و در آیه «و قل رب» حق تعالی در این جهان هم اواّل برای نجات از ماکید و ابیذی کفّار تدبیری به صورت هجرت به میدینه به آنان نشان داد، و سپس در «قل جاء الحق» مزمده فتح مکّه را اعلام نمود.

در جمعه ترمذی از حضرت عبداللله بن عباس مروی است که نبی کریم در مکّه مکرم می‌بود، سپس به اور حکم داده شد تا به سوى میدینه هجرت کند، که این آیه، بر آن نازل گردید، «و قل رب ادخلتی مدخل صدق و اخراجن مخرج صدق». در اینجا لفظ مدخل و مخرج اسم ظرف به معنای جای دخول و خروجند، و از اضافه نمودن صفت صدق به آنها مراد این است که این دخول و خروج همه طبق رضایت خدا با خیر و خویی انجام گردد، زیرا لفظ صدق در کلام عربی برای هر آن فعل استعمال می‌گردد که در ظاهر و باطن درست و بهتر باشد، و الفاظ قدم صدق و لسان صدق و مقعد صدق در قرون در این معنی به کار رفته‌اند.

مزاد از جای دخول، میدینه، و از جای خروج، مکّه است، با این مطلب که خدا اویا دخول من در میدینه به خیر و خویی باشد، در آنجا صورتی خلاف طبع و ناگوار، پیش نیاید، و خروج من از مکّه مکرم می‌باشد، هم با خیر و خویی باشد که در محبت وطن و خانه و كاشانه دلم آویزان نباشد، در تفسیر این آیه اقوال دیگری هم آمده است، اما تفسیر فوق از حسن بصری و قناده منقول
است، و این کنیز آن را اصح الاقوال دانسته و این جریان نیز آن را اختیار نموده است، مقتضای ترتیب این بود که نخست مخرج سپس مدخل ذکر گردید، اما در اینجا مدخل مقدم و مخرج مؤخر ذکر شده است، شاید اشاره به این باشد که خروج از مکّه مکرر مه در ذات خود هدف نبود، بلکه گذشتن بیت اللّه صدمه نهایی بود، البته تلاش مأمون برای اسلام و مسلمین مقصدی بود که توقع می رفت به وسیله دخول به مکّه به دست آید، لذا آنچه مقصد بود آن را مقدم ذکر نمود.

فایده دعای مستجاب برای اهداف مهم
هنگام هجرت، حق تعالی این دعا را بر رسول کریم ﷺ تلقین نمود که خروج از مکّه و رسیدن به مکّه هر دو با خیر و خویش و عافیت انجام پذیرد، و در نتیجه این دعا بود که هنگام هجرت خداوند متعلّع از برخورد باکفر تعقیب کنندگان نجات داد، و مدتی منووره را در ظاهر و باطن برای آن جناب ﷺ و همه مسلمانان سازگار و مناسب قرار داد، بنابراین بعضی از علماء فرموده‌اند: هر مسلمانی این دعا را در ابتدای تمام اهداف خویش بخواند و زیرا این دعا برای هر مقصدی مفيد است، و تکمله‌ی این دعا جمله بعدی است که «و اجعل لی من لدنک سلطانان نصریاً». حضرت قناده می‌فرماید: رسول خدا ﷺ می‌دانست که ادای فراوان دعای رسول به انجام وظیفه در انبوب دشمن کار نیرویی من نیست، لذا برای غلبه و پیروزی به بارگاه حق تعالی دعا نمود که قبول شد، و آثارش برای همه نمایان کشتن‌د.

وّقل جاء الحق و زهق الباطل» این آیه بس از هجرت درباره فتح مکّه نازل شد، حضرت این مسعود می‌فرماید: که روز فتح مکّه رسول خدا ﷺ وارد مکّه شد، و در اطراف بیت اللّه مجسمه سیصد و شصت بت وجود
داستی، که بعضاً از علماً، علّت این آمار ویژه را چنین بیان فرمودهاند که مشرکین مگّه برای هر روز از سال، بی چندانی آنان به اثر واقعیتی واقعیت این صحیح‌سازی آن آیه ورود زبانش بود، «جاء الحق و زهق الباطل» و عصای خود را به سینه‌ی یک یک بپردازد. در بعضی از روایات آمده است که به طرف پایین این عصا نیزه کوچکی از آهن یا سرب کار گذاشته بود که وقتی آن حضرت بپرسد آن را بر سینه‌ی بپردازد می‌زد سرنگون می‌شدنند، تا یکین که همه بپرده افتادند، و سپس آن جناب بپردازد بشکستن آنها دستور فرمود. ۳

محو نمودن نشانه‌های کفر و شرک و رسوم باطل واجب است

امام قرطبي فرموده است: در این آیه دلیل است بر این که نابود کردن بتها و نشانه‌ای دیگر مشرکانه واجب است. و همچنین نابود کردن تمام آلات و ابزار باطل که مصرف آنها تنها معصیت باشد، مشمول این حکم واقع می‌شود، این منذر فرموده است که تصاویر و مجسمه‌هایی که از چوب و برنج و غیره ساخته می‌شوند، آنها هم در حکم بتاهستند، و رسول خدایان پرده‌ای را که بر آن تصاویری نقش و رنگ ساخته شده بود، چاک نمود، از این حکم عموم تصاویر معلوم شد، وقتی که حضرت عیسی آمدن و در آخر زمان تشريشف می‌آورد طبق حديث صحیح صلیب را می‌شکنند، و خنثی‌شین هر (خویها) را به قتل می‌رسانند، همه این امور دلیل بر این است که شکستن آلات کفر و شرک و باطل و از بین بردن آنها واجب است. و نزول من القرآن ما هو شفاء» شفا قرار گرفته قرآن برای قلب و وسیلهٔ نجات شدن آن برای نجات نفس از کفر، شرک، اخلاق رذیله و امراض باطل امری است روشین، که تمام امت بر آن آتاق دارند و در نرد
بعضی از علما چنانکه قرآن شفای امراض باطن است، شفای امراض ظاهر هم هست که خوانندان آیات قرآن و دم کردن بر مرضی یا تعویض نوشته و در گلولی او اویزان کردن برای امراض ظاهر هم، شفابخش است، روایات حديث بر این گواهی دارند. و در تمام کتب حديث ابن روایت حضرت ابوسعید خدری موجود است که گروهی از صحابه در سفری بودند که رئیس دهی را کردن گذیده بود، مردم از صحابه پرسیدند که: آیا شما می توانید او را معامله کنید، آنها هفت بار سورهی فاتحه را خوانده بر او دم کردن، مرضی تندرست شد، سپس آن را در نزد رسول خدابنگو کردن، آنجانب این عمل صحابه کرام را جایز قرار داد.

همچنین در روایات متعدد دیگر احادیث، از خود رسول خدا خوانندان معوذات و دم کردن ثابت است، و از صحابه و تابعین به وسیله معوذات و آیاتی دیگر، معامله مرضیان و نوشتن و بر گردن اویزان کردن، ثابت است. که قرطبی آنها را در دیل این آیه با تفصیل نوشته است. و لا يزيد الظالمين الاعساسا از اين معلوم مي شود كه ماهگاه قرآن كريم، با اعتصاد و احترام خواننده شود، همانگونه كه شفا بودن آن ظاهر و ثابت است انكار يا به احترام نسبت به آن، وسيله خسارت و آفات است.

و إذا أائعنا علی الإنسان أعرض وننا بجانبه و إذا مسّه ألم
وقتی که مارحت برسانشیر انسان رو یکرداند، ودور بدارد پهلوارا، وهرگاه برسد بجاو بدی کسان ییسوسا (42) ٔقل كُل یَعْمَل عَلَیْنَا ٌشَیْاً لِّئِیْتَ ۖ فَرَبْكُمْ عَلَیْمَ آَللَّهُمَّ ۚ مَایوَسُ ۡغَرۡدَد. بَگَوْ ۚ هَر ۤیَکی کُارِیَهُ مَی‌کنُد به‌طريقه خوش، پس پروردگارتو به‌هتر سیداند
یَمَن ۤهُوَ أَهْدِئَ سَبِیلاً (44)
که چه کسی بهتر یافتنه راه را.
خلاصهی تفسیر

و وقتی که ما به (بعضی) مردم (کافر) نعمت عطا می کنیم (چنان می شود که) از ما (و احکام ما) رو می گردانند و اعراض می کنند و وقتی که به او مشققت برسد پس (کاملاً) مأیوس می گردد (و این هر دو حالت دلیلی بر قطع تعلق از خدا هستند، که آن اساس هر کفر و گمراهی است). شما بگوید که: هر یک (از کفار و مؤمنین و اخیار و اشرار) به روش خویش کار می کند (یعنی: بر عقل صحیح خود مقيم و مبنی بر علم یا جهل خویش کارهای گوناگونی انجام می دهد). پس برودگار تو کسی را که بهتر و بر راه درست و راست باشد، نیک می داند (و همچنین کسی را که بر راه راست نباشد آن را هم می داند، و به هر کس طبق عمل او جزا و سزا خواهد داد، چنان نیست که هر کس به دلخواه خود، خود را بر راه راست تسوو کند).

معارف و مسایل

"کلی يعمل على شاکلته" در تفسیر لفظ «شاکلته» از ائمه سلف اقوال مختلفی منقول است، طبیعت، عادت، جبلت، ثبوت، طریقه و غيره و حاصل همه این است که هر انسانی با توجه به محیط و عادات و رسم و روان خویش، عادت و طبیعت ثانویه دارد که واقعی آن می باشد. در این به انسان هشدار داده شد که از محیط، مجالس و عادات بد، اجتذاب ورزو، و به صحبت نیکان و عادات خوب انسان شود، (جعاص) زیرا طبیعت انسان از محیط و صحبت و رسم و روان تغییر می کند، و هر عمل او با آن موافق در می آید، امام جعاص در اینجا شاکلته را به شکل نیز معنی نموده است، پس با ملاحظه این معنی، مراد این است که هر کس مطابق مزاج خویش، با مردم مأمون می شوند، مردم نیک با مردم نیک و —  قرطیبی —
شرير يا اشاره مأووس مي گردن، و بر طريقه آنها عمل مي كند، و نظير آن
این قول خداوندي است، كه در آيه 26 سوره ي نور آمده است «الخبينات
لحليطين و الطبعات للطيبين» يعني (زنان خبيث براي مردان خبيث و زنان
پا کیزه براي مردان پا کیزه مي باشند)، اين است كه طبق مزاج خود با مرد و زن
مأووس مي شود، و حاصل مطلب آن هم، هشدار بر اين امر است كه انسان
بايد از مجالس فساد و عادات فاسده، كاملا اجتناب ورزي.

ویشقلونك عن الروح قل الروح من امر ربي و ما اوتينم من العلم إلا
واز تو مي پرسند از روح نشده بگو روح از حكم بروردگار من است و به شما علم داده نشد،
قليلًا (65) و لين شننا لندن بيندي اوحيتيا إليك يم لا تجيد لك
جزاندك. واکر مابواهيم بس مي بريم آنجه رايه توحى فرسناديم بس تو نمي بایي برای خود
به عليئنا و كيلا (66) إلا رحمة من زیبت این فضلته كان عليئک كبيرا (67)
با آوردان آن برا ما مسئولي مگر از مهربانی پروادگار، بخشش او برو تو بزرگ است.
قل لين اجتمعت الأنس و المين على ان يأتوا يميل هذى الفزان لأيات كن
بگو اگر جمع باشند انس و جین بر این كه بباورند اینگونه قرآن، هرگز نباورند
يمتله و لو كان بعضهم ليغضيف ظهرا (68) و لقد صرفنا للناس في هذى
اینگونه قرآن، اگرچه به یکدیگر کمک کنند. و ما گوناگون تفهیم کردیم مردم را در این
الفزان من كله ماتق فايين أكثر الناس إلا كفرًا (69)
قرآن با هر مثال پس قرار نگرفتند بیشتر مردم بدون ناشکري.

خلاصه تفسیر

(از روی امتحان حقيقت) روح را از شما مي پرسند شما (در جواب)
بگویید: (در خصوص روح) روح (به طور اجمالی همین قدر در ربایید که آن چیزی است) به حکم رب من ساخته شده و (اما) نسبت به تفصیل بیشتر از حقيقة آن، پس) به شمار خیلی اندکی علم (به حد فهم علم اندکی) داده شده و دانستن حقيقة روح امری ضروری نیست و حقيقة آن عموماً در فهم نمی‌گنجد، بنابراین قرآن حقيقة آن را بیان نمی‌کند و اگر ما بخواهیم، پس هر مقدار وحی که بر شما فرستاده‌ایم (به وسیله آن به شما علم داده‌ایم، همه را سلب می‌کنیم، پس تو برا ی (مسترده کردن) آن (وحی) در مقابل ما حامی نخواهی یافت، مگر (این) رحمة پروردگار شماست، (که این چنین نمود) و در حقيقة فضل او بر شما بسیار است.

با این مطلب که انسان از کجا می‌تواند حقيقة روح و هر چیز دیگر را بداند، به او اندکی علمی از طرف خدا به وسیله وحی داده است، که آن هم در مالکیت او است، اگر خدا بخواهد پس از دادن می‌تواند آن را سلب کند، امّا او از روی مهربانی خودی خواهد کرد، زیرا فضل خداوندی بر شما بسیار بزرگ است) شما بگویید: اگر تمام مردم و جن‌ها، بر این امر جمع گرددن که چنین قرآنی ساخته و بیاورند، باز هم نمی‌توانند چنین کنند، اگرچه برای یکدیگر مدقک‌ها هم باشند، (یعنی: اگر هر کسی از آنها جدا گانه بکوشد، بی‌بی‌بی نمی‌شود، اگر همه با کمک یکدیگر هم کار کنند، باز هم نمی‌توانند مثل قرآن را بیاورند و) ما برای (تفهیم) مردم، در این قرآن همه نوع مضامین عمدتاً را به روشهای مختلف بیان کرده‌ایم، باز هم بیشتر مردم بدون انکار نمانندند.

معارف و مسایل

در نخستین آیه از آیات فوق الذکر از طرف کفار در خصوص روح سوالمی و از طرف خدا جواب آن ذکر شده است، لفظ روح در لغت و محاوره و نیز در قرآن کریم بر معانی متعدد اطلاق شده است، معناها مشهور و معروف
آن‌ها این است که عموماً از لفظ مفهوم می‌شود، یعنی «جان» که حیات و زندگی به واسطه‌اند پایدار است، در قرآن این لفظ برای حضرت جبرئیل هم به کار رفته است، چنان‌که در آیه‌ی ۱۹۳ سوره‌ی شعراء آورده است «نزل به الروح الامین على قلبک» و برای حضرت عیسی مسیح در چندین آیه به کار رفته است، و خود قرآن و وحی هم به لفظ روح تعبیر شده‌اند، چنان‌که در آیه‌ی ۱۵۶ سوره‌ی شورى می‌فرماید «اوحنیا گلیک روحا من امرنا».

مراد از روح چیست؟

در اینجا نخست این امر قابل توجه است، که پرسندگان با در نظر گرفتن جه معتنا ی از روح، سؤال کردند، بعضی از مفسرین با ملاحظه سياق و سباق، این سؤال را در خصوص وحی و قرآن یا به جبرئیل که وحی را آورده قرار داده است؛ زیرا قبل از اینکه در «تنزیل من القرآن» ذکر ی از قرآن به میان آمده بود و در آیات بعدی هم ذکر قرآن آمده است، به این مناسبت فهمیده‌اند که مراد از روح در این سؤال هم وحی و قرآن یا جبرئیل است، و مراد از سؤال این است که وحی چگونه بر شما نازل می‌شود، و چه کسی آن را می‌آورد، قرآن کریم در پاسخ آن به این اکتفا نمود که وحی از حکم خدا می‌آید و تفاصیل و کیفیت‌های سؤال از آنها بود، بیان نمود.

امّا در احادیث صحیح و مرفوع که در شأن نژول این آیه وارد شده‌اند، و تقریباً صریح می‌باشد که سوالان از روح حیوانی سؤال نموده بودند، و هدف از سؤال دریافت حقیقت روح بود، که آن چه حفیظی است و چگونه در بدن انسانی آمد و رفت دارد، و چگونه انسان‌ها حیوان بدون این زندگی می‌مانند. در صحيح بخاری و مسلم از حضرت عبدالله بن مسعود مروی است که روزی به اتفاق آن حضرت در خارج از مدينہ در مناطق غیر معمور راه می‌رفتم و آن حضرت از شاهدی درخت خرمآ چوبی در دست داشتم و
اتفاقاً گذرمان بر چند نفر یهودی افتاد، آنها با خود گفتند محمد دارد می‌آید، در خصوص روح از او سوال گرددند. و دیگران منع کردن، اما سوالان حضرت در حالی که بر جواب تهیه زده خاموش ماند، متوجه شدند که دارد بر آن حضرت و حضور در جلوی آنها به تلاوت این آیه اقدام نموده که: «و استحکام عن الروح» در اینجا ظاهر است که روح دانستن و حس‌یا قرآن، اصطلاح ویژه قرآن است، که حمل سوال آنها بر آن بسیار بعید است، البته معامله روح انسانی یا حیوانی طوری است که سوال از آن در دل هر کس خطر می‌کند، بنابراین جمهور مفسرین این کثرت، این جریب، قرطبه و بحر مهیج و روح المعنی همه این را تصحیح کرده‌اند که سوال از حقيقة روح حیوانی بوده است، اما این که در سیاق و سبق ذکر قرآن به میان آمده و سوال از روح در این میان به ربط است، پاسخ آن روشن است که در آیات بیش از این، سوالات کافر و مشرکین از روی ضدیت و مخالفت ذکر شده است، که هدف آنها آزمایش آن حضرت در خصوص رسالت بود، و این سوال هم یک حلقه از آن زنجیر است، لذا پی ربط نیست، به ویژه درباره شن گز взال آن یک حديث صحیح درگیری منقول است و در آنجا این امر به روسانی بیشتری آمده است که هدف سائلان، امتحان رسول خدا درباره رسالت بود. جنگی که در مسند امام احمد از حضرت عبدالله بن عباس مروی است، که قریش مگه که جا و بیچاره رسول خدا سوال می‌کردند به فکر شان رسید، یهود اهل علمند، و از علوم کتاب سابق هم اطلاعاتی دارند، از آنها سوالاتی چند بايد پرسید، تا بتوان به وسیله آنها رسول الله را امتحان کرد، لذا قریشی ها کسی را نزد یهود امر فرستادند تا که از آنها سوالاتی بیاموزد آنها گفتند: شما از او در
خصوص روح پرسید.

و نیز از حضرت ابن عباس نسبت به تفسیر این آیه چئین منقول است که یهود به رسول خداً و سؤال خود چئین هم گفتند که به ما بگو بر روایت فدو ناشدا

چئین ناشدا بود، لذا آن حضرت فوراً به آنان پاسخ نداد، سپس جبرئیل این آیه را نازل نمود. «قل الروح من امر ربي».

آیا این سؤال در مکه اتفاق افتاد یا در مدینه؟

قبل از همه در اینجا یک امر قابل توجه است، دو حديثی که در خصوص نزول از حضرت ابن مسعود و ابن عباس منقول شده است، طبق روایت ابن مسعود این سؤال در مدینه اتفاق افتاده و با توجه به آن، بعضی از مفسران این آیه را مدنی دانسته‌اند، اگرچه بیشترین قسمت سوره بینی اسرائیل مکی است، و ارتباط روایت ابن عباس به واقعه مکه مکرر است، که مطابق آن، این آیه هم مطابق همه سوره، مکی می‌باشد، بنابراین، ابن كثير این احتمال را ترجیح داده است، و به روایت ابن مسعود چئین پاسخ داده است، که امکان دارد این آیه در مدینه‌ی منویه برای بار دوم نازل شده باشد، چنان‌که نزول مکرر بسیاری از آیات، در نزد همه علما مسلم است، و در تفسیر مظهری روایت حضرت ابن مسعود ترجیح داده شده است، و واقعه را در مدینه و آیه را مدنی دانسته و برای آن دو دلیل بیان فرموده است، یکی این که این روایت در صحیحین آمده است، و سند آن نسبت به روایت ابن عباس قوی است، دوم این که در این خود صاحب واقعه حضرت ابن مسعود واقعه‌ای شخصی خود را بیان می‌کند، برخلاف روایت ابن عباس که ظاهر آن، این است که این واقعه را از کسی دیگر شنیده باشد.
پاسخ به سوال مذكور

قرآن كريم نسبت به سوال مذكور صنف پاسخ داده است که "قل الروح من
امر ربي" در توضيح و تشریح این جواب، کلمات و تعبیرات مفسرين با هم
مختلف است، و از آن میان، اقرب و واضح تر، همان است که حضرت
قاسم اثناء الله پاني پتي در تفسير مظهری اختيار نموده است، و آن این که
در این جواب همان مقداري که نشان داده آن لازم و برای عموم مردم قابل
فهم بود، فقط همان نشان داده شد، و حقيقت كامل روح كه سوال از آن بود
به اين خاطر نشان داده نشد، كه آن بالاتر از سطح فهم عموم بود، و نيز نيازي
به فهم آن نبود، در اينجا به رسول خداستور رسيد كه شما در پاسخ به آنان
چنين بگويد كه: روح از حكم پورددار من است، يعني آن مانند عموم
مخلوقات نيسست كه به وسيله تطورات ماده و توابل و تناسل ايجاد گردد،
بلكه آن بلواسطه از حكم "کن" حق تعالی پديدي آمده است، اين پاسخ، اين
را روش ساخته است كه نمی توان روح را بر عموم مادیات قياس كرد، از اين
تمام آن شهبات برطرف شدن كه در اثر مقايسه روح بر عموم مادیات پديد
می آيند، و در اين انسان تا اين حد علم نسبت به روح كافی است، و بر پيشتر از
اين علم، هيه كاردنی یا دنیوي مرتبط نيسست، بنابراین آن مقداري از سوال
را زائد و بي معنی قرار داده و به آن پاسخ داده نشده است، به ويزه وقتی فهم
حقيقت آن بالاتر از عوام براي حكما و عقلا هم آسان نيسست.

پاسخ سوال لازم نيسست، مراعات مصلحت ديني سايل، لازم است

امام جصاص از اين جواب، اين مسئله را استنباط فرموده است كه بر
مفتی و عالم لازم نيسست كه به هر سوال و به هر شق آن جواب دهد، بلکه با
توجه به مصالح ديني باید جواب داده شود، پاسخی که بالاتر از سطح فهم
مخاطب و یا خطر وقوع او در اشتباه را داشته باشند، نباید به آن پاسخ داد.
همجنسین به سوالاتی بیجا و بیهوده نباید پاسخ داد، البته اگر کسی به واقعهای
برخوردار نمود که در خصوص آن بر او عمل لازم باشد، و خودش عالم
نیست، پس بر مفتی و عالم واجب است که مطابق علم خود به او پاسخ
دهد.

امام بخاری در کتاب العلم بر این مسئله ترجمه الباب مستقیل وضع
نحوه نشان داده است، که نسبت به پاسخ سوالی که ترس به اشتباه افتادن را
داشته باشد، نباید به آن پاسخ داد.

آیا امکان دارد کسی حقيقة روح را بداند یا خیر؟
قرآن کریم پاسخ این سوال را طبق ضرورت مخاطب و فهم او داد، و
حقیقت روح را بیان نفرمود، اما از این لازم نمی‌آید که هیچ انسانی تنواد
حقیقت روح را دریابد، یا این که خود رسول خدا هم حقیقت آن را
نمی دانست، امر صحیح این است که این آیه نه آن را نفق می‌کند و نه اثبات،
و اگر نبی یا رسول به وسیله وحی یا ولی به وسیله کشف و الهای حقیقت
آن را دریابد، با این یا منافاتی ندارد، بلکه اگر به وسیله عقل و فلسفه از آن
بررسی و تحقیقی به عمل آید، می‌توان آن را پیدا به بیهوده دانست، ولی
نمی‌توان آن را ناجیز قرار داد، لذا بسیاری از علمای متاخرین و متقدمین
درباره روح کتابهای مستقیل به نگارش در آورده‌اند، در عصر آخر استاد
محمدرضا حضرت، شیخ الإسلام علامه شیبیر أحمد علمانی در رساله‌ای
مختصر با نمونه‌ای بهتر، این مسئله را نوشته است و در آن آنچه امکان
داشت تا به عوام حقيقة آن را تفهیم نمود که بتواند شخص محصلی بر آن
قناعت نماید، و از شبهات و اشکالات نجات یابد، ذکر نموده است.
فايده
امام بغوى در این مقام از حضرت عبدالله بن عباس روايتی مفصل، چنین نقل نموده است که این آیه در مکه مكرره زماني نازل گرديده است که سرداران قريش جمع شده، با هم مشورت كردنده، که محمد در ميان ما بيدا شده و به جوانى رسید، در امانت كنار و دينات و صداقت او هيچگاه كسي شك و ترديد نداشت، و گاهي كسي او را به دروغگوى متهمن تكرد، و دا وجود اين اكنون كه مدعي نبوي شده است، اين در فهم ما نمي گنجد.
لذا شما از طرف خود گروهي را به مدينه ي طبيه اعرام داريد که به پيش علماء يهود رفته نسبت به او تحقيقاتي به دست بوارند، چنانكه وفد (گروه) قريش نزد علماء يهود رسيدند، علماء يهود آنها را راهنمايي كردنده كه ما به شما به چيز نشان مي دهيم كه شما آينده را آرزوئي سوال كنيد، اگر او به اين هر سوال پاسخ گفت؛ پس او پيامبر نيست و همچنين اگر به هر سه پاسخ نداد؛ باز هم پيامبر نيست و اگر به دو تا پاسخ داد به سوم پاسخ نداد پس بدانيد كه او پيامبر است، و آن سه سوال را به اين شرح نشان دادند، كه نخست از او سوال كنيد كه حكایات آنان چطور است، كه به خاطر نجات از كفر و شريك در زمان گذشته به غارين پناه پنهان شدنده؛ زيرا واقعه آنها موجب تعجب است، دوم از احوال آن شخص پیرسيد كه به جهت مشرق و مغرب زمين سفر نمود، كه واقعه او از چه قرار است؟ سوم از روح پرسشن كنيد؟ اين وفد از مدينه برگشت و هر سه سوال را در محضر آن حضرت طرح كردنده، آن جناب فرمود: كه من نسبت به اين سؤالات رفدا به شما پاسخ مي دهم، ولي پاسخ دادن را موكول به "انشاء الله" ننمود كه در نتيجه سلسله وحي تا چند روزي منقطع شده، در روایات آماد آن چند روز از دوازده و چند روز گرفته، تا چهل روز آمده است كه نزول وحي در آن زمان قطع شده بود؛ و قريش فرصت مناسب یافته كه آن جناب را مورد طعن و
تشنیع قرار دهنده، که گفت‌های فردا پاسخ می‌دهم، و تاکنون از پاسخ خبری نیست، و رسول خداوند هم پریشان شدند، آنگاه حضرت جبرئیل با آیهی ۲۳ سوره کهف نازل شد «و لا تقولن لشائی این فاعل ذلك غدا الا ان يشاء الله» که در آن به آن جناب تلقین گردیده که (اگر در آینده نسبت به انجام دادن کاری و عده فرمودید، آن را با انشاء اللّه قرین سازید). و سپس در خصوص روح آیه فوق نازل شد، پس از آن آیات واقعه اصحاب کهف و ذوالقرین که در سوره کهف خواهد امت نازل گردید، که در آن، واقعه اصحاب کهف و ذوالقرین با تفصیل بیان شد، و از حقيقة روح که در سوال آمده بود پاسخی داده نشد، و علماً که علمای یهود بر صدق نبوت آن جناب بیان کرده بودند، ظاهر گشت و این واقعه را ترمنزی هم به اختصار بیان کرده است.

و در زیر آیه ۲۹ سوره حجر «و نفخت فيه من روحو» تحقیقی متعلّق به حقيقة روح، نفس و غیره به حواله تفسیر مظهری قبلاً گذشت، و در آنجا اقسام روح و حقيقة هر یکی تا حد کافی روشن گردیده است.

و «ولن شئنا لندهن» در آیه ماقبل بر سؤال روح به مبنای ضرورت پاسخ داده است که از کوشش در دریافت حقيقة روح به این قول جلال‌گریزی کرد که علم انسان هر چند وسیع باشد، اما به اعتبار فراگیری به حقائق الیسیه، قلیل است، لذا اشتغال در مباحث و تحقیقات غیر ضروری، مراد تضعیف اوقات است، و در آیه «و لن شئنا» به این اشاره شده است که انسان هر چند به اوج علم رسیده باشد، باز هم آن ملك ذاتی او نیست، اگر خداوند متعال بخواهد می‌تواند آن را هم سلب نماید، بنابراین او باید بر علم موجود، خدا را شکر بگوید، و در تحقیقات زائد و بهبوده به تضعیف اوقات نپردازد، به ویژه وقتی که هدف هم تحقیق کردن نباشد، بلکه هدف آزمودن کسی یا

۱ مظهری.
تحقیر نموندن از این امر، مثلش به چنین کاری اقدام نمود، پس بعد نیست که
در نتیجه این کجروی، علمی را که دارد از این سبب گرفتده، اگرچه در این آیه
نیست کریم مورد خطاب قرار گرفته است، اما هدف از آن شنواییان آنن
است، که وقتی علم رسول هم در انتخاب خود او نیست، پس نسبت به
دلگران چه می‌گویید؟

قل لقن اجتمعت الانس و الجن» این مضمون در چندین آیات قرآن
مجید آمده است، که در آن به همه مردم جهان خطاب شده و اذخا شده
است که اگر شما قرآن را به عنوان کلام الله نمی‌پذیرید، بلهکه آن را
ساخته‌ای به تصویر می‌کنید، پس شما هم انسان هستید، مانند آن را بساژید
و نشان دهید، و در این آیه در ضمن این ادعا، این هم آمده است که نه تنها
مردم، بلکه بشرها را هم با خود همراه سازید، پای هم نه ی شما متفاوت مانند
یک سوره، بلکه یک آیه‌ای را هم نمی‌توانید بساژید، امکان دارد، اعدا
این مضمون در این مقام به خاطر نشان دادن این مطلب باشد، سوالات
گوناگونی را که شما برای آزمایش رسالت و نبیت از پیامبر می‌کنید، چرا در
این امر به راه بیهوده رفته‌اید، به خود قرآن نگاه کنید که درباره نبیت و
رسالت چه مجالی برای شک و تردید، باقی نخواهد ماند؛ زیرا وقتی همه
جن و انس جهان از ساختن از دنی ترین مثال آن، عاجزاند، پس در کلام الله
بودن آن، چه چای شک است، پس وقتی ثابت شد که قرآن کلام الله است،
پس چه مجالی برای شهبه در رسالت و نبیت آن جناب باقی می‌ماند
در آخرین آیه «و لکد صرفنا» چنین نشان داد که اگرچه معجزه بودن قرآن
چنان واضح است که در خصوص آن مجالی برای شک و شهبه و سؤال
باقی نیست؛ اما با وجود این مردم به نعمت‌های الله، سپاس به چا نمی‌آورند،
واز نعمت قرآن هم قدردانی نمی‌کنند، لذا در گمره‌های سرگرداند.
و قالوا: لن تؤمن لكي حتى تُropri tana من الأرض يُزْبِعُّها (90) أو تكون وختت نص بذير يقطر توا تا وقتيك جاري نكتي برأي ماز زمين جشماني. يا باشد لكي جنته من خَيْبِك وعِنْب فَتْمَح الآمِه* خَلاَّة تَفْيِيحًا (91)

براي تو بوستاني اذ درخت خرم وانگور. پس روان سازى در میان آنها جویها روان ساختن. اوتَشاقْت السَّهاء كَّا زَعْمَت عَليِّنا كَبْسًا أو تَأْتيُ بِاللَّهَ وَالملَايِكَة فَيْقَبَلًا (92)

بابیفکنی آسانیرا بر ماهانطور که می‌کویی باره. یابایوری خدادرشتگان را روبروی. اویکون لک نیکتیم من زَرْخی اور تِرْقی فی السَّهاء و لن تؤمن لْرِقیکَ حَتی

باباش برای تو خانهای از طلا. بابالا روى در آسانی، و باور نکنیم بالا رفن تورا تا وقتف که

نَمَّرُ عَلیّنا كَتابًا تَقَرُّوهُ قَلْ سَبِحَانَ رَبِّي هَل كَتَبَ اِلَّا بَشَرًا رَسُولًا (93)

فرودنیاوری بر وماکتابی که بخوانیم آن. بکو سبیحان الله نیستم من مگرانسانی فرستاده شده و ما صَنَع النَّاس أن يَؤمنوا إذ جَبَلْتَهُم الْهَدَى إلا أن فَتَرْولَا

جلوگیری نکرد مردم را از ایمان آوردن وقتی که رسرد به آنها هدایت. مگر این که گفتند

أَعْبَتُ اللَّهُ بِمَرْضَا رَسُولًا (94) قَلْ لَوْ كَانَ فِي الأَرْضِ مَلَايِكَةَ يُضْمِنَ

آیافرستاده است خدا انسانی را پیامبر. بکو اگر می‌بودند در زمین فرشتگان که می‌گشتند و

مَطْنِمِينَ لَزَّلَا عَلیَّمِن في السَّهاء ملَكًا رَسُولًا (95)

سکونت می‌کردن. پس می‌فرستاده‌یم بر آنان آسانی فرشته‌ای پیامبر.

خلاصه تفسیر

(در آیات گذشته جند سؤال از جانب کقات با پاسخ به آنها، نقل گردید، و
در آیات فوق الذکر چند سؤال معاندبه و نقاضی بیجای دیگر با پاسخ آنها
ذکر می‌گردید). (اخره این جریب عن ابن عباس) و آنان (با وجود این که
نبوت و رسالت شما به وسیله اعجاز قرآن تمامًا به اثبات رسیده است، باز
هم از راه عباند ایمان نمی آورند، و چنین به‌هانه می‌گیرند که می‌گویند که ما به تو هرگز ایمان نمی‌آوریم، تا برای ما از زمین (مکه) چشم‌های جاری نسازی یا برای تو بوستانی ویژه از درخت خرما و انگور نباشد، باز در میان آن هر جا جویه جاری کنی، یا همان‌گونه که تو می‌گویی باره‌های آسمان را بر مان نفکنی، (چنانکه در این آیه فرموده است «ان نشاء نخسی بهم الارض او نسق کسفا من السا») یعنی (اگر ما به‌خواهیم آنها رادر زمین فرو می‌بریم، یا از آسمان پاره‌ای بر آنها می‌افکنیم) یا تو خدا و فرشتگان را روبروی (ما) نیاوری؛ (که ما علیاً بیگیم) یا برای تو خانه‌ای ساخته شده از طلا و وجود نداشته باشد، یا این که در نزد ما به آسمان بالا نروی، و مالا رفت‌تو را (بر آسمان) هرگز یقین نمی‌کنیم، مگر وقتی (از آنجا) برای ما نامه‌ای (ناوری) تا آن را بخوایم، (و در آن رسیدن شما به آسمان به طور تصدیق ثبت باشند).

تو (در پاسخ به تمام این خرافات) بگو: که «سبحان الله» غیر از این که من انسان و پیامبری هستم، دیگر چه می‌پاشم؟ (تا بر آوردند این خواسته‌ها، در تووان من باشد، این قدرت مطلق، تنها صفت خداوند است، بشیرتی فی نفسه، خود مقتضی عجز و بی اختیار است، اما رسالت، آن هم مقتضی این نیست که رسول خدا در همه چیز مختار کامل باشد، بلکه برای رسالت و نبوت فقط همین قدر کافی است که دلیلی روشان برای آن اقامت گردد، که اهل عقل بر آن اعتراضی نداشته باشند، و آن دلیل به صورت اعجاز قرآنی و معجزات دیگر، چنین بار نشان داده شده است، لذا تقاضای این خواسته‌ها برای نبوت و رسالت، بی‌جست، آری خداوند متعال قادر مطلق است، و می‌تواند هر کاری را انجام دهد، و لی کس حق ندارد از او مطالبه کند، هر چیزی که او مطابق با حکمت خود صلاح بیگیم، ابراز می‌نماید، اما لازم نیست که همه‌ی خواسته‌های شما را پر اورده سازد و هرگاه نزد آنها هدایت (یعنی:
دلیل صحیح رسالت مثل اعجاز قرآن (برسند، آن زمان جیزی از ایمان آوردند آنها غیر از این امر که آنها (بشیرت را مانفی رسالت فهمیده و) گفتند: ایا خدا انسانی را رسول مقرر کرده و فرستاده است، (یعنی: نمی‌تواند چنین باشد) مانع نشده است تو (در جواب آنها از طرف ما) بگو: که اگر در زمین فرشتگانی (سکاکی) می‌بودند که بر آن رفت و آمد می‌داشتند، ما حتماً از آسمان فرشته‌ی را به عنوان رسول مقرر کرده می‌فرستادیم.

معارف و مسایل

پاسخ پیامبرانه به سوالات معاندانه و بیجا سوالات و خواسته‌هایی که به صورت شرط برای ایمان آوردند خویش، از رسول خدا در این آیات فوق الذکر نمودند، به گونه‌ای هستند، که هر انسانی با شنیدن آن می‌فهمد، که هدف از آنها غیر از تمسخر و بهانه‌تراشی برای عدم ایمان آوردند، جیزی دیگر نیست، و در پاسخ به چنین سوالاتی طبعاً انسان خشمگین می‌شود، و به همان روهی پاسخ می‌دهد، ولی پاسخی که حق تعالی در این آیات، به سوالات بیهوده آنها به رسول خویش تلقین نموده، قابل توجه و برای مصلحین امت، همیشه قابل تذکر و منشور عمل می‌باشد، که در همه‌ی این جوابها نه حمایت آنها ابراز گردید، و نه شرایط و عناوین آنها، و نه در حق آنها کلمه‌ای طعن آمیز و تشنیع به کار برده شد، بلکه در ناظر بی‌نیابت ساده، حقیقت آشکارا گردید، که شاید شما پنداشته‌اید که هر کس به عنوان رسول خدا باید، همه اختیارات خدا بی او رسیده است، و او بر همه جیز قادر می‌باشد، و این پندار شما اشتباه، و کار رسول فقط تبلغ پیام الهی است، و خداوند متعلّب برای اثبات رسالت و معجزات بی‌شماری هم به دست ای او ظاهر می‌نماید، که همه آنها به اختیار و قدرت
خدا ظاهر می‌گردد و اختیارات خداوی به دست رسول داده نمی‌شوند، او نیز انسانی است که فقط دارای نیرو و قوّتی انسانی است، و جزاین که خدا به قدرت خوشی او را کمک کند، چیز دیگری نیست.

رسول خدا فقط می‌تواند انسان باشد نه فرتشتگان باشد نه فرنشته Fa

عموم کفّار و مشرکین می‌پنداشتند که بشر نمی‌تواند رسول خدا باشد؟ زیرا او مانند ما معتاد به همه حوائج انسانی است، پس او از کجا بر ما فضیلت و برتری دارد، تا کم او را رسول خدااندشته و مقتداً خوشی قرار دهم، نسبت به این تصویر آنها، در مواضع متعدّدتی از قرآن کریم به عنوان‌یکی مختلف، پاسخ داده شده است، و پاسخی که در آیه‌ی «ما منع الناس» در اینجا ذکر گردیده این است، رسولی که به سوی قوم اعجاز گردد، باید حتماً از جنس همان قوم باشد، اگر آنها انسانند ضرورتی رسول هم باید انسانی باشد؛ زیرا که در خیر جنس مناسبت وجود ندارد، و بدون مناسبت استفاده از رشد و هدایت به دست نمی‌آید، اگر فرنشتهای به سوی مردم مبعوث گردد، نه از گرسنگی و تشنجی خبری دارد، و هن از تفاضل جنسی، نه سردری و گرمی را احساس نمی‌کند و نه از مشقت‌ی احساس خستگی می‌نماید، پس او از مردم چگونه چنین اعمالی را تویّع می‌دارد؟ به‌ضعف و مجروح نمی‌گردد، و همچنین وقتی که انسان بداند که او فرنشته است، وما صلحتی این را نداریم که در کارها از او نقلی کنیم، پس چگونه می‌توانیم از او بپری کنیم؟ پس تنها در صورتی می‌توان از اصلاح و رشد و هدایت او استفاده نمود که رسول خداانز جنس باشد، که خود او حامل همه جذبیت انسانی و خواهش‌های طبیعی باشد، اما در ضمن به یک شاید مللکتی، هم نایل بگردد تا بتوانند در میان عموم مردم و فرنشتگان و استراحه و رابط قرار گیرد، که از فرنشتگان حامل وحی، و حی را دریافت کند، و به مردم هم جنس خوشی.
ابلاع نما. سپس با این تقریر آن شبهه هم برطرف شد، که وقتی انسان نمی توانند از فرشته کسب فیض کنند، پس رسول با وجود انسان بودنش چگونه می توانند از او به فیض و حی نایل گردند، اما این شبهه که وقتی در میان رسول و امت سنخیت شرط است، پس چگونه رسول خدا به سوی جنها مبوعت گردید، زیرا جنها از جنس بشر نیستند، پاسخش این که رسول انسان محض نیست، بلکه دارای شأن ملكوتی هم هست، لذا نوعی مناسبت با جنها هم دارد.

در آخر آیه فرمود: شما با وجود بشر بودن چنین مطالبی می کنید که بايد رسول ما فرشته ای باشد، این خواسته شما خواسته بی جایی است، البته اگر در این سرزمین، فرشتگان اسکان می یافتند، و نیازی به ارسال رسول به سوی آنها می بود، پس رسول آنها فرشته مقرر می شد، در اینجا به فرشتگان ساکن زمین وصف (یمشون مطمئنین) که بیان گردیده اسکت که آن فرشتگان در زمین با اطمینان حركت نقل داشته باشند، از این معلوم شد که نیاز به ارسال رسول فرشته به سوی فرشتگان زماني اتفاق می افتد، که فرشتگان ساکن زمین، خود نتوانند به آسман بروند، و اگر نه وقتی آنها می توانند به آسمان بروند، پس نیازی به ارسال فرشته ای در زمین، پیش نمی آید.

قلّ کُلّ بِيّنّ التّلّهِ مَهَّدًا بِيّنّ وَ بِيّنّمَ كَأْنَ يُبَادِهِ حَبِيّراً بِصِيرًا (۶۹) وَبِكُلّ خَاتِمِ الْأَخِرِيَّةِ بِيّنّ كَأْنَ كَانَ يُعَبَّدُونَ يَحِيّرًا بِعَلَيْهِمْ مُّسْتَغْلِبًا فَلَنَّ ثُمَّ يَحْيَيّنَ ۖ قَلِيلًا قَدْ تَحْيِيّنَ كَأْنَ كَانَ تَحْيِي ۖ كَسِيِّ كَثَرًا وَتُجَاوِدُهُ بِالْوَتَّمَيِّدِ، اَوْسِتْ رَافِيِّب، وَهُرْكَسَيْ رَأْمَاهَا كَنَّدِ، ۚ كَسِيِّ كَثَرًا وَتُجَاوِدُهُ بِالْوَتَّمَيِّدِ.
اوَلِی‌انَهُمْۛ مِنْ دُونِهِ تَحْصُرْهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةَ عَلیٌّ وَجَوْهِهِمْ عَمِیٌّ وَبَکْرۡا وَصَعْناً
دوست‌ی بِهِ جَزَّ اللَّهِ وَبِرَانگِیزیمِ ایشان را روز قیامت بر روی آن‌ها، کور و لال و کر،
مَاۡوُلُهُمۡ جَهَّمَۡ ۗ ۡخَبَّ زِدۡنَا ۢهُم مَّعۡلُومًاۡۚ ذَلِکَ جَزَآوۡهُمۡ ۢبِاَنۡثِمَ
جای آن‌ها جهان‌ها است و برخی افرادی که کمی آن‌ها را استقرار آن‌ها به سبب آن که
کَنۡفَرُوا ۡپَیۡاَئِنَا وَقَّۡفۡاَلَا ۖ اِنَّا کَنۡسۡنَا عَظَمَانًا وَزُفۡقَا
کناراندنی از آیات ما و گفتند آیا وقتی که ما شیمی استخوانیهای ایشان را از هم باشیم،
ۡعَرَابَ بَعۡثۡتُونَ خَلۡقًا جَدِیدًاۡ!ۡۚ أَوۡلَى أُنۡزِلَۡ اِلَّآ ۡحَرَامَۡ اَنَّةُ الَّذِی١ۡۚ اَنَّهُمۡ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَ
آیا برانگیخته‌ای شویم با ساخت خدایی که آیا نديمی‌که خدایی که آماده آسمانها و
الآرذ را فادر علی آن خلق می‌لایم و جعل هم اجل‌ِا نیست فیه.
زمین را، توئانت‌که بیافرند امثال آنها را و مقرر کرده بیای آنها وقتی ببوند شهیه.
ۡقَدۡبِ الْظَّلَمَاتِ اِلَّا كَنۡفَرُوا ۡکُلَّ ۢنَّ وَأَنۡتُمۡ كَنُّمۡ خَرۡتِانِ ۢرَحۡمَة‌یَۡ رَبۡیَ
پس قبول نکردن ظالمان مگر ناگزیری بگواگر خزانه رحمت پور درگار به دست شما بود.
ۡیَٰ اَنَّآ لَا مِسۡكُمُ خَشۡشَیة‌ الْبَّنۡفَاقِ وَكَانَ الْعَرۡجَانُ قُۡتُوُرُۡ!ۡۚۡۚ ۡبِنۡسۡحَامَانَا مِیُ داَشۡتِدۡ از ترِس‌اَنِی که خرچ‌نشود و هست انسان تنگدل.
پس حتم‌انگامی داشتید از ترس این‌که خرچ‌نشود و هست انسان تنگدل.

خلاصه تفسیر
(وقتی که ایشان پس از اقامه دلایل روشان، بر رسالت و نبوت و برطرف
شدن تمام شبهات، باز هم نمی‌پذیرندند، لذا) شما (سخن آخر را) بگویید، که
خداوند متعلق درباره (اختلاف) میان من و شما گواه کافی است، (یعنی خدا
می‌داند که من در حقیقت رسول خدایستم، زیرا که) او (احوال) بندگان
خود را کاملاً می‌داند و می‌بینند، (لذا عناد شما را هم می‌بیند) و کسی را که
خدا به راه آورد، هدایت می‌شود، و کسی را که گمراه کند، پس غیر از خدا

کسی را نمی‌پذیرد که حامی این گونه افراد باشد، و به سبب کفر از حمایت خدا هم محرماند، با این مطلب که تا وقتی از جانب خدا دستگیری نشود، نه هدایت امکان دارد و نه نجات از عذاب، و ما آنها را در روز قیامت کور و کر و لال بر روی، راه می‌بریم، چگونه آنها دوزخ است، و که یکتی آن از آن قرار است که اگر گاهی (آتش) آن (دوزخ) قدری خاموش بشود، فوراً ما آن را برای آنها بپیشر مشتعل می‌کنیم، و مجازات آنها بدنی صورت به سبب آن است که آیات ما را انکار کرده بودند، و چنین گفته بودند که آیا وقتی که ما و استخوان‌های ما و (آن هم) کامل‌اً ریزه ریزه شاد باشیم، از سرنو آفریده شده (از قهرما) برانگیخته می‌شویم، آیا آنها این را نمی‌دانستند، خداوند که آسمان‌ها و زمین را آفریده است (به طریق اولی) قادر خویهد بود، که مانند آنها را دوباره پیاپیرزدند، و (شاید منکرین در این و سوسه قرار گیرند که میلیون‌ها و میلیاردها مردم مرده‌اند، ولي تاکنون این و عده زنده شدن دوباره و بلند شدن، انجام نگرفته است، و این که برعی (زندگی مردن دوباره) آنها متعادل مقرر کرده است که در (آمده، ان متعادل) متعادل (معین) کوچک‌ترین شبهای وجود ندارد (و) بر این هم ظالمان بدون انکار نمانند، شما بگویید که آگر شما نسبت به خزایین (کمالات) رحمت (نبوت) پروردگار مختار می‌بودید (که به حضر کسی می‌خواستید به‌دهد و به هر کسی نمی‌خواستید ندهید) پس در این صورت شما (از ترس خرج شدن آن) حتماً دست نگاه می‌داشته‌ید، (که هیچ‌گاه خیزی به کسی نمی‌دادید، در صورتی که این خیز از دادن آن به کسی، کم نمی‌شورد) و انسان بسیار تنگ‌دل است (که از اعطاء چیز کر نشدنی هم دریغ می‌کند، علت آن علاوه بر عداوت رسول و بخل، شاید این هم باشد که اگر کسی به عنوان رسول یا نبی مقرر گردید، بايد از احکام از طاعات کرد، همانگونه که اگر ملّتی با هم متفق شده کسی را پادشاه خود مقرّر کنند، پس گویا که آنها مقرّر کرده‌اند، لذا جوان او پادشاه مقرّر
معارف و مسایل

آنچه در آخرین آیه آمده است که اگر شما مالک خزانه‌های رحمت الله قرار بگیرید، بخیلی می‌کنید، به کسی چیزی نمی‌دهید، از ترس این که اگر بدهید خزانه‌ها تمام می‌شوند، اگر چه خزانه‌های رحمت حق خانمه پذیر نیستند، ولی انسان طباعاً تبادل و کم حوصله است، که با وسعت هم، حوصله دادن به مردم را ندارد، در اینجا عموم مفهوم‌هایی از خزانه رحمت پروردگار، مال و ثروت را مراکز و راه‌های است، پس ارتباط آن به ماقبل این که گفتن ممکن تقاضا کرده بودند که اگر شما در واقع پیامبر راستین حسید، شما در این سرزمین خشک و ریگستان ممکن نهورها جاری ساخته و آن را به باغهای سرسبز تبدیل بفرماید، همانگونه که منطقه ملک شام هست که قبلاً به آن پاسخ داده شده، که گویا شما مرا خدا تصور کرده‌اید، که تصرفات خدا را از من می‌خواهد، من فقط رسول خدا هستم، نه خود خدا، که هر چه بخواهم انجام دهم، پس اگر این آیه هم متعلق به آن باشد، پس مطلب این خواهد بود که تقاضای روان ساختن نهر در مکه، و سرسبز قرار دادن زمین آن، اگر بخاطر آزمایش نیوتن و رسالت من هست، یس برای آن، معجزه‌ای اعجاز قرآن کافی است، نیازی به خواستهای دیگر نیست، و اگر برای برطرف نمودن ضرورت ملّی و منطقه‌ای است، پس بداید که اگر حسب خواشتگی شما در سرزمین ممکن همه چیز پدید آورده شود، و شما هم مالک خزانه‌ها گردد، باز هم سرانجام آن برای رفاه ملک و ملّت نخواهد بود، بلکه طبق عادت انسانی هر کسی که برای خزان اسلّط باشد، او مانند ازده‌ها، روی آنها می‌خوابد، و بنابه ترس و روشکستگی و فقر، از انفاق بر عموم مانع می‌شود، در جنین صورتی گیر از این که بیشتر از چند نفر رئیس و امیر مکه
در رفاه قرار گیرند، چه سودی به عواملی بخشید، بیشتر مفسرین، مفهوم آن را همین گرفته‌اند.

سیدی حضرت حکیم الامام، تهانوی در تفسیر بیان القرآن در اینجا مراد از رحمت رب، رسالت و نبوت را قرار داده است، و خراین را کلمات نبوت حمل نموده است، پس طبق این تفسیر ارتباط آن به ماقبل این است که شما نسبت به رسالت و نبوت تفاش‌هاهای به‌همه و به‌جایی دارید، که هدف از آنها عدم پذیرش نبوت و رسالت من است، پس آیا خواسته‌شما این است که انتظام نبوت اختیار شما گذاشته شود، یا هر کسی را که شما بخواهید، نبی مقرر کنید، اگر چنین کرد همه شود، پس نتیجه آن این خواهد بود که شما به کسی نبوت و رسالت نخواهید دادید، بخیهی کردید من نشینید، حضرت بعد از نقل این تفسیر، فرموده است، که این تفسیر از موانع الهی می‌باشد که با مقام مناسبت خویش دارد، و تعبیر نبوت به رحمت آئینان است، که در آیه ۳۲ سوره زخرف آمده است «اهمیت لقمان نمک اورید با جمع مراد از آن، نبوت است. و الله سبحانه و تعالی اعلیم»

و گفتن آئینی موسی پیش آیات بیانات فسول بنی اسرائیل لا جانده که موسی از هوشیاری و نسبت به آمدن به نزد آن، قائل ایده او فرزون کنی لا طلق ده نبی موسی مشهور وز که ۱۰۱ قال لقد علمت پس گفت او به فرعون به گمان من این موسی بر تو سحر شده است. گفت تو دانسته‌ای که ما آفرین هولوا، اما زب اباد، و الارض پیاز و ان‌لی لطین یا فرود نیاوردی اینها، را کسی به جز مالک آسمانها و زمین برای تفهیم، و به گمان من این فرزون مشترکه (۱۰۲) قارآرا آن یستیجدهم من الارض.

فرعون لیکن می‌خواهد هلاک بشوید، پس خواسته که بپریشان کندبی اسرائیل رادار آن سرزمین.
فَأَعْرَفْنَاهُ وَمِنْ مَعْهُ جَمِيعًا ۖ قَلْنَا مِنْ بَعْدِهِ لَنِي إِسْرَآئِيلَ اسْكُنُوا
پس غرق کردیم او را با همراهان او همه. و گفتیم پس ازاو به بنی اسرائیل سکونت گزیندید
البَرْضَ ۖ فَإِذَا جَاءَ وَعَدُ الْآخِرَةِ جَنَّا مُولِئِ فِيۡهِ ۖ ذَٰلِكَ لِيۡلَفَقۡاۡ ۖ وَ يَلۡحَقُ أَنۡزُلَاهُ
درزمین. پس وقتی که باید و عده آخرین، می‌آوریم شمارا جمع کردیم. و به حق فرود آوردیم
وَ يَلَّحُقُ نُزْلَ وَ مَا أَرۡسَلۡنَا إِلَّا مُبَشِّرًا وَ نِذِيرًا ۖ وَ قُرۡآنٌ وَ بِهِ حَقُّ فِرۡوَادۡنَا وَ تَراَکُ فَرَسَتَاهُمۡ بِهِ خَاطِرَ مَوۡزُدَ دَانِ وَ نَرَسَانِدَ اسۡتَ. و
قُرۡآنٌ فَأَرۡقَفۡنَا لِتَكۡرَهَ اٗلِ النَّاسِ عَلۡى الْمُكۡتِبِ وَ نُزُلَنا
تعویظ را کردیم. نسبتاً آنا بر مورد بهدرنگ وبته عدنی. فرود آورده آمین
۴۷۶ قَلۡ لَيۡتَ أَمۡتَناً يَأۡوَلَا تَوَفَّیۡمَا إِلَّا أَنَّهُمۡ أَوۡثُوا الْعَلَمَ مِنْ قَبۡلِهِ
فرود آوردن. بگویم چه آنا بر یادیر بانیدیرید. کسانی که به آنها علم ضعیف وضع، پیش ازاین
۱۰۷ وَ يَقُولُونَ سُبۡخَانَۡاۡ لَلَّادِقَانِ سُجَدًا ۖ وَ يَقُولُونَ صَبَحَانَ
یافته که به آنها خواندنیشود می‌افتند سجده کنان بر ذخیه خود، و می‌گویند با کاست
۱۰۳ اٗلَفَانَ وَ عَدَدۡ رَبِّنَا لَمۡفُعُولاً ۸۰ وَ يَقُولُونَ لَلَّادِقَانِ يَبِكُونَ وَ
推荐阅读 حضور ۡاۡ (۸۹)

اضافه می‌شود عاجزی ی‌ش.\\n\\nخلاصه تفسیر\\n
و ما به موسیّ (علیه السلام) نه معجزه روشن عنايت نمودیم (که ذکر آنها در آیه
۱۳ سوره اعراف آمده است) وقتی که او نزد بنی اسرائیل آمده بود، پس
شما (هم باید از بنی اسرائیل برسید) (و چون آن جنبه به سوی فرعون
مبعوث شده بود، و بر عدم ایمان فرعون و آل فرعون معجزات عجیبی
ظرافر دیده، لذا موسی رفت. بر دیگر فرعون را به ایمان آوردن تذکر داد، و به این آیات تهدید نمود. پس فرعون به او گفت: ای موسی! به نظر من حتماً کسی تو را مسحور ساخته است، (و به سبب آن عقل تو از دست رفته است، که چنین سخنان به یک الهی می‌گویی) موسی (علیه السلام) فرمود: که تو (در دل خود) کاملاً می دانی (اگرچه از خجالتی به زبان اعتراف نمی‌کنی) که این شگفتی‌ها را فقط پروردگار آسمانها و زمین فرستاده است، که وسیله‌ای (کافی) برای بصرت است، و به نظر من حتماً روح‌های بی‌خیبتی تو فرارسیده است، (و یا) حالت فرعون آن بود که به تقاضای موسی (علیه السلام) به بینی اسرائیل اجازه نمی داده که از مصر پیرو درود و سپس (چنین اتفاق افتاده که) او (به این احتمال که مبادا بینی اسرائیل در اثر حضرت موسی (علیه السلام) تقویت یابند، خودش) خواسته که بینی اسرائیل را از این سرمزمین ریشه کن سازد. (یعنی آنها را تبعید کند) پس ما (قبل از این که او ببروز گردید خود) او را پس کسانی را که همراه او بودند، همه را غرق کردن، و پس از (غرق کردن) او، ما به بینی اسرائیل گفتیم، که (اکنون) شما در این سرمزمین (از جایی که خواستند شما را پیرون بپریند، مالک هستید، و فقط شما در آن) سکونن کنید (چه بالقوه و یا بالفعل پاشد، و لیای این مالکیت تا زمان حیات دنیاست).
صحیح و درست است و (همانگونه که ما موسی را پیامبر قرار داده‌ایم، و هدایت در اخیاری نبود همچنین) شما را مؤدیه دهنده (به نواب ایمان) و ترسانده (از عذاب کفر) قرار داده‌ایم، (و به سوی مردمان) فرستاده‌ایم (که اگر کسی ایمان نمی‌آورد، بر او اندوه نخورید) و در قرآن علاوه بر صفت راستی، حساب مقتضای رحمت، صفات دیگری هم مراوات گرده است، که با آنها هدایت آسان‌تر باشد، چنانکه یکی این است که ما) جابجاانی فصل را قرار دادم تاکه شما آن را به تدریج بر مردم بخشانید، (تا آن را کاملاً درک کنند؛ زیرا تقریب طول و پیاپی، بسا اوقات ضبط نمی‌گردد) و (دوم این که) ما آن را در فرود آورده‌ایم، (به حسب وقایع) به تدریج نازل کردم، (تا به معناان آن کاملاً آشکار گردد، لذا مقتضای همه این امور، این بود که ایشان ایمان بیاورند، اما اگر با وجود این هم، ایمان نیاورندند، بدان اعتنای نكن، بلکه به طور واضح) بگو که شما چه به این قرآن ایمان بیاورید، يا ایمان نیاورید (من از دو وجه، از آن باکی ندارم، نخست این که به تن چه ضرری رسانیدید، دوم این که با ایمان نیاوردن شما دنبا به هم نخورده، دیگران ایمان اوردن، چنانکه) کسانی که قبل از (نزول قرآن (نسبت به دین) به آنها، علم داده شده بود (یعنی علم‌ی انسانی مازنگی اهل کتاب) وقتی که این قرآن در جلو آنها خوانده می‌شود بر چهره‌های خوده، به سجده می‌افتدند، و می‌گویند، که پروردگار ما (از خلاف کردن به وعدده) چاک است، و یقیناً و وعده پروردگار ما حتماً انجام خواهد گرفت، (پس و عده نزول کتابی را که در کتب سابق داده بود، انجام خواهد داد) و بر چانه‌های گریبان می‌افتدند، و این (یعنی استماع آن) بر خشور (قلب) آنها می‌افزاید؛ (زیرا که توافق ظاهر و باطن در تأثیر باعث تقویت می‌شود).
معارف و مسائل

ولقد اتينا موسی تسع ایات، در این ذكر دادن الله آیه به موسی، بیان گذیده است، لفظ آیه به معنای معجزه هم آمده است، و به معنی آیات قرآن يعني احکام الهی هم آمده است، و در اینجا هر دو معنی محتمل می‌باشد، لذا اگر گروهی از مفسرین در اینجا معجزات را رادی آیات قرآن دادند، و از عدد نه لازم نمی‌آید بیش از «ئو» نباشند، اما ذکر «ئو» در اینجا مبنی بر اهمیت خاص است. حضرت عبدالله بن عباس رضی الله علیه این «ئو» معجزات را به شرح زیر بریزیده‌اند: 1- عصای موسی که به صورت ازدها ظاهر می‌شد، 2- یک بیضا که به فرو بردن آن در گربه‌ها و بیرون کشیدن می‌درخشید، 3- رنگ لکت از زبان او، 4- شکافتن دریا به دو برای نجات بني اسرائیل و راه نشان دادن به آنها، 5- نزول عذاب فوق العاده به صورت لشکر ملخ، 6- نزول عذاب طوفان، 7- پدید آمدن شیبدار لباس و بدن که راهی برای رهایی از آنها نبود، 8- تسلّط عذاب به صورت قورباغه که در همه چیزهای خورد و نوش داخل می‌شدند، 9- نزول عذاب خون که در همه ظروف غذا خون بیدید می‌آمد.

از مضمون حديثی صحیح چنین معلوم می‌شود که مراز آیات در اینجا، احکام الهی می‌باشد، و این حديث در سنین اپی داوید، نسائی، تمذي و ابن ماجه، به سندر صحیح از حضرت صفوان بن عزال منقول است، او می‌گوید که یکی از یهود، به همراهمش گفت که مرا با خود بیش این پیامبر ببر، همراهمش گفت: نگو، پیامبر که اگر او اطلاع یاری که ما به او پیامبر می‌گوییم، چشمهایش چهار خواهند شد، معني: به او فرصت دست می‌دهد که از خود افتخار و مسرت نشان دهد، پس هر دو به محض آن حضرت رسیدند، و از او پرسیدند که نه نشانه‌ای که به حضرت موسی غنا پیام شده چه چیزهایی هستند، رسول الله ﷺ فرمود: 1- این
و چون این تفسیر از حدیث صحیح ثابت است، بسیاری از مفسرین این را ترجیح داده‌اند. "یپکون زیبدهم خشوعا" در تفسیر مظهری آمده است که گریه به هنگام تلاوت قرآن مستحکم است، از حضرت ابوهیره مروی است که به جهان نمی‌رود کسی که از خواف خدا بگرید، مگر وقتی که شیر دوشیده باشد به پستان برگردد، (یعنی همچنان که شیر دوشیده دوباره به پستان برمی‌گردد، همچنین گریه کننده، از خواف خدا، به جهان نمی‌رود) و در روایتی آمده است که الله تعالی بر دو چشم، آتش جهان را حرام قرار داده است، یکی چشمی که آن از خواف خدا بگرید دوم آن که جهت نگهبانی از مرزهای اسلامی شب را بیدار باشدو، حضرت نضر بن سعد می‌فرماید: رسول خدا: فرمود: چون یکی از قومی از ترس خدا گریبان باشد، خداوند متعال آن قوم را به خاطر آن کس از
آتش نجات می‌دهد.
امروز بزرگترین مصیبتی که مسلمانان رویاروی آن قرار گرفته‌اند، به سبب این است که گریه کننده در میان آنها خیلی کم شده است، صاحب روح معانی بعد از تنبلِ احادیث مخصوص فضاوی گریه، در این مقام می‌فرماید: "و ینبغی ان یکون ذلك حال الفعلما" يعني حالت علمای دین، بايد چنین باشد، زیرا این جریه و این منذر و غيره از عبد الاعلی تیمی چنین نقل نموده‌اند: کسی که به چنان علمی نایل آمده است که او را به گریه والهم دارد، پس دریابد که به او، علم نافعی عنایت نشده است.

قلی اذعوکا اللهد آذعوکا الزهم آیا ما تذاعُوکا قلّهُ الآشاماء المَحْنِندِ وْ
بگو: اللهد گفتته بخوانبد بارحمن. هر کدام را گفتته بخوانبد پس برای اوست نامهای خاص، و لا تَجَّهِرُ بِصَلَايْكَ وَ لا تَحَافِثُ بِهَا وَابْتِ غَيْبَ بَينَ ذَلِكَ سَبیلَاً (۱۱۰) وَ قلی
نه باصدای بئند بخوان نماز خودرا ونه آهسته بخوان، و ثلاثهَن در میان آن راهی. و بگو: الحمد لله الذِّي لم يُتَخِذْ وَلداً وَ لم يَكِنَّ لهُ شَريئةُ فِي اللَّكِ وَ لم يَكِنْ
همه ستایش مسرُخدا راست که ندارد اولاد، و ندارد شریکی در سلطنت، و ندارد
للهد وَلیّ مِن الْذِّلِّ وَ كَریّرْ تَكْبْرِا (۱۱۱)
حامی به وقت ذلت وكبیراني اوراییان کن کبیرانیان بیان کردی.

خلاصهی تفسیر
(خداوند را بگو چه به لفظ مبارک) الله بخوانبد و چه (با لفظ مبارک)
رحمان (بخوانبد به هر نام که بخوانبد همه خوب هستند زیرا) نامهای نیک،
زيادی دارد، (و او باشک، هیچ ارتباطی ندارد؛ زیرا که از چند نام یک ذات،

1 - روح عن الحکم الترمذی.
در توحید او هیچ فرقال حاصل نخواهد شد و در نماز جهرو خود نه چندان با صدای بلند بخوان (که متشکران از شنیدن آن خرافات بهویند و دل در نماز مشوق گردید و) و نه کاملاً آهسته بخوان که (مقتديان شامل نماز نشوند؛ زیرا در این صورت در تعليم و تربیت آنها خلل واقع می شود) و از میان هر دو روش (متوسط) اختیار کن (تا که مصلحت فوتو نگردد و مضربت بیش نیاید) و (برای رد نمودن کفای علناً) بگو که تمام تعريفات (مختص) برای خداکه نه اولاد دارد و نه کسی شريك سلطنت اوسط، و نه از حيث ناتوانی کسی حامی اوسط، و کاملاً کبیرپایی اورا بیان کنید.

معارف و مسایل

اینها آخرین آيات سوره بنی اسرائیل می باشند؛ در ابتدا این سوره هم تنزلی و توحید حق تعالی بیان گردید و در این آيات آخر، خاتمه هم نیز بر آن قرار گرفت، نزول این آيات مبین بر چندین واقعه می باشد، نخست آن که روزی رسول خدا در دعای خود ای لله و یا رحمان می گفت و دعا می کرد مشرکان پنداشتند که او دو تا خدای را می خواندند، گفتند: ما را از خواندن یش از یکی منع می کند و خود ای دارد دو معبد را می خواندند، پاسخ آن در ابتدا آیه داده شده است که تنها نامهای خدا دوتا نیستند بلکه دارای نامهای نیک بسیاری می باشد، به هر نام بخوانند، مراد از آنها ذات یگانه می باشد، و بنابر شما اشتغله است، واقعه دوم این است که وقتی رسول خدا در مگه محکم و سخنران گرفتند و در شأن آن گرفتند و جبرئیل و خود حق تعالی کلمات گستاخانهای به زبان می رواندند، در پاسخ به آن، آیه نازل گردید که در آن به آن حضرت تلقین گردید که در میان جهر و اخفا، میانه روی اختیار نمایید؛ زیرا نیاز به این صدای میانه، برطرف
می‌شود و از فرصتی که مشرکان به آن به آزاررسانی دست یافتند، رهایی حاصل خواهد شد.

داستان سوم این است که یهود و نصاری برای خدا اولاد قابل بودند، و اعراب بی‌نام را شریک خدا می‌دانستند، و صبا و مجویی‌ها می‌گفتند که اگر الله تعالی مقرْبان ویژه نداشتّه باشد، در قدر و عزرّت او خلّیل پدید خواهد آمد، در پاسخ این هر سه گروه آخرین آیه نازل شد که در آن هر سه مورد نِفی گردید.

چیزهایی که در دنیا مردم به واسطه آنها تقویت حاصل می‌کند، گاهی از آن کوچک‌تر می‌باشد، اولاد و گاهی با مساوی می‌باشد، گاهی از یکی و یکی گرددند، مانند حامی و مهدکار که حق تعالی به ترتیب، این هر سه مورد را در این آیه نفی نمود.

مسته» در آیه‌ی مذکور، آداب تلاوت در حال نماز را چنان نشان داد، که هر زیاد به صدای بلند باشد، و به سیار آهسته که مقتنع هم نتوانند آن را بشند، و ظاهر است که این حکم مختص به نمازهای جهري است، و در نماز ظهیر و عصر اخفا با سنّت متواتر ثابت است.

و نمازهای جهري مغرب و عشاء و فجر، نیز نماز تهجد را هم شامل است، همچنان که در حديث آمده است که باری آن حضرت بن‌هانگام نماز تهجد کنار حضرت صدیق و فاروق گذشتند، حضرت صدیق آهسته تلاوات می‌نمود و حضرت فاروق با صدای بلند، آن حضرت روز به صدیق نمود و فرمود: شما چرا این قدر آهسته تلاوات می‌کنی؟ این عرض کرد: به سمع کسی که می‌خواست بر سامان رسانیدم، زیرا خدا مخفی ترین صدا را هم می‌شنود، آن‌گاه رسوم نداده به او فرمود: قدرت بلندتر بخوان» و سپس به حضرت فاروق خطاب فرمود که: شما چرا این قدر به
صدای بلند می‌خوانی او عرض نمود: برای دفع خواب و شیطان.
آن جانبه او هم دستور داد که قدری آهسته به خوان.۱
مسایلی متعلق به جهر و اخفای تلاوت در نماز و غیر نماز، در سوره‌ی اعراف بیان شده، نسبت به آیه‌ی آخر "قل الحمد لله" در حديث آمده است که این آیه، آیه عزت است، یعنی "المحمد لله" الخ.
در این آیه چنین هدایت گردده است، که اگر انسانی هر چند عبادت و تمجید و تسبیح خدا را به جا آورد، با ید اعمال خود را در مقابل حق تعالی خیلی کم تصویر نمی‌آید و اعتراف نمودن به تقصیر خود، برآور ذام است.۲
و حضرت انس فرموده است: هرگاه کودکی از بی‌بیه عبدالملک به سخن گفتنی مرسید، آن حضرت این آیه را ای، آیه داد، «قل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا ولم يكن له شريك في الملك والملك، ولم يكن له ولي من الذل وكبره تكبيراً».۳
و حضرت ابو هریره می فرماید: که روزی من با رسول خدا بیرون رفتیم، به گونه‌ای که دست من در دست او بود، و بر شخص گذر نمود که بسیار شکسته حال و پریشان بود، آن جناب از او پرسید: حال شما چطور است؟ او عرض نمود که بیماری و تنش‌دستی مرا به این حال رسانیده است، آن حضرت فرمود: من چند کلمه به تو یاد می‌دهم آنها را ورد زبان کن، در نگدیدن تو از بین خواهد رفت، و آن کلمات اینها بودند "توکلت على اله الذي لا يموت، الحمد لله الذي لم يتخذوا ولدا" الآية. بس از مدختی آن حضرت بر او گذر فرمود او را به حال خوبی دید که خوشحال شده و عرض کرد: از روزی که شما آن کلمات را به من نشان دادید من با

1 - تمام از مظهری.
2 - رواه احمد و البطریکی عن معاذ الجهني کذا فی المظهری.
3 - مظهری.
4 - مظهری.
پایین‌دنی آنها را می‌خوانم. 1
تم تفسیر سوره بینی اسرائیل بعون الله و حمده بعدالعشاء لعصر جمادی
الاول سنه ۱۳۹۰ ه فالحتمد لله اوله و آخره - و کذا تمت الترجمه - بعد
صلوة الفجر ۲۴ جمادی الآخری سنه ۱۴۰۵ ه
سوره الكهف

"سورة الكهف مكية و هي مائة و عشر آيات و اثنا عشر ركعة"

سوره الكهف در مكّة نازل كرديد و داراه يكصد و ده آيه و دوازده ركوع است

بسم الله الرحمن الرحيم

شروط به نام خدا او به حمد مهربان و به نهایت رحیم است

الحمد لله الذي أنزل على عبده الكتاب ولم يجعل له عوجاٰ.

همه ستايش هاخداراسته نازلك كرديره خود كتبه راونكهذالمه دران كچي.

يَنْذِرُ بَاسًا شَدِيدًا مِنْ لَدَنَا وَ يَنْبِئُ المؤمنينَ الَّذينَ يَعْمَلُونَ الصالِحَاتِ

تا بترساناد از آفته از جانب خدا و مروته بهده مؤمناني راکه میکنند نیکی.

آنِ هم آجرًا حسنًا (٨٣) ما كئین فيه آبدًا (٨٤) و يُنذِرُ الَّذينَ فَالُوا

که برای آنها پاداش نیکه‌ست. که در آن می‌مانند همیشه و بترساند کسانی راکه می‌گویند
صَفَحَ اللَّهُ وَلَدَا (۱۲) ما لَهُ مِنْ عِلْمٍ وَ لَا أَبَائِهِمْ كَبِرَتْ كُلِّمَةً عَلَيْهِ

خداولادارد. اصلأطلاع ندارند بهای مر ونوهداشان. چصدسرخ پره ییپرو ماید
من آقراهم این یکاولون اکلیبیا (۹۵) یقلعلیک باباخ نفسب علی اثربهم
اژدههای ایشن. همه دروغاست کمی گویند. پس ایانو خودرا خمه کمی در عقب آنها
ین لی یومنی وا هدایا الحدیث آسفه (۹۶) اینا جعلنا ما علی الأزض زینتیا لها
اکرانهآ قبول نکنند. این امرآ به حصرت. ماکردا یام آنجیه بر روی زمین است رونق برای آن
لیبلاهم آیهم آفسن عمالا (۹۷) اینا جاعلون ماعلیها صبعدا جفرگر (۸)

ناتازمازیش نکردن دردا کرکه کمی ازنهامی کندکارنیک. و ماخواهیکرد آچیه آرا است مدیان صاف.

خصوصیات و فضایل سوره کهف
در مسلم، ابو داود، ترمذی و مسند احمد و نسایی از حضارت ابو عردهاء
مروي است که هر کسی ده آیه نخستین سوره کهفرا حفظ کنند، از فتنه
دیگره محفوظ خواهند ماند، و روایت دیگر به این مضمون درباره حفظ
نموندن ده آیه آخر سوره کهف آمده است، و در مسند امام احمد به روایت
حضورت سهل بن معاد، چنین منقول است که رسول چا خدا نرود: که کسی
که آیات نخستین و آخرین سوره کهف را بخوانند، براز او از سر تا قدم
نوری بیدا می شود، و اگر کل سوره را بخوانند، از زمین تا آسمان نوری
خواهد شد، و در بعضی از روایات آمده است که کسی که سوره کهف را در
روز جمعه تلاوت کند، از قدم او گرفته تا بلندی آسمان نورانی خواهد شد،
که در روز قیامت روشنی می دهد، و از جمعه گذشته تا جمعه دیگر
همی گناهان او آمزیده خواهند شد.

و حافظ ضیاء مقدسی در کتاب خود به نام «مختاره» به روایت از حضارت

۱- امام ابن کثیر این روایت را موقوف قرار داده است.
شان نزول

امام این جریر طبری به روایت حضرت ابن عباس نقل نموده است که وقتی آوازه‌ای نبود آن حضرت بر فراز فضای مکه طينيفکن شد، و قریش مکه از آن پریشان شدند، آنها دو نفر از خود به همه‌ای نظر بن حارث و عقبه بن ابی معیت را در مدينی منویهان نزد علمای یهود و فرستادند که آنها عالم كتب گذشته، تورات و انجيل هستند، تا بیاند آنها درباره او چه می‌گویند، علمای یهود به آنها گفتند که شما از ایزرا چیزی را پرورش اگر او به آنها پاسخ دهید داده ندانید که او نبی و رسول است و اگر نتوانتست جواب دستی بدهید پس بدانید که او دروغ می‌گوید و پیامبر نیست.

1- نخست از او نسبت به حال جوان‌هاي پرسرد که در قدم ایام از شهر خود ببرون گفتند که حکایت آنها جوگونه بود؟ زيرا آن داستان عجیب است.

2- نیز از حال شخصی را پرسرد که به مشرق و مغرب جهان در تمام روي زمين سفر کرد که واقعه‌ای او چيست؟

3- سوم از او نسبت به روح سوال کنید که آن چه جیزي است؟

دو نفر قریش به مکه پرگشتند، و به قوم خود گفتند: ما سخن قاطع با خود

1- همه این روایات از این كثير مأوثواند.
آردهایم و تمام پیشنهاد علمای یهود را با زگو کردن، سپس آنها با این سه سوال در محاضر آن حضرت حاضر شدند، آن حضرت پس از
ششیند آنها فرمود: من فردا به شما جواب خواهم داد، ولی گفت انیشام الله را
فراموش نمود، آنها برگشتند و رسول خداوند در انتظار وحی نشست تا به
وسله وحی به آنها پاسخ بدهد، اما حسب وعده در روز دوم وحی نیامده،
بلکه بر آن پانزده روز گذشت، که نه جبرئیل امین آمد ونه وحی نازل گردید،
قریش مگه او را به داد تمسخر گرفتند، و رسول خداوند از آن سخت بریشان
شد.
و پس از پانزده روز جبرئیل با سوره کهف نازل شد، که در آن علّت تأکید
نرول وحی به هم بیان گردید، که اگر در آینده نسبت به انجام کاری و عده داده
شود، با یاد بر آن انشاء الله گفت، چون در این واقعه آن حضرت چنین نمود
برای تنبیه نمودند، در نزول وحی تأکید اتفاق افتاد، و در این سوره در
خصوص جریان فوق، این آیه ها نازل گردید: «و لا تقولن لاشی ان فاعل ذلك
غداً ان یشاء اللہ» در این سوره داستان کامل آن جوانان هم بیان گردیده که
به آنها اصحاب کهف گفته می شود، و داستان مفصّل ذو القرین که به سفر
شرق و غرب رفته بود نیز بیان شد، و نیز پاسخ سوال روح هم داده شده
است. ۱

امام بیان سوال روح به مقتضای حکمت به صورت اجمال داده شد، و آن
در آخر سوره بندی اسرائیل بیان گردیده است، و بدين مناسبت سوره کهف
پس از سوره بندی اسرائیل گذاشته شده است. ۲

خلاصه تفسیر
تمام سناش برای آن خدا عیت است، که بر بنده (خاص) خود
۱- قرطبه و مظهری به حواله این جریر. ۲- کاذب ذکره النبوی.
(محمد ﷺ) این کتاب را نازل نمود و در آن (کتاب) کوچکترین (نوع)
کجی ای هم نگذاشت (نه لفظی، که برخلاف فصاحت و بلاغت باشد، و نه
معنی) که حکم آن برخلاف مقتضی حکمت باشد، بلکه آن را با استقامت
کامل موصوف کرد (و بدلین خاطر آن را نازل کرد که) تا آن (کتاب کفاف را
عموماً) از عذابی سخت که از جانب خدا (در آخرت بره آنها می رسد)
برساند، و اهل ایمان را که کارهای شایسته انجام می دهد مهربه به دهد، که
آنها (در آخرت) به پاداش خوبی نایل می گرددن، که در آن برای همیشه
می مانند، و تا (از کفاف به ویژه) کسانی را (از عذاب) بترساند که چنین
می گویند، که (نعوذ بالله) خدا اولاد دارد، و کفایی را که معتقدند که خدا
اولاد دارد به این خاطر از عموم کفاف جداگانه بیان نمود که به این عقیده باطل
عموم اعراب مشرکین، یهود و نصاری هم مبتلا بودند.

 انه خود برای آن دلیلی دارد، و نه آباه و اجدادشان دانسته‌اند، خیلی
سخن بزرگی است، که از دهانشان بیرون می‌آید (و) آنها کاملاً دروغ
می گویند (که عقلیاً هم ناممکن است، و کم ترین عاقلی هم نمی تواند قابل به
آن باشد، و شمار بر کفر و انکار آنها این اندازه اندوهد می خورید، که) شاید
شما در تعقیب آنها هستید که اگر بر این مضمون (قرآنی) ایمان نیاورند، از
اندوز جان خود را از دست خواهد داد، (یعنی: تا این اندازه اندوز مخورد
که خود را به هلاکت نزدیک کنید زیرا دنیا عالم امتحان است، در آن
مجموعه ایمان و کفر و خیر و شرcoord خوایند ماند، چنین نخواهد شده که
همه ایمان بیاورند، و به خاطر این امتحان) ما اشیای روی زمین را برای آن
باعث رونق قرار دادیم تا که (به وسیله آنها) ما مردم را مورد آزمایش قرار
دهیم، که کدام یک از آنها کار نمک انجام می‌دهد، (هدف از امتحان این که
کدام یک بر زینت و رونق این جهان متفاوت شده از خدا و آخرت غافل
می باشد، و کدام یک غافل نمی گردد؟ الغرض این عالم، عالم ابتلا است، که
معارف و مسایل

و لَمْ يَجِلْ لَهُ عَوجاً قَیَمًا» لَفْظ عَوج بِمَعْنَى خَمْ شَدٍ وَ تَمَالِیٓ بِهِ يَکَ طَرِفِ مِيَابِشَد، قَرَآن كَریم در کَمَال لَفْظِ و مَعْنَى خَوْشِی، از اِنَّ مَبْرَأَسَت، نَهْ از نَظَرِ فَصَاحِث وَ بِلَاغَت در اَن کُوچکْتَرِن کَمی و کَجِی مِیَ تَوْانِیافَت، و نَهْ از حَیثِ عَلْم و حَکِیمَت کَهْ در مَفْهُوم لَفْظ «و لَمْ يَجِلْ لَهُ عَوجاً» بِهِ صَوْرَت مَنْفی بیان سَبِه اَنَّ، سَبِس بِهِ شَاطِر تَأَکِیذ این مَطلَبِ بَه صَوْرَت مَثبت از لَفْظ قَیَمَآً آن رَوْن سَاخَت، زِیَارا قَیَمَا بِهِ مَعْنَیٓ مَسْتَقیمَا اَنَّ، و مَسْتَقیمِ آن اَنَّ اَنْ کُوچکْتَرِن کَمی و تَمَالَی بِهِ یَک جَانِبِ نِباشَد، و در اِنِّجا احَمْالَ دَارِ بِمَعْنَای دِیگِری پَیایِد، يَکِی مَحَافِظ و نَگْهِانْ، بِنَا تَوْجِهَ بِهِ دِیگِر عَنْ مَعْنَى، مَفْهُوم لَفْظ این خَوْهِد شَد، ۪کَهْ قَرَآن کَریم هِمَانْگَهْنَه کَهْ در ذَات خَوْهِد کَامِل و مکَمَّل و اَز هِرْگَهْنَه کَمی و اَفْرَاط و تَفْریظْ پَاکِ اِنَّ، هِمْجَنْی نَگْهِانْ را هِم بِاسْتَقیمَت نَگْهِانْارِنَه و مَحَافِظِ عَنْه مَصالح بَندْگَانَ اَنَّ، اکَنوْن خَلاصه این دِو لَفْظ این میِابَشَد، ۪کَهْ قَرَآن کَریم خَوْهِد کَامِل و مکَمَّل اِنَّ، و خَلْق خَدا را هِم کَامِل و مکَمَّل خَوْهِد گَرْدَانِدیٓ ۡیَا نَجَّنَنا مَا عَلی الارض زِینَة لَها» يَکِی مَخلوْقَاتی ۭکَهْ بِر رُوْی زمٓین.
نهین هدیه‌ای که کوئی زمان می‌ماند
کوئی بر اینه قدرت کی کارخانه می‌ماند
یعنی: هیچ چیزی در زمان ناقص نیست و هیچ چیزی در کارخانه قدرت
خدا باید نیست.

آمیختگی آن اصحاب المکه و الرقوم کانوا می ایامتنا عبجبا 
آیاتومی پندازی که ساکنان غار و گودالی درکدی ما علائم عجیبی بودند.
وقتی که جای گرفتند
الفته‌ی، گرفتند قبولاً بزنی ایمان من ندیدنک رحمت و سیبی لننا
جوانان در غاری از کو، باز گفتند پروردگار با ما را از طرف خود به خشش.
و کامل کن
من امرنا رشد ال ۱۰۰ قضاءنا على آذانم فی المکه سیسمین عدادا
درستی کار ما را. پس پرده اندادیم بر گوش‌هاشان در غار چندین سال شمرده.
تشریح لغت:

کهف» به غار کوهستانی ای که وسیع باشد که فی گویند و غاری که
وسعی نباشد غار نامیده می‌شود. رقیم به اعتبار لفظ به معنای مرقوم است،
یعنی چیز نوشته شده، مراد از آن در اینجا چیست؟ در این باره اقوال
مفسّرین به هم متفاوت است. ضحاک، سنّدی و ابن جبير به استناد روایت ابن
عباس، آن را به معنای لوح مکتب قرار داده‌اند، که شاه آن زمان، اسمی
اصحاب کهف، اصحاب رقیم، هم گفته می‌شود، قتاده، عطیه، عوفی و
مجاهم گفته‌اند که رقیم نام دره پایین آن کوئی است که غار اصحاب کهف
در آن قرار گرفته است، و بعضی خود آن کوئی را رقیم گفته‌اند. حضرت
عکرم می‌گوید که من از حضرت ابن عباس شنیدم که فرمود: من نمی‌دانم
که آیا رقیم اسم لوح نوشته شده‌ای است یا نام دهی، کغاب احبار و ودب این
منبه از حضرت ابن عباس چنین روایت می‌کند که «رقیم» به قریب ایله
یعنی عقبه نام شهری است که در بلوار روم واقع است.

فتویه» جمع فتیه به معنای نویستن است.

فضیرتا یا اذان‌هم» معنی لفظی آن بند کردن گوش‌هایست، خواب غفلت
نیز به این نگاه تعبیر کرده می‌شود؛ زیرا به هنگام خواب از همه جلوتر
چشمه بند می‌گردد، اما گوش و ظیفه خود را انجام می‌دهد، صدا شنیده
می‌شود، هر گاه خواب کامل و غالب گردد، گوش هم از کار می‌افتد، سپس به
هنگام بیداری از همه جلوتر گوش به کار مشغول می‌شود که به سبب صدا
شخص به خواب رفتی، تکان می‌خورد، و بیدار می‌گردد.
خلاصه تفسیر

آیا شما می‌بنداردی که صاحبان غار و کوه (این هر دو لقب یک گروهی هستند) از عجایب (قدرت) چیزی تعجب آور بودند، (چنانکه یهود گفته بودند که) داستان آنها عجیب است، یا خود سوال کننده‌گان، کفّار قریش آن را عجیب تصوّر کرده سوال کرده بودند، در اینجا اگرچه روى سخن با رسول خداً است، اما هدف گوشش نمودن دیگران است، چه اگرچه این داستان لزوّاً تعجب آور است، اما در مقابل به عجایب دیگر قدرت الهی، چنان تعجب آور نیست، چه آنها تصوّر کرده‌اند؛ زیرا در اصل عجایب قدرت ایجاد زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و سایر کاينات است، که آنها را از عدم به وجود آورده است، به خواص رفتگان جوان تا میّت طولانی، سپس بیدار شدن آنها، در مقابل آنها چندان تعجب آور نیست، پس از این تمهید، داستان اصحاب که فرا چنین توضیح داد) و آن زمان قابل پیاده وری است که آن جوانان (از ترس گرفتار آمدن به دست پادشاه ستمگر، گریخته) در این غار (که حکایت آن در آینده می‌اید) پناه بردند، سپس (به بارگاه خدا چنین دعا کردد) و گفتند پروردگار از طرف خود به ما وسایل رحمت عنايت نما، و در (این) کار ما وسایل درستی مهیّاً بگرددان، (غالباً مراد از رحمت حصول مقصود است، و مراد از وسایل درستی، آن اسباب و مقدماتی می‌باشد که عادتاً در حصول هدف لازم می‌باشند، خداوند متعال دعای آنها را پذیرفت و صورت حفظ و نجات آنها را از همه بپریشانیها، چنین بیان نمود.)

ما در این غار بر گوش‌هاشان چندین سال پرده خواب را اندکاختم، باز ما آنها را (از خواب) بیدار نمودم، تا به که (به صورت ظاهر) بدینام که (در خصاص مدت سکونت در غار از بحث و اختلاف کنندگان) چه گروهی از مدت اقامت آنها بی‌شتر باخبر است، پس از بیدار شدن آنها از خواب
داستان اصحاب کهف و رقیم

در این داستان چندین بحث وجود دارد. نخست این که آیا اصحاب کهف و اصحاب رقیم هر دو نام یک گروه هستند، یا این‌ها دو گروه جداگانه می‌باشند. اگرچه در هیچ حديث صحيحي بدان تصريح نشده، ولی امام بخاری در كتاب صحیح خود، اصحاب «کهف» و اصحاب «رقیم» را به دو عنوان علیه دوکر نموده است، سپس در زیر عنوان اصحاب رقیم داستان مشهور آن سه نفر را بیان نموده که در غار رفته و دهانه‌ی غار مسدود شد، سپس به وسیله دعا باز گردید، و این داستان در تمام کتاب‌های حديث به تفصیل مذکور است. از این روشن منبع امام بخاری چندین مفهومی که اصحاب کهف گروهی دیگر است، و اصحاب رقیم همان گروهی است که در غاری پناه گرفتند، سپس سنگ بزرگی غلطید و دهانه‌ی غار را گرفت و راهی برای بیرون رفتند آنها نماندند، آنها با توسل به اعمال نیک ویژه خود، به دربار خداوند دعا کردند، که اگر این کارها را انجام داده‌ایم، پس به مهرابانی خویش راه می‌آیم را باز کن که از اثر دعای شخص اول سنگ مقداری تکان خورد و روشنی در غار پیدا آمد و به دعا در دوم قدری بیشتر تکان خورد و با دعا شخص سوم می‌آید خوش‌شده شد.
این حافظ ابن حجر در شرح صحیح بخاری روشن‌نمونه است که از روی روایت حديث بر این دلیل صریحی نیست، که اصحاب رقیم نام این گروه سه نفری باشد، سخن فقط همین قدر است که راوی در روایت حضرت نعمان بن بشیر که یکی از ناقلین غار می باشد این را اضافه کرده است که حضرت نعمان ابن بشیر گفته است که من از رسول خدا شنیدم که در ذکر اصحاب رقیم داستان آن گروه سه نفری را که در غار بند شده بودند، ذکر نمود، این اضافه در فتح الباری از روایت بزار و طبرانی نقل گردیده است. اما اولاً در روایات عموم راویان این حديث که در صحاح سته و کتب دیگر حديث، با تفصیل موجود هستند، هیچ یکی این جمله حضرت نعمان بن بشیر را نقل نکرده است، و روایت خود امام بخاری هم از این جمله خالی می باشد، البته در این جمله به این هم تصريح نشده که رسول خدا آن گروه سه نفری را که در غار بند شدند اصحاب رقیم گفته باشند، بلکه الفاظ آن چنین است که آن جناب رقیم را ذکر فرمود، در این ضمن آن گروه سه نفری را هم بیان کرد، در تعیین مراد از رقیم اختلاف اقوالی که در بالا از صحابه و تابعین و عموم مفسّران نقل گردیده، خود بر این گواه است، که از رسول خدا در باره تعیین مراد رقیم حديثی روایت نشده است، و در غیر این صورت چگونه ممکن بود که خود رسول خدا مراد یک لفظی را تعیین نماید، باز صحابه و تابعین و مفسّران دیگر، برخلاف آن قول دیگری اختیار کند، با توجه به این، حافظ ابن حجر شارح بخاری این را نپذیرفت است که اصحاب کهف و اصحاب رقیم دو گروه جداگانه باشنند، این را تصحیح نموده است که هر دو نام یک گروهی هستند، ذکر گروه سه نفر با ذکر اصحاب رقیم مستلزم این نیست که این سه نفر اصحاب رقیم باشنند.

حافظ ابن حجر در این مقام توضیح داده است که از سیاق و سباق داستان اصحاب کهف که قرآن بیان فرموده است، خود نشان می دهد که اصحاب
کهف و رقیم یک گروه است، از اینجا است که جمهور مفسّرین و محدثین متفق‌اند که این هر دو، نام یک گروه می‌باشند.

مسئله دوم در اینجا نمایش دهنده این داستان است، که آن به دو بخش تقسیم می‌شود: یکی آن که روح و هدف اصلی این داستان است، که از آن پاسخ به سؤال یهود هم به دست می‌آید، و برای مسلمانان هدایت و نصیحتی هم می‌باشد، بخش دوم آن که تنها از حیث تاریخ و جغرافیا متعلق به این داستان است، و در بیان مقصود هیچگونه دخالت خاصی ندارد، مثل این داستان در چه زمان و چه شهر و روستایی و قوقع یافت، و از کدام پادشاه کافر اینها گریخته در این غار به گردشندن، او دارای چه عقاید و ایده‌ای بود و با اینها چه راهی اتخاذ نموده، که از او گریخته در این غار به پناه بردن مجبور شندند، باز این که تعداد آنها چند تا بود و زمانه طولانی که در آن به خواب رفت / بودند چند سال بود، و با اینها تاکنون زندان‌های مرده‌اند؟ قرآن حکیم تحت اسلوب خاص و اصول حکیماتان خود غیر از یک داستان پوسف یک، دیگر هیچ داستانی را به تفصیل و مرتب به شکل روشن عموم کتب تاریخی، بیان نفرموده است، بلکه از هر قصّه فقط آن اجزا را بیان نموده که هدایت و تعالیم انسانی بر آن متعلق بوده است، و آن هم بر حسب موقع، و علت استثناء داستان حضرت پوسف یک از این اسلوب، در تفسیر سوره پوسف گذشته.

در داستان اصحاب کهف هم همین طریق انتخاب گردید که در قرآن فقط آن قسمتهایی از آن بیان شده است که متعلق به اصل مقصود بودند، بقیه اجزایی که تاریخی یا جغرافیایی بودند، از آنها ذکری به میان نیامده است، از تعداد اصحاب کهف و مدد خواهیشنان سؤال شده و به جواب آنها هم اشاره گردیده، مگر در ضمن این هم هدایت گردیده که در چنین مسائل بیشتر تعمّق و تفکر و بحث و تکرار مناسب نیست، آنها را بايد به خداوند
واگذار نمود.
از اینجاست که رسول خداً بهبیان معانی قرآن وظیفه اصلی اوست،
در هیچ حدیقی این اجزای داستان را بیان نفر مود، و اکثر صحابه و تابعین با
توجه به این اسلوب قرآنی، درباره چنین معاملاتی ضابطه کار را این قرار
داده‌اند، که «به‌همو ما ابهمه الله» (افقان سیوطی) یعنی اشیاء غیر ضروری
را که خداوند مبهم گذاشته است، شما هم آنها را مبهم بگذارید، (که بحث و
تحقیق در آنها چندان مفید نیست)، مقضی‌ای طرز عمل بزرگان صحابه و
تابعین، این بود که در این تفسیر هم از آن اجزای داستان که قرآن و حديث
آنها را از نظر اندکاها است، صرف نظر گردید، اما امروز زمانی است که
انکشافات تاریخی و جغرافیایی بزرگان کم متصوّر می‌شود، و بنابراین
متأخرین علمای تفسیر کم و پیش آن اجزا را بیان نموده‌اند، لذا در تفسیر
مورد نظر، آن قسمت‌های داستان که در خود قرآن مذکور هستند در ذیل
تفسیر آیات قرآن خواهد آمد، اما اجزای تاریخی و جغرافیایی به قدر
ضرورت بیان می‌گردد، و بعد از بیان هم، نتیجه آخر همان خواهد شد که
فیصله‌قطعی در این معاملات ناممکن است؛ زیرا آنچه متعلق به آنها در
تواویج اسلامی و مسیحی نگاشته شده آنها به قدری مختلف و با هم متضاد
است، که اگر یک مصنّف با توجه به مقدّمات و کمک قرائن از تحقیق و روای
خویش یک چیزی مشخص می‌کند مصنّف دیگر به همان شکل و صورت،
دیگری را ترجیح خواهد داد.

وقایع پناه برندگان به‌غارها به‌خطر حفظ دین در بلاد
و مناطق مختلف متعادل پیش آمده است
علت بزرگ اختلاف مورخین این نیز هست که چون در دين مسیح
رهبانیت چیزی بزرگ متصوّر می‌شد، پس در هر منطقه و هر ملل از این
جای اصحاب کهف و زمان آنها

امام تفسیر علامه قرطبه اندلسی در این مقال در تفسیر خود چند واقعه که بعضی را به چشم خود دیده و بعضی را شنیده است، نقل فرموده که در شهرهای مختلف اتفاق افتاده‌اند، قرطبه پیش از همه به روایت ضحاک این را نقل کرده است که «رقمی» نام شهری از بلاد روم است، که در غاری از آن، پیشست و یک نفر خوابیده است، و چنان معلوم می‌شود که در خواند. سپس از امام تفسیر ابن عطیه نقل فرموده است که من از بسیاری از مردم شنیده‌ام که در شام غاری وجود دارد که در آن چند تا جسد مرده است، و مجاوران آن‌جا می‌گویند که اینها اصحاب کهف‌اند، و در نزدیکی آن غار، یک مسجد و مکان تعمیر شده است که به آن «رقمی» گفته شده است، و با آن اجسام مرده یک جسد سگ هم هست.

و واقعه دیگری از «غرنطة» اندلس نقل شده است، ابن عطیه می‌گوید در نزدیکی روستایی به نام لوشه در «غرنطة» غاری است که در آن چند تا نعش مرده وجود دارد، و همراه با آن یک نعش سگ هم هست که بر بیشتر آنها گوشت باقی نمانده است، تنها کالبد استخوانهاست، و بر بعضی تاکنون گوشت و پوست هم باقی مانده است؛ صدرا سال بر آنها گذشته اما با سند صحیح از احوال آنها چیزی معلوم نشده است، بعضی می‌گویند که ایشان اصحاب کهف‌اند، ابن عطیه می‌گوید که من با شنیدن این سخن قطعاً در سال ۵۰۴ هـ به آنجا رفتم، دیدم که حقيقة‌اً این اجسام موجودند، و در نزدیکی
آنها مسجدی هم هست، و مکان، ساخت زمان روم هم بود، که به آن رقیم
گفته می‌شد، چنان معلوم می‌گردد، که در قدمت ایام ساختمان عالی‌شانی
بوده است، و هنوز قسمتی از دیوار آن موجود بود، و این در یک جنگل
غیرآبادی وجود دارد، و فرموده که: در جهت فوقانی غرناطه علایم و آثار
یک شهر قدیمی یافت می‌شود، که طرز ساخت آن مهیاست، و نام آن شهر
رقبوس گفته می‌شد، ما در حفاری آن بسیاری عجایب و گورستان دیدیم،
قرطبه‌ی که ساکن اندلس است بعد از نقل همهٔ این وقائع، از تعمیم کردن
یکی از آنها که بر آن اصحاب کهف اطلاع کند، گریز می‌ورد، و خود این
عطیه هم با وجود مشاهده خویش به جرم نگفت که این‌ها اصحاب کهف‌اند،
فقط شهیر عمومی را نقل کرده است، اما مفسّر دیگر اندلس، ابو حيان که
در قرن هفتم در سنه ۶۵۴ در شهر غرناطه متوّلد شده و در آنجا سکونت
اختیار نموده است، در تفسیر خویش «بحر محيط» این غار غرناطه را به
همان نحو ذکر می‌کند که قرطبه‌ی ذکر کرده است.

بعد از نوشتن ذکر مشاهده این عطیه می‌نویسد: زمانی که ما در اندلس
بودیم، (قبل از منتقل شدن به قاهره) بسیاری مردم به زیارت این غار
می‌رفتند و می‌گفتند، که اگرچه آن اجساد در آنجا وجود داردند، و زایران
آنها را شمار هم می‌کنند اما هیچ‌یکی در نشان دادن آمار آنها اشتباه می‌کنند،
سپس باز فروموده است، شهیر که به نام رقبوس، این عطیه از آن، خبر
می‌دهد، و در سمت قبله غرناطه قرار دارد، من چندین بار به آن شهر
گذشته‌ام و در آن بسیاری سنگ‌های بزرگ فوق العاده دیدم، سپس می‌گوید
که «و یترجح که اهل الكهف بالأندلس لکثرة دین النصازی بها حتی هی
بلاد مملکتهم العظمی» (تفسیر بحر محيط ص ۱۰۲ ج ۶) یعنی یکی از
وجهات ترجيح بودن اصحاب کهف در اندلس، این است، که در آن
نصرانیت غلبه دارند، تا جایی که این منطقه از بزرگترین شهر مذهبی کشور
آنها محسوب می‌شود، در این، این امر واضح است که در نزد ابوحیان قرار گرفتن اصحاب کهف در اندلس راجع است. 

امام تفسیر ابن جریر و ابن ایبی حاتم به روایت عوافی از حضرت ابن عباس، نقل کردهاند. که «رقیم» اسم در دیگر است که پایین فلسطین نزدیکی ایلیه (عقبه) واقع است، و حضرت ابن جریر و ابن ایبی حاتم و عده‌دهدیگری از محدثین از حضرت ابن عباس، نقل کردهاند که او فرموده است، من نمی‌دانم که «رقیم» چه چیزی است، اما از کهعب احباط پرسیدم یا گفت: «رقیم» نام آن دهی است که اصحاب کهف قبل از رفتن به گار در آن سکونت داشتند. 

ابن شیبه، ابن المنذر و ابن ایبی حاتم از حضرت عبدالله بن عباس روایت کردهاند که، فرمود: ما همراه حضرت معاویه توسط در مقابله با رومیان به جهاد رفتیم. که به اسم غزوه المضيق موسوم بود، در آن زمان گذر ما بر آن غار اتفاق افتاد، که در آن اصحاب کهف هستند، و خدا آن را در قرآن ذکر فرموده است، حضرت معاوية خواسته که دخالت غار برود، و اجساد اصحاب کهف را مشاهده کند، اما حضرت ابن عباس فرمود: نباید چنین کرد; زیرا خداوند متعال از مشاهده آنها کسی را ممکن نموده که آز تو بهتر بود، يعني رسول کرم رأ; زیرا حق تعالی در آیه ۱۸ سوره کهف فرموده است: «لَوْ أطَلَعْتَ علَيْهِمْ فِي عِينٍ فَلَمْ لَهُمْ مَنْ رَعِبَ أَوْ رَمَّلْتَ مَنْ نَفَعَ» یعنی (اگر شما آنها را ببینید از آنها به عقب می‌گریزید، از رعوب و هیبت مراعوب خواهید شد) اما حضرت معاویه سخن حضرت ابن عباس را نپذیرفت شاید بدین علّت که این حالته که قرآن بیان کرده، حالت زمان حیات آنها بوده، و لازم نیست که فعلاً همان حالته را داشته باشند، لذا چنین نفر را برای دیدن آنها فرستاد، وقتي که آنها در غار رسیدند و خواستند که داخل غار بروند.
خداوند بر آنها باد شدیدی فرستاد که همه را از غار پیروان اندیخت.

از روایات و حکایات فوق الذکر، این امر به نبود رسیده است، که عدّه‌ای از مفسرين که از محل غار اصحاب کهف نشان داده‌اند، اقوال آنها سه محل را نشان می‌دهد، یکی در نزدیکی عقبه (ایله) پر ساحل خليج فارس که مورد تأیید بیشتر روایات حضرت ابن عباس است، چنان‌که در روایات فوق الذکر گذشت.

از مشاهده این عطه و تأیید ابو حيان این راجع معلوم می‌گردد که این غار در غرباطه، اندلس می‌باشد، از این دو محل در عقبه شهری یا ساختمان ویژه‌ای به نام رقیم هم نشان داده شده است، همچنین در غرباطه متصل به غار خرابه‌ای از ساختمان عظیم الشناوی هم به نام «رقیم» ذکر گردیده است.

از هر دو نوع روایات در هیچ کدام به طور قطع و جزئی نیامده است که این غار اصحاب کهف است، بلکه مدار هر دو نوع روایات، بر شهرت مقامی و روایات سماعی است، و تقریبا در روایات تمام تفاسیر، مانند قرطبي، ابوحيان، ابن جرير و غيره نام شهری را که اصحاب کهف در آن سکونت داشته‌اند، تا قبل از فرسوس و در اسلام (طرسوس) نشان داده‌اند، و در نزد اهل تاريخ مسلم است که این شهر بر ساحل غربی خاورمیانه واقع است، از این معلوم شد که این غار هم در خاورمیانه است، لذا دلیل قطعی بر این که این صحیح و بقیه اشتباهند، نیست، احتمال هر سه چیز رود، بلکه هیچ کسی نمی‌تواند این احتمال را نفی کند که با وجود صحّت این وقایع، آن غاری که در قرآن برای اصحاب کهف ذکر گردیده، نباید، و آن در جای دیگری باشد، و این هم لازم نیست که «رقیم» نام شهر یا ساختمانی باشد، بلکه نمی‌توان این احتمال را نفی کرد که مراد از رقیم آن لوحی باشد که پادشاهی اسماء اصحاب کهف را برآن کند، نموده بر در غار آویزان کرده است.

---

1 - روح المعانی ص ۳۶۷، ج ۱۵
تحقیق مورخین جدید

بعضی از مورخین اعصر حاضر و عالمان، به یاری تواریخ مسیحی و تواریخ اهل اروپا، برای تعیین زمان و مکان اصحاب کهف بحث و تحقیق کافی انجام داده‌اند.

ابوالکلام آزاد، شهر فعالی قربی به ايله (عقبه) را به نام «بترا» که مورخین عرب آن را «بطرا» می‌نامند، شهر قدیم رقیق قرار داده است، و از تاریخ‌های فعالی در کوهی نزدیک آن شهر آثار غاری هم نشان داده شده است، که همراه با آن آثار، ساختمان مسجدی هم نشان داده می‌شود، در جهت گواهی بر آن نوشته‌ها در کتاب یشوع (باب 18 آیه 27) چای را را قرار گفته است این همان مقام است که امروز به آن «بترا» گفته می‌شود. اما بر این شبهه‌ای وارد می‌شود، که در کتاب یشوع ذکر رقم یا راقيم که در سلسله مراحل بنی بنی‌میانم آمده است، این منطقه در غرب دریای ادیان و بحر لوط واقع بود و در آن امکانی برای این که شهر «بترا» باشد ندارد، لذا محققین آثار قدیم امروز از تسهیل این امر بسیار تأمین کرده‌اند. که «بترا» و «راقم» یکی باشند.

و عموم مفسران، محل اصحاب کهف را شهر «افسسوس» قرار داده‌اند که بر غرب ساحل خاورمیانه، بزرگ‌ترین شهر رومیان بوده که آثار باستانی آن هم اکنون به فاصله جهل الي پنجاه کیلومتر از شهر اکسیر (سمرنا) به سمت جنوب یافت می‌شود.

حضرت مولانا سید سلیمان ندوی هم شهر «بترا» را در ارض القرآن ذکر نموده بین القوسین (رقیق) نوشته است، ولی هیچ‌شهادتی بر این ارائه نداده است که نام قدیمی شهر بترا رقیق بوده است.

مولانا حفظ الرحمن سهواروی در کتاب قصص القرآن خود این را اختیار 1

1 - انسائیکلوپدیا برتایک؛ طبع و نشر 1346 ه س. ج17 ص658.
نمونه است و در تأیید آن به حواله‌ی تورات سفر عدد و صحیحه سعیا نام شهر
بترا را را در پایان کرده است، (ماآخذ ذا دا از نبی الاچ‌الکه از عرب) در کشور اردن
به نزدیکی عمان در جنگل و حضور نزدیک به یک گزاره برده شد، اداره آثار
پاسستانی دولت در سنه ۱۳۶۲ کار حفظات آن را آغاز نموده، که پس از برطرف
کردن خاک و سنگ شش تابوت پراز سنگ و استخوان و دو قبر بیدی آمد و
در جهت جنوب غار مقداري نقوش کنده شده بر سنگها در یافته گردیده، که
به زبان ایرانی بودند، مردم اینجا خیال می کنند، این محل رقیم است، که به
نیزد آن، غار اصحاب گهف واقع شده است. واللله اعلال
حضرت سیدی حکیم الامه تهانوی در تفسیر بیان القرآن به نقل از تفسیر
حقایق تحقیق تاریخی محل و مكان اصحاب گهف را چنین بیان گردیده
است که شاه ظالمی که اصحاب گهف از ترس او گرفتیه به غار پناه برندند،
در سنه ۱۲۵۰ بود، باز تا سیصد سال اینها به خواب رفته که مجموعه آن
سنه ۵۵۰ می باشد، و تولل رسول خدا در سنه ۵۷۰ به وقوع پیوست، لذا
بست سال قبل از ولادت آن حضرت واقعه پیدا کرده آنها اتفاق افتاد و در
تفسیر حقایق هم جای آن شهر افسوس یا طرسوس که در خاورمیانه است,
قرار داده و الان آثار پاسستانی آن موجود است. (وallah اعلال بحیثة الحلال
نسبت به تمام این تفاسیل که از روایات قدما مفسرین و مورخین
جدید، تقديم گردید، قبلاً احقر عرض کرده بودم که نه فهمی ای یافته از قرآن
بر آنها موقوف است، و به بخش لازمی از آن مقصد، متعلق است به آنها، که
قرا آن کریم به خاطر آن این داستان را بیان فرموده است، باز روایات و
حکایات و آثار و قرایان آنها به قدری باهم اختلاف دارند که پس از تحقیق و
کنجکاوی کامل هم، فیصله قطعی آن ممکن نیست، فقط می توان به
ترجمات و رجحانات رسید، اما امرز در گروه تحصیل کردگان، ذوق
تحقیقات تاریخی خیلی اضافه شده است، لذا به خاطر تسکین آنها این
تفاصیل نقل گردد، که از آنها به طور ترتیب و تخمين منی توان دریافت که این حداثه پس از حضارت مسیحی نزدیکی زمان آن حضارت به وقوع پیوسته است، و بیشتر روایات بر این اتفاق دارند که محل وقوع آن به قرب شهر افسوس یا طرسلوس است، و الله اعلم. و حقیقت این است که بعد از همه تحقیقات، موقع ما همان است که قبلباً بوده که نیازی به تعیین مکان هست و نه می توان آن را به وسایل قطعی و بقیه تعیین نمود، امام تفسیر و حديث ابن كثير در خصوص آن می فرماید: قد اخبرنا الله تعالى بذلك و أراد مناخمه و تدبره و لم يخبرنا بمكان هذّا الكهف في أيّ البلدان من الأراضي إذلاً فانده لنا فيه ولا قضى شرعه.

( يعني خداوند متعلق آن مقداری از احوال أصحاب کهف را بیان فرمود، که در قرآن ذکر شده است، تا که ما آنها را به هم و در آنها تدبر کنیم، و به ما اطلاع نداده که این کهف در چه شهری است؛ زیرا هیچ فاہدای برای ما بر آن مترب نیست، و هیچ مقصدی سرود بدان ارتباط ندارد.

حادثة أصحاب کهف در چه زمانی رخ داد و اسباب

پناه گزینی آنها در قارچ چه بود

این قسمت از داستان هم همان است که نه فهم آیهای بر آن موقوف است، و نه اثر خاصی بر هدف داستان دارد، و نه در قرآن و سنت توضیح آن آمده است، فقط حکایات تاریخی هستند، لذا ابوهیحان در تفسیر بحر المحيط فرموده است: "والرواۃ مختلفون في قصصهم و كيف كان اجتماعهم و خروجهم ولم يأت في الحديث الصحيح كيفية ذلك ولا في القرآن". در بیان این داستان راویان اختلاف شدیدی دارند، و در این باره که ایشان چگونه با هم بر این برنامه منتفق شدند، و چگونه یپرون رفتند، کیفیت آن نه

۱ - بحر المحيط ص ۱۰۱، ج ۶.
در حديث صحيحي آمده و نه در قرآن وجود دارد.

بازهم به خاطر دلچسپی طباعی چنان که در بالا نسبت به محل اصحاب
کهف مقداری معلومات نوشتته شده نسبت به زمان و قوع و اسباب و قوع هم
معلومات مختصرا از روايات تفسیر و تاریخ نقل می گردد، حضرت
قاضی ثناءالله پهلوی تفصیل کامل این داستان را با استبعاد از روایات
مختلف، نقل فرموده است، اما در اینجا فقط آن واقعه مختصرا نوشته
می شود، که ابن كثير از سلف و خلف به نقل مفسّرين آورده، می فرماید: که
اصحاب کهف از اولاد پادشاهان، و در میان قوم خویش از سرداران بوبدن و
آن قوم بپرست بود. روزی قوم ایشان برای برگزاری جشن مذهبی از
شهر بیرون رفتند، که در آن هر سال اجتماع می کردند، و آنها رفته بیش از
می پرستیدند، و حیوانات را به تأمین آنها قربانی می کردند. پادشاهان بیان
«دقیاقوس» شخصی ظالم و جبار بود که قوم را برای این بپرستی اجبار
می کرد، در این سال وقتی که تمام قوم در این جشن گذشتند. چنان
اصحاب کهف هم آمدهند، و این حرکات قوم خود را مشاهده نمودند، که
سنجگاه تراشیده دست خود را خدا قرار داده عبادت می کردند، به تام آنها
قربانی می کردند، در این هنگام خداوند به آنان عقل سليم عنايت فرمود، که از
این حرکت احتماله قوم، متنفر شدند، و از عقل استفاده نموده متوسطه
شدند، که این عبادت تنها، شایسته آن ذاتی باید باشد که خالق آسمانها و
زمین و كل مخلوقات است، این خیالی در دل همه آنان به یک وقت پدید آمد,
و همه آنها برای نجات از این عبادت احتماله قوم، از آنها کناره گرفتند.
یکی از آنها قبل از همه به دور از اجتماع، زیر سایه درخت رفت و نشست،
سپس دیگری آمد، و نیز به زیر سایه آن درخت نشست، و بدین شکل
سومی و چهارمی آمدهند در زیر همین درخت نشستند، اما از آنها هیچ یکی
دیگری را نمی شناخت و این را نمی دانست که او چرا به اینجا آمده و
تنسته است، اما در حقيقة آنها را همان قدرت ازدی به اینجا آورده و
جمع نموده بود که در قلب آنها ایمان افتاده بود.

اساس اصلی ملیت و اجتماع
ابن كثير بعد از نقل آن فرموده است: مردم سبب اجتماع با همدمیگر را
ملیت و جنسیت می‌پندارند، اما حقيقة آن است که در حديث صحیح
بخاری آمده است، که در اصل نخست اتفاق و افتراق در ارواح پدید
می‌آید و اثر آن در ابدان این عالم می‌افتد، ارواح که در ازل میان آنها
مناسبت و اتفاق پدید آمده است، آنها در اینجا با هم مربوط و به شکل یک
گروه منسک می‌گردند، و کسانی که میان آنها یک مناسبت و موافقت و چندرشته باشند، بلكه در آنها از همدمیگر علیحده بوده‌اند، در اینجا هم از
همدمیگر علیحده خواهند بود، مثل این واقعه را مشاهده بکنید که چگونه در
دل هر یکی به تنها، خیالی پدید آمد و آنها را بدون شعور یک چا جمع
نمود، خلاصه این که آنها یک چا جمع شدند، اما هر یکی عقیده خود را از
دیگری، بدین خاطر پنهان می‌داشت، که نشانید او نرود، پش پادشاه و مخبر
قرار نگیرد و من دستگیر نشوم، بعد از جمع شدند تا حدثی در عالم
خاموشی فرو رفتند و یکی از میان آنها گفت: برادران! جدا شدن همه‌ی ما و
شما از قوم و رسیدن به اینجا حتماً سببی دارد، مناسب است که از خیالات
یکدیگر آگاهی داشته باشیم، آنگاه یکی گفت: حقيقة آن است که دین و
مذهب و عبادتی که من قوم خودم را بدانان مبتلا یافتم، پیشین کردم که آن باطل
است، و عبادات، تنها باید برای خداوند متعال باشد، که در افرینش کاپیتان
شیرین انبازی ندارد، و اکنون دیگران هم فرصت یافته‌اند که هر یکی اقرار
نمود که همین عقیده و تصویر، مرا نیز از قوم جدا کرده به اینجا رسانده
است.
اکنون این گروه متحدالخیال، رفیق و دوست یکدیگر قرار گرفته‌اند و برای خود جدایگانه عبادت گفته در تهیه کردن دارند و در آنجا جمع شده به عبادت خداوند "وحده لا شریک" برداختند. اما رفتار رفتار خانواده، پدیده‌ای تازه‌ای در شهر انتشار یافته و مخبران خبر آن‌ها را به پادشاه رسانیدند، پادشاه همه را به پیش خود فراخوانده، همه حاضر شدند و پذیرفته آن‌ها در خصوص عقیده و طریقه آن‌ها سوال کردند. خداوند متعال به آن‌ها هم از عنايت نموده که بدون خواف و خطر، عقیده موحد خود را بیان کردن، و خود پادشاه را هم به سوی آن دعوت کردند، که توضیح آن در آیات قرآنی چنین آمده است "و ربط ان علی قلوهم اذقیم اگر قلیم رئیب راز را، و الوکا آن لندعوا من دون الله لهما". و وقتی که آن‌ها با کانه پادشاه را به ایمان دعوت نمودند، پادشاه از آن سرباز زده و آن‌ها را مورد تهدید قرار داد و ترسانید و لباس‌های عمده‌ای را بر یک را به بدن این شاهرادگان بود، از تن آن‌ها به‌طور کمک‌تا که، ایشان دربارهی خود بیان‌شدند و برای تأمین، به آن‌ها چند روز مهلت داده شد که شما جوان هستید و من برای به‌کات رساندن شما شتاب نمی‌کنیم که شما برای اندیشیدن در کار خود فرضت یابید. اکنون هم اگر شما به دین و مذهب قوم خود برگردید، شما بر حالت خویش باقی خواهید ماند، در غیر این صورت به قتل خواهید رسید، این از جانب خدا نوعی لطف و کرم نوازی بود که این مهلت برای این بندگان مؤمن راه فراری باز نمود و این‌ها از آن‌جا از آن‌جا در نموده و به عالی پناه بر دندن و پنهان شدند.

عموماً روایات مفسرین در این مورد اتفاق دارند که ایشان بر دین مسیحی بودند، و این را این چکه و تمام مفسرین ذکر کردند که اگرچه این چکه این را بدين خاطر پذیرفته که اگر آن‌ها بر دین مسیحی می‌بودند، به‌همد میدینه بنا بر عداوتی که با مسیحیان دارند، از واقعه آن‌ها سوال نمی‌کردند و برای آن
اهمیت قابل نمی‌شند، ولی این چنان اساسی نیست که بتوان با تو جه به آن، تمام روایات را نادیده گرفت، یهود می‌رده فقط به دین خاطر آن را مورد سوال قرار دادند، که واقعه عجیب بود، چنانکه سوال از واقعه دویلیفرین از این قبیل است، و در این گونه سوالات در ظاهر تعصب یهودیت و نصرانیت نباشد بیاید.

در تفسیر مظهری طبق روایت ابن اسحق، این‌ها را در جمع آن موحدين محصول نموده است، که بعد از محو شدن دین مسیحی مرسیان حقیقت به صورت «خال» بر دین صحیح مسیحی و توحید استوار ماندند و در روایت ابن اسحق نام آن پادشاه ظالم «دیقانوس» آمده است و شهروی که این جوانان قبل از پنهان شدن در آن سکونت داشتند افسوس نام دارد، و در روایت حضرت عبدالله بن عباس هم واقعه چنین بیان شده است که این پادشاه «دیقانوس» بیان شده است و در روایت ابن اسحق این هم آمده است که هنگام پیدار شدن اصحاب کهف پیروان دین مسیح بر کشور تسّلّط یافته بودند پادشاهان «بيدوسپس» نام داشت.

از مجموعه روایات، این امر به ظن گیلاب، ثابت می‌گردد، که اصحاب کهف بر دین صحیح مسیحی بودند و زمانشان بعد از مسیح است، و پادشاه مشترکی که از آن گریختند، «دیقانوس» نام داشت، و بعد از سیصد سال که بیدار شدند، در آن زمان حساب روایت ابن اسحق نام پادشاه مؤمنی که به قدرت رسیده بود «بيدوسپس» بود. اگر روایات تاریخی زمان حاضر با آنها تطبیق داده شوند، به طور تقریب و تخمین می‌توان زمان آنها را تعیین کرد و بیش از این، به نیازی به تعیین است و نه اسباب علم آن وجود دارد.

آیا اصحاب کهف اکنون هم زنده هستند؟ صحیح و ظاهر در این باره این است که وفات کرده‌اند، در روایت مفصل
ابن اسحق در تفسیر مزه‌ری آمده است که پس از بیداری اصحاب کهف، و شهرت واقعه یعید آنها، و ملاقات نموشگان با پادشاه وقت بیدوسم، اصحاب کهف از او اجازه خواستند و به هنگام رخصت با عرض سلام برای او دعا کردند، و هنوز پادشاه در آنجا حضور داشت که آنها باز به خوابگاه خود برگشتند و خواپیدند و فوراً، خداوند متعال مرگ را بر آنها طاری نمود.

و این روایت حضرت ابن عباس را این جریج ابدی که ابوبکر و غیره هم ی مفسرین نقل کرده‌اند که «قال قتاده غزاء ابن عباس مع حبيب ابن مسلميه قمریا بکهف فی بلاد النوم فرا روا به عظاما»، فی قائل هذه عظام اهل الكهف فقال ابن عباس لقد بلتب عظامهم من أكثر من ثلثمائة سنة.»

وقتاده می‌گوید که ابن عباس همراه حبيب بن مسلم به جهاد رفته بود، در منطقه روم گذرانشان بر غاری افتاد که در آن استخوان‌های جسدی‌ای مسکن افتاده بودند، کسی گفت که، آنها استخوان‌های اصحاب کهف هستند، ابن عباس می‌فرماید که استخوان‌های آنها قبل از سیصد سال خاک شده بودند.

این همه اجزای آن داستان تاریخی می‌باشد، که نه قرار آنها را بیان کرده، و نه حديث رسول الله ﷺ و نه حسب روایات تاریخ می‌توان نسبت به آنها به طور قطعی قضاوت کرد، اما آن اجزای داستانی که قرار آنها را بیان کرده تفصیل آنها در زیر این آیات خواهد آمد، و تا اینجا قرار آن داستان را اجمالاً ذکر نمودیم که در آینده تفصیل آن می‌آید.

مَنِی خوَانیم برتو خبر ایشانرا براستی بیان كنیم، آنهاچند تاجواناند، که ایمان آوردند.
پیروی‌های و رِدَن‌هاَم هَدیهٔ ۱۲ و رَبّنَا علی قَلَویِّمْ إِذ قَامُوا
به پروردگارشان و بیفروزدم ایشان را هدایت. و بستیم بر دل‌ایشان وقتی که ایستادند.
فِقَالَوْا رَبّ رَبِّ السَّمَواتِ وَ الأَرْضِ لَن تَنْذِعَا مِن دُونِهِ إِلَّا لَقَدْ
پس که کننده پروردهاگر ما پروردهاگر آسمان و زمین است، نمی‌خوانیم به جز او معبدی. آنگاه
قُلُّنَا إِنَّا شَفَطُۢا (۱۴) هَوَّلَاءِ قُوَّمُنَّا إِلَّا هُمْ ۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢۢ
کردنی) پس در این صورت ما یقیناً سخنی بیجا گفته‌ایم، و این‌ها که قوم ما
هستند، خدا را هر کردنه، معبودان دیگری مقتر کرده‌اند؟ (زیرا قوم آنها و
شاه وقت، همه بت پرست بودند، پس) ایشان چرا ب (معبودیت) معبودان
خویش، دولتی روشن، ارائه نمی‌دهند! (چنان‌که موحّدین بتوحید دلیل
 واضح و یقینی دارند)، چه کسی از آن کس ظالمتر است? که بر خدا تهمت
 دروغ بیندید (که برای او شریک و انبازی هم هست) و باز (با هم گفتند) جون
شما از آنان بدعقیده جدا شدید، و از (عبدات) معبودان آنها هم (یکسو
شدن) غیر از خدا (که یکسو نشدن، بلهک به خاطر آن و همه را رها کرده‌اید)،
پس اینک (مصلحت این است که) شما (در فلان) غار (که به مشورت طی
شده بود) بروید و پناه بگیرید، (تا که اطمینان بتوانید خدا را عبادت
کنید)، برویدگار شما بر شما رحمت خود را وسیع می‌کند، و برای شما در
این کار شما و ساک ریوزی مهم‌ی می‌سازد، (به امید و توقع از خدا، هنگام
رفن در غار، آنها از هم جلوتر چنین دعا کردن که؛ «ربنا اتنا من لندک
رحمت و هیئت لنا من امرنا رشدای»).

معارف و مسايل

انهم فتیا جمع فتیا است که به معنای جوان می‌آید، علما قیسیر
فرموده‌اند که؛ در این لفظ اشاره به این رفتن که زمان اصلاح اعمال و اخلاق،
و رشد و هدایت، زمان جوانی است، و در ایری اعمال و اخلاق گذشته
جنان پخته می‌شوند که هر چند حق برخلاف آنها واضح گردد، ترک آنها
مشکل خواهد شد، در جمع صحابه کسانی که بر دعوت آن حضرت
لیکه گفتند، بیشتر جوان بودند.

و ربطنا علی قلوقمهم صورت واقعه که به حواله ابن كثير در بالا ذکر

1 - ابن كثير، ابوحیان.
گرديد. از اين معلوم شده که مستحکم شدن دلهايشان از طرف خدا زمانی واقع شده که آن پادشاه ظالم و بتبرست آنها را به دربار خویش احضار نموده، از آنها سوالاتي کردند و با وجود كشمش مرگ و زندگي و ترس از قتل خداوند متعال چنان برقلوشن محبت و هيبت و عظمت خود را مسلط گردانيدند. که در مقابل آن بر تحميل قتل و مرگ و هر نوع مصیبت آماده گشته عقاید خود را به طور واضح و روشن اظهار نمودند. که غير از خداوند عبادت هیچ معمودی را به جاي نمي آورند، کسانی که برای خداوند بر انجام كاری تصميم قطعي می گيرند، تأييد غيبی از جانب حق تعالی به آنها كمک خواهد كرد.

"افا وا الي الكهف" ابن كثير بيان نموده است صورتي که اصحاب كهف اختارن نموده که در شهری که عبادت خدا نمی توانست انجام بگیرد آن را رها كرده، به غير پناه گرفتند، اين سنت تمام انبیاء علیهم السلام است که جنین مقامات را گذاشته جایی را اختاری می كنند که بتوان در آن خدا را عبادت کرد.

و تثری الشمسم إذا طلعت تزاور عين كَفَّهِمْ ذات الأَلَٰٓپ و تو مِى بینى خورشید را وقتى که طلوع می كند، میل می کند از غار ابیان بجانب راست و إذا غرَى تَفَیْضُهم ذات الشَّیْال و هُم فِى قَبْجَة مِىْ وقتى که غروب می کند. تجاوز می کند بهجانب چپ، آنها در میدان گشاده‌ها هستند ازآن، ذلک مِن آيات الله مَنْ يَهْدِ اللّهُ ۖ قُوَّهُ اللّهِ ۖ و مَن اين از نشانه‌هاي خداست، کسی که او را خدا به راه بياورد او بر راه مى آید و کسی را که يَضُّلْ قُلُونَ تَجَدُّ لَهُ وَلَيًا مُّرْضَىٰ ۗ (۱۷) وَ تَحَسُّبُهِمْ آَيَافًا اوگماره كنن پس تو نمي يابي براي او دوست راهنما. و تو مي بنداري آنها كه بيدارند.
و هم رفقوه و نقلهم ذات اليمين و ذات الشمال و کلهم باسیط
در حالتی که آنها خواباند، و بیرونی گردانی آنان از جانب راست و چپ، و سک‌انان در زکنیده‌اند.

در علیه با اله و هیچ کس لو اطلعت علیهم لویت مینه فرارا و
بازوهای خود را بر در عتبه، اگر تو سر کشیده بیشتر آنها یاده می‌گریزی از آنها و
می‌پشت مینه رعفا (۱۸)

میل می‌شود تواز دهشت آنها.

خلاصه تفسیر

و ای مخاطب (آن غار بر چنین وضعی قرار گرفته بود که) چون خورشید طلوع می‌کند، تو آن را خواهی دید که از غار به سوى جانب راست مایل می‌شود (یعنی از در غار به جانب راست جداگانه می‌ماند) و وقتی که آن غروب می‌کند پس از جانب چپ (غار) می‌گذرد، (یعنی در آن وقت خورشید وارد غار نمی‌شود تا که آنها از تبیش آفتاب در مشق قرار نگیرند).

و آنها در یک میدان و سیل غار یودنده (یعنی در چنین غارهایی که عادتاً در جاهای تَنگ، و در جاهای گشاده می‌باشد، پس آنها در چنین موقعی از غار قرار گرفته بودند که گشاده بود، تا که هوا به آنها برسد و از نگین جای هم پریشان گرددند) این از نشانه‌های خداوند متعال است (که بر خلاف اسباب ظاهری، و سایر راحت را برای آنها مهیا کرد، پس معلوم شد که) کسی راک خدا هدایت دهد، او هدایت می‌باشد، و کسی راک او گمراه. کند، پس شما برای او راه نشان دهنده‌ای، نخواهید یافته، هیئتی که برای غار بیان گردنی که آفتاب نه ب هنگام طلوع به داخل غار می‌رسد و نه به هنگام غروب، این در صورتی می‌تواند حاصل شود که غار روی به شمال یا
جنوب باشند؛ زیرا اگر مراد از راست و چپ و راست و چپ داخل شونده باشند، پس غار روی به شمال است و اگر مراد راست و چپ خارج شونده باشند، پس غار روی به جنوب می‌باشد) و ای مخاطب (اگر تو در آن زمان که آنها به داخل غار رفتند و ما خواب را بر آنها مستّلک کردیم، آنها را می‌دیدی، پس) تو آنها را پیدار می‌پندشتی، در حالی که آنان در خواب بودند؛ (زیرا که خداوند متعلّق آنها را از آثار و علایم خواب حفظ نموده بود، از قبیل تغییر تنفس، شل شدن بدن، اگر چشمها بند هم باشند این علامت یقینی خواب نیست) و (در زمان طولانی‌ای خواب) ما آنها را (گاهی) به طرف راست و (گاهی) به طرف چپ برمی‌گرددیم (و در این حالت) سگ آنها (که به نحوی همراه با آنها آمده بود) بر در (غار) دو دست خود را دراز کشیده (نشسته) بود (و رعوب و جلال خدادادی آنها، به گونه‌ای بود که اگر تو (ای مخاطب) سرکشیده آنها را می‌دیدی، پس از آنها پشت برگ داندیه فرار می‌کردی، و دهشت آنها در نتیجه می‌گرفت (در این آه خطرات متوجّه عموم مخاطبین است، و از آن، مرعوب شدن آن حضرت لازم نمی‌آید) و تمام این وسایل را خداوند جهت حفظ آنان فراهم گردن‌اندازه بود، زیرا حمله بردن بر مردم بیدار آسان نمی‌باشد و اگر در خواب طولانی بهله بپرگردد، پس خاک یک جانب را می‌خورد و نشستن سگ بر در غار هم نوعی نگهبانی روشن است).

معارف و مسایل

حق تعالی در این آیات، سه حال از اصحاب کهف بیان نمود: و هر سه تای آنها، شگفت آورند، که از کرامت آنان به طور خرق عادت ظاهر شدند.

نخست تسلّط خواب بر آنها به مدتی طولانی، به صورت بیابی و تا این
مدت بدون گذا و غیره زندگه ماندن‌شان کرماند بزرس و فوق‌العاده‌ای بود، که تفصیل آن در آیات آینده خواهد آمد، در اینجا، در این حالات خواب طولانی، یکی از احوال آنها این مسئله بیان گردد. که خداوند متعال آنها را در داخل غار، چنان محفوظ نگهداری‌شده بود، که هنگام صبح و عصر آفاتب از کنارشان می‌گذشت، اما در داخل غار بر بدن آنها نمی‌خورد، از جمله فواید گذشتن آن در نزدیکی، قیام آثار زندگی و اعتدل سردنی و گرمی هواست، و از نرسیدن آفاتب به اجسامشان هدف حفظ اجسام و لباس آنها بود.

و صورت نرسیدن آفاتب به آنها مبنی بر وضع خاصی از غار می‌تواند باشد، که در آن به سمت شمال یا جنوب به گونه‌ای باشد که آفاتب طباعاً و عادتاً به داخل آن نرود، این قبیله جهت تعیین وضع خاص آن، چنین تکلف نموده است که طبق اصول و قواعد ریاضی طول و عرض البلد آنجا را با صورت غار مشخص کرده است.

و بر عکس آن، زجاگ گفت گنده است کناره گرفتن آفاتب از آنها مبنی بر وضع و هیئت ویژه‌ای نیست، بلکه در اثر کرامت آنها به صورت خراز عادات بود، و آنچه در نهایت آمده است که «ذلک من آیت الله» این هم در ظاهر دال بر آن است، که انظام حفظ از آفاتب در اثر وضع و هیئت خاص غار نبوده، بلکه یکی از علاایم قدرت الهی بود.

و نظر صائب و روشن این است، که خداوند متعال برای آنها، چنین انظامی فرموده بود، که آفاتب به جسد آنها نخورد، چه این انظام به وسیله وضع و هیئت غار باشد، یا اینکه ابر، یا چیز دیگری، از آفاتب حائل گردانیده شود، یا مستقیماً شعاع آفاتب، به صورت خراق عادت از آنها برطرف کرده شود، همه ی این احتمالات در آیه وجود دارد نیازی نیست که

۱ - مظهری. ۲ - قرطبه.
در تعیین یکی از آنها به زور متوسل شویم.

اصحاب کهف در زمان خواب طولانی به گونه‌ای بودند که بیننده آنها را بیدار تصویر می‌کرد.

حالات دوم را این بیان نمود که باید تسلیت خواب در این مدّت طولانی آثار خواب بر انسان آنان وجود نداشت، بلکه حالات آنان چنان بود که بیننده احساس می‌کرد که آنها بیدارند، عموم مفسّرین بیان نموده‌اند که چشم‌هاشان باز بودند، و استثنایان چنانکه در خواب شل می‌شود نبو، تغییر در تنفس که در خواب حاصل می‌شود، وجود نداشتند، در ظاهر چنین معلوم می‌شود، که این حالات، فوق العاده و نوعی کرامت بود، که حکمت و فلسفه‌ان در ظاهر نگهداری آنها بود نگه‌داشته، که کسی آنها را در خواب نگهداری نکرد، به علت گردش آنان بر پهلولوی مختلف، آنها را بتوان بیدار پنداشتند، و مصلحت در گردش پهلولوها این بود که خاک یک پهلولوی آنها را نخورد.

سگ اصحاب کهف

در اینجا این سوال پیش می‌آید که در حديث صحیح آن آمده است که هر خانه‌ای که در آن سگ یا عکس باشد فرشتگان در آن داخل نمی‌شوند، و در حديثی از صحیح بخاری به روایت این عمر آمده است، رسول خدا فرمود: هر کسی که غیر از سگ شکاری و سگ محافظ مواشی، سگ پرورش کند، روزانه از اجور او دو قیراط کسر می‌گردد، (قیراط عبارت از وزن کوچکی است) و در روایت حضرت ابوهریبر نوع سومی از سگ‌ها هم مستثنی شده است، يعني آن که برای حفظ کشش تریبت یافته باشد.

با توجه به روایات مذکور این سوال پیش می‌آید که این بزرگان با خدا.
چرا سگ را به همراه خود بردن، امکان دارد که پاسخ آن چنین باشد که 
دستور منع از تربیت عموم سگ‌ها دستور شرع محمدی باشد، و در دین 
مسيح ممنوع نباشد، دوم این که اینها دارای اموال و دام بودند که برای حفظ 
آنها سگی برورش داده بودند، و همانگونه که وفاداری سگ مشهور است، 
وقتی که اینها از شهر پیروند رفتند، آن هم همراه شد.

برکات صحبت نیکان در سگ هم اعتزاز را بالای سر

ابن عطیه می فهیمید که والد ما جدید می فرمود: که من از ابوالفضل 
جوهری در سن ۴۶۹ موعظه ای در مسجد جامع مصر شنیدم که او بر سر 
منبر می فرمود: هر کس که با نیکان محبّت کند او هم سهمی از نیکی می یابد، 
مشاهده نمایید که سگ اصحاب کهف به آنان محبّت کرد و همراه شد، در 
نتیجه خداوند متعال آن را در قرآن ذکر نمود. قرطبی در تفسیر خود، پس از 
نقل روایت ابن عطیه فرموود این: که وقتی سگی از صحبت صلحاء و اولیا 
می نواهد به این مقام برسد، مقايسه نمایید که مؤمنین و موحدین که با اولیا 
الله محبّت کندن، با یکدیگر به چه میزان بلندی می یابد، بلکه در این واقعه 
بشارت و تسليبی است، برای آن مسلمانانی که در اعمال خود مقصرند، اما 
با رسول خدا محبّت کامل دارند.

در صحيح بخاری به روایت حضرت انس مذكور است که روزی می و 
رسول خدا، داشتیم از مسجد بیرون می آمدیم، که شخصی به در مسجد 
رسید و سؤال نمود که یا رسول الله قیامت کی بریا می شود، آن چنان 
فرمود: تبرای قیامت چه مهیا ساختهای (که برای آمدن آن این قدر شتاب 
داری؟) این را شنید، قدری در دل خود احساس شرم نمود و باز عرض 
کرد که من برای قیامت نماز و روزه و صدقات زیادی جمع نکردم، اما من 
با خدا و رسول او محبّت دارم، آن چنان فرمود: اگر این چنین است، پس
(بشنو که) شما (در قیامت) با کسی همراه می‌شوید که با او محبّت دارید. حضرت انس می‌فرماید: ما از شنیدن این جمله ی مبارکی آن قدر خوشحال شدیم که پس از مسلمان شدن هیچ گاه این قدر مسرورب نشده بودیم، سپس حضرت انس فرمود: (الحمد لله) که من با خدا و رسول و ابوبکر و عمر محبّت دارم، لذا امیدوارم که با آنها همراه باشم.

خداوند متعال چنان رعاب و جلالی به اصحاب کهف عطا نمود که هر کسی آنها را بپیچند، هیئت زده بگریزد

لواطلعت عليهم» در ظاهر این خطاب برای عموم مردم است، لذا از این لازم نمی‌آید که رعاب اصحاب کهف بر رسول خدا یا هم مسلّط می‌شده، بلکه به عموم مخاطبان فرمود که اگر شما بر آنها بگذرید و به آنها بنگرید، مرعوب شده می‌گریزید و رعاب و هیئت آنها شما را می‌گیرید.

این رعاب و هیئت به چه علّت و مبنی بر چه اسبابی بود، در این بحث نمودن بی فایده است، و از این جهت قرآن و حديث آن را بیان نفرموده است. حق این است که خداوند متعال برای حفظ و نگهداری آنها چنان احوالی بیدار آورده بود که آفتان به بدن آنها نرسد، و بینندگان آنها را بيدار تسوّر نموده مرعوب گردید، و نتوانند آنها را کاملاً بپینند، امکان دارد که این احوال تحت اسباب طبیعی ویژه‌ای باشد، یا به طور کرامت از طریق خرق عادت اتفاق افتند، وقتی که قرآن و حديث برای آنها وجه خاصی مشخص ننموده‌اند، پس تنها به قیاس و تخمين در آن بحث نمودن بی فایده است، و در تفسیر قرطبي‌های مhiro ترجیح داده شده است، و در تأیید آن از ابن ابنی شیبه، ابن المنذر، و ابن ابنی حاتم از حضرت ابن عباس، این واقعه نقل گردد است، که ما در مقابله با روم با حضرت معاویه به جهادی رفته‌ی که به قرطیبی.
غوشه‌المضیق معروف بود، در این میان بر گزاری گذشتیم که در آن اصحاب کهف بودند، حضرت معاویه خواست که جهت تحقیق و مشاهده اصحاب کهف در آن وارد شود، ابن عبّاس او را منع نمود و گفت که خداوند متعال هستی را که از شما برگردد و بهتر بود (یعنی رسول اللّه ﷺ را) از مشاهده آنها منع نموده است و این آیه را تلاوت نمود لى‌که اطاعت علىهم از این، معلوم می‌شد که در نزد حضرت ابن عبّاس خطاب «لو اطاعت» به رسول كریم ﷺ بوده است، اما حضرت معاویه به رأی ابن عبّاس عمل نمود (غالباً) بدین علت که او مخاطب آن را عمو مردم قرار داده است، یا این که این حالت را چرا آن برای آن زمان بیان نموده است که اصحاب کهف زنده بودند، اکنون مدّتی است که آنها فوت نموده‌اند، لازم نیست که اکنون هم همان کیفیت رضی و هیپیت برقرار باشند) به هر حال حضرت معاویه مشورت حضرت ابن عبّاس را نپذیرفت، و چند نفر را برای تحقیق و مشاهده اعزال داشت، وقتي که اینها به داخل غار رفتند، اللّه تعالى بر سر آنها بادی سخت گرم ارسال نمود که بدان سبب نتوانستند چیزی بیاينند.

وَ كَذَٰلِكَ بَعَاشَاهُمْ لَيْسَ آتَلَّوْا بِيَهُمْ قَالُوا فَأَقِمُنَّ مِنْهُمْ كَمْ لَيْسَتْ
وهمجنين آنها بیداری کرد که از هم‌دیگر برسرند، یکی گفت‌که از آنها چقدر درنگ دیده‌اند، فَّالِقُوا لَيْسَ آتَلَّوْا بِيَهُمْ أوْ بَعْضٌ يَوُمُ فَأَقِمُنَّ مِنْهُمْ أَعْلَمُ نِّياً لَيْسَتْ
گفتند در نگ‌درک‌دیدن، یکی گفت‌که از آنها چقدر درنگ دیده‌اند، فَّالِقُوا أَحَدْكُمْ يُؤْقِمُ الْهَيْدَةَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَلَنَظَّرُ أَيْنَ أَرَادُكُمْ طَغَامًا
الآن پوفستید از خود یکی را با اوین پول دراین شهر، پس بینند کدام غذا. پاکیزه تراست.
طلایت‌کنی برزیق مینه و لیت‌لف و لا یشع۲رَن پکم أَحَدَا ﴿۱۱﴾ \emph{یَسُمُ‌هِمْ}‌
پس بیاورد از آن غذایی، و به نرمی درود و ندهد سراز شما را بدخست کسی. آنها اگر
ی‌ظَهُر‌ا عالی‌کنی یَضُر۳جَوُکُمْ او یَسِع‌دِوُکُمْ در مللِتِهِم و اطلاع‌یابند از شما، سنگسارتان می‌کنند، یا برمی‌گردن‌ند شما را در دین خود، و
لاَن تَفْلِحَواَ ا‌ذَلِكَ أَبِدا﴾ ﴿۲۰﴾ \emph{آَنَّا هَرْکِی‌پرَو‌زَن‌های‌هِد‌شَدَ‌تَ‌لَابَدِ}.

خلاصه تفسیر
و (همان‌گونه که ما از قدرت کامل خوشی آنها را تا این مدت طولانی در خواب قرار دادیم) همچنین (پس از این خواب طولانی) ما آنها را بیدار کردیم تا که از هم‌دیگر سوال و جواب کنند (تا پس از سوال و جواب از هم‌دیگر، قدرت و حکم‌ت حق تعالی بر آنان متشکف‌گردد، چنان‌که) گوینده‌ای از آنها گفت: (در این حال خواب) شما چقدر درنگ نموده‌اید، بعضی (در پاسخ) گفتند: که (غالباً) یک روز یا مقداری کمتر، از آن را، درنگ کرده‌ایم، بعضی دیگر گفتند: که (چه‌چه‌نیازی به این تفتيش است، صحیح و درست) آن در علم خداداست، که شما چقدر (در حال خواب) درنگ کرده‌اید، اینک (از این بحث به فاїده گذشت‌ه باید به کارهای مهم پرداخت، و آن این که) کسی را از خود به این پول (که در نزد گوینده بود، زیرا این‌ها برای مصرف خود مبلغی پول هم برداشته بودند، الغرض این بول را به او داده) به شهر بفرستد، که او (به آنجا رسیده) تحقیق کند، که کدام غذا حال‌الاست (در اینجا تفسیر «ازکی» به روایت این جریان از حضرت سعید بن جبریل، چنین منقول است که: مراد از این غذای حال‌الاست، و به این نیاز از این جهت افتاده‌که قوم آنها بی پرست بودند، و بیشتر حیوانات را به نام
بت‌های خود ذبح می‌کردند، و بیشتر این گوشت در بازار فروخت می‌شد)
پس او از آن برای شما مقداری غذا بیاورد، و با خوش تدبیری کار کند (که با چنان وضع و هیئتی برود که کسی از را نخونم، و در تحقیق غذا، نمازیان
نکنند که او ذی‌خیمه‌بیه نام بت را حرام می‌پندازند) و سراع شما را به کسی
نه‌دهد (زمیکا) اگر آنها (یعنی اهل شهر را مشرکین زمان خود تصویر کردند
بودند) از شما سراغی به دست آورند، یا شما را سرنگسار می‌کنند، یا
(اجبارا) باز در مذهب خود داخل می‌کنند، و اگر چنین شد، هیچ‌گاه شما
رستگار نخواهید شد.

معارف و مسایل

«کلکل» این لفظ برای تشییع و تمثیل است؛ هدف در اینجا بیان تشییع دو
واقعه با هم است، یکی بین خواب طولانی اصحاب کهف که ذکر آن در
آغاز قصه آمده است، (فرض باعثی از آن‌ها در کهف به‌طور عجیب) واقعیتی دوم
صحيح و سالم و قوی و تندرست بی‌دار شدن‌شان از خواب طولانی است، با
وجود این که غذا و خوراکی به آنها نرسیده بود، این هر دو واقعه در آیات
تقریت الله بودند، باهم، همانندند؛ لذا آنچه در این آیه از بی‌داری نمودن‌شان
ذکر در میان آمده، پس از لفظ «کلکل» اشاره‌نمورده، همانگونه که خواب آنها
مانند خواب عموم مردم نبود، همچنین بی‌داری آنها هم از عادات طبعی
عموم من:ssات بود، و سپس که «لیسانس‌وا» فرمود: ناکه از همدیگر بر سردکه
می‌خواهند که باید یکی بی‌دار کردن آنها نیست؛ بلکه ذکر واقعی
که اعادتاً بی‌شیء می‌آید، لذا حضرات مفسّرين لام آن را لام عاقبت یا لام
صيرورت نامیده‌اند.

خلاصه، همان‌گونه که خواب طولانی آنها یکی از عادات قدرت بود،
همچنین پس از چندین سال بدون هیچ نوع غذا، قوی و سالم بی‌دار شدن و
نشستنهم، علامت قدرت تمام بود، و جوی هدف قدرت الهی، این هم بود که بر خود آنها هم، این حقیقت آشکار گردید، که در این صدها سال که خوابیدند، آغذان با سوال از هم دیگر بود، و منتهی آن که در آیهای آینده به لفظ «و کلک اعترفاً» آمد، بر اهل شهر راز آنان کشف شد، و با وجود اختلاف در تعیین مدّت همه یقین نمودند، که تا مدّت درازی در خواب مانده بودند.

قال قائلان منهم سخنی که در ابتدا داستان به صورت اجمال گفته شده بود که متعلق با مدّت بقا در غار با هم اختلاف رأی شده، و از آن همه قول یک گروهی صحیح بود، این تفصیل آن است که یکی از اصحاب که فسوس را مطرح کرد که شما چقدر در خواب مانده اید، بعضاً در پاسخ گفتند: یک روز تمام یا مقداری از آن کمتر، زیرا ایشان به هنگام صبح در غار داخل شده بودند و به هنگام پیداری هنوز خورشید غروب نکرده بود، لذا به فکر شان رسید که این همان روزی است که ما در داخل غار آمدیم، و مدّت خواب ما در حدود یک روز می‌باشد، ولی بعضاً از آنها احساس نمودند که شاید این آن روز نیست که ما به داخل غار رفته بودیم، پس معلوم نیست که چند روز گذشته است، لذا علم آن را به خداوند حواله نمودند. قائلان ریکم اعلم ما لبتم و این بحث را غیر ضروری تصوّر کردند، به اصل هدف توجّه نموده که برای آوردن غذا، کسی را باید به شهر فرستاد.

الی المدينة» از این لفظ همین قدر ثابت شده است، و به نزدیکی آن غار شهر بزرگی بود که آنها در آن سکونت داشتند، در خصوص نام آن شهر، ابوعیان در تفسیر محسوب فرموده است: زمانی که اصحاب کهف از آنجا پیرو آمده بودند، نام آن شهر «فسوس» بود و الان نام آن «طرسوس» است. و قروپی در تفسیر خود فرموده است که هنگام غله‌بیت پرستان نام آن «فسوس» بود وقتی که مسلمانان آن زمان «مسيحیان» بر آن مسلط گشته‌اند.
آن یا «طرسوس» نامیدند.

بورقم از این معلوم می‌شود که آنها به هنگام وارد شدن در غار با خود مبلغی پول آورده بودند، از این استنباط می‌گردد که اهتمام نمودن به نفقات ضروری، مخلفای با زهد و توکل نیست.

«ایها ازکی طعاماً» معنی لفظی ازکی پاک و صاف است، و مراد از آن حسب تفسیر این جبر غذای حالات می‌باشد، و نیاز به آن را از آنجا احساس نمودند که به هنگام خروج آنها از آن شهر ذیحها به نام بتها بودند و همان گوشت در بازار به فروش می‌رسید، لذا به شخص اعتزازی تأکید گردد که تحقيق نموده غذا بیاورد، که آیا این غذا حالات است یا حرام.

مسئله از این معلوم شد که هر شهر یا بازار و غذا خوری ای که غذاٍ آن بیشتر حرام باشد، بدون تحقيق خوردن غذاٍ آن، جایز نیست.

«او یرجموکم» رحم به معنای سنگسار کردن است، پادشاه، بیش از این که آنها به غار بروند، تهیه کرده بود، که اگر دین خود را رها تکنید، به قتل می‌رسیدند، از این آیه معلوم می‌شود که در دین آنها، مجایرات کسی که از دین برگردید، قتل به صورت سنگسار بود، تا که همه مردم بتوانند در آن شرکت گویند، و همیشه خشمش و غضب خود را ابراز نموده او را به قتل برسانند.

شاید در شریعت اسلام که مجازات زنا زن و مردی که نکاح کرده‌اند، به صورت سنگسار، بدین خاطر مقرر گردیده که کسی که تمام حجابات حیا را شکسته‌با، این فعل قبیح مرتکب شود، او باید در منظر عموم، با شرکت همه مردم، به قتل نرسد، تا که افتضاح اور هم کامل باشد، و همه مسلمانان عملاً خشمش و غضب خود را اظهار نمایند، تا در آینده جنین حکمتی در قوم تکرار نگردد.
"فابعثوا احدهكم" در این واقعه گروه اصحاب کهف یکی را از میان خود برای رفتن به شهر انتخاب نمودند، و پول به او دادند، تا که گذا بخرد و بیاورند، قرطبی به نقل این خویشمند داآموده است که از این، چند تا مسئله فقهی استنباط می‌گردد.

چند مسایل

نخست این که شرکت در مال، جایی است، زیرا که این مبلغ در میان همه مشارکت بود، دوم این که وکالت در اموال، جایی است که در مال مشارکت یکی به حیث وکیل به اجازه دیگران تصرفاً به جای آورد، سوم این که اگر چند رفیق در غذاهای شرکت کنند، آن هم جایی است، اگر چه مقدار خوراکی عادتاً متفاوت می‌باشد، که یکی کمتر و یکی بیشتر می‌خورند.

و کذلک اعترفاً علی‌هم لیفظهاً آن و عزت اللّه حک و آنَ اشاعّة

و این جنین ظاهرکردن خبر آن‌هارا تامید می‌یابند که وعده‌خدا نیست، و درآمده قباست لا ریب‌ فیهاً اذ يتنازعون تنیمهم أمّرهم فقاولوا آسناً علیهم بِیانًا

قربی نیست، وقتی که نزاکت‌ها نیستند باهم درامودند، پس گفتنید سازمان برآنتها ساختمنی، ربههم آعلیم مَن فَالَ الْذینَ ۖ عَلِیًا عَلیَّ امرِهِم لِتَنْتَخْدِنَ

پروردگارشان کامل می‌دانند حال آن‌ها، گفتنید کسانی که غلب به یافته‌بودند، می‌سازیم

عَلیَّهِ مَسْجِدًا (۲۱)

بر جای آن‌ها عبادت‌گاهی.

خلاصهی تفسیر

و (همانگونه که ما به قدرت خویش آن‌ها را به خواب برده، و بیدار
نمودیم (همچنین ما به قدرت و حکمت خویش) مردمان (آن زمان) را بر (حال) آنها مطعّل گردانیدم، تا که (از جمله فواید، یکی این هم باشد که) آنها (از آین این واقعه استدلال نموده) بر این امر، یقین نمایند (یا بیشتر بقیه) کنند که وعده خداوند راست است، و آن این که در آمده قیامت، هیچ شکی نیست.

(اگر ایشان قبلاً بر زنده بودند در قیامت، ایمان داشتند، پس از این واقعه، یقینشان بیشتر شد، و اگر منکر قیامت بودند، پس اینک یقین حاصل گشت، این واقعه در زندگی اصحاب کهف آشکار شد، سپس آنان همانجا در غار وفات یافتهند، پس دوباره آنها اهل عصر، با هم اختلاف نمودند که آن را در آینده بیان می‌نمایید که) آن هنگام قابل ذکر است، وقتی مردمان آن زمان درباره آنها با هم نزاع داشتند (و آن مورد نزاع بستن دهانه غار بود تا که احساسشان محفوظ بمانند، یا هدف از آن یادگار به جای گذاشتن بود) پس آنها گفتند که: در نزدیکی (غاز) آنان ساخته‌مندی بسازید (با اختلاف شد که آن چه ساخته‌مندی پاشید، در این باره آراء مختلف شدند، پس به هنگام اختلاف) پروردگارشان (احوال مختلف) آنها را کاملاً می‌داند، (بالآخره) کسانی که بر امر خود غالب بودند، (یعنی اهل حکومت که در آن زمان بر دین حق، استوار بودند) گفتند: ما در نزد آنان مسجدی می‌سازیم (تا که مسجد علامت این هم باشد که ایشان خود عابد بودند و معبد بودند، و در عمارات دیگر، این احتمال وجود داشت که آن‌ها را معبد خویش قرار دهد.)

معارف و مسائل

و کننک اعترنآ علیهم رد این آیه آشکار شدند راز اصحاب کهف بر اهالی شهر و حصول ایمان و یقین بر عقیده آخر و قیامت که تمام مردان (پار دوم زنده می‌گردد) که در اصل حکمت و فلسفه این واقعه می‌باشد، یکان گردد، در تفسیر قرآنی قصته مختص آن چنین مذکور است:
آشكار شدن حال اصحاب کهف براهی اهلی شهر
پادشاه مشترک و ظالم «دیکیوس» که به هنگام خروج اصحاب کهف بر
آن شهر مسلّط شده بود مرد، و صدها سال برا او گذشت، تا این که اهل حق،
بر توحید یقین داشتند، بر آن کشور مسلّط شدند، و پادشاهان انسانی نیک
و صالح بود، (که نام آن در تفسیر مهظور حسب روایات تاریخ
بیدوسیس» آمده است) و اتفاقاً در زمان از داربز قیامت و زنده شدن
مردانگان قدرتی اختلاف پدید آمده بود، گروهی از آنان منکر بودند که این
بند بعد از بوسیدن و از بین رفتن و تکه و پاره و شدن و در کل جهان براکنده
شدن شدند، چگونه زنده می‌شدند، پادشاه «بیدوسیس» به این فکر فرو رفت که
چگونه شک و شبهاتشان برطرف گردد، وقتی هیچ تدبیری به دهشت نیامد
لباس کلفتی پوشیدن و بر تپهای خاکی نشسته به بارگاه خدا به دعا و الحاج و
زاری پردایخت که خدا ای خودت چنین صورتی پدید آور که عقیده این‌ها
درست شود، و به راه راست هیتاشارت شونند، از این طرف این پادشاه در گریه و
زاری و دعا مصروف بود و از طرف دیگر خداوند برای اجابت دعای او
چنین انتظام نمود، که اصحاب کهف بیدار شدند و کسی از خود را (که به نام
«تحلیخا» ذکر شده) به بازار فرستادند، او بر مغازه‌گزاران غذا و روشنی، جهت
خريد غذا رفت و سکه سیصد سأل قبل زمان «دیکیوس» را برای پردایخت
تیمت غذا تقید داشت، مغازه‌دار حیران مانده که این سکه از کجا آمده و از
چه زمانی است. به مغازه‌داران دیگر بازار نشان داد، همه گفتند: این شخص
به خزانه‌ای قدیمی دست یافته است، و از آنجا این سکه را بیرون آورده
است، او انکار نمود که مبنی بخزانه‌ای دست نیافت، و از جایی دیگر هم
نیاورده‌اند، این پول خود من است. اهل بازار او را دستگیر کردند، به دربار
پادشاه رسیدند، و این پادشاه همان‌گونه که در بالا ذکر گردید، مردی نیک و
صلاح و شخصی با خدا بود، و اور در آثار باستانی خزانه قدیمی سلطنت، آن
لوح را هم دیده بود که اسمی اصحاب کفه و داستان فرار آنها روی آن نوشته بود. بعضی گفتند که خوش شاه ظالم «دقبانوس» این لوح را نوشته بود که ایشان مخرجان مشهوری هستند، بايد نام و آدرس آنها محفوظ بمانند، هرگاه در حالت گیر یا یادگیر دستگیر گردند؛ و در بعضی روايات آمده است که در بارگاه شاهی بعضی از افراد مؤمن هم بودند، که در دل بیستی را قبیح می دانستند، اصحاب کفه را برحق می بنیافدند. اما جرأت اظهار آن را نداشتند، آنها این لوح را به صورت یادگاری نوشته بودند، و نام این لوح «رقیم» است. که به سبب آن به اصحاب کفه، اصحاب رقیم، نیز گفته شده است.

الغرض این پادشاه قدری از این حادثه باخبر بود، و در آن زمان او به دعا مشغول بود که مردم به شکلی متقین شوند به زندگی کردن اجساد مردگان بر دوم در جلو قدرت کامل خداوند، هیچگونه استبعادی ندارد. بنابراین از «تمیلخا» نسبت به احوال او، تحقیق به عمل آمد، و اطمینان یافت که این یکی از آنهاست و گفت که من به درگاه خدا دعا کرده بودم که خدا مرا به آنان فرصت ملاقاتی بدهد، که در زمان «دقبانوس» برای نجات ایمان خویش گریخته بودند، پادشاه بر این مسرور شده، گفت: شاید خداوند متعال دعا مرا اجابت نموده است، شاید در این، برای مردن حجتی باشد، تا بر حشر اجساد یقین پیدا کند، چنان گفتگو به آن شخص گفت که مرا به آن گاری برک که تو از آنجا آمده‌ای.

پادشاه با جمع زیادی از اهالی شهر به گار رسیدند، آنگاه «تمیلخا» گفت: تو قدری صبر کن تاکه من گذر رفته رفع قیام را از حقيقت امر آگاه کنم، به اکنون پادشاه شخص مسلمان و موحد است و ملت هم مسلمان می باشد، و برای ملاقات شما آمده‌اند، چنان نباید که قبل از آگاهی، شما در آنجا برسید و آنها تصور کننده که پادشاه دشمن ما، بر ما هجوم آورده
است؛ طبق این برنامه «تملیخا» جلوتر رفت و رفقة را کل‌اً از تمام احوال باخبر نمود، آنها با شنیدن آن خیلی خوشحال شدند؛ و با توجه به پادشاه استقبال نمودند، و سپس به سوی غار خود برگشتند، و در بیشتر روایات آمده است، که وقتی «تملیخا» به رفقات خویش کل داستان را بیان نمود، فوراً همیشه آنها وفات یافتند و نتوانستند با پادشاه ملاقات کنند.

ابو خیان در بحث محیط در اینجا این روایت را نقل نموده است، که اصحاب کهف پس از ملاقات با پادشاه و اهالی شهر گفتند که: اگر ما از شما اجازه می‌خواهیم، به داخل غار رفتنم و در عین همان زمان خدا بر آنها مرگ را طاری فرمود، و وفات یافتند، و الله اعلم بحیثیه الحال به هر حال برای اهل شهر این واقعه عجیب قدرت الهی پدیدار آمده، و هم‌های این پیدا کردند، ذاتی که می‌تواند سیصد سال مردمان زندگی کند، را بدون غذا و وسیل زندگی، زندگی به گذرده، و پس از به خواب فرو بردن آنها تا این مدت طولی، صحت و سالم و قوی و تندرست بیداری شان نماید، برای این چه مشکلات است که پس از مرگ بر آن انسداد را زندگی کند، از این واقعه علمت انکار آنان برطرف گردید، که حشر انسداد را دو و ناممکن و خارج از قدرت تصور می‌کردند، اکنون معلوم گشت که مقایسه قدرت مالک آلکوک بر قدرت انسانی، خود نوعی جهالت است.

اختلاف آرای مردم پس از وفات اصحاب کهف
به بزرگی و تقدّس اصحاب کهف همه معتقد بودند، و پس از وفات آنها به فکر همه رسید که در کنار غار ساخته‌مانی به شکل یادگاری ساخته شود، درباره نوع عمارت اختلاف رأی پدید آمد، و از بعضی روایات معلوم می‌شد که در اهلی شهر هنوز بت پرستانی وجود داشتند که آنان هم برای زیارت اصحاب کهف رفتند، و آدم داشتند، آنان در بنای ساخته‌مانی رأی
دادرند که ساختمانی برای رفاه عموم بناغداد، اما هیئت حاکم و پادشاه که
مسلمان بوادند، و تسلیط به دست آنها بواد، پیشن‌هاد آنان این بواد که در اینجا
مسجدی باید تعمیر گردد، که هم یادگاری باشد، و در آینده سبب نجات از
بت پرستی قرار گیرد، در اینجا در ضمن ذکر اختلاف رأی در این جمله
قرآنی امده است «رهم اعلم یه یه یه یه یه یه یه یه یه یه یه» يعنى (بروررگارشان كاملاً احوال آنها را
بهتر مي دانند).

در تفسیر بحر محيط در خصوص تفسیر اين جمله دو احتمال ذكر
گردیده است: يكي اين که اين قول كسانی باشد که از اهل شهر در آنها
حاضر بوادند؛ زيرا وقتئی که پس از وفات آنها درباره ساختن ساختمانی به
صورت یادگاری اختلاف رأی شد، همانطور که عموماً در ساختمانهای
یادگاری نام و احوال آنها در كتاب به منشأ کرد، در دیوار جای می‌دهند، در
باره نسب و احوال اصحاب کهف با هم گفتگوهاي مختلفي انجام دادند،
وقتئی به حقيقتئی ترسيدند، و خود آنها اعجاز شده در یايان گفتند: «رهم اعلم
یه یه یه یه یه یه یه یه یه یه یه» و اين را گفتند به سوى اصل كار يعنى ساختن یادگاری مشگول گشتند،
کسانی که تسلی را در داست داشتند بر بنای مسجدی تصمیم گرفتند.

احتمال دوم اين است که اين كلام حق تعالی است، که در آن به اختلاف و
نزاک كندگان تنبيه گرديد، كه وقتئی شما از حقيقت حال آگاهي نداريد، و
ذراع علم آن هم در نزد شما وجود ندارد، پس چرا در اين بحث وقت خود
را ضايع مي گردنيد، و ممكن است كه هدف از آن تنبيه يهود زمان
آن حضرت باشد، كه در خصوص اين واقعه بهتههای بيجايی، مي‌کردن.
و الله سبحانه و تعالی اعلم
مسته‌ی از اين واقعه همين طور معلوم مي‌شود که ساختن مسجد در كنار
قبر اوليا جهت نماز خواندن، گناهي ندارد، و آنچه در حديث آمده است،
لعلت خدا بر كسانی باد که قبر اوليا را مسجد خود قرار مي دهد، مراد از
آن این است که قبور را سجده گاه قرار دهند، که این به انفاق، شرک و حرام است.

سَمَّی‌‌تَولَّن نَسَلاَتُهُ رَابِعَهُم کُلَّهُم وَیتَولَّن خَسَمَهُ

اکنون خواه‌ندگفت که آنهاست تهیه‌می‌کنید، سگ آنهاست، و اینهمی گویید که ناهم‌ستند.

سَمَّی‌‌تَولَّن کُلَّهُم زَجَّاً پَيْلَاقِی وَیتَولَّن سَبَعَهُ

شش‌سگ، سگ آنهاست، بدون دیدن نشانی، سکر اندخانه، و اینراهمی گویید که هفت‌نانه

وَ ثَمَّ هُم کُلَّهُم قُلْ رَبِّي أَعْلَم بِهِدَتِهِ ما یَعْلَمُهُمَا الَّذِی اَلْقَلِیلُ

وهششمن سگ آنهاست، بگو پروردگارم بهتریمی داند آمار آنها‌ها، نمی‌دانند آنها ماگر اندهکم،

فل۪ عَمَّر فِیهِمِ اَل‌بَغْرآ مَهَارُوًۚ وَلَابَثِتْ فِیهِمُ مِنْهُمَا أَحۡدَاهُمَاۚ

پس نزاع نکن در امر آنها مگر نزاع سطحی، و تحقيق نکن احوال آنها را از‌کسی.

خلاصه تفسیر

(وقتی که داستان‌ان اصحاب کهف را بیان می‌کنند پس) بعضی می گویند که آنها سه تهستان قدایمی، سگ آنهاست، و بعضی می‌گویند که آنها بین نفر هستند، شش‌سگ آنهاست، (و) ایشان بدون مطالعه سخن می‌رانند، و بعضی می‌گویند که آنها هفت نفر هستند، هشت‌سگ، سگ آنهاست، (شا) به این اختلاف، کنندگان بگویید که پروردگار من آمر آنها را به طور کامل و درست) می‌دانند (که از این اقوال مختلف کدام یک درست است، یا همه در اشتباه) آدر آمار صحیح! آنها را مردان بسیار اندهکمی می‌دانند (و) چون در تعیین تعداد فاقد نخاص نمی‌باند، لذا در آیه فیصله صریح نمود. اما در روایات، از حضرت ابی عباس و ابن مسعود منتقل است که فرموده‌اند: «انا

1 - مظهری
من القليل كانوا سبعة» يعني: من هم از آن گروه اندکی هستم که قرآن در حق آنها فرموده است: گروه اندکی می‌دانند، اصحاب کهف هفت نفر بودند.

و در آیه هم اشاره به صحت این قول دیده می‌شود؛ زیرا بعد از نقل آن، آن را رد نمودند، برخلاف دو قول قبلی که آنها را با «رَجُلًا بالغیب» رد فرمودند (والله اعلم بالصواب) پس (اگر بر این هم آنان از اختلاف باز نیامدند، پس) شما در این باره جز بحث سطحی، بیان بر حث نکنید، (یعنی به گونه‌ای مختصر، خیالات آنها در قرآن رد شده است، به «رَجُلًا بالغیب» و «قل رب اعلم» لذا بحث سطحی این است، بر این افتکار نکنید، و در پاسخ به شبهات آنان بیش از این، مشغول شدن و در اثبات دعوای خویش بیشتر بحیطی به خرج دادن مناسب نیست، که این بحث، فایده‌ای خاصی ندارد) و شما درباره اینها (صحابب کهف) از هیچ کسی از آنان سؤال نکنید (همانگونه که شما درباره اعتراض و جواب آنان از جدیت بیشتر منع شدید، همچنین این هم ممنوع است که اکنون نسبت به این معامله از کسی سؤال یا تحقیق کنید، زیرا هر آنچه ضروری بود آن در وحی آمد، و تحقیق و سؤال غیرضروری، خلاف شأن انبیاء (ع) است.

معارف و مسائل

آداب گفتگو در مباحث اختلافی

«سیقولون» يعني آنها می‌گویند، آن گویندگان چه كسانی بودند، در این،
دو احتمال وجود دارد، یکی این که مراد از آنها، كسانی هستند که در خصوص زمان اصحاب کهف، و نام و نسب آنها، باهم اختلاف داشتند، و در آیه ماقبل ذکرشان به میان آمد که بعضی درباره تعداد آنها نظر اوال و بعضی نظر دوم و بعضی دیگر نظر سوم را اختیار کرده بودند.

1 - كذا في القدر المثنون عن ابن حام و غيره. 2 - ذكره في البحر عن المواردي.
و احتمال دوم این است که ضیمير «سیقولون» به سوی نصارای نجران برگرد که درباره تعداد آنها با رسول خدا مناظره کرده بودند، و آنان سه گروه بودند یکی «ملکانیه» که قول اوّل را گفت بهوند، سوم یفته تا، دوم «یعقوبیه» که قول دوم یعنی پنج تا را اختیار کرده بودند، سوم فرقه «نسطوریه» که قول سوم یعنی آنها را هفته نفر دانسته بودند، و بعضی گفتند که این سومی، نظر مسلمانان بود، در نهایت، از خبر رسول و اشارة قرآن قول سوم صحیح به نظر می‌رسد.

و ثامنهم» در اینجا این نکته قابل ملاحظه است که در آمار اصحاب کهف سه نظر نقل گردید، سه، پنج و هفت. و پس از هر گروه، سگ آنان به حساب آمد، اما در شمار و تعداد دو قول قبیلی و او عطف آورده نشده است. «ثلثة رابعهم کلهم و خمسة ساداتهم کلهم» بدون و او عطف آمده است و در قول سوم بعد از سبعة با واو و ثامنهم کلهم فرومود، علت آن را مفسّرين چنین نوشتند که در نزد عرب نخستین گروه عده، هفته بود، و هر عددی که بعد از هفت می آمد یعقوبیه به شمار می‌رفت. چنانکه امروز عدد‌های جای آن را گرفته تا ظن شمار می‌شد، و از ده ده‌گان شروع می‌گردد، یک، دو، عدد چنین اعدادی بودند، لذا از سه تا هفت را که حساب می‌کردند، و او عطف نمی‌آوردند و اگر می خواستند که پس از هفت عددی بیان کنند آن را با واو عطف بیان می‌کردند، لذا این واو به واو «ثمان» ملقب می‌گردید.

اسامی اصحاب کهف

حقیقت امر این است که در هیچ حدی صحیحی، اسامی اصحاب کهف ثابت نیستند، و در روایات تاریخی و تفسیری، اسامی مختلفی بیان شده است، که اقرب، آن روایتی است که طبرانی در معجم اوسط به سند صحیح

1 - بحر محيط. 2 - مظهری و غیره.
از حضرت عبدالله بن عباس نقل نموده است، که اسامی آنها چنین بودند:
"مگلمینا"، "تملیخا"، "مرطونس"، "سنوس"، "سارینوتس"، "ذونواس" و "کفضسطیونس".

فلا تمار فیهم الآ مرآء ظاهرًا ولا تستفیت فیهم منهم احدا، يعني شما درباره تعداد أصحاب کهف و غيره به آنها در بحث و مباحثه، جدید زیادی به خرج ندهید، بلهک به حنی سطحی بکنید و خود شما هم در این باره از آنها سؤال نکنید.

در معاملات اختلافی، از بحث طويل اجتناب بايد کرد.

در این دو جمله آنچه به رسول کریم ﷺ تعالیم داده شده است در حقيقة اصول مهمی برای رهنمایی علمای امّت است، که هرگاه در مسئله‌ای اختلاف پدید آید، پس به هر تعدادی باشد، بايد آن واضح گردد، و اگر پس از آن هم مردم در بحث‌های غیر ضروری غرق شوند، پس با آنها گفتگوی سطحی نموده بحث بايد پایان داده شود؛ و از آن‌ین که ادعای خود را به اثبات رسانده در رد نمودن سخن طرف، فشار آورد، اجتناب نمایید، که این فایده‌ی خاصی ندارد، و در بحث و تکرار بیشتر، تضعیع اوقات و ترس پدید آمده دل رنجی وجود دارد.

رهمود دیگری در جمله‌ی بعدی این است که آنچه درباره داستان أصحاب کهف به وسیلهٔ وحی اطّلاعاتی به تدوین شده، بر آن قناعت کن، که کاملاً کافی می‌باشد، و در پی تحقیقات بیشتر و سوال از دیگران قرار نگیرد، و یکی از علل سوال از دیگران می‌تواند این باشد که جهالت آنان ظاهر شده رسوای رشدند که این هم خلاف اخلاقي انسان‌غلط است، لذا هر دو نوع سوال از دیگران ممنوع قرار گرفت، يعني چه براي مزيد تحقيق، يا برای تجهیز و رسوايي مخاطب باشد.
وَ لَا تَقُولَ لِشَاعِي إِنَّ فَاعِلَ دُلُوكَ عَدَا (١٢٣) إِلَّآ أَن يَشَاء الَّهُ وَذَكِرُ رَبِّكَ وَنُزِّعْتَ بِهِ كَمَا نَزَعْتَ مِنْ آخَرَ كَمَا نَزَعْتَ (١٢٤) إِذَا نَسِيتْ وَقَلِ عَلَى أَن يَهْدِينَ رَبِّي لَاقْرَبْ مِنْ هَذَا رَسُلَا (١٢٥) وَقَتِ فَرَامُوش شَهِي وَبِكُأَمِي هَسْتَ كَهْرُوَدَار مَنْ نَشَأَ دَهْدَنْدِيَارِ رَاهْمِي كَرَا وَلَيْبُوا فِي كَفِّهِم مَّائَةٌ سَبْعِينَ وَ أُرْدَبُوا تِسْعَ (١٢٦) قُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ وَكَذَّبَتْ بِنَا بِغَرْشَان سِمَاد سَال بِهِ اضْتِهَاءُ نُهُ. بِكُو خَداً بِهِ مِنْ دَانِدْ كَهْنَهُ لَيْبُوا لَهُ عَشْرُ السَّمَوَاتِ وَ الأَرْضُ أَبْصَرُ (١٢٧) حَدَّثَ بِرَأْبَتِهَا كَذَّبَتْ. دَرَنْدَ اِسْتِ رَا زُهَّاءٌ مَخْفَةٌ آسَمَانُها وَحَنَّامٌ جَعْلَهُ مِنْ بَيْنِ بِهِ وَأَسْمُعْ مَالِمُهُ مِنْ ذُوْنِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لَا يُشَرَّكُ فِي حَكِيَّةِ أَحَدٍ (١٢٨) وَمِمَّ شَنَّدَ وَكَسْنُ نَیَسَتُ بِجِزَاء وَبَرْنَدَانَ اِسْتِيَدادٍ وَوَشْرِيكُمْ يَكُنْدُرُ حَكْمً خَوَدَيْسِیٌٌ.
گریدن
و هرگاه شما اتفاقاً، گفتند انشاء الله را فراموش نمودید (و بعداً به خاطر انام آمد) پس (فوراً آن را گفتی، پروردگار خود را یاد گردیدی، و این را هم) گویید که امیدوارم، پروردگارم را (از نظر دلایل نبیوت) از این (قضه) هم، راه نزدیکتری نشان دهد، (با این مطلب که) شما جهت امتحان نبیوت من داستان اصحاب کهف و غیره را پرسیدید، و خداوند به وسیله وحی مرا رهمنم شد، و به شما اطمینان داد، اما حق این است که سوال و جواب این داستانها، نمی‌توانند برای اثبات نبیوت، دلیل پژرگی باشدند. این کار را غیر از پیامبر، کسی که از توازیج جهان، اطلاعات بیشتری در دست داشته باشد، هم می‌تواند انجام دهد، ولی خداوند متعال برای اثبات نبیوت من دلایلی قطعی تر از این و معجزاتی عنايت فرموده است، که خود قرآن مجدد از آن جمله است، که اگر دست به دست هم دهدن نمی‌توانند مانند یک آیه آن را بیاورند.

علاوه بر این (از زمان حضرت آدم غفلت) گرفته تا قیامت وقایعی به وسیله وحی به من اطلاع داده، شده است که به نسبت واقعه اصحاب کهف و ذو القرنین خلیلی بسیار است و کسی هم آنها را بعدون و حی نمی‌توانند دریابد، خلاصه این که شما وقایع اصحاب کهف و ذو القرنین را شگفت آور قرار داده، برای امتحان نبیوت من در سوال و جواب تقیم داشتید، ولی خداوند متعال از این علوم چیره‌های عجب‌تری به من عنايت نموده است و (چنان که آنها در بعد اصحاب کهف اختلاف دارند، همچنین در مدت به خواب رفتان آنان هم، اختلاف شدیدی در میان بود، که ما در این باره حقیقت امر را روشین می‌سازیم که آنها در غار خود (به حالش خواب) تا سیصد و نه سال مانندند و اگر با شنیدن این حقیقت، باز هم اختلاف می‌کنند پس) به...
آنها بگویید که خداوند متعال مدّت (به خواب بودن) آنها را (از شما) بهتر می‌داند، (لذا آنچه او نشان داده است همان صحیح است، و نسبت به این واقعه چه خصوصیتی وجود دارد، شأن او تعالی از این قرار است که) علم غیب همه آسمانها و زمین از آن اوتست، و او بینا و شنوایت، و برای آنها غیر از خدا هیچ حمایت کننده‌ای نیست و خداوند کسی را در حکم خود شريك نمی‌گردداند، (خلاصه این که نه کسی مزاحم اوتست و نه شريك او، پس از مخالفت این ذات عظیم باید بروا داشت).

معارف و مسائل

با چهار آیه‌ای فوق الذکر قضیه اصحاب کهف به پایان می‌رسد که در دو آیه نخست از آنها به رسول خدا یعنی امام و تلقین گردیده است، که اگر نسبت به انجام دادن کاری در آینده و عده و قراری گذشت به این دهته همراهان آن و عده، کلمه «انشاء الله» را ذکر کنید، زیرا حال آینده را کسی نمی‌داند که آیا زندگی می‌ماند یا خیر؟ و اگر زندگی بماند آیا می‌تواند این کار را انجام دهد یا خیر؟ لذا مؤمن هم باید در دل بر خدا اعتماد نماید، و به زبان نیز آن را اقرار کند که اگر به انجام کاری در روز آینده تسویه می‌گیرد، پس چنین بگویید که اگر خدا پخواهد این کار را فردا انجام خواهم داد، و معنای کلمه «انشاء الله» همین است.

در آیه سوم نسبت به آن بحث مختلف، داوری شده است که درباره زمان و تاریخ اصحاب کهف آرای مردم با هم مختلف بودند، و اقوال یهود و نصاری زمان فعلی، هم با هم اختلاف داشتند، یعنی درباره مدت در خواب بودن آنها، در این آیه نشان داده شد که سیصد و نه سال در خواب ماندند گویای این توضیحی است نسبت به آن اجمالی که در آغاز قضیه آمده بود «فرض بنا علی آذان‌هم در الکهف سنین عدا» سپس در جهارمین آیه به
اختلاف کنندگان تنیبیه گردید، که حقيقة حال را شما نمی دانید فقط آن
داتی آن را می دانند که دانای همهی امور غیبی آسمانها و زمین، و سمعی و
بصری است و مدتی سیصد و چهل سال که او بیان فرموده باید به آن اعتماد و
اطمینان کرد.

گفتند انشاء اللّه بر انجام کاری در آینده
در لباب از حضرت عبدالله بن عباس در خصوص شأن نزول دو آیهی
نخست چنین منقول است که وقتی اهل مگه طبق تعالیم یهود، از
 رسول خدا در خصوص قصهی اصحاب کهف و غیره، سؤال کردند،
آن جناب به آنها و عده فرمود که فردا جواب خواهم داد، و انشاء اللّه
نکفت، به مقربان بارگاه، بر یک‌چک ترين کو تاها، تنیبیه داده می شود، بنابراین
تا پانزده روز تا و حی قطع شد و آن حضرت بسیار بریشان شد، مشرکین
مگه فرضت یافتند که بخندند و تمسخر کند، و پس از وقته، پانزده روز
پاسخ به سوالات داری این سوره توأم با این دو آیه جهت رهنمایی، نازل
گردد که اگر در آینده نسبت به کاری که می خواهی و عده بدهی، پس با
گفتند انشاء اللّه و عده بده؛ زیرا هرکار بر اراده و مشیت خدا موقوف است، و
این دو آیه در پایان قصه اصحاب کهف آوردند.

مسئله = از این آیه یکی این موضوع استنباط گردد که در چنین صورتی
انشاء اللّه گفتند مستحب است، دوم این معلوم می گردد که اگر گفتند این کلمه
فراموش شود هرگاه به یاد او آید باید آن را بگویید، این حکم در خصوص
آن معامله و یزدی است که ایتات در شان آن نازل شده است، که هدف از
گفتند این کلمه تنها حصول تبرک و اقرار عبودیت است، تعلیق و مقرر نمودن
شرطی مقصود نمی باشد؛ لذا از این لازم نیست این آیه که در معاملات بیبع و شرایط
و معاهدات، شرط مقرر گردد، و مدار معاهده در نزد طرفین همان تقریر
شرط می‌باشد، در آنجا هم اگر به هنگام معاهده از تقریب شرط فراموش شد، بعداً که به یادش بیاید، بتواند هر شرطی که بخواهد مقرر نماید. در این مسئله فقیه‌ها با هم اختلاف دارند که تفاصل آن در کتب فوق آمده است، در آیه ۱۲۶ سوم که مدت خواب در غار سیصد و نه سال بیان گردیده است، از ظاهر و سیاق قرآن جنین مفهوم می‌گردد که این بیان مدت از جانب حق تعالی است، این کثیر فرموده است که قول جمهور مفسیرین از سلف و خلف این است، و ابوهبان و قربان و غیره هم همین را اختیار فرموده‌اند، اما از حضرت قتادة و غیره در این باره قول دیگری جنین هم نقل شده است، که این قول سیصد و نه هم قول بعضی از همان اختلاف کندگان است و قول خداوندی فقط همان است که در آخر ذکر گردیده است. «الله اعلم بما لينوا» زیرا که اگر قول قبلی تعیین سیصد و نه کلام الیه می‌بود، پس بعد از آن گفتند «الله اعلم بما لينوا» معنای ندارد، ولی جمعه مفسیرین فرموده‌اند که هر دو جمله، کلام الیه می‌باشد، که در نخستین حقيقة واقعه بیان شده، و در دومی هشداری است به اختلاف کندگان، که وقتی از طرف خداوند متعال مدت بیان گردید، تسليم نمودن آن ضروری است، و اوست دانا و مخالفت با آن، با استناد به تخمين و گمان بی‌عقلی است.

در اینجا این سوال بی‌پدید آمده است که قرآن چگونه در بیان مدت، نخست سیصد سال ذکر نموده است پس از آن اضافه شدن نه را بر سیصد بیان کرد، در بدیو امر نفورمود که سیصد و نه، علت آن را مفسیرین جنین نوشته‌اند که چون در میان یهود و نصاری سال شمسی رایج بود و با آن حساب سیصد سال می‌شود و در اسلام سال قمری رایج است که با این حساب بر هر صد سال سه سال اضافه می‌شود، لذا بر سیصد سال شمسی مطابق حساب قمری نه سال اضافه می‌گردد، برای توضیح امتیاز این در حساب، به این عنوان نطبیعه گردید.
سؤال دیگری که ایجاد می‌شود این است که درباره اصحاب کهف در زمان خود آنان و سپس در زمان آن حضرت یهود و نصاری با هم نسبت به دو امر اختلاف داشتند، یکی تعداد اصحاب کهف و دیگری مدت خواب آنان در غار را می‌دانست. که قرآن هر دو مورد را بیان نمود، مگر با این فرق، که تعداد آنها را در الفاظ صریح بیان نفرمود، البته به این اشاره شده است که قول صحیح را رد نمود، و عینین مدت خواب را در قالب الفاظ صاف و صریح نشان داده‌اند (و لنوزا در کهفهم ثلاث مائیت سنين و ازادنوا تسعا) به عنوان این که قرآن، با این اسلوب خویش بدنی جهت اشارة نمود که بحث از تعداد، کاملاً جیباست، و هیچ مسئله دینی یا دینی، به آن متعلق نیست، البته برخلاف عادت انسانی که تا مدتی دراز به خواب ماندن و بدون گذا صحیح و سالم بودن و پس از این مدت صحیح و تندرست بیلند شدن و نشستن، شبیه به حشر و نشر است که می‌توان از آن بر مسئله قیامت و آخرت استدلال نمود، لذا آن را به صراحت بیان نمود.

کسانی که منکر معجزات و خوارق عادات یا حداقل از اعتراضات مستشرقین یهود و نصاری اروموز مرعوب شده‌اند، و به تأویل در آنها عادت پیدا کردند، آنها هم در این آیه با انتقای تفسیر حضرت قتاده مدت سیصد و نه سال را قول می‌روده‌اند مانند آن زمان قرار داده می‌خواهند آن را رد نمایند، اما متجزه این موضوع نشان دهنده که در جملات ابتدا یا قرآن که لفظ سنین عدداد آمده، نمی‌توان آن را به غیر از قول خدا قول دیگر قرار داد، و برای ثبوت کرامت و خرق عادات، هرچیز قوی‌تر کافی است، که کسی چنین سال در حال خواب بماند، و سپس صحیح و سالم زنده بیلند شده بشنیدن، و الله اعلم

و این مسئله ای اولیه از کتاب‌های زیکه لا مبتنی لباس‌لایه‌ی، و بیشان آنچه وحی‌شهده بتو از کتاب پرویدگار، وكسی نبیل کنده سخنان او نیست.
وَلَنْ تَحْدِثَ مِنْ ذَٰلِكَ أُمَّةٌ مَّتَّعًا (۲۷) وَاصْرَىٰ نَفْسَكَ مَعَ أَءِذٍٰنَ يَدْعُونَ وَنَسِمِيُّ بَيْنَ تَوْهَبَ جَزَا وَيَتْنَاهِيَةٌ. وَنَكِهِدَار خُودٍ رَبُّكَ كَمِي حَوْنَدَ رَبِّهِمُ بِالْغَفْرُ وَلَعِينُ يُرِيدُونَ وَجَهَّهُ وَلَوْ لَمْ تَتْعَذَّ عَيْنَاهُ عَنْهُمُ بَوْرُ دَارُ خَوْدٍ رَبِّهِ صَبِيحٌ وَشَامٌ طَالُبٍ رَوْى أَوْ هَيْسَتْنَ وَنَدوُنَ جَسَدَهُ تَأْتِيَ رَبُّهُ كَافِرًا ذَٰلِكَ تُرِيدُ زَيَّتُهُ الْحَيْوَةُ الدُّنْيَا وَلَرَّتْعَمَ مَنْ أُغْفِلْنَ قَلْبُهُ عَنْ ذَٰكِرَةٍ نَّتَالِشُ رَوْنِدٌ دُنْيَا وَإِطَاعَتُ نَكِئُ إِزَّ كَسِيَّةٍ مَا دَرَغَتْ انتَذَا إِيَّمَ دَلْ أُرَازَ يَداَذُو حَذَلُ وَأَتَبَعَ هُوَوُ يَكَانُ أَمْرًا فُرُطًا (۲۸) وَقُلْ أَلَيْنَ أَحْقُقُ مِنْ رَبِّكَمُ وَافْتَنَوْنَا بِخُواهَشٍ خَوْدٍ وَهَثْسَ كَارَا تَجاوَزَ ارْحَدَ بَعْضُ حَسَنٍ خَصَ ارْجَانِ بَوْرُ دَارَتْ فَقَنْ شَآءَ قَلِلَتَا مِنْ شَآءِ قَلِيِّلُكُفَّرُ إِنَّا أَعْطَنَنَا لِلْمُلْمَعِينَ هِرْكُسُ مِنْ خَوْدٍ قُبلَ كَانَ وَهْرُ كَسِيَّ مِنْ خَوْدٍ قِبْولَ نَكِئَتُنَا مَآ أُمَاهَةُ كَرَاهَ كَرَاهُمْ إِنَّ نَآرًا أَحَاطَ بُّهْـمُ وَرَادِقَ فِيهَا وَإِنْ يَشْتَغِيطُوْنَا يَعْثَرُوْنَ بِمَا كَالْمُهَلِّ إِنْ أَنْتُ أَخْلَصُ أَيْنَ ذِّئْنَ أَمَّنَوْكَ كِرْدَنَوْكُمُ وَكَبْرِيَ كُنْدَوْهُوَارَا حَجِبُ أَشْبَمِيِّدَنَا إِسْتَ وَجُهٌ آمُرَائمَ إِسْتَ هَيْنَا قَنْتِكَ كَبْرِيَ كُنْدَوْهُوَارَا وَعَمِلُوا الْصَّالِحَاتِ إِنَّا لَا نَضِيعُ أَجْرًا مِنْ أَحْسُنِ عَمَلٍ (۳۵) أَوْ أَنْيَكُ لَهُمْ وَإِنِّجَمَ دَاوُدَنَ نَكِئَ، ضَبَعْ نَمَىٰ كَمِئَتُ مِزْدَ كَسِيٍّ رَكَّ كَارِنِيْكَ كَرَاهُ، قُرَىٰ إِيٍّ هَسْتَ جِنْتَانُ عَدُونَ تَجْرِي مِنْ تَخْتَحُّهُمُ الْأَنْهَارُ وَيَجْذَلُونَ فِيهَا مِنْ أَسَارٍ مِنَ ذَهَبٍ فِهَا بِعَجِيَّةٍ أَقَامَتُ جَارِيٍّ مِنْ حَاوْنَدٍ مِنْ شَوَاَنَدٍ شَوَانَدُ مِنْ أَرْنَهَازِ النَّغَوَهَاءِ طَلَا وَيَلْبِسُونَ نَشَابًا خَضْرًا مِنْ سَنَدِسِ وَأَشْبَرُ مِتَكَنِّنُ فِيهَا عَلَى الأَرَائِكُ وَمَىٰ وَوَشَّنَ لِبَاسٍ سَبِيْلٌ نَازِك وَسَطِبَارٌ إِبْرِيْشَ تَكُيَّٰ كَانُ دَرَآ أَنْ بِرَ تَخْتَهَا
نفع الثواب و حسنات مرتقبة (۶۱)

چه پاداش خوبی است و چه آرام خوبی است.

خلاصهی تفسیر

و (کار شما فقط همین است که) آنچه به وسیله‌ی وحی از کتاب بروندگارت به تو می‌رسد آن را (بر مدرم) بخوان (و بیش از این در این فکر نباش که اگر مردمان بزرگی مخالف دین باشنند، پیشرفت آن چگونه ممکن است؟ زیرا خود خداوند به آن و عده‌ی داده است) سخنان (یعنی وعده‌های او را) نمی‌تواند تبدیل نماید (یعنی اگر همهی مخالفین جهان، با هم شوند، نمی‌توانند جلوی خدا را بگیرند، که وعده‌ی خود را ایفا نکنند، اگرچه خود خداوند متعال بر تبدیل تواناست، ولی از تبادلی ایجاد نخواهد کرد) و (اگر شما برای دلجویی این مردمان بزرگ، چنین روشنی اتخاذ نمودید که احكام الهی متروک گردد، پس) شما غیر از خدا، هیچ پناه‌گاهی نخواهید یافت (اگرچه ترک احكام الهی از رسول خدا به بالا شرعت محال است، در اینجا به خاطر مبایله و تأکید به صورت فرضی محال، چنین گفته شد) و (چنانکه بیش متوصیه شده است که از امیران و رؤسای کفار مستغنی باشد، به این امر نیز توصیه شده‌اید که بر حال فقیران مسلمین توجه بیشتری نباید، پس) شما خود را (در نشستن) با کسانی مقید کنید که صلح و شام (همیشه) عبادت بروندگار خود را فقط به خاطر رضایوبی انجام می‌دهند و (هیچ غرض دنیوی ندارند) و در فکر رونق زندگی دنیا جشن‌هایی (یعنی توجهات) شما از اینها تجاوز نکنند، (مراد از خیال رونق دنیا) این است که اگر روسا ایمان بیاورند، رونق اسلام اضافه می‌شود، در این آیه نشان داده شد که رونق اسلام از مال و متعاقی آن افزایش نمی‌یابد، بلکه از اخلاص و اطاعت افزایش می‌یابد که اگر آن در فقیران و
مساکین یافته بشود، باز هم از آن بر رونق اسلام اضافه خواهد شد.
و سخن کسانی را (در خصوص رانند غرببان از مجلس) که مدعی شان
را از یاد خوود (در سرزای عنادشان) غافل کرده ایم و آنها در اتباع
خواهش های خوود قرار گرفته و این حالتشان (پیروی از هواهای نفس) از حد
گذشته است، قبول نکنید، و شما (آشکارا به این رؤسای کفار) بگویید، که
(این دین) حق از طرف پروردگار شما (آمده) است، پس هر کسی که دلش
می خواهد، ایمان بیاورد، و هر کسی که دلش می خواهد کافر باقی بماند،
(هیچ نفع و ضرری به ما نمی رسد، بلكه نفع و ضرر به خود او بر می گردد، و
پیان آن این است، که) یقیناً ما برای چنین ظالمانی آتش (دور خز) را آماده
ساخته ایم، که سرآبرده های آن، آنها را احاطه کرده اند (یعنی سرآبرده های
آن هم از آتش می باشد چنان که در حديث آمده است که این‌ها از آن احاطه
می توانند بیرون یا بایند) و اگر (از تشنجی) فریاد کنند، پس آبی به فریادشان
می رسد (در صورت مکروه و بودن) مانند روغن که به ته نشین می باشد، و چنان
به شدت گرم می شود که همین که به نزدیکی آنها بیاوردند) چهره‌ها را بریان
کنند (تاجی که پوست صورت زابل شده، می ریزد، کما جاء فی الحدید)
چه آب بیدی می باشد (و آن دور خز هم) چه جای بیدی است (ابن ضرر عدم
ایمان بود، و نفع ایمان آوردن، این است که) یقیناً کسانی که ایمان آورند و
کارهای شایسته انجام دادند، پس ما اجر چنین اشخاصی را ضایع نخواهم
کرد، و برای ایشان است با غه‌ای جاویدان، که در زیر (مساکن) آنها جویها
جاری می شوند، و به آنها در آنجا «النگوی» طلا پوشانده می شود، و
لباس‌های سبز رنگ از ابریشم‌های نازک و سنتر می پوشند (و) در آنجا بر
تخته تکه زده می نشینند، چه باداش خویی است و (جزت) چه جای
خویی است.
معارف و مسائل

آداب ویژه دعوت و تبلیغ

"واصبر نفسک" در شان نزول این آیه چندین واقعه ذکر شده است، امکان دارد که همه آنها سبب نزول آن قرار گیرند، با گوی تقل کرده است که عیسی ابی حسن فزاري، رئیس مکه در خدمت آن حضرت حاضر شد و حضرت سلمان فارسی که یکی از فقرا صاحب بو در محضر نشسته بود، لباسش کهنه و هشیت قفیرتهای داشت، و عاشق تا فقیر دیگر مانند او هم، در جمع حضور داشتند، عیسی گفت: که از آمدن ما و صحبت کردن با شما اینها منافع هستند، ما نمی‌توانیم در کنار چنان اشخاصی خسته حال، بنشینیم، شما اینها را از کنار خود برانید، یا حداقل برای ما مجلس‌گاهانهای ترتیب دهید، و برای آنان جایی جدایانه تهیه بپنید.

ابن مردوخی به روایت این عباس نقل کرده است که کامیان خلف حمجنگی به رسول خدا، چنان مشورت داد که شما مسلمانان فقیر و غرب و شکسته حال را در نزد خود نگهداری تنکید، بلکه سرداران مکه و قربش را با خود نزدیک کنید، اگر ایشان دین تو را بی‌پرند دین پیشرفته و خواهند نمود.

بر این گونه وقایع این آیه نازل گردید، و در آن از پذیرش این مشورت آن حضرت می‌شیداً منع گردید، تنها بر این اکتفا نشد که آنها را از مجلس خود مران، بلکه دستور رسیدن که "واصبر نفسک" یعنی (نفس خود را همراه با آنان بند کن). مفهوم آن این است که گاهی از آنان جدا مبایش، بلکه مراد این است که تعلقات و توجهات، همه با آنها وابسته شوند، و معاملات با مشورت آنها باید انجام گیرند، و به کمک و اعانه، آنها باید کار کرد و حکمت و علت آن در این الافاظ چنین بیان شده است، که ایشان صبح و شام در هر حال خدادا را می‌خوانند، و او را پاد می‌کنند، و اعمال‌اشان فقط برای
رضای جویی خداست، و همه‌ی این احوال چیزهایی هستند که جلب کننده‌ی نصرت و کمک خدا می‌باشند، مدد خدا شامل جنین اشخاصی می‌باشد، که از کس ترسند، سرانجام آنها به فتح و نصرت نایل خواهند آمد.

و علت ممانعت از پذیرش شیوه رؤسای قریش هم در آخر آیه‌ای آمده است، که قلوب آنها از یاد خدا غافل می‌باشند، و همه‌ی کارهای آنها تابع خواهش‌ها، نمسانی آنها هستند، و این احوال رحمت و نصرت خداوندی را دورتر می‌کنند.

در اینجا می‌تواند این سوال پدید آید که این مشورت آنها قابل عمل بود، که برای آنها مجلس جداگانه‌ای برگزار می‌گردد، تا که در تبلیغ دعوت شان به اسلام و پذیرش آن مشورتی ایشان آن را، سهولت حاصل می‌شود. اما در این گونه تقسیم‌بندی اعزا بخصوص به آن سرماهی داران سرکش تعلق می‌گرفت، و از آن، مسلمانان قدری دل شکسته شده، حوصله شان به سر می‌آمد، خداوند متعال آن را نپسندید، و این را اصول دعوت و تبلیغ قرار داده، که در آن هیچ کس، هیچ‌گونه امتیازی نباید داشته باشد. و لله اعلم.

زيور برای اهل جنت

یحلمون فيها» در این آیه آمده است که مردان اهل جنّت هم النگوی طلا پوشارده می‌شوند، بر این می‌تواند این سوال پیش آید که پوشیدن زیور نه برای مردان زیبا است و نه جمال و زینت دارد، و اگر در جنّت النگو پوشارده می‌شوند، این آنها را بدلیخ می‌کند، جواب این است که زینت و جمال تابع عرف است، چیزی که در یک کشور و منطقه موجب زینت و جمال نشود، بهسا اوقات در کشورها و مناطق دیگر، موجب نفرت قرار می‌گیرد، و همچنین بر عکس آن هم، می‌باشد، لذا در عصری چیزی زینت
قرار می‌گیرد، و در عصر و زمان دیگر عیب می‌باشد، در جنت زیور و لباس ابریشم برای مردان، زینت و جمال، تصنوّر می‌شود، لذا در آنجا هیچ کس آنها را از دیده‌ای عیب نمی‌گردد، این‌نها قانون رابطه که در اینجا برای مردان زیور طلا، حتی انگشتر و بند ساعت طلا‌یی هم جایز نیست، و همچنین لباس ابریشم نیز برای مردان جایز نیست، و در جنت این قانون حاکم نیست، و آن از همه این جهان، عالم جداگانه است که نمی‌توان هیچ چیز آن را بر دنیا قیاس کرد.

و اضافت یا هم متلا ۳۱۷ جعلناً از جِن‌تین‌ها جئت‌تینیِ مِنِ آغُناب و حققنا ۳۱۷، و یکان کن برایشان مثل دو مرد را که کردیم برای یکی از آنها دو باغ از اینکور، و یوپاشیدم ۳۳۸ کُلّنا الجِنت‌تینَا آنَتَ اَکْلِلِها و برآنها با درخت خسما و گذشتم در وسط آنها مزرعه، و هر دو باغ می‌دهم سیوه خود را، و لم تَظُنم مِنْه شَنِئَا و فِجَزْنا خَلْاهَا مَهْرَا ۳۲۱ و کَانَ ۳۲۱ لَهُ مَرْ فَقْفَلَ کم نمی‌کنند از آن چیزی، و جئاری کردیم در وسط آنها جو، و رسته به امرو، پس گفت لصاحِی و هَوْءُ يَجُوُّورَ آنَا أَكْثَر مِنْک مَالا و أَعْرُ نُفَرَا ۳۲۲ به‌همراه بوقتی که‌کو فَکْتَگو‌بردخت، مینسبه‌ه‌نبی‌بسترمال دارم، ونفرانتم‌غالب‌ترند.

و دخلِ جئتِها و هوَ ظالم لْنَقَسِه قال مَا أْنَ ان تَبَیه هَذِهِ أَبْدَا ۳۲۳ ووارد باع‌ش‌د، واو بدی‌کردن برون‌کس خود، فک‌چگانه نمی‌کنیم که خرگ وگرفت این باگ‌تا ابید.

وْمَا أَظْنُ السَاعَةُ قَتْمَانَةٌ و لَمْ يَرْدَدَهُ إِلَى رَبِّ و خیال‌نمی‌کنیم که قیامت قاثیم‌گردد. و اگر برگردانیده شوم مبنی به سوی پرور‌دوگردم، لاجبد خطران‌می‌باشدِ۳۲۴ فَالِ لِه صَاحِبَه و هوُ يَجُوُّورَ أَكْفَرَت دران‌یار‌سیده به‌هترِخواهم‌یافته‌گفت‌ها، دومی وقتی به‌کُن‌گو پرداخت‌باراو، آیام‌نک‌شدی.
بَلَدَيْ خَلَفَكُمْ مِنْ نَظَرْبِيْنِ مِمْنَّ نَفْطٍ ثُمَّ سُوِّيَكُ رَجْلَاهُ (٣٧) لِكُنَا
بِهِ كَسِيَّةُ كَأَفْرُيدَ نُزَا إِلَى خَاكَ، بِلَإِ فَقَطُهُ، سَبِسُ بِرَأْبِي كَرَدْ تَرِ مَرْدِي، بِلَأَ مِنْ خَيْرِيْنِ مِمْكَ
هوُ الْحَمْرُ وَ لَا أَشْرَكُ بِرَبِّي أَحْدَاهُ (٣٨) وَ لَوْ أَذَّنَ أَذْنَتْ جَنْتِكَ
هُمْ خُدُصُوْسُ بِرَوْدُدَائِمِ مِمْ مِرْكَانِيْنِ بِرُوْدُدَائِمِ مُسِرِّكِهِ بِرُوْدُدَائِمِكَ/وَقَتْيَ كُوْرَدَبَاءِ شَمْشِيْنُ
قُلْتُ مَآ شَآءَ اللَّهُ لَا قُوَّةٌ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تُكَرَّ أَنَا
جَوْانِقْتِي أَيْنَّعَبْلَاءِ خُدَاءِ مِيْنَا بَايَشِ، نِسْئُ قَدَرَتِ مُكْرَانَيْنِ خُدَاءِهِ، وَأَكَ مَيْنَا بَايَشِ
أُلْقِي مَنْ مُنْكُ مَالاً وَ وَلَدًا (٣٩) قَعِسُ زَِّبَيْنَ أَنْ يُؤْتُنِيْنَ خَيْرًا مِنْ جَنْتِيْنِ وَ
مِن كَتَرَمْ إِلَّا نَارٍ مِمْ مِنْ مَيْتِيْنِ، فَقَصْيَ صَعِيدًا زَلْقَةٍ (٤٠) أَوْ يُصْيَعَ
بَفْرَصَتْ بَنِي أَمَيْلَ مِمْنَ مِنْ أَسْمَّا، بِسْ بَايَشْ بِهِ وَقْتُ صَيْحُ مِيْنَا صَافٍ، يَا بَايَشُ وَقْتُ صَيْحُ
مَاَوَّلَا قُوْرَ أَ وَلَّ بُسْطَتْ يَعَنَّهُ لَهُ طَلْبًا (٤١) وَأَحَيْنَ يَقُرِّرُ
أَبَيْنَ خَشْكَ بَايَشُ. بِسْ نَوْانِي بِيَاوِي يَا بَايَشُ نَهُانِهِ. وَفَرَجَفَتْ شَدْ هُمَهُ مَيْنَا 
فَقَصَيْنَ يَقُلُّنَ كَفْيَيْنَ عَلِيّ مَا أَنْفِقَ فِيّهَا وَ هُيّ حَاوَيْةً عَلَّ مُعَوِّيْهَا
بِسْ بَايَشِ مَالَادَ دُوْ دَشْ خَرَابُرَآنِيْنُ صَرْفُكَدَهُ دَرْان، وَأَنْ سَاقُفُتُهُ مُيْنَا سَقْفُخَودُ
وَ يَقُولُ يَا بَايَشُ بَيْنِيْنَ لَمْ أَشْرَكُ بِرَبِّي أَحْدَاهُ (٤٢) وَ لَمْ نَكْنَ لَهُ فَيْنَا يَنْصُروُنَا
وَقَتْفُ كَاشْكَا شَرِيْكُ لَمْ يَرُنِّيْنِ بِرُوْدُدُائِمِ بِرُوْدُدُائِمِ كَسَيْنُ. وَ نَيْدُوُوْنُ أَوْ كَاشْكَا كَسَيْنُ أَوْ رَأِيْنُ
مِنْ ذُوُّ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنْتَصِيْنَا (٤٣) هُنَّ كُلفُ مَلَائِكُ اللَّهِ الْخَقِّ هُوَ خَيْرُ
بِهِ جَزَى اللَّهُ وَ دَوَّنَا تَوَانِسَكَهُ انتِقَامًا وَ كَيْثَرًا وَ وَ نَفَاحَ يَا بَايَشُ انتِقَامًا، وَرَأَيْنُ
نَوَابَاً وَ خَيْرُ عَفْيًا (٤٤)
وَخَوْبَلَ يَا بَايَشُ انتِقَامًا وَ.
خلاصهی تفسیر
و شما (برای اظهار بی ناتی دنیا و پایداری آخیرت) حال دو شخص را
(که با هم دوستی با رسته خویشاندی داشتند) بیان کنید (تا که خیال کفار
باطل شده و مسلمانان تسُلی گردید) به یکی از آن دو شخص (که بی دین بود)
ما دو باغ انگور داده بودیم و آن هر دو (باغ) را به درخت خرما پوشاندیه
بودیم و در میان آن دو (باغ) را مزرعه قرار داده بودیم (و) آن هر دو باغ
کاملًا میوه خود را می دادند و در میوه هیچ کدام کوچکترین کسری حاصل
نمی شد (برخلاف عموم باغها که گاهی در یک درخت و گاهی در تمام باغ
در یک سال میوه کم می گردید) و در میان آن دو (باغ) جویی جاری کردند
بودیم و برای آن شخص و سایل دیگر ثروت هم بود (روزی) با رفیق
(دیگر) خود در ضمن صحبتهای دیگر گفت: من در مال هم از تو بیشترم و
مجمع من هم غالب است (مطلب این بود که تو رهیمه مرا باتل و ناپسندیده
در نزد خداوند تلقی می کنی، پس تو بنگر که کدام یک بهتر است! اگر ادعای
تو صحیح می بود، پس باید معامله بر عكس می شد؛ زیرا هیچ کس دشمن را
نمی نوازد و به دوست ضرر نمی رساند) و (اين رفتگش را برداشته) برد
خود به جرم (کفر) مرتكب شده، به باغ خود داخل گشته (و) گفت به نظر
من نمی رسد که این باغ (در حیات من) گاهی از بین برود (از این معلوم شد که
او به وجود قدرت خدا بر هر چیز، قابل نبود، فقط به اسباب ظاهر حفظ،
نظر انداخته چنین گفت* و (همچنین) از گم گمان نمی گرم که قیامت بیاید و
اگر (به فرض محال قیامت هم بیاید، و) من به نزد پروتردگارم احضار شوم
(جنان که تو عقیده داری) لزوماً از این باغ خیلی جای بهتری به من می رسید؛
زيرا که بهترین جنّت را نسبت به دنیا تو اقرار می نمایی و این را هم
یم پذیری که جنّت از آن مقبلان خداست، پس آثار و علامت های محبوبات
بنده را در دنیا هم مشاهده کردی، پس اگر من به بارگاه خدا مقبول نمی بودم،
پس چگونه این باعث‌ها به من می‌رسید، لذا طبق اقرار و تسليم تو هم، در آن‌جا
باغ‌هایی بهتر از اینجا به من خواهد رسید، با شنیدن این گفته‌ها او) رفیقش (که فردی متین و غیربود در پاسخ گفت: آیا تو (با اتفاقه توحید و قیامت به آن ذات (باک) کفر می‌ورزی که تو را (اوّل) از خاک (که ماده بعید تو باشد، توسط آدم تغییر) آفرید، سپس (تو را) از نقطه (که ماده قریب تو هست در رحم مادر بیدا کرد) باز تو را انسان صحیح و سالم آفرید
(و با وجود این هم تو توحید و قیامت را انسان کفر می‌کنی، پس چنان کن). اما از معقلتم که (حداکثر متعال) پرون‌گری (حقيقی) من است. و من
کسی را با او شریک قرار نمی‌دهم (و وقتی که توحید و قدرت مطلق او بر
هر چیز ثابت است و در نتیجه به آن، این چندان بعید نیست، که تمام وسایل
و اسباب ترکی و حفظ باعث او عفاف و محترم بمانند، و باعث بر او برود،
لذا بر تو لازم بود که نظر بر مسبب الاسباب بدوی (پس وقتی که تو وارد
باغ شدی، چرا نگفتی که آنچه خواست خدا باشد همان خواهد شد، (و)
بدون مدد خداوند (در هیچ چیز) هیچ نتائی وجود ندارد، (تا وقتی که
خدا باعث این باعث برقرار می‌ماند و هر وقت او باعث و باعث و بیراپ می‌گردد)
اگر تو مرا در مال و ولادت‌ها از خود کمتر می‌بينی، (از این، به این اندیشه ناباش،
که میدان صاف شده باقی بماند، یا از آن، آب آن (که در جویها جریان
دارد) کاملاً به داخل (زمن) فرو رفته (خشک) باشد، باز تو نتوانی برای
(برون اوردن) آن (باز دوم) تلاش کنی، (در اینجا آن رفیق متین به همراه
بی دین خود، نسبت به باعث پاسخ داد، اما متعلق به ولادت پاسخ نگفت. شاید
علت این باشد که کفوت اولاد هنگامی خوب دانسته می‌شد، که برای
بپورش آن، مالی باشد و اگر نه برعکس، آن و بلال جان قرار می‌گیرد، حاصل این که به سبب عقیده‌ی بدنی به تو، خدا به تو، در دنیا ثروت و مال داد، و تو آن را علامت مقبولیت خویش پنداری، و می‌اگه سبب این که ثروت ندادار، غیرمقبول تصور نمودی، پس ثروت و مال را مدار مقبولیتی عند الله قرار دادن، فیّب بر زرگ و استهبانی است، بپوردرگر جهان نعمت‌های دنیوی را به مار و کنز و گرگ و بی‌گانه، به همه می‌دهد، مدادی اصلی مقبولیت بر نعمت‌های اخروی است، که برای همیشه باقی و پایدار می‌مانند، و نعیم‌های دنیوی همه زوال پذیرند.

و (پس از این گفتگو، جنین افقات افتاده‌که) آفتی به تمام وسایل او احاطه نمود، و دسته‌ای خود را بر آنچه در باغ نزدیک کرده بود، بر یک‌دیگر مالیدی، و آن باغ بر یک‌دیگر خود ساقط شده بود، و گذشت ای کاشی‌من، کسی را با پوردرگارش شریک قرار نمی‌دادم، (از این معلوم شد که) از آمدن آفت در باغ، او بی‌پد که این و بی‌پد که این و بی‌پد در اثر کفر و شرک آمده است، اگر مرتب کفر نمی‌شد، او این‌شاید این آفت پدید نمی‌آمد، و اگر می‌آمد پس در عوض، پاداشی در آخرت می‌سخر می‌شد، اکنون در هر دو جهان خسرارت در خسارته است، اینا تنها به همین قدر تحسیر و تأسیف، ایمان او ثابت نمی‌گردد؛ زیرا این حسرت به سبب خسارته دنیوی است، در آینده تا وقتی که اقرار به توحید و قیامت ثابت نگردد، نمی‌توان او را مؤمن دانست) و نبود به نزد او چنین مجتمع که به جز خدا، ای راکمک کند (و ای بر مجمع و اولاد خود می‌نزنی، و آن هم خاتمه یافته) و نه خود او تنسته (از ما) انتقام بگیر، و کمک در چنین موقع کار خود خداست (و در آخرت هم) ثواب آن از همه بهتر است و (در دنیا هم) نتیجه آن از همه بهتر است (یعنی اگر مقبولان به ضرر مواجه شوند پس در هر دو جهان نمروی خویی به آنها می‌رسد، برخلاف کافر که کاملاً در خسارته واقع شده است).
معارف و مسائل
وكان له ثمر لفظ ثمر بر میوه درختان هم إطلاق می گویند، و مطلق مال و زر را نیز ثمره می گویند، که در اینجا از حضرت ابن عباس، مجاهد و قناده همین معنای دیومن منقول است. در قاسم‌الله است که لفظ ثمره بر میوه درختان و بر همه اموال و زر اطلاق می شود، تنها ندی ما، از جمله باغ و مزرعه نبود، بلکه طلا و نقره و سایر وسایل دیگر تعیین نیز بود. و الفاظ خود او که قرآن نقل فرموده که "اکثر مالا" نیز این مفهوم را می رساند. ما شاهد الله لا قوة الا بالله در شعب الايمان به روايت حضرت انس مذکور است که رسول خدا فرمود: هر کسی چیزی را بپیند که مورد پسنده قرار گیرد، اگر او این کلمه را بخواند که مسیح نبی نمی‌شود و هیچ چیزی به آن ضرر نخواهد رسانید. (یعنی آن چیز محبوب ای محفظ می‌ماند) و در بعضی روايات آمده که اگر کسی چیز پسنده‌ای را دید و این کلمه را خواند به آن نظر بد نمی رسد. حضرت قناده این لفظ را به مطلق عذاب تفسیر کرده است، و ابن عباس به آتش و بعضی به سنگ باران تفسیر کرده‌اند، سپس آنچه در قرآن آمده که "احیا بشر" در ظاهر مطلب این است که بر آن باعث و تمام اموال و زر و متح مزدگی او آفتنی افتاده، که همه آنها را از بین برده و قرآن صرحاً آفت ویژه‌ای را اسم نبرده است. و به ظاهر چنین معلوم می‌شود که آتش از آسمان آمده همه را سوخته است، چنان که تفسیر لفظ "حسبان" از حضرت ابن عباس به آتش منقول است. و الله اعلم
و ایا ضریب هال مسئول الحیوای دنیا کی کی ان زنانه می‌باشد.
و بیان کن برای انها مثال زندگی دنیای را یادآوری کنید که نازل کرده‌ایم آن را از آسمان فاختیز بی‌نبات از ارض فاصله‌هایی نشسته‌اند. تو را وکال و کسانی که به آن بپردازد تکه‌کن که می‌یوندید آن را بیابد.
پس آمیخته شد به آن سبزه نازمین پسرها و زنی‌ها که به هم تکه‌کن که می‌یوندید آن را بیابد.

پس آمیخته شد به آن سبزه نازمین پسرها و زنی‌ها که به هم تکه‌کن که می‌یوندید آن را بیابد.

او به هر چیز توانا مال و پس آمیخته شد به آن سبزه نازمین پسرها و زنی‌ها که به هم تکه‌کن که می‌یوندید آن را بیابد.

با بیان مانند نیکیان بهتر است در نرد پروردگار تو نظر ثواب و پهیم است از نظر توقیف.

و یا بیشتر ضریب الیمه ول تری ارض بازگردانه و حشره‌نامه.

روزی که روان سازی کره‌ها را و بینی تو زمین را ظاهر شده و جمع کرده بیاوریم آنها را.

فلم نگذور می‌نمهم اشه (۴۷) و عرض‌وا علی ویک صفحه که چند صفحه از نگذور.

پس نگذاریم از آنها یکی، و بناید در جلو پروردگار صف به صفت، آمیدید شما نزد ما که حفره‌کان کم‌اوالت مهره بین زعیم‌می‌الله،

همانگونه که آفریده به‌ودیم شما را نخستین بار، چنین نیست که شما سی‌گفتید.

تجریس لکم مؤیدی (۴۸) و وضع الکتاب فی تلویج می‌بینی مشرقین.

قرنی کتاب که به شما و فی قبیل هم شود‌نامه حساب وسی‌سی‌تین کبی‌کاران را برسان.

کی فیه و یقیلون یا ویلتنا ماله‌ایا الکتاب لا یغادر.

ازانجی درآن نوشته، و می‌گویند ایفای بر ویچ‌ها دارای این‌انه که فی‌گویانش‌ن‌نامه از آن

صویره‌ای ولا کبیره‌ای ولا آخذ‌ها ولا وجدوا ما عمل‌وا خاضرا ولا لا یظیم.

نه کوچک ونه بزرگ. که درآن نیامده باشد.

و می‌یناند آنچه کرده‌اند روبودن وظیفه‌نمی‌کند.
ربیک آخذ‏ا (۴۶) بروردگار توبرکسی.

خلاصه تفسیر

پیش از این، زندگی دنیوی و عدم پایداری و سایل آن را با امثال شخصی و جزئی بیان فرموده بود، اکنون باز همان‌مظمون با مثال عام و کلی توضیح داده می‌شود و شما به آن‌ها حالت زندگی دنیا را بیان نمایید، مانند آن است که ما از آسمان آب نازل کرده‌ایم، سپس (از آب) نباتات آن زمین کاملاً گنجان باشند، باز آن (پس از این) که سرسرز و ترو تازه بود خشک‌شده، ریزه ریزه، بگردد که باد آن را پر‌اند (همین است حالت دنیا که امور صورت و شادابی به نظر می‌رسد، و فردا از آن، نام و نشانی باقی نخواهد ماند) و خداوند متعلق بر هر چیز قدرت کامل دارد (وئی‌تی که بخواهد ایجاد می‌کند و آن پیشرفت حاصل می‌کند، و هر وقت بخواهد، فنا می‌کند و وقتی که حالت زندگی دنیا این است و) مال و ولادت روی حیات دنیا (و از توابع آن) هستند (پس خود مال و ولاد بیش از این سریع الزوال است).

و اعمال صالح که (برای همیشه) باقی مانندی است آن در نزد پروردگار تو (یعنی در آخرت نسبت به دنیا) از نظر ثواب هم (هزارها درجه) بهتر است و از نظر امید هم (هزارها درجه) بهتر است (یعنی امیدهایی که به اعمال صالح وابسته می‌باشد، در آخرت حتماً به‌آورده خواهد شد، و بیش از آنجنه تویع می‌رود، ثواب به دست می‌آید، به خلاف متاع دنیا که آن به در دنیا ارزوهای مردم براً ورده می‌شوند و نه در آخرت به آن احتمال می‌رود) و آن روز را باید بکرد که ما کوهرها را (از جای آنها) دور می‌کنیم، این در بدو امر می‌باشد، سپس آن‌ها ریزه ریزه می‌گردد و شما زمین‌را می‌بخند که یک میدان صاف افتاده است (زیرا که در آن چه کوهمی است، و چ
مکان و درختی باقی می‌ماند و ما همه‌ی آنها را (از قبیرها برانگیخته) در میدان حساب (جمع می‌کنیم) و از آنها کسی را هم فروگذار نمی‌کنیم (که در آنجا اورده نشود) و همه‌ی در جلو پرورده گرفته (یعنی در موقع حساب) برابر ایستاده پیش می‌گردند (این احتمال باقی نخواهد ماند که احتمال پیش دیگری پنهان گردد، و به کسی که منکر قیامت بودند گفته می‌شد که) بینینه سرانجام، به نزد ما، (دوبازه پیدا شده) آمید، چنان‌که ما شما را نخستین بار (یعنی در دنیا) آفریده بودیم، (امّا شما با وجود مشاهده نمودن آفرینش اول، به این آفرینش بار دوم قابل تشاد) بلکه شما چنان می‌پندشتید که ما برا ی (آفرینش دوباره) شما وقت مقرر نمی‌آوریم، و نامه‌اعمال (چه در دست راست و چه در دست چپ داده در جلو او پا) گذاشته‌می‌شد (چنان که در آیه ۱۲ سوره اسراء آمده است؛ و غذوز ليوم القيامة كتابا يلقاء منشورا) پس مجرّمین را لو شهید دید، که از آنچه در آن نوشته‌می‌باشد (مشاهده نموده از سزای آن) می‌ترسن و می‌گویند، وای بر بدنسنسی می‌که این نامه اعمال، حالت عجیبی دارد که نه کوچکترین گناهی را رها کرده و نه بزرگترین را که آن را نوشته، باشند و هر آنچه آنها در دنیا انجام داده بودند، همه‌ی آنها را (نوشته شده) موجود می‌یابند، و پرورده گرفته تر بر اینکه ظلم نمی‌کنند (که گناهی را بدون ارتباط بینویسد، یا نیکی را به متافق به شرایط انجام گرفته ننویسنده).

معارف و مسائل

و الباقیات الصلاحات» مسنود امام احمد و ابن حبان و حاکم به روایت حضرت ابو سعید خدری نقل کرده‌اند که رسول خدا فرموده است: «باقیات صلاحات» را بیش از بیش جمع کنید، عرض گردید که آنها چه چیزهایی هستند، آن جناب فرمود: «گفتند سبحان اللہ، لا اله الا اللہ،
الحمد لله، الله أكبر ولا حول ولا قوة إلا بالله». حاكم إين حديث را صحيح
فروعه: روايته: « سبحانه و تعالى، الحمد لله ولا البغي ولا الله إلا الله، واللهم
أكبر»، بإمامة صاحب حسن الفضلاء. وهم: مسلمون رأونا طبران و بأسره
رواية محترم عند بعض الممتنع روايته كردها است، وصحيح مسلم وفروعه
رواية محترم أبو حمزة والبكي، أين طبران كردها است، إين كلمه يعني سبحانه
الله، الحمد لله ولا البغي ولا الله، واللهم أكبر نزد من أين
أين كلمة: بر أنها طلوع ميا كنن، محبوب ترم است.
و حضرت حضرته فروعه أين: كه: لا حول ولا قوة إلا بالله» را بيشتر
بواحدة؛ زيرا إين نود و ببطور مهش حاصل را زابيل ميا آzersان، كه حداقل إينها
هم: يعني فكر و اندوه است، لذا حضرت إين عباس، عكر مه ومجاهد، لفظ
باقيات صالحة را در إين آية:チンب تفسير كردها كه مراد إين خواندن
إين كلمات است. و سعيد بن جبير، سروق و ابراهيم فروعه أين كه مراد إين
باقيات صالحة» نمازهار ننجعه ميا باند. 
و إين حضرت: إين عباس در رواية: ديكر آدة إين كه مراد از «باقيات
صالحات» در إين، مطلق اعمال صالحة أين كه كلمات مذكور و هم
نمازهار ننجعه و تمام اعمال نيك ديكر هم جزاء إينها باند، و هم إين
تفسير أين حضرت: قتادة هم منقول إين.
و متاح الفاظ قرا نيز همين إين، زيرا مفهوم لفظي إين الناظر همان
أعمال صالحة أين كه باند إين و اين واضح إين كه هم إين صالح در
نزا خذا و أين باقي و بايدار باند، إين جريج طبرإ و قريطية همين تفسير را
ترجيح دادإن. حضرت على كرم الله وجهه فروعه أين كه زراعت بر دو
قسام إين: زراعت دنيا، ميل و اولاد إين، و زراعت آخرى «باقيات

- مظهرري.
صحیحات هستند، حضرت حسن بصری فرموده است که «باقیات صحیحات» نیت و اراده‌ی نیک انسان می‌باشد که پذیرش اعمال نیک موقوف بر آن است.

و عبید بن عمر فرموده است که: «باقیات صحیحات» دختران نیک هستند که برای والدین خویش بزرگترین ذخیره‌ثواب می‌باشند، و بر آن روایتی از حضرت عائشه صدیقة دلالت می‌کند که آن حضرات نقل شده است که فرمود: من یکی از آن‌ها خود را دیدم، دستور رسیده که او را به جهان نبرند، زیرا دختران نیک او به او چسبیدند و شروع کردن به گریه و زاری و به بارگاه خدا فریاد کشیدند که خدا آنان در دنیا بر ما احسان بزرگی کرده و در تربیت ما زحمت زیادی کشیده است، خداوند متعال بر او رحم کرده و از سر نتصرای او در می‌گذرد.

و لقید جنت‌مونا کما خلقینکم اول مره در روز قیامت به همه خطاب می‌گردد که شما امرور به چنان ما چنان خالی دست بدون سایل و اسباب آمده‌اید که ما نخستین بار هنگام پیدا‌یش شما را افریده بودیم، در بخاری، مسلم و مرتضی به روایت این عبیس منقول است که روزی آن حضرات در خطبه‌ خویش فرمود: ای مردم در روز قیامت به درگاه پروردگار خویش پا بر همه و بدن برهنه، پا بیاده می‌ایستد و پیش از همه کسی که به لباس پوشانیده می‌شود، حضرت ابراهیم عليه السلام باشد، با سیدن این، حضرت عائشه صدیقه سوال کرد که یا رسول اللّه آیا همه مورد و زن برهنه می‌باشند؟ و به سوى یک‌دیگر نگاه می‌کنند! آن جناب فرمود: هر یکی در آن روز به چنان فکر و اندیشه‌ای گرفتن می‌شورد که فرصتی برای نگاه کردن به سوى یک‌دیگر نمی‌یابند و نگاه همه به سوى آسمان بلند می‌گردد.

قرطبه فرموده است که آن‌چه در بعضی از روایات آمده است که مردگان.
در برخی‌ها از کفن‌های خود ملباس شده، با هم‌دیگر ملاقات می‌کنند، منافی با این حدثی نیست؛ زیرا آن معامله قبر و برخی است و این معامله می‌دانه حشر و آن‌چه در بعضی از روایات دیگر احادیث آمده است که می‌بایست با همان لباس خود در میدان حشر می‌خزدند که در آن کفن شده‌اند، حضرت فاروق می‌فرمود که کفن‌های مرگ‌گان خود را خوب قرار دهید که آنها در روز قیامت در همین کفن‌ها بر می‌خزند، بعضی این را بر هم‌آوردند و بعضی گفتند امکان دارد که بعضی در محل مرگ‌سیر بخزند، و بعضی برهنه، و بدين شکل مرو دو نوع روايات جمع می‌گردندا.

جزا، عین عمل می‌باشد

و وجدوا ما عملوا حاضراً یعنی: همه اهل محشر اعمال انجام داده خوشی را حاضر می‌یابند، و عموماً مفسّرین، مفهوم آن را چنین یادن چنین یادن که جزای اعمال انجام داده خوشی را حاضر و موجود می‌یابند. استاد بزرگوار ما حضرت مولانا سید محمد انور کشمیری می‌فرمود: نیاز به تأویل این نیست، زیرا روايات بی شمار حديث بر این گوگاه است که همین اعمال دنبال جزا و سزاى آخرت قرار خواهند گرفت، که شکل آنها در آنجا تبدیل می‌گردد و اعمال شریک به شکل نعمت‌های جنت در می‌آید و اعمال بد آتش جهنم و مار و کردم قرار می‌گیرند.

در احادیث آمده است که مال کسی که زکات آن را نمی‌دهد، در قبر به شکل یک از ادیان بی‌اقدام، و اوا خدا می‌گیرد و می‌گوید: «انامالک» (من مال تو هستم) و عمل نیک به شکل انسانی حسین برای برطرف کردن و حشت و مأمور گرداندند انسان در تنهایی قبر می‌آید، و حیوان قربانی سواری پل صرایت قرار می‌گیرد، و گناه‌های انسان در محشر به شکل بار بر سر انسان.
حمل می‌گردد.

دریباره خوردن به ناحیه امواج یتیمان آیه ۱۰ سوره نساء آمده است «اما
یا کلون‌ها در بوطن‌های نارآ» (اینها شکم‌ها خود را از پری بر می‌کنند) تمام این
آیات و روانی عموماً بر مجاز حمل کرده می‌شوند و با توجه به این
تحقیق در هیچ جای نیاز به مجاز نیست همه بر معناي حقيقی خویش باقی
می‌مانند.

قرآن خوردن مال ناجایز یتیم را آتش دانسته است. حق همین است که
آن الان هم چون آتش است. ولی برای احساس آثار آن، گذشتن از این
جهان شرط است، چنانکه کسی به جمعیت کبیری آتش بگوید، درست است،
اما برای آتش قرار گرفتن آن مالیه من شرط است؛ همانند اگر کسی به بنزین
آتش بگوید صحیح فهمیده می‌شود اگرچه برای آن رسیدن آتش شرط
است.

حاصل آن این است که انسان هر آنچه اعمال نیک یا بد در این جهان
انجام می‌دهد همین اعمال در آخربه به شکل جزا و سزا در می‌آید و در
آن زمان آثار و علامات آنها چگونه از این جهان به شکل دیگر می‌باشد.

وَ إِذْ قَضَيْنَا لِلْمَلَائِكَةِ إِسْجَدُوا لَآ أَدْمَ قَسَّصَوْنا إِلَّا إِنْ لَبْسَ
و وقتی که فرومی‌که فرشتگان که سجده کنید ادم را پیس به سجده رفته‌که
کُنْن مِنْ الْجِنْ فَقَصَّ الْأَمْرَ رَبِّهِ إِنَّهُ أَفْسَدَْذُونَهُ وَ
پیود از قسم جن، بیرون رفت از دستور پروری خویش، پس آیا اکنون می‌گوید او را و
دِرْيَتَهُ أَوَلِيَاءَ مِنْ دُونِهِ وَ هُمْ لَكُمْ عَدْوُٰ بَيْنَ ۗ لِلَّذِينَ بَدَأْتُلَبَانَ
اولادآوا دوست به جز ازمن، و آنها دشمن شما هستند، به بذ عوضی دست زندل ظالمان.
ما آمنّههم خلق السموات والأرض و لا خلق أنفسهم و ما كنّت
نذان نذان من بينها أفريش أسماها و سمىها و أفريش خود أنهار و أنشئت مِنْه
مُتَخَدَت المضلين عصدًا فال يوم يقول نادوا شركائهم الذين زعمتم
بجعور كمن كنتمنْ انْيَوْه و روزَوْكَه من بونيد صناديد خيرٍ نحن نرى
قد خَعَوْهُم ثم يشعِجِبوا لهم و جعلنا بنيت عصيَّة
واستنفست من بني كندة يوم Epidemi найдت به أنها و مكين مبان أنها هلاككتم و مي biopsy
الجَمْرَمُون المتار قطنا أنهم مواقفها و لم تجذوا عنها مضرة
رسوم أمير داره يوم بني كندن كأنه كان في أثاث و هو دائر الرأس
و لقد خرَت فيه هذا القرآن للناس من كل مسبق و كان الإنسان
و بيناه به روحي كون تشمي سردي در اين قرار هذا قرار و صرمر بر أهر مثال و هست أنسان
أكثر شيء إلجا ثورة و ما من الناس أن يؤثمو إذ جاتهم
إلههم و يشعشو عرفو و رهبن إلّا أن تأتيهم سنن الأوبَلَين
به أنهامدات وأصرف خوادع رد رخود و ركز ناظراً إلى تسر بذه أنهم دهم و خشتناك
أو يأتيهم العذاب قبلا و زائد الرسالين إلا مشرين و محدرين
يا قرار قرار معاذة روبور و نسي فرسين فرشتناك ضر مسده دنده و هذه تسرانته
و يزياد الذين كفرو بالابطال ليحضوا به الحَّل و أخذوا أبائ
ومأة نأذروا هَرَّوا و من أظلهم من ذكر بياَّت
و أشرافهم دهشتنا مسخرة و أرا أن كن قلال بوجي كن سا كن دل كن ذكر كن داعش بس كلام
ربّی قَآَعَرْضٍ عَنْهَا وَ نَسٍّی مَا قَآَدَمْتَ يِذَا اِنَا جَعَلْنَا بِپُرْوَدْگَار، پِس رُوْگَرْنادی آُذان، و فُرْقَمْوُش شِذ از آنْجَه بِهْجِلَ فُرْسَتَاده اَسْت، مَا اِنْدَاَخِطِم\n
عَلِی قَلْوُمِهِمْ أَكْتَنْهَا أَنْ يُقَآَهَرْهَا وَ فِی اَذَاَنِهِمْ عَرَّتْ فَ وَ اَنْتَدْعَهُمْ إِلَی اَلْهُدَی

بِرَكْلِهِا بِشَّانِ پَرْدَه، كَسْتَنْفِهْنَد آَنْرآ، وَدِرْکَوْنَهُا یَشْانِ سَنْگْنِی اَسْت، وَاَکْرَخْوَانِی اِنَِّهْرَابِدَرَه،

قلْنِ یَهَٰتَدِوْ اِذَا أُبَدَّدَا (۵۷) وَ رُؤْکَ اَلْعَقُورٍ ذَوَّ الرَّحْمَةِ لَوُ

هرَگَز نَخْوَانِدَ اَسْت در اَن وَقُتْ هِیْجُ گَاه. و بِپُرْوَدْگَارَ تَیو بِسیِّار بِخَشْنَدَه وَ سَحْبَان اَسْت، اَکْرِ

پُؤْاَخَذْهُمْ پِنَآ كَسْتَهُا لَعْجَلُ ْهُمْ اَلْعَذَابِ بِلْ ْهُمْ مَوْؤَدُ

بِگَیِّرِد آَنْهَا را بِهِ کرَدَارِشَان زُود مَی اوُرْد بِر آَنْهَا عَذَابَ، پَس بَرَوی آَنْهَا وَعَدَّهَوی اَسْت كَه

لَنْ یَهَٰچَدْنَا مِنْ ذُوْهُ مَوْئِیًا (۵۸) وَ یَلْکَ اَلْقُرُّ یَهَلْکَنَاَمُ

نَخْوَانِدَ بِهِجْت آَن پَناَهَگَاهی، وَاَیِن روَسَتَهَا هِسْتَنَد كَه سَاَهَلَا کَرَدیم آَنْهَارَا

لَمَا یَلْکَنَا وَ جَعَلْنَا لِهَلْکَهُمْ مَوْعِیدُا (۵۹)

وَقَتِی کَه طَالِم شَدْنَد، و مَقْرَر کُرِیدم بِرَی ِهِلاَکِت آَنْهَا مِیَادی.

خلاصة تفسير

و (قابل ذكر است آن) زمانی که ما به ملاءکه دستور دادیم که در برابر آدم (البیلس) سجده کنید، پس همه سجده کردن مگر ابلیس که از جنها بود، او از فرمان پروردگار خوش عدول نمود؛ (زیارا عنصر غالب جنها که از او آفریده شده‌اند، آتش است)، و مقتضا عنصر ندار عدم یا بین‌دی است، اما به سبب مقتضا این عنصر ابلیس معدوم قرار نمی‌گیرد؛ زیارا می‌توان این تقاضای عنصری را به خوف خدا مغزب ساخت) پس آیا باز هم شما او را و ذریه (اولاد و توابع) او را به جز مین، دوست قرار می‌دهید، (یعنی اطاعت مرا فروردگار کرده براساس گفته‌ی او عمل می‌کنید) در صورتی که ای (ابلیس و پیروان او) دشمن شما هستند (که در فکر ضرر رساندن شما
می‌باشند این (محب‌ت ابليس و دریت او) برای چهارین ظالمانی بدترین عوض است (بدین جهت عوض گفت که می‌باشت‌م را دوست می‌گرفت، امّا آنان به جای من شیطان را دوست خود قرار دادند، نه تنها دوست، بلکه شریک خدا هم قرار دادند، حال آن که)؛ از آن‌ها را به هنگام آفرینش آسمان و زمان (برای مشورت و کمک خویش) نه فرا خوانندام و نه زمان آفرینش خود آنها (چهارین نموده‌ام، یعنی به هنگام آفرینده‌اند، یکی، دیگری را فرا نخوانندام) و من چنان (عاجز) نبودم که (کسی را به ویژه) گمراه کننده گمراه کننده‌اند (یعنی شیاطین) را بازو (و دوست) خود قرار دهم، (نیاز به کمک، کسی دارد که خودش قادر نباشد) و (شما در اینجا آنها را شریک خدا می‌پندارید، در قیامت حقیقت معلوم می‌گردد).

روزی را یاد کنید که حق تعالی (به مشرکان) می‌گوید: آن‌ها را که شما شریک ما تصویر می‌کردید، (برای کمک خود) فرا خوانیدید، آن‌ها را فرا می‌خوانند، بس آن‌ها یا نمی‌دهند، و ما در میان آنها حاصل قرار می‌دهیم (که از آن کاملاً ما یوز می‌گردد، در غیر این صورت بدون حايل هم کمک کردن ممکن نبود) و مجرد‌من دو زخ را می‌بینند و یقین می‌کنند که آن‌ها در آن واقع خواهند شد، و برای نجات از آن راهی نخواهند یافت، و ما در این قرآن برای (هدايت) مردم همه نوع مضامین عمدتاً به طرح مختلف بیان کرده‌ایم، و (بر این هم) انسان (منکر) در خصوصت کرد از همه بالاخره است، (در میان جن‌ها و حیوانات اگرچه ادراری و شعور وجود دارد، اما آنها چنین نزاع و جدال نمی‌کنند) و مردم بعد از این که مورد هدایت قرار گرفتند (ومقتضای آن بود، که ایمان باورند) هیچ چیزی از ایمان آوردن و آمرزش خواستن آنها از پروره‌داران (در مقابله گفر و معصیت) مانند نبوده، مگر این که در انتظار باشند تا آنها معامله‌های (هلکت و عذابی که به) گذشتگان (پیش آمد به) پیش آید، یا این که عذاب روبرو آنها بیاید (مطلب این است از
احوال آنان (نان برمی‌آید که در انتظار عذاب می‌باشند) و اگر نه بقیه تمام حجّت‌ها کامل شده‌اند) و رسولان را فقط بشیر و نذر قرار داده می‌فرستیم (که به آن‌ها به وسیله معجزات و غیره دلایل کافی‌ترین ساخته می‌شود، لذا مطالبه‌ای بیش از این، از جانب آن‌ها، حمایت است) و کفّار در ساختن امور باطل به نزاع در می‌آیند، تا به وسیله آن حق را لغزند، پاییزه کنند، و آن‌ها آیات مرا و آنجه (یعنی عذاب که) به آن ترسانیده شدند به پای تمسخر گرفتند، و چه کسی از او ظالمتر می‌باشد که به آیات پروردگارش نصیحت کرده شود، باز از آنها اعراض نماید؟!

و از (نتیجه‌گذاری که) به دست خود جمع‌آوری نموده فراموش گردد. ما بر دلهاشان از فهم آن (سخن حق) پرده انداخته‌ایم و (از شنیدن آن) در گوش‌هاشان سنگینی گذاشته‌ایم و (از این جهت حالت‌شان چنین است که) اگر شما آنها را به سوى راه راست فرا خوانید هرگز به راه نخواهند آمد؛ (زیرا به گوش‌های خود دعوت حق را نمی‌شنوند، و به دل‌های خود آن را نمی‌فهمند، لذا شما غم‌گیر نباشید) و (به سبب تأخیر عذاب آن‌چه آنها تصویر کرده‌اند که عذاب نخواهند آمد، بلعّش این است که) پرودرگار تو بسیار بخشنده و مهربان است (لذا به آنها مهلت داده است، تا به هوش آمده ایمان بیاورند و آمرزیده شوند، و در غیر این صورت اعمال بدشان چنان است که) اگر بر اعمالشان گیر و دار می‌کرد، فوراً بر آنها عذاب وارد می‌ساخت (اما چنین نفرمود، بلکه) برای (عذاب) آنها وقتی (در روز قیامت مقرر کرده) است که بیش‌ابیش آن، هیچ پناه‌گاهی نمی‌یابند (یعنی بیش از وقوع آن زمان نمی‌توانند در پناه‌گاهی بی‌نایانش مخفوظ بمانند) و همین قانون در خصوص کفّار قبلی هم اعمال شد، چنان‌که) این روندها (که داستان آنها مشهور و مذکورند) وقتی که آنان (یعنی اهالی آنها) دست به شرارت زدند، ما آنها را هلاک کرده‌اند و برای هلاکت آنها وقت مقرر کرده
بودیم (همچنین برای مردمان عصر حاضر هم وقت معمیّن است).

معارف و مسایل

ابليس هم، اولاد و ذریّت دارد

و دریته از این لفظ مفهوم می‌گردد که شیطان دارای اولاد و ذریّت هم هست، و بعضی فرموده‌اند که مراد از ذریّت در اینجا، معین و مدکدار می‌باشد، لازم نیست که شیطان اولاد صلبی داشته باشد، اما در حديث صحیحی که حمیدی در کتاب جمع بین الصحيحین از حضارت سلمان فارسی نقل نموده است، آمده که رسول خدا او را نصیحت نمود که تو از آنها ناباش که یک‌روز از همه وارد بازارت می‌شوند، یا از کسائی که از همه عقبتر از بازارت بیرون می‌آیند؛ زیرا بازارت جایی است که شیطان در آن تخم‌ریزی نموده است، از این معلوم می‌شود که ذریّت شیطان از تخم‌های او انتشار می‌یابند، قرطبی پس از نقل‌این روایت فرموده است که وجود مدکدار و لشکر برای شیطان به دلایل قطعی ثابت است، و نسبت به اولاد صلیبی آن هم حديث صحیحی در بالاگذشت. و الله، اعلم

و کان الانسان اکثریت جدلا انسان بیشتر از همه مخلوقات خصومت کننده‌تر واقع شده است، در شهادت، آن حديثی از حضرت انس منقول است، که رسول خدا فرمود: «روز قیامت شخصی از کفّار احضار می‌گردد و از او سؤال می‌شود; رسولی که ما فرصت‌ده بودیم در ضمن هر شما چه کار روانی کردی؟ او می‌گوید: پروردگار! من به تو و رسولت ایمان آوردم و در عمل از او اطاعت کردم، خداوند متعال می‌فرماید: که نامه اعمالت در نزد تو گذاشته شده است، در آن از این‌چیزی موجود نیست! آن شخص می‌گوید: که من این نامه اعمال را قبول ندارم، خداوند می‌گوید

۳۹۰ معرف القرآن
که این فرشتگان ما که از تو نکه‌داری می‌کردند، علیه تو گواهی می‌دهند، او می‌گوید که من گواهی آنها را قبول ندارم، و هی نآینی که می‌شناسم، و هی آنها را در هنگام عمل خوشی دیده‌ام، خداوند متعلق می‌فرماید: اینک لوح محفوظ در جلوی شما است در آن هم، حالات تو چنین نوشته است، او می‌گوید برادرگاری تو مرا از ظلم پناه داده‌ای، یا خیر؟ خدایند متعلق می‌گوید: این تو از ظلم در پناه ما هستی، پس در این حال ات در این حال او می‌گوید برادرگاری می‌دانسته‌ای که از طرف خود را ندیده‌ای، از شهادت می‌دانسته‌ای که از طرف خودن داشته، آنگاه به دهان او مهر زده می‌شود و دست و پایش بر کف و شرکی از گواهی می‌دهند، سپس آزاد می‌گردد و در جهان انداده‌ن می‌شود، مضمون این روايت در صحيح مسلم از حضرت انس منقول است.

و إذ قال موسى لقتیه لا آبرق حکایت آنجل جمعی البقرین
و وقتی که گفت موسی بجوان خود که من جدا نستوم تابتیسم به محل جمعشند دو دریا
أو أقسم خیام (٥٤) قلباً بلفی یجمع بنی‌ها نسیاً حوضیها
یابروی مدت‌ها. پس وقتی که رسد به محل جمعشند دو دریا، فرازوی کردند ماهی خود را
فقاًخذ سبیله في الساحر سربا (٥١) قلباً چاوز قال لفتیه
بسیب یخ‌فرت آراه‌خودرا، در دریانقبازده، پس وقتی که گفتند، گفت موسی بجوان خود
ايتنا عده‌اند لا چقد لفتیه من سقرنا هذا نصبیا (٥٣) قال آرایت اذ اوینا
بنابرای منا سیرمان دیما، ما یافتم در این سفرخودمشت. کفدتیدی وقتی کجا گرفتیم

1 - قرطبی.
إلى الصحراء فصلت نسيب الموت وما أنسينه إلا الشيطان أن نرزد أن سن giận، فراموس كردم ماهي را، وفراموش شكر كرديد أن را مكر شيطان كه أدركه وأخذ سبئته في البعر عجبًا (47). فأخذ ما كا كن ينغ أن را ياد كن، وكرفت راه خود را في دريا به ظفر عجيمى. غفت هميه را ما من خواستين، قفارتة على أفكارها قصصًا (48). فوجد عبادًا فن عبادًا يس بركشند كه رد بياء خود را تلاشى سى كركد. سى يافتند بندندي را بندنكان ما كه أتىنا رجعة من عيننا وعلما من لدنا علياً (49). فال له موسى دادى بوهوديم اروا حمست من نزخود، وأصوخته بوديم بهوا من نزخود علما. غفت بهوا موسى هل أتى بك على أن تعلم من مما علمت رشدًا (50). قال إنك لست تسطيع يا با تو باشم بو اينك ياموراني رما أر أنجوه أصوخته شهداء راخوبي. غفت تو نسي نواني ميعي صبرًا (51). أكين تضرع على ما لم يحت به خبرًا (52). فال با من صبر كن. وجدوه صبر مي كن بر ميندف جيزي كه در اختيار تمو نيسست فيهم أن. غفت سيستنجدي إن شاء الله صابيًا ولا أعطي لك أمرًا (53). فال خواه يافت مرا امر خدا بخواه صبر كنند، ونافرمانى نسي كن امرأ إمرى دردج حكم. غفت فإن اتبعنا فلا تشتغل عن ين بحتي أخرجت لك منه ذكرًا (54).}

خلاصة تفسير
و وأن زمان را ياد كن كه موسى (عليه السلام) به خادم خود (كى يوش عام دواشت كما رواي البخارى) فرمود كه: من (در ابن سفر) راهما را تا أنجا اداءه مي دهم كه برسم به جايى كه دو دريا باههم جمع شدهانى، يا همجنين تا مدت طوالانى راه بروى (و علّت ابن مسافرت ابن بود كه يك مرتى حضرت موسى عليه السلام)
میان بني اسرائيل، موعظه می نمود، کسی از او پرسبید: در این زمان چه کسی در میان مردم، عالم تر است: آن جناب فرماندو: من با این مطلب که در علومی که در تحقیص قرب الى الله خلقی دارند، کسی با من برابر نیست، و این فرمایش او درست بود؛ زیرا او پیامبر اولالعزیمی بود، و کسی دیگر برابر با او علم نداشت، اما در ظاهر لفت مطلق بود، لذا این خواست که به او احتیاط

في الكلام را بیاموزند.

العرض فرمان رسید که یکی از بندگان ما در مجمع البحرین از تو بیشتر علم دارد، مطلبش این بود که او در بعضی علوم از تو بیشتر می داند، اگرچه آنها در قرب الهی دخالتی نداشتید باشند، چنینکه عتقیب واضح می گردد. بنابراین نباید در جواب، مطلقاً خود را اعلم دانست. الغرض حضرت موسی عليه السلام برای زیارت او مشتاق شد و پرسید که صورت رسیدن به او چیست؟ فرمان رسید که یک ماهی ب رو حی همراه با خود بردار و سفر کن

هر کجا که آن گم شد آن شخص در آنجاست.

آنگاه حضرت موسی عليه السلام به این خود همراه کرد، و به او چنین گفت: پس وقتی که (رفت رفته) به محل جمع شدند در پدرین رسیدند (در آنجا کنار سنگی خواهند و من ماهی به اذن خدا زنده شده به دریا افتاد، یوش بیاد

شده ماهی را نیافت، قصد داشت که هرگاه موسی عليه السلام بیادار گرددن به او اطلاع می دهم، اما به طور مطلق به یاد شن نماندند، شاید به وجه هجمه فکر اهل و عیال و وطن و غیره از ذکر کردن آن فراموش شده باشد، و اگر نه فراموش شدن چنین امر عجیب، خیلی کم اتفاق می افتاد، اما کسی که همیشه معجزات را مشاهده کرده باشد، بیرون رفتند یک امر کوچک عجیبی از ذهن ای به وجه غلبه حالتی، چنین تعبیج آور نیست، به خیال حضرت موسی عليه السلام هم نماندند، یک از او سؤال کنند، و بدین شکل) آن دو تا از ماهی

فراموش شدند، و ماهی (پیش از آن زنده شده) در دریا به راه افتاد و رفت،
پس وقتی که آن هر دو (از آنجا) تجاوز نمودند، (و نا دور رفتند) موسی (ص) به خادم خود فرود: چاپت ما را برای ما بیاور، در این سفر (یعنی منزل امروز) برای ما مشق شت بزرگی رسید (و در منازل قبلی خسته نشده بود) علت آن در ظاهر تجاوز از مقصود بود. خاکم گفت: ببین (چه‌امر عجیبی اتفاق افتاده که) وقتی ما به نزد آن سنگ اقامت کردیم (و به خواب رفتند بود) از ماهی دانست عجیبی به وقوع بیوست، می‌خواستم آن را با شما در میان بگذارم، اما من در فکر دیگر فرو رفتم (پس من از (یاد آوری) آن ماهی فراموش شدم و شیطان مرا فراموش گردانید که من آن را ذکر کنم، و (آن دانست چنین اتفاق افتاده که) آن ماهی (پس از زندگی شدن) به طور عجیبی در دریا به راه افتاده (که یک طرح عجیب) خود زندگی شدن آن است، دوم این که آن ماهی به هر کجا که از دریا می‌گذشت، آب آنجا به صورت خرق عادت، مانند سرای می‌شد، غالبًا بعداً با هم وصل می‌شد موسی (علیه) با شنیدن این حکایت) فرود: این همان جایی است که ما در تلاش آن قرار گرفته‌ایم، (باید به آنجا بیاهم گشت) پس هر دو بر اثر قدم مهای خود بی‌گشتند، (غالبًا آن را به نوب طبیعت به دیدن آثار قدم افتاده) پس (در آنجا رسیده) آن‌ها یکی از بندگان ما (خضر) را یافته که ما از جانب خود به او رحمت خاصی (یعنی مقبولیتی) عنايت کرده بودیم، (در معانی مقبولیت، ولايت و بیوته هر دو محتمل هستند) و ما از نزد خود (یعنی بدون توسط اسباب اکسب) به او یک علم و مهارت‌های یاد داده بودیم (مراد از آن علم، اسراز کونه من باشند، چنانکه از واقع آینده معلوم می‌شود و این علم در تحصیل قرب الهی هیچ دخالت ندارد، و آن علم اسراز الهی بود که حضرت موسی (ص) در آن برتری داشت الغرض) موسی (علیه به او سلام کرد) (گفت آیا من، می‌توانم با شما همراه باشم، (یعنی شما به من اجاقه بدهید تا که من با شما همراه باشم) به این شرط که از آنچه علم سفید (از
جانب خدا به شما آموخته شده، شما به من هم چیزی یاد بدهید، آن یک گر در جواب گفت شما، نمی‌توانی همراه من باشی و (بر افعال من) صبر کنید (یعنی شما بر من انکار و رد می‌کنید، و انکار و رد، متعلم بر تعليم معلم در مصاحبة مشکل ایجاد می‌کنید) و شما بر چنین امور (با رد و انکار) چگونه می‌توانید صبر کنید، که از احاطه علم شما خارج هستند (یعنی به ظاهر آن علم به وجه عدم اطلاع از منشاء آنها) خلاف شرع به نظر می‌رسند، و شما نمی‌توانید بر امور خلاف شرع خاموش باشید) موسی (به شرط) فرمود که (این چنین نیست) انشاء الله شما مرا صابر (یعنی ضابط) خواهید یافت، و من در هیچ امری برخلاف شما حکم نخواهم کرد (یعنی اگر از انکار و رد منع نمایید من انکار و رد نخواهم کرد، و همچنین درباره امر دیگری هم مخالفت نخواهم کرد) اور فرمود (بپیسی خوب) پس اگر تو می‌خواهی با من همراه باشی پس (در این اندیشه باش که) از من نسبت به هیچ امری سؤال نکن تا وقتی که خود من نسبت به آن ابتداً یادآوری نکنم.

معارف و مسایل

و اذ قالموسمی لفته مراذ ازموسمی در این واقعه بیامبر مشهور موسی بن عمران می‌باید، آنچه نویل بکالی این داستان را به موسی دیگری نسبت داده است، در صحیح بخاری از طرف حضرت این عباس بر آن رد شدیدین منقول است.

و معنای لفظی «فتشی» نوجوان است، هر گاه این لنفظ به سوی شخصی یپژه نسبت شده استعمال گردد، مراد از آن خادم او خواهد شد; زیرا بيشتر برای خدمت، جوان قوی مقرر می‌گردد، تا بتوانند هر نوع خدمت را انجام دهند، و خواندن نوکر و خادم به نام جوان از حسن آداب اسلام است، که خادمان را هم با اسم نوکر و غلام نخوانند، بلکه با لقب آنها را به خوانند، در اینجا نسبت
فَتَرَى بِمُوسَى شَهِيدًا است، لذا مَرَادَ ان خَادم مُوسَى است، و در روايات حديث آمده است كَه اين خادم. يوشع بن نون، ابن أفرايم بن يوسف عليه السلام. بود، و در بعضي روايات آمده است كَه او بارادرزاده موسى عليه السلام. بود، اما نمی توان در این باره قطعاً فیصله كرد، از روايات صحیح ثابت است كَه او يوشع بن نون نام داشت ولي بقیه اوصاف و احوال او ثابت نیست.

مجمع البحرين معناي لفظي آن، هر آن جای است كه دو دریا با هم وصل شوند، و روشن است كه چنین جایی در دنیا بسیار است، و مراکز مجمع البحرين در اينجا كجاست؟ چون در قرآن و حديث آن را مشخص نفر میوده است، لذا با توجه به آثار و قراین، مفسرين در این باره اقوال گوناگوني دارند. قناته فرمود: كه مراکز آن جایی است كه بحر فارس و روم با هم وصل می شود، ابن عطیه آن را جایی در نزديكي آذربایجان دانسته است، بعضاً ديگر، چيزل بحر اردب و بحر قلزم را نشان داده است، و بعضاً گفتنه كه اين در مقام طنهج واقع است و از ابی بن كعب منقول است كه اين در افريقيا مي باشد. سدي فرموده است كه در ارمیستان مي باشد و بعضاً آن مقامی را گفتنه كه بحر اندلس با بحر محيط وصل مي شود. واللَهَ اعلَم به هر حال اين كه قادر ظاهر است كه خداوند متعال به حضرت موسى عليه السلام آن جای را مشخص كرده نشان داده است كه به آن سوى سفر اتفاق افتاد.

دانست حضرت موسى و حضرت خضر

تفسیل این داستان در صحیح بخاری و مسلم به روایت حضرت ابی بن كعب چنین آمده است که رسول خدا فرمود: باری حضرت موسی عليه السلام.

---
1 - قرطبه.
2 - حضرت امام العصر علامه انورشاهی چنگیزی الهی (عقبه) را مجمع البحرين گفتته است، مترجم.
3 - قرطبه.
در میان قوم خویش، بنی اسرائیل، برای موعظه بلند شد، مردم از او بررسیدند که چه کسی از هم‌هان مردم، عالم تر است. (در علم حضرت موسی کسی از او عالم تن به‌یاد، لذا) فرمود: من از همه عالم تر هستم، خداوند متعال مقربان بارگاه خویش انجا گذاشته را با ترتیب خاصی می‌نوازند، لذا این سخن مورد پنده قرار گرفت، بلکه مقصدی ادب این بود که آن را به علم خدا حواله می‌کرد، یعنی می‌گفت خدا بهتر می‌داند که از همه مردم چه کسی عالم تر است، بر این پاپخ حضرت موسی گفت، از جنب خدا عتاب آمد، و بر موسی ناژر گردید که ما بندی‌ای در مجمع البحرین داریم که از تو عالم تر است (وقتی موسی گفت) از این موضوع اطلاع یافت به درگاه خدا عرض کرد که وقتی او از من عالم تر است من باید پرای استفاده از او سفر کنم) لذا عرض کرد: خدا آمیزرا آدرس و نشان‌آم مطلع ساز، خداوند متعال فرمود: یک ماهی در زنبیل خود بگذار و به سوی مجمع البحرین عزمیم گنر کجا چه رسیدی و این ماهی گم شد، در آنها می‌توانی آن بندی‌ها را ملاقات کنی، موسی طبق دستور یک ماهی را در زنبیل گذاشت و حرکت کرد، و خادم او بخش به نون همراه او بود، در انتهای سفر به سنگی رسیدند و بر آن سر خود را گذاشته استنادی نمودند. در آنجا ناگهان ماهی به حرکت در آمد و از زنبیل بیرون آمد به دریا به حرکت در آمد و (با زنده شدن ماهی) به دریا رفته، خداوند متعال حرکت آب را بار داشت و در آنها به داخل آب ماند و سرخاه باز ماند (یوشع بن نون، آن واقعه عجیب را مشاهده کرد و موسی گفت در خواب بود) وقتی که بیدار گشت یوشع بن نون از بازگو کردن این داستان عجیب ماهی، فراموش شد، و هر دو از آنها حرکت کردند، و کاملاً یک شبانه روز سفر کردند، وقتی که صبح روز دوم رسید، موسی عجیب به همراه خویش گفت، چاشاری می‌خواها کا بیا و زیرا در این
سفر کاملاً خسته شدیم، رسول خدا فرموده است که: طبق قضاوت الهی حضرت موسی که پیش از این احساس خستگی نمی‌کرد، مگر وقتی که از مقصد جلوتر گذشتندند، وقتی موسی نهار خواست یوسف بن نون به یاد واقعه ماهی افتاد، و از فراموشی خود معدود خواهی نمود، که شیطان مرا به فراموشی افکند، که در عین وقت به شما اطلاع بدهم، سپس باز گفت که آن ماهی مرده، زندیه شده در دریا به طریقه عجیبی به راه افتاد، آن‌گاه حضرت موسی فرمود: مقصد ما هم همان بود (یعنی: منزل مقصود همان‌جا بود که در آن ماهی زنده شده گم شود، پس فوراً براکئتند و درست به راهی بازگشتند که قبل از آن راه رفته بودند، تا همان‌جا جای را پیاپی، اکنون که در آنجا به سنگ‌رسیدن، دیدند که در کنار آن سنگ‌شخصی بر سر خود چادره کشیده خواهید است، موسی گفت: در همان حالت، سلام گفت: خضر گفت: که در این جنگل (غیر معمور) چه کسی بر او سلام کرد، آن‌گاه حضرت موسی جواب داد: من موسی هستم، خضر پرسید که موسی بنی اسرائیل، آن جناب جواب داد: آری، من موسی بنی اسرائیل هستم، و به این خاطر آمده‌ام که آن علم ویژه‌ای را به من بیاموزانید که خداوند به شما داده است.

خضر فرمود: شما نمی‌توانید با من صبر کنید، ای موسی نزد من علمی وجود دارد که خدا به من داده است و نزد تو این وجود ندارد، و علمی به تو داده که من آن را نمی‌دانم، موسی فرمود: انشاء الله شما مرا از صابران خواهید یافت، و من در هیچ امری از دستور شما سرپیچی نخواهم کرد.

حضرت خضر فرمود: اگر شما برای رفت‌نی در قرین من آماده هستید، پس در مورد هیچ معامله‌ای از من سؤال نکنید، تا وقتی که خود من حقيقة آن را نشان ندهم، این را گفته هر دو به ساحل دریا به راه افتادند، اتفاقتاً کشتی
آمد و برای سوار شدن با اهل کشتی به سخن گفتند ورداخت. آنها حضرت خضر را شناختند و همه آنها را بدون کرایه سوار کردند، همین که در کشتی سوار شدند، خضر به وسیله تبر، تختهای از کشتی را در آورد. حضرت موسی (نتوانستند تحمل نمایند) فرمودند: ایشان بدون کرایه ما را در کشتی سوار کردن، پاداشی که شما به آنها دادید، این بود که کشتی آنها را شکستید، تا همه غرق بشوند، این خیل کار بسیار بدنی بود که شما انجام دادید.

خضر را فرمود: من قبلاً به شما گفتته بودم که شما نمی توانید صبر کنید، آنگاه حضرت موسی معجزت خواست که من وعظ خود را فراموش کردم، شما در مورد این فراموشی من، سختگیری نکنید.

رسول خداان این واقعه را نقل نموده فرمود؛ نخستین ایراد حضرت موسی در اثر فراموشی بود، و دوم به صورت شرط و سومی از روز قصد (در این اثنا) گنجشکی آمد و بر کنار کشتی نشست. منقرض قرو را به دریا فرو برداشت، خضر را موسی را مورد خطاب قرار داده گفت: اگر علم من و علم شما هر دو به هم جمع شوند در مقابل علم خدا به همین اندازه تری ای که بر نوک این گنجشک نشسته است، در قبال دو به هم نمی باشند، باز از کشتی پایین آمده به ساحل دریا روانه شدند، ناگهان نگاه حضرت خضر به پسری افتاد که در میان بچه‌ها بزرگ‌تر می‌کرد، خضر به دست خود سر او را از بدنش جدا کرد، و بچه مرد، موسی فرمود: شما به دهدای را بدون این که جرمی مرتكب شده باشند، به ناحیه به قتل رساندید، این خیلی گناه بزرگی است که شما مرتكب آن شدهید، خضر فرمود: آیا من به شما قبل نگفتته بودم که شما نمی توایید یا من صبر کنید، موسی دید که این معامله از معامله قبلا سختتر است، لذا فرمود: اگر پس از این، من سؤال کردم، مرا از رفاقت خواش جدا ساز، و شما از طرف من به حد معدوری
رسیده‌اید.

سبس به راه افتادن‌د تا این که به روستایی رسدند، از اهل روس‌ت تفتانقا
کردند که ما را پیش خود مهمان نگه‌دارید، آنها سریا زندند، در آن روشتاد
دی‌واری را دیدند، که در حال فرو ریختن بود، حضرت خضر ای دانی این را به
دست خویش راست کرد، موسی بنیا با تعبیب‌گفت: ما از ایشان مهمانی
tقاضا کرده‌ایم، آنها انتقاد نمودند، و شما این که کار برگزاری انجام دادید اگر
شما می‌خواستید، می‌توانستید از آنها اجرتی بگیرید، حضرت خضر ای
فرمود: "هذا فراق بینی و بینک" (یعنی اینک شرط کامل شده است، لذا وقت
مفارقات می‌توان و شما فرا رسیده است).

سبس حضرت خضر ای حقیقت‌های سه واضح‌رای حضرت موسی بنیا بازگو
نموده و گفت: "هذا تأویل مالم تسطع‌الله" صبرًا، این حقیقت‌های قوای که
شما نتوانستی‌ت بکنید، این است، رسول خداوند بعد از نقل کامل
واضعه فرمود که: دل ما می‌خواهد که ای کسان موسی بنیا قدّری صبر
می‌کرد، تا به مقداری پیش‌تر از اخبار آنها بر ما معلوم‌شده است. (انتهای
در این حدیث طولین به روابت‌بخاری و مسلم تصریح شده است، که
موسی بنیا موسی بنی اسرائیل و خادم‌شهر یوسف بن نون و کسی که به خاطر
او به مجمع البحرین اعزام گردیدند، حضرت خضر ای بود، در آینده مفهوم آیات
قرآن و تفسیر آنها را ملاحظه نمایید.

بعضی از آداب سفر و نمونه‌ای از عزم یامبرانه
لا برج حتي ابلق مجمع البحرین یا امضا حقبه این جمله را حضرت موسی
بنیا به رفیق یوسف بن نون، فرمود که هدف از آن نشان دادن جهت سفر و
مقصد، به او بود، در این عبارت هم حسن اداب وجود داشت که باید از امور
ضروری سفر، رفیق و به خامد خود اطلاع داد، مبکران خدم و حشمت خود
برتری حضرت موسی بر حضرت خضر و تربیت خاص

و معجزه حضرت موسی

فلما بلغا مجمع بین‌هم‌نیازی خواهیما فاتح سیله‌ای به‌دریا سیره‌ای از تصريحات قرآن و
سنّت، واضح است که حضرت موسی این‌ها در جمع انبیا مٓعیتی از امتیاز
ویزهای برخوردار است، شرف همکاری او با خداوند متعال فضیلت و یقیی
اوست، و دریابه نبود حضرت خضر این‌ها اختلاف است، و اگر نبود او
تسلیم شود اما حاچی مقام رسالت نیست، و به کتابی دارد، و نخاصی، لذا در
هر صورت حضرت موسی بی‌پیش‌بر درجات از حضرت خضر افضل
است، اما حق تعالی کوچک‌ترین نقش و تنها مقربان خود را اصلاح
می‌فرماید، و به خاطر تربیت آنها، بر کوچک‌ترین کو‌تاره‌های شان، شدیدترین
عتاب فرموده و بدرین شکل آن را تدارک می‌فرماید، و تمام این داستان
مظهر آن تربیت ویزهای است، از زبان اوی کلمه برآمده بود که من از همه
عالم ترم، و حق تعالی آن را نیستند، پس برای تنیبه ساختن او، نشانی
چنان بندی‌های را از خود، به او نشان داد که از طرف خدا دارای علم خاصی
بود، و حضرت موسی بن نجیب از آن علم عاری بود، اگرچه رتبه علم موسی
از علم او خیلی بالاتر بود، اما در هر صورت از آن علم عاری بود، از
سوزی دیگر حق تعالی در قلب موسی بن نجیب چنان جذب طلب علم را پیدا
آورده بود که به محسوس اطلاع این که در جامع علم وجود دارد و من آن را
نیم دانن، برای تحصیل آن به که یک طالب علم برای سفر آماده شد، و از
خدافند متعال نشانی آن بنده (حضرت خضر) را برسید، اکنون در اینجا این
امر قابل توجه است، که اگر خداوند می‌خواست، در اینجا برای حضرت
موسوی بن نجیب به که یک طالب علم راهی سفر شود، پس نشانی او را به طور
روشن نشان می‌داد، تا در رسیدن به آنجا پریشانی پیش نیایید، اما چنین اتفاق
افتاد که آدرس چنان می‌مهم نشان داده شد که هر چگونه ماهی مرده زنده شده،
گم شود، آن بنده ما در آنجاست.

در حیدت صحیح بخاری در خصوص آن ماهی همین قادر ثابت شده
است که از طرف حق تعالی دستور رسیده بود که ماهی را در زنین خود
بگذراند، پس از این معلوم نمی‌شود که آیا این ماهی را برای خوردن
بردارند، یا برای هدف دیگری، هر دو احتمال وجود دارد، لذا بعضی از
فسیان فرموده‌اند: که این ماهی پریان شده برای خوردن برداشته شده بود،
و هر دو رفیق در اثنای سفر از آن می‌خورند، و نصف آن خورده شده بود،
سپس به صورت معجزه، این ماهی پریان شده و نصف خورده شده، زنده
شده در دریا به حرکت در آمد.

ابن عطیه و بعضی دیگر این را هم بیان نموده‌اند که این ماهی به صورت
معجزه باز در دریا باقی ماند و بسیاری هم آن را مشاهده کرده‌که این ثناه یک
جانب دارد و جانب دیگرش خورده شده است، خود ابن عطیه هم مشاهده
خود را بیان فرموده است.

و بعضی از مفسران دیگر فرموده‌اند که علایه بر غذای چاشت، در یک سبدی دیگر گذاشته شده بود در آن هم به همین میزان ثابت است که این ماهی مرده بود، زندگی شدن و در دریا ب به حرکت کردن آن، به صورت مجهز صورت پذیرفت.

در هر صورت، نشان حضرت خضر علیه السلام چنان می‌هم داده شد تا چاپ به یسائی مشخص نشود، روش ان است که این هم به خاطر ابتلا و امتحان حضرت موسی علیه السلام، علایه بر این صورت دیگری برای امتحان چنین پدید آورده شده، که چون به عین محل رسیدند، ماهی را فراموش کردند، و در آیه قرآنی این فراموشی به هر دو نفر به سوی موسی و رفیقش مرسوم شده است. "نسیا حوت‌ها" اماز حديثی که در بخاری ثابت شده است، چنین معلوم می‌شود که در هنگام فر رسیدن وقت زندگی ماهی، و راهی شدن به دریا، حضرت موسی علیه السلام در خواب بود، تنها حضرت یوشع بن نون این واقعه عجیب را مشاهده کرده، اراده نمود که چون حضرت موسی بیدار بشوند او را در جریان امر قرار دهند، اما به هنگام بیداری خدا بر او نسیان آورد و فراموش کرد، پس نسبت فراموشی به جانب هر دو تا مانند آیه‌ای ۲۲ سوره ی رحمن است که "خرج منهبا اللؤلؤ و المرجان" یعنی (از دریای شیرین و شور هر دو پرون آمدن مروارید و مرجان) بیان شده است، در صورتی که مرورید و مرجان تنها از دریای شور پرون می‌آید، اما در محاورات عموماً چنین نوشتن عالم، رابی شده است، این هم امکان دارد که از اینجا به بعد در سفر هر دو نفر برداشتن ماهی را فراموش کرده، لذا نسیان به هر دو تا منسوب گردید.

به هر حال این نوعی آزمایش دیگر بود که از رسیدن به سر منزل مقصود ۱ قطبی.
و زندگی شدن ماهی و گم گشتگان آن در آب، حقیقت واضح می‌شود و محل مشخص می‌گردد، اما هنوز از جای طالب حق، آزمایش گرفتن دیگری در کار بود، لذا بر هر دو نفر نیسان مسلط شد و بعد از سفر یک شبانهروز کامل دیگری، گرسنگی و خستگی احساس گردید که این یک آزمایش صورت پذیرد و زیرا عادتاً با یاد قبل از این، احساس گرسنگی و خستگی می‌کردن، و در آنجا به یاد ماهی می‌افتدند تا مزید بر سفر متحمل این مشکلات نمی‌شودند، اما هدف خداوند متحمل این بود که مقداری پیشتر دچار زحمت شوند، لذا پس از این سفر طولانی تنشگی و گرسنگی را احساس نموده در آنجا به یاد ماهی افتادند و دانستند که ما از مقصد خیلی دور شده‌ایم، لذا از راهی که آمده بودند، با گشتگان.

ذكر حرکت ماهی در دریا در مرتبطی اول به لفظ «سربا» آمده است و معنا «سرب» تولن است که در وسط کوه به خاطر بروز گردن راه یک در شهرها برای راه‌های زیرزمینی ساخته می‌شود، از این معلوم می‌شود که وقتی این ماهی در دریا رفت به هر جا که می‌رفت رد او می‌ماند، «تونل» ساخته شده راه می‌رفت و از راه رفت عار از آب خالی بود، چنانکه عازم روایت صحیح بخاری واضح شده، و در مربوط به دوم وقتی که پیش به من نون واقعه را بعد از سفر طولانی به حضرت موسی علیه السلام با گردبند بافت حق «اخذ سبیله در البحر عجب» آن را ذکر نمود. در بین این دو موضوع هیچ تضادی وجود ندارد، زیرا که درست شدن تولن مانندی در دریا، خود واقعه عجیب و خارق عادت می‌باشد.

ملاقات با حضرت خضر و مسئله نبوت او اگرچه در قرآن این کریم صاحب واقعه به نام خضر ذکر نشده، بلکه با عبارت

«عیدا من عبادنا» آمده است، اما در حديث صحیح بخاری اسم امی در حضرت ذکر
شده است، و معنای لفظ خضر است سرسز، وجه تسمیه او را به «خضر» عموم مفسّرین چنین ذکر نموده‌اند که اکثریتی که می‌نشست در آنجا سپره‌ی عده روبه‌ی و زمین سرسز می‌شد، و قرآن کریم این را هم توضیح نداده که آیا حضرت خضر پیامبر بوید یا یکی از نسل‌های وخا بود، اما یک چهارده عقیده‌اند که تبّوت او از وقایع مذکور در قرآن ثابت است، زیرا واقعیت که از حضرت خضر علیّه السلام در این سفر ثابت است، بعضی از آنها قطعاً برخلاف شرع می‌باشدند، و هیچ استثنایی از حكم شرع نمی‌تواند، بدون واح‌ی باشد، و این مختص به نبی و پیامبر است؛ اما امکان دارد ولی به وسیلهٔ کشف یا الهام جهانی را بداند، اما یک نمی‌تواند حجّت قرار گیرد، و نمی‌تواند مثبتی بر آن، حکم ظاهر شرع را تبّیه نمود، لذا مشخص گشته که خضر نبی و پیامبر خدا بود و به وسیله‌ی وحی بعضی از احكام‌های او محجوب می‌گردید که برخلاف ظاهر شرع بودند، و آنچه او انجام داده در تحت همین عناوین استثنایی بوده است که خود او آن را در این الفاظ قرآن چنین اظهار می‌فرمائید (و ما فعلته عن امیر) يعني (آنچه من گرده‌ای؛ از خود نکردندام، بلکه به دستور خدا انجام داده‌ام). خلاصه‌ای این که در نرد جمهور حضرت خضر علیّه السلام یک نبی و پیامبر بود، اما مقداری از وظایف تکوینی از جانب خدا به او سپرده شده و علم آنها به او اعطا شده بود، که حضرت موسي ویّه از آنها اطلاعی نداشت، از این جهت به او انتقاد کرد؛ این مطلب در تفسیر قرطبه، بحر محیط، ابو حیان و بیشتر تفسیر به عنوان مختلف مذکور است.

برای هیچ ویّه، حالا نیست که با ظاهر شرع مخالفت کند، از اینجا، این امر هم معلوم می‌گردد که بسیاری از صوفیان جاهل و کمره و بدنام کنند او تصدّیف که می‌گویند، شریعت چیزی دیگر است، و طریقت امری دیگر است، و بسیاری از امور در شریعت حرام می‌باشد، اما در طریقت
پیروی از استاد برای شاگرد لازم است

هل اتبعک علی اکبر علمت رشدا در اینجا حضرت موسی غلبه با وجودی که نبی و رسول و پیامبر اولویت می‌داند بود از حضرت خضر غلبه با بجا آوردن تعظیم و تکریم تفقافا نمود که می‌خواهم به خاطر یاد گرفتن علم شما با شما همراه باشم، از این معلوم می‌شود که ادب تحصیل علم این است که شاگرد تعظیم و تکریم استاد خویش را به گذاشته از او پیروی کند اگرچه از استادش اعلی و افضل هم باشد.

برای عالم شریعت جایز نیست که با مشاهده امر خلاف شریع صبر کند

آنکه لکن تستطيع می‌باشی که تصبر علی ما لم تحت به خبی حضرت خضر غلبه به حضرت موسی غلبه گفت: شما نمی‌توانید با من صبر کنید و چگونه می‌توانید صبر پیشه کنید، وقتی که از حقیقت امر آگاه نباشید، مطلب این بود که نوعیت علمی که به من اعطا نشده است از علم شما جداست، لذا کارهای من در نظر شما قابل ایراد است، تا وقتی که من از شما را از آنها آگاه نکنم شما از نظر وظیفه خویش بر آنها اعتراض خواهید کرد.

و چون از طرف خداوند متعال به حضرت موسی غلبه دستور رسیده بود که پیش او رفته از او علم فراگیرد، لذا اطمنان وجود داشت که هیچ فعال او در حقیقت خلاف شرع نخواهد بود، اگرچه به ظاهر قابل فهم نباشد، لذا به صبر و عده انجام گرفت، و اگر چنین و عده گرفتی هم از عالم دین جایز

۱ - قرطیبی

معارف القرآن

جاوز است، لذا کسی حق ندارد گز و لی را به صراحت مرتكب گناه کبیره بینند بر اور یا اور تغییر، این زندقه ای است روش و باطل، نمی‌توان ولی را در دنیا بر حضرت خضر غلبه قباس کرد، و نه فعال او راکه بر خلاف ظاهر شرع باشد، جایز گفت.
نیست، اما بعداً در اثر جذبه غیرت در امور دین، چنین و عده‌ای فراموش شد.

نخستین واقعه، چندان سنگین نبود فقط خسارت مالی متوالی متوالی کشتی شد، یا خطر غرق شدن آن وجود داشت که بعداً برطرف گردید، اما در وقایع بعدی حضور موسی عليه السلام و عده هم نداده بود که من اعتراض نخواهم کرد، و هنگامی که یک کودک را مشاهده کرد به شبتش آن را مورد انتقاد قرار داد، و هیچ عذری هم برای این انتقاد خود تقدم نداشت، فقط همین قدر گفت که اگر در آینده انتقاد کنم شما حق دارید مرا همراه با خود نبرید؟ زیرا هیچ نبی و بیامبری نمی‌توانند تحکیم نماید که عمل خلاف شرع‌ها را بپنداشند و صبر کنند، البته چون در طرف دیگر هم بیامبری بود، لذا سرانجام چنین منکش شد که چنین وقایع جزئیه است در حق خضر عليه السلام از علوم قواعد شرع مستثنی شده‌اند، و آنچه او انجام داده است طبق دستور و حی انجام داده است.

فرق اساسی در میان علم موسوی و علم خضری و حل تضاد ظاهری میان آن دو علم، در اینجا طباعاً این سؤال پدید می‌آید که حسب توصیف خود حضرت خضر عليه السلام به او اعطای گردیده است که نوعیت آن از علم حضرت موسی عليه السلام چیست، اما چون این هر دو نوع علم از طرف حق تعالی بودند، پس جرا در میان آنها تضاد و اختلاف واقع شد، تحقیقی که در این باره حضرت قاضی ثناء الله در تفسیر مظموری آورد فاندبه صواب نزدیکتر است، و بیشتر در دل می‌نشیند، و خلاصه مطلب آن که من فهمیده‌ام، چنین است که:

کسانی را که خداوند متعال به دریافت و حی و نبوت خوشی مخفیر می‌سازد، عموماً کسانی هستند که خدمت اصلاح خلق به آنها می‌خور است.
و بر آنها كتاب و شريعت نازل مي گردد، قواعد و اصول هدايت و اصلاح
خلق خدا در آنهاست؛ و پيامبراني كه حسب تصريح قرآن به آنها تبیوت و
رسالت اعطا گردیده است، همه از اين قبيل اند، كه خدمات تشريعي و
اصلاحي به آنها محول شده، و خصوصي كه قبلا مربوط به اين
امور بود، اما از طرف ديگر مقداري خدمات تكويني است كه عموماً برای
انجام دييآ آنها ملائمه مقرر هستند، اما از گروه انساني ديگر هم بعضاً را
خداوند متعال برای اينگونه خدمات تكويني مختص كرده است، و
حضرت خضر عليه السلام از جمله آنهاست، خدمات تكويني متعلق به وقائع
جزئي هست كه فلان شخص غرق شونده نجات يابد، يا فلان شخص هلاك
گردد، فلان كس رقعي يابد، و فلان كس پست شود، و اين معاملات نه به
عموم مردم ارتباط دارند، و نه احكام آنها متعلق به علوم اين هستند، و در
این معاملات، بعضي چنين صورت هم وجود دارد كه هلاك كردن فلان
شخص خلاف قانون تشريعي است، كه در قانون تكوين آن واقعه ويژه از
عموم قانون تشريعي استثناء شده است، و در حق آن شخص كه بر انجام
خدمات تكويني ملزم و استدلال گردیده شمرده شده است، و در چنين اوضاع
و اصول، علماء قوانين شرع، از اين احكام استثنائي، مطلب نمي بايشند، و بر
حرام دانستن آن مجبوراند، و كسي كه از نظر تكوين از آن حكم مستثنى
شده باشد او به جای خود برحق مي بايش.
خلاصه اين كه هر كجا اين تضاد مشاهده گردد، آن في الواقع تضاد نيمست،
بسيازي از وقائع جزئي از عموم قانون شريعت مستثنى نمي بايشند، ابديان
در بحر محيط مي فرماید: "الجمهور على ان الخضر نبي و كان علمه معرفة
بواطن قد اورحت إليه، و علم موسى الاحكام الفتيا بالظاهر". ا
بنابراین، این هم لازم است که آن استثناء کردن به وسیله وحی، نبّوت
باید، و بر این چنین استثنایی کشف و الهام وی هزگر کافی نخواهد بود، لذا برای خضر گوک کشتن کودک به ناحیه در ظاهر شرع حرام بود، اما حضرت خضر الکیک تکوین‌آمیز از این قانون مستثنی شده و برای انجام آن مأموریت یافته بود، و بر این، کشف یا الهام غیر نیز را مقایسه نموده حال حضور نمودن یک امر حرام، چنان‌که در بعضی از صوفیان جاهل معروف است، کاملاً به دینی و سرکشی از اسلام است.

ابن ابی شیبه این واقعه ابن عباس را نقل نموده است که «نجد حروبی» (خارجی) به حضرت ابن عباس نامه نوشته که حضرت خضر الکیک چگونه یک کودک نابالغ را به قتل رساند در صورتی که نسبت کرمی از کشتن کودکان نابالغ منع نموده است، حضرت ابن عباس در پاسخ‌با او نوشته که اگر درباره کودک، توهم آن علم را داشته باشد که عالم موسی (عینی خضر الکیک) داشت، برای تو هم جایز می‌گردد که کودک نابالغ را پکشی؛ مطلب این بود که خضر الکیک به وسیله و حی نبیوت آن را دانسته بود، که اکنون نمی‌توانند؛ کسی آن علم را داشته باشد، زیرا نبیوت خانه یافته و بعد از آن حضرت الکیک پیامبر نخواهد شد، تا گه به وسیله و حی الهی این گونه وقایع را بتوان از حکم ویژه خداوند مستثنی کرد ۱، از این واقعه این چنین هم واضح گردد که بدون پیامبر صاحب و حی، کسی حق ندارد شخصی را از حکم شرع مستثنی نماید.

فَانَظَالَا حَتَّیٰ إِذَا رَكَبَا فِي السَّفیَةٍ خَرَقَهَا فَاللاَّخْرَقُهَا،

پس هردو را تفتدارن که سوار شدند کشتنی، آن راشکست، مستوفی چتایان راشکستی
لىُغَرَقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جَنَّتْ شَيَّامًا إِمْرًا (٧١) فَالَّذِينَ أُقِلَّ إِنَّكَ
تَأْكَوْنِى سَوَى كَيْنَ اسْتَفْتِنْكُكَ كَأَنِّي كَأَرْكَي خَطُوُتِكَ. قَلْتَ نَكَفَّتْهُ بِذُو تُورَاهُ
لَنْ تَشْتَتِعِ بِمُعَيْ صَبْرًا (٧٢) قَالَ لَا تَوَافَّذْنِي يَمَا نَسِيتْ وَلَا تُرَهَّقِي
نَكَفُّتْكَ بِلَيْكِ وَلَا أَمْرِي عَشْرًا (٧٣) قَانُوْلَتْكَا حَتِّى إِذَا أَلِيَّا عِلْمَا فَقْلَتْهُ: قَالَ آقْلَتْ
كَارِمَ رَأَيْكَ. بَازِرُ دوْتَا رَفَتَتْ تَأْيِسًا كَبِرَحُورَ دَكَرَذُ شُفَيَّة. قَوْمَا قَوْمَيْتَ
تُفْسَدَا رُكَيْتُ بِغَيْرِ نَبْلَسَ لَقَدْ جَنَّتْ شَيَّامًا نَكَفْرًا (٧٤) قَالَ آقْلَتْ
يُكَرُّو حَمَّانَ أَيْ حَيْرَةً رَا بِأَبْدُونَ عَوْضَهُ وَرَحْيَا كُرُوبَيْ كَأَرْكَي كَأَرْكَي بَيْدُجَابِيُّ
كَفَّتُكَ مِنْ بَعْدِهَا وَلَا تَنَبِّئُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا
كَيْ تَأْكَوْنِى تَوَالِيَ بَا مِنْ شِيْبَ كَنْي. قَفَّتَ أَمْرَ سَؤَلُ كَرُودَم تُرَى أَعْجَزَ، يُسَرَّتْ
فَلا تَصَاحِبُكُنَّ قَدْ بَلَغُتُ مِنْ لَدِينِي عَدْرَا (٧٥) قَانُوْلَتْكَا حَتِّى إِذَا أَنْيَا
مِا بِخَوَابِهِمَا نَكُنْ، بَرَطُفَ كُرُودُ كَأَرْكَي اِعْلَى مِنْ عَدْرَا. قَلَّ زِرَتَتْ بَاَكْمَا نَا أَنْيَا كُهْ رَسِيَّدَ
أَهْلُ قَرْيَةٍ إِشْتَتَتُوا أَهْلَهَا قَأُولُوا أَنْ يُضِيَّقُ هُمَا
بِهِ أَهْلِ روْضاَيْبِ. غَذا خَوَابَتْ إِزَا مُرَدَّم أَنْبَا. أَنْحَا قُوْلُ نَكَرَذُ كَهْ بَيْدُجَابِيُّ شَانُ بَكْنَدِنَّ
فَوْقَادًا فِي هَا جَدَارًا يُرَيَّدُ أَنْ يُنْفَقُ فَاَكْرَمُهُ قَالَ لَوْ شَنَّتْ
بِسْ بَيْدُجَابِيُّ كَهْ مِا خَوَابَتْ مُنْهَدِمَ. شُوْدَ أَنْ دَرْكُـكَرَدُ كُهْ مُوْسِيَ عَكْرَمَيْ خَوَابَيْ
لَتَحْتُهُ عَلَّهُ الُّجَرَّةِ (٧٧) قَالَ هَذَا فُرَائِقُ بَيْنَيْ وَبَيْنَكَ سَأَلَتِكَ
مِا سَوَتْفَتْ بِأَيْنَ مَرْدُ. قَفَّتَ أَنْيَا إِسْتَفْتِنْكُ وُتْوَ، لَعَانِ نَبِيْ مَا دَهِمْ تُوْرَا
٧٨٨
ِبَعْدُ أَنْعَهُ نَمَيْ تُوَانَسَتْ بِأَنْ شِيْبَ كَنْيُّ.
خلاصهی تفسیر
(در نهایت با هم قرار گذاشتند) و دوباره هر دو به راه افتادند (در گوشه‌ای غالباً یوشع بن نون هم همرفاه شده، اما جون صاحب وقایع حضرت موسی علیه السلام بود از او ذکر به میان آمد) تا این که (رفته رفته به جایی رسیدند که نیاز پیدا کردن)، که بر کشتی سوار بشوند و وقتی هر دو در کشتی سوار بودند، بپس آن بزرگوار (تختهای از) کشتی (پیروان آورده کشتی) را سوراخ کرد، موسی (علیه السلام) فرمود: آیا شما کشتی را بدين خاطر سوراخ كرديد تا كه سرنوشتان آن را غرق كنيد؟ شما كار بسيار (خطرناک) و سنگيني انجام داديد، آن بزرگوار فرمود: آیا من به شما نگفتته بودم که شما نمي توانيد به من صبر كنيد (سرانجام همانطور شد، شما بر قول خويش و فاکردي) موسی فرمود (علیه السلام): من فراوموش كرده بودم شما بر فراوموشني من، مسؤله مفرمايديد و در اين باره (متباعت) بر من بيستر فشار نياوردید (كه فراوموشي هم قابل عفو قرار نگيرد، امر ناديده گرفته شده) باز هر دو (از کشتی فرود آمده) به راه افتادند تا اين که رسیدند به یک کوکه (نابلغ) آن بزرگ، او را کشت، موسی (علیه السلام) ترسيدگي: گفت: شما یک بي گناهي را کشتيد (و آن هم) بدون عوض کسي، يقيناً شما حرکت بيجايي انجام داديد (كه اولاً اين قتل نابلغ است)، كه در قصاص هم قتل او جايز نيس، باز او هم كسي را به قتل نرسانده، كه اين از اول سخت تراست؛ زيرا در آن تنه به طور قطع خسارت مالي بود، اگرچه در آن ترس غرق شدن سرنوشتان هم وجود داشت، اما آن برطرف گرديد و باز كود نابلغ از هر گنه معصوم) آن بزرگ فرمود: (كه من به شما نگفتته بودم كه شما نمي توانيد با من صبر کنيد) موسی (علیه السلام) فرمود: (بسیار خوب، در اين مرتبه باز هم صرف نظر نمایيد، اگر پس از اين مرتبه من از شما درباره چيزي پرسيم، پس شما حق داريد مرا با خود همرفاه نكنيد)، يقيناً شما از طرف من (کاملان) معذور قرار گرفته ايد.)
معارف و مسائل

آخره‌ی لیگزو اقلیم‌های دیگر، نزدیک عصر، بحث که خضر، به وسیله تبر تخته‌ای هزینه‌ی نیز دو دو، که به سبب آن کشتی از آب بر شده، خطر غرق شدن نزدیک بود، از این جهت حضرت موسی که از او اعتراض کرد به‌هم و اما، از روایات تاریخی معلوم می‌شد قهر که آب در کشتی داخل نشده، خواه‌ای نظر که خضر، از آن را درست کرد، چنان‌که در روایت بغوری آمده است که خضر، به جای آن تخته، با جعفر را به لیگزو محضره در آن آب داخل نشده بود، تا این حد، از خود سباق قرعان معلوم می‌شد که در آن کشتی این هرس از غرق شدن پیش آید، که این روایات از آن تأیید می‌گردد.

حتی اذا لفیا، لفیا لفیا، لفیا لفیا لفیا لفیا لفیا، همه کودک نابالغ گفته.
سورة کفف

۲-۱۳

می‌شود. این گویایی که خضر علی(ع) او را به قتل رسانید، در خصوص از حضرت ابن عباس و بیشتر مفسران منقل است که نابلیغ بود و آنچه متعلق به او در آینده می‌آید که "نفسا زکیه" این هم گویا عدم بلوغ او است، زیرا معنای زکیه معصوم است و این صفت از آن بیگمبری می‌تواند باشد یا از کودک نابلیغ که بر افعال و اعمال او موضوع‌های صورت نمی‌گیرد، و در نامه‌ای اعمال او گناهی به ثبت نمی‌رسد.

اهل قریه رستاکی که حضرت موسی و حضرت خضر علی(ع) بر آن گذر نموده و اهل آن از پذیرایی آنها انتکار نمودند، در روایت ابن عباس (انطاكیه) و در روایت ابن سیرین (ایکه) بود و از حضرت ابوهیره منقول است که آن یکی از روضات اندلس (اسپانیا) بود، والله علم.

آمیا السفینه فکانست مساکین يعملون في البحر فارَّدَت أن آمییاً
اماکشتی متعلق به چندر نفر محترم بود که در دوا کار ما کردند. من خواستم که آن را می‌پذیرم کنم

و کسان و را آن‌ها می‌کلب یا حک قلم سفینه عضتیا (۱۳۳) و امال العلامةیا یکان آیواه ماء منیم

وند جلود، یادو بود که کشتی را گَنَص می‌کرد. اما کودک، والدین او ایمان‌دار بودند

ف‌خشیان ان ی‌زره‌ها تُغلیاً و ی‌کفر دنیا آن

ما آخسوس خطر کردم که می‌کردند آنها را عاجز به طبیعت و کفر. ما خواستیم در

یبیدها خیرا مینه زکوت و اقرب رحمها (۸۱) و آمیا الحداد

عوض به‌دنده برای آنهای پسوردگاران بی‌پره از آوارگی، ونزدیک‌تر در شفقت. واما دیوار

فکان لعلماهین بیشیمین فی الادبیه و یکان مخته کثرة هی و یکان ایبَهْما

از دو کودک یستیم بود در آن راه، و در زیر این سوال آنها خزدانه بود، و بدرشان

- مظهری
معارف القرآن

(۴۱۴)

صلابتی قازارا رزگی آن یبتلگا آشده‌ها و یستخرجا کنر هیانا
مردنیکی بود، پس خواست پورودگارت تو که برسندر بهجوانی خود و بیرون آوردن خزانه‌خود را;

رحمت من رزگی و ما فعالته عن آمری دلکه تأويل ما لم تمشط
از مهربانی پورودگارت، و نکردم آن را از حکم خود، این است سراانجام آنچه نتوانستی

علیه صبر (۸۲)
که بر آن صبر کنی.
اثر صالح بودن او خدا خواست که مال اولاد او را حفظ کند، و اگر دیوار سقوط می کرد، مردم آن مال را به غارت می پرندند، و غالبًا کسی که سربرست این بچه بود و از این خزانه اطلاع داشت در آنجا نبود، که برای آن انتظام می کرد، لذا پروردهگار تو از روزی مهربانی خوش خواست که آن دو تا به حد جوانی (از عمر) خود برساند، و دفینه خود را پیر و ناپیرندند، و تمام این کار هایی را که من انجام دادم، به دستور خدا کردم (و هیچ کاری را از آنها) برای خود نکردم، این است حقيقة آن کار هایی که تو توانستی بر آنها صبر کنی، (که آنها را من طبق و عده تو ضیح دادم، حضرت موسی از نزد حضرت خضر علیه السلام مرخص شد).

معارف و مسائل

«آما السفينة فکانت لمساکین» این کشتی که از آن چند نفر مسکین بود، در خصوص آن از کسب احبار منزل است، که آنها ده برادر بودند، و از آنها پنج تایشان معلول و معلول بودند، و پنج نفر دیگر زخمی می کشیدند و برای معاش همه، انتظام می کردند، و زخمی آنها این بود که در دریا کشتیرانی می کردند و کاره می گرفتند.

تعريف مسکین

بعضی مسکین را چنانی تعریف کردند، مسکین کسی است که هیچ چیزی نداشته باشد، اما از این معلوم می شود که تعریف صحیح مسکین این است که به میراث مال نداشته باشد که بیش از حویج اصلی ضروری به قدر نصاب مال اضافه ماند، و اگر مالی کمتر از این داشته باشد، او هم مشمول تعریف مسکین است، زیرا کسانی که در این یا به آنها مسکین گفته شده است، حداکلک کشتی داشتند، که ارزش آن کمتر از مقدار نصاب نمی باشد،
امّا سؤال آن در حاجات اصلی و ضروری مشغول بود، لذا به آنها مساکین گفت‌نامه شد.

ملک باید کل سفینه غصبِی بگری به روایت ابرستان عباس نقل کرده است به جهتی که این کشتی در حرکت بود، در آنجا پادشاه عظامی بود، که کشتی‌هایی را که از آنجا می‌گذرستند، به زور از دست مردم می‌گرفت، حضرت خضر می‌بنا مصلحت تختهای از کشتی را برداشت که آن پادشاه عظام آن کشتی را شکسته ببیند، و آن را رها سازد، و این مسئله از این مصوبه‌های نجات بی‌پایند، دانایی روم چه خوب گفت‌نامه:

حضرت خضر در بحر کشتی را شکست

صد درستی در شکست خضر هست

و اما الفلام آن پسری که حضرت خضر ایشان را به قتل رسانید، حقیقت آن را چنین توضیح داد که در طبیعت او کفر و سرکشی بر خلاف والدین وجود داشت، و هر دو ایشان و صحیح بودند، حضرت خضر این‌جا فرمود: ما احساس خطر کردیم که این پسر بزرگ شده، سبب فتنهٔ والدین صلح قرار می‌گیرد و به آنها اذیت می‌رسانند، و در کفر مبتلا شده موجب فتنه والدین می‌باشد، و در اثر محبّت او، ایمان والدین هم در خطر واقع می‌شود.

فاراد ریت ان بیده‌ها، رهیما خبری حفیظ رحماء» یعنی لذا ما خواستیم که خداوند متعال در عوضه به این والدین نیک‌وار، فرزند بهتری عنایت نماید، که در اعمال و اخلاق باکی‌زه باشد، و حقوق والدین را هم کامل‌اً ادا کند، در این واقعه لفظ «خشینا و اردنا» را با صیغه جمع متعال استعمال نمود، یک علت آن می‌تواند این باشد که این اراده و خشیمت را خضر گفته بخود و خداوند متعال هر دو تا مسند قرده باشد، یا این که تنها به خود مسندوب کرده باشد، پس معنی «اردنا» این است که ما به بارگاه خداوند دعا کردیم.
زیرا که معامله دادن أولاد بهتر، در عوض آن پسر، فعل خالص حق تعالی است که در آن خضر یا انسانی دیگر نمی توانند شریک باشند.

در اینجا پیش کشیدن این ایجاد درست نیست، که اگر این امر در علم خداوند متعال بود که این پسر کافر می شود و والدین را هم گمراه می کند، پس این واقعه مطابق علم الهی می باستی واقع بشود؟ زیرا برخلاف علم الهی هیچ چیزی نمی تواند انجام پذیرد.

جوابش این است که در علم الهی به این تعقیب و شرط بود که اگر او بالغ گردد کافر می شود و باعث خطر مسلمانان دیگر هم می شود، ولی قبیل از رسیدن به سن باعث کشته شده و آن واقعه که پیش آمد، آن منافی با علم الهی نبود.

«ابن ابی شیبه، ابن المنذر و ابن ابی حاتم» به روایت عطیه نقل کردند که

خداوند متعال در عوض این پسر به والدین، دختری عنایت نمود که از او پیامبری متوسل شد، و در روایت ابن عباس آمده است که از او دو پیامبر متولد گردیدند و در بعضی از روایت‌های آمده است که به وسیله آن پیامبری که از بطن او متولد شد، خداوند متعال امت بزرگی را مورد هدایت قرار داد.

و تحت اطلاع تازه‌ای این خزانه که در زیر دیوار برای کودک‌ها یکی مهدفون بود، در خصوص آن حضرت ابوبدر از رسول خدا روایت نموده است که

ذکری‌هایی از طلا و نقره بود.

ابن عباس نموده است که آن لوحت بود از طلا که تصاحب مندبره‌ی دیل در آن کنده شده بودند، واین روایت را حضرت عثمان بن عفان مرفوعاً از حضرت رسول خدا ۳ هم نقل نموده است.

۱- بسم الله الرحمن الرحیم

۲- مظهری

۳- قطبی.
فایده نیکی والدین پشت در پشت به اولاد می‌رسد
و کان ابوعها صالحا در این اشاره به این شده است که انتظام حفظ خزانه گوذاکان يتیم به وسیله حضرت خضر، از این جهت برگزار گردید، که پدر آن گوذاکان يتیم مردی صالح و مورد قبول بارگاه الهی بود، لذا خداوند برای یارا ورده ساختن حاجت و افزایده به اولاد او چنین انتظام نمود. محمد بن منکدر می‌فرماید که خداوند متعال به سبب صلاحیت و نیکی یک شخص، اولاد و اولاد اولاد و خانواده او را، و اماکن دور و بر او، را حفظ می‌نماید؟ در قرطبه آمدی است که حضرت شبلی می‌فرمود: من وسیله حفظ این شهر و تمام منطقه می‌باشم، همین که او وفات نمود کفار دیلم از دریای دجله عبور کرده بر بغداد چیره شدند. 

در تفسیر مظهری آمده است که در این آیه اشاره به این موضوع است که مردم هم، باید نسبت به اولاد عالما و صلاحا شفقت نمایند، به شرطی که آنها کاملاً مبتلا به کفر و فسوق و فجور نگردند.
نمونه‌ای از بلاغت پیامبرانه و مراعات ادب

برای درک این مثال قبل از لزوم است که این امر درک شود که در دنیا هیچ کار خوب و یا بدی بودن اراده و مشیت خداوندی نمی‌تواند انجام پذیرد، خیر و شر همه، مخلوق او و تابع اراده و مشیت او می باشد، چیزهایی که شر و بدل فهمیده و گفته می‌شود یا مستحق شر و بد گفتی می باشد، همه به اعتبار افراد خاص و احوال خاص برای مجموعه عالم و مزاج دنیا هم ضروری و به اعتبار آفرینش الهی همه خیر و مبینی بر حکم‌ت می باشد.

»کوئی یا بهینه قدرت کی کار‌خانه مین" هیچ چیزی در کارگاه ذوالجلال بد نیست خلاصه این که حادثه‌یا آفتی که در جهان روی می‌دهد، بدون مشیت و اراده خدا نمی‌تواند باشد، لذا هر خیر و شر را می‌توان به او منسوب کرد، اما حقيقة‌ای است که به اعتبار آفرینش حق تعالی، هیچ «شر، شر» نیست، لذا مقضایای ادب این است که شر را نباید به سوى حق تعالی نسبت داد، و کلمات حضرت ابراهیم ابنی (الذی یطمئن و یسقین و اذا مرست فیرو یشفین) که در آیهی ٧٩ سورهی شعراء ذکر گردیده‌اند، همین ادب و تعليم را درس می‌دهند، که اطعام وسقی را به خدا منسوب کرد، و سپس شفای هنگام مرض را هم به او نسبت داد، و در وسط مرض شدن را به طرف خود
منسوخ نموده گرّه و اگر مرخص فوهر یشمنیکه وقتی میزمنی مشووم او مرا شفا میدهد و جنین فرمود که وقتی او به مرا مرنیم می‌دهد، شفا هم می‌رساند.

اکنون به کلام حضرت خضر توجه نماید که وقتی خواست کشتی را بشکند چون آن در ظاهر عیب و بدی بود، اراده آن را به خود منسوخ کرد و گفتند: اردت سپس به هنگام یک دختر قتل ول و اعطا بهجر در عوض، چون قتل یک امر بردید بود و بهتر دادن نیکی، و به سبب این یک امر مشترک بود، آن را به صیغه جمع متقلم ذکر نموده گرّه اردت (اردا) ما اراده کردیم. تا که در اینجا آنچه در ظاهر بد است به سوی خودش و آنچه کامل‌اً خیر است به سوی خداوند منسوخ باشد، و در واقع که سوم درست کردن دیوار و حفظ کردن اموال ییتیمکاملاً نیکی است، آن را کامل‌اً به خدا نسبت داد و فرمود: فاراد ریک که پوردرگار تو خواست.

آیا خضر یا زنده است یا خیر؟

واقعه‌ای که از حضرت خضر گرفت در قرآن ذکر شده است، هیچگونه ارتباطی با این موضوع ندارد که آیا حضرت خضر یا برای پس از داستان وفات یافت یا هنوز زنده است؟ لذا در قرآن و سنّت متعلق به آن امر صریحی مذکور نیست. از بعضاً آثار و روایات معلم مغفرت که هنوز زنده است و از بعضاً روایات خلاف این مستند مغفرت، از این جهت همیشه آرا علما در این باره باهم مختلف نقل شده است، کسانی که به حیات او قابل هستند، اولاً استدلال‌شنان از روایتی است که حاکم در مستندکر از حضرت انس نقل نموده است که وقتی رسول خداوند وفات یافته واقعی که ریشگی سیاه و سفید بود وارد شد و حلته مردم راشکافت و داخل رفت و به گریه افتاد، سپس به صحابه کرام متووجه شد، چنین گفت: اان فی الله عزّ
من كل مصيبة و عوض من كل فائدة و خلفا من كل هالك فالي الله انيبوا و اليه فارغبوا فانما المحرم من حرم الفوارق يعني: (در رضاي خدا از هر مصيبت و ضر و از هر فوت شده عوضي و وجود دارد) واوست قائم مقام هر هولاک شونده لذا به سوى و رجوع كنيد و به طرف أو تغيت حاصل كنيد؛ زيرا محرم كسي است كه از ثواب مصيبت محرم باشد) اين شخص تازه وارد بعد از غفيت ان كلمات مرخص گندید، سپس حضرت ابوبكر و حضرت على رضي الله عنهما هر دو غفتن كه اين حضرت خضر علیه السلام بود، اين روايت اين حضرات جزدي در حصن حصين هم نقل كرده است، و شرطن ان است كه فقط روايت صحيح السند را از دن درج مي نمايده و در حديث صحيح مسلم امده است كه دجال بهرزديك مدينيني متوره در جايشي مي ابد، سپس از مدينين يک شخص برای مبارزه او برون مي آيد، او آن زمان از همه مردم بهتر مي باشد، ابوبكر فرموده است كه اين شخص حضرت خضر علیه السلام مي باشد 1

و اين ابي الدنيا در كتاب «الهو اتف» با سندهن نقل كرده است كه حضرت علی كرم الله و وجهه با حضرت خضر ملاقات كرده است، و خضر علیه السلام به او دعائي نشان داد كه هر كس آن را بعد از هر نماز بخواند، برای او ثواب عظيم و مغفرت و رحمة هست و آن دعا اين است: 

يا من لايشغله سمع عن سمع و يا من لا تغفله المسائل و يا من لا يبرم من الحاح المحملين اذقني برغيفوك و حلواتا مغفرتك 2.

(اين كسي كه شنيدن كلامي او را از شنيدن كلامي ديگر باز نمي دارد، و اين ذاتي كه او را در يک زمان ميليونها و ميليارده خواستها به غفلت نمي اندازد، و كسي كه از الحاح و اصرار در دعا و بارها سؤال كردن ملول نمي شود، ذاته عفو و كرم خويش را به من بجشن و حلواتا مغفرت

1 - قطبي
2 - قطبي
خویش نصیب بفرما.
و باز در همان کتاب عیناً همین واقعه و همین دعا و واقعه ملاقات خضر
با حضرت فاروق اعظم منقول است ۱.
و همچنین از اویای امّت هم وقایع بیشماری راجع به حضرت خضر
منقول است.
و کسانی که منکر حیات حضرت خضر هستند، بزرگترین
استدلال‌شناس از آن حديثی است که در صحيح مسلم از حضرت عبدالله بن
عمر منقول است، او می‌گوید: که رسول خدا در آخر حیات مبارک
خویش به شبی با ما نماز عشاء را خواند، و پس از سلام بلند شده فرمود:
»ازا یتكم لیلتمک هده فان على رأس مائة سنة منها لا بقی ممن هو على ظهر
الارض احد« آیا شما امشب خود را مشاهده می‌کنید، پس از گذشته صد
سال از این شک، کسی از اهلی روى زمین زنده باید این روایت
سخنان گوناگونی می‌گویند، اما مطلب رسول خدا این بود که این
قرن پس از یکصد سال به پایان می‌رسد.
این روایت در صحيح مسلم از حضرت جابر بن عبدالله هم تقریباً با
همین الفاظ منقول است. اما علیه قرطبی پس از نقل این روایت، فرموده
است، که در این حديث دلیلی برای منکرین حیات خضر وجود ندارد.
زیرا که اگرچه در این روایت علوم الفاظ برای همه اولاد آدم است؛ و علوم
هم با تأکید اورده شده است، ولی باز هم در آن نصی و وجود ندارد، که این
عقوم شامل همه اولاد آدم می‌باشد؛ زیرا در اولاد آدم حضرت عیسی علیئة
هم شامل می‌شود که نه فوت کرده و نه به قتل رسیده است، لذا ظاهر این
است که در الفاظ حديث که جمله «علی الارض» آمده است الیف لا مدر آن

۱ - قروطی
عهد خارجی است، و مراد از اراضی، ارض عرب است نه شامل کل زمین‌که در آن اراضی یا جریح و ماجوج و بلاد شرق و جزایر می‌باشند، که اعراب آنها را نمی‌دانستند، نیست، تحقیق علامه قرطبی هیمن است.

همچنین بعضی دیگر مسئله ختم نبوت را با حیات خضر، منافی دانستند، جواب آن هم روشن است، همان‌گونه که حیات حضرت عیسی منافقی با ختم نبوت نیست، زندگانی حضرت خضر هم نمی‌توانند منافقی باشد، بعضی بر حیات خضر منافقی چنین شبهه و ایراد گرفته‌اند، که اگر او در عهد مبارک آن حضرت زنده می‌بوسد، بر از لازم بود که در محضر آن حضرت حاضر شده در پیروی از او در انجام خدمات اسلامی مشغول می‌شود؛ زیرا در حدیث آمده است که «لوکان موسی حیا لما وسعه الا انباعی» یعنی آگر امروز حضرت موسی زنده می‌بوسد، او هم چاره جز پیروی از من نداشت؛ (زیرا که با آمدن من، دین موسی منسوخ شده است) اما این جدیدان بعید نیست، که زندگی و نبوت حضرت خضر یا از شریعت عموم اندیشه‌های مختلف باشد، و چون او از جانب خدا در انجام امور تکونی مأموریت یافته، او در انجام آنها از مردم جداگانه مأموریت دارد؛ اما پیروی شریعت محمّدی، در این استبعادی وجود ندارد که او پس از رسالت آن حضرت عمل خود را طبق شرع محمّدی شروع کرده باشد.

والله اعلم ا بو حيات در تفسیر بحر محيط از بسیاری از بزرگواران، و قايع ملاحظات، با خضریتی را نقل نموده است، اما در ضمن فرموده است که «و الجمهور عليهم مات» یعنی نظر جمهور بر این است که خضریت وفات نموده‌اند. حضرت قاضیثناء الله بانی بیت در تفسیر مظهری فرموده است که حل تمام اشکالات در این است که حضرت شیخ احمد سرهرندی مجدید الف 명ی
ثاني در مكاسبات خود فرموده است، كه خودم شخصاً اين معامله را از حضرت خضر (ع) در عالم مکاسبات دریافت کردم، او فرمود که من و الیاس (ع) هر دو زنده نیستیم، اما خداوند مطلع به ما چنان نیرویی بخشیده است که ما به شکل مردمان زنده متشکل شده در صورتهای مختلف به مردم کمک می کنیم. والله سبحانه و تعالى اعلم من قبلاً نوشت بهجمه که با مرگ و حیات حضرت خضر (ع) هیچ مسئله اعتقادی یا عملی به ما متعلق نیست لذا در قرآن و سنن در مورد آن تصريح و توضیحی نشده است لذا بيش از این نیاز به بحث و غور نیست و لازم نیست که ما به یک جانب بیشتر یقین کنیم ولی چون این مسئله در بین عوام مورد بحث بود از این جهت تفصیل فوق الذکر در رشته تحریر در آمد.

و یسُئلُونَكَ عَنْ ذِئبِ الْقُرَّانِ قَلْ سَأَتَلُوا عَلَيْكَ مِنَ الْذِّكْرَآٰ (۸۸) أَنَّا مَكْتُوبَانَ
و می برسند چرا از دوالقرینین بگو اکنون می خوانم بر شما از او خبری نمی توانم کردیم

لَهُ فِ الْأَرْضِ وَ أَتِينُاهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا (۶۸) قَاتِلُ سَبِيبًا (۶۸) حَتَّى
او را در زمین و داده می به از هر نوع وسیله، پس او به دنبال یک وسیله قرار گرفته تا

یاَ بَلْغُ مَّغَرَبِ السَّمَّاسِ وَجَّهَهَا تُغَرُّبُ فِي عَيْنِ حَمْهَا وَ وَجَدُ
این که رسید جای غروب افتاب که بیانت آن راکه غروب می کند در یک باتلاق و بیافت

عَنْدَهُمَا أَقْضَأنَا ذَالِقَتْنِيْنَ إِمَانًا تَعْذَبُ وَأَمَانًا تَحْمِدُ فِيهمَ قَسْنَانًا (۶۸)
بنزید ان قومی، ما گفتیم که ای دوالقرینان یا تو به مورد عذاب کس یا به گذار در آنها خوبی

فَأَلْمَا مَعَ مَنْ ظَلَّلَ مَسْأَلَفُ نَعْدُدُهُمُ ۖ مُّيَرِدُ
گفت هر کس که باشد بی انصاف، ما به او عذاب خواهیم داد سپس بازگردانیده می شود او
نخستین سفر ذوالفقارین

حال ذوالفقارین را از شما می‌پرسند (عافیت به این سؤال، چنین نوشته شده است که تقییاً تاریخ آنان گم شده بود و امروزی که در قرآن از این جهت ذکر نشده که از اصل داستان زاید هستند، مورخان نسبت به آنها اختلافات شدیدی دارند، با توجه به این، قریش مبلغ به مشورت یهود می‌دهند این داستان را برای سوال انتخاب کرده بودند، لذا تفاصل این داستان که در قرآن ذکر گردیده است، دلیل واضحی بر نبود آن حضرت می‌باشد شما بگویید که من اینک ذکر آن را در نزد شما بیان خواهیم کرد (در آینده حکایت از طرف حق تعالی شروع شده است، که ذوالفقارین چنان پادشاه جلیل القدری گذشت‌های است که) ما در روی زمین به أو حکومت داده‌بودیم، و همه‌نشاط وسایل (کافی) در اختیار او گذاشته‌یم، (تا او بتواند به وسیله آنها اهداف شاهی خود را انجام دهد) چنانکه او (به اراده فتح ملت مغرب) بر یک راه قرار گرفت (و سفر کرد) این که وقتی (سفر کرده شهرویان وسطی را فتح نمود) به جای غروب آفتاب (یعنی بر آخرين نقطه‌آبادی مغرب) رسید و دیده که خورشید در یک آب سیاه رنگ غروب می‌کند (غالباً مراذ آن دریا است که در بی‌شتر موارد، آب آن سیاه به نظر می‌رسد، اگرچه خورشید در حقيقة در دو آب غروب نمی‌کند، اما پشت سر دریا دیده
نمی‌شود، در ظاهر جنان معلوم می‌گردد، که در دریا غروب می‌کند) و در آنگاه و قومی را دید (که بر کنار آنها آیه‌ای آینده آماده بر فراز دالات دارد) ما (به صورت الهام یا به واسطه بی‌سیمر ژمان) چنان گفتیم که ای ذوالقرنین (در حق این قوم، دو اختیار دارید) یا این که (به وسیله قتل و غیره ابتداء به آنها) سرا دهد، یا در حق آنها با نرمی پیش آید (یعنی نخست آنها را به ایمان دعوت کنید، اگر قبول نکردند، پس آنها را به قتل برسانید، در ابتدا بدون دعوت و تبلیغ اختیار قتل شاید به این خاطر داده شده است) که دعوت ایمان به آنها به وسیله دیگری رسیده باشد، اما یکه بحور بدن صورت دوم، یعنی اول دعوت و سپس قتل با اشاره بیان گردیده و آن را به اتخاذ حسن، تعیین فرموده است.

ذوالقرنین عرض کرد: (دن صورت دوم را اختیار نموده نخست آنها را به ایمان دعوت می‌دهم) آمادا (پس از دعوت به ایمان) هر کس که ظالم (کافر) باشد، ما او را (به وسیله قتل و غیره) مجازات خواهیم نمود، (و این سرا در دنیا می‌باشد) پاس او (پس از مرگ) به نزد مالک حقیقی خویش رسانیده می‌شود، و آنگاه او را سزاً سخان (دوخز) خواهد داد، و هر کس (پس از دعوت به ایمان) ایمان آورده و اعمال نیک انجام دهد به او (در آخرت هم) پاداش خوب می‌رسد، و ما هم (در دنیا) در برخوردار خود، او را سخن آسان (و نرم) می‌گویم (یعنی کار روایی سخان به جای خود، بلکه شفاهیاً کلمه سخت هم به او گفته نخواهد شد).

معارف و مساوی

یستلیک» یعنی آنها از شما سوال می‌کنند، این سوال کندنگان چه کسانی هستند؟ از روایات چنین برمن آید، که آنها قرش مگه بودند، که به خاطر آزمایش رسول خدا سوال به آنان نشان داده بود، یکی درباره
روح، دوم درباره اصحاب کهف، سوم در خصوص ذوالفقرین، که نسبت به
دو مورد از آنها پاسخ آمده است، که داستان اصحاب کهف هم اکنون
گذشت، و سؤال از روح در پایان سوره ماقبل گذشته، و این سومین سوال
است که ذوالفقرین چه کسی بود؟ و با چه احوال و اوضاعی مواجه گشت؟

ذوالفقرین چه کسی بود و در چه قرن و چه کشوری بود؟
چرا به این ذوالفقرین می‌گویند
ذوالفقرین چرا به این نام موسوم است؟ در این باره اقوالی بی‌شمار، و
اختلاف شدیدی، وجود دارد، بعضی گفته‌اند که او دو زلف داشت، از این
جهت به او ذوالفقرین گفته شد، بعضی گفته‌اند که بر مشرق و مغرب
حکومت می‌کرد، لذا به ذوالفقرین ملقب گشت، و بعضی چنین گفته‌اند که بر
سرش مانند مندشاخ نشانی وجود داشت، و در بعضی از روایات آمده است که
بر دو جانب سرش نشان زخم بود، لذا به او ذوالفقرین گفته شد. و الله اعلم
امکا همین قدر مشخص است که خود قرآن او را به ذوالفقرین نامگذاری
نکرده، بلکه این نام را یهود نشان داد که نزد آنها، او به این نام شهرت داشته
بود، و آن مقداری از داستان ذوالفقرین که قرآن بیان نمود از این قرار است
که:

او بادشاهی عادل و صالح بود، که به مشرق و مغرب رسید، و این
کشورها را در تصریف خود در آورد، و در آنها به عدل و انصاف حكم
فرمایی کرد، و از طرف خداوند برای رسول به هدف، هر نوع وسیله به او
عنايت گردیده بود، او در فتوحات خویش به سه نقطه سفر کرد، مغرب
اقصی، مشرق اقصی سبب به طرف شمال تا حد کوهستانی، و در آنجا او
درهای وسط دو کوه را به دیوار عظیم الشان آهنی مسدود کرد، و مردم آن
منطقه از تاخت و تاز یاجو و ماجو ج در امان ماندند.
يهود كَّا اين سؤال را برای حقائق و نویست رسول خدا به صورت
امتحان تقديم داشته بودند، از اين جواب مطمئن شدند، و مزيد بر اين،
سؤولي نکردن، كه جرا او به دوالقرنين موسوم شده و در چه کشور و چه
زمانی بوده است.

از اين معلوم مي شود كه اين قبیل سوالات را خود يهود بهبوده و زائد
مي دانستند، و ظاهر است كه قرآن كريم تنها آن مقدار از تاريخ و قصص را
 بيان مي كند، كه فايده ديني یا دينيي داشته باشد، يا فهم چيزي لازم، بر آن
موقف باشد، لذا نه قرآن اينها را بيان كرده و نه در حديث صحيحي اين
تفاصل بيان شده است، و نه فهم آيه ای از قرآن بر دانستن آنها موقف
است، بنابراین سلف صالحین از صحابه و تابعين هم، بر این توجه خاصی
مبذول نکرده‌اند.

اینک تنا معامله روايات تاريخي، يا تورات و انجيل فعلي باقی ماند،
و اين هم واضح است، كه تحریفات مسلسل، تورات و انجيل فعلي را به
 حيث يك كتاب آسماني، باقي نگذاشته، و پايه آنها هم نمي تواند بيش از
تاريخ باشد، و روايات تاريخي زمان قدیم بيشتر از قصه و داستانهای
اسرائیل مملو هستند، كه نه سنداً داردند، و نه به نرد عقلاً و حكم‌مای كه
زمان قابل اعتماد قرار گرفته‌اند، و آنچه مفسّرين کرام در این باره مرقوم
داشت‌اند، همه آنها مجموعه‌ای از این قبیل روايات تاريخي است، لذا در
آنها اختلافات بي شماري وجود دارد، در عصر حاضر اهل اروبا به تاريخ
اهتمت زيداي قابل شده‌اند، و بدون شك در تحقيق و تفتيش آن محنت و
کاوش زيداي به خرج داده‌اند، و در حفاری آثار باستانی و بیرون آوردن
کتيبه‌ها و غيره و رسیدن به حقیقت و قابع، به وسیله آنها، كارهایي انجام
داده‌اند، كه در زمان گذشته نظير آن یافته‌نامه شود، اما آثار باستانی و
کتيبه‌هاي آنها در تأيد و نتایج كمک مي كنند، ولي از خود آنها واقعه كامل
خوانده نمی‌شود، بلکه برای آنها روایات تاریخی اساسی قرار گرفته‌اند، و
در اینباره حال روایات تاریخی قدیم، اکثر معلوم شد، که بیش از یک
داستان، از روشی برخوردار نیست. علماً‌ی قدیم و جدید تفسیر هم، در
کتاب‌های خود این روایات را به جای یک تاریخ نقل کرده‌اند، و بر درستی
آنها هیچ مقصود قرآنی موقوف نیست، و در اینجا هم به همان جهت طبق
ضرورت نقل می‌گردد. تحقیق و بررسی کامل این واقعه را حضرت مولانا
حفظ الرحمن، می‌کنند در کتاب «قصص القرآن» خود، نوشته است که مشتاقان
تأریخ می‌توانند آن را مطالعه بفرمایند.

در بعضی از روایات آمده است، کسی‌که بر گل دنیا حکومت و سلطنت
کرده‌اند چهار نفر بوده‌اند: دو مؤمن و دو کافر، مؤمنان حضرت سلیمان و
ذوالقرنین هستند، و کافران نمرود و بخت نصر.
و درباره ذوالقرنین اتفاق عجیبی وجود دارد که به این نام عده‌ی زیادی در
دینیا شهرت یافته‌اند، و این هم موجب تعجب است که همیشه با ذوالقرنین
نام اسکندر هم شامل بوده است.

حدود سیصد سال قبل از میلاد مسیح، پادشاهی به نام اسکندر، معروف
و مشهور است، که به لقب اسکندر پونانی، مقدونی و رومی یاد کرده
می‌شود، و وزیر او ارسطو بود که با دارا درگیر شد، و او را به قتل رسانده و
کشور او را تصرف کرد، و این آخرین کسی است که در دنیا به نام اسکندر
معروف است. و بیشتر داستان‌های او هستند که در دنیا مشهورند، و بعضی
همین را ذوالقرنین مذکور در قرآن قرار داده است، اما این کلاً اشتباه است;
زیرا این شخص، شخصی اشیر پرست و مشرک بود، و ذوالقرنین یکه او را
قرآن پادا کرده است در بیامبر بودن‌شعلما اختلاف داردند، اما بر مؤمن و
صالح بودن او همه اتفاق نظر دارند، و خود نصوص قرآن بر آن گواه است.
حفظ این کلی در کتاب «البداية والنهایة» به استاد این عساکر، نسب تامه
كامل أو را كه بحبشت إبراهيم صلى الله عليه وسلم رسول الله، وفرموده است: أن
اسكندرى كه به ناهي مصري ويوناني ومقدوني معروف است و به نام
خود. شهر اسكندرية را آباد كردو وتاريخ روم از عهد او جريان دارد، اين از
اسكندر ذو القرنين جندين سال بعد روده كه بيش از دو هزار سال گفتته شده
است، او دارا را به قتل رسانده و شاهان فارس را سرکوب نمود و كشور آنها
را متصرف شده است، ولي اين شخص مشركي بوده كه او زاوالفينين ياد
شده در قرآن قرار دادن، اشتباهي است كام، الفاظ خود ابن كثير از اين
قرارند:

فاما ذو القرنين الثاني فهو اسكندر بن فیلیس بن مصری بن برس بن مبطعون
ابن رومی بن تعطی بن يونان بن يافث بن بونه بن شرفون بن رومه بن شرفط ابن
توهی بن روی بن الفصر بن يقرآن العیق بن اسحق بن إبراهیم الخليل عليه
الصلاو و السلام كذا نسبه الحافظ ابن عساكر في تاريخه، المقدوني
الصربی بانی الاسكندریة الذي يؤخ بایامه الروم و كان متأخرا عن الأول
بهر طويل وكان هذا قبل المسيح بنحو ثلاثمئة سنة و كان ارطاطالیس
الفیلسوف وزیره وهو الذي كنت دارا و اذ ذلک الفرس و اوطاء ارضهم و
انما تبها عليه لان كثيرا من الناس يعتقد انهم احد و ان المذكور في القرآن
هو الذي كان ارطاطالیس وزیره فيقع بسبب ذلك خطا كبير و فساد
عريض طويل فان الاول كان عبدا مؤمنا صالحا و ملكا عادلا و كان وزرنه
الخیر و قد كان تبها على ما قرناه قبل هذا، وا ما الثاني فكان مشركا و كان
وزرته فيلسوفا، بين زمانیهما ازید من الفی سنة، فاين هذا من هذا لا يستویان
ولا يشتبهان، الا على غیب لا يعرف حقائق الامور!».

از روى این تحقیق ابن كثير امام حديث و تاريخ، یکی این اشتیاء برطرف
شد که اسكندری که از سیصد سال قبل از مسیح گذشته و با دارا و ملوك
فَالسَّمْرِي ذَكَّرَ يَتَّبَعُهُ الْبَاءَةِ، أَنَّ ذَوَالْقُرْنِينَ نَيَّسَتُ كَهُذَكَّرَ
دِرُّ القَرْآنِ كَرِمَتَ أَمَامَهُ اسْتَ، وَبَعْضُ ازْمِشْرِينَهُمُ الْبَيْنَ اسْتَ، عَلِيَّ نَيَّسَتُ كَهُذَكَّرَ
مُذْكُورَ الْقَرْآنِ دَاوُسُتُهَا.

إِمَّا دَوُسُ، أَزُجِّهِ بَلْجِهَا كَانَ نَيَّا، أَنَّ مَعَالِمِهِ يَغَرَّعُ كَهُذَكَّرَ
يَبَّأَمِي بَوَدُنَ أَسْتَ، أَلزَّ مَخَّا بَدُورُ، أَنَّ مَعَالِمِهِ يَغَرَّعُ كَهُذَكَّرَ
قُرْآنُ الْوَسُّ فَيْضَلاً الأَلَّمِ تَغِيَّرُ مّلَكَ الْلَا سَحِيَّهُ نُقْلَ نِمْوَةَ اسْتَ، كَهُذَكَّرَ
يَبَّأَمِي بَوَدُنَ أَسْتَ، أَلزَّ مَخَّا بَدُورُ، أَنَّ مَعَالِمِهِ يَغَرَّعُ كَهُذَكَّرَ
عَلِيَّ نِمْوَةَ اسْتَ، أَنَّ مَعَالِمِهِ يَغَرَّعُ كَهُذَكَّرَ

أَنَّ مَعَالِمِهِ يَغَرَّعُ كَهُذَكَّرَ

وَأَبَوُ يَرَحَانِ بِرُونِيَ فِي كِتَابِ مَخْوَدُ بَنِ نَامَ "الثَّانَ بَالبَقِيَّةِ عَنِ الْقَرَونِ الخَالِيَةِ"
حمیری یمنی در اشعار خود، از او افتخار کرده است، که جذب از دوازده مسلمان بوده اشعار او از این قرآن می‌باشد.

قد کان ذوالقرنین جدی مسلمان ملکاً علی فی الأرض غیر مبعد بلغ المشارق و المغارب يتبغى اسباب ملک من كريم سید این روايات را ابوحیان در بحر محيط نقل کرده است، و ابن کیض در البیانه و النهاية پس از ذکر آن فرموده است: که این ذوالقرنین از نخستین تبع از توابعه یمن است، و کسی است که در حق بیان سببی به تفع حضرت ابراهیم خلیفه جدید بوده و هم می‌توان واژه و زمان حضرت ابراهیم خلیفه نشان داده شده است.

و بحثی که حضرت مولانا حفظ الرحمن در قصص القرآن مفصلاً درباره ذوالقرنین کرده است، خلاصه آن از این قرار است: که ذوالقرنین باد شده در قرآن، آن پادشاه ایرانی بوده که یهودی او یا خورس، یونانیان سائراست، ایرانیان کورش و اعراب کیخسرو می گویند، که زمان او خیلی پس از زمان ابراهیم علیه السلام در عهد دانیال از ائمه بین اسراییل بوده است، که نزدیک به زمان اسکندر مقدونی قاتل داراست، اما او نیز مانند ابن کیشر و غیره به شدت انکار کرده است که او اسکندر مقدونی که ارسطو وزرخش بود، نمی توانند باشد؛ زیرا او مشرک و آتش برست بود و این مؤمن و صالح. خلاصة تحقيق ایشان این است که آنچه در قرآن کریم در سوره بنی اسرائیل آمده است، که بنی اسرائیل تادوبار به شر مبتنی شده و در هر دو بار به کیفر اعمال خود رسیده‌اند، در نخستین بار قرآن کریم در آیه‌ی ۵ سورهٔ اسراء فرمود «بعثنا علىكم عبادات لنا أولى باس شديد فجاجوا خلال الديار» علیه (در کیفر شرارت انگیزه‌ی‌تان ما بر شما بنگذانی را از جانب خود مسلّط می‌کنیم که دارای قوت و شوكت بزرگ خواهند بود، آنها در خانه‌های شما

1 - البداية ص 105، 1، ج 2.
داخل خواهند شد) مراد از ایشان بخت نصر و اعوان او هستند، که در بیت المقدس چهل هزار و در بعضی روایات هفتاد هزار نفر به قتل رسانیدند، و بیش از صد هزار اسرائیلی را مانند بز و میش سوق داده به بابل بردنند، و بعد از این که قرآن کریم در آیهٔ ۶۲ سورهٔ اسراء فرموده است « ثم رددنا لكم الكرة علىهم» یعنی (با ما تسلّط شما بر آنها را برگردانیدم) این واقعه به دست همان کیخسرو و کورش صورت پذیرفت، این شخص مؤمن و صالحی بوده با بخت نصر مقابله کرده اسرائیلی را از دشت آزاد نمود، و دوباره منطقه فلسطین را آباد ساخت، و بیت المقدس را که او ورمان کرده بود دوباره تعییر کرد، و تمام خزان و وسایل بیت المقدس را به بخت نصر از آنجا به غارت برده بود، پاز در اختیار بینی اسرائیل قرار داد، لذا این شخص ناجی بنی اسرائیل (یهود) ثابت گشت.

این امر قرین قیاس است که یهود مدتی که توسط قریش مگه برا ی امتحان بی‌پای این بیاید تنظیم داده و مشخص ساختند، از آن جمله سوال دواقرنین از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده که یهود آن را ناجی خود تسليم کرده برا پای تعظیم و تکریم قابل شده بودند.

مولانا حفظ الرحمن صاحب بر این تحقیق خویش به نقل تورات موجود، از یشگویه‌های انبیای بنی اسرائیل و باز از روایات تاریخ شواهد کافی وارد نموده است، هر کسی که در پی تحقيق بیشتری بیانی، می‌تواند آن را مطالعه نماید، هدف من از نقل همهٔ این روایات فقط همین بود که درباره شخصیت و فرمان دواقرنین اقوال علمای امت و ایمان تاریخ و تفسیر ملاحظه گردد، اما این که کدام یک از اینها راجح است، این جزء مقصود من نیست، زیرا اموری که نه قرآن مدعو آن‌هاست و نه حديث آنها را بیان کرده است، مستلزم می‌باشد و می‌بیند کردن آنها بر عهده ما هم، نیست، و هر کدام یک قول از اینها راجح و صحیح قرار بگیرد، در هر صورت مقصود قرآن...
حاصل می‌گردد، و الله سبحانه و تعالى اعلم. در آینده تفسیر آیات را ملاحظه نمایید.

قل سأَلْتُو علیکم منه ذکراً در اینجا این قابل ملاحظه است که قرآن کریم چرا لفظ مختصر «ذکر» را در اینجا گذاشته دو کلمه «منه ذکرا» را اختیار نمود؟ بعد از اندکی تفکر معلوم می‌شود که از این دو کلمه اشاره به این شده است که قرآن و عده نکرده که تمام داستان و تاریخ ذوالقرنین را بیان نماید، بلکه فرمود: مقداری از آن را ذکر می‌نامید، که حرف من و تنوین «ذکر» حسب قواعد عربی گواه بر آن است، و آنچه در مورد بحث تاریخی و نام و نسب و زمانه ذوالقرنین در بالا مرقوم گردیده است، قرآن آنها را غیرضروری دانسته، از همان ابتدا ترک نمود.

و این این است که نبی سیبیا لفظ سبب در لغت عربی برای هر آن چیزی گفته می‌شود که از آن در رسیدن به هدف کمک کند، که شامل آلات و وسایل مادی هم هست، و همچنین شامل علم و بصیرت و تجربه و غیره هم می‌باشد.

و مراد از "من کل شيء" تمام آن اموری است که یک پادشاه و حکمران برای نظام سلطنت، به آنها نیاز دیده می‌کند، مطلب این است که خداوند متعال به حضرت ذوالقرنین برای گسترش عدل خوشی، و قیام امن عالم و فتوحات ممالک، همه آن وسایل را به اختیارش گذاشت که در آن زمان او به آنها نیاز داشت.

فاتیح سیبیا مراد این است که هر نوع سامان و رسیدن به هر گونه از دنیا، به او اعطا شده بود، او قبل از همه، وسایل صرف مغرب را به کار گرفت.

حتی اذا بلغ مغرب الشمس با این مطلب که به طرف مغرب به جایی رسید که بعد از آن آبادی وجود نداشت.
سورة کهف

۴۲۵

فی عین حمئة معانی لغوى «حماة» باتلاقی سیاه است، و مراد از آن، آن
آبی است که ته آن لای سیاه باشد، که از روی آن رنگ آب هم سیاه به نظر
رسد، و مراد از غروب آفتاب در چنین چشمه‌ای این است که بیننده
احساس کنند که خورشید دارد در این چشمه غروب می‌کند، زیرا بعد از آن
آبادی یا خشکی‌ای وجود نداشته، جانان‌که اگر شما در وقت غروب آفتاب
در چنان میدانی قرار بگیرید که در جلو آن نه کوهی باشد و نه درخت و
ساختمانی، احساس می‌کنند که خورشید دارد در زمین فرو می‌رود.

و جهت‌اندیشه قوم، یعنی ذوالقرنین در کنار آن چشمه سیاه به قومی
برخوردار نمود، و از قسمت بعدی آیه معلوم می‌شود که این قوم کافر بودند،
لذا در آیات آن‌های خداوند به ذوالقرنین اختیار داد، که اگر شما می‌خواهید
به همه‌ای اینها، نخست سرا یک کفرشان برسان، و اگر می‌خواهید با ایشان با
نیکوری رفتار کنید، نخست آنها را به وسیله دعوت و تبلیغ و پند و موظفه به
اسلام و ایمان دعوت ده، آنگاه به تسليم شوندگان پاداشی و به منکران کیفر
اعمالشان برسان که در پاسخ ذوالقرنینی، صورت دوم را اختیار نمود، که
نخست می‌کوشیم تا به وسیله موعظه و پند آنها را بر صراط مستقيم آوریم،
سپس اگر کسی بر کفر خودش اصرار ورزید، به را سرا خواهیم داد، و کسی
که ایمان بیاورد و اعمال نیک انجام دهد او را پاداش خوب خواهیم داد.

و قلنا یا ذوالقرنین از این معلوم می‌شود که حق تعالیی به طور مستقیم
ذوالقرنین را مورد خطاب قرار داده است، لذا اگر ذوالقرنین پیامبر دانسته
شود، پس در این اشکالی نیست، که به وسیله‌ی وحی به او گفته شده است، و
اگر نیژریت او پذیرفته نشود، پس صورت خطاب «قلنا» و یا ذوالقرنین
می‌تواند این باشد، که توسط پیامبری به او «ذوالقرنین» خطاب شده است،
چنان که در روایات معلوم می‌شود که حضرت خضر با او همراه بوده است،
و این هم امکان دارد که این وحی نیژریت و رسالت نباشد، بلکه وحی لغوی
باشند. مانند وحی که در قرآن برای مادر حضرت موسی ۷۲۴ در آیهی سوره قصص "و او اهوجا" ذکر شده است، در صورتی که هیچ احتمالی مبینی بر این که رسول و نبی بوده باشد، وجود ندارد، اما ایب حیان در بحر ملیت فرموده است: حکمی که در اینجا به ذوالقرنین داده شده است، آن حکم قتل و سزا یک قوم است، و این گونه حکم بدون وحی نبوده نمی‌تواند داده شود.

این کار نه به وسیله کشف و الهام می‌توانند باشد، و نه بدون وحی نبوده به صورت دیگری، لذا بدون این، احتمال دیگر صحیح نیست که ذوالقرنین یا شخصاً یامبر باشد، یا یامبری در عهده او موجود بوده است، که توافت او مورد خطاب قرار گرفته است. و اللّه اعلم.

۴۸) حَتَّى إِذَا بَلَغَ مَطْلَعَ الْشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ بِذَا دِرْبِ وَسْلَةَ قُرْأَنِ. فَقْلَ اِنَّهَا تَطْلُعُ عَلَى قُوَّمِهَا لَمْ تَنْبَغِلْ هُمْ مِنْ دُونُها يَسْتَرُّ ۴۹) كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحْصَنْ یَا لَدِی خَبَرَا (۹۱)

خبر دور و اطراف آن.

خلاصهی تفسیر
سپس (کشورهای غربی را فتح نموده و به اردا فتح ممالک شرق به سوی مشرق) به راه افتاد، تا این که به جای طلوع آفتاب رسید (یعنی در جانب مشرق به دیگر نقطه آبادی رسد) دیده که خورشید بر جنابت قومی دارد طلوع می‌کند که ما در جلوی آفتاب برای آنها پرده نگذاشته بودیم.
معارف و مسائل

قومی که در سمت مشرق، دو قرن‌بینی او نوها برخورد کرد، قرآن حالت آنها را چنین بیان نمود، که برای نجات از آفت‌نابودی و خیمه و لباس نداشتندان، اما در رابطه با مذهب آنها چیزی ذکر نکرد، و این را هم بیان نمود که دو قرن‌بینی با آنها چه رفتاری کرد، و نظیر این است که ایشان هم کافر بودند و دو قرن‌بینی با آنها رفتاری را انجام داد که با قوم‌مغرب در بالا آمد است، ولی نسبت به توضیح آن در اینجا از لین جهت لزومی نداشت که آن را بر واقعه می‌کل پیوسته نموده می‌توان درلمعین دریافت.

۱- کذا فی بحر المحيط عن أبي علیه.
مفسدون في الأرض فهل تجعل لكي خرجاً على أن تجعل بيننا فсадاً إيجادكم كنند در روی زمین، أيامقر بكنكم براي تو خوديارى، نا بسازى در مبان ماه و يمهم سدا ۴۳ قال ماما مكن فيه ربي خير قايعيونى و أنها سدى. كنت أنهج صقر كرده براى من پرورگارم بهتر است، پس كمک کنید مرا پقوة أجعل بينكم و بيتهم ردما ۴۳۹۰ اثرى زبر الحديد حتى بنیروی بنى، انا بسازم مبان شماوانتها دیواری محکم. بیاورید براى من نختهای اهتما نا إذا ساوى بين الصدقين قال انفصوا حتى إذا جعلته نارا قالت اثرى ایسی که باید رکب کرده من دیوارها که، گفت بدمیتایلی که کرد انا اتش، گفت باوری بدیشمنن آقیع علیه قطرة ۴۳۹۱ فاکشاشعوا أن يظهر و وماستشعاعو آل شیاقبا ۴۷ که بریزم بران مس دخاخته. پس نتوانستند بالای ان برودن، و نتوانستند انرا سوراخ کند.
قال هدا رحمت من ربي فإذا جاء وعد ربي جعله دکا گفت این مهربانی پرورگارمن است وقتی که یا بید و عدیب یا من، منهمدی کد ان را پست و كان وعد ربي حقا ۴۸ و هست و عده رب من درست.

خلاصه تفسیر
سپس (از فتح مغرب و مشرق) قصد راهی دیگر کرد (قرآن آن جهت را نام برده، وی بیشتر آبادی به طرف شمال است)، لذا مفسران، این سفر را سفر ممالک شمالی قرار داده شهادت تاریخی هم مؤید این موضوع است، 
تا این که به جنگ مقاتار رسید که در وسط دو تا کوه قرار گرفته بود، پس جلوتر از آنها به این طرف قومی را دید که (به وجه زندگی و حشیانه) از زبان و لغتی ووقف نداشتند به هم نزدیک نبودند که سخنی را بههمند (از
این الفاظ جنین معلوم است، که تنها عدد آگهی در میان نبود، زیرا هرگاه فهم و هوش وجود داشته باشد، سخنان غیر اهل زبان را هم می‌توان به اشاره و کنایه درک کرد، بلکه زندگی و حشیه‌اش، آنها را از فهم و هوش هم دور نگهداشته بود، ولی شاید در پایان توسط مترجمی (آنها عرض کردن)، که از دو قرنی قوم باجوج و ماجوج (که در پشت این دره قرار گرفته‌اند) گاهی به سرزمین ما (می‌آیند)، فساد بزرگی به راه می‌اندازند، فقت و غارت می‌کنند، و ما توان مبارزه با آنها را نداریم) پس آیا ما برای شما مقداری خود یاری گرفته جمع بکنیم، به این شرط که شما در میان ما و آنها سدی قرار دهید، (که آنها تنوانند به این طرف بایند) ذوالقرنین در پاسخ گفت: مال که خدا در اختیار من گذاشته، (تا هرگونه به خواهانم در آن تصریف کنی) خیلی زیاد است، (لذا نیازی به جمع کردن خود یاری مالی نیست، البته) با نیروی بدینی (یعنی کارگری) به من کمک کند، که من این کار را می‌کنم که در میان شما و آنها دیوار محکمی ایجاد می‌کنم، (سپس) شما تخته‌های آهنین بیاورید (که قیمت آنها را ما پرداخت می‌کنیم، ظاهر این است که برای ساختن این دیوار آهنین، اشیایی مورد نیاز دیگر هم، خواسته باشد، اما در این منطقه و حشیه نایاب تر از همه چیز، آهن بوده است، لذا بر ذکر آنها اکتفا نمود، پس از جمع شدن همه لوازمات، کار ساختن دیوار آهنی میان دو کوه آغاز گردد).

تا این که وقتی (زگ‌های دیوار را چیده، خلاء) میان آن (دو کوه) را (با کوه‌ها) برابر کرده، دستور داد که بدمید (دمیدن شروع شد) تا این که وقتی (با دمیدن) آن (مادر خوگر سرخ کردن) دستور داد که مس گذاختن شده‌ای را که قبلاً آماده درد است، برای من بیاورد تا بر آن بریزم، (چنان که این مس گذاخته شده آورده صد، و به وسیله آلات از بالای دیورا سرایی گردید، که در تمام دره‌ها دیوار، داخل شده، کل دیوار یک تخته
معارف القرآن

شده طول و عرض آن را خشاوند می‌دانند.
پس (به سبب ارتقاء و لغزندگی) نه یاًجوخ و مأجوج می‌توانستند بر آن بالا بروند، و نه (به سبب استحکام نهایی) می‌توانستند در آن نقب بزند، (وقتی) دواقرنین (مشارکت کرده که این دیوار آماده شد، و آماده شدنش کار آسانی نبود، در مقام سپاسگزاری) گفت: این مهربانی پوردرگار من (برا یک تن که این امر به دست من انجام گرفت، و نیز برای آن قوم که مورد حمله یاًجوخ و مأجوج قرار گرفته بودند، موجب سپاس) است، پس وقتی و عده پوردرگار فرا می‌رسد (یعنی وقت فنا شدن آن قرار رسید)، پس آن را منهم به ساخته (آن را با زمین) یکسان می‌سازد و وعده پوردرگار بر حق است (و در زمان خوشی خواهد آمد).

معارف و مسائل

حل عبارت‌های سخت

پن اسدین» لفظ «سدّ» در لغت عربی بره آن چیزی اطلاق می‌شود که مانع از چیزی دیگر باشد، چه دیواری باشد، و چه کوهج، و چه طبیعی باشد، و چه مصنوعی، و در اینجا می‌نویسد: آن چیزی به این نسخه که در راه یاًجوخ و مأجوج حایل بودند، اما آنها از راه دره در میانی حمله و می‌شوند، که دواقرنین آن را مسدود کرد.

"زیر الحدید" زیر جمع زیره به معنا تخته یا چادر است، و مراد از آن در اینجا قطعات آهن بود که در مسدود کردن این دره به جای خشت و آجر به کار گرفته می‌شد.

"الصفونين" دو کناره دو کوه که روی یکدیگر قرار گیرند، "قطرا" معناً قطر در نزد پیشتر مفسِرین مس گذاخته است، و بعضی آهن گذاخته یا تلع و را
هم قطر گفت‌های‌اند.
«دکا۳ ریزه ریزه شده با زمین برآور شونده است.

یا احوج و ماجوج چه کسانی و در کجای‌وهاند و سد دوازده قرنی کجاست؟
در این باره سخنان عجیب و غریبی در روایات اسرائیلی و تاریخی وجود دارد، که بعضی از مفسّران آنها را از تاریخ نقل کرده‌اند، ولی در نزد خود آنها هم مورد اعتماد نیستند، قرآن کریم احوال مختلفی از آنان را به طور اجمالی یا به کاملی است، و آن حضرت از تفاصیل آن هم به قدر ضرورت توضیح داده است، اما احوج با این با دیگر آیمان آورد و روی آن اعتقاد داشت، فقط همین قدر است که در قرآن یا احادیث صحیح آمده است، و بیش از این از احوال تاریخی یا جغرافیایی که مفسّران، محدثین و مورّخین بیان کرده‌اند، امکان صحبت و استدلال در آنها وجود دارد، و احوال مورّخین در آن مورد به‌اهمیت و تفاوت دارد، و بیان‌بند بر تفسیرات و قرایات و تخمینی می‌باشد، صحیح یا اشتباه بودن آنها، به توضیحات قرآن هیچ تأثیری ندارد.
بنده در اینجا قبل از همه احادیثی را ذکر می‌کنم که در این باره در نزد محدثین صحیح یا قابل اعتماد هستند، و آن‌گاه به قدر ضرورت روایات تاریخی هم نقل می‌گردند.

روایات حديث در خصوص یاًحوج و ماجوج
از تصریحات قرآن و حديث، فقط تا این حد ثابت است که یاًحوج و ماجوج انسان و مانند عوم مردم از نسل حضرت نوح غلیظ می‌باشند؛ زیرا نص صریح قرآن است که «و جعلنا ذریته هم البقین» یعنی پس از طوفان
نوح، هر چند مردم در زمین بوده است یا در آینده باشد، همه از اولاد نوح می‌باشند، و روایات تاریخ اتفاق نظر دارند که از نزدیک یافته می‌باشند، و آن با یک حديث ضعیفی هم تأیید شده است، و نسبت به بقیه احوال آن، حديثی که از همه بهتر مفسّل و صحیح باشند حديث نواس ابن سمعان است، که در صحیح مسلم و دیگر کتب مستند نقل گردیده، و محدثین آن را صحیح دانسته‌اند، که در آن خروج دجال نزول عیسی و سپس خروج بی‌اجور وِ ماجوج با تفصیل کامل ذکر شده است، و ترجمه آن در دیل نقل می‌گردد.

حضرت نواس بن سمعان روزی به فرمایید که رسول خدا روزی به هنگام صبح از دجال یادی به میان آورد، بعضی امور نسبت به او را چنان ذکر کرد که از آنها حکیر و ذلیل بوذن و معلوم می‌شود، (مثلاً این که او یک چشم است) و نیز در مورد او چیزهایی فرمود که از آنها معلوم می‌شود که فتنه‌ای او خیلی سخت و پزرس است، (به عنوان نمونه بهشت و دوزخ و خوارق عادت دیگر با همراه هستند) از توضیح آن جناب (بر ما چنان خوف عارض گشته که) گویا دجال در انبوه درخته‌ای خرماست، (یعنی در تندیکی قرار دارد) وقتی که بیگاه به خدمات رسول خدا حاضر شدیم، آن جناب از تأثیرات قبیل ما آگهی یافت و برپسید که شما چه فهمیدید؟ ما عرض کردیم: تذکره‌ی دجال را به میان آوردیم، و بعضی امور نسبت به او چنان ذکر کردیم، که از آنها معامله او حکیر و آسان معلوم می‌شد، و بعضی را چنان ذکر فرمودیم که او دارای نیروی زیادی است، فتنه او بسیار بزرگ است، و ما چنان احساس کردیم که او در تندیکی ما در انبوه درخته‌ای خرما قرار گرفته است، آن حضرت فرمود: فتنه‌هایی که من نسبت به شما احساس خطر می‌کنم، به نسبت فتنه دجال بسیار خطرناک تر هستند، (یعنی فتنه دجال به آن میزان بزرگ نیست که شما تصور کرده اید) اگر در زمان
هستی من بیرون آید، خودمن با او، به مبارزه خواهیم پرداخت، (شما نیازی به فکر کردن ندارید) و اگر او پس از من آمد، هر کسی موافقت هم خود برای سکوب کردن او بکوشد، خداوند متعال در عدم موجود بودن من حامی و یاور هر مسلمان است (علائم ات او این قرار است، که) او جوانی دارای مویهای خلیف پیچیده است یک چشمچال بالا آمده‌تر و دیگری کور است. چنان‌که در روایات دیگر آمده است)، و اگر مین (صورت قبیح) او را بتوانم به کسی تشبیه کنم، او عبد العزیز ابن قطن است، (این شخص در عهد یاهیت لب شکلی ریز شخصی از قبيله بنو خزاعه بود) اگر کسی از شما با دجال روبرو گردد، باید او آیات ابتدا (سیرات سوره گهر) را بر او بخواند، (بدین سبب از فتنه دجال محسوس خواهد ماند) دجال از میان شام و عراق بیرون خواهد آمد، و در هر گوشه و کنار، فساد برخی کنند، ای بندگان خدا در مقابل بوا او، ثابت قدم باشید.

ما عرض کردم، یا رسول الله اکبر در زمین باقی می‌ماند، آن جناب فرمود که: چهل روز در روزی زمین می‌ماند، اما نخستین روز او، برآور با یک سال می‌باشد، و دومین روز برآور با یک ماه، و روز سوم برآور با یک هفته، و بقیه روزها مانند عموم روزها می‌باشد، عرض کردم: یا رسول الله در آن روز که یک سال برآور می‌باشد، ما نمایش پنج وقتی) یک روز بخوانم، آن جناب فرمود: خیر، بلکه اوقات را تخمین زده نمازهای یک سال کامل را ادا کنید، سپس عرض کردم: یا رسول الله، اور در زمین با چه میزان سرعتی، مسافرت می‌کنید؟ فرمود: مانند برن، البته که پشت سر آن باد موافقت باشد، پس دجال از کنار قومی می‌گذرد، و آنها را به سوی عقاید باطل خوش، دعوت می‌دهد، آنان به او، ایمان می‌آوردند، او به ابرها دستور می‌دهد که ببارید، آنها می‌بارند، و به زمین دستور می‌دهد، آن نیز سرسپز و شاداب می‌شد، (و دامهایشان در آن می‌چرند) و بیگاه وقتی برمی‌گردند.
کو هانشان نسبت به بار اوال برگنگ میشود، و پستانها از شیر پر میشوند، و
تختیگاهی پیش بر میشود، بیا در جلال از کنار قوم دیگری میگذرد، و آن قوم
را هم به طرف مرناهی خویش دعوت می‌دهد، اما آنها قول او را رد
می‌کنند، و به نشاناد آنها مأیوس شده می‌روند، این مسلمانان به نقطه‌سالی مبتلا
می‌گرندند، و به نزد آنها هیچ مالی باقی نمی‌ماند، و به زمین خرابه‌ی می‌گذرد، و
آن را مورد خطاب قرار می‌دهد که خزانه‌های خود را پیرون‌ها بیاور، چنانکه
خزانه‌ای زمین در دنبال او قرار می‌گیرند چنانکه مگس عسل به دنبال
سردار خود می‌گیرند، بای دجال یکی را فرا می‌خواند که در عین عنوان
جوانی می‌باشد، او را با مشی بر دو قسمت می‌کند، و آن دو قسمت او را
به قدرت از همدیگر جدا می‌کند، که در میان تیر زنده و آماد فاصله باشد،
باز او را فرا می‌خواند، او (زنده شده) به سوی دجال از این عمل او، با لیب
خندان و صورت گشاده می‌آید، در این اثنا حق تعالی حضرت عیسی
را نازل می‌فرماید، چنانکه او چادرهایی در رنج را پوشیده است، بر نمایه‌ی
سفید شریقی دمشق چنان زنول می‌فرماید که در دست او بر بالهای فرشته
قرار می‌گیرند، وقتی که سر خود را پایین می‌آورد، از او قطارات آب
می‌چکد (مانند کسی که تازه غسل کرده و آمده است) و وقتی سر خود را
بلند می‌کند آنگاه هم قطرات آب همانند مروارید می‌چکد، و هر کافری که
هوای تنفس او به آن برسد می‌میرد، تا جایی که چشم‌ش کار بکند هوای
تنفسش می‌رسد، حضرت عیسی عنبر در جستجوی دجال قرار می‌گیرد تا
این که او را در «باب اللد» گیر می‌آورد (این آبادی اکنون هم به نام مذكور در
نذریکی بیت المقدس وجود دارد) و در آنجا او را به قتل می‌رساند، سپس
حضرت عیسی عنبر به نزد مردم آمده و (به صورت اظاهر شگفت) بر
صورتشان دست می‌مالد، و آنها را به درجا و عالیه جنت مزده می‌دهد.
حضرت عیسی عنبر هنوز در همان حال است که از طرف حق تعالی
فرمان می رسید که من از میان بندگان خوددکسان را بیرون می آورم که هیچ کس بارا مقابله با آنها را نداشته باشد، شما مسلمانان را جمع نموده بالای کوه طور برودید (جنان‌که حضرت عیسی مسیح ایجین خواهد کرد) و حق تعالی یا اوج و ماجوج را باز می کند و آنها به سبب سرعت رفتار از هر بلندی سرازیر شده به نظر می رسند، نخستین قافله ایشان از بحیره طبریه می گذرد، و تمام آب آن را نوشیده و آن را طوری می گذارند که وقتی دومین قافله می آید یا دریا را خشک دیده می گوید که گاهی در اینجا آبی بوده است.

حضرت عیسی مسیح با همراهان، بر بلندای کوه طور پناه می گیرد، و مسلمانان دیگر به قلعه‌ها و جای‌های مخفی‌گیر خود پناه می بروند، و همگان خورود و نوش همراهان خواهد بود، اما آن روى به قلّت آورده طوری می شود که یک مسیح به صد دینار، بهتر من باشد، حضرت عیسی مسیح به اتفاق همراهان جهت برطرف شدن این مصمت، به بارگاه خدا دست به دعا خواهد برند (حق تعالی یا دعا آنها را قبول می کند) و بر آنها بیماری به صورت وبا نازل می کند، و در ظرف مدت کوتاهی، همه یا اوج و ماجوج می یورند، سپس حضرت عیسی مسیح با همراهان از کوه طور پایین می آیند، و می یورند که روی زمین به مقدار یک وجب از لاش خالی نیست، (و به سبب پوسیدن نعشها) عفونت شدیدی انتشار می یابد، (با مشاهده این وضعیت دوباره) حضرت عیسی مسیح و همراهان دست به دعا می باشن، (که این مصیبت هم رفع گردد، حق تعالی دعا‌یان را می پذیرد) و یا از فرودگانی دراز گردند، مانند گردان شتر می فرستند، آنها این نعشت را برداشتته هر کجا تا خدا به‌خواهند می‌بندند و می‌ریزند، سپس خداوند متعلّق باران می‌بارند، هیچ مر و بیابانی نمی‌ماند که در آن باران ناید، تمام زمین شسته شده مانند شیشه صاف می باشد، سپس حق تعالی دستور می دهد که از شکم خود می‌و
و گل‌ها را پریون بیاورد، و بركات خود را (دوباره) ظاهر نماید، جناب‌که چنین خواهد شد، و آن قدر بركات ظاهر می‌گردد که یک دانه اتان برای یک گروهی کفاپت می‌کند، و شیر یک گاو، تمام مردم یک طالعه کافی می‌شود، و شیر یک گوسفند تمام افراد یک خاندان را کفاپت می‌کند، و زمان این بركات فوق العاده و امن و آرام، تا مدت چهل سال باقی می‌ماند، و پس از آن قیامت می‌رسد) آنگاه حق تعالی باد مناسبی را به ویژند در می‌آورد، که به سبب آن زیر بغل هر مسلمانی بیماری بروز می‌کند، و همه وفات می‌یابند، و تنها اشاره و کفاپ باقی می‌مانند، که بر روی زمین مناند حیوانات مرتكب حرام می‌شوند، و قیامت بر سر اینگونه افراد واقع می‌شود.

و در حديث حضرت عبد الرحمان بن يزيد، بیش از این تفصیل، قلّه: يأجوج و مأجوج می‌آید، و آن این که بعد از عبور از بحیره طبریه يأجوج و مأجوج بر کوهی از کوه‌های بیت المقدس به نام «جهل الحمر» بالا می‌روند و می‌گویند که ما تمام اهل زمین را به قتل رسانده‌ایم، و اکنون اهل آسمان را خاتمه خواهیم داد، جناب‌که آنها تیرهای خود را به طرف آسمان شلیک می‌کند، و آن تیرها حسب دستور حق تعالی به خون آلوده شده، به سوی آنها بر می‌گردد (تا که آن احتمالان چنین تصویری کرده، خوشحال باشند، که اکنون اهل آسمان هم خاتمه یافته است).

و درباره داستان دجال، در روایت حضرت ابو سعید خدیری، این اضافه شده است، که دجال از مادینه منتشر به فناصل‌های دور، قرار می‌گیرد، و نمی‌تواند، به راه‌های مادینه بپاید، لذا آمده، در سرزمین شورزار مادینه نزدیک مادینه، متوافقت می‌شود، آنگاه یکی از اهل مادینه به پیش دجال می‌آید، که در آن زمان از بهترین مردمان خواهد بود، و او را مورد خطاب قرار داده می‌گوید، که من با اینچین می‌گویم که تو آن دجال

\begin{align*}
\text{معارف القرآن} & \text{426}
\end{align*}
سورة کهف

(۲۴۷)

هرستی که رسول خدا نسبت به او، به ما خبر داده بود (با شنیدن این) دجال روی به مردم گردیده می گوید: بگویید آگر از من این شخص را بکشم و باز زنده کنم باز هم در خداوندی من شک و تریدید خواهید كرد، مردم می گویند خیر؟ چنان که او این شخص را به قتل می رساند و باز او را زنده می کند، او به دجال می گوید: اکنون من نسبت به دجال بودن تو بیش از پیش، یقین حاصل کردم، باز دجال می خواهد که او را به قتل برساند، اما بر آن مسلط نمی گردد.

در صحيح بخاری و مسلم از حضرت ابو سعید خدری مروی است، که رسول الله ﷺ فرمود: روز قیامت خداوند متعال به حضرت آدم می گوید شما از دریت خویش بعث النور (یعنی اهل جهان) را بلند کن، او عرض می کند. پرویز جناب‌ها آنها چه کسانی هستند؟ فرمان می رسد که از هزار هزار نفر نهصد و نو و هزار نهصد و نو و چهار هزار نفر نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو نه چهار هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار نهصد و نو و هزار

۱ - صحيح مسلم. ۲ - روح المبینی.
جهل سال، بر روی زمین باقی می‌ماند، آنچه در روایت مسلم در این باره هفته سیال آمده است، حافظ ابن حجر در فتح الباری آن را مولی‌های مرجوع قرار داده، و مدت جهل سال را ترجیح داده است، و حسب تصريح احادیث، تمام این مدت، وجود خور و آسان و ظهور پرکات می‌باشند، بغض و عداوت از میان کلاً بارچیده می‌شود، و هیچ‌گاه در میان دو نفر چنگ و جدال و نزاع نخواهد شد. ۱

امام بهرئی از حضرت ابو سعید خدیری روایت نموده است، که رسول الله ﷺ فرموده است: حج بیت الله بعد از خروج یا مأجوج و یا مأجوج هم برقرار می‌ماند. ۲

بهرئی و مسلم از امامان حضرت زینب بنت حبش روایت کردند که روزی رسول خدا ﷺ به گونه‌ای خواب بیدار شد، که صورت مبارک داشت سرخ می‌گشت، و بر زبان مبارک این کلمات جاری بودند: «لا اله الا الله و پر للعرب من شر قدر اقترب، فتح الیوم من ردم یا مأجوج و یا مأجوج مثل هذه و حلق تسعين.»

ترجمه: هیچ معبدی غیر از خداوند وجود ندارد، خرائی است برای عرب، از آن شری که ندبهک شده است، امروز از ردم (یعنی سد) یا مأجوج و مأجوج این قدر سوراخ شده و آن جناب با وصل کردن نر انگشت و انگشت شهادت حلقه عقد تسعين را نشان داد.

امّال المؤمنین می فرماید: که ما باین فرمان عرض کردهم که یا رسول الله ﷺ ایما ما در چنین وضعی هلاک می‌شوم که در میان مصالحی موجوداند، آن جناب فرمود: آری هلاک می‌شود، وقتی که حبیث (یعنی شر) به کشته یافته شود. ۳

۱ - روایت مسلم و احمد.
۲ - مظهری.
۳ - مثله در الصحيحین عن ابن هریرة کذا في البديعه و النهاية لاين كثير.
و سوراخ شدن سد یا جوج و مأجوج به مقدار یک حلقه، می توانند بر معنای حقيقی خود باشند، و هم می توانند به معنای مجازی (ضعیف شدن آن) باشند.

در مسند احمد، ترمذي و ابن ماجه از حضرت ابوهیره منتقل است، که رسول خدا فرمود: بی‌اجوج و مأجوج هر روز سد ذو القرنین را می‌کند، تا این که به آخرین حضور آن دیوار آهنی می‌رسند، که از طرف دیگر روشنی دیده می‌شود، اما می‌گویند که بقیه آن را فردا می‌کنیم، و می‌روند و خداوند متعال بعد از آن، آن را همچنان مستحکم می‌کند که بار اوّل بود، و روز بعد از نور در زحمت کندن آن قرار می‌گیرند، و این سلسله کندن روزانه آنها، و مستحکم شدن آن از جنب خدا، تا زمانی ادامه دارد که حواست خداوند جلوگیری از خروج یا اجوج و مأجوج باشد، و وقتی خدا بخواهد که آن را بپزند، در آن روز کار کرده وقتی که به آخر آن می‌رسند، می‌گویند که اگر خدا بخواهد بقیه آن را فردا می‌کنیم، (در آن روز به سبب این که آن را بر مشیت و نام خدا موقوف کردن، موافق می‌گردد) روز دوم بقیه دیوار بر حالات خود باقی می‌مانند، و آن را شکسته از آن می‌گذرنند.

امام ترمذي این روايت را به سنده «ابو عوانه» از قتادة از ابو رافع از ابی هریره نقل کرده، فرموده است: «غريب لا نعرفه الا من هذا الوجه» ان کثير در تفسیر خود این روايت رانقل کرده فرموده است: «اسناده جيد قوي ولكن متنه في رفعه نكارة» که اسناد نیکو و قوي است، یا م این مرفوع کردن آن از ابوهیره یا منسوب نمودن آن به رسول خدا، نکارت و پیگانگی معلوم می‌شود.

ابن كثير در «البدايه و النهايه» درباره این حدیث فرموده است که اگر این امر تسليم گردد که این حدیث مرفوع نیست، بلكه روايت كعب احبار است.
پس روشمن می‌شود که آن قابل اعتماد نخواهد شد، و اگر آن را از وهم راوا محفوظ بپذیرفته و گفته رسول خداوند تسليم شود. پس مطلب این خواهد بود که این عمل کنند یا جوجه و ماجوج سد را، هنگامی آغاز می‌گردد که زمان خروج آنها فرا رسید و این گفته قرآن که نمی‌توانند در آن توقی نبزند در آن زمان است که ذوالفقارین تازه‌ان را تعمیر نموده به‌ود، لذا هیچ‌گونه تعارضی باقی نمی‌ماند، نیز می‌توان گفت که مراد از نقب آن رخنه و سوراخی است که از این طرف به آن طرف باز باشد، و در این روایت تصريح شده است که این سوراخ بدين وضع نمی‌شود. این حافظ این حجر در فتح الباري این حديث را به حواله عبد بن حمید و ابن حبان هم نقل کرده و گفته است که هم‌های ایشان از قتاده روايت می‌کنند، و رجال اسناد بعضی از آنها رجال صحیح بخاری است، و بر مرفوع بودن حديث هم شبه‌ای وارد نکرد این است، و به حواله ابن عربی بیان فرموده است که در این حديث، سه آیه الهی، يعني معجزه، بیان گریده است، نخست این که خداوند متعال اذهان آنها را بدين سو متوجه نفرمود که کار کنند سد را شبانه روز ادامه بدهند، در غير این صورت برای این قوم بسیار بزرگ چه اشکالی داشت، که برای کار شرب و روز جداگانه دو گروه مقر و بکنند، دوم این که شکر این را از این بازداشت که برای پلا رفتن بر سد بکوشند، و برای آن از آلات و اسباب کمک بگیرند، حال آن که از روايات وهم این منبه چنین معلوم می‌شود که ایشان اصحاب زراعت و صناعت می‌باشند، و هر نوع اسباب و آلات دارند، و در زمین آنها انواع و اقسام درخت موجود است، کار چندان مشکلی نبود که اسباب و وسایل، برای پلا رفتن پیدا بکنند، سوم این که در تمام مدت خیال بر دلشان خطور نکرد که انشاء الله بگویند، فقط این کلمه را زمانی می‌گویند که وقت خروج آنها فرا برسد.
این عربی فرموده است: از این حديث معلوم می‌گردد، که بعضی افراد از یا اجوج و ماجوج چنین هم هستند که وجود و مشیت و اراده خدا را تسليم دارند، و این هم ممکن است که بدون این که عقیده داشته باشند، این کلمه بر زبان آنها جاری گردد، و به برد آن، کارشناس ساخته شود.

ولی ظاهر این است که دعوت انتیا گذشته هم به آنها رسیده بود، و اگر نه طبق نص قرآنی در آیه‌ای 15 سوره ی اسراء نمی‌بایست عذاب جهانی به آنها برسد، و «ما کن امتدبین حقی نبعت رسول» معلوم شده که دعوت ایمان به آنها هم رسیده است، اما آنها به رکف اصرار و رزیده‌اند، و بعضی از آنها هم چنین است که به وجود خدا و اراده و مشیت او قابل می‌باشد، اگرچه تنا این عقیده برای ایمان آنها تا وقتی که بر رسالت و آخرت ایمان نداشته باشند کافی نیست به هر حال گفتنت کلمه انساً انشاء الله با وجود کفر هم بعد نیست.

نتایج به دست آمده از روایات حديث
از احادیث فوق الذکر، اموری که درباره یا اجوج و ماجوج به نبوت رسیده، به شرح ذیل است:

۱- یا اجوج و ماجوج مانند عموم مردم انسان و اولاد حضرت نوح می‌باشند، جمهور محددین و مفسرین آنها را از اولاد یافته بن نوح عتاب قرار می‌دهند، و این هم ظاهر است که اولاد یافته بن نوح از زمان نوح تا عهد ذو القرنین تا دور و دراز به شکل قابل و اقامه گوناگون، در مناطق مختلف، انتشار یافته بودند، و اقوامی که به نام یا اجوج و ماجوج موسومند، لازم نیست که همه پشت سر دل ذو القرنین محصور باشند، چند قبیله و اقاماً از آنها یا طرف هم بوده، البته کسانی که از ایشان قتی و غار تگری می‌کردن، و وحشی بودند، جلو آنها به وسیلهٔ سد ذو القرنین گرفته شد، عموّاً
مذکر این‌ها را به نام ترک و مغول و یا منگولین ذکر می‌کنند، امّا اسم یاجوج و ماجوج از آنها مختصر به کسیانی است که وحشی و غیر متّمدن و ظالم و خونخوارند، که با تمدن آشناانی ندارند، و از خانواده‌انها، ترک و مغول و یا منگولین در تمدن قدم گذاشته‌اند، از این نام خارجند.

۴- آمار یاجوج و ماجوج به نسبت تمام مردم دنیا به درجات بیشتر و

حداقل نود درصد می‌باشد.

۵- و آن قبایل و اقوام که به وسیله سد ذوالقرین از آمدن به این سو جلوگیری شده‌اند، تا نزدیکی قبایل همانگونه محصور خواهند ماند، و وقت مقدّر خروج آنها، پس از ظهور مهدی و نزول عیسی خواهد بود، و این زمانی است که عیسی علیه السلام شده دجال را به قتل می‌رساند.

۶- هنگام خروج یاجوج و ماجوج سد ذوالقرین کاملاً منهدم شده باز زمین یکسان خواهد شد، در آن زمان این قوم تام‌حدود یاجوج و ماجوج، در یک زمان از ارتفاعات کوه‌ها سرازیر شده، به جهت سرعت رفتار، چنان معلوم می‌شود، که بی‌گذی آنها لیز خورده سقوط می‌کند.

و این مردمان و وحشی بی شمار، بر عموم آبادی انسانی و كل روی زمین می‌ریزند، و کسی نعمی توانید به قتل و غارگیری با آنان مقابله کند؟ رسول خدا حضرت عیسی علیه السلام، هم به دستور الهی همراهان مسلمان خوش را برداشته به کوه طور پناه می‌برند، و عموم آبادی جهان هر کجا که قلعه‌ای مقام محفوظی باشد در آنها محصور شده جان خود را نجات می‌دهند، و پس از خانمه‌ای بهتر و سایل خورد و نوش، ضروریات زندگی بی نهایت گران می‌شوند، و بقیه مقامات آبادی‌های انسانی را، این اقوام و وحشی از بین می‌برند، و دریابئی آن را می‌پسند.

۷- دراث دعای حضرت عیسی علیه السلام و همراهان، این اقوام بی شمار که مانند
گروه ملخ می‌باشند، دریک زمان هلاک می‌گردد و از لاشه آنها تمام جهان بدل بود می‌گردد که در اثر آن سکونت در آن مشکل می‌شود.

۷- سپس به بركت دعای حضرت عيسى عليه السلام و همراهان، اجساد آنها را دریا می‌برد، یا نهان کرده می‌شوند و به وسیله باران عالمگیری تمام روی زمین شسته و پاک کرده می‌شود.

۷- آنگاه به مدت تقریباً چهل سال امن و امان برقرار می‌ماند و زمین تمام بركات خوش را بیرون می‌اندازد، هیچ مفسد و محتجز باقی نخواهد ماند، کسی به دیگری اذیت و آزاری نمی‌رساند، سکون و اطمینان و آرامش و راحتی فراگیر می‌شود.

۸- در آن زمان ایمنی، حج و عمره به جا اورده می‌شود، وفات حضرت عيسى عليه السلام و دفن شدن او در روضه اقدس، از روایات حديث ثابت است، صورت آن هم به این کیفیت پیش می‌آید که او به قصد حج یا عمره عازم حجاز می‌باشد و سپس در مدينه طیبه وفات می‌یابد و در روضه‌ای اقدس دفن کرده می‌شود.

۹- در آخر زمان آن حضرت عيسى عليه السلام به وسیله وحی خواب به او نشان داده شد، که در سد ذو القرنين سوراخی پدید آمده و آن را علامتی برای شر و فتنه عرب قرار داده است، بپید آمدن سوراخ در این دیوار را بعضی بر حقیقت حمل نموده و بعضی موضوع آن را به صورت استعاره و مجاز چنین دانسته است، که اکنون این سد ذو القرنين ضعیف شده زمان خروج یا جوج و مأجوج نزدیک شده است و آثار آن به رنگ تنزل و انحطاط عرب ظاهر می‌گردد. و اللهعلم.

۱۰- حضرت عيسى عليه السلام از نزول، تا چهل سال در روی زمین باقی
معارف القرآن

۱ - حدیث رقم ۲
آن را احساس نمی‌کنند، لذا در آن روز یک سال به ادا کردن نمازهای سیصد و شصت روز، دستور رسیده است، در غیر این صورت اگر روز در حقیقت یک روز می‌شد، طبق قواعد شرعی باید فقط پنج نماز در یک روز فرض می‌شد، خلاصه این‌که زمان دجال بدين شكل چهل روز خواهد بود.
سپس حضرت عیسی علیه السلام، نازل شده دجال را به قتل رسانده و به این فتنه خاتمه می‌دهد، اما متص به آن یا‌اجو و مآجوج خارج می‌شوند، و در كل جهان قتل و غارت و فساد را به راه می‌اندازند، و لی دورة آنها چند روزی پیش طول نمی‌کشد، سپس در اثر دعا حضرت عیسی علیه السلام، همه در یک زمان هلاک می‌گرندند، الغرض در اوایخ عهد مهدی و اولین عهد عیسی علیه السلام، دو فتنهی دجال و یا‌اجو و مآجوج، تمام مردم روی زمین را زیر و روى خواهد کرد، و لی قبل از این ایام معدوده و بعد از آن، در تمام جهان، زمان، زمان عدل و انصاف و امن و سکون و پرکتز و نمرات خواهد شد.
و در زمان حضرت عیسی علیه السلام، غیر از اسلام، مذهب و کلمه باقی خواهد ماند، زمین خزايين و دفاين خود را بیرون می‌اندازند، هیچ فقیر و محتنج باقی نمی‌ماند، حیوانات درندب و زهر آلود هم به هیچ یکی اذیت و آزاری نمی‌رسانند، معلومات فوق متعلق به یا‌اجو و مآجوج و سند ذو القرنین، اُنهاي است كه قرآن و حديث به آتى نشان داده است، و به آنها عقیده داشتن و مخالفت نمودن ناجای است، اما بحث جغرافیایی آنها كه سد ذو القرنین كجاست، و یا‌اجو و مآجوج چه قومی هستند، و در این زمان کجا هستند، اگرچه بر این هیچ عقیده اسلامی مقیف نیست و نه فهم آیه‌ای از قرآن بر آن مقیف است، اما علما به توجه به باسن مخاطبان، و مزید بصیرت از آنها، بحث كرده‌اند که مقداری از آن در اینجا نقل می‌گردد.
کرتبی به حوائله‌ست‌دی در تفسیر خود نقل نموده است که از جمله بیست و دو قبیله یا‌اجو و مآجوج، بیست و یک قبیله به وسیله سد ذو القرنین
مسعود شده، و یکی از آنها به این طرف سد مانده است که ترک نامیده
می‌شد، سپس قرطبی فرموده است که آنچه رسول خدا درباره ترک
بيان فرموده است آنها را یا اجوج و مأجوج آمیزش دارند، و در آخر زمان
جنگ مسلمانان با آنها، در حدیت صحیح مسلم، آمده است، باز فرمود که
در این روزها عددی بی شماری از ترکها در مقابل مسلمانان قیام کرده‌اند، و
آمار صحیح آنها را خدا می‌داند، و این می‌تواند مسلمانان را زار آنها نجات
بدهد، چنین معلوم می‌شود که ایشان یا اجوج و مأجوج اند، با حداکلی مقدمه
از آنها می‌باشند.

قرن قرطبی ششم هجری است که در آن فتحه تاتار بروز کرد، و خلافت
اسلامی را بر باد داد. (عظامت فتحه آنها در تاریخ اسلام معروف و بودن آنها
از مغول ترک، مشهور و مسلم است) اما قرطبی آنها را مشابه با یا اجوج و
مأجوج و یا مقدمهی آنها قرار داده است، و فتحه آنها را خروج یا اجوج و
مأجوج که علامت قیامت است ندانسته است؛ زیرا در حدیت صحیح مسلم
به صراحت مذکور است که آنها به نزول حضرات عیسی و خروج
خواهند کرد.

بنابراین، علامه آلوسی در تفسیر روح المعانی بر کسانی که تاتار را
یا اجوج و مأجوج دانسته‌اند، به شدت رد نموده و فرموده است، که چنین
تصمی علی و خیالی، گمراهی ظاهر و مخالفت با نصوص حدیث است، البته
همین میزان او فرموده است، که بدون شبه این فتحه یقیناً شبه فتحه یا اجوج و
مأجوج است.

از این نتایب شدکسانی که در آن زمان روسیه یا چین یا هر دو یا اجوج و
مأجوج قرار داده‌اند، اگر مرادشان این است که قرطبی و آلوسی و فرموده‌اند،
که فتحه آنها شیبه به فتحه یا اجوج و مأجوج است، پس این گفتارشان چندان

1- قرطبی ص 58، ج 11، روح ص 46، ج 16.
بنا به نام اقلیم هفتم، قبایل آباد هستند، به نام "قنباق" و "جرکس" و در جنوب شرقی آن باوجوج و ماجوج سکونت دارند. و در میان این دو قوم کوه "قاف" حاکم است که در سطور فوق ذکر شده است. که او از بحر محيط که در شرق اقلیم چهارم واقع است و شروع می‌شود، و با آن همراه به جنوب شمال تا آخر اقلیم می‌رود، و سپس از بحر محيط فاصله گرفته به شمال غربی گذشتی، مایل به غرب در نهمین منطقه اقلیم پنج‌می‌شود، و از این‌جا باز به جنوب قبیل خود منصرف شده‌است. این که در نهمین منطقه اقلیم هفتم داخل می‌گردد، و در این‌جا رسیده از جنوب به سمت شمال متوسط شده و رفته‌است، و در میان این رشته کوه سکندری واقع است، و در نهمین بخش اقلیم هفتم آن سد سکندری واقع است. که اکنون آن را ذکر کرده‌ام، به آن قرآن اطلاع داده است. و عبادالله بن خردابه، در کتاب جغرافیه خویش آن خواص خلبان عباسی واقع بالله، را نقل کرده است که در آن خواب دیده بود که سد باز شده، جنان که او ترسیده بُنده، و برای بررسی و تحقيق اوضاع ترمیمان خود، سلام را اعзам نمود، و پس از بررسی بازگشت و احوال و اوصاف آن سد را بیان کرد. و اعظام این گروه تحقیق از طرف خلبان عباسی واقع بالله برای سد
معارف القرآن

ذو القرنين، و برگشت آنها پس از تحقیق را این کنار در البدايه و النهايه هم،
ذكر نموده است و اين راننص ذكر نموده است، كه اين دیوار آهنی است در آن
درهای برگرگی وجود دارد كه بر آنها فقل زده شده و در شمال شرقی واقع
است و تفسیر كربر و طبري بعد از بيان این واقعه اوردهاند كه هر كسي بعد
از معاينه اين سبد به واحده برگرده رهنمايان او را به چنان میدانهای وسیعی
می رسانند كه در محاذی سمرقند قرار گرفته اند.

حضرت الاستاد حجة الاسلام سيدي حضرت مولانا انوراشا كشمیری
در کتاب خود به نام "عقیدتی اسلام فی حياة عیسی عليه السلام" اگرچه
احوال یاجوج و ماجوج و سد ذوالقرین را ضمناً بیان نموده است اما آنچه
بیان فرموده بر اعلی ترین میعان روايات و تحقیق می باشد او فرموده است
که برای جلوگیری از تاخت و تاراج انسانهای وحشی نیک جا، بله در
چندین جا از زمين سندهای (دبیرها) درست شده که به وسیله شاهان
مختلفی در مواضع متعدّد و قرون متفاوت ساخته شدهاند، که پرگر و
مشهورتر از همه آنها دیوار چین است، که ابوحیان اندلسی (مورخ دبیر
شاهی ایران) طول آن را یک هزار و دویست میل (دو هزار و چهار صد
کیلومتر) بیان کرده است، و اینکه بانی آن فغفور پادشاه چین است، و تاریخ
باتی آن سه هزار و چهار صد سال پس از هبوط آدم پیدا کننده شده، و این که
این دیوار یا مغول "انتکوه"، و ترکان "فورقه" می گویند، و فرموده است که از
این قبیل دیوارها و سدهای زیادی در مقامات گوناگونی پافته می شود.

خواجی ناس مولانا حفظ الرحمن سهیاری در کتاب قصص القرآن خود,
توضیح تاريخی این بيان حضرت الشيخ را با تحقیق و تفصیل زیادی نوشته
است که خلاصه آن از این قرار است:

دایره تاخت و تاراج و شر و فساد یاجوج و ماجوج به میزانی وسیع بود.

۱- تفسیر کیبرج ۵، ص ۱۳
که از یک طرف اهلی پایین کاکیشا، شکار و ظلم و ستم آنها قرار گرفته بودند، و از طرف دیگر ساکنان تبت و چین هم هر وقت در زد آنها بودند، و به خاطر نجات از شر و فساد پیآوج و مأجوج در زمانهای مختلف و مقامات گوناگون، سدهای متعادلی ساخته شد که بزرگتر و مشهورتر از همه، دیوار چین است که در بالا ذکرش گذشت.

سد دوم در آسیا، قربب بخارا و ترمذ واقع است، و محل وقوع آن در منطقه داغستان روسیه واقع است. و این هم به نام «دربند» و باب الابواب مشهور است، یاقوت حموی در معجم البلدان، ادریسی در جغرافیه و بنستانی در دائرةالمعارف احوال آن را تفصیل آورده است. خلاصه آن از این قرار است:

دربند در «داغستان» یک شهر روستای است، این شهر در جنوب غربی بحر خزر (کاسپیان) واقع است. عرض البلدان ان شمالاً ۳۳ درجه و طول ان سرمزمین شرقاً ۱۵ درجه و ۲۸ دقیقه است، و به آن دربند انوشیروان هم می گویند، و به باب الابواب خیلی شهرت دارد.

سد چهارم، در جنوب غربی همین باب الابواب، بر ارتفاعات کالیشیا قرار یافته که در آنجا در میان دو کوه دردهای به نام دره داریال مشهور است، انجا...
این سد چهارم در آن قرار دارد که سد قفقاز یا جبل قوقا یا کوه قاف گفته می‌شود، بستنی درباره آن نوشته که: به نزدیکی آن (یعنی سد باب الابوآب) سد دیگری و وجود دارد که به طرف غرب ادامه یافته و غالب آن را اهل فارس برای گل‌گیری از برابرهای شمالی ساخته‌اند؛ زیرا احوال بین‌گذاران معلوم نشده است، بعضاً آن را به اسکندر نسبت داده و بعضی به کسری و نوشیروان منسوب شده‌اند، یاقوت می‌گوید: این از مس گذشته‌های شده ساخته‌شده است.

و چون همه این دیوارها در شمال واقع هستند و تقریباً برای یک هدف ساخته شده‌اند، لذا کدام یک از آنها سد ذو القرنین است، در تعیین آن با اشکال مواضع هستند، و بر سرگنرین اختلاف در دو سد آخر پیش‌آمده است؛ زیرا که نام هر دو متقام، درند است، و در هر دو جا وجود دارد، و از چهار سد فوقال‌الذکر، دیوار چین از همه بزرگتر و قدیمی تر است. و کسی نسبت به آن قابل نیست که سد ذو القرنین باشد، و آن هم به جای شمال در خاور دور قرار دارد، و از اشاره قرآن ظاهر می‌شود که سد ذو القرنین در شمال واقع است.

اکنون به دیوار دیگر باقی می‌ماند که در شمال قرار دارد، عموماً مورخین ماند مسعودی، اصطخری، حموی و غیره آن دیواری را سد ذو القرنین می‌گویند، که در داغستان یا در درند باب الابواب کاکیشیا بپیر خزر واقع است، و کسانی از مورخین که درند بخارا و ترمذ و دیواران را سد ذو القرنین گفته‌اند غالباً از اشکورک دو لفظ درند در مغالطه افتاده‌اند، با این حساب تقریباً محل وقوع آن متعین شد که در درند باب الابواب داغستان یا کاکیشیا یا بالاخر از آن بر ارتفاعات جبل قفقاز یا کوه قاف واقع است، و در این دو مکان وجود سد ذو القرنین ثابت است.
حضرت الامام مولانا سید محمد آنورشاہ تیموری دینی در "عیده الإسلام" از این دو سد کوه قاف "قففا" را ترجیح داده است.

آیا سدز دوالقرین تاکنون موجود و تاقیمت باقی خواهد ماند

یا شکسته و از بین رفته است

موزهی شریف و جغرافیادان اروپای امروز وجود هیچ کدام یک دیوار را در شمال نمی پذیرند، و این را هم قبول ندارند که اگونه راه یا مأجوج و مأجوج بسته است، بنابراین بعضی از موزه‌های اهل اسلام هم به این گفت و نوشته پرداخته‌اند که خروج یا مأجوج و مأجوج که ذکر آنها در قرآن و حديث آمده، به وقوع پیوسته است، بعضی قوم تاثار را که در قرون مسلم هجری مانند طوفان سرازیر شدند مصدق آنها قرار داده‌اند و بعضی ابرقردتهای امروز روس و چین و اهل اروپا را یا مأجوج و مأجوج گفتند و به این معامله پایان بخشیدند، اما همانطوری که پیش از این به حواله‌روه المعنی بیان گردید، همه آنها کاملاً اشتباه هستند، و بدون انجام احتمال صحیح، کسی نمی‌تواند بگوید که خروج یا مأجوج و مأجوج، که قرآن آن را علامت قیامت بیان کرده و در صحیح مسلم به روایت نواس بن سمعان نسبت به آن تصريح می‌شده، که پس از خروج دجال و نزول عیسی مطیع و کشتی از دجال را بیش می‌آید گذشته است؛ زیرا خروج دجال و نزول عیسی مطیع بدون شک تا هنوز وقوع نیافته است.

البته این امر هم مخالف با نص صریح قرآن و سنّت نیست که سد دوالقرین اکنون شکسته باشد، و بعضی از اقوام یا مأجوج و مأجوج به این طرف آمده باشند، به شرطی که پذیرفته شود که بزرگترین حمله و یورش نهایی آنها که تمام آبادی انسانی را کاملاً از بین ببرند، تا هنوز وقوع نیافته.
یلکه آن پس از آن علامات بزرگ به وقوع خواهد پیوست، که در بالا ذکر شده‌اند، معنی خروج دجال و نزول عیسی و غیره.

تحقیق حضرت الاستاد حجّة الإسلام علامه کشميری در این باره این است، که این نظر اهل اروپا هیچ ارزش و وقوعی ندارد، که تمام دنیا را بر رسمی و تحقیق کردند، و از این دیوار سراغی حاصل نشده است؛ زیرا اولاً تصريحات خود ایشان موجود است، که با وجود این که سیر و سیاحت بر عروج نهایی خود رسیده، امروز هم بسیاری جنگل و دریا و جزایر چنین هست که ما آنها را نمی‌شناسیم، دوم این اقتصاد هم زیاد نیست که اکنون با وجود موجود بودن آن دیوار، به سبب سقوط کوه‌ها و با هم وصل شدن به صورت یک کوه در آمده باشند، اما هیچ نص قطعی با این هم منافی نیست که قبل از وقوع قیامت این سد بشکند، یا به راه دور و دراز، بعضی از اقوام یا آجوج و ما آجوج، به سیونی بپیادند.

برای بقای سد دوارالقرینان برگزیدن استدلال این لفظ قرآن کریم می‌باشد، که «فذّا جاء وعد ربي جعله دکام» معنی این گفته دوارالقرینان که وقتی وعده پرورده‌گار من بیاید، (زمان خروج یا آجوج و ما آجوج) خداوند متعال آن دیوار آهنی را ریز ریز کرده به زمین برآر می‌سازد، و ایشان مفهوم یا عهد ربه را قیامت قرار داده اند، حال آن که الفاظ قرآن کریم در این باره قطعی نیستند؛ زیرا مفهوم صریح یا عهد ربه این است که انتظام سد راه یا آجوج و ما آجوج که توسط دوارالقرینان بنگرفته، لازم نیست که همیشه بر همان حال بماند. هرگاه خداوند بخواهد که راه آنها گشاده شود، این دیوار منهدم شده از بین می‌رود، بنابراین، لازم نیست که متصل به قیامت باشد. چنان که تمام مفسرين در مفهوم یا عهد ربه هر دو احتمال را ذکر کرده‌اند، در تفسیر بحر مهیط آمده است، «و العهد یحتمل ان یراد به يوم القيادة و ان یراد به وقت خروج یا آجوج و ما آجوج».
تحقیق آن بدنین شکل هم می تواند باشد که دیوار منهدم شده اکنون راه باز شده باشد و یورش‌های یافته‌ها و مأجوج آغاز شده باشد و چه ابتدا آن در قرن‌ششم به صورت فتنه تأثیر باشد، یا با غلبه روس، چین و اهل اروپا، اما این ظاهر است که خروج و فساد این ملل متمدن که در رنگ قانون و آینه، انجام می‌گیرد و نمی‌توان آن را فساد قرار داده که قران و حديث به آن آگاهی می‌دهند، تنها به صورت قتل و غارتگری و با چنان خونریزی‌ای انجام نمی‌گیرد که تمام عمران و آبادی انسان را تباهی می‌کند و بر باد دهید. بله که حاصل آن، بز این خواهد شد که بعضاً از اقوام همان یافته و مأجوج مفسد، بدین سو آمده، متمدن شده باشد. بی شک آنها برای ممالک اسلامی فساد و فتنه عظیمی ثابت شده‌اند، اما هنوز اقوام و حضور تنها به بدون قتل و خونریزی چیز دیگری نمی‌دانند، طبق تقدير بدن سو نیامده‌اند و عدالت زیادی از آنها چنان هستند که خروج آنها کاملاً نزدیک به قیامت می‌باشد، استدلال دوم از حديث مسند احمد و ترمذی است که در آن آمده است، یافته و مأجوج روزنهی آن دیوار را می‌کند و هیچ این که نه چرا این حديث را این که مهم معلول دانسته است، ثانیاً در آن به این هم تصریح نشده است که روزه‌ی یافته و مأجوج به بركت گفتن «انشاء الله» از آن می‌گویدان آن متصّل به قیامت می‌باشد، و در این حديث دولتی منبی بر این هم وجود ندارد که همه یافته و مأجوج پشت دیوار مسند می‌مانند، اگر بعضی جمع‌اتهایی از آنها از راه دور و دراز و البته دینی ضریب بیایند، چنان که امروز به وسیلهٔ کشتن‌های نیروی‌مند، چنان امری دور از دست نیست، و بعضی از مورخین نوشته‌اند که به یافته و مأجوج، راه طولانی‌تر در یا رسیده، تا به این طرف بیایند. پس از این حديث آن هم منتفی نمی‌شود. خلاصه این که در قران و سنّت هیچگونه دلیل صریح و قطعی ای وجود ندارد که از آن ثابت گردد که سد ذوالفقارین نیا قیامت باقی می‌ماند، یا قبل از
مقاله حمله‌ای ادینی و ابتدا یی آنها نمی‌توانند عليه مردمان این طرف باشد، البته زمان آن حمله به‌نهایت خطرناک و تباهم کن، که تمام عمران و آبادی انسان را بر باد دهد، کاملاً متصل به قیامت می‌باشد، که ذکر آن بارها آمده است. حاصل آن این که با توجه به نصوص قرآن و سنت نه می‌توان به طور قطعی چنین گفت که سید او جوجه و مأجوج شکسته و راه باز شده است، و هن این را می‌توان گفت که طبق قرآن و سنت بقای آن تا قیامت لازم و ضروری است، هر دو صورت محتمل هستند. و الله سبحانه و تعالی اعلم بحیطه الحال.

و ترکنا بعضهم یومیمی یوج في بعض و نفع في الصوار فجمعناهم ومسى گذرانیم خلق ای آن روز گذشته دریک دیگر بیامیدند ومسی دیمیدن درصور بر جمعی برده ورده وانسان بهام جهان را آن روز در جلو کفاش و انسان که جمعی ای نشان را و نقشان مسی بهام جهان را آن روز در جلو کفاش و انسان که

کانت آتیهنم فغطاء عن ذکری وکانوا لایشطیعون سمعا(101)

بیر جشن می‌یافتن برده واقع شده بود از یاد من و نمی‌توانستند بشوند.

خلاصه تفسیر

و ما آن روز (یعنی وقتی که يوم موعود انهدام آن دیوار، فرا رسید، و خروج یا جوجه و مأجوج محقق گردده، پس ما در آن روز) حالت آنها را جنان می‌کنیم که با یکدیگر بیامیدند (زیرا اینها بسیار هستند و در یک زمان بیرون می‌آیند و هم مدر فکر یکدیگر گردند) و (این در زندگی قیامت حاصل می‌شود، باز پس از چندی ان‌دام کردن آغاز می‌گردد، و بار نخست در صور دمیده می‌شود که از آن تمام عالم فناا می‌گردد، باز) صور (دوباره)
دمیده می‌شود که (همه سبب آن زندگانی می‌شوند)، باز ما همه را یکی یکی (در میان حشره) جمع می‌کنیم و دوزخ را در آن روز بر کفار عرضه می‌کنیم آنان که (در دنیا) بر چشم‌ها یانشان از یاد ما (یعنی از دیدن دین حق) پرده واقع شده بود، و (همان‌گونه که ایشان حق را نمی دیدند، همچنان) نمی‌توانستند (آن را) بشنوند، (یعنی وسایل درک حق و همّه راه‌های شریدن و دیدن را بسته بودیم).

معارف و مسایل

بعضی‌ها یومئن یموج فی بعض، در ظاهر ضمير «بعضهم» به یا یا یا یا یا یا یا یا یا مأجوج بر می‌گردد، و آنچه در مورد حالات آنها بیان شده است که در یکدیگر می‌آمیزند، در ظاهر این زمانی می‌شود که راه آنها باز می‌گردد، و آنها از ارتفاعات کوه‌ها بر روی زمین با شناساری‌ها می‌شوند، در اینجا مفسّرین احتمالات دیگری را هم آورده‌اند.

و جمع‌هه‌هم مرجع این ضمير عموم مخلوقات از جن و انس می‌باشند، مراد این که در میان حشره تمام مخلوقات مکلف جن و انس جمع می‌گردد.

افتحب ال‌لتِنِن كفرُوا أنْ يَتَخَذُوا عَبَادًا مِنْ دُرِّيَاتٍ أَوْلِيَاءً إِنَّا

اکون نجش مى بنادرند منکران که قرار مى‌دهند بندگانم را به جز آز من حامی، ممکن

۱۰۲۴ قَلَّ هُلُ تَسْبِحُم بَالَأَخِرِينَ

اعتننا جهَم لَلْكَافِرِينَ نَزْلَهَا مهیاکرده. به جهَم راه‌های عزیز که به دستان که به دستان رفت

۱۰۲۵ الَذِينَ ضَلُّ سَعَهُمْ فِي الْحَيَوَةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ يُحْصَبُونَ

کد شرطان. کسانی که به هدر رفت کوشنشان در زندگی دنیا، و انسان مى بنادرند که
آن‌هم یخیمل‌ن‌صنعا (۱۰۸) اولیک‌الذین کُفرُوا بِآیاتِ رب‌حمٰم و لقات‌ه‌م که انجام می‌دهند کار خوب. ایشان‌اتد که منکر شدند ایات رب خود و حالات او را، فَحَیطْتَ آیاهُم قَلْ تَقُومُ هَمّ بَوْمُ الْقَمْيَةِ وَزَندُمْ (۱۵) ذِلک جَزَأُوهُم پس ضایع شد کدورسان، پس قاییم نمی‌کنیم برایشان در قیامت ترازو. واین، جوایشان جَهَمُ مِنَا کُفرُوا و اخْذُوا آیاتِ و رَسُلُ هَزَوُّ (۱۰۹) إِنَّ الذِين دوزخ است، به‌اپن‌که منکورشند، وگرفتند آیات‌ار و بی‌امیدان‌ام به‌باد تمسخ. کسانی‌که امت‌نَا و عمل‌نَا الصالحات کانتُهُم جناتِ الفَردوس نُرَّوْلا (۱۰۷) إِنسانُ اوردوند و کار نیک انجام دادند، هست برایشان بانگه‌ی سایه سرده مهمانی، خالدین فیها لا يَغْنُون عَنها حِولا (۱۰۸) فهمی‌شیدم‌می‌مانند‌آن ونمی‌خواهند؛ انجالت‌فالیا.

خلاصه تفسیر
آیا باز هم کفار در این فکر هستند که مرا گذاشته، بنگانم را (کسانی که مملوک و محروم من هستند) چه اخباری و چه اضطرارا کارسا (معبود و جاجت روی) قرار دهد، (که این موضوع کفر و شرق واضحی است) ما جهت پذیرایی کفار، دوزخ را آماده کرده ایم (و این را به شکل تحقیر و تهکم پذیرایی نامید) و اگر (آنها بر این اعمال خود بالند) که آنها را نیکی و حسنی تصویر کنند، و بدين سبب آنها خود را ناجی و از عذاب محفوظ پندارند شما (به آنان) بگویید که آیا ما به شما نشان دهم کسانی را که از حیث عمل کاملاً در خسارت قرار گرفته‌اند، ایشان کسانی هستند که کاردار و محنت دنیوی شان (که به صورت اعمال حسنی بود) همه از بین رفته شده، و آنها (بخاطر جهالت) در این فکر (و خیال) هستند که کارهای خوب انجام دهند، (سبب مصداق آنها را به چندین عنوان نشان می‌دهند، که علت
ضارع شدن زحمت‌شان هم معلوم گردید و باز هم تصريح حبط اعمال را به صورت تفیقی بیان می‌کنند، یعنی ایشان کسانی هستند که آیت‌الله پروردگار خود و ملاقات او (قیامت) را انتکار می‌کنند (بنا بر این) هم‌اکنون (نیک) آنها به هدر رفت، پس ما در روز قیامت برای (اعمال نیک) شان هیچ وزنی قابل نمی‌شود، (بلکه) سرای آنها همان خواهد بود (که ذکر شد در بالا گذشت) یعنی دوزخ، زیرا آنها کفر کرده بودند، و (بیکی از شاخه‌های کفر این بود که) آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفته بودند (در آینده در مقابل آنها حال اهل ایمان را بیان می‌نماید، که) بدون شک کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای نیک انجام داده‌اند برای پذیرایی آنها باعث‌های فردوس (یعنی بهشت) خواهد بود، که در آنها براز همیشه باقی می‌ماند (نک کسی آنها را بیرون می‌راند) و نه از آنجا تقاضای انتقال می‌کند.

معارف و مسایل

افحص الکه ایشان کفروا این یخ‌های عبادی می‌باشند، البته اولیاء در تفسیر بحر محیط آمده است که در اینجا دو عبارت حذف شده یعنی «فیجد بسیم نفعا و یتاتعون بذلک الاعتذار» با این مطلب که آیا این کفار که به جای من، بندگان مرا معبد و کارساز خود قرار داده‌اند، من پندازند که معبد و کارساز قرار دادن آنها نفعی به ایشان می‌رسند، و آنها می‌توانند از آن استفاده کنند، و این استفاده انتکاری است، و حاصلش این است که چنین تصویری اشتباه و جهالت است. مراد از عبادی در اینجا فرشته و انسیابی هستند که مردم در دنیا آنها را پرستش می‌آورند، و آنها را شریک خدا قرار می‌دهند، مانند حضرت عزیر و حضرت مسیح علیه السلام و پرستش کنندگان فرشتگان بعضی از اعراب بودند، و عزیر ملک را بهدی و عیسی مسیح ناصیح نمی‌شود، خدا قرار داده بودند، لذا مراد از «الذین کفروا» در این آیه این سه گروه از کفاراند، و بعضی از مفسرين
که در اینجا از «عبادی» شیاطین را مراد گرفته‌اند، پس مراد از «الذين كفروا» به نزد آنها کفاری هستند که شیاطین را می‌پرستند، و بعضی در اینجا لفظ عبادی را به معنای ملخوک و مملوک گرفته و عام قرار داده است، که همه معتقدان باطل بیت، آتش و ستارگان را در بر می‌گیرند، و در خلاصه تفسیر از لفظ مخلوق و مملوک اشاره به این مطلب شد، در بحر محيط و غيره تفسیر

اور ترجیح داده شده است. والله اعلم.

اولیاء جمع و لیست این لفظ در لغت عربی به چند معنی استعمال شده و مراد از آن در اینجا کارساز و حاجت رواست، که صفت ویژهی معبرد بر حق است، و هدف از آن در اینجا معیوب قرار دادن است.

«الخسرين اعمالا» در اینجا دو آیه ماقبل به اعتبار مفهوم عالم خوشی، شامل هر آن فرد و گروهی هستند که اعمال را ننگ پنداشته در آن جد و جهاد و زحمت می‌کشند، اما نزد خدا زحمتشان بر باد و عملشنان ضایع است، قرطبی فرموده است که این صورت از دو چیز پدید می‌آید، یکی فساد عقیده، دوم ریاکاری، یعنی یکی به عقیده و ایمان درستی ندارشته باشد، هر چند اعمال نیک انجام دهد، و هر چند زحمت بکشد، آنها در آخرت بر فاقده و ضایع هستند.

همچنین کسی که اعمال او برای خشنود کردن مردم به ریاکاری باشد، او هم از ثواب عمل محروم است، با توجه به این مفهوم عالم، بعضی از صحابه مصداق آن را خوارج و بعضی فرق گمره اسلامی دیگر را مصداق آن قرار داده‌اند، اما آیه ماقبل معین کرده که مراد از کفار در اینجا کسانی هستند که منکر آیات خداوندی و قیامت و آخرت باشند، «اولینک الذين كفروا بابات ربهم و لقائهن» با توجه به این مطلب، قرطبی، ابوحیان، مظهری و غیره این را ترجیح داده‌اند که مراد اصلی از کفار در اینجا کسانی هستند که منکر خدا، قیامت، حساب و كتاب باشند، اما ظاهرا آنان هم از مفهوم عالم آن بی ربط
نیمی باشند که اعمالشان را این عقاید فاسد بر باد داده‌اند، و زحمتشان بر باد رفته است، از بعضی صحابه مانند حضرت علی و حضرت سعد که چنین اقوال منقول است، مطلب آن هم همین است.

«فلا نقم لهم يوم القيامة وزنا» یعنی اعمالشان که در ظاهر بزرگ دیده می‌شوند، اما در ترازوی حساب آنها هیچ وزنی نخواهند داشت؛ زیرا این اعمال باخطر کفر و شرک بیكار و توخالی می‌شوند.

در صحيح باخاری و مسلم از حضرت ابو‌هریره مروى است که رسول خدای فرموده است که روز قیامت یک مرقد بلند و دریای هم آیده به نزد خدا به اندازه‌ی بر میگسی وزن ندارید، سپس فرموده: اگر مصداق آن را می‌خواهید این آیه را بخوانید: «فلا نقم لهم يوم القيامة وزنا».

حضرت ابو سعید خدیری فرموده است که (در روز قیامت) چنان اعمالی آورده می‌شود که از نظر سنگینین و حجم برابر با کوه‌های تهاته می‌باشد، اما در میزان عدل هیچ وزنی ندارند.

«جنت الفردوس» فردوس به معنای باغ سرسبز است، در این باره اختلاف است که آیای این لفظ عربی است یا عجمی و باز کسانی که آن را عجمی گفتند با هم اختلاف دارند که آیا فارسی است یا رومی یا سرپایی. در حديث صحيح بخاری و مسلم آمده است که رسول الله ﷺ فرموده است هرگاه شما از خدا بخواهید پس جنات الفردوس را بخواهید، زیرا آن افضل و اعلی ترين درجه در جنات می‌باشد، و بالای آن عرش الرحمن قرار دارد و از آنجا همه نهرهای جنات سرازير هستند.

لا بیغون عنها حواله هدف نشان دادن این است که این مقام جنات، برای آنها نعمت لازوال و دایمی است، زیرا حق تعالی آن حکم را اجرا فرموده است.
که هر کس که وارد جنّت شد او از آنجا هیچ گاه بیرون رانده نمی‌شود، اما در اینجا این خطر می‌تواند به دل خطر کند؛ که عادت فطری انسان این است که از سکونت در یک جا خسته می‌شود و بیرون رفتن از آنجا به مناطق دیگر خواهد از می باشد، و اگر بیرون از جنّت اجازه رفتن به جای دیگر نباید این زندان به شمار می‌رود، پاوسخ آن در این آیه داده شده است که مقایسه نمودن جنّت با مقامات دیگر نادانی است، هر کس که وارد جنّت شود، پس هر چه در دنیا دیده و به آنها برخورد کرده است، همه در مقابل نعمت‌های الهی لغو معلوم می‌شود، و از اینجا خیال بیرون رفتن در دل او خطر نمی‌كند.

قل لَاوَّکَانَ البَعْرُ مَدَادًا ۖ الکَلِیاتُ رَبِّی لَنَتَفَّدّ الْبَعْرُ قُبْلَ

بگوئی، اگر باشید در ریا سیاهی که به‌سیاسی سخنان روبرو، هر آینده تمام می‌شود دریا، پیش این که تمام بیایند سخنان روب، اگرچه بی‌یاری مثل آن مسد. بگوئی، اگر نه، یکسانست هستم

مَثَلَکَمْ يُؤْوَحُى إِلَیْ اَنَا إِلَهُمُ إِلَى هَٰذَا رَبِّي فَكَانَ بِمَثَلِ الْمَلْکِ

به مثل شما، دستور می‌رسد به من که معبود شما معبودی یکانه است، پس هر کس که

یَزِجْوَا لِقَافِ رَبِّي قَلِيلَهَ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكُ بِعِبَادَةٍ

امیدوار ملاقات پوراً پوراً باشد باشد باそうだ کاری نیک، و شریکی نکنی با منگی

رِبَّةَ اَحَدًا (۱۱۰)

پوراگزاره موسیقی اجداد را.

خلاصه تفسیر

شما به مردم بگوئید که اگر برای نوشتن سخنان پوراگزار من (یعنی آن
کلمات و عباراتی که بر اوصاف و کمالات خداوند متعال دلالت دارند و کسی بخواهد به وسیله آنها اوصاف و کمالات را بیان کند؟ ای بره (به جایی) جوهر (مرکز) باشد (و به وسیله آن به نوشتن اقدام شود) پس چگونه از خاتمه یافتن سخنان پروردگارم، دریا خاتمه می‌باید (و همه گفته‌ها را دربر نمی‌گیرد) اگرچه مانند آن دریا، دریاها دیگری برای چیزی (رساندن آن) پاوازیم (پاز حکمی آن سخنان پیمان نمی‌پذیرند، و دریا دیگر خاتمه می‌باید، معلوم شد که کلمات خداوند متعال غیرمتناهی هستند و هیچ چیزی از آنها که کفار شریک خدا قرار داده‌اند حق نیست، لذا الهیت و روابط (خدا و پروردگار بودن) مختص ذات اوست، لذا (شما به ایشان چنین هم) بگویید که در انسان همه شما انسانی هستم (نه مدعی خداوی هستم و نه مدعی فرشته، یا از طرف) خدا به من وحی می‌رسد (و) معبد بر حق شما معبدی یگانه است، پس هر کسی که آروزی ملاحظات پروردگارش را دارد (و می‌خواهد محبت او باشد) پس (رسالت مرا پذیرفته طبق شریعت من) اعمال نیک انجام دهد، و در عبادت پروردگار خویش کسی را شریک قرار ندهد.

معارف و مسائل

از این نظر نزول آخرین آیه سوره کهف و لا یشرك بعبدا بره ابداً که در روایات حديث مذکور است معلوم می‌شود که مراد از شرک در آن شرک خفیف یعنی ریا است.

امام حاکم در مستنداتی از حضرت عبدالله بن عباس این روایت را نقل کرده و آن را صحیح بر پایه شرط الشیخان دانسته است، و این روایت از این قرار است که یکی از مسلمانان در راه خدا جهاد می‌کرد، و در ضمن خواهش داشت که در میان مردم شجاعت و عمل جهادگری او شناخته شود، در این باره این آیه نازل گردید، (که از آن معلوم شد که از چنین نیت در جهاد ثواب
جهاد، از بین می‌رود.

و ابن‌ای حامد و ابن‌ای الدنيا در کتاب «الاخلاص» از طاووس نقل کرده است که یکی از صحاباء با رسول خدای عز وكرم نموده که من‌گاهی برای کاری خیر یا عبادتی بندر می‌شوم و هدف من از آن رضای خداست اما در ضمن در دل چنین می‌خواهم که مردم این عمل مرا بپیمانند. آن جناب با شنیدن آن سکوت نمود تا این که این آیه مذکوره نازل شد.

و ابو نعیم در تاریخ ابن عساکر به روایت ابن عباس آورده است که یکی از صحابه به نام جندب بنی زهیر وقتی نماز می‌خواهد، یا صدقه می‌داد، سپس می‌دیده که آیا مردم بر این اعمال، از تعريف و تمجدی می‌کنند، پس از آن خوشحال می‌شد، برا این عمل خوید اضافه می‌کرد. این آیه بر این واقعه نازل گردید.

خلاصه همین روایات این است که شرکی که در این آیه ممنون قرار داده شده است، مراز از آن، شرک خفی ریاکاری است و این که عمل اگرچه برای خدا باشد، ولی وقتی که در هدف او مسائل نفسانی شهرت و ویاجت هم شامل باشد، این هم نوعی شرک خفی است که عمل انسان را ضایع می‌کند، یا حداقل، ضرر می‌رساند، اما از بعضاً احادیث صحیح دیگر در ظاهر خلاف این معلوم می‌شدند، مثلاً ترمذي از حضرت ابوهریهر روایت کرده است که او به خدمت رسول خدا عرض کرد که بسا وقایت من در خانه خویش بر مصلی خود (به نمای مشغول) می‌باشم، ناگهان اگر کسی بیاید و مرا بپیماند، من خوشحال می‌شوم که او مرا در این حال سیدی، (آیا این هم ریا محسوب می‌شود، رسول خدا) فرمود، ابوهریهر الله بر تو رحم کند، تو در این حال به هر دو اجر ناپای می‌شود، یکی اجر عمل خفیه که از جلو آن را انجام می‌دادی دوم اجر عمل علاینیه که پس از آمدن آن شخص شد. (این ریا نیست) و در صحیح مسلم از حضرت ابوذر غفاری
مروری است که از رسول خدا دریافت گردیده که شما چه می‌فرمایید، در حق کسی که عمل نیک انجام دهد، سپس از مرد بشنوید که یا بر این عمل او را تعریف و تمجید کنند، آن حضرت فرمود: "تلقی عاجل بشری المؤمن" یعنی این بشارت نقدی مؤمن است، (که عمل او در نزد خدا قبول شده و به زبان بندگان خود، او را تعریف کرده است).

در تفسیر مظهری درباره تطبیق اختلاف ظاهری این دو روایت آمده است، که روایات ماقبل که آیه درباره آنها نازل شد، در صورتی است که انسان در ضمن رضاجویی اللهد، از عمل خوشی طلب رضای خلق و شهرت و وجاهت باشد، تا حیدی که بر ستون مردم عمل خود را اضافه بکند، این بدون شک، ریا و شرک خفی است.

و روایات بعدی ترمذی و مسلم در صورتی هستند که او عمل خود را فقط برای خدا انجام دهد، و به شهرت آن در میان مردم و مدح و ثنا اصلاً توجه نکند، باز خداوند متعال به فضل و کرم خوشی آن را مشهور کند، و از زبان مردم تعریف آن را اجرا فرماید، پس این بار، یا هیچ گونه ارتباطی ندارد، بلکه این بشارت نقدی (پذیرش اعمال) مؤمن است.

نتایج بد ریاکاری و وعید شدید بر آن در حديث
حضرت محمود بن لیبید می‌گوید که رسول اللهد فرمود: آنجیه من نسبت به شما از آن بیشتر از همه چیز، احساس خطر می‌کنم، شرک اصغر است، صحابه عرض کردن: یا رسول اللهد شرک اصغر چه چیزی است، فرمود: ریا.

یبهقی در شعب الیمان در ضمن نقل این حديث اضافه بر آن نقل فرموده است که در روز قیامت وقتی که خداوند متعال به بندگانش جزای اعمالشان
موعود القرآن

را عطا می‌نماید، به ریاکاران می‌فرماید: شما برای گرفتن پاداش اعمال خویش، پیش کسانی پرویز که شما برای خاطر آنها، این اعمال را انجام داده بودید، باز بیپنید که آیا در نزد آنها پاداش اعمال شما وجود دارد یا خیر؟ و از حضرت ابوهریره روایت شده که رسول الله ﷺ فرموده است که حق تعالی فرمود: من از شریک شدن با شرکت گنی‌تر و بالاتر هستم، هر کسی که عمل نیکی انجام دهد، سبب کسی را بآمدن در آن شریک قرار دهد، من همه آن عمل را برای شریک و اگذار می‌کنم، و در روایت دیگر آمده است که من از آن عمل بیزارم، و آن را به کسی مختص می‌کنم که او را می‌گویند شریک کرده است.

و از حضرت عبدالله بن عمر روایت شده که او از آن حضرت ﷺ شنیده است که فرمود: هر کس که اعمال نیک خود را برای شهرت پیدا کردن در میان مردم انجام می‌دهد پس خداوند متعلماً با او چنان معامله‌ای را انجام می‌دهد که او در میان مردم حکیر و ذللی گردید.

در تفسیر قرطبی آمده است که از حضرت حسن بصری درباره اخلاص و ریا سوال گردید، او فرمود: مقتضای اخلاص این است که مخفی ماندن اعمال نیک برای شما پسندیده باشد، و مخفی ماندن اعمال بد محبوب نگردد و اگر خداوند متعلماً اعمال شما را بر مردم ظاهر کند، شما بگویید که خدا، این اعمال از فضل و احسان شما است، عمل و کوشش در آن تأثیری ندارد.

و حکیم ترمذی از صدیق اکبر روایت کرده است که رسول خدا ﷺ باری در پیرامون ذکر شرک، فرمود: (هو فیکم اخفی من دیپین المثل) یعنی شرک در شما چنان به طریق مخفی پیدا می‌آید که رفتار موربدون صدا، و

۱- رواه مسلم.
۲- رواه احمد و البهقی فی شعب الایمان از تفسیر مظهری.
فرمود: من به شمار کاری نشان می دهم که هرگاه شما آن را انجام دهدید، از شرک اکبر و شرک اصغر (ریا) محفوظ خواهید ماند. هر روز به سه بار چنین دعا کنید: «اللهم اینی اعوذ بک ان اشرک بک و انا اعلم و استغفرک لما لا اعلم». 

برخی از فضایل و خواص سورة کهف
حضرت ابو الدرداء روایت می کند که رسول اللّه ﷺ فرمود: هر کسی که ده آیه از ابتدای سوره کهف را حفظ کند از فتنه دجال مصون می ماند. و امام احمد، مسلم و نسایی از حضرت ابو الدرداء در این روایت این الفاظ را نیز نقل کرده‌اند که: هر کسی ده آیه از آخر سوره کهف را حفظ کند از فتنه دجال محفوظ می ماند.

و روایت حضرت انس چنین است که رسول اللّه ﷺ فرموده است: شخصی که آیات ابتدایی و انتها سوره کهف را بخواند برای او نوری خواهد بود، از سر تا قدم، و هر کسی کل این سوره را بخواند برای او نوری خواهد شد از زمین تا آسمان.

و از حضرت ابو سعید مروی است که رسول اللّه ﷺ فرمود: کسی که در روز جمعه تمام سوره کهف را بخواند برای او نوری خواهد شد تا جمعه دیگر.

و یکی به حضرت عبدالله بن عباس گفت: من در دل اراده دارم که در آخر شب بیدار شده نماز بخوانم، اما خواب غالب می آید، آن جناب فرمود: وقتی تو برای خواب به رختخواب رفته، آیات آخر سوره کهف را «قل لو کان البحر مدادا» تا یافان سوره را بخوانی در هر وقتی که اراده نمایی خدا تو را

1 - رواه مسلم و احمد و ابو داود و النسابی
2 - اخرج‌های ابن السینی و احمد فی مسندی
3 - رواه الحاکم و صحیحه و البیهقی در الدعات از مظهری
در آن وقت بيدار می‌کنند.
و در مسنید دارمی است که زری‌شن حبیش به حضرت عبده نشان داد که هر کسی که این نیات آخر سوره کهرف را بخواند و بخواهد هر وقتی که اراده بيدار شدن را داشته باشد بيدار می‌گردد، عبده می‌گوید که ما بارها آن را آزمودیم کاملاً صحیح بود.

نصبیحتی مهم

ابن عربی می‌گوید: شیخ ما عطر طوسی فرمود: که اوقات عمر عزیر شما در مقابل با هم عصران و اختلاط با دوست و احباب نباید بگذرد، ملاحظه کنید که خداوند متعال بیان خود را بر این آیه خاتمه داد: «فن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملًا صالحاً و لا يشرك بعبادت ربه احدًا» یعنی (هر کس که آرزو دارد تا با پروردگار ملاقات کند باید عمل نیک انجام دهد و کسی را در عبادت خدا سهم نگردداند).؟

الحمد لله حمد کنیرا طیبا مبارکا فیه. امروز هشتند ذو القعدا سنه 1390 روز پنجشنبه هنگام چاوشت این تفسیر سوره کهرف به پایه تکمیل رسید و فضل و انعام خداست که دراین وقت بیش از نصف اول قرآن تکمیل شد. زمانی که هفتناد و ششمن سال را می‌گذرانند و همراه با ضعف طبیعی از دو سال است که امراض گوناگونی مرا فرا گرفته است و هجومن افکار هم فوق العاده است، جای تعجب نیست که حق تعالی بقیه قرآن را به پایه تکمیل برسانند و ما ذلکعلى الله بعیز. امشب در ساعت هشت و چهل و هفت دقیقه به تاریخ 22 شعبان سنه
تجمیع این سوره کامل شد و جای شگفتی نیست که خداوند متعال بقیه تجمیع آن را نیز به پایه تکمیل برساند و ما ذلک علی اللّه بعزیز.
سوره مريم

«سورة مريم مكية و هي ثان و تسعون آية و ست ركعات»

سورة مريم در مكة نازل شد و داراي نود و هشت آيه و شش رکوع است

باسم الله الرحمن الرحيم

شروعه نام خداکه بحدها بان و بینهایت رحمی است

کَهْيَعْصِیٰ (۱۱) ذَکِرْ رَحْمَتِ رَبِّکَ عَبْدَہُ زَکْریَا (۱۲) ذِنَّادی رَبَّهُ

این است ذکر رحمة پروردارا تو بر بندهاش زکریا، وقتی ندابردا او پروردارا خودا به

نُدِاءً حَفِیقَ (۱۳) قَالَ رَبِّ اِنِّی وَ هَنَّ الْقُطْمَ مَنِی وَ اِشْتَغلَ الْرَّاسَ شَیْبًا و

صدای پنهانی. گفت پروردارا بیم شدند استخوان مین و شعله زد فروع پیری بر سرم، و

لَمْ اکْنِ بِذَعَانِکُنَّ رَبِّ شَفیقَا (۱۴) وَ اِنِّی خَفْتُ الْاَوَالَی مِنْ وَرَآئِی و

به درخواست توای رب نماندم محروم، و مین می ترسی از خویشاوندان بعد از خود، و

کَانَتِ اَمْرَالِی عَافیَّاً فَهْمِی بِمَنْ ذَئِنُکِ وَلِیَاً (۱۵) لَرَثُنَّ وَرَثُتُ مِنْ الْیَعْقِبِ

همسرم عقیم است پس ببخش براي، از طرف فخودوارثی. که جانشین من ولادیدعوی ببیند
و اِجْعَلْهُ رَبُّ رَضِيَّةً ۛ} يا رَكِّبِيَا إِنَّا نَبْشِرُكُ بِغَلَامٍ أَسْمَهُ وَ بِكَرَّانِ اوْرَاىٌ رَبُّ مَرَّ يَدِهِ. أَيَّ رَكِّبِيَا مَا سَرَّهُ مِنْ مَيْتِ بِرَبِّ يَدُوُنُ ذِكْرِهِ بِنَجَاتِي ۛ} قَالَ رَبُّ اِنَّيْ نَكُونُ لِغَلَامٍ يَحْبِي أَسْمَهُ. ۛ} قَالَ رَبُّ ۛ} فَالْمَلَّةُ رُكُبَ ۛ} وَكَانَتْ اِمْرَأَتِي عَفَّاءٌ وَ قَدْ بَلَغَتْ مِنْ الْكِرْمِ عَيْنَيَا ۛ} فَالْمَلَّةُ رُكُبَ ۛ} وَ هُمْ سُرِّيُّ عَقِيمٌ أَسْمَانِهِمْ زَمَرٌ مِّنْ بَرْرِي فَرَتَّاهُمْ. ۛ} فَالْمَلَّةُ رُكُبَ ۛ} هُوَ عَلَى هَيْنِ وَ قَدْ خَلَقْتَهُ مِنْ قُبْلَ وَ لَمْ تَكْبِثْ شُيُبَا ۛ} فَالْمَلَّةُ رُكُبَ ۛ} أَن بَيْنَ مَنْ أَسْمَانِ أَسْمَانِ وَ بَيْنَ رَأْفَتِ يَدِ أَشْبُه*، ۛ} فَالْمَلَّةُ رُكُبَ ۛ} لِيَأْيُهَا رَبُّ قَالَ رَبُّ اِنْتَكَهَ الْأَلْفَةَ لَتَكُمُّ اللَّهُ النَّاسَ ثلَاثَ لَيَالَ سَوِيَّةٍ ۛ} بِرَأْيِ نَشَانِهِ. ۛ} فَخُرِّجَ عَلَى قُوَّمِهِ مِنْ الْخَرَابِ فَأَوَّلَى إِلَيْهِمْ أَنْ سَبَحُوا بِكَرَّةٍ وَ ۛ} يَامَ كَرَّتَهُ ۛ} وَ أَتْبَعُوهُ الْمَلَّةُ رُكُبَ ۛ} وَ أَسْمَأَهُ الْمَلَّةُ رُكُبَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ ۛ} وَ یَ‌سَلَّمُ عَلَيْهِ يَهُودُ وَ يَوْمُ يَوْمِ وَ يَوْمٌ بَالَادِسَتِ، خُودُ سَوْرَةً، سَالَّمُ عَلَيْهِ يَهُودُ وَ يَوْمُ يَوْمٌ بَالَادِسَتِ، خُودُ سَوْرَةً، سَالَّمُ عَلَيْهِ يَهُودُ وَ يَوْمٌ بَالَادِسَتِ، خُودُ سَوْرَةً، سَالَّمُ عَلَيْهِ يَهُودُ وَ يَوْمٌ بَالَادِسَتِ، خُودُ سَوْرَةً، سَالَّمُ عَلَيْهِ يَهُودُ وَ يَوْمٌ بَالَادِسَتِ، خُودُ سَوْرَةً، سَالَّمُ عَلَيْهِ يَهُودُ وَ يَوْمٌ بَالَادِسَتِ، خُودُ سَوْرَةً، سَالَّمُ عَلَيْهِ يَهُودُ وَ يَوْمٌ B
خلاصهی تفسیر

کْهی عَقْسَ (معنى این حروف را خدا می‌داند) این (قضّه که در آن‌ها ممکن است که مهربانی کردی پروردگار تو بر بندی زنده (مقبول) خود (حضرت) زکریا (عیسی) وقتی که او پروردگارش را به طور پوشیده ندا کرد (که در آن چنین عرض کرد که پروردگارا استخوان‌هایم (به علت پیری) ضعیف شده، و در سر (من) سفیدی می‌نماید انتشار یافته (یعنی سرم سفید شده‌اند و تقادم‌ای این حال این است که من در این حال به اولاد تقاویا نکنم اما چون قدرت و رحمت تو خیلی کامل است) و (من همیشه به ظهور این قدرت و رحمت خوش شده‌ام چنان‌که بیش از این گاهی) به در خواستن (چیزی) از تو پروردگارا محروم نمانده‌ام، (لذا مطالبه به عیدتیم مقصودی مضایقه‌ای ندارد) و (مرجع این خواسته، این امر خاصّ شده که) من پس از (مردن) خود از (طرف خویشاوندانم) می‌ترسم، (که طبق پسناد من خدمت دین و شریعت را به جا نخواهم آورد، این امر ترجیح دهنده مطالبه اولاد است که دارای اوصاف خاصّی باشد که در توافق خدمت دین دخیلی داشته باشند.)

و (چون با سالخوردگی من) همسر من (هم) نازاست (که با وجود صحت مزاج هرگز دارای اولان بهو، لذا اسباب عادی وجود اولاد، مفقوداند) پس (در این صورت) شما به من به ویژه از طرف خویش (یعنی بدون اسباب عادی) چنین وارثی (یعنی پسری) بده که او (در علوم خاصّه من) وارث من قرار گیرد و (در علوم متوارثه) وارث خاندان (جدم) یعقوب (عیسی) قرار گیرد (یعنی او صاحب علوم سابقه و لاحق شود) و (به وجه با عمل شد) او را ای ربّ من؛ پشنبدیم (و مقبول خویش) بگردان (یعنی عالم هم باشد و عامل هم، حق تعالی توسط ملائکه فرمود که) ما تو را به پسری مزده
می‌دهیم به نام یحیی، که بیش از او (در اوصاف خاصه) کسی را با او هم وصف نکرده‌ایم (یعنی آن علم و عمل که تو به آن دعا می‌کنی آنها را حتماً به این بسیر خواهیم داد، و مزید بر آن قدری اوصاف خاصه هم به او عنايت می‌کنیم مثلاً درجه بخصوص رفت قلب و غیره از خشیت الهی جون در این بشارت کفیفت بخصوص، در حصول ولید بیان نگردید. لذا برای استغفار آن زکریا (ع) عرض کرد که پورودگارا به من چگونه فرندی می‌دهی حال آن که همسرم نازاست و (از این طرف) من به حدّ نهایی پیری رسیده‌ام پس معلوم نیست که آیا ما جوان می‌شویم یا من به ازدواج مجدد اقدام می‌کنم یا به حالت فعلی به ما اولاد می‌پردازیم گفته پورودگار توست که این (امر) بر من آسان است و (ابن چه جیزی است) از این کارهای بزرگتری را کرده‌ام، مثلاً از شما را آفریده‌ام در حالی که (قبل از افروینش) شما چیزی نبودید (همچنانی خود اسباب عادی هم جیزی نبودند وقتی که به وجود آوردند معدوم آسان است، پس پدید آوردن یک موجود از موجودی دیگر، چگونه مشکل می‌باشد، همه این فرمان برای تقویت رجاء بود، نه برای دفع شبهه؛ زیرا که زکریا (ع) شبههای نداشت وقتی) زکریا (علیه السلام) کامل‌ام آمیدوار گردید، عرض کرد پورودگارا (بر وعده اطمینان حامل شد) این نسبت به قرب وقوع این و عده یعنی حمل براîی من علامتی مقرّر بفرما (تا که بیشتر شکر کنم و خود وقوع از محسوسات ظاهر است). فرمود که (آن) علامت شما این است که شما (تا) سه شب (و سه روز) با مردم نمی‌توانی گفتگو بکنی در حالی که صحيح و سالم باشی (هیچ مرض و غیره نمی‌باشد و بدين سبب به ذكر الله قدرت بر تکلیمّ می‌ماند چنان که همسرم زکریا می‌باید حامله شد، و طبق اخبار الهی زبان زکریا علیه بسته شد) پس از داخل حجره بر قوم خود بیرون آمد و به آنها به اشاره گفت؛ (زیرا
نیمی توانتست به زبان یکی‌زبان در آین‌ترسیخ و امر با ترسیخ یا حسب معمول بود که همیشه به زبان می‌گفت امروز به اشاره گفت و در سپاس‌گزاری به این نعمت جدید خوشش هم به کنترل ترسیخ گفت و به دیگران هم به دین صورت دستور داد الغرض. حضرت یحیی طه مولود شد و رس شعور رسد به او فرمود که ای یحیی کتاب را (یعنی تورات) را که در آن وقت کتاب شریعت بود) با قدرت (یعنی با کوشش و به آن عمل کن) و ماما او در کودکی فهم (در دین) و خاص از طرف خود (صفت) رقت قلب و پاکیزگی (اخلاق) عطا فرموده بودیم (از لطف حکم به علم و از چنان زکات به اخلاء اشاره شده است) و (در آینده به طرف اعمال ظاهر اشاره فرمود که) اورهی‌گاری بزرگ و خدمت‌گزاری برای والدین خود بود (در این اشاره به حقوق الله و حقوق العباد هر دو تا شده است) و (با خلق) سرکش (واز حکم خدا) تازفرمان نبود و (به دربار خدا چنان وجه و مکرم بود که در حق او از جانب خدا دستور رسیده که) به او (از طرف خدا) سلام بر سر روزی که مولود شده و روزی که فوت می‌کند و روزی که (در قیامت) زنده شده مبعوث می‌گردد.

معارف و مسائل
پس از سوره کهف شاید به این مناسبت سوره مريم گذاشته شد که همانگونه که سوره کهف مشتمل بر بسیاری و قبایع شگفت انگیز بود، همچنین سوره مريم هم مشتمل بر چنین واقعه‌های غریب هست. این تخبضیف از حروف مقطوع و متشابهات است، که معنی آنها را فقط خدا می‌داند، لذا مناسب نیست که بندگان در تفتش آنها قرار گیرند، لذا از خفیا از این معلوم شد که آهسته و خفیه دعا کردن افضل است، و از
حضرت سعد بن ابی وقاص مروی است که رسول خداً فرمود: «ان خیر الذکر الخفی و خیر الرزق ما يکفی» يعني: بهترین ذکر خفی (آهسته) و بهترین رزق آن است که کافی باشد، (از ضرورت نه بیش باشد نه کم). 

آنی وحن العظم منى و اشتهی الرأس شیبا ضعف استخوانها را ذکر کرد، زیرا آنها سیون بدن هستند، هرگاه استخوان ضعیف یگ دیده همه بدن ضعیف می‌باشد، معنی لفظی استعمال شده و در نشان است، در اینجا سفیدی موهرا به روشی آتش، تشییع داد، مراذ از آن فراگیری آن در تمام سر است.

در دعا اظهار نیازمندی خویش مستحب است 
در اینجا قبل از دعا حضرت زکریا علیه السلام ضعف و ناتوانی خود را ذکر کرد. یکی از علل آن همان بود که در خلاصه تفسیر به آن اشاره رفت که متقاضی این احوال این بود که به فرزند نقاضا نکنیم، وجه دیگری امام قربتی در تفسیر خود بیان فرموده که هنگام دعا خواستن ذکر ضعف و ناتوانی و نیازمندی خویش برای پذیرش اقرب است و بیان این علمای فرموده که انسان باید قبل از دعا کردن نعمتها خداوندی و حاجات خود را ذکر نماید.

موالی جمع مولی است در محاوره عربی این لفظ برای چندین معنی به کار می‌رود از آن جمله یکی عموزاده است و به معنی عصبه هم می‌آید که مراذ از آن در اینجا همین معنی است.

در مال انبیا وراثت جاری نمی‌گردد 
یرتی و پرث من ال يعقوب به اتفاق جمهور علماء مراذ از وراثت در اینجا وراثت مالی نیست؛ زیرا اولاً در نزد حضرت زکریا وجود نیست و ثابت قاطع.
نیست، که در فکر آن باشید، که چه کسی وارت او بشود، و از شان یک یک مشابه
چنان تصورهم بعد از است؛ علاوه از این در حدیث صحیح كه تمام صحابه
برآن اتفاق نظر دارند، ثابت است.

آن العلماء ورثة الأنبياء و ان الأنبياء لم يورثوا دينارا ولا درهمًا انما ورثوا
العلم فمن اخذه، اخذه بخط وافر. یقیناً علماء وراث انبيه هستند زیرا انبيا
غلط دینار و درهمی به وراثت نگذاشتند، بلکه ارثیه ای آنها علم می باشد و
کسی که تحصیل علم کرد به ثروت زیادی نایل آمد.

این حدیث در کتب برادران اهل تشیع مانند کافی و غیره هم آمده
است، و در صحیح بخاری از حضرت عایشه صدیقه مروی است که رسول
الله ﷺ در مورد: «لا نورث ما تركنا صدقته» از ما انبيا به کسی میراثی نمی رسد
و آنچه ما ترکهای گذاریم، همه صادقی می باشند.

و در خود این آیه که بعد از «برثنی» و «برث من آل يعقوب» آمده دلیلی
است بر این که این وراثت وراثت مالی نیست؛ زیرا کودکی که برای تولد او
دعا شده است، وراث مالی قرار گرفت، او برای آل يعقوب، در حال حاضر
ممكن نبود، زیرا که ورثان آل يعقوب خویشاوندان نزدیک او هستند که
همان موالی می باشند، که در این آیه ذکر شان به میان آمده است.
و آنآن بدون
شک در قرآن و تحصیل به آل يعقوب از حضرت یحیی نزد یکتراند، و
با وجود اقرب، وارث شدن ابعد، خلاف اصول وراثت می باشد، در روح
المعنى از کتب شیعه چنین منقول است که:

روی کلینی فی الکافی عن ابن البختری عن ابن عبدالله قال ان سليمان
ورث داود و ان محمد ورث سليمان یعنی سليمان ورث داود
شد و محمد ورث سليمان قرار گرفت، و اين ظاهر است كه امکان

1- رواه احمد و ابو داود و ابن ماجه و ترمذي.
2- ملاحظه باد اصول کافی جلد اول ص 32 طبع طهران.
نادرد، رسول الله ﷺ وارت مالی حضرت سلیمان ﷺ قرار بگیرد، بله که مراد از آن وراثت علم نبوده است، همچنین از وراث حضرت داود شدن سلیمان، مراد وراثت مالی نیست.

لیم نجلله من قبل سما لفظ سمبی به معنی همانم هم می آید، و به معنی مثل و مشابه هم، اگر در اینجا معنی اوّل مراد باشد مطلب واضح است که پیش از او کسی به نام یحیی موسوم نشده است، یگانگی و امتیاز نام به یگانگی در بعضی صفات ویژه اشارة به بعضی صفات ویژه است، لذا او را در این صفت خاص ذکر فرمود و اگر معنی دوم مراد باشد پس مطلب این است که بعضی صفات خاص و حالات او به گونه‌ای هستند که در هیچ یکی از انبیای گذشته نبوده‌اند، او در این صفات خاصی بی نظیر بوده است، مانند حضرت کلیم الله از او مشروط است، که معنی اصلی آن عدم پذیرش تأثیرات است، و در اینجا مراد از آن خشک شدن استخوان‌هاست.

سوّاً به معنی تندرست است، این لفظ به این خاطر افزوده شد، که عارض شدن این حالت بر زکریا که نتواند با کسی صحبت کنند، به سبب مرضی نبود و از این جهت در ذکر الله و عبادت زبان او در هر سه روز کاملان باز بود، بلکه این حالت به صورت معجزه و علامتی برای حمل، بر او عارض گشت.

حنانا معنی لغوی این لفظ رفت قلب و رحمت و شفقت است، که به حضرت یحیی ﷺ به صورت امتیاز عنايت گردیده بود.
و اذ كر في الكتاب مزموم إذ استنذت من أهلها مكانا شرقياً (16)
و يبد كن في كتاب مريم را، وقني كى كناره كوفت عن مردام خود في مكانى في مشرق.
فأعذرت مين دومهم جاجاها قارزانها إليها يروحنا قطعكما
ياس كوفت عن بيش ايشان بردما، باس فرستاديم نزد او فرستنة خود را، بس صحور شروت
هنا بشرى سويماً (17) فالت إني أعود بالرحن منك إن كنت تتيه (18)
براي وى به صورت انسانى سايلما. كفت ونما مع رحمى از تو اكهر هستى تسرنده.
فالت إذا أنا رسول ربکك لامهيب لكي علاما زكيما (19) فالت إني يكون لي
كفت من فرستاده برودكار توابهم بهو بسر بياكيدي. كفت ازلكيا مى شوى برائي
غمام و لم يتشي بشر و لم أكون بغيماً (20) فالت كذلكي فالت ريبك
پسرى ومس نكرده مروا انسانى ونبدوكم كاهي بدرک. كفت بنين است. فرودمره برودكار تو
هنمو علی هني و ليتجعله آية للكنس و رحمه متنا
كأ ان برمن اسان است، و مرى خواهي فيرا نسانى برای مردم ومهرباني از طرف خود بکنم.
و كان أمرنا مخصوصاً (21)
وهست إين كار مقرر شده.

خلاصة التفسير
و (اي محمى) در اين كتاب (بمعنى قسمت خاص، يعنى سوره قرآن) قصه مريم (عطاها) لى هم ذكر بفرما (كه آن باقصهى مذكور حضرت زكرى على مناسبت خاصى داره، و آن هنگامى به وقوع يبوسه) كه وقتي او از خانهى خود به يک طرف (رفته) به جنين مكاني كه در جانب مشرق بود (به خاطر غسل) رفت، پس در جلو مردم (به) او برده (به ميان) انداخت (تا كه بتوانى بيشت آن غسل كنه) پس (در اين حال) ما فرشتة خود (جبرئيل)
معارف و مسائل

«انتهیت» از نبذ مشتق است که معنی اصلی آن است، دور انداختن و کنار گذاشتن، انتباش به معنی علی چنین حرج از اجتماع و دور رفت است. مکان شریا به معنی در داخل خانه به گوشته‌های سوی مشترک رفت. این که در آن گوش به چه هدف رفت‌های بود؟ در این سوال جنگین احتمال و احوال هست. بعضی گفته‌اند که به خاطر غسل کردن به آن طرف رفته بود، بعضی گفته‌اند...
که طبق معمول برای عبادت خدا به گوشه جانب شرق محراب رفته بود، قرطبی این احتمال دوم را بهتر دانسته است، از حضرت ابّن عباس منتقل است که این که نصاری جهت مشرق را قبل خود قرار داده‌اند و به آن سمت تعظیم گلیل شده‌اند علت‌ش هم همین است.

فارسلا الهیا روخته مراد از روح به نزد علماء حضرت جبرئیل است و بعضی گفته‌اند که خود حضرت عیسی مراد است، اللّه تعالی شُیبِّه‌آ

بشا که از یا مَتَّلْد می‌گردد، در جلو او قرار داد، اما قول اوّل راجع است که از کلمات متعدد تأیید می‌شود.

فتیمنش لی باشوا سوئی ممایه‌ای فرشته در صورت هیأت اصلی خون‌دش برای انسان، آسان نیست، هیبت او غائب می‌آید، همچنان که برای رسول خدا در غار حرا و بعد از آن واقع شد، با توجه به این مصلحت جبرئیل امین در برادر حضرت مَریم به شکل انسانی ظاهر شد، وقتی حضرت مَریم انسان را به نزدیک خویش دید که در داخل پرده وارده شد، احساس خطر کرد که سوء قصدی دارد، لذا فرمود: «آن اعوّذ بالرحمن منک»، (که من به خدا یا رحمن از تو پناه می‌برم) در بعضی روايات آمده که جبرئیل از شنیدن این کلمه به پاس احترام نام خدا قدری خود را عقیق کشید.

آن یکتیقاً این عبارات مانند آن است که کسی از ترس شخص ظالمی مجبور شود، فریاد بکشید، که اگر تو ایمان داری بر من ظلم نکن؛ ایمان تو برای جلوگیری این ظلم، بايد کافی باشد، مطلب این که مناسب حال تو این که از خدا ترسیده از این سوء قصد کناره بگیری، خلاص‌های این که «آن یکتیقاً» شرطی برای استعفا نیست، بلکه شرط مؤثر برای ترکیب است، و بعضی از مفسران فرموده‌اند که این کلمه به طور مبالغه آورده شده که اگرچه تو متقّی هم باشی باز هم نم‌توان به خدا پناه می‌برم، و اگر خلاف آن باشد‌که
معاملته روشن است.

«لاهبه لک» در اینجا عطای فرزند را جبرئیل به طرف خود منسوب کرد؛ زیرا که او را الله تعالى برای این کار اعزام داشته بود که در گربه‌بان او بدمد، و این دمیدن و سیله عطای فرزند، قرار گیرد، اگرچه این عطا در اصل فعل خداست.

فَحَمْلَنِّهْ فَأَنْبِذَتْهُ بِمَكَانًا قَصِيبًا (۲۳۲) فَأَجَآهَا المَخْضَعُ إِلَى جِذْعٍ پس (مریم) به پسری حامله شد، در مکانی دور، خلوت گردید. او رادرد زایمان به باید یگ

النَّحَلَةُ قَالَتْ يَا لَیتَتی مِنْ قَبْلِ هذَا وَکُنْتَ تَسَیّرًا مُسِیّرًا (۲۳۳) و درخت خرمآ وارد گفت (مریم) کاش می‌ردم پیش از این، و تیم‌موم کلا فراوشش شده.

فَنَادِهَا فَنَادِهَا الَّذِی احْتَزَنَی قِدْ جَعَلَ رَبُّکَ تِحْتُکَ سَریّا (۲۳۴) و پس ندا کرد اورا از پايين که غمگین مباین، قرار داده پرورداً توان از پايين تون جشنمای. و یژدی ایلیک بیدع النَّحَلَة تَسَاْقِطَ عَلیک رَطْبًا جَنیّا (۲۳۵) فَکُلُتُ و یجبم تنو درخت خرم آ به سوی خود، می‌افکند بتو خرمای تاره رسد. پس بخور و اشریبی و قَرْی عَنیَّا قَامَا تَریِّنَ مِنَ الْبَشْرِ أَحْدًا فَقَوْلُهُ يَنْذَرُتْ بنوش و روشن کن چشم خود را، پس اکثر دیدی کسی را از مردم بگو که من ندی کردم

لِلَّرَحْمَنِ صَوْمًا قَلْنَ أَکْلَمَ الْأَلَّوْمَ إِنِّیاَ (۲۳۶) برای خدا روزه، و خسن تگویم امروز باکسی.

خلاصه تفسیر

پس (بعد از این مصاحبه، جبرئیل) در گربه‌بان اودمید که از آن) در
شکم او یسری ماندگار شد، باز (وقتی که حضرت مریم موعود تولّد نوزاد را احساس کرد) آن حمل را برداشت. از خانه‌ای خود به جایی دیگر (در جنگل و کوه) رفت و باز (وقتی که درد آغاز شد) به سبب درد زایمان، به سویی درخت خرمایی آمد. تا که با تکیه بر آن بتواند بلند بنشود و بنشیند. اکنون حالتش این که نه انیس دارد و نه جليس، از درد بر قرار است. و آنچه در چنان وقت موجب راخت و آرامش است، موجود نیست و از طرف دیگر به علت فکر بدنامی تولّد چه، پریشان و آشفته شده بود. گفت کاش من پیش از این (حالت) می‌میمدم و چنان نیست و نابود می‌شدم، که کسی به یادم نمی‌افتد، پس (در عنوان وقت حضرت) جبرئیل (المغفرة) رئیس و به پاس احترام او در جلو او نیامد، بلکه پایینتر از او پشت پرده قرار گرفت و از پایین او را صدا کرد (که آن را حضرت مریم شناخته که این صداهای همیان فرشته است که رویاول ظاهر شده بود) که تا (از پیدا وجود امکانات یا خوف بدناپی) غم مخور (زیرا فقدان و سیله چنین برنامه ریزی شده که) پورودگارت پایینتر از تنری آفریده (که با مشاهده و آشامیدن آب از آن فرصت طبیعی حاصل گردید، و نیز حسب روایت روح او در این زمان به تشکیل میتلا بود و طبق اصول طب استفاده خوردنی های گرم قبل از حمل یا بعد از آن مساهل ولادت و دانگ فضلات و مقوی طبیعت هم هست) و اگر در آب سخونت (گرمی) هم باشد چنینچه در بعضی چشمها مشاهده شده، پس بیشتر موافق مزاج خواهد شد، و نیز خرمای سبب کثرت الغذا و مولّد خون و مسخت و مقوی کلیه و کمر و مفاصل، برای زایمان از همه غذا و دواها بهتر است، و آنچه از حرارت احتمال ضرر در آن است اوّل از رطب (خرمای تازه) حرارت کم است، ثانیاً به وسیله آب می‌توان آن را اصلاح کرد، ثانیاً زمانی ظاهر می‌شود که عضو ضعیف باشد، و اگر نه هیچ چیزی نیست که از مقداری ضرر خالی باشد، و نیز خرق عادت (کرامت) به وجه
علامت بودن‌ش برای مقبولیت موجب مشارکت روحانی هم هست.
و تنها این درخت خرمای را (گر فنه) به سوی خود بجنابان که از آن بر تو خرومای تر و تازه می‌افتند (که از آن در خوردند میوه لذت جسمی و در آمدن میوه به طور خرق عادت لذت روحی مجتمع است) باز (این میوه را) بخور و (از آن آب) بنوش و چشمه‌ها را خنک کن (یعنی از مشاهده نوزاد و از خوردن و آشامیدن و علامت مقبولیت به دربار خدا مسرور باش) پس (وقتی موقع احتمال بدنامی بیاید، یعنی کسی از این قضیه آخری یابد برای دفع آن چنین نظام شده که) اگر تو از مردم کسی رادیدی (که دارد می‌آید و انتقاد می‌کند) پس (تو چیزی نگه بگذاره به اشکاره او بگو که من برای خدا (به چنان روزهای) نذر کرده‌ام (که در آن صحبت نباشد) پس (بدین سبب) من امر گو (تا غربت) با کسی صحبت نمی‌کنم (مشغول شدن به ذکر خدا و دعا امروز (تا نصر و نجات) تا بتوان به آن قدر جواب دادن بی فکر باش، الله تعالی به این مولود مسعود به طور خرق عادت نطنقو می‌دهد که ظهور اعجاز از آن، دلیل بر نزاهت و عصمت خواهد شد، الغرض برای هر نوع غم محل‌جمه شده است).

معارف و مسائل

حکم تمنا‌ای موت
این تمنا‌ای مرگ اگر به سبب غم ذهنی نباهد، پس به وقیع غلب‌ه حال عذراً قرار می‌گیرد، که در آن انسان از کل الوجه مکلف نمی‌ماند، و اگر علت غم این بود که مردم مرا بدنام می‌کنند، و شاید من بر آن نتوانم صبر کنم، پس در معصیتی بی صبری مبتلا می‌شوم و به سبب مرگ از این مصیبت محفوظ می‌مانم پس چنین تمنا‌ای ممنوع نیست، و اگر این شهبه پیش آید که آنچه به مرím گفته شده بود که تو بگوی من نذر کردم، پس او نذر تکرده بود جوابش این
روح‌های سکوت در شریعت اسلام منسوب شده است
قبل از اسلام این هم عبادتی به شمار می‌رفت که کسی از سخن گفتگو روزه بگیرد، و از صبح تا شام با کسی صحبت نکنند، اسلام آن را منسوب نموده است، ولی در این کرد که تنها از گفتار بد و دشنا و فحاشی و دروغ و غیبت پرهیز گردد، ترک عموم گفتگو در اسلام عبادتی نیست، لذا نذر کردن به آن هم جایز نیست، لذا رواه ابو داود مرفوعاً لا بیم و احتمال ولی صمانت یوم ایل الی اللیل و حسنی السبوطی و العزیزی، یعنی کودک بعد از بلوغ، به مردن بدر مهی گفتنه نمی‌شود و بر اواحکم یتیمی جاری‌نمی‌گردد، و از صحیح تا غروب خاموشی (در اسلام) عبادتی نیست. و استعمال آب و خرما در زمان زایمان از نظر طب هم مفید است و دستور خوردن و نوشیدن هم برای اباحت است. و الله یعلم.

تولید چنین تنها از زن بدون مرض خلاف عقل نیست
بازدی شدن و تولید نوزاد بدون مرض خارج عادت (معجزه) است و در خوارق هر چند استعداد باشد، مضاوته ندارد بلکه وصف اعجاز بیشر ظاهر می‌گردد، اما در این، از این جهت بیشتر استعداد نیست که حساب تصريح کتبت طب در منی زن همراه با قوه منقطعه قوه عاقده هم هست از اینجاست‌که در مرض زنا صبورت اعضای ناتمام می‌باشد که این نیست که می‌می‌کند. پس اگر همین قوه عاقده اضافه شود پس بیشتر جای استعداد نیست.
در این آیه، الله تعالی به حضرت مريم دستور داد که درخت خرما را به جنبش در پیاورد، حال آن که این هم در قدرت او بود که بدون جنباندن 1
روح المعاني.
خود به خود خرما در دامن او می‌ریخت، آمّا حکم‌ت این است که در این درس است که براي تحصیل رزق کوشش بايد کرد، و این هم نشانه‌ان است که کوشش در تحصیل رزق و تلاش خلاف توگل نیست.

«سوتی» معنی لغوی لفظ سری نهر کوچک است، در این موقع حق تعالی به قدرت کامل خویشک یک نهر کوچکی بلاواسطه جاری فرود، یا به توسط جبرئیل چشم‌های جاری ساخت، هر دو نوع روایت هست، در اینجا این امر قابل ملاحظه می‌باشد که به وقت ذکر اسباب، برای تسیلی خاطر حضرت مريم، نخست آب را ذکر فرود، سپس چیز خوردنی خرما را، ولی به وقت ذکر استعمال، ترتیب را تغییر داده نخست به خوردن دستور داد یا به آشامیدن آب، «کلی و اشکی» و جهش غالباً این است که عادت فطری انسان است که انتظار آب را پیش از غذا می‌کند، به ویژه چنانین غذایی که پس از آن وقوع تشنجی یافته باشد، پس قبل از تناول آن، آب را آماده می‌کند، اما ترتیب استعمال این است که نخست غذا می‌خورد پس آب می‌نوشد.

 قانعت به قوم‌ها تحمیل فالوا یا مازیم لققد جنین شیطان قرییا (۲۷)
پس آورده و را به نزد قومش که در برداشت بنده، گفتن ای سریم کرده نرو کاری تحویل‌گیر اکثریت خواهار هرود نیز به بدر موردی بنده، و نیم‌بیسو نیز گذاری. پس (سریم) انشاء کرده 

یا ارسوا هرود می‌دان برک امر اسراء سوء و ما کنات امانک بعیثا (۲۸) قاطیرت ای خواهار هزارون نیز به بدر موردی بنده. و گفت‌من این به آن پسر، گفت‌من: چگونه صحبت کنیم با اکسی که ای دو گهواره کوچک است. اگفت‌من

عبد الله این‌این اکتوب و جعلی نیبیا (۲۹) جعلی مبارکا آیین مک مانکت و بند خدا، داده به من کتاب و کرده صرا نبی، و کرده مرا با برکت، هر کجا که باشم، و

۱- روح المعلی. ۲- روح المعلی.
أخلاصى تفسير

(الغرض حضرت مريم از این کلام تسلی یافت و حضرت عيسى مولود شد) پس او آن را برداشتته (از آنجا عازم خانه شد و) به نزد قوم خود آورد، مردم (که او را دیدند، و چون ازدواج نکرد به بچه به چه به ظن شده) گفتند: ای مريم تکرر تعجب آوری کردن (یعنی نعوذ بالله عمل منافی) عفت انجام دادی، هر کسی که کار بدی بکند بد است، اما وقوع این گونه فعل از تو بیشتر موجب تعجب است؛ زیرا که ای خواهر هارون (در خانواده شما کسی چنین عملی انجام نداده است) نه پدرت مرد بدری بود که از او این اثر در تو پیدا آید، پس هارون که برادر خویشاوندی تو است که به اسم هارون نبی موسوم گردیده است، او هم چگونه شخص خوبی است، الغرض کسی که خاندان او نسل اندر نسل، پاک و منقى باشد، از او سر زدن چنین فعلی، خیلی تعجب آور است) پس مريم (سایی) همه این گفتگو را شنیده هیچ پاسخی نداد (بلكه) به سوى نوزاد اشاره کرد (که با این بگویید آنجه گفتند دارید، اوبه شما پاک عدو هم دهید) آنها (فهمیدند که این دارد به ما تمسخر می کند) گفتند که چگونه ما باکسی صحت کنیم که او در گهواره نوزاد
است؛ (زیرا با کسی صحبت می‌شود که او هم بتواند صحبت بکند، پس وقتی که این نوزاد است و بر صحبت کردند قادر نیست پس با او چه صحبتی بکنیم، در این اثناء) آن نوزاد (شخصاً) به تکلم در آمد که من بنددهی خاصی خداهستم (نه که لله، چنانکه نادانان دین عیسی تصوّر می‌کنند، و نه چنانکه بهود تصوّر می‌کند و آثار بندده بودن من و باز بندده خاص، این که) او به من کتاب (یعنی انجلی) داده (یعنی اگرچه در آینده می‌دهد اما به وجه آقیب بودن آن، چنان است که گویا، داده است) و او مرا پیامبر کرده است (یعنی می‌کند) و مرا براکت کرده (یعنی از طرف من به خلق خدا در این نفع می‌رسد) هر کجا که من باشم (از من به آنان براکت می‌رسد، و آن نفع تبلیغ دین است)، چه کسی قبول بکند یا خیز او که نفع رسانیده است) و او مرا به نماز و زکات دستور داده، تا وقتی که من (در دنیا) زنده باشم.

و ظاهر است که بعد از رفتن به آسمان مکلف نمانده، و این دلیلی است برای بندده بودن او، چنانکه دلایل دیگری هم برای این ضربه‌های هست) و مرا برای مادرم خدمتگزار قرار داد (وجوی بدون یاد در متولد شده بود به مادر تخصصی کرد) و این مرا سرکش و بدبخت نکرد (که در ادای حق خالق یا ادای حق والده سرکشی کنم، یا به ترک حقوق، اعمال شقاوت را خریدار باشم) و بر من (از جانب خدا) سلام است روزی که من متولد شدم، و روزی که بسیارم (و آن ترتیب به زمینه قیامت بعد از نزول آسمان می‌باشد) در روزی که (در قیامت) زنده شده مبعوث گردم (و سلام الله دلیلی است بر بندده خاصی بودنم).

معارف و مسائل

فائتم به قومی تحمله ظاهر این الفاظ این است، که وقتی حضرت مریم به وسیله بشارات غمی، اطمینان یافت، که لله تعالی از بدنامی و رسواوی حفظ می‌فرمایند، شخصاً خودش نوزاد خود را برداشته به خانه برگشت. باز
این که بارگشت چند روز پس از تولد صورت گرفت، این عسکر از این عباد
رواپید کرده که چهل روز پس از ولادت و فراغت از نفاس به خانه برقشت.

شینا فرویا لفظ فریبی در زبان عربی در اصل به معنی قطع کردن و پاره
نموند می آید. هر کار یا چیزی که در ظهور قطع و برندگی بکار رود آن را
فریب می گویند. ایبوهیان فرموده که به هر امر عظیم فریب گفته می شود، چه
عظامت آن از خویی یا بدبودگی باشد، در اینجا به معنی سده بزرگ است. استعمال
شده است، و استعمال این لفظ اکتشی برای اشیایی است که از نظر شناخت و
بدی، فوق العاده بزرگ فهمیده باشد.

یاخت هرون حضرت هارون ﴿﴾، که برادر حضرت موسی ﴿﴾ باشد
صدرا سال قبل از زمان حضرت مسیح ﴿﴾ گذشته است، و در اینجا خواهر
گفت حضرت مسیح برای حضرت هارون، روش است که به اعتبار مفهوم
ظاهری خود نمی تواند باشد، لذا وقتی که حضرت ﴿﴾ حضرت مسیح
شنبه را پیش نصاری نجران فرستاد، آنها سؤال کردن که قرآن شما مسیح را
اخت هرون گفت حال آن که هارون ﴿﴾ خیلی جلوتر در گذشتند، چون
حضرت مسیح به پاسخ آن آگاه ندشت، هنگام برگشت آن را با پیغمبر
در میان گذاشت، آن جناب ﴿﴾ فرمود: که شما چرا چنین نگفته که عادت
اهل ایمان، این است، که به غرض حصول برکت به اساسی انبیا غیب
نامگذاری می کنند، و به طرف آنها نسبت می دهند 2.

در مطلب این حديث دو احتمال وجود دارد یکی این که نسبت حضرت
مکی به حضرت هارون از این جهت شده که حضرت مریم از نسل و نزاد
هارون ﴿﴾ می باشد هر جناد زمان او از زمان هارون ﴿﴾ بسیار دور باشد.
جنان چک که عادت عرب است که یکی از قبیله تمیم اختمم می گویند، و مردم
عرب را اخاطرب می گویند احتمال دیگر این که مراد از هارون در اینجا.
هارون نبی برادر حضرت موسی نیست، بلکه برادر خود حضرت مريم
هارون نام داشته که تبرک‌ا به نام حضرت هارون نام‌گزاری شده بود، و بدين
شکل به مريم، اعتم حارون گفتند، از نظر مفهوم حقيقی خودش هم، درست
است.

«ما کا‌ن ای کا امر ان چه از این الفاظ قرآن اشاره به این است که اگر کسی از
اولاد اولیاء الله و صالحين مرتب كار بدي بشود گناه او از گناه عموم مردم
سنگینيت خواهد بود؛ زيراً از آن كار، بزگ‌گان و نیگران او بدنام می‌شوند،
بنابراین بايد اولاد صالحين بيشتر به فكر اعمال صالح و قوی باشند.

فَی في مبَّالِّرِ اللَّهِ فِي رِوَايَتِي أَمَّهُ اسْتَمَتَ كَوْنِي أَعْضَائِهَا خَانوادَةَ مَرِيمَة عندها
ملامت او پرداختن، حضرت عيسى علیه السلام از پستن مادرش شير می خود،
وکتی ملامت مردم را رشيد، شير خوردن را کذب نمی‌کرد، و به پهلوی چپ تکه
زده متوجدی آنها شد، و به انگشت شهادت اشاره کرده گفت: «نفری الله»
که من بنده خدا هستم، در نخستین الفاظ حضرت عيسى علیه السلام، آن سوء
تفاهم را برطرف نمود كه اگرچه تولد من به صورت معجزه‌آسايي شده
است، اما من خدا نیستم، بنده خدا هستم، تاكه مردم در عبادت من مبتلا
نگردند.

«اتئینا الكتيب و جعليني نبيا» در اين الفاظ حضرت عيسى علیه السلام در زمان
شير‌خوارگي خود، اعلام داشت که من به مقام نبوّت و نيل كتاب از طرف
خدا خواهم رسید، در صورتي كه به هیچ بیامبری قبل از جهل سالگي
نبوّت و كتاب نمی رسید، لذا مفهوم آن این كه اللّه تعالی مقرر فرموه كه به من
سر موعده، نبوّت و كتاب خواهد داد، و اين كاملاً همانگونه است که
آن حضرت علیه السلام كه من نبوّت زمانی رسیده كه هنوز حضرت آدم علیه
آفریده نشده بود، بلکه خاک و به صورت خمیر بوده است، اين مطلب روشن
است كه به جز اين نبیت كه وعده اعطای نبوّت به محمد ﷺ قطعی و يقينی
بود، در اینجا هم همان یقین را به اعطای نبؤت به لطف ماضی بیان فرموده است، هدف حضرت عیسی از اظهار نبؤت برطرف کردن سوءظن بود که نسبت تهیه است که دکاران بر والدهم کلی اشتباه است؛ زیرا ییامبر و رسول بودن من دلیل است بر این که در پیادایش من هیچ گناهی نمی توانند دخیلی داشته باشد.

«آوینی بالصلوته و الزکوة» وقتی نسبت به حکم جیزی، تأکید بیشتری به کار رود آن را به لطف وصیت ذکر می کنند؛ حضرت عیسی از در اینجا فرموده که اللهم تعالی به من به نماز و زکات وصیت فرمودند، مفهوم آن این که مرا به این دو چیز با تأکید خیلی بیشتری دستور داد.

نماز و زکات این عباداتی هستند که از زمان حضرت آدم علیه السلام تا زمان خاتم نبی در شریعت هر نبی و رسول فرض بوده است، البته در شرایط مختلف تنصیب و جزئیات آن متفاوت است، و در شریعت حضرت عیسی علیه السلام نماز و زکات فرض بودند، اما این مسأله که حضرت عیسی علیه السلام وقت به ثورت مالی نرسید، و نیز خانهای برای خود نساخت و هیچ چیزی جمع آوری نکرد، پس دستور زکات به او به چه معنی است؟ هدف از این در وهله اوال، این است که در شریعت او این قانون را تصویب رسید که هر کسی ثورت و مالی داشته باشد بر از ادای زکات فرض است، و حضرت عیسی علیه السلام هم به این حکم الیه مخاطب هستند که هرگاه به نزد او مالی به قدر نصاب جمع شود، زکات آن را ادا کنند، پس اگر در تمام عمر نزد او مال جمع نشود این حکم با آن منافی نیست.

«ما دُمَت حیاً» معنی دستور نماز و زکات تا زنده هستم برای من دایمي است، ظاهر است مراد از حیات زندگی است که در این عالم باشد؛ زیرا این اعمال در این زمین می توانند انجام گیرند، و متعلق به اینجا می باشد، و پس

---

1 - روح المعاني.
فزاآرالذید، زمانی که پیدایش یافته در صورت معجزه آسایی بوده است، و
سخن گفتن معجزه‌ای آسایی در زمان کودکی دلیل و شهادت کافی بر آن
است.

ذلک عیسی بن مريم قول الہی التّی هّیا میّروّن (۲۳۳) ما کان لیلین
این است عیسی بن مريم سخنی راست، که در این مردام نژاد می‌کند. خدا هرگز
ان یّشخّد من ولد سبکانه ایذا قضی آمر مرادا قایّم یّقول له
فرورودن نكرفته، باکاست. وقتی که بکر و بچه‌ها انجام کاری را، فقط به‌ان می‌گوید
کسی قیّم، (۲۳۴) و لوّته لیلیت و زیکم قاعّیدو،
باش اومیشود. و گفت به شکل الله پورودگار من و پورودگار شماست پس او را بپیرسید.

هیچ صرائط مُشْقَمِیم (۲۳۵) فاختلف الاحزاب من بینهم قول
این است راه راست. پس راه‌هایه جدایانه‌ای اختیار کردن طوایف با هم، پس خرابی است.

لئن.java کرنا من مشهده‌یوم عظیم (۲۷۳) آمی یم و انصر یوم
برای کفار، وقتی که می‌یابند روز برزگ را، جقدر خود شکوا و بینا هستند، روی که
یاتو تننا لنک الظاءول‌الیومی، ضلال مٌیمین (۲۳۸) و آن‌دروهم یوم یحشرة
بیاندیشم، ولی‌ظالمان اسرور درگمره‌ای اشکار قرداراند. و بسناد آن‌ها از روزوحسون
یافتنیده‌ام و همی فقہلی و همی لاپیه‌میون (۲۴۱) این تحق رهاب الارض،
وقتی که کار تمامی شد، و آن‌ها یاد طفحاناد، و آن‌ها اسیمان نمی‌اورند، و ما واژه‌سیمن می‌شومیم،
و من علیها و إلّنا يرَجِعُون (۴۰۲)
و آنچه‌ان باشد، و آن‌ها بهسی مابازی‌می‌گردند.
خلاصهی تفسیر

این است عیسی بن مريم (که اقوال و احوال او ذکر گردید، از آن ثابت شد که او بنده مقبولی بود، نه آن گونه که مسیحیان او را از گروه بندگان خارج نموده به خداوند رسانده‌اند، ونه آنچنان که یهود او را از مقبولین خارج ساخته بی‌رنگ تغییر می‌زند). وی (کاملا)، سخن راست می‌گوید، که در آن، آنها (افراط و تفکیف و) نزاع می‌کنند، (چنان که) گفته یهود و نصاری در بالا روشند، و چون قول یهود در ظاهر هم موجب تنقیص نیست بود، که آشكرا باطل است، بنابراین به رد آن در اینجا توجه خاصی مبذول نکرد، برخلاف قول نصاری که به ظاهر مثبت زیادت کمالات بود که همان بی‌نتیجه بنده می‌فرست، پسر خدا بوطن را برای اول ثابت می‌کردن، لذا آن را در آینده رد نمود، حاصل این که در این تنقیص خدا با خاطر ابزار اکثر توحید لازم می‌آید، در حالی که) این شان الله تعالی نیست که او (کسی را) فرزند قرار دهد، او (کاملا) باک است (زیرا شایان شأت او این است، چرا که) یا هرگاه به خواهد کاری انجام دهد، فقط به آن، این گونه می‌گوید که بشو، پس می‌باشد (و برای چنین کمال وجود فرزند عقلان تقص است).

و (شما برای اثبات توحید به مردم بگویید که مشرکان هم بشنوید) بی شک الله پروردگار من و پروردگار شما است، پس (فقط) او را پرستید (و) این (تنها) پرستیدن خدا، و اختیار توحید، راه راست (دین) است، پس (با وجود اقامت دلایل نقیض و عقایل بر توحید، باز هم) گروه‌های مختلفی (در این باره) باهم، اختلاف راه اندک اخترید، (یعنی از توحید اکثر نموده انواع و اقسام مذاهب ایجاد کردن)، پس برای این کافرین با آمدن یک روز (خیلی) برگز، خرازی برگز هست، (مراد از آن روز، قیامت است، که این روز به سبب طول آن تا یک سال، و وحشت تاک بودن، خیلی عظیم خواهد شد)، روزی که ایشان (برای حساب و جزا) پیش می‌ماید، چگونه (در آن
روز شنوا و بینا خواهند شد؛ (زیرا در روز قیامت این حقایق مدتی مدیر خواهد بود، اشتباهات کلک برطرف می‌شوند) اما این ظالمان امروز (در دنیا چگونه) در اشتباه صریح (مبتلا) هستند، و شما آنها را از روز حسرت بترسانید، وقتی فیض نهایی (جنت و دوزخ) کرده می‌شود، (که ذکرش در حديث است که به اهل جنّت و جهنّم، مرگ نشن داده ذبح می‌گردد، و به دو گروه حکم خلود یعنی همیشه بر همین حالان گفته می‌شود (رواه الشيخان و الشریکی) و بی نهایت بودن تحضر آن زمان، ظاهر است) و آنان (امروز در دنیا) در غفلت (واقعی) هستند، و آنان ایمان نمی‌آورند (اما آخر روز خواهند مرد) و وارث تمام زمین و ساکنان آن (یعنی مالک آخر آن) ما می‌باشیم، و ایشان هم به سوی ما باید گردن‌زده می‌شوند، پس به سزای کفر و شرک خود خواهند رسید.

معارف و مسائل

دلك عیسی ابن موریم در خیالات بیهوده ییود و بزرگداشت نصاری درباری عیسی اهلیه، چنان افراد و تفکری و وجود داست، که نصاری در او به قدری غلو کردن که او را پسر خدا خواندند، و ییود در توهین و تذلیل او به جایی رسیدند که او را پسر یوسف نجار قرار دادند (معاذ اللہ)، حق تعالی اشتباهات هر دو گروه را برملا کرده وضعیت صحیح او را در این آیات واضح کرده.

قول الحق به فتح لام تركیب واضح نحوی آن این است که اقول قول الحق، اصل آن است، و در بعضی قراء قول الحق به ضم لام هم آمدن است. در این صورت مراد این است که خود حضرت عیسی علیه السلام قول الحق است، همچنان که به او لقب کلمه اللہ داده شده است؛ زیرا پیدایش او بدون واسطه ظاهری، تنها از قول اللہ بوده است ۲.
«یوم الحسِرة» آن روز از آین جهت یوم الحسِرة گفته شده، چه تحصر اهل جهت از آن یافته است، چه اگر آنان مؤمن صالح می‌بودند، مستحق بهشت قرار می‌گرفتند، اما در عذاب جهنم گرفتاراند، و اهل جنّت هم به یک نوع حسِرت مبتلا می‌باشند، چنان‌که طبرانی و ابوعیلی به روایت حضرت معاذ این حدیث را روایت کرده‌اند، که رسول خدا فرموده که اهل جنّت بر هیچ جزیری تحصر نمی‌خورند، به جز این که، کمی از اویات شان بدون از ذکر الله گذشته است، و بعثی به روایت ا بو عریف نقل کرده که رسول الله فرموده که: هر مرده به ندامت و حسِرت مواجه می‌گردد، صحابه کرام عرض نمودند که این ندامت و حسِرت مبین بر چه جزیری می‌باشد، آن جناب فرمودند: که نیکو کاران بر این حسِرت می‌خورند که چرا پیشتر نیکی به جا نیاورندند، تا که در جرات بیشتری در بهشت نایل می‌آمدند، و بکاران بر این تحصر می‌خورند که چرا از بکاری خود بنا نیامدند؟

و اذکر در الكتاب إبراهیم إنه كان صدّيقًا نبيًا (41) إذ قال لأبيه وسأدلون در كتاب إبراهيم إنها ل لنا يهود و كان اليهود يؤمنون و لا يؤمنون و لا يؤمنون. (42) يا أب misdemeanor چرا می‌شود نامی شنود، و نامی بیان، و به درد تو نمی‌خورد. ای بدر، ای قد جانی من اللّه ماما م ایت‌کب قاتلیغی اوه‌دک امداد است برای من خیر جزیری که نیامده برای تو، پس بدراه من بیاکه نشان می‌دهم به تو صرفاً سویی (43) يا أبی لاتعیش السیطان ان السیطان كان راه راست را ای پادا می‌پرستش نکاح السیطان را یقینا السیطان هست.
للَّذَٰلِكَ رَحْمَةً عَلَيْهِمْ (٤٤) يَا أَبَتُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَسْكُنَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّجُمِ ٣٦۴ نَافَوْرَانَ رَحْمَنَ. إِيَّ بَدْرِ مَنْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَيْنَ كَنَّا بَرَسَدَ بِهِ تَوَعُّذَبَ تَوَعُّذَبَ إِرْجَاهُ ارْجَاهُ إِرْجَاهُ. ٣٦٥ فَكَتَبْنَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيُّبَيِّنَ رَبِّكَ قَالَ أَزِعَّتْ أَنتُ عِنْ أَيَّهَا الَّيْ أَيْرُبُّهُمْ لَيْنَ ٣٦٦ بِئسْ بِاِبْنِهِ بِأَبْنَاهُ مِسْحُورًا. قَالَ آيَا بِرَكَانَةَ إِيَّاُنِّي أَيْرُبُّهُمْ ٣٦٧ لَمَّا تَنَأَّسَ لَهُ عِنْ أَيْرُبُّهُمْ ٣٦٨ لَمْ يَأْتِهِ عِنْ أَيْرُبُّهُمْ ٣٦٩ قَالَ سَلَامَ عَلَيْكَ سَلَامَ عَلَيْكَ سَلَامَ عَلَيْكَ سَلَامَ عَلَيْكَ ٣٧٠ بَشَرُ وَأَبْنَاهُ وَأَمْرُهُمُ مَلَكُوتًا ٣٧١ فَأَعْتَزَّلُوهُ وَمَا تَدْعُونَ ٣٧٢ بَرَاءَ بَيْنَاهُمْ وَبَيْنَ هُمْ ٣٧٣ أَكُونَ يَدْعُونَ بَيْنَهُمْ شَيْعًا ٣٧٤ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُوا رَبِّي عَسِى أَلَا أَكُونَ بَهِيْشًا رَبِّي شَيْعًا ٣٧٥ جَزَّ خَدَا وَمَسِيِّرَةً سَلَامًا ٣٧٦ قَالَ لَهُمُ الَّذِينَ كَانُوا عَلَيْهِنَّ ٣٧٧ وَمَا يَبْعَدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَذِينَ لَهُ إِسْحَقَ ٣٧٨ بَشَرُ وَأَبْنَاهُ وَأَمْرُهُمُ مَلَكُوتًا ٣٧٩ فَأَعْتَزَّلُوهُ وَمَا تَدْعُونَ ٣٨٠ بَرَاءَ بَيْنَاهُمْ وَبَيْنَ هُمْ ٣٨١ أَكُونَ يَدْعُونَ بَيْنَهُمْ شَيْعًا ٣٨٢ جَزَّ خَدَا وَمَسِيِّرَةً سَلَامًا ٣٨٣ فَأَعْتَزَّلُوهُ وَمَا تَدْعُونَ ٣٨٤ بَرَاءَ بَيْنَاهُمْ وَبَيْنَ هُمْ ٣٨٥ أَكُونَ يَدْعُونَ بَيْنَهُمْ شَيْعًا ٣٨٦ قَالَ لَهُمُ الَّذِينَ كَانُوا عَلَيْهِنَّ ٣٨٧ وَمَا يَبْعَدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَذِينَ لَهُ إِسْحَقَ ٣٨٨ بَشَرُ وَأَبْنَاهُ وَأَمْرُهُمُ مَلَكُوتًا ٣٨٩ فَأَعْتَزَّلُوهُ وَمَا تَدْعُونَ ٣٩٠ بَرَاءَ بَيْنَاهُمْ وَبَيْنَ هُمْ ٣٩١ أَكُونَ يَدْعُونَ بَيْنَهُمْ شَيْعًا ٣٩٢ جَزَّ خَدَا وَمَسِيِّرَةً سَلَامًا ٣٩٣ فَأَعْتَزَّلُوهُ وَمَا تَدْعُونَ ٣٩٤ بَرَاءَ بَيْنَاهُمْ وَبَيْنَ هُمْ ٣٩٥ أَكُونَ يَدْعُونَ بَيْنَهُمْ شَيْعًا ٣٩٦ قَالَ لَهُمُ الَّذِينَ كَانُوا عَلَى
که او به پدرش (که مشرک بود) گفت که ای پدر من، تو چرا چنین چیزی را می‌برستی کهنه سخنی می‌شنود و نه چیزی می‌بینند و نه به درد تو می‌خورند، مراد شما هستند در سورتی که اگر کسی بیبند، بشنود، به درد هم بخورند ولی چون واجب الوجود نباشد، بازهم سواوار عبادت نیست، چه برند به آن کسی که از این اوصاف عماری باشد پس او به درجه اولی لايق عبادت نخواهد شد) ای پدر من، به من چنین علمی رسد، که نزد تو نیامده است، مراد از آن و حی است که در آن احتمال اشتباه نخواهد شد، پس آنچه من می‌گویم قطعاً برحق است وقتی سخن از اینجاست پس تو به گفته من باش که تو راه راست را نشان می‌دهم (و آن توحید است) ای پدر من تو شیطان را پرستش نکن، یعنی شیطان و عبادت او را شما هم بد می‌دانید و در بت پرستی شیطان پرستی یقیناً لازم است، که او به این تحریک می‌کند و اطاعت از کسی، بدنی شکل که تعالیم او را در مقابل حق تعالی حق بداند، عبادتی است پس در بت پرستی شیطان پرستی هست، و پی شک شیطان نافرمان رحمان است، پس او کی لايق عبادت می‌باشد.

ای پدر من، من می‌رسم (و این ترس من از روزی یقین است) که بر تو از طرف خدا اذانی بیاید (جه در دنیا و جه در آخرت) پس تو (در عذاب) با شیطان همرا باشی (یعنی وقتی که در اطاعت با او همکار هستی، پس در نفس عقوبت هم با او همراه خواهی شد اگرچه شیطان در دنیا به عذاب مبتنی نشود، و مسئولیت و شرک در عقوبت را با شیطان، کسی که نفع خود را در نظر داشته باشد، نمی‌پذیرد، با توجه به تمام این نصایح، پدر حضرت ابراهیم (و اینجاست که مرا هم منع می‌کنی آگاه باش) اگر تو (از میدم این بیت) و از گلگیری می‌آز عبادت آنها) باز نیایی حتماً من تو را سنجاس خواهم کرد و (لذا تو از این بیا) و برای همیشه از (گفت و شنید) من دور باش ابراهیم
(عیا) گفت (به‌هر این که) سلام مرا پذیرری (الان گفتگو با تو یه سود است)

اکنون من برای شما از پرورداگر خویش (بدین شکل) آمرزش می‌خواهم

(که تو را هدایت کند، تا دری پی آن آمرزش باشد) بی شک اب پر مهربان

است، (لذا از ما خواهم که قبول کردند و نکردند هر دو تا به اعتبار مختلف

رحمت و مهربانی اوست) و (وقتی که تو و هم مسلکان تو سخن حق مرا

نیم پذیرند، پس مانند من در میان شما، امری زايد است، بنابراین) من از

شما مردم و از آن که به جز خدا شما آنها را می‌پرستید (جسماً هم)

کناره گیری می‌کنم (همچنانکه قلبی از او برکنار بودم. یعنی در اینجا ساکن

نیم باشم) و (با اطمینان جدا شده) به عبادت پرورداگر خویش مشغول

می‌باشم (زیرا اگر در اینجا سکونت کنم در آن، مراهمت ایجاد می‌شود)

امید (قطعی) هست که پرورداگر خویش را عبادت کرده محروم نمانم،

همچنانکه بتو برستان به انجام عبادات معبدان باطل خویش محروم

می‌مانند، الغرض پس از این گفتگو از آنان جدا شده به طرف گشور شام

هجرت کرد و رفت.)

پس وقتی که از آنها و از آنچه آنها به جز خدا می‌پرستیدند، جدا شد ما

به او اسحق (را که پسر او باشد) و عقوقب را (که نوه اوست) عطاقردام (که

برای رفاقت از خاندانش که پرست بودند به درجات بهتر بودند) و ما

هر یکی (از آن دو تا) را نبی گردانیدیم و به همه آنها (انواع و اقسام کمالات

داده) بخشی از رحمت خود، دادیم و (در سلیمانی آنده) نام آنها را نیکو و

بلند آوازه کردم (که همه با احتراق و ستایش از آنها یاد می‌کنند، و قبل از

اسحق به اسماعیل گوی همین صفات عطا شده بود.)
تعريف صديق

«صديقًا نبويًا» لفظ صديق به كسر صاد، اصطلاحاً است در قرآن كه در معنى وتعريف آن اقوال علماء مختلف است، بعضي فرموهاند كه صديق كسي است كه در عصر خود هیچگاه دروغ نگفت باشد، و بعضي فرموهاند كه صديق كسي است كه در اعتقاد و قول و عمل صادق باشد، يعني آنچه در دل اعتقاد دارد، عيناً همان را بر زبان بياورد، و هر فعال و حركت و سكون او تابع اعتقاد و قول او باشد، صاحب روح المعاني و مظهري همین معنى دومي را اختبار كردهاند، و باز درجات صديقيت با هم متفاوت است، اصل صديق رسول و نبي مي تواند باشد و برای هر نبي و رسول صديق بودن وصف لازم است، اما عكس آن صادق نيسست، كه هر كس كه صديق باشد، نبي بودن آن لازم باشد بلكه غير نبي هم كه در بريوی رسول و نبي خود اين مقام صادق را حاصل كندي، به او صديق گفتنه مي شود، حضرت مريم را خود قرآن به «امه صديقه» خطاب فرمود، در حالي كه او نزد جمهور آمانت نبي نبود و هیچ زني نمي توانند نبي باشند.

طريقه و آداب نصيحت به بزرگتر از خود

يا بيت» به اعتبار لغت عرب از اين لفظ خطاب تعظيم و محبت نسبت به پدر است. مقام جامعيت اوصاف و كمالاني كه حق تعالى به حضرت خليل الله عليه الصلوا و السلام عطا فرموده بود اين صحبت او با پدرش از نظر اعتدال مزاوج و رعايت اضداد سخته بي نظير است كه پدرش از يك طرف در كفر و گمراهي واضح نه تنها مبلاست، بلكه مدافع آن است. حال آن كه حضرت ابراهيم راي نابود ساختن كفر و شرك آفريده شده است، و از
طرف دیگر ادب و عظمت و محبت پدر در نظر است. خلیل الله عليه الصلاوة والسلام این دویست را مهارت خاصی جمع فرمود، او لیا به لفظ "با بت" که در بردارنده مهربانی و عطوفه پدری باشند، در ابتدای هر جمله به آن خطاب کرده است، باز در هیچ جمله به پدرش چنین چیزی نسبت نداد که از آن توجه یا دل شکستگی حاصل شود که به او گامره یا کافر گوید، بلکه با حکمت ویامبرانه تنها یی حسنی و ناوانی بهدا را اظهار فرمود، که خود آنها به این روش اشتباه خود، یی برند، در جمله دوم آن نعمت خدا را اظهار فرمود که الله تعالی به او علوم نبوی را عطا فرموده است، در جمله سوم و چهارم از سرانجام بد آن ترسانید که در نتیجه کفر و شرک آمدنی بود، با وجود این هم پدر به جای این که براساس اندیشه و عقل عمل کنند، یا به تقاضای فرزند، به نرمی پاسخ دهد، با شدت کامل برخورد کرد، حال آن که فرزندش با لفظ موذبانه و محبت آمیز به یادبخت خطاب کرده بود، که در پاسخ طبق عرف می باستی او یا بینی می گفت، اما آذر او با ذکر نام یا ابراهیم خطاب کرد، و به توهین و کنال او را تهدید نمود، و او را به پیرون رفتن دستور داد.

از طرف حضرت خلیل الله عليه الصلاوة والسلام به او چه پاسخ رسید.
آن قابل شنیدن و یاد کردن است.
سلام علیک در اینجا لنظف سلام می تواند به دو معنی باید، اولآً این که این سلام مقاطعه باشد، يعني طریقه قطع تعلیق مهدیب و شرافتمان باکسی، این است که به جای پاسخ به کسی لنظف سلام گفته از او جدا باشد، چناناکه قرآن کریم در وصف بندگان صالح و مقبول خود در آیه ۶۳ سوره فرقان بیان فرمود، که "و اگر خاطههم الجاهلون قالوا سلاما" يعني (وقتی که مردم نادان به نادانی با آنها برخورد می کنند، پس ایشان به جای این که به آنها درگیر باشنند، لنظف سلام را می گویند). مراد آن است که من با وجود مخالفت، به شما گزند
و مشققی نمی‌رسانم، و مفهوم دیگر این که سلام در اینجا به معنی سلام عریفی باشد، در این عمل، از نظر فقه اشکالی موجود است که ابتدای سلام گفت به کافر در حديث ممنوع اعلام شده در صحيح بخارى و مسلم از حضرت ابوهریره مروی است که رسول خدا فرموده: "لا تبداوا وা اليهود و النصارى بالسلام" يعني به يهود و نصارى ابتداء سلام نکنید، اما برعكس در بعضی روایات حديث ابتدا به سلام از حضرت بر جنین مجمع که در آن کفار و مشرکین و مسلمانان با هم جمع بودند، وارد شده است، چنانکه در صحيح بخارى و مسلم از روایت حضرت اسمه ثابت است، بنابراین فقهای امتحان کرده است و عدم جواب آن اختلاف دارند، از قول و عمل بعضی صحابه و تابعین و ائمی مجتهدیان جواب آن ثابت است، و از قول و عمل بعضی دیگر، عدم جواب چنانکه تفصیل آن را قرطبه در احادیث القرآن تحت این آیه بيان کرده است، و امام نخعی چنین قضاوت کرده که اگر در ملاقات شما با کفار، یهود و نصارى وغيره، ضرورت دینی یا دینی یا دینی باشد، پس در ابتدا سلام به آنها ماضیقه ای نیست، و بدون ضرورت از ابتدا به سلام بايد اجتناب ورژید، این تطبیق در ميان دو حديث مذكور می باشد. الله اعلم.

"سائغفرلکرربی" در اینجا هم این اشکال وجود دارد که طلب آمرزش برای کفار ممنوع و ناجائز است، رسول خدا به عمومیش ابوطالب گفت که والله لا سائغفرن لک ما لم انھ عنه، يعني به خدا تا زمانی براي تو آمرزش می خواهم که از طرف خدآ منع شوم. در اين رابطه آیه 134 سوره توبه نازل گردید. "ما کان لله و الذين امنوا ان يستغفروا للشركمن" يعني (براي پیامبر و مؤمنان جايز نیست که برای مشرکین استغفار کنند) پس از نزول این آیه آن حضرت از استغفار خواندن برای عمومیش باز ماند. 2

1 فرطی. 2 اين عقیده اهل سنت است.
جواب این اشکال این است که وعده حضرت ابراهیم علیه السلام با پدرش که من برای شما آمرزش می‌خواهیم قبل از ممانعت بود، و ممانعت بعد از آن آمده، خود حق تعالی در سوره‌ی ممتنعه این واقعه را به صورت استناده ذکر فرموده و آن را در آیه‌ی ۴ اعلام فرموده است: "الآن قول ابراهیم لاویه لاستغفر lacks" و آذین واضح در سوره توبه بعد از آیه‌ی ۱۲۳ "ماکان للنی و الذين امنوا ان يستغروا" و متعاقب آن در آیه‌ی ۱۴۳ فرموده: "و ما کان استغفار ابراهیم لاویه الاعن موعدة وعدها ایاه فلا تتب لنه ان عدو لله تبرأ منه" از این معلوم شده که این استغفار و وعده او، پیش از آن بوده که ثابت گردیده که او بر کفر، مصر و دشمن خداست، وقتی این حقيقة روشن گردید، و برائت و بیزاری خود را اعلام فرموده و اعتزلم و ما تدومون من دون الله و ادعوا رابی" از یک طرف حضرت خلیل الله عليه الصلاوة و السلام نسبت به پدر نهایت احترام و ادب را به جا آورد که در بالا ذکرش گذشت، و از طرف دیگر هم اجازه نداد که در اظهار حق و استحکام آن کوچکترین خللی واقع شود، پدر که به بیرون رفت از خانه به او دستور داد آن را در این جمله با کمال خوشحالی پذیرفت، و در ضمن این هم نشان داده‌که من از بهت‌های شما بیزارم، فقط بورودگارم را می‌خوام.

فملا اعتزلهم و ما impossibility من دون الله و هبنا له اسحق و يعقوب" در جمله قبل، این قول حضرت ابراهیم علیه السلام: "آمده بود که امیدوارم که از خواندن بورودگارم ناکام و بی مراذی نگذرد، ظاهر این است که بعد از جدایی خانه و کاشانه مراز دعا، نبجات از وحشت و تنها بیو، و در جمله مذکور پذیرش این دعا را چنین یاد ان فرموده که وقتی ابراهیم علیه السلام به خاطر خدا، خانه و قبیله و معبودان آنها را رها کرد، الله تعالی برای پاداش ب او پسری به نام اسحق عطا فرموده طول عمر او را با اضافه کردن لفظ"یعقوب بن فرموده، و اعطای فرزند دلیل بر این است که قیالاً ازدواج فرموده بود. حاصل آن که خاندانی
بهتر از خاندان پدر، به او عنايت گرديد، كه مشتمل بر انبیا و صلحا بود.

و آخذَر في الكِتَابِ موسى إنه كان مخلصاً وكان رسول الله ﷺ ناديناهُ و ياد كن در كتاب موسى را، يقينَا أو بُود برکرده و بود رسول نبي، و خوشنامه و را

من جانب الطور الأکیم و فرینهه غایبٍ (5) و وهبنا له ممن رحمتًا

از جانب راستکوه طور، و نزدیک کرده به وابه در رگوی، و بخشیدیم برای او به مهراتی خویش،

أخاه هرون نبیًا (56) و آخذَر في الكتاب اشعیف إنه كان صادق أووعد و برادرش هارون را نبیوت. و ياد كن در كتاب اسماعیل را يقينَا أو بود راست وعده، و

كان رسول الله ﷺ (57) وكان يأمر أهله بالصورة والرکوة و كان عند ربه

بود رسول نبي، و امر مسیکر اهل خود را به نماز و زکات و بود به نزد پروردگار

مزَیّنُ (58) و آخذَر في الكتاب أدریس إنه كان صداقیانیاً (58) و رفیعان

بِسْمِ لَهُ الکبیر و الرَّحیم

و لبیک الذین آنتم الله علیهم من البیتين من دُریةِ آدم

بِمکان بُلد. ایشان کسانی هستند که انعام کرد الله به انها از بیاموران از اولاد آدم

و یعنی جَلَّنا مع نوح دُریةٍ إبرهیم و إسرائیل و مَنْ هَدیتًا

واز کسانی که سور ابراهیم با نوح و یا اولاد ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که هدایت دادیم

و آخذَرنا إذا تُثْنی علیهم آیات الرحم حَرُوا سجدًا و بِیکَانَ (58)

و بزرگردهم، وقتی تلاوت می کردنده به انها آیات خدا می افتند به سجده و گریه.

خلاصه تفسیر

و در این کتاب (یعنی قرآن) حضرت موسی (ع) را ذکر کن (یعنی با مردم در میان بگذار و اگرچه ذکر کند، در کتاب در حقیقت حدای تعالی
است)، از نسل گردنده الله تعالی بود و او رسول و نبی هم بود و ما او را از جانب راست کوه، خدای خداوند، برادرش هارون را نبی کردیم (عینک طبق تقاضای حضرت موسی هارون را نبی گردانیدیم تا به او کمک کند) و در این کتاب اسماعیل (ع) را هم یاد کن بی شک او نسبت به وعده (خیلی) راستگو بود، و او رسول و نبی هم بود و او متعلقات خود را به نماز و زکات (خصوصاً، و بقیه احکام عموماً) امر می کرد و به نزد پروردگارش پسندیده بود و در این کتاب ادریس (ع) را ذکر کن، یقيناً او نبی بسیار راستگویی بود، و ما او را (در کمالات) به مقام بلندی رسانیده بودیم، ایشان (که از ابتدا سوره تا در ابنجا ذکر شدند، از زکریا گرفته، تا ادریس (ع)) آن کسانی هستند که الله تعالی بر آنها انعام (خاص) فرموده است (چنانکه از نبوت بالاخره، چه نعمتی می توانند باشد) از جمله انبیا دیگر (همه ایشان) از نسل آدم (ع) بودند که این وصف (در همه مشترک است).

و (بعضی از آنها) از نسل کسانی (بودند) که ما همراه با نوح (ع) در کشتی، سوار کردیم (جنبش که جز حضرت ادریس علیه السلام که از اجداد حضرت نوح علیه السلام بود در همه بقیه این وصف موجود بود) و (بعضی از آنها) از نسل ابراهیم (ع) و یعقوب (ع) بودند (جنبش حضرت زکریا و یحيى و عيسی و موسی علیه السلام از ولادت هر دو تابودند و اسحق و اسماعیل و یعقوب علیه السلام) تناها از ولادت حضرت ابراهیم علیه السلام بودند) و (همه ایشان) از کسانی (بودند) که ما به آنها هدایت داده و مقبول گردانیدیم (و با وجود این مقبولتی و اختصاص کیفیت، بندگی شان چنین بود که) هرگاه در جلو آنها آيات رحمان تلاوت می شد، پس (برای اظهار نهایت افتخار و انكسار و انقیاد) به حال سجده و گریه (بر زمین) می افتادند.
معارف و مسائل

"کان مخلصاً مخلص به فتح لام کسی است که الله تعالی او را برای خود خالص کرده باشد، یعنی کسی که به سوى غیر الله التفاتی نداشته باشد، نفس و تمام خواهش های خود را برای رضای خدا مختص کرده باشد، این شأن ویژه انبیا علیه السلام می باشد، چنان که در آیه‌ی ۴۶ سوره‌ی "ص" بیان فرموده است "انا اخلاصاهم بخلاء ذكری الدار" یعنی (ما آنها را برای یک کار خاص یعنی یاد دار آخت مخصوص کرده‌ایم) افراد کامل اسم که بر نقش قدم انبیا علیه السلام می باشند، آنها هم به مرتبت‌ای از این مقام نایل می‌گردند، علامت‌ش این که آنها طبعاً از گنه‌ها و بقیه متنفر گردانده می‌شوند، و در حفظ خدا قرار می‌گیرند.

"من جنبیطور" این که همی است مشهور که در میان مصر و مدين در منطقه شام واقع شده است، و امروز هم به این نام مشهور است، و حق تعالی آن را در بسیاری از صفات نیکو ممتاز گردانده است.

"الا هی" و این جانب دست راست که طور به اعتبار حضرت موسی گفته شده است؛ زیرا او از مدين حركت کرده بود و وقتی به مرزهای طور رسید طور در راست او قرار گرفت.

."نجیا درگوشی و کلام مخصوص مناجات را گویند، خسی که با او چنین صحبتی بشود، نجی می گویند.

"و وقین له من رحمتنا اخاه هرون" معنی لفظی هیبه عطیه است، حضرت موسی علیه السلام دعا کرده بود که برای کمک او برادرش حضرت هارون هم به مقام نیبی ناپل گردید، دعای او پذیرفته شده و به لفظ هیبه تعییر گردید، يعني ما حضرت هارون را به طور عطیه به موسی علیه السلام دادیم، بنابراین به حضرت هارون علیه السلام این را به الله هم گفتیم شود."
واذکر فی الكتب اسماعیل / به ظاهر مراد از آن حضرت اسماعیل بن ابراهیم / است، اما او را در ریف پدر و برادرش ابراهیم و اسحق دچار ذكر نفرمود، بلکه بعد از این که ذكر حضرت موسی در میان آمد او را ذكر نفرمود، که شاید هدف از آن، این باشکه که ذكر او به جای این که ضمنی باشد با اهمام خاصی مستقلًا بیاید و انبیایی که در اینجا ذکر شان به میان آمد، ترتیب زمان بعثت آنها ملحوظ نشده است؛ زیرا که حضرت ادریس علیه السلام که ذکر شد در آخر می آید به اعتبار زمان از همه جلوتر بود.

کان صادق الوعد ایفای وعده چنان خلق و حسنی است که هر انسان شرافتمند آن را لازم می داند، وخلاف آن یک نوع حربت ذلیلی، به شمار می رود و در احادیث وعده خلائق علامت نفاق قرار داده است، از اینجاست که هیچ رسول و نبی، چنان نبوده که صادق الوعد نباشد، اما در این رشتة کلام در ضمن ذکر بعضی از انبیاء به خصوص، بعضی صفات خاصی هم ذکر شده، اما مطلب این نیست که این وصف در دیگران یافته نمی شود، بلکه اشاره بدین است که این وصف به خصوص، در آنها حاصل اهمیت است، جنانکه الآن با ذکر حضرت موسی مکی مخلص بودن او ذکر گردید، در صورتی که این وصف هم، در وجود همه انبیاء علیه السلام است، اما حضرت موسی در این صفت ممتاز بوده است.

امتناع صدق وعده حضرت اسماعیل مبتینی بر این است، که او آنچه با خدا یا بندهای وعده کرد، آن را به اهمام کامل و پیشگی انجام می داد، او با خدا وعده کردند بود که خود را براى ذبح تقديم می دارد، و بر این صبر خواهد کرد، آن را کاملاً ایفا نمود، به کسی در یک جای وعده ملاقات کرده بود که آن شخص حسب وعده در انجا نیامد، در انتظار او تا سه روز و در بعضی روایات آمده که تا یک سال در انجا ماند.
از آن حضرت خامیهٔ روايت عبّادالله بن ابي الخمسه در ترمذی چنین واقعه‌ای منتقل است که او برای انتظار گسی تا سه روز یک چا ماندگار شد.

 أهمیت ایفای وعده و مرتبه آن

وفا نمودن و عده وصف خاص انبیا و صلحا و عادات مردم شریف است، و خلاف و عده خصیص فجیار و فساق و رذایل است، در حديث آمده که "العدة دين" که ورده یک نوع قرض است، یعنی همچنان که ادامه قرض بر انسان لازم است، همچنان اهم‌مان به ایفای وعده هم لازم است، و در حديثی دیگر چنین آمده که "و ای المؤمن و احب" یعنی وعده‌ مؤمن واجب است.

حضرات فقها بر این متفق‌اند که قرض بودن و عده یا واجب شدن ایفای آن به این معنی است که عدم انجام آن بدون عذر شرعی گناه است، اما آن این چنین قرضی نیست که برای وصول آن به دادگاه مراجعه گردد، و به زور وصول شود، و این را فقها چنین تعبیر کرده‌اند که دیانت واجب است نه قضاء.

بر مصالح قرض است که عمل اصلاح راز اهل و عیال خود شروع کند

"کان یامر امله به الصلوة و الزکوة از اوصاف و ویژه حضرت اسماعیل این بود که او امل و عیال خود را به نماز و زکات دستور می‌داد، در اینجا این مسئله ثابت می‌شود که این امر بر ذم‌ه هر مؤمن و مسلمان واجب است، که اهل و عیال خود را به کار نیک هدایت نماید، در آیه‌ی 6 سوره هجیره تحریم به عموم مسلمانان خطاب شده که "قوا انسکم و اهلیکم نارا" یعنی خود و اهل
و عیال خود را از آن نجات دهید (پس خصوصیت حضرت اسماعیل یا در این چیست؟ حقيقة این است که اگر چه این حکم عام است، و همه مسلمانان بر این مکلف هستند، اما حضرت اسماعیل در اهتمام و انتظام آن کوشش‌های آشکاری انجام می‌دادند، جناب‌که به آن حضرت ۲۱۴ هم در آیه، خوشاوند نزدیک خود را از عذاب خدا برسان (آن جناب در اجرای این امر افراد قبیله خویش را جمع فرموده به صورت ویژه به آنان خطاها فرمود). امر دیگری که در اینجا مورد توجه است این است که امور که انبیاء علیه السلام برای هدایت کل قوم مبعوث شده‌اند، همه آنها پیغام الهی را رسانده و همه در دنیا به انجام آن موظف می‌گردند، در میان اهل و عیال به صورت ویژه، چه حکم‌ته و وجود دارد؟ حق این است که دعوت پیامبرانه، اصول خاصی دارد. و در آن این امر از همیشه خاصی برخودار است. حضرت خلق الله ناصحیح خود شروع می‌کند و تسنیم شدن و تسنیم گردانیدن آنها نسبتاً آسان تر می‌باشد، و هر وقت می‌توان از آنها خبر گیری کرد و هر گاه آنها در رنگ خاصی در آمده و در آن پیشه می‌شوند، از آنها یک محیط دینی بود که در گسترش دعوت و اصلاح دیگران تقویت بزرگی به دست می‌آید، و برای اصلاح خلق الله ایجاد یک محیط دینی کامل، از همه بیشتر مؤثر واقع می‌شود، به تجربه ثابت شده است که هر نیکی یا بدی به جای تعلیم و تعلم و افهام و تفهیم به وسیله محیط بیشتر گسترش می‌یابد. «و اذکار که در الكتاب ادريس حضرت ادريس هزار سال پیش از حضرت نوح ییکی از اجداد اوست، و او پس از حضرت آدم ییکی از نخستین نبی و رسول است که بر او الله تعالی سی صحفه نازل دارد.» ادريس ۱۵۵. ۱۲۳ - كما في حديث إبي ذر و زمخشري.
نخستین کسی است که به او علوم نجوم و حساب به طور معجزه عنايت گردید. 
و اوّلین کسی است که نوشتن و دوختن را ایجاد فرمود، و پیش از او عموماً مردم به جای لباس از پوست حیوانات استفاده می‌کردند، و نیز او بود که جلوتر از همه طریقه کیل و وزن را ایجاد کرد، و ایجاد اسلحه هم از آن جناب علی‌الّا آغاز گردید، و آن جناب علی‌الّا بود که پس از تهیه اسلحه به جهاد بین قابلی برداخت. 

و رفع‌نامه مکانی علیاً یعنی ما ادریس را به مقام بلندی بالای بردم، معنی آن این که به او مقام نبوت و رسالت و قرب الهی عنايت کردم، و در بعضی روايات آمده که مراد از آن انتقال آن حضرت یا به آسمان‌هاست، در این باره علامه این کنار فرموده است:

"هذا من اخبار كعب الاحبار الاسرائيليات وفي بعضه نکارة" این روايات اسرائيلی کعب احبار است، که در آن بعضی اجنبيت و ييگانگي است، و به هر حال الفاظ مذكور قرآن در این باره صريح نيسنتد، که آیا مراد از آن رفعت درجه است، یا زنده بلند کردند و بردن او به آسمان‌هاست، لذا رفع الى السماء قطعی نیست، و تفسیر قرآن بر آن موقوف نیست. 

فایده از بیان القرآن درباره فرق تعريف رسول و نبی و نسبت باهم آنها
در تعريف رسول و نبی اقوال متعددی وجود دارد، و آنچه از تمام در آیات مختلف نرذ احقر محقق شده این است، که در مفهوم آن دو نسبت علوم و خصوص وجود دارد، رسول کسی است که به امت خود شریعت جدیدی را برساند، چه آن شریعت به نسبت خود آن رسول جدید باشد.

1 - بحر محيط. 2 - بحر محيط. 3 - بحر محيط.
مانند تورات و غیره و چه تنها به نسبت امّت او، مانند شریعت حضرت اسماعیل عليه السلام که آن در اصل شریعت حضرت ابراهیم عليه السلام بود، اما قوم جرهم که او به سوى آنها مبوعث شده بود از آین شریعت آگهی نداشتند، بلکه به وسیله حضرت اسماعیل عليه السلام آگاه شدند: با توجه به این معنی، لازم نیست که رسول، نبی باشد، مانند فرشتگان که رسول هستند، اما نبی نیستند، و یا مانند قاصدان اعزا شده حضرت عیسی عليه السلام که در آیه ۱۳ سوره پیس، قرآن ان‌ذاجاء المرسلون رسول گفته شده‌اند، حال آن که آنها نبی نبودند.

و نبی کسی است که صاحب و حلال باشد چه شریعت جدیدی را تبلیغ بکند و چه شریعت قدیم را، مانند اختلاف بینی اسرائیل که تبلیغ شریعت موسی را انجماد می‌دادند، از این معلوم شد که از این جهت لفظ رسول از نبی عالم است و از جهت دیگر لفظ نبی نسبت به رسول عالم است، و هرگاه هر دو لفظ با هم به کار روند، جنابکه در آیات مذکور «رسولاً نیما» آمده است، پس در اینجا هیچ اشکالی نیست که خاص و عالم هر دو می‌توانند باهم جمع بشوند، و هیچ تضادی نباشد، البته جایی که هر دو لفظ در مقابل یکدیگر قرار بگیرند، مانند آیه ٥٢ سوره الحج «و ما ارسلنا من رسول و لا نبی» پس در آن‌جا به قرینه‌ی مقام، مراد از نبی کسی می‌باشد که تبلیغ شریعت سابقه را انجام می‌دهد.

اولینکه الذين انمهم الله عليهم من النبيين من ذرية آدم مراد از آن، تنها حضرت عیسی عليه السلام است. «و گم حجنا مع نوح» مراد از آن تنها حضرت ابراهیم است. «و من ذرية ابراهيم» مراد از آن حضرت اسماعیل و اسحق و یعقوب عیسی عليه السلام می‌باشد. 

اذ تتبلى عليهم ایت الرحمن خزؤا سجدًا و بكيا در آيات سابق ذکر چندی از
اکثر اینیاء علیه‌اندی آدم‌های بود که در آن عظمت شأن آن‌ها بیان گردید، چون در بیان عظمت اینیاء خطر داشت که عوام غلوٴ کنند، چنانکه یهود عزیر را و نصاری حضرت مسیح علیه السلام را خدا قرار داده بودند؛ لذا پس از این مجموعه در این آیه بیان فرموده که همهٔ ایشان در بر این حق تعالی سجده گزار و از خوف و خشیت او لبریز بودند، تا که عوام در میان افراط و تفییض قرار نگیرند. ۱

گریه به هنگام تلاوت، سنّت انبیاست

از این معلوم شدکه وقت تلاوت آیات قرآن، پدید آمدن کیفیت گریه، بسنده بده و صفت انبیاء علیه السلام است، از رسول خدای و صحابه و تابعین و و اولیاء اللّه و اعیان آن به کثرت منقول است.

قرطبی فرموده که علماً این امر را مستحاب قرار داده‌اند، که در قرآن کریم هر کجا سجده‌ای تلاوتی بیان، مناسب است که در آن سجده دعا بفرماید، مثلاً در سورهٔ سجده چنین دعا بخوانید «اللهم اجعلنِی ممن الساقین لوجهک، المسّبحین بحمیدك، و اعوذ بک ان اکون من المستكبرین عن امرو» و در سجده «سبحان الذي» این دعا را بخوانند «اللهم اجعلنِی من الباکین الیک، الخاشعین لک» و در سجده «هیه مذکور في خزوزا سجدا» چنین دعا بکنید «اللهم اجعلنِی ممن عبادک المعنم عليهم، المهذین الساقین لک، الباکین عند تلاوة آیانک» ۲.

فَخَلَفْ عِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٍ أَضَعاَضَا الصلوةَ وَ اتَّبَعْوا الشَّهَوَاتِ

پس اندم که جایشان ناخلقانی، که ضایع کردن نمی‌زار، و پیروی کردن خواه‌ها را، ۳ - قرطبی
فَسَوَّفَ ِّيَلْقِفُونَ عَيْنَاهُ (۵۶) إِلَّا مَنْ نَابَ وَأَمَّنَ وَعَمَّلَ صَالِحًا يُؤْتِينَ ۖ إِنَّهُمُ الْمُعْلَمُونَ ۙ (۶۰) جَنَّاتٌ عَدُّنَينَ پس به زودی می رسند به گمراحلی. مکر کسی که توهیه کرد و یقین اور و کرد عمل نیک.
قاوَلُ َّيَدْخَلُونَ الْجَنَّةَ وَلَا يُظْلَمُونَ شَيْئًا (۶۴) جَنَّاتٌ عَدُّنَینَ پس ایشان‌اندکمی رونده بهشت، هیچ چیزی از حق شان ضایع نمی شود، از ساعت همیشگی.
الَّذِى وَعَدَالُرَّحْمَنِ عَبَادَ بِالْغَيْبِ إِنَّهُ كَانَ ۗ وَعَدَ مَانِثِباً (۶۸) لَا يُشْمَعُونَ فِي هَا لَعَظِىُّ سَلاَمًا وَ ۖ هُمُ رَزَقُهُمْ فِيهَا بَكَّرَةٌ وَ عَشِيٰبَاً (۷۴) تِلَكَ الْجَنَّةُ سخن بیهوده جز سلام وباویشان است روز شن در ناجاص ووشعام. ایس ان بهشتی است.
الَّذِى نُورُثُ مِنْ عَبَادَنَا مِنْ كَانَ تَفْقِیَّاً (۶۲) که بهار熊猫ه، دهیمی، این بهنگان خودکسی راکه باشد و هیگار.

خلاصه تفسیر
با پس از ایشان (که ذکر شدند بعضی) چنین ناخلفانی بیدا شدند، که نماز را ضایع کردند (چه از روضن عقیدیه که از آن انکار شدند، یا عملی که در ادامه آن و یا در حقوق و آداب ضروری آن کوشا نمودند) و در پی خواهش های (نفسانی غیر مجاز) که از طاعت لازم غافل کننده هستند) قرار گرفتند پس ایشان عنقریب (در آختر حرابی خواهند دید (چه ابیدی باشد یا غیر ابیدی) البتة مگر کسی که (از کفر و معصیت) توبه کرد و (مطلب توبه از کفر این که) ایمان آورد و (توبه از معصیت این که) کار نیک انجام داد، پس ایشان (بدون مواجه شدن به خرابی) در جنّت خواهند رفت و (به وقت نایل شدن به جزا) کو چکری بن خسارتی به آنها نخواهد رسید، (یعنی پاداش هر عمل نیک به آنها خواهد رسید) در ایشان همیشگی (خواهند رفت) که رحمن به بندگانش نادیده و عده فرموده (و) به چیز و عده داده او حتماً
خواهند رسید، در آن (جنّت) سخن پیجای خواهند شنید؟ (زیرا در آنجا سخن پیجای وجود ندارد) جز سلام (كه فرشتگان با همدیگر می‌دهند) و ظاهر است که از سلام بسیار مسرور و راحت می‌شوند، پس این پیجای نیست و به آن غذاهای صبح و شام می‌رسد (یعنی این به صورت مشخص می‌باشد و اگر در اوقات دیگر هم خواهند به آنها می‌رسد) این جنّت (كه ذکر گذشت) طوری است که ما کسانی را از بندگان خود مالک آنها می‌گردانیم که خدا ترس باشند، (كه مبتنی بر ایمان و عمل صالح است).

معارف و مسایل

خلف» این لفظ به سکون لام برای ولاد و جانشین بد، و به فتح لام برای ولاد و جانشین نیک به کار می‌رود، یکی از محاصد گفته که این واقعه به قرب قیامت بعد از خاتمه صلح‌های اتمت خواهد شد، که به نماز توجه نمی‌شود و فسق و فجور علناً انجام می‌گیرد.

خواندن نماز بدون جماعت یا وقت تضیيع آن گناه عظیم است

اضعاً الصلوة مراد از ضایع کردن نماز نزد جمهور مفسرين عبدالله بن مسعود، نخعی، قاسم، مjahed، ابراهیم، عمر بن عبد العزيز و غیره این است که نماز از وقت تأخیر شده خوانده شود، و بعضی گفته‌اند که مراد از آن کوتاهی در بعضی شرایط و آداب آن است، که در آن وقت هم داخل و در اضاعت نماز شامل است، و بعضی فرموده که مراد از اضاعه صلوة خواندن آن بدون جماعت در خانه است.

حضرت فاروق اعظم به تمام استانداران دولت خویش بخش نامه فرستاد که «ان اهم امرکم عنده الصلوة فمن ضیعها فهو لما سواها اضعیع».
یعنی مهم‌ترین کارهای شما نزد من نماز است، و هر کسی آن را ضایع کرد پس او بی‌قیمت احکام دین را بی‌ضرع ضایع خواهد کرد، حضرت حذیفه یکی را دید که در آداب و تعیین ارکان نماز، کوتاهی می‌کند، از او پرسید: که چند وقت است تو چنین نمازی می‌خوانی؟ او گفت: چهل سال است، حضرت حذیفه فرمود: که تو یک نمازی هم نخوانده‌ای و اگر تو چنین نماز خوانده‌بی‌می‌رود، یادان که برخلاف فطرت حضرت محمد خواهی مرد.

در ترمذی از حضرت ابو مسعود انصری مروی است که رسول خدا فرمود نماز کسی صحیح نیست که در نماز اقامت نکند، مراد این است که اگر کسی در رکوع، سجده، راست ایستادن بعد از رکوع و راست نشستن در میان دو سجده به طول آن‌های اهمام نکند، نماز نیست نخواهد بود.

خلاصه این که هر کسی که در وضع و طهارت کوتاهی کرد، یا در رکوع و سجده و قومه و جلسه شتاب کرد، از نماز خود را ضایع کرده است، حضرت حسن درباره اضاعه صلوة و اتباع شهوات فرموده که مراد از آن تعطیل نمودن مساجد و مبنا شدن به تجارت، صنعت، لذات و خواهش‌ها است.

امام قرطبه پس از نقل این روایات فرموده که امروز در میان اهل علم و کسانی که معروف به اصلاح هستند، اشخاصی یافته می‌شود، که از آداب نماز غافل و تنها به نقل و حركت می‌پردازند، این حالت قرن ششم هجری است که اینگونه افراد به مانند حال دیده می‌شود ولی امروز این صورت عام شده است. اما ما شاهد الله، نعود بالله من شرور افسانه و سیئات اعمال 

واحدها الشهوات مراد از شهواتان آن لدازیذ دنیوی است که انسان را از یاد خدا و نماز غافل کند، حضرت علی کرد که وجه فرموده‌که سخت‌مانهای شاندار و سواریهای مرغوب که مورد توجه مردم باشند و لباس‌هایی که در میان مردم، ممتاز در نظر برسند، در شهوات مذکور
داخل اند.

فسوف یلقو یا لفظ غی در محاورت عربی در مقابل رشاد می آید، هر خیر و خویب را رشاد و هر شر و بدی را غی می گویند. از حضرت عبدالله بن مسعود منقول است که «غی» نام غاری است در جهان که انواع و اقسام عذاب، بیشتر از سایر جهان، در آن جمع شده است.

حضرت ابن عباس گفته است: فرموهه که «غی» نام غاری است در جهان که جهان از آن پناه می خواهد، و آن را خداوند برای آن زنگار مهیا کرده که بر عمل زنای خود مضر و معتاد باشد، و برای آن شرابخواری که معتاد به شرابخواری بشود، و برای آن رباطخواری که از آن باز نیاید و برای کسانی که نافرمان مادر و پدرباشند، و برای کسانی که به دروغ شهادت بدهند، و برای آن زنی است که فرزند دیگری را فرزند شهر خود قرار دهد.

لا یسمعون فيها نعو یا مراد از لغو کلام باطل و فضول و فحاشی و سخن‌های ضرر رسان است، که اهل جنّت از آنها پاک و صاف می‌مانند، و هیچ جنین کلمه‌ای که موجب اذیت و رنج و مشقّت باشد، به گوش آنها نخواهد رسید.

السلامآ این استثناء منقطع است، مطلب این که در آنجا کلام هر کسی که شنیده می‌شود در سلامتی و سرور و شادمانی آنها می‌افزاید، و در آن سلام اصطلاحی هم داخل است که اهل جنّت بر یکدیگر می‌دهند، و فرشتگان خدا به همه آنها سلام می‌رسانند.

ولهم رزقهم فيها بكره و عشیا در جنّت این نظام شمسی و طلوع و غروب باللیل و النهار نمی‌باشد، یک نوع روشنی همیشه می‌ماند، اما امتیاز شب و روز و صبح و شام به طریقی خاصی می‌باشد، و طبق آن صبح و شب به اهل جنّت رزق می‌رسد، و این هم ظاهر است که اهل جنّت هرگاه چیزی بهزیادن فوراً بلاتأخیر به آنان داده می‌شود، کما فی آیه‌ی ۵۷ سوره‌ی نحل
و هلم ما يشتهون》 اعلان عمومی است، باز تخصصی صبح و شام با توجه به عادات و فطرت انسانی است، که او به هنگام صبح و شام معتاد به غذا می‌باشد، عرب می‌گوید هر کسی که به او صبح و شام غذا برسد او صاحب عيش و راحت است.

حضرت انس بن مالک ﷺ این آیه را تلاوت کرد و فرموده که از این معلوم می‌شود که غذای مؤمن در روزی دو مرتبه می‌باشد، صبح و شام و بعضی حضورات فرموده‌اند که در اینجا لفظ صبح و شام آورده مراد از آن عموم است، چنان که لفظ شب و روز و مشرق و غرب برای عموم گفته نمی‌شود و مراد از آن وقت یا جای خاص نیست. باشد، پس مطلب این می‌باشد که رزق آنها موافق با خواهش آنها هر آن که موجود خواهد شد. و

الله اعلم

و ما نستعلُن إلا يأخرى ربّك لنا ما ابتين آئدين و ما
و ما فرود نمي‌آييم مگر به دستور پسرودگار تبو ار راست انتچه در پيشه ماست و انتچه
خلقتا و ما ببين ذلك و ما كان ربّك نسيبًا (۴۷) رب
در پس ماست و انتچه در ميان انسانهاست و نيست پسرودگار تبو فرماوشكار، پسرودگار
السَّمَوَاتِ وَ الارض و ما بفينها فاعبدُه و اضطر لعباده
امتنهاو زمين و انتچه در ميان انسانهاست، پس او عبادت كن و بر عبادت او استوار باش
هل تعلم له سجیا (۴۸) و يقول الإنسان عذا ما مامِت لسَوَف أخرج
اینامی دانست برای او هما ویتایه، ومسی گویانسان آیا وقیتی کردنی میرم، بازی بیو اردهمند شوم

۱ - قرطبه
خلالی (۶۲) اولاً یذکر انسان است که گفتگوی من قبلاً و لیکن شیئاً (۶۷)

زندگی. این بیان نیازمند انسان که ما ایفار را دریم پیش از این و نبوی ای فیزیو

فوین ریزی لستان‌ریزی و شیطان‌ریزی لستان‌ریزی هم لستان‌ریزی هم پس قسمتی به پرووردگارتو که ماجراجویی کرده‌ایiom آن‌ها و شیطان‌ها و بی‌خاکی و نیا می‌شوند که ان‌ها را

حوال جهان چتیا (۰۶) هم لتنزون عد من کلی شیعه آیه‌ای آشده علی الاآیه

گروجگید جهنم به یازن ان‌ها افتاده با جن‌ها از شیب‌ها که گروه‌ها و دهکده‌ها را به سختی تیرا و پرخا

عینیا (۶۲) هم لتنزون علی الاآیه هم اولی به‌حال صلیا (۶۲) و

از روز سپرگوشی. باز ما کاملاً می‌دانیم کسانی وا که سزاوای نمی‌بپرای دخالت در آن و

آن مینکم این وارد دها کان علی ریزی چتیا مخصوصاً (۷۱) هم تنجل

نیست‌که‌ز از شماکا نرسید عریان شده این و عده بر پرووردگار لازم‌متور. باز نجات می‌دهیم

الذین اش‌وا و نادر الظالمین فی هنا مقبلاً (۷۱)

کسانی‌را که می‌ترسدوم می‌گذار یم‌گناه‌کاران رادان سرنوکن افتاده.

در صحیح پخاری حدیثی ایامه که رسول خدا به جبرئیل تمنایی خود را ظاهر فرموده که شما بیش از این تشیف بیاورید. بر آن این آیه نازل گردید که ما به تقاضای شما از طرف جبرئیل پاسخ می‌دهیم، بشنو آن این که ما (یعنی فرشتگان) بدون از دستور پرووردگار نتوبر وقت نمی‌توانیم بیایم. از آن (یعنی ملک) اوست همه‌ی آنچه در جلوی ماست (چه مکان باشد‌چه

زمان و چه مکانی باشد و چه زمانی) و (همچنین) همه‌ی آنچه بیست سر ما است و آنچه در میان آن‌هاست (مکان جلو، آنچه به طرف روی باشد، و

پشت، آنچه به طرف پشت باشد، و ما بین دلک آنچه ایان شخص در آن باشد، زمان جلو مستقبل و عقب، ماضی و ما بینذکل زمان حال است) و پرووردگار
تو فراموشکار نیست، (چنان چه همه این امور را قبلاً می دانست، مطلب این که ما جه از نظر تکیه ساتین و چه از نظر تشزیع مسخر امر و هنستیم، ما به رأی خود از یک مکانی با طرف مکان دیگر یا اینکه هر وقت بخواهیم نمی توانیم بیایم، اما هرگاه اعزا ما طبق ملصحت باشد، حق تعالی ما را اعظام می دارد، این احتمال ندارد که شاید او گاهی از ملصحت فراموش شده باشد) اوست پروردگار آسمانها و زمین و همه آنچه در میان آنهاست، پس (وقتی که او چنین حاکم و مالک است، ای مخاطب) تو عبادت (و اطاعت) او را به جا بیاور، (نه تنها یک دو بار، بلکه) بر عبادت او استوار باش، (و اگر عبادت او را به جا نمی آوری، آیا عبادت دیگری را به جا می آوری) آیا تو کسی را هم وصف او می دانی (یعنی کسی هم وصف او نیست، پس کسی لا ق عبادت هم نیست، لذا عبادت او لازم شد). و انسان (منکر آخرت) چنین می گوید که هرگاه من بیمهم، آیا باز زنده شده از قبیر بیرون آورده می شوم، (الله تعالی باخس می دهد که) آیا (این انسان این را نمی داند که ما او را پیش از این (از عدم) به وجود آوردها و او (در آن زمان) چیزی نبود، (وقتی که در چنین حالت، آوردن به طرف حیات آسان است، پس دوباره زنده کردن به درجه اولی، آسان خواهد شد)، پس قسم به پروردگار تو که ما آنها را (در قیامت زنده کرده در موفقت حشر) جمع می کنیم، و (همراه با آنها) شیاطین را هم (که در دنیا با هم شده یکدیگر را منحرف می کردن، و نشان می دادند، چنان چه در آیه ۲۷ سوره ق آمده «قال قربانی رينا ما اطغیته» باز (همه) آنها را (حول و حوش جهان، در وضعی حاضر می کنیم)، که (از بیم و وحشت) به زانو می افتند، باز از هر گروه (این کفار) مانند یهود و نصاری و مجوس و پرتрес) کسانی را جدا می کنیم که بهتری از هم، در برابر خدا سرکشی می کردن، (تا ایشان را جلوتر از همه وارد دورخ بکنیم) باز (همچنین نیست که در این...
معارف و مسایل

«واصطر لعبادت‌ه» لفظ اصطبار به معنی استوار ماندن بر مشقّت و تکلیف
است، در این اشاره به این رفتگی که تداوم بر عبادة، مشقّت و تکلیف
می‌خواهد، که عابد باشد به آن آمادگی داشته باشد.
هل تعلم له سبیل یعنی مشهور لفظ سمنی همانم است. این از انفارات عجیب است که اگرچه مشرکان و بت پرستان، در عبادات خدا، بسیاری انسان، فرشته، بت و سنگ را شریک گردانیده و به همراه آنها الله (معبد) می‌گویند اما هیچ یکی، معبد باطل را به نام الله نامگذاری نکرده است، و این یک دستور تنکینی و تقدیری است که در دنیا هیچ بت و معبد باطل به نام الله موسوم نیست، لذا با توجه به این معنی هم، مضمون آن یه واضح است که در دنیا الله همنام ندارد.

وا بیشتر مفسرین، مجازا، این جیبی، قناده و این عباس معنی این لفظ در اینجا، مثل و شیبه منقول است. مطلب آن هم واضح است که هیچ یکی در صفات کمال مثل و عدل و یا نظر ای تعالی نیست.

«لنحشرونهم و الشیطن ثم لخضرنهم» در اینجا یا او و الشیاطین به معنی مع است و مراد از آن این که هر کافر همراه با شیطان‌ش در یک زنجری بسته بلند کرده می‌شود، پس در این صورت این تنها بیان حشر کفّار است، و اگر مراد از آن، عالم گرفته شود که در آن مؤمن و کافر همه داخل باشد، پس مطلب حشر آنها همراه با شیاطین، این می‌باشد که هر کافر همراه با شیطان‌ش بسته و حاضر کرده می‌شود، و مؤمنان هم در آن موقوف حشر، جدا نمی‌باشند، و بدن رتیب همراه با همه ایشان شیاطین اجتماعی می‌کنند.

«حوال جهنم جنتی» در ابتدا حشر مؤمنین و کفار، سعاده و نشاط، همه گرداگرد جهنم یکم می‌گرددند، و در همه هیبت عارض شده به زانو می‌افتدند، اما در آخر مؤمنان و سعاده از جهنم عبور نموده در جنّت داخل می‌گرددند، هک بعده باز مشاهده آن منظر جهنم، به آنان شادمانی کامل و دامی و شماتان بر مخالفین دین، میسر گردد، و بتوانند بیشتر بر این شکر خدا را به یا باورند.

- قرطبه.
۵۲۸

معارف القرآن

ثم لننزن من كل شيعة لفظ شيعه در اصل لغت بر پیروان شخص خاصی یا عقیده خاص اطلاق می‌گردد، بنابراین به معنی فرقه و گروه‌های مختلف گفته کدام یک بیشتر سرکش باشد، از همه جدا کرده مقدم قرار داده می‌شود، بعضی مفسرين فرموده‌اند که در جهنم به یک یا دو راه رفتاده می‌شوند که جرم هر کسی بیشتر باشد، نخست از یک جهنم می‌شود، و پس از او مجرمان دو جهه دوم و سوم داخل جهنم می‌شوند.

«و ان منكم الا واردها» يعني هیچ انسانی، چه مؤمن و چه کافر، باقی نمی‌ماند که در دو خز وارده نشود، و مراد از رود اینجا، دخول نیست، بلکه عبور است چنان که در روایتی از حضرت عبدالله بن مسعود لفظ مرور آمده است، و اگر مراد از آن دخول باشد، پس مؤمنین متقین بدون شکل داخل می‌شوند که جهنم در حق آنها بر دو سلام قرار می‌گیرد، و هیچ ناراحتی در آن احساس نمی‌کنند، چنان که در روایت ابو سمیه آمده است که رسول الله فرمود: که هیچ مردم نیک یا بدی نمی‌ماند مگر آن که در بد امر در جهنم داخل می‌شود، و لی در آن وقت جهنم برای مؤمنین و متقین بر دو سلام، قرار می‌گیرد، همچنان که نار نمرود بر ابراهیم نمی‌است بر دو سلام گذرانده شد، سپس مؤمنان از اینجا نجات یافته به جنّت برده می‌شوند، و همین است معنی آن در جمله آتیه‌ی «ثم ننجی الذين انقوا» این مضمون است حضرت ابن عباس هم منقول است، و لفظ ورود که در قرن اول مادمه است اگر مراد از آن دخول هم گرفته شود، پس مراد از دخول، آن که به صورت عبور باشد، لذا در آن تصادی نیست.

۱ - مظهری
و... إذا تخلع علیهم ایان آنها بیتی فَالذین کفّار اهل‌الیباد فَلذین ایتند. و این. و چون خوانده سند براویشان آیات واضح، و من گوش کردن است، و تزیین آمدادن، و مکان کدامکه
افقین خیر مفیما و احسن ندیا (۷۲) و کمی که اهل‌الکنّا قبلهم از دو راه پیده، و مجلس چکیک بهتر نیوکریک است. و جقدر هلاله کرده‌ی صیام پیش از ایشن
من قرن هم احسن آنانا و ریا (۷۳) چل مکان کان در الضالیه کسانی را که بهتر بودند از حیث سامان و منشور. بگو هر کس که باشد در کمراهی
فلیشید له الرحمه مدعا حتی إذا رزأوا ما يوعذون إمامة التلیب
پس مهلید، دراز مسیه دهارا رحمن یتایین که وقتی بیند انچن روژه از داده‌ندا به‌آنها باعث
و یحیئت‌را، پس انگه خوأهند دانست که کدام یک بدت است در مرتبه و ناتوانش است
جندی (۷۴) و یزید الله الذین اهتدوا هدی و الافاقین الصفات خیر
ازروی لشکر، وزیرادی کننادنه برای فهمیدگان فهمی، و نیکه‌یای پاینده، پاداش بی‌نری دارند
عند ریک نوايا و خیر مردأ (۷۵)
بندسر بر وخدار تو وپیمان‌زد حین‌بایندگشت.

خلاصه تفسیر
و چون در برابر این منکران (آن) آیات واضح ما خوانده شود، (که در
آنها حقانیت مؤمنان و بطلان کفّار مذکور باشد) پس این کفّار به مسلمانان
می‌گویند که (نشان دهیدن) مکان کدام‌یکی از (ما) دو گره‌ی بینی‌ها از ما و از
شما در این جهان بهتر است، و محفل جه کسی نیکتر است، (یعنی ظاهر
است که در وسایل و سامان خانگی و مجلس و اهل و اعوان ما بالاتر هستیم،
این مقدّم‌ها محسوس است، و مقدمه دیگر عرفی است که انعام و احسان و
عطایی نعمت برای کسی می‌باشد که به نزد متعی محبوب و پسندیده باشد، از این دو مقدّمّه ثابت شد که ما محبوّان و مقبولان بارگاه خدا هستیم، و شما مغضوب و مخذول، در این‌دست الله تعالی یک جواب الزامی و یک جواب تحقیقی می‌دهد، نخستین جواب این که مردم چنین می‌گویند و (این را نمی‌بینند که) ما بیش از آنها بسیاری چنین طبقه (به وسیله سراهاي هیپنتاک که یقیناً عذاب بوّند) هلاک کرده‌ایم که در سامان و نمودار ایشان هم (خیلی بیشتر) و بهتر بوّند. از این‌دست معلوم شده‌که مقدمه ثانیه اشتی‌به است بلكه طبق مصلحت و حکمتی می‌توانند به مغوغ و مردوک هم نعمت دنیوی عتایت گردند، در این‌دست جواب تحقیقی آمده است که ای پایام‌ر) کسانی که در گمراهی مبتلا هستند، (یعنی شما) الله تعالی با آنها مهلّت درازی می‌دهد (یعنی در این نعمت دنیوی این حکمت هست که با دادن مهلّت اتمام حجت بکنند، چنان‌که در آیه ۷۲ سوره یّ فاطر آمده‌که «اول نعمر کم ما یتذکر فيه من تذکرا» و این مهلتی است چند روزه) تا این که کون بی‌بینند آنچه را به آنها وعده داده شده، چه عذاب را (در دنیا و) چه قیامت را (در عالیم دیگر) (آنگاه) خواهد دانست، که مکان باد از چی کسی، و یاوارن ناّوان از چه کسی هستند، (یعنی آنچه اهل مجلس را در دنیا مصدّکار خود می‌پندارند، و افتخار می‌نمایند در آنجا معلوم، خواهد شد که آنها چقدر توانا هستند، زیرا در آنجا کسی، توانایی خواهد داشت، و این را (ضعف گفت) و (حالت مسلمانان این که) الله تعالی هدایت یافتگان را (در دنیا) می‌افزاید (یعنی اصل سرماهی این است اگر باو مال و ثروت نباشد، مضر نیست) کارهای نیک که همیشه باقی می‌مانند آنها به نزد پروردگار توهم در نوارپ، و هم در انجام بهتراند، (پس در پاداش، به آنها نعمت‌های خیلی بزرگ خواهد رسید، که در آن مکان و باقی‌ها همیشه می‌باشد و سرانجام آن اعمال ابیدیت و دوام، این نعمت‌هایست، پس از نظر کفیفی و کمی این حالت اخیر مسلمانان، بهتر خواهد
شاد و اعتبار هم از آن‌ها است.

معارف و مسایل

"خیر مقاما و احسن ندیما" در اینجا گفته برای مغالطه‌های مسلمانان دو چیز مطرح کرده‌اند، اول یا مال و ثروت و ساز و برگ دنیا را و ثانیاً حشم و خدم و طرفداران و گروه خود را که به ظاهر در این موارد کفایت نسبت به مسلمانان برتری داشته‌اند و این دو چیز است که انسان را در غفلت می‌اندازد و فخر و غرور داشتن به آنها انسان بسیار عاقل و فهمیده‌های را در مسیر اشتیاق قرار می‌دهد، و از تاریخ عبرت آموز تروت‌می‌بندان بسیار بزرگ و فرمانروا یان قرون گذشته غافل نموده در ذهن انسانیت بی‌باور، به وجود می‌آید که تروت‌میند بودن و داشتن حشم و خدم سبب کمال ذاتی می‌باشد و سیاست‌های راحت‌تری را این است، چرا کسی که طبق تعالیم قرآن کریم هیچ کدام از ثروت و مال و علم و مقام دیگری را کمال ذاتی و همراه دائمی خود نمی‌داند، بر این شکر خدا را بر زبان ایها نموه و نعمت‌های خدادادی را با پایندگان احکام او، صرف می‌نماید، و هیچ‌گاه از خطر فنا یا نقصان آنها غافل نیستند، پس آنها از این شرط محفوظ می‌مانند، مانند انسان‌ها علیه حضرت سلمان و داوود و سبیاری از اغناه‌ا، صاحبه و میلیون‌ها اولیاء و صلح‌خواه ایست که حق تعالی‌ی بر مال و ثروت دنیا هم آنها را نواخته بود، و هم به دوبلت دین و خوف به نهایت خویش، و این مغالطه‌ی کفایت را قرآن چنین ازاله فرموده که نعمت و ثروت چند روزه‌دهی‌ا، نمی‌تواند علایم مقبولی نزد خدا باشد، و به علاطم کمال ذاتی در دنیا به حساب می‌آید؛ زیرا بسیاری مردم نادان و بی عقل در جهان به نسبت دانشمندان و عقلا بیشتر به این چیز‌ها ناکافی می‌گردند، تاریخ گذشته‌وا بردارگر و بنگرید این حقيقة بر شما روشی می‌گردید، که این گونه، بلکه بیش از این‌ها چقدر خریمن‌های ثروت و مال بر روی زمین مشاهده گردیده است.
در حقيقة ثابت شده است كه كثرت حشم و خدم و دوست و احباب و
پارتي فرزندان هم به وقت بريشاني، به درد نمي خورند، اگر چه در دنيا هم
كاملًا خدمت انجام دند، فايلدي آنها چند روزي بيش نيس، سپس در
ميدان حشر چه کسي و چه چيزي با آنها همراه است.

و البته الصلحت خير عند ربک ثوابا و خير مردا در تفسير باقيات صالحات
اقوال مختلفي هست، كه تفصيل آن در سوره كهف گذشت، و قول مختار
ابن كه، مراد از آن، تمام آن طاعات و كارهاي نيك هستند كه فوائد آنها باقی
بمانند.

مردا به معني مراعع است، و مراد از آن انجام و عاقبت است، و مطلب
آيه واضح است كه اصل سرمایه اعمال صالح هستند، كه پايه آنها بسيار
بزرگ و انجام آنها راحت دائمي است.

آقرأيت الالذي كفر بآياتنا و قال لا أوتيني مالا و وليدا... (77) أطع
ايتون ديدل ان كسمي اكمنكر آياتما شد، وکفت بهمني رسيد مالاولاد. أباظالاعباخته
العيب أم اخذ عند الرحمن عهدا... (78) كلا ستكتب ما يقول و
از غيب، يَا کوره، از خدا عده، چنين نيس، خواهيم نوشت آنچه اين گويند، و
معلمه من الدعاب مدا... (79) و نرثه ما يقول و يأتينا قدراً... (80)
مي افزايم اوا در دعاب دراز، ومي گويند بهارته اينهها و مي گويند، ومي اين نيز ما تنه
واعتذروا من دون الله لآلهة ليكونوا لهم عزا... (81) كلا
وکفتهاند مردم جز خدا معبوداني، تا كه باشنده براي انان كمك، هرگذ چنين نيس،
سيکترون بعباداتهم و يکونون عليهم ضداً... (82)
منكر خواهند شد از عبادات آنها و مي شوند مخالفان.
خلاصهی تفسیر

(ای محمد) آیا تو (حالت) آن کسی را دیدی که به آیات ما (که حق این بود بر آنها ایمان بیاورد) که از آن جمله آیات، بعثت هم هست؟ کفر می‌ورد و (به صورت استهزا) می‌گوید که به من (در آخره) مال و اولاد می‌رسد (مطلب این که حالت او هم قابل تعجب است، در این‌چه این را رد می‌کند که، آیا این شخص بر گیب اطلاع یافته یا از خدا (بر این امر) عهد گرفته است، یعنی آیا علم بر این دعوی بودن از واسته اسباب می‌شود شده که علم غیب است، یا توسط اسباب ممکن گردد به با چون این دعوی حکم عقیقی نیست، بلکه امر نقلی است، بنابراین تنها دلیل نقلی که اخبار خداوندی است، می‌تواند دلیل او باشد، پس هر دو طریق مفقودند، زیرا در وهله اول عقیق ممتنع است، و ثانیاً وقوع آن منتفی است) هر گزینه‌ای نیست (اشتباه محض است، که می‌گوید (و) مگر چنین این را هم خواهیم نوشت (و به موقع، ای چنین مجازات خواهیم کرد که) برای او عذاب اضافه می‌کنیم، و ما مالک گفته‌های او هستیم (یعنی او در دنیا می‌میرد و بر اموال و اولاد، اختیاری از او باقی نخواهد ماند، ما مالک همه آنها می‌شونیم، و در قیامت، ما به‌ویژه نمی‌دهیم، بلکه) او نزدیک بدون (مال و اولاد) می‌آید، و آنها خدا را گذاشته معبدان دیگر انتخاب کرده‌اند، که آنها برایشان (عند الله) باعث عزت باشند (چنانکه در آیه تصريح شده «یکولون هولاء شفاینا عندالله» پس چنین) هرگز نخواهند شد، بلکه آنها (خود در قیامت) از عبادت آنها انکار خواهند کرد (چنانکه در آیه ۸۸ سوره یونس گذشت «قال شکرایهم ما کنتم ایانا تعبدون» و (برعكس) مخالف آنها خواهند شد، (قولاً هم چنانکه گذشت) و حالا هم که به چنین عزت سپرده ذلت می‌شوند، از جمله‌ای این معبدان اصنام هم هستند، که ناطق شدن آنها چنانکه مقتضای یکفرون) است مثل نطق اعضا و جوارح، دور و عجیب و غرب نیست).
معارف و مسایل

لاوتنین مالا و ولدا» در بخاری و مسلم از حضرت خباب بن الارت روایت

عند اینکه به دعای یکم و دوم هر گزنه که در دو قسمت گفته که اگر گفت گاه دوم هم ضعیف گفت گاه دوم به دو چینه که در این دخالت خواب

است، من می‌میرم و باز زندگی می‌شوم اگر چنین است، پس قرض تو را هم

زمانی می‌دهم که دوباره زندگی می‌کنم؛ زیرا در آن وقت هم دارایی مال و اولاد

خواهم شد.

قرآن کریم در پاسخ به آن نادان فرود که او از کجا دانست که هنگام

دوباره زندگی را دریافت ابست، هم انتخب عند الرحمن عهد» یا از خدا برای بدای

برد مال و اولاد، عهد گرفته ابست، و این ظاهر است که چنین چیزی نبوده

پس از چهگونه در چنین تخیلات مبتلا شده ابست، «و نرئیه ما یقل» یعنی

مال و اولادی که او ذکر می‌کند نایل شدند او به آنها در آخرت خیلی به

است، بله امکانه در دنیا به او رسیده آنها را هم با گذشته و سرانجام ما

وارث از خواهیم شد، یعنی این مال و اولاد هم از او سلب شده در آخر به

سوى خدا بر می‌گردد.

و یکنت فردا» و در روز قیامت او تنها به درگاه ما حاضر می‌شود، به اولاد

همراه ام‌می باشند، و هن اموال، «و یکنون علیهم ضدا» یعنی این به‌های خود

تروشیده و معبدان باطل که او به این علل است عبادت آنها را با جام آورد که

در حشر مددکار می‌شوند، بر عکس دشمن می‌شود، و بر می‌گیرند الله تعالی به

آنها نطق و زبان عنايت می‌فرماید و می‌گویند که یا الله به ایشان عذاب بده

1 - قرطبه.
که آنها تو را گذاشتند ما را مبعود قرار داده‌اند.

آیا تو ندیدی که ما مسلمان‌ها به طور کلی مسلمان‌ها را ببر کفار، وادار می‌کنند آنها را وادار کردند.

فلا تعلق عالیهم این‌ها نعید هم‌عمدًا ۴۶ یووم عید

پس شتاب نکن بر آنها، ما کمال می‌کنیم شمارش آنها را، روزی که جمع کرد جمعه می‌آوریم

المشیونی الی الرحمین و قدْ نى۵۵ و سوء المجرمین الی جهنم و ردًا۶۱ متفقین را به سوى رحمان بی صورت جماعت و مسی رانیم مجرمان را به سوى جهشم تشنه

لا یکلُون الشفاعة إلا من اتخذت عند الرحمن عهدًا۶۷ اختیار شفاعت را ندارند، مکر کسی که گرفته از رحمان وعدادی

خلاصه تفسیر

(شما که به فکر گمراهی شان هستید) آیا اطلاع نداری که ما شیاطین را بر کفار (جهت آزمایش) مسلط کرده‌ایم که آنها را کاملاً (بر کفر و گمراهی) وادار (و تحرك) می‌کنند، (لذا کسی که خود شخصاً به اختیار خود تحرك به خواه خود را بپذیرد، برای او چرا با شکر کرد) پس (وگرچه) شیاطین جهت آزمایشی، تنها مسلط شدند و در تعجل مجازات مستحق آزمایش نیستند، پس) شما برای آنها (به درخواست عذاب) شتاب نکنید، ما سخنان آنها را (که مستوجب عقوق باشند)، می‌شماریم، (و مجازات‌شناس در) روزی (واقع می‌شود) که ما مستقیمان را به طرف (دار النعیم) رحمان مهمان قرار داده جمع می‌کنیم، و مجرمان را به سوى دوزخ تشنه می‌رانیم (و کسی برایشان سفارش نمی‌کند؛ زیرا در آنجا) کسی اختیار سفارش را

- قرطبه
نذارده، مگر کسی که از طرف رحمن اجازه گرفته باشند، (آنها انگیزه می‌باشند) و صلحاء هستند و اجازه هم مختص مؤمنین است، پس کفار محل شفاعت قرار نگرفندند.

معارف و مسایل

«تؤذهم ازا در لغت عرب، هرگز، از، قز، حضور همه به یک معنی می‌آیند. یعنی برای گاندنارنده و تحريك کردن، البت‌های نزدیک خفته و شدید و کمی و بیشی با هم، تفاوته با دانسته، لفظ ازبآ قوته و گناه و تحريك آباده کردن کسی برای کاری آمرده است، بلهل به معنی اجبار کردن است معنی آیه این که شیاطین آنها را بر اعمال بد وادار می‌کنند و حسینی از آنها را بر دل آنها مسلط می‌نوازند؛ زیرا نمی‌گذرند نظریات بر مراغه آنها بیفتد.

اذا نمی‌نئنده خدائاد» مطلب این که شما دربار عذاب آنان شتاب نکنید، آن، عنقرب خواهد آمد؛ زیرا ما روزها و مدّت شمردهای به آنها در دنیا داده‌ایم، که زود به پايان خواهد رسید، پس از آن عذاب است و بس.

نعدله» یعنی ما برای آنها می‌شماریم، یعنی هیچ چیز آنها آزاد نیست، شب و روز عمر آنها، شمرده و قدم به قدم نقل و حرکت آنها را و تنفس آنها و لذّت و لحظات زندگی آنها را می‌شماریم، و به محض تکمیل آمار، عذاب بر آنها واقع خواهد شد.

مأمون الرشید یک مرتبه سورة مريم را خواند، وقتی بر این آیه رسید، از علماء و فقهاء که حاضر مجلس بودند به طرف این سمای اشاره کرد که درباره آن چیزی بگوید، ای عرض نمود که وقتی تنفس ما شمرده شده، بر این نمی‌توان افزود، پس این چقدر زود خاتمه می‌یابد، آن را بعضی شعراء به شعر در آوردند.

حیاته‌ک انفاس تعد فکلما، مضی نفس منک انقصت به

یعنی تنفس زندگی تو شمرده شده است، و وقتی یکی می‌گذرد، جزئی
زندگی تو کم می‌گردد. گفت‌های شده که انسان در شبانه‌روزی بیست و چهار هزار بار نفس می‌کشد.

و بعضی گفت‌های است که:

و کيف يفرح بالدنيا و لذتها
فنه يد عليه اللفظ و النفس
يعني چگونه می‌تواند بر دنیا و لذات آن مغرور و بی فکر باشد، کسی که
الفاظ و تنفس او شمرده می‌شود. «یوم نحر الوثقين الى الرحمن و فدا» لفظ
وفد برای آن واردان اطلاع می‌شود که به پیش پادشاه یا امیری با اكرام و
اعتزاز برونند، در بعضی روایات حديث آمده است که ایشان بر سواریها سوار
شده حاضر می‌گردند، و سواری هر شخص آن می‌بایسته که در دنیای برای
خود پسند کرده بود، مانند شتر و اسب و سواری دیگر، بعضی فرموده که
اعمال صالح آنها به صورت سواری مرغوب در می‌آیند، این روایات
حديث را روح المعنی و قربانی نقل فرموده‌اند.

الی جهان وردا معنی لفظی ورد رفنی به سوی آب است، و ظاهر است که
هنگام تشنجی انسان یا حیوان به طرف آب می‌رود، لذا «وردا» به تشنگی
ترجمه شده است.

من اتخاذ عند الرحمن عهدا حضرت ابن عباس سبیل فروده که مراد از عهد
شهادت «لا اله الا الله» است، بعضی از مفسرین فرموده‌اند که مراد از عهد
حفظ كتاب الله است، خلاصه این که هر کسی حق ندارد شفاعت کند به جز
کسانی که بر عهید ایمان استوار باشند.

و قالتوا اتحذرت الرحمن و لدایا (8) لقد جئت شیئا اذن (89) تكَبَّاهُ
و مدركمی گویندکه رحمن ولادادار به شکاگفتارشدا یبدد جیبی سنگین اکنون می‌توکد.
السموات ينتظرون منه وتنشق الأرض وتمر الحال بالهدى ۹۰۰ أَنْ دَعُوا
أسمان عن أن وشيكاء زمين وساقط مي شوند كوهها شكسته بير اين كه مي خواند
للرحمنه ولدا۹۱۱ و ما يتبجي للرحمه أن يعذب ولدا۹۱۲ لين كن من
به نام رحمه أولاد و مناسب نيست بيراي رحمه كه فرزند داشته بايش نيست جيزي
في السموات و الأرض إلا أني الرحمه عبدًا۹۲۷ لقد أخصبهم و
در أسمانها و زمين كه نيايد بيش رحمه في حال بيننكه امارة أنها نزد اواست و
عذده عندا۹۱۴ و كلهم اتبه يوم القيامة قردة۹۲۵ لين الذين
شمرده است أنها را شمردنى و هم يكب مي ايد بيش او در قيامتي تينه البتة كساني كه
أمتو وعملوا الصالحات سيجعل لهم الرحمه ودًا۹۱۰ قااما يسرينًا
ايسمان آورده وكاره ايشان كردهاند مي هدهبة أنها حمكن مبنت يساسان كردي قران را
پبلسانى لتيني به المتصن وتنذر به قومت لودا۹۷۹ و كم
در زيان تو نا سدده دى به ان ترستگان را و بترسانى به ان جنگ بازان را و بسيا
اهلکا قبيله مين قرن هلال تيم مين من أحد أم
هلاك كرددايم بيش ار أنهها كروههايى را ايا مي باب ار أنهها صداي باي ار كسي يا
تسمع ههم ركرو۹۸۸
مي شنوي برايشان صدابي.

خلاصة تفسير
و أنها (كفار) مي گوينده كه (العياذ بالله) الله تعالى (هم) أولاد اختيار كرده
است، (چنانكه اثكر نصاري و عهداء از يهود و مشركين عرب، در اين
عقيده باطل ميتلا بودن، الله تعالى مي فرماید كه) شما (آنچه گفتيد) اين
چنين حركت ناشايسته اي كرد، كه به سبب آن بعد نيست آسمانها بتركند

ضمناً”
و زمین قطعه چپ را بر روی یک دیگر لازم است که این که انسان به طرف خدا اولاد نسبت می‌دهند، در حالتی که شان خدا نیست که اولاد اختیار کنند; (زرارا) هر چه دار آسمانها و زمین هست، همه به دربار خدا بردیه قرار گرفته‌ها حاضر می‌شوند (و از طرفی) احاطه نموده است، و (از علم خویش) همه را شمرده است (این است حال آنها فی الحال) و روز قیامت همه نزد او تک تک حاضر می‌شوند (که هر کسی محکوم و محکوم خدا می‌باشد، پس اگر خدا اولاد داشته باشد پس باید مانند خدا موصوف به وجوه وجود، و لوازم و جواب باشد، و این‌ها صفات خدا هستند که ذکر گردیدند. عموم قدرت، عموم علم؛ و صفات غیر خدا از این قرار هستند، افتخار و که ضد وجوه است پس چگونه ضد‌النیم می‌توانند جمع گردند؟)

یقیناً کسانی که ایمان آورندند و کارهای نیک انجام دادند، الله تعالی آنان را اضافه بر نعمت‌های مذکوره اخروی، در دنیا هم به این تعمیم می‌نوازد که) محبت‌ها را (در دل خلیق) برای آنان بدید می‌آورد پس (شما با آنان چنین مزدود بدهید که) ما این قرار آنان را (در زبان عربی) شما، به این خاطر آسان کردید که شما با آن، به متقینان مزود دهید، و نیز (به وسیله ی آن، مردمان سنتزه‌جو را بترسانند و (از چیزهای ترسناک) یکی از عذاب‌های دنیوی، این هم هست که) ما پیش از آنها بسیاری گروعها را (به عذاب و قهر) هلاک کردید، (پس) آیا یکی شما یکی از آنها را می‌بینید، یا صدای آهسته (کسی از) آنان را می‌شنود، (این کنایه از بی‌نم و نشان بودن آهسته) پس کتفر هم مستحق این نقشه دنیوی، هستند، اگر با بر مصلحتی برای هیچ کافری این متحقق نشود، اما خطر آن موجود است)
معارف و مساييل

و تخر جبال هدی از این آیات معلوم شد که در زمین و هوا و تمام چیزهای آن، یک نوع عقل و شعور بخصوصی موجود است، اگرچه به آن حد رسید که بر او آن احکام الهی مترتب گردد، منند عقل و شعور انسان، به سبب همین عقل و شعور است که هر چیز دنیا به نام خدا تنبیه می‌خواند، چنان‌که در آیه‌های ۳۳ سوره‌های اسراء می‌فرماید «و ان من شیء الا یسیع بحمده» (هجی چیزی در دنیا نیست که با حمد خدا تنبیه نگوید) همین ادراک و شعور این چیزها است که در این آیات ذکر یاد شده، که از شریک مقرر کردن به خدا با ویژه قراردادن اولاد برای او، آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها خیلی بی‌شان و ترسان می‌شوند، حضرت عبدالله بن عباس فرموده که جز انسان و جن، همه مخلوقات از شرک به خدا می‌ترسن، و احساس خطر می‌کنند، که ریزه ریزه شوند.

و عده‌م عدا» (عنی حق تعالی تمام اعمال، و اشخاص بنی آدم را کاملاً می‌دانند، تنفس و قدم و لمه و جریه، آنها نژد خدا شمارش شده است، که خدا کمتر می‌تواند باشد و نه بیشتر.

سیجیل لهم الرحمن ودا» (عنی لله تعالی برای کسانی که بر ایمان و عمل صالح استوار باشند، محبت و دوستی برقرار می‌کنند، عنی هرگاه ایمان و عمل صالح به پایه کمال برساند، و از عوارض برخوی خالی باشند، خاصیت آنها این است، که در میان مؤمنین صالحین الفت و محبت پیدا کند، یک مرد نیک و صالح با مردم نیک‌کار دینگر مانوس می‌گردد، و در دل تمام مردم و مخلوقات دیگر خدا محبت او را پدید می‌آورد.

بنی‌افسانه و مسلم و ترمذی و غیره از حضرت ابو‌هریره روایت کرده‌اند که رسول خدا فرموده که چون خداوند بنده‌را پسند نمایید، به جبرئیل امین
می‌فرماید: که من با فلان انسان محبب‌ت دارم، تو هم به او محبب‌ت کن، جبرئیل امین در تمام آسمانها ندا می‌دهد، و همه اهل آسمان‌ها به او محبب‌ت می‌ورزند، بز این محبب‌ت در زمین نازل می‌گردد، (پس همه‌ی اهل زمین هم به آن بندی چخا محبب‌ت می‌کنند) و فرمود که یا آن یا آن گویاش است، یعنی «آن‌الذین امنوا و عملوا الصلاحات سیجعل لهم الرحمن ودا»، و هر کس جهان فرموده که هر کس که بما تمام توج‌هات قلب خود، به طرف خلا می‌تواند شود، الله تعالی قلب تمام اهل ایمان را به سوى او متوانه می‌گرداند. حضرت ابراهیم خلیل الله عليه الصلاوة و السلام وقتی اهل و بچه‌ی شیرخوار خود اسماعیل آیّن را در ریگستان خشک میان کوه‌های مکه به دستور خدا گذاشت، و عازم سرزمین شام شد، برای ای دعا کرده بود، کما تا ۳۷ سوره‌ی ابراهیم «فاجع آئینی‌الناس تریا الیم» که (ای خدا توان مجیب مردم را به سوى اهل و عیال بی‌کس می‌داند و می‌توانه بگردد) در توجه‌نی آن، با گذشت هزاران سال، هنوز قلب همه دنیا از محبب‌ت مکه و اهل آن، لبریز است، از هرگونه و کنار جهان با تحمل سختی و مشق زیاد و صرف کسب تمام عمر، مردم خود را به آنجا می‌رسانند، و هر نوع اشیاء گوش و کنار جهان در بازارهای مکه یافته می‌شوند.

«او تسمع لهم رکماً رزک صدا مخفی است که فهمیده نشود، مانند صدا عیان که از زبان عیان که به مرگ نزدیک شده باشد، بابرخ زبان بر بیاید، مطلب آیه‌ای که همه بینه‌ای که سلطنت و حکومت، شکرت و حشمت، گوئند و نیرو داشتن، وقتی که به عذاب خدا گفتار شده فنا گشتند، چنان نابود شدند که صدا آهسته و جس حركتی از آنها، شنیده نشد.»
<table>
<thead>
<tr>
<th>آیه</th>
<th>فهرست مطالب</th>
</tr>
</thead>
<tbody>
<tr>
<td>١</td>
<td>تقلید اندک مجتهدین بر غیرمجتهد واجب است</td>
</tr>
<tr>
<td>٢</td>
<td>در فهم قرآن، حدیث رسول لازم است</td>
</tr>
<tr>
<td>٣</td>
<td>آیات ٢٥ تا ٤٧</td>
</tr>
<tr>
<td>٤</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>٥</td>
<td>معاف و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>٦</td>
<td>آیات ٣ تا ٨</td>
</tr>
<tr>
<td>٧</td>
<td>تشريح نغات</td>
</tr>
<tr>
<td>٨</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>٩</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>١٠</td>
<td>ذكر قطرات، اوتومبل و هوایپما</td>
</tr>
<tr>
<td>١١</td>
<td>آیات ٩ تا ١٦</td>
</tr>
<tr>
<td>١٢</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>١٣</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>١٤</td>
<td>آیات ١٦ تا ١٧</td>
</tr>
<tr>
<td>١٥</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>١٦</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>١٧</td>
<td>آیات ١٧ تا ٢٤</td>
</tr>
<tr>
<td>١٨</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>١٩</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>٢٠</td>
<td>آیات ٢٤ تا ٣٩</td>
</tr>
<tr>
<td>٢١</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>٢٢</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>٢٣</td>
<td>آیات ٣٩ تا ٤٣</td>
</tr>
<tr>
<td>٢٤</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>٢٥</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>٢٦</td>
<td>آیات ٤٣ تا ٥٠</td>
</tr>
<tr>
<td>٢٧</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>٢٨</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>٢٩</td>
<td>آیات ٥٠ تا ٦٩</td>
</tr>
<tr>
<td>٣٠</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>٣١</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>٣٢</td>
<td>آیات ٦٩ تا ٨٨</td>
</tr>
<tr>
<td>٣٣</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>٣٤</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>٣٥</td>
<td>آیات ٨٨ تا ١٠٠</td>
</tr>
<tr>
<td>٣٦</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>٣٧</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
<tr>
<td>٣٨</td>
<td>آیات ١٠٠ تا ١١٨</td>
</tr>
<tr>
<td>٣٩</td>
<td>خاصیت تفسیر</td>
</tr>
<tr>
<td>۴٠</td>
<td>معافز و مساعد</td>
</tr>
</tbody>
</table>
فهرست مطالب

آیات 177 تا 183

آیات 176 تا 182

آیات 175 تا 181

آیات 174 تا 180

آیات 173 تا 179

آیات 172 تا 178

آیات 171 تا 177

آیات 170 تا 166

آیات 169 تا 165

آیات 168 تا 164

آیات 167 تا 163

آیات 166 تا 162

آیات 165 تا 161

آیات 164 تا 160

آیات 163 تا 159

آیات 162 تا 158

آیات 161 تا 157

آیات 156 تا 152

آیات 155 تا 151

آیات 154 تا 150

آیات 153 تا 149

آیات 152 تا 148

آیات 151 تا 147

آیات 150 تا 146

آیات 149 تا 145

آیات 148 تا 144

آیات 147 تا 143

آیات 146 تا 142

آیات 145 تا 141

آیات 144 تا 140

آیات 143 تا 139

آیات 142 تا 138

آیات 141 تا 137

آیات 140 تا 136

آیات 139 تا 135

آیات 138 تا 134

آیات 137 تا 133

آیات 136 تا 132

آیات 135 تا 131

آیات 134 تا 130

آیات 133 تا 129

آیات 132 تا 128

آیات 131 تا 127

آیات 130 تا 126

آیات 129 تا 125

آیات 128 تا 124

آیات 127 تا 123

آیات 126 تا 122

آیات 125 تا 121

آیات 124 تا 120

آیات 123 تا 119

آیات 122 تا 118

آیات 121 تا 117

آیات 120 تا 116

آیات 119 تا 115

آیات 118 تا 114

آیات 117 تا 113

آیات 116 تا 112

آیات 115 تا 111

آیات 114 تا 110

آیات 113 تا 109

آیات 112 تا 108

آیات 111 تا 107

آیات 110 تا 106

آیات 109 تا 105

آیات 108 تا 104

آیات 107 تا 103

آیات 106 تا 102

آیات 105 تا 101

آیات 104 تا 100

آیات 103 تا 99

آیات 102 تا 98

آیات 101 تا 97

آیات 100 تا 96

آیات 99 تا 95

آیات 98 تا 94

آیات 97 تا 93

آیات 96 تا 92

آیات 95 تا 91

آیات 94 تا 90

آیات 93 تا 89

آیات 92 تا 88

آیات 91 تا 87

آیات 90 تا 86

آیات 89 تا 85

آیات 88 تا 84

آیات 87 تا 83

آیات 86 تا 82

آیات 85 تا 81

آیات 84 تا 80

آیات 83 تا 79

آیات 82 تا 78

آیات 81 تا 77

آیات 78 تا 74

آیات 77 تا 73

آیات 76 تا 72

آیات 75 تا 71

آیات 74 تا 70

آیات 73 تا 69

آیات 72 تا 68

آیات 71 تا 67

آیات 70 تا 66

آیات 69 تا 65

آیات 68 تا 64

آیات 67 تا 63

آیات 66 تا 62

آیات 65 تا 61

آیات 64 تا 60

آیات 63 تا 59

آیات 62 تا 58

آیات 61 تا 57

آیات 60 تا 56

آیات 59 تا 55

آیات 58 تا 54

آیات 57 تا 53

آیات 56 تا 52

آیات 55 تا 51

آیات 54 تا 50

آیات 53 تا 49

آیات 52 تا 48

آیات 51 تا 47

آیات 50 تا 46

آیات 49 تا 45

آیات 48 تا 44

آیات 47 تا 43

آیات 46 تا 42

آیات 45 تا 41

آیات 44 تا 40

آیات 43 تا 39

آیات 42 تا 38

آیات 41 تا 37

آیات 40 تا 36

آیات 39 تا 35

آیات 38 تا 34

آیات 37 تا 33

آیات 36 تا 32

آیات 35 تا 31

آیات 34 تا 30

آیات 33 تا 29

آیات 32 تا 28

آیات 31 تا 27

آیات 30 تا 26

آیات 29 تا 25

آیات 28 تا 24

آیات 27 تا 23

آیات 26 تا 22

آیات 25 تا 21

آیات 24 تا 20

آیات 23 تا 19

آیات 22 تا 18

آیات 21 تا 17

آیات 20 تا 16

آیات 19 تا 15

آیات 18 تا 14

آیات 17 تا 13

آیات 16 تا 12

آیات 15 تا 11

آیات 14 تا 10

آیات 13 تا 9

آیات 12 تا 8

آیات 11 تا 7

آیات 10 تا 6

آیات 9 تا 5

آیات 8 تا 4

آیات 7 تا 3

آیات 6 تا 2

آیات 5 تا 1
فهرست مطالب

۲۶۱ خلاصه تفسیر: معارف و مسایل
۲۶۱ معاونت از کمی و بیشتر در کیف و وزن
۲۶۱ آیات ۲۶ تا ۲۸
۲۶۲ خلاصه تفسیر: معارف و مسایل
۲۶۲ مراحل از چشم و گوش و زبان در قیامت سوال خوانده
۲۶۲ یک بانزنه آیه خلاصه کل تورات است.
۲۶۲ آیات ۲۹ تا ۳۲
۲۶۳ خلاصه تفسیر: معارف و مسایل
۲۶۳ مراد از تسویه زمین و آسمان و آنچه در آنهاست
۲۶۳ چیست؟
۲۶۳ آیات ۳۳ تا ۳۵
۲۶۴ خلاصه تفسیر: معارف و مسایل
۲۶۴ مفسد و مسایل
۲۶۴ مطلق ومفسد
۲۶۴ عملی برای مستور شدن از نظر دشمن.
۲۶۴ آیات ۳۶ تا ۳۷
۲۶۵ خلاصه تفسیر: معارف و مسایل
۲۶۵ مراد و مسایل
۲۶۵ صفاتی و صلایات است مقبل خواهد شد.
۲۶۵ مفهوم و پاسخ آن
۲۶۶ خلاصه تفسیر: معارف و مسایل
۲۶۶ نیاز تهرج در رضی سبب مقام شفاعت، تأثیر وی به
۲۶۷ دارد.
۲۶۷ فاذه دعای مستجاب برای اهداف مهم.
۲۶۸ محر نمودن شفاتهای کفر و شرک و رسوم باطل
۲۶۹ واحج است.
۲۷۱ آیات ۳۲ و ۸۳
۲۷۲ خلاصه تفسیر: معارف و مسایل
۲۷۲ معارف و مسایل
۲۷۲ آیات ۸۵ تا ۸۸
۲۷۳ خلاصه تفسیر: معارف و مسایل
۲۷۳ مراحل از روح چیست؟
۲۷۳ آیات ۵۹ و ۶۰
۲۷۴ خلاصه تفسیر: معارف و مسایل
۲۷۴ پاسخ: سوال لازم نیست، مراحل مصلحت دینی
۲۷۴ سببی لازم است.
۲۷۴ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۷۵ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۷۵ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۷۶ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۷۶ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۷۷ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۷۷ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۷۸ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۷۸ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۷۹ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۷۹ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۰ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۰ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۱ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۱ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۲ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۲ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۳ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۳ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۴ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۴ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۵ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۵ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۶ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۶ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۷ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۷ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۸ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۸ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۸۹ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۸۹ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۹۰ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۹۰ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۹۱ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۹۱ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۹۲ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۹۲ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۹۳ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۹۳ آیات ۶۱ تا ۶۰
۲۹۴ خلاصه تفسیر: معارض و مسایل
۲۹۴ آیات ۶۱ تا ۶۰
<table>
<thead>
<tr>
<th>صفحه</th>
<th>متن</th>
<th>صفحه</th>
<th>متن</th>
</tr>
</thead>
</table>
| ۲۹۶   | معارف و مسائل | ۲۹۷   | رسل خدا فقط می‌تواند انسان بیاندشه
| ۲۹۷   |  | ۲۹۸   | فرشته
| ۲۹۸   |  | ۲۹۹   | قرآن
| ۲۹۹   | خلاصه تفسیر | ۳۰۰   | معارف و مسائل
| ۳۰۰   |  | ۳۰۱   | آیات ۱۱۹ تا ۱۱۰
| ۳۰۱   |  | ۳۰۲   | آیات ۱۱۰ تا ۱۰۱
| ۳۰۲   |  | ۳۰۳   | آیات ۱۰۱ تا ۹۴
| ۳۰۳   |  | ۳۰۴   | آیات ۹۴ تا ۷۹
| ۳۰۴   |  | ۳۰۵   | آیات ۷۹ تا ۶۷
| ۳۰۵   |  | ۳۰۶   | آیات ۶۷ تا ۴۹
| ۳۰۶   |  | ۳۰۷   | آیات ۴۹ تا ۴۰
| ۳۰۷   |  | ۳۰۸   | آیات ۴۰ تا ۲۶
| ۳۰۸   |  | ۳۰۹   | آیات ۲۶ تا ۱۶
| ۳۰۹   |  | ۳۱۰   | آیات ۱۶ تا ۳
| ۳۱۰   |  | ۳۱۱   | آیات ۳ تا ۲
| ۳۱۱   |  | ۳۱۲   | آیات ۲ تا ۱
| ۳۱۲   |  | ۳۱۳   | آیات ۱ تا ۰
| ۳۱۳   |  | ۳۱۴   | معارف و مسائل
| ۳۱۴   |  | ۳۱۵   | خلاصه تفسیر
| ۳۱۵   |  | ۳۱۶   | معارف و مسائل
| ۳۱۶   |  | ۳۱۷   | قرآن
| ۳۱۷   |  | ۳۱۸   | معارف و مسائل
| ۳۱۸   |  | ۳۱۹   | معارف و مسائل
| ۳۱۹   |  | ۳۲۰   | تشریح لغات
| ۳۲۰   |  | ۳۲۱   | خلاصه تفسیر
| ۳۲۱   |  | ۳۲۲   | معارف و مسائل
| ۳۲۲   |  | ۳۲۳   | داستان اصحاب کهف و رقیم
| ۳۲۳   |  | ۳۲۴   | پیام نبی بردنگان به غارها به خاطر حفظ دین در
| ۳۲۴   |  | ۳۲۵   | بلال
| ۳۲۵   |  | ۳۲۶   | و مناطق مختلف مغتیره پیش آمد است
| ۳۲۶   |  | ۳۲۷   | تحقیق معرفتی جدید
| ۳۲۷   |  | ۳۲۸   | حادثه اصحاب کهف در چه زمانی رخ داد و
| ۳۲۸   |  | ۳۲۹   | اسباب
| ۳۲۹   |  | ۳۳۰   | پیام‌که اخیری در غار بود
| ۳۳۰   |  | ۳۳۱   | اساس اصلی ملت و اجتماع
| ۳۳۱   |  | ۳۳۲   | آیا اصحاب کهف آئون هم زنده هستند؟
| ۳۳۲   |  | ۳۳۳   | آیات ۱۶ تا ۱۲
| ۳۳۳   |  | ۳۳۴   | آیات ۱۲ تا ۷
| ۳۳۴   |  | ۳۳۵   | آیات ۷ تا ۴
| ۳۳۵   |  | ۳۳۶   | آیات ۴ تا ۱
| ۳۳۶   |  | ۳۳۷   | خلاصه تفسیر
| ۳۳۷   |  | ۳۳۸   | معارف و مسائل
| ۳۳۸   |  | ۳۳۹   | معارف و مسائل
| ۳۳۹   |  | ۳۴۰   | آیات ۱۸ تا ۱۷
| ۳۴۰   |  | ۳۴۱   | خلاصه تفسیر
| ۳۴۱   |  | ۳۴۲   | معارف و مسائل
| ۳۴۲   |  |
فهرست مطالب

۵۲۷

خلاصه تفسیر معارف و مسایل ۳۸۰
۳۸۱
جزء، عین عمل می‌باشد.
۳۸۴
آیات ۹۵ تا ۹۷
۳۸۵
خلاصه تفسیر معارف و مسایل ۳۸۷
۳۹۰
معارف و مسایل
۴۴۱
بلای انسان و بردن زیبا به آنها
۴۴۲
اپلیس هم، اولاد و ذریت دارد
۴۴۳
آیات ۶۰ تا ۶۱
۴۴۶
معارف و مسایل
۴۴۹
خلاصه تفسیر معارف و مسایل
۴۵۰
داستان حضرت موسی و حضرت خضر ۵۶۵
۴۵۱
بیضای از آباد سفر و نمونه‌ای از عزم
۴۵۲
پیامبرانه
۴۵۶
برتی حضرت موسی بر حضرت خضر و شربت خاص و معجزه حضرت موسی یافته‌اند.
۴۶۱
ملاقات با حضرت خضر و مسئله نبوت او
۴۶۴
پیروی از استاد برای شاگرد لازم است
۴۶۷
برای علم شریعت جای نیست که با مشاهده امر
۴۶۸
خلاف شرع صرفاً کنن.
۴۷۱
آیات ۷۱ تا ۷۷
۴۷۴
خلاصه تفسیر معارف و مسایل
۴۷۷
آیات ۷۹ تا ۸۱
۴۷۸
خلاصه تفسیر معارف و مسایل
۴۷۹
۴۷۹
بتا چکری بوردو و ردی ترکاند..
۴۸۰
برخی از فضایل و خواص سوره کهف
۴۸۴
نصحتی مهم

سورة مريم

آیات ۱ تا ۱۵
۴۸۳
۴۸۵
۴۸۷
۴۸۹
۴۹۱
۴۹۳
۴۹۵
۴۹۷
۴۹۹
۵۰۱
۵۰۳
۵۰۵
۵۰۷
۵۰۹
۵۱۱
۵۱۳
۵۱۵
۵۱۷
۵۱۹
۵۲۱
۵۲۳
۵۲۵
۵۲۷
۵۲۹
۵۳۱
۵۳۳
۵۳۵
۵۳۷
۵۳۹
۵۴۱
۵۴۳
۵۴۵
۵۴۷
۵۴۹
۵۵۱
۵۵۳
۵۵۵
۵۵۷
۵۵۹
۵۶۱
۵۶۳
۵۶۵
۵۶۷
۵۶۹
۵۷۱
۵۷۳
۵۷۵
۵۷۷
۵۷۹
۵۸۱
۵۸۳
۵۸۵
۵۸۷
۵۸۹
۵۹۱
۵۹۳
۵۹۵
۵۹۷
۵۹۹
۶۰۱
۶۰۳
۶۰۵
۶۰۷
۶۰۹
۶۱۱
۶۱۳
۶۱۵
۶۱۷
۶۱۹
۶۲۱
۶۲۳
۶۲۵
۶۲۷
۶۲۹
۶۳۱
۶۳۳
۶۳۵
۶۳۷
۶۳۹
۶۴۱
۶۴۳
۶۴۵
۶۴۷
۶۴۹
۶۵۱
۶۵۳
۶۵۵
۶۵۷
۶۵۹
۶۶۱
۶۶۳
۶۶۵
۶۶۷
۶۶۹
۶۷۱
۶۷۳
۶۷۵
۶۷۷
۶۷۹
۶۸۱
۶۸۳
۶۸۵
۶۸۷
۶۸۹
۶۹۱
۶۹۳
۶۹۵
۶۹۷
۶۹۹
۷۰۱
۷۰۳
۷۰۵
۷۰۷
۷۰۹
۷۱۱
۷۱۳
۷۱۵
۷۱۷
۷۱۹
۷۲۱
۷۲۳
۷۲۵
۷۲۷
۷۲۹
۷۳۱
۷۳۳
۷۳۵
۷۳۷
۷۳۹
۷۴۱
۷۴۳
۷۴۵
۷۴۷
۷۴۹
۷۵۱
۷۵۳
۷۵۵
۷۵۷
۷۵۹
۷۶۱
۷۶۳
۷۶۵
۷۶۷
۷۶۹
۷۷۱
۷۷۳
۷۷۵
۷۷۷
۷۷۹
۷۸۱
۷۸۳
۷۸۵
۷۸۷
۷۸۹
۷۹۱
۷۹۳
۷۹۵
۷۹۷
۷۹۹
۸۰۱
۸۰۳
۸۰۵
۸۰۷
۸۰۹
۸۱۱
۸۱۳
۸۱۵
۸۱۷
۸۱۹
۸۲۱
۸۲۳
۸۲۵
۸۲۷
۸۲۹
۸۳۱
۸۳۳
۸۳۵
۸۳۷
۸۳۹
۸۴۱
۸۴۳
۸۴۵
۸۴۷
۸۴۹
۸۵۱
۸۵۳
۸۵۵
۸۵۷
۸۵۹
۸۶۱
۸۶۳
۸۶۵
۸۶۷
۸۶۹
۸۷۱
۸۷۳
۸۷۵
۸۷۷
۸۷۹
۸۸۱
۸۸۳
۸۸۵
۸۸۷
۸۸۹
۸۹۱
۸۹۳
۸۹۵
۸۹۷
۸۹۹
۹۰۱
۹۰۳
۹۰۵
۹۰۷
۹۰۹
۹۱۱
۹۱۳
۹۱۵
۹۱۷
۹۱۹
۹۲۱
۹۲۳
۹۲۵
۹۲۷
۹۲۹
۹۳۱
۹۳۳
۹۳۵
۹۳۷
۹۳۹
۹۴۱
۹۴۳
۹۴۵
۹۴۷
۹۴۹
۹۵۱
۹۵۳
۹۵۵
۹۵۷
۹۵۹
۹۶۱
۹۶۳
۹۶۵
۹۶۷
۹۶۹
۹۷۱
۹۷۳
۹۷۵
۹۷۷
۹۷۹
۹۸۱
۹۸۳
۹۸۵
۹۸۷
۹۸۹
۹۹۱
۹۹۳
۹۹۵
۹۹۷
۹۹۹
تولید بچه تناها از زن بدون مرد خلاف عقل
نیست

آیات ۴۷ تا ۵۲

آیات ۴۷ تا ۵۲

خلاصه تفسیر

۵۱۴

معارف و مسایل

۵۱۵

خواننده نمای بهعن جمعیت یا بی وقت تضییع آن کنن

۵۱۰

عظیمی است

۵۲۰

آیات ۴۷ تا ۷۷

۵۲۴

خلاصه تفسیر

۵۲۶

معارف و مسایل

۵۲۹

آیات ۷۳ تا ۷۶

۵۳۲

خلاصه تفسیر

۵۳۳

معارف و مسایل

۵۳۶

آیات ۷۵ تا ۸۲

۵۳۹

خلاصه تفسیر

۵۴۰

معارف و مسایل

۵۴۳

آیات ۸۳ تا ۸۷

۵۴۶

خلاصه تفسیر

۵۴۷

معارف و مسایل

۵۴۸

آیات ۸۸ تا ۹۸

۵۵۱

خلاصه تفسیر

۵۵۲

معارف و مسایل

۵۵۵

آیات ۱ تا ۱۰

۵۵۸

طبقه و آداب نصیحت به بزرگتر از خود

۵۶۰

آیات ۱۱ تا ۱۴

۵۶۳

خلاصه تفسیر

۵۶۴

معارف و مسایل

۵۶۷

آیات ۱۵ تا ۲۷

۵۷۳

خلاصه تفسیر

۵۷۶�

معارف و مسایل

۵۷۴

آیات ۲۸ تا ۸۳

۵۷۷

خلاصه تفسیر

۵۷۸

معارف و مسایل

۵۷۹

آیات ۷۴ تا ۸۳

۵۸۰

خلاصه تفسیر

۵۸۱

معارف و مسایل

۵۸۲

آیات ۸۴ تا ۹۸

۵۸۳

خلاصه تفسیر

۵۸۴

معارف و مسایل

۵۸۵

آیات ۹۹ تا ۱۱۰

۵۸۶

خلاصه تفسیر

۵۸۷

معارف و مسایل

۵۸۸

آیات ۱۱۱ تا ۱۱۱

۵۸۹

خلاصه تفسیر

۵۹۰

معارف و مسایل

۵۹۱

آیات ۱۱۲ تا ۱۱۳

۵۹۲

خلاصه تفسیر

۵۹۳

معارف و مسایل

۵۹۴

آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷

۵۹۵

خلاصه تفسیر

۵۹۶

معارف و مسایل

۵۹۷

آیات ۱۱۸ تا ۱۲۰

۵۹۸

خلاصه تفسیر

۵۹۹

معارف و مسایل

۶۰۰

آیات ۱۲۱ تا ۱۲۳

۶۰۱

خلاصه تفسیر

۶۰۲

معارف و مسایل

۶۰۳

آیات ۱۲۴ تا ۱۲۷

۶۰۴

خلاصه تفسیر

۶۰۵

معارف و مسایل

۶۰۶

آیات ۱۲۸ تا ۱۳۰

۶۰۷

خلاصه تفسیر

۶۰۸

معارف و مسایل

۶۰۹

آیات ۱۳۱ تا ۱۳۲

۶۱۰

خلاصه تفسیر

۶۱۱

معارف و مسایل

۶۱۲

آیات ۱۳۳ تا ۱۳۴

۶۱۳

خلاصه تفسیر

۶۱۴

معارف و مسایل

۶۱۵

آیات ۱۳۵ تا ۱۳۵

۶۱۶

خلاصه تفسیر

۶۱۷

معارف و مسایل

۶۱۸

آیات ۱۳۶ تا ۱۳۶

۶۱۹

خلاصه تفسیر

۶۲۰

معارف و مسایل

۶۲۱

آیات ۱۳۷ تا ۱۳۷

۶۲۲

خلاصه تفسیر

۶۲۳

معارف و مسایل

۶۲۴

آیات ۱۳۸ تا ۱۳۸

۶۲۵

خلاصه تفسیر

۶۲۶

معارف و مسایل

۶۲۷

آیات ۱۳۹ تا ۱۳۹

۶۲۸

خلاصه تفسیر

۶۲۹

معارف و مسایل

۶۳۰

آیات ۱۴۰ تا ۱۴۰

۶۳۱

خلاصه تفسیر

۶۳۲

معارف و مسایل